قال الله تعالی

ان عدة الشهور عند الله
اثنا عشر شهرا في كتاب الله
يوم خلق السموات والارض منها
اربعة حرم ذلك الدين
القيم

قد طبع
في المطبعة النادري
بمبئی ۱۳۴۰

سواد دستخط مبارک مرحوم حجة الاسلام الحاج میرزا محمد بن حسین
الحاج میرزا خلیل طاب ثراهما در اجازه روایت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله المنقذ من الحیرة والغوایة المرشد الی سبیل الصواب والهدایة الشارع لعباده
طریق الروایة لیصلوا الی منهاج الحق والدرایة والصلوة والسلام علی نبیه البشیر النذیر
وآله المعصومین المخصوصین بآیة التطهیر والعلم الغزیر صلوة دائمة ما بقی التهلیل والتکبیر
اما بعد فان الله تع لما اقتضت حکمته خلق المکلفین واوجبت رافته تکلیف العالمین
لیصلوا الی السعادة الابدیة والنجاة السرمدیة واستحال ذلک بدون اعلامهم وتعریف شادهم
الی ما یریدهم ویرضی به عنهم فبعث الانبیاء لتبلیغ الاحکام ونصب الائمة لتعلیم الانام
حیث توقف ذلک علی نقل الرواة واخبار الثقات لتعسر وصول التمام من الانام او تعذره الی الامام
حیث سبحانه وتع فی الذکر المصون والکتاب المکنون علی ذلک بقوله عز من قائل فلولا نفر من کل فرقة
منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون واستمر السیرة
واستقر الطریقة بین العلماء خلفا عن سلف علی نقل الاخبار والروایات متصلة اسانیدها من الوسائط
والرواة الی الائمة علیهم السلم حفظا عن التضییع والاندراس وصونا من التحریف والانطماس ولما کان ممن
حاز من العلم والفضل الحظ الاوفر الاعلی وفاز بالسهم والنصیب المعلی جناب السید السند والرکن المعتمد ذی

ذوا النسب الشريف والحسب المنيف صاحب المقامات العالية المنيعة وصاعد الدرجات الرفيعة زبدة
العلماء الاعلام ونخبة الفضلاء الكرام العالم العامل والنحرير الكامل فخر الاقران والاماثل نور حدقة
العلم ونور حديقة الحلم صاحب الفهم المستقيم والذهن السليم شمس فلك السيادة وبدر سماء السماء
ذوا النفس الطاهرة البهية والهمة الباهرة السنية والاخلاق الزاهرة الانسية جناب العالم الرباني
السيد محمد علي الاصفهاني المسمى باسم ابيه المرحوم قدس سره اسعد الله جده وجده وكبت عدوه
وضده وهو قد استجاز مني تيمنا وتبركا ليدخل في سلسلة الرواة فاجزت له سلمه الله تعالى وابقاه ان
يروي عني جميع ما سمع مني او اثبته في كتب الرسائل وما صحت له درايته واجازته عن مشايخي العظام
واساتيدي الكرام زادهم الله اكراما في دار المقام الى الائمة عليهم الصلوة والسلام من كتب الادعية
والاخبار وكتب العلم والادب والآثار الى مصنفيهم ومؤلفيهم سيما الاصول الاربعة للمحمدين الثلاث
المتقدمين الكافي ومن لا يحضره الفقيه والتهذيب والاستبصار والكتب الاربعة المتأخرة الوافي
والوسائل والعوالم وبحار الانوار الذين عليهم المدار في الاعصار والامصار بالاسانيد المذكورة في مشيخة
والاجازات المبسوطة فله سلمه الله ان يتولى الامور الحسبية والشرعية واخذ عليه من العهد ما اخذ
على مشايخي من ملازمة تقوى الله سبحانه في جميع الامور والاحوال وان لا
ينساني من الدعوات وقد حرر في السادس والعشرين
من ربيع الاول من شهور السنة الخامسة عشرة
بعد الالف وثلاثمائة من الهجرة النبوية
الاقل محمد المرحوم الحاج
ميرزا خليل الرازي
النجفي
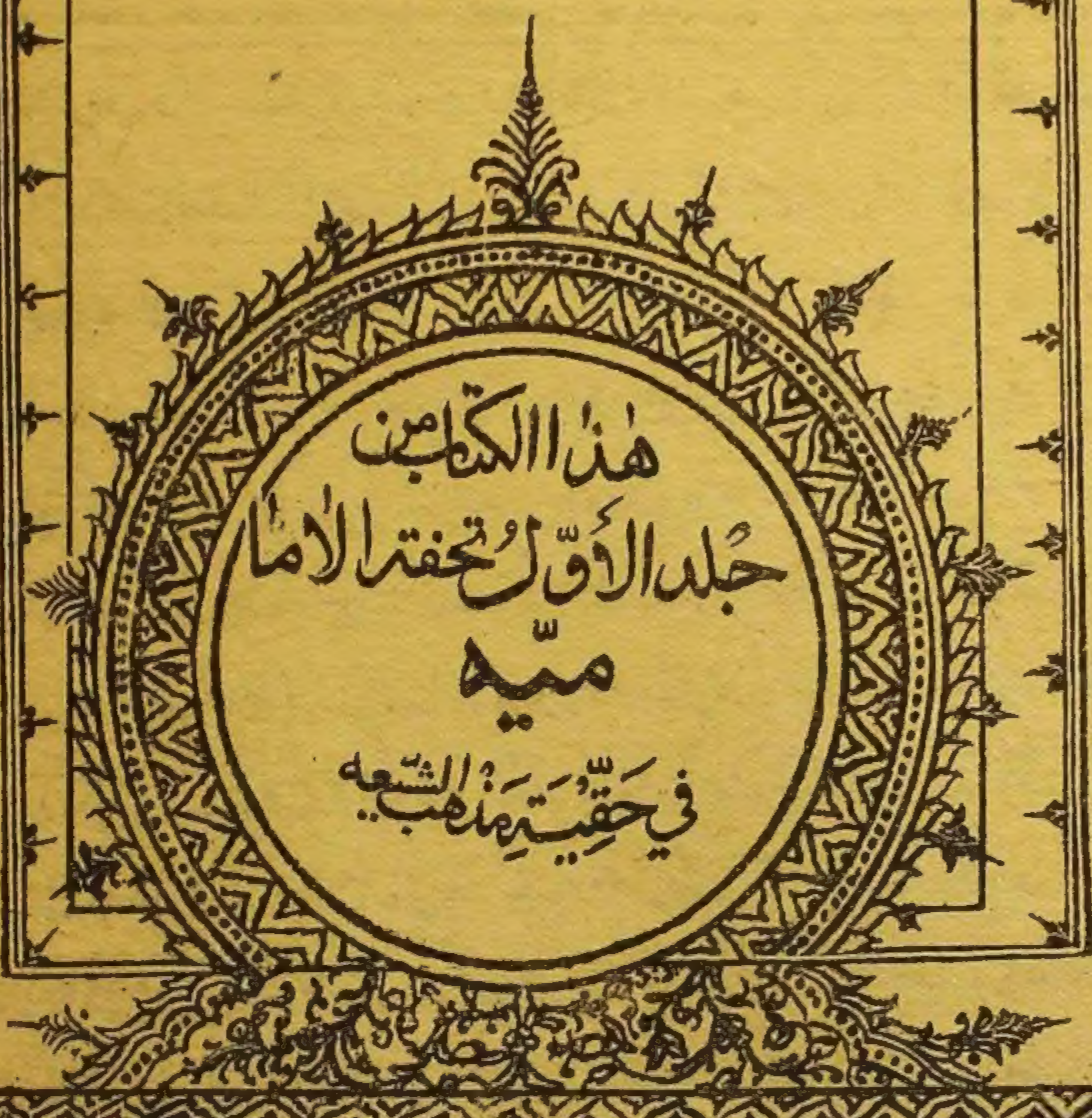
هذا الکتاب من جلد الاوّل تحفة الامامیه فی حقیة مذهب الشیعه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی توحّد بالجود والجبروت وتفرّد بالملک والملکوت هو الواحد الاحد الذی لا شریک له والفرد الصمد الذی لا شبیه له الاوّل الذی لا یتصوّر مبتداه والآخر الذی لا یتخیّل منتهاه ضلّت الاوهام فی حقیقة کنهه وکلّت الافهام فی دقائق صنعه دلّ علی وجوب وجوده افتقار الممکنات وعلی قدرته وعلمه احکام المصنوعات نحمده علی ما انعم علینا من منّه واحسانه ونشکره علی ما تفضّل علینا من جوده وامتنانه سبحان الذی ارسل الرسل اتماما للحجّة علی خلقه و اوضح بهم السبل اکمالا لعظیم نعمته وجعل محمدا المصطفی خاتم رسله علی کافة بریته فصلی الله علیه وعلی آله الاطائب من عترته البررة الاتقیاء واهل الصفوة والاجتباء امنائه فی بلاده وحججه علی عباده ومنحهم عن باطن ینابیع علمه وجعلهم مسالک لمعرفته ومعالم لدینه وحجابا بینه وبین خلقه واطلعهم علی المکنون من غیب سرّه وحشر تابعیهم ومحبیهم وشیعتهم بجنّته ونعیمه و هدّد مخالفیهم ومبغضیهم وغاصبی حقوقهم ومنکری فضائلهم بجحیمه ونقمته وجعل اللعنة علی اعدائهم وعلی من اذی واحدا من بیته وذریّته وشیعته من الآن الی یوم القیمه وبعد فان

اما بعد چنین گوید الجانی الخاطی سمی الاب محمد علی الموسوی الملقب بگلستانه عفی عنه بعد از هجرت از روضه منوره خامس آل عبا روحی فداه و تشرف باستان ملک پاسبان مبارک حضرت ثامن الائمه علیه الاف التحیة و الثناء در این مدت خصوص در این از منه اخیره از کثرت اختلال امور و اغتشاش احوال و عدم توفیق و سوء حال ثمرات تحصیل شده و از فتن آخر الزمان ملتجی بروضه منوره و مرقد مطهره گردیده بنظر رسید که تالیف کنم رساله که ذخیره یوم الحسرة و الندامة بوده و حرز و حفظ از بلا و اسقام و فتن این زمان بوده باشد و توکل نمودم بکلام مجید اقدس الرجل شانه و من یعمل سوء او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما و قال الله تعالی و سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنة الخ و متمسک شدم بحدیث شریف انه یؤتی بالرجل فیوضع عمله فی المیزان ثم بشیء مثل الغمام فیوضع فیه ثم یقال اتدری ما هذا فیقول لا فیقول هذا العلم الذی علمته الناس فعملوا به من بعدک و حدیث اذا مات الرجل انقطع عمله الا من ثلث صدقة جاریة و علم ینتفع به و ولد صالح یدعو له پس این بی عنوان بی بضاعت تالیف میکنم این رساله موجزه را در اثبات اصول خمسه از امور دیگر اقرار و اعتقاد باین چهار اصول موجب تحقق اسلام و ایمان خواهد بود از روی ادله و براهین عقل و نقل از کتب اربعه و موثقه باختصار مطالب عالیه و بینات وافیه و دلائل کافیه و اصح تعبیرات که اسهل و آسان و قریب بافهام عوام است کنم و بعونه و ثقتی و بالله المتعال المستعین و این مجموعه را نامیدم بالتحفة الامامیه فی اثبات الباطل و الحق و تشتمل است بر یک مقدمه و چهار اصل و یک خاتمه اما مقدمه بیان میکنم چیزی را که بر هر فردی از افراد مکلفین عباد در اول بلوغ واجب است تحصیل او و ایمان است که بر هر یک از بنی نوع انسان فرض و واجب است که اصول دین و اصول مذهب حق را بدانند از روی دلیل و اینمسئله و من و همه دین اسلام است و از روی اجتهاد یا ادله و برهان بمقدار عقول خود معرفت بخالق عالم و مصنوعات او داشته باشند بقدر فهم و طاقت و وسع ایشان خود از روی اجتهاد و اکثر مردم از اینمعنی غافلند و اصول دین و اصول مذهب خود را از روی اجتهاد و دلیل و برهان نمیدانند و اگر بعضی از اعتقادات خود را هم بدانند آن را هم از امثال خود شنیده اند و فرا گرفته اند از اینکه مخصوصاً دلائل نموده باشند و بنظر تحقیق بقدر فهم خود در آن نظر و تفکر نموده باشند بلکه بتقلید پدران آباء و غیرهم اکتفا نموده اند در معرفت و شناسائی خدا بخوبی انبیاء و اوصیا و کودکان مثل آنها مثل جماعتی می باشند که در بارۀ آنها این آیه شریفه نازل شده و کذلک ما ارسلنا من

فی قریة من نذیر الا قال مترفوها انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون که خدای تعالی در مقام
مذمت می فرماید بدانکه مراد از تقلید قبول قول غیر است چه قول غیر هم از روی دلیل
و علم باطل است زیرا که مردم مختلف می باشند در عقیده و اعتقاد پس اگر شخص مکلف اولا اختیار
کند اعتقاد همه را لایق نیست زیرا که لازم می آید جمع ما بین متباینین و متناقضین و این محال است و اگر اختیار
نمود قول بعضی را بر بعضی نیز از دو صورت خارج نیست پس اگر از روی دلیل و برهان ترجیح داد
این قول را پس همان اجتهاد است و اگر اختیار او از روی دلیل و برهان نباشد و ترجیح این قول را
بر قول دیگر بدهد بغیر دلیل پس لازم می آید اختیار کرده باشد آن قول را بغیر مرجح و ترجیح بدون مرجح
شنیع است عقلا و علاوه تقلید چون محض شنیدن از غیر است مانند چیزیست که احتمال الصدق والکذب
داشته باشد بدانکه معرفت باصول دین و اعتقاد بآن بنحو یقین از روی دلیل
و برهان بر وجه نزد اکثر علماء رضوان الله علیهم واجبست و شیخ مرحوم انصاری
طاب ثراه در کتاب رسائل فرموده که کفایت میکند حصول علم هر چند از تقلید باشد
ننموده اند معرفت و ترجیح داده باشد بقول آن مجتهد و اکتفا نماید پس معلوم شد بر هر مکلفی واجبست
معرفت باصول دین و اعتقاد بآنکه از روی دلیل یقین هم رساند و مراد از دلیل چیزی
است که شنونده را اطمینان خاطر بصدق آن حاصل آید و از وسوسه مخالفین بهیچ وجه متزلزل
تغییر هم نرساند و از روی دلیل جواب معاند و خصم بدهد و متزلزل از برای او هم نرسد که به
حیله و تدلیس هر فرقه باطله دیگر بی ایمانی ایمان او زایل گردد و همین قدر کافیست و زیاده بر این
مانند اصطلاحات حکما و عرفاء و علماء و ارباب تحقیق و نظر و تطبیق بقانون علم منطق
و غیر آن لازم نیست مگر از برای معلم که تعلیم دیگری نماید یا دفع شبهه از کسی نماید یا از جهة مجادله
با خصم محتاج باشد بجواب جامع کامل و لیکن بطریق اول که گفته شد از برای هر کسیکه جامع شرایط
تکلیف باشد کافی است گرچه عامی باشد پس اجتهاد بتقصیر از این قسم که ذکر شد معذور نخواهد
بود و مؤید این عبارتیکه ذکر شد اینستکه صدوق علیه الرحمه در کتاب توحید
روایت نموده است که جمعی در خدمت حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
صلوات الله علیهما عرض نمودند که ما دعا میکنیم و دعای ما مستجاب نمیگردد

مراد از تقلید

وجوب معرفت باصول دین

اصطلاح علماء

مقصد در وجوب جهات معرفت صوم و نماز است

ما مستجاب نمیشود از آن حضرت فرمودند بجهة این است که شما می خوانید کسی را که نمیشناسید و فرمان
حضرت آنست که خدا را بشناسیم که باید از روی دلیل و برهان و معرفت شناسا باشید نه شناختن
بدانکه مقصود و غرض ما که میگوئیم شناختن خالق خود را از روی دلیل واجب است معلوم است بدلیل
آن است که از معلول پی بعلت بردن است باین معنی که از مصنوع و آثار پی بصانع و مؤثر بردن است و اگر
کسی خواهد بدلیل لمی مثلا اثبات صانع نماید قطعا نتوانند و ناتمام خواهد ماند و هم چنین معرفت و شناختن
حق سبحانه و علا را بکنه ذات او محال است مثل خالق فانی را با خالق متعال ای چه مناسبت است و در
علم حکمت بیان شده است که بنای آنکه ادراک میکند و آنچه را که ادراک نمیکند لا محاله مشابهتی و مناسبتی
باید باشد چه اگر نباشد ادراک صورت نبندد پس از این جهت است که ادراک ذات حضرت واجب الوجود
بهیچ وجه نه بطریق حضور و نه بطریق تصور ممکن نخواهد بود بجهة آنکه شبهی و مانندی از برای او نیست
و اگر کسی ادعا کند ادراک می توان نمود کاذب و کافر است و از جادهٔ عقل و معرفت دور است پس بدانکه
ممکن آنچه بفهمد و تصور کند همان ممکن خواهد بود نه واجب باز هم مثل خالق را با خالق پاک چه مناسبتی
باشد که تواند ذات اقدس او را شناسد ما للتراب و رب الارباب مخلوق را با خالق و ممکن را با واجب تعالی شأنه
را با قدیم ازلی و فانی را با باقی و معدوم را با ایجاد کننده هیچ گونه مناسبتی نیست که تواند ذات متعال او
را بشناسد اشرف مخلوقات پیغمبر ما یقول ما عرفناک حق معرفتک حضرت مولی الموالی امیر المؤمنین ع حقیقت مطلب را
خوب بیان فرموده اند من سئل عن التوحید فهو جاهل یعنی هر که سؤال از توحید کند جاهل است مراد از
توحید ذات باری تع است لهذا سؤال کننده آن جاهل است چه معرفت بذات ممکن نیست و من اجاب عنه فهو
مشرک یعنی هر کس از آن سؤال جواب بگوید پس آن شخص مشرک است و من عرفه فهو ملحد یعنی هر که ادعا معرفت
واجب کند بجهة ذات حقیقت او پس او ملحد است چرا که شناختن ذات واجب نیست پس او انکار کرده
معرفت یعنی عدول کرده از طریق معرفت حق سبحانه و من لم یعرفه فهو کافر یعنی آن کس که نشناسد توحید حق را
پس او کافر است پس آن حضرت بیان فرمودند معرفتی که محال است و آن معرفتی که واجب است پس چون دانستی که
کنه معرفت واجب الوجود محال است خواهی دانست که تکلم و تحقیق در کنه ذات اقدس او هم محال است و حرام
است در گفتن و شنیدن کنه ذات او و هر شخص تکلم و تحقیق میکند در آنچه نمیداند و علاوه آنچه نمیداند هیچ گونه تکلم
میکند و همچنین احادیث بسیار وارد شده از ائمه هدی و بزرگان دین صلوات الله علیهم اجمعین که نهی فرموده

تعلق
آثار تو صنعها و افعال
او ایجاد نمودن او
مصنوعها و مخلوقات
او یا صانع نمود
و چنین است ۱۲

از تکلم در ذات حق سبحانه و معلوم است چه گونه عقلی تواند تصور کند کنه ذات اقدس او را و حال آنکه عقل ناقص او معرفت بشناختن حقیقت جسام کثیفه مخصوص خود که مدبر او است و با و تعلق دارد هم نرسانیده او را و عاجز است از شناسائی خود و از حضرت امام محمد باقر ع روایت شده ابو بصیر میگوید دیگران سخن فرمودند در همه چیزها تکلم کنید و در ذات واجب الوجود تکلم نکنید کلام در ذات حق تعالی زیاد نمیکند صاحب کلام را مگر حیرت و گمراهی و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که در تفسیر این آیه و ان الی ربک المنتهی فرمود چون سخن بخدا یعنی ذات منتهی شد از سخن باز ایستید و بحدیث معتبر دیگر فرمود که زنهار تفکر در ذات واجب نکنید و لکن اگر خواهید نظر کنید و تفکر نمائید در عظمت خلقتش غرض از تفکر معرفت آثار و افعال و صفات و سلب بعضی از صفات او از ذات کریم او بعد ذکر خواهد شد و بجبائب مختصر اکثر خلق را شیطان از این راه فریب داده که از فرموده های خداوند و پیغمبران و ائمه اطهار برگشته اند و بعقلهای قاصر خود و ضعف عقول ناقص خود اعتماد نموده اند هر طایفه خدا را بقسمی و بنوعی شناخته اند با اعتقاد معوج خود جمعی از متکلمین و عرفاء و صوفیه و غیرهم بعقل ناقص خود خدا را جسم دانسته اند و میگویند نور بیست مثل شمس میدرخشد و بعضی از صوفیه و اهل سنت هم خدا را نعوذ بالله مصور بصورت پسر ساده می دانند و بعضی نعوذ بالله مرد پیر ریش سفید می دانند و طایفه حلولی شده اند و بعضی طوایف هستند که از برای خدا اولاد معین نموده اند و بعضی دیگران چیزهائی قائل شده اند که قلم از تحریر احوال و اقوال و اعتقادهای این جماعت مشمئز و شخص عاقل از ذکر بیان آنها و عقاید فاسده آنها و اظهار اقوال آنها راضی نمیشود تضییع عمر خود نمیکند و لکن بمناسبت در مذاهب ادیان فرق باطله ذکر بیان منهب حقه امامیه اثنی عشریه نمودیم

رکن چهارم اصول دین خواهیم نمود خلاصه همین قدر واجب است برای بندگان و خلایق اینکه معرفت از روی دلیل و برهان عقلی بر خالق خود داشته باشند که عبادت و اطاعت و بندگی آنها از روی شناسائی و شناختن خالق و منعم ایشان بوده باشد چنانچه خالق تعالی در قرآن مجید خود می فرماید و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون یعنی خلق نکردم جن و انس را مگر از برای عبادت یعنی معرفت و شناختن خالق یکتا از اینست که علت ایجاد و نهایت کمال خلق را در این آیه بغیر عبادت قرار نداده و از آیات بسیار و احادیث بیشمار مکشوف و ظاهر است که غرض از خلق آسمان و زمین و جمیع مخلوقات معرفت و عبادت ذات و هر دو بیکدیگر بسته و توام است و معرفت کامل ... لیعلم و انما نعبد ...

نهی از تفکر و تکلم در ذات واجب الوجود

خلقت معرفت و عبادت ... علت غائی

حاصل میشود و نه عبادت شایسته بدون معرفت و علم میسر خواهد شد چنانچه تمثیل کرده اند علم را
بچراغ و عبادت را به پیمودن راه که اگر چراغ در دست داشته باشی بر یک مقام ایستاده باشی بغیر چند
ذرع مسافت را نمی بینی و هر چند پیشتر می روی پرتو بیشتر ظاهر میگردد بلکه عمل روغن چراغ است
اگر چراغ را مدد روغن نرسد زود منطفی می شود **در حدیث** قدسی معروف است که کنت کنزا
مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف که خداوند می فرماید من بودم گنج پنهان پس دوست
داشتم که شناخته شوم پس خلق کردم خلقی را بجهت اینکه شناخته شوم پس غایت را همان معرفت قرار
داده است و زنهار بگویم فریب مخوری و گمان نکنی و توهم ننمائی که نعوذ بالله خدا را نقصانی بود که بسبب
ایجاد بندگان خود و معرفت ایشان او را و عبادت کردن انها او را کامل گردید العیاذ بالله بلکه خدای تعالی از جمیع
جهات کامل بوده و هرگز هیچ نقصانی در او نبوده و هرگز هم تغییر حالی برای او نبوده است حال ترتیبش از ایجاد
خلایق و بعد از خلق نمودن انها و هنگام بودن خلق یکی بوده و نبوده و می باشد متغیر نمیشود بتغیر ایشان و متجدد
نمیشود بتجدد ایشان بلکه او است اخر او است اول اولیت او نفس اخریت او است و اخریت او نفس اولیت
او است که خفایش عین ظهورش و ظهورش نفس خفایش قربش عین بعدش و بعدش عین قربش میباشد پس
بدانکه خدای تعالی اجل و اعظم است از اینکه بسبب خلق کمال حاصل کند یا بسبب خلق شناخته شود بلکه
خلایق تمام باو شناخته می شوند و مخفی هم نیست که خالق عالم و مصور بنی ادم بعد از انکه خلق فرمود
جمیع مخلوقات را بین برتری داد و فضیلت داد بنی نوع انسان را بر سایر مخلوق خود بموجب فرموده
و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا بواسطهٔ عقلیکه بانها عطا فرموده که بهمان عقل اذعان و اعتقاد
بوجود صانع و خالق خود کنند و بدانند که هر فعلی فاعلی و هر مصنوعی صانعی و هر مخلوقی را خالقی
ضرورت پس شخص عاقل هرگاه فی الجمله تامل کند و تصور نماید می یابد که هیچ یک از اشیا بخودی خود خلق
نشده و هر یک از ذرات عالم دلیلی هستند واضح و برهانی هستند لایح بر اینکه ایشان را صانعی و
خالقی و مدبری که ایشان را ایجاد نموده و نگاهداری و انتظام عالم می دهد و اگر کسی گوید که چگونه بنده
ضعیف را مکلف ساخته که بعقل لطیف و ناقص بشناسد حال انکه عقلها و عقل او قاصر است از
احاطه با و جواب گوئیم که معرفت خود را بایشان ظاهر نموده که در وسع ایشان هست که از عهده ان بر ایند
و مراد از معرفت شناختن او انست که یقین کند بوجود صانع و یکتائی خالق خود چنانچه تفصیلش

فضیلت داده خدای تعالی انسان را بر جمیع بواسطهٔ عقل

قریب است در عین بعد و بعید است در عین قرب صح

پیش گذشت و حضرت امیر مؤمنان در دعای صباح می فرماید یا من دل علی ذاته بذاته یعنی ای خدائیکه بسبب
ذات خود هر کسی را دلالت بر ذات خود نمودی و اینمعنی بنابر اینست که باء بذاته باء سببیه باشد و هرگاه
باء را باء استعانه بدانیم معنی دیگر از آن استفاده شود که در محل خودش ذکر کرده اند نیز و حضرت
امام زین العابدین علیه السلام در دعای ابوحمزه ثمالی بخداوند متعال عرض مینماید بک عرفتک و انت
دللتنی علیک و دعوتنی الیک و لولا انت لم ادر ما انت یعنی ای خدای متعال بسبب تو شناختم ترا و تو دلالت
کرده مرا بر ذات خود و خواندی مرا بسوی خود و اگر نبودی تو من ندانسته بودم که چه هستی و اقدم بر جمیع
عقول و معقول بتجلی حضرت حق عقل کل و هادی سبل محمد مصطفی است در معانی الاخبار است
که از برای عقل بعدد جمیع مخلوقات از گذشته و آینده سرهائی است که از برای هر سری روئی است و در
هر انسانی یک سر از آن سرهای عقل عطا شده که اسم او بر آن سر نوشته اند و بر روی هر سری از سرها
عقل پرده ایست و چون آن کسیکه اسمش بر آن سر بوده است بدنیا آید و بحد مردان و زنان رسد پرده
آن بوده از روی آن سر برداشته میشود و آن دم عقل داخل آن کس شود و زشت و زیبا و نیک و
بد دنیا را تمیز میدهد و فرمودند حضرت رسول خدا ص که عقل انسان در قلب
مانند چراغ است در میان اطاق و فرمودند حضرت مولا متقیان امیر مؤمنان ع
که عقل بر دو قسم است موهوب من عند الله و مکسوب از خود و فرمود که نفع نبخشد عقل مکسوب
از خود و فرمود که نفع نبخشد عقل مکسوب هرگاه عقل من جانب الله نباشد مانند نفع نبخشیدن
آفتاب بی روشنی چشم بدان که جهه تفاوت ادراک هر دو نظر بتفاوت مدارک عقل است در خزانه قلب
و بنا در علل الشرایع روایت از حضرت صادق ع و مفضل ثانی کرده است که می فرماید حضرت که رکن انسان
عقل است و بعضی سرعت ادراک و حفظ و علم او عقل است پس هر چه عقل انسان قوت پیدا کند حافظ تر و
عالم تر و فکر تر خواهد شد و بعقل کامل میشود دلیل او و بینائی او و کلید امر او و هر قدری که بود
عقل او کمتر است ادراک او بحو خود کمتر است و بقاعده الانزل فالانزل تفاوت رسید کند اینم تباد ادراک
تا بمرتبه که ابدا ادراک حق نکند و هم مثل است که در اینمقام ذکر کنم بعضی از کلمات مولا موسی جعفر را که بهشام بن حکم
فرمود که از آن جمله فرمودند ای هشام بدرستیکه خدا تعالی بشارت داده اهل عقل و فهم را در کتاب خود
و بشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولوا الالباب یعنی پس

تن بشارت ده از بندگان مرا که استماع کردند گوش دادند قول مرا که از آن قرآن است بعد پس

ومتابعت نمودند پیغمبران را اینها کسانی هستند که هدایت کرده خدای تعالی ایشان را و ایشانند صاحبان عقل هستند
ای هشام بن الحکم بدرستیکه حق تعالی کامل کرد از برای مردم حجتهای خود را بر خلق بواسطه عقلهای ایشان و عالم گردانید
ایشان را بسبب بیان و دلالت نمودن ایشان را بر ربوبیت خود بدلایل و براهین واضحه و فرمود والهکم اله
واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لقوم
یعقلون یعنی بدرستیکه خدای شما یکی و یگانه و یکتا است و نیست خدائی که صاحب وجود باشد بجز او رحمن
است یعنی مفیض است وجود و کمال را بر کل موجودات بسبب آنچه اقتضا نموده حکمت آن و رحیم است یعنی
مفیض است کمال معنوی را که مخصوص است بنوع انسان بحسب نهایت اخروی و اینست که می گویند یا رحمن الدنیا و
رحیم الآخرة بدرستیکه در خلقت آسمانها و زمینها و اختلاف شبها و روزها هر آینه آیاتی و علامتها
است از برای قومی که عاقل هستند ای هشام بدرستیکه تخویف فرمود خدای تعالی آن کسانی را که
تعقل نمیکنند و فرمود ثم دمرنا الآخرین وانکم لتمرون علیهم مصبحین وباللیل افلا تعقلون یعنی بعد
از آن هلاک کردیم قوم آخرین را و بدرستیکه شما مرور می نمائید بر ایشان در صبح و شام پس آیا تعقل نمی
نمائید در حال ایشان ای هشام همراه علم است عقل هر که را عقل باشد علم باشد چنانچه خداوند می فرماید
تلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون وما یعقلها الا العالمون یعنی این مثالها را زدیم
از برای مردم و تعقل نمیکنند آنها را مگر کسانی که عالم هستند ای هشام خداوند فرمود یؤتی الحکمة
من یشاء ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا یعنی می دهد خدای تعالی حکمت را هر که میخواهد و کسیکه
عطا کرده شد باو حکمت بتحقیق که عطا شده باو خیر بسیار ای هشام لقمان بفرزند خود فرمود که دنیا
بحر است عمیق و غرق شده اند در آن خلق بسیاری پس بوده باشد در آن کشتی تو تقوی و پرهیزکاری
خداوند بوده باشد جسر آن ایمان و بادبان آن توکل و قیم آن عقل و دلیل آن علم و سکان آن صبر ای هشام
از برای هر چیزی دلیلی است و دلیل عقل تفکر است و دلیل تفکر سکوت است ای هشام اگر در دست تو لؤلؤی
باشد و مردم بگویند گردو است هر آینه ضرر نمیرساند ترا قول ایشان هنگامی که عالم باشی باینکه لؤلؤ است و اگر بکف
در دست تو است آنچه گردو باشد و مردم بگویند لؤلؤ است هر آینه نفع نمی بخشد قول ایشان در حالتی که بدانی که
گردو است در دست تو ای هشام از برای خدای تعالی بر خلق دو حجت است یکی ظاهر و یکی باطن اما حجت ظاهر
پس آن پیغمبران و رسل و ائمه علیهم السلام باشند اما حجت باطن پس آن عقول مردم است ای هشام حضرت امیر المؤمنین فرموده

فرمایش لقمان بفرزند خود در تعریف عقل و علم

اینچنین عبادت کرده شد است خدا تعالی بان افضل و بهتر و خوب تر از عقل تمام و کامل نکرده عقل بر هیچ مردی مگر بوده باشد در او چند خصلت اول انکه ایمن باشند مردم از کفر و شر او دویم انکه امید داشته باشند رشد و خیر او را سیم انکه بذل کرده شود زیادتی اموال او چهارم انکه نگاه دارد زیادتی کلام خود را پنجم انکه بوده باشد نصیب او از دنیا قوت و ششم انکه سیر نگردد از علم اگر چه تمام عمر خود را صرف او کند هفتم انکه ذلتی که بسند یده خدا باشد نزد او محبوبتر و دوست تر باشد از عزتی که از جانب غیر خدا باشد هشتم تواضع نزد او محبوب تر و دوست تر باشد از تکبر و شرف نهم انکه بسیار شمارد نیکوئی و احسان مردم را و قلیل داند خوبی و احسانهای خود را دهم انکه تمام مردم را خوب تر از خود داند و خود را بدتر از همه خلق شمارد ای هشام کسیکه صادق باشد زبان او یعنی راستگو باشد پاکیزه خواهد بود عمل او و کسیکه نیکو باشد نیت او زیاد می شود روزی او ای هشام ترک کردند حکمت را برای شما و شما ترک کنید دنیا را از برای انها ای هشام کسیکه مروت ندارد دین ندارد و نیست مروت برای کسیکه عقل ندارد ای هشام حضرت امیر المؤمنین فرمود که شایسته نیست صدر مجلس کسی بنشیند مگر ان کرد در او سه خصلت باشد اول انکه هر چه از او سؤال کنند جواب تواند داد دویم انکه چون طرف مقابلش عاجز ماند از جواب او نیز او هم ساکت نشود سیم انکه خبر دهد کسان خود را با نچه صلاح و خیر انها است پس کسیکه دارای این صفات و خصال نباشد پس در صدر مجلس بنشیند احمق است ای هشام بدرستیکه عاقل سخن نمیگوید برای کسیکه بترسید او را تکذیب کند و سؤال نمیکند از کسیکه او را محروم نماید ای هشام حیا از ایمان است و ایمان در بهشت است و بی حیائی از جفا است و جفا در جهنم است ای هشام خدا حرام فرموده است بهشت را بر مردم فحش دهنده ای هشام بد بنده ایست ان که دو زبان داشته باشد دو صورت چون ملاقات کند کسی را اظهار بشاشت و خوشروئی و خوشنودی کند و چون از نظرش غائب شود بد او را گوید ای هشام غضب کلید شر است و کاملترین مردم از عقل کسی است که خلقش از همه کس بهتر و خوبتر باشد ای هشام مثل دنیا مثل مار است ظاهر او نرم است و باطن او زهر قاتل است حذر کنند از او صاحبان عقل ای هشام حذر نما از تکبر بدرستیکه داخل بهشت نمیگردد کسیکه در قلبش بقدر دانه خردلی کبر بوده باشد ای هشام بدرستیکه ضوء و روشنائی جسد در چشم است پس اگر چشم روشنائی داشته باشد و ببیند اشیا را تمام جسد ببیند و روشنائی روح عقل است پس هر زمان که بوده باشد عاقل عالم باشد با پروردگار

مقدمه در تعریف عقل که اول ما خلق الله است و اسامی لشکر او

خود بصیر در دین خود ای هشام خداوند وحی فرستاد بسوی داود که بیند کان من بگو که واسطه قرار
ندهند میان من و خود شان عالمی را که مفتون و فریفته دنیا باشد پس منع کند و باز دارد ایشان را از ذکر من
و از طریق مناجات من این قسم از علما قطاع الطریق بندگان من می باشند کمتر کاری که با ایشان میکنیم این است
که نزع میکنم و می برم از دل ایشان حلاوت و شیرینی عبادات و مناجات خود را ای هشام مجالست و نشستن
با اهل دین شرافت دنیا و آخرت است ای هشام بدرستیکه خداوند تعالی خلق کرد عقل را و عقل اول
خلقی است که باری تعالی خلق فرمود از روحانیین از سمت راست عرش از نور خود پس بعد از آن امر نمود او را که
برگرد پس اطاعت نمود و برگشت بعد از آن فرمود بیا اطاعت نمود آمد خداوند خطاب فرمود که خلق
فرمودم ترا عظیم و بزرگ و کرامت دادم ترا بر جمیع خلقم بعد از آن خلق فرمود جهل را که از بحر اجاج
ظلمانی که دریای شور و تلخ و تاریک باشد بعد امر فرمود او را بروا طاعت فرمود برفت بعد از آن امر
نمود که برگرد جهل ابا نمود و برنگشت خطاب رسید ای جهل ابا و تکبر نمودی پس او را لعن نمود بعد
از آن از برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داد که معین او باشند و او را یاری کنند جهل چون مشاهده نمود که
حقتعالی این عقل را دشمن او کرد دید بر او حسد برد و بدرگاه حضرت باری تعالی بنالید و عرض کرد پروردگارا
عقل نیز مثل من خلقی است سبب چیست که گرامی داشتی او را و تقویت نمودی او را و من بر ضد و خلاف
اویم و حال آنکه تا بمقاومت او را ندارم پس عطا کن بمن آنچه را با و عطا نمودی از عسکر خطاب رسید ای
جهل آنچه گفتی صدق است لکن اگر مرتبه دیگر معصیت و مخالفت ما نمودی ترا و لشکر ترا از رحمت
خود دور مینمایم پس جهل عرض کرد راضی شدم خدایا پس عطا فرمود خدای تعالی باو نیز هفتاد و
پنج لشکر قرار داد خدای تعالی خیر و خوبی را از برای عقل و شر و بدی را از برای جهل و اما اسامی لشکر عقل
این است ایمان و تصدیق و رجا و اخلاص و عدل و رضا و شکر و یأس از خلق و
توکل و رأفت و علم و عفت و زهد و تواضع و مهلت و حلم و سکوت و فروتنی و
عفو و تسلیم و یقین و صبر و گذشت و استغفار و تذکر و حفظ و عطوفت
و قناعت و مواسات و مودت و طاعت و خضوع و حق و محبت و صدق و امانت
و نیک فهمی و زیرکی و معرفت و سلامت از عیوب و مدارا و پوشیدن اسرار و نماز و
روزه و حج و جهاد و حفظ سخن مردم و نیکی بوالدین و خوبی و حقیقت عمل و شرم و تقیه

وانصاف ونظافت وحیا ودرستی وراحت وامانت وبرکت وعافیت وحکمت ووقار
ووقار وسعادت وتوبه ومحافظت ودعا ونشاط وفرح والفت وسخاوت که جمع می‌شود
جمیع این خصال وصفات که لشکر عقل است در انبیا واولیاء واوصیاء ومؤمن ممتحن ودرسایر مردم
پیدا شود بعضی از این صفات بقدر مراتب ایمان ایشان ولشکر جهل ضد آنچه در لشکر عقل است ولشکر
این صفات رذیله خبیثه است که شر وسیئات عالم است که رؤس آن سپاه از لشکر جهل قرار داده شده است
واسامی انها اینست کفر وشرک وتکذیب ونفاق وجور وطمع وحرص وسفاهت
وقساوت واستکبار وانتقام وافشا وانکار حق وناامیدی از رحمت خدا وسخط و
نادانی وحماقت وبیهودگی ورغبت بدنیا وتکبر وتعجیل در امور وسخن گفتن وتجبر و
معصیت خدا کردن کشف وکینه قساوت شک جزع لجاجت بردن سهو نسیان قطع رحم بخل
عداوت بغض دروغ بطالت خیانت شرارت کندی خرافت انکار کشف معایب افشا
اسرار تضییع نماز ترک صوم ترک جهاد ترک حج با استطاعت سخن چینی عاق والدین ریا
فعل منکر اشکار شدن تقیه نداشتن بی انصافی کثافت تعب کشیدن از برای دنیا کم کردن کار مردم
برکت نداشتن بلاء زیادروی در معاش تفاوت گذاشتن خفت شقاوت اصرار بر گناه
غرور سستی در عمل غفلت از خدا کسالت از امور عقبی تبذیر مال جمع شود جمیع این صفات
رذیله در دو سای اشقیا خلق وزاه زنان دین ومحرفان شریعت سید المرسلین واز انها متابعین آن سست
کنند خلاصه این حدیث از احادیث مشکل است که عقول از تمیز آن عاجز است **تو لفکو بیده**
بدانکه عمده خصال عقل ایمان است واز برای ایمان مراتبی است که بتفاوت تا اسلام که هر کس مراتب ایمانش
زیاده باشد از خصال عقل از او زیاده یافت شود تا برسد باعلی مراتب ایمان که آن وقت تمام خصال عقل
در او خواهد بود **چنانچه کلینی در کافی از حضرت صادق علیه السلام** روایت نموده
که از برای ایمان چهل ونه جزء است واز برای هر جزئی ده عشر است ومجموع ان چهار صد ونود عشر است
خداوند عالم بحکمت بالغه بتفاوت خال مردم از یکعشر تا دو عشر تا ده عشر که یک جزء کامل است وتا یک جزء
ویک عشر وبدو عشر تا دو جزء ویک عشر وبدو عشر وسه عشر تا سه جزء تا مجموع چهل ونه جزء در میان بندگان
قسمت نموده تقسیم فرموده اگر حکمت خداوندی در اختلاف این تقسیم دانسته شده بود اهل کمال را بر دیگری

در بیان اسامی لشکر جهل که [illegible] صفات رذیله می‌باشد

در تفاوت عقول مردم و مراتب درجات ایمان

در قسمت او ملاحظه نمیکرد اگرچه دارای یکعشر ایمان بوده باشد و شاید حکمت این تفاوت آن باشد که خداوند
عالم هر کسرا بقدر استعداد او مکلف بایمان نموده است و آن دارای یکعشر هم مؤمن باشد پس هر کسیکه
دارائی نمود ایمان را اگرچه یکعشر از ده عشر از یک جزو از چهل و نه جزء از ایمان بود باشد و تصدیق بزبان
و اعتقاد بقلب را که معنی ایمان است بقدر همان یکعشر محافظت نموده مؤمن است و آن ایمان اجر خود را خواهد
بخشید و معصیتکاران راه نجات باشد از او صادر نخواهد گردید تا در وجه مشرکین داخل شد و مستحق
خلود در نار گردد زیرا که هر کس بقدر ایمانش خوف از پروردگار دارد و ارتکاب معاصی او خواهد داشت و سلب
ایمان از وی نتوان نمود و در معنی ایمان اختلاف است و بقدر تحصیل در کتاب فی ذکر شده **شیخ طریحی** ره از
کتاب کشف الغمه **از حضرت صادق علیه السلام** نقل فرموده که اصل ایمان شهادت بیگانگی خدا و نبوت
محمد بن عبد الله است و سایر فرایض و سنن از کمالات ایمان است و شاید مراد حضرت این باشد که اگر کسی
توحید و نبوت را تحصیل نمود مؤمن است ولکن سایر فرایض و سنن که اوتم آنها محبت و معرفت بامام هر زمان
و بغض با دشمنان آنست تحصیل ننماید مؤمن کامل است **چنانچه رسول خدا** ص در روز عید
غدیر حضرت مولی الموالی امیر المؤمنین را بلند نمود و فرمود الیوم اکملت لکم دینکم یعنی امروز بجهت محبت
ولایت علی بن ابی طالب ع دین شما را کامل کردانیدم **و شیخ صدوق ره در معانی الاخبار** در
روایت نموده که فرموده رسول خدا یا امیر المؤمنین یا علی مثل تو در امت من مثل قل هو الله احد است که هر که
یکدفعه او را بخواند ثواب یک ثلث قرآن را دارد و هر که دو مرتبه بخواند ثواب دو ثلث قرآن پیدا کرده است
و هر که سه مرتبه قل هو الله را بخواند ثواب تلاوت یکختم قرآن تحصیل نموده است و هر که ترا بزبان دوست
دارد دو ثلث از ایمان خود را دارا باشد و هر کسیکه بزبان و قلب ترا دوست دارد و بدست خود هم ترا
یاری نماید جمیع مراتب ایمان خود را کامل کرده است پس دانسته شد که محبت علی بن ابی طالب و اولاد طاهرین
او بزبان و قلب و عمل تکمیل ایمانست و مؤید این مطلب است فرمایش حضرت که فرموده است هل الدین الا الحب و البغض
یعنی آیا هست با شد دین بغیر از محبت علی و بغض با دشمنان او و این می باشد این استفهام انکاریست
هو الحب و الحب هو الایمان یعنی نیست دین مگر محبت علی و بغض با دشمنان او و **حضرت صادق** ع
فرموده الایمان هو الحب و الحب هو الایمان و مفهوم از حدیث بنابر تفسیر سابق در بعضی کتب در معنی
حب و بغض این است که ایمان محبت علی است و محبت علی ایمان است **و شیخ صدوق ره در امالی** روایت

فرموده

و محبت دشمنان ... ایمان ...

دوستی و دشمنی مراد از حب و بغض ع

از فضایل قل هو الله علیه السلام

ثلث ایمان دارد هر که بزبان و قلب دوست دارد

فرموده است که فرمود حضرت امیر مؤمنان علیه السلم بالای منبر که حبیب من رسول خدا صلی الله علیه
واله فرموده یا علی حب تو ایمان و تقویت و بغض تو کفر و نفاق است **و بدان** که همین ایمان که ذکر
شد که معرفت و تصدیق قلب است بر اصول دین مشروط است باینکه در ظاهر هم منکر نباشد قولاً و
فعلاً و اگر منکر شد کافر خواهد بود یقیناً مثل شیطان و فرعون و امثال انها که در این صورت معرفت
قلب هیچ فایده نخواهد داشت زیرا که محبت و بندگی با همسری کردن و انکار معبود
و خالق و هوا و هوس هرگز جمع نخواهد شد و در اینجا ختم میکنیم این
مقدمه را و شروع میکنیم در اصول اربعه و از
خدای تعالی استعانت می جوییم
والسلام

هو الله تعالی

در عدد و خواص اسماء مقدسه حسنی
و حدیث شریف حضرت نبوی
در عدد نود و نه اسما

بسم الله الرحمن الرحیم

روایت میکند ثقة الاسلام در کافی از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام در معنی قول خدای تعالی ولله الاسماء الحسنی الخ والله الاسماء
الحسنی التی لا یقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا یعنی حضرت فرمودند که خدای تعالی در قرآن
مجید می فرماید که از برای خدای تعالی اسماء حسنی است ما هستیم بخدا آن اسماء نیکوئی آنچنان که قبول
نمیکند خدای تعالی از بندگان عملی را مگر بمعرفت و شناختن ما و سرش آنست که این بزرگواران می باشند
دلیل و راه نماینده خود و دلیل و راه نماینده خلایق را بسوی خدای خود و این بزرگواران علامت و نشانند
محاسن صفات و افعال و آثار حق جل شانه را پس خواندن این بزرگواران خواندن خداست و طلب
نمودن آنها و تقرب بائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین تقرب و نزدیک شدن بخالق است بعلاوه آنکه
که ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین ارشاد میکنند خلایق را و تعلیم مینمایند بندگان را و محکم
مینمایند عقاید ایشان را بتوحید و دانا میکنند هر یک را باسماء و صفات باری تعالی و طریق مستقیم حقه را
راه نمائی میکنند مقدمه در اصول دین مناسب است بدانند مؤمنین از اسماء حسنی بر آنچه وارد
شده از روایات که شیخ صدوق رحمه الله تعالی می نویسد معنی قول حضرت
رسول صلی الله علیه و آله اکرم فرمودند برای ذات مقدس حضرت احدیت و خداوند عزت جل شانه
نود و نه اسم می باشد که هر کسیکه این نود و نه اسم مقدس جلال خدای تعالی را احصا

احصا

احصا کند این نود و نه اسم باری تعالی را داخل خواهد شد به بهشت و غرض حضرت رسول صلعم از لفظ احصا یعنی
احاطه به آنها داشته باشد و واقف باشد بر معنی آنها روایت میکند صدوق ره باسناد خود در توحید از
حضرت صادق ع که آن بزرگوار از آباء کرام خود که از حضرت امیر المؤمنین ع روایت میکند که فرمود حضرت
امیر المؤمنین که فرمودند حضرت رسول صلعم از برای خدای تعالی نود و نه اسم است کسیکه احصا کند آنها را داخل
بهشت خواهد شد وآن اسما را فرمودند آنها است الله الواحد الاحد الصمد الاول الاخر
السمیع البصیر القدیر القاهر العلی الاعلی الباقی البدیع الباری الاکرم
الظاهر الباطن الحی الحکیم العلیم الحلیم الحفیظ الحق الحسیب الحمید الحفی الرب
الرحمن الرحیم الذاری الرازق الرقیب الرؤف الرائی السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار
المتکبر السید السبوح الشهید الصادق الصانع الطاهر العدل العفو الغفور الغنی
الغیاث الفاطر الفرد الفتاح الفالق القدیم الملک القدوس القوی القریب القیوم
القابض الباسط قاضی الحاجات المجید المولی المنان المحیط المبین المغیث المصور الکریم
الکبیر الکافی کاشف الضر الوتر النور الوهاب الناصر الواسع الودود الهادی الوفی
الوکیل الوارث البر الباعث التواب الجواد الجلیل الخبیر الخالق خیر الناصرین
الدیان الشکور العظیم اللطیف الشافی و از حضرت علی موسی الرضا صلوات الله علیهما
روایت می فرمایند از آباء و پدران بزرگوار خود تا آنکه از حضرت امیر مؤمنان و از حضرت رسول صلعم که فرمودند
نود و نه اسم است از برای خدای تعالی کسیکه بخواند باری تعالی را بآن اسماء حسنی مستجاب میشود دعا او
و کسیکه احصا کند این اسماء را داخل بهشت خواهد شد و روایت میکند صاحب کتاب عمدة المنافع فی
خواص القرآن از ربیع سلمی که نموده شد از حضرت امام جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما از فضل و
برتری اسما الحسنی و اجابت بقبول شدن دعا باین اسما پس حضرت منیغر نماید کلام بسیاری در این خصوص و
میگیرند عهد که تعلیم نکنند و نفهمانند کسیکه از اکثر و ثوق و اعتماد بر آنها ندارد یعنی اهل توحید نداند و
عهد کنند که نخوانند این اسما حسنی الهی را در ظلم و در قطع رحم پس حضرت فرمودند در کتاب خدا جل کرمه
از این اسامی باشد در سوره فاتحة الکتاب پنج اسما یا الله یا رحمن یا رحیم یا رب یا ملک و در سوره
بقره بیست و پنج اسامی باشد یا محیط یا قدیر یا علیم یا حکیم یا تواب یا بصیر یا واسع یا بدیع یا رؤف

تعداد نود و نه اسم مبارک اینجا در قرآن غیر مکررات

یا شاکر یا اله یا واحد یا غفور یا رقیب یا خبیر یا حلیم یا قابض یا باسط یا حی یا قیوم یا
علی یا عظیم یا ولی یا غنی یا حمید و در سورهٔ آل عمران چهار اسماء می باشد یا وهاب یا
قائم یا سمیع الدعاء یا شهید و در سورهٔ نساء پنج اسما یا رقیب یا حسیب یا عفو یا
وکیل یا مقیت و در سورهٔ اعراف دو اسم است یا محیی یا ممیت و در سوره انفال سه اسم است
یا نعم المولی یا نعم النصیر یا قوی و در سوره هود چهار اسماء یا حفیظ یا مجیب یا مجید یا
ودود و در سوره یوسف چهار اسماء یا مستعان یا غالب یا قهار یا حافظ و در سورهٔ
و در سورهٔ رعد دو اسم یا کبیر یا متعال و در سوره ابرهیم یک اسم یا منان و در سورهٔ حجر سه
اسم یا وارث یا صادق یا خلاق و در سورهٔ کهف یک اسم یا مقتدر و در سورهٔ طه یکی یا
قهار و در سوره حج یکی یا باعث و در سورهٔ مؤمنین یکی یا کریم و در سورهٔ نور سه اسم یا حق
یا مبین یا نور و در سوره فرقان یکی یا هادی و در سورهٔ سبا یکی یا فتاح و در سوره
ملئکه یکی یا شکور و در سوره زمر یکی یا کافی و در سورهٔ مؤمن چهار اسم یا غافر الذنب یا
قابل التوب یا شدید العقاب یا ذا الطول و در سورهٔ ذاریات دو اسم یا رزاق یا ذا القوة المتین و
در سورهٔ طور یکی یا بر و در سورهٔ اقتربت یکی یا علیک و در سورهٔ رحمن دو اسم یا باقی یا ذا
الجلال و در سورهٔ حدید چهار اسماء یا اول یا آخر یا ظاهر یا باطن و در سورهٔ حشر ده اسما یا
قدوس یا سلام یا مؤمن یا مهیمن یا عزیز یا جبار یا متکبر یا خالق یا بارئ یا مصور و در سورهٔ
معارج یکی یا ذا المعارج و در سورهٔ اعلی یکی یا اعلا و در سورهٔ قلم یکی یا اکرم و در سوره بروج دو اسم
یا مبدئ یا معید و در سورهٔ اخلاص دو اسم یا احد یا صمد پس این اسما خدای تعالی در قرآن مجید نود
و نه اسم مبارک است با اسم جلاله الله یکصد عدد می شود غیر مکررات که در هر سوره مکرر اسما
الحسنی می باشد لکن هر یک از این اسما اگر در ده سوره باشد این یک اسم همان اسم الذکر فرموده‌اند و
خبر انیست که فرمودند حضرت هر کس بخواند این نود و نه اسما حسنی را دعا های او قبول می شود و در
هر زمانیکه سوال بکند خداوند عطا میکند با نچیز که سوال نموده است و کسیکه نشناسد و معرفت
داشته باشد باین اسماء و بخواند این اسماء را اجماعاً از روی اخلاص قبول خواهد شد حاجت و
دعوات انجماعت لکن مؤلف گوید روایت اولیکه صدوق ره در کتاب توحید خود روایت از حضرت صادق

ذکر مداومت باسماء الحسنی و خاصیت آنها

میکنند و اسامی نود و نه اسم را می فرمایند که ذکر شد آن روایت اقوی از این روایت است اما آن قرار نیست چون
که روایت اخیر مشوش است اسامی مذکور آن اول لابد آنکه تخصیص این اسماء بنامیدن و بودنشان
اسماء حسنی الهی دلالت ندارد بر نفی و بودن غیر این اسماء از برای خدای تعالی بجهت آنکه وارد شده
در ادعیه و اذکار از ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین اسماء و نامهای بسیار از برای خدای
متعال که ذکر آن اسماء در این نود و نه اسم نیست و شاید تخصیص زاده شده و روایت شده آن
باین نود و نه اسم مبارک بجهت خصوصیت اینها بزیادتی شرف بر باقی اسماء پس زیادتی این اسماء
بر باقی اسما بجهت آنست که خصوصیت اثرهای در این اسماء بیشتر می باشد بجهت ظاهر شدن
در قضاء حوائج و رفع مهمات و کربات و تعجیل در استجابت دعا و سؤالات مردم و بدانکه
خدا بود و چیزی با او نبود چنانچه در خبر است کان الله ولم یکن معه شیء حتی اسماء او که
سوره نجم اشاره بآن فرموده ان هی الا اسماء سمیتموها انتم و اباؤکم یعنی خدا می فرماید نیست
این اسما مگر تعبیرات و اصطلاحات که شما مخلوق بزبان خود جاری میکنید بمقتضای این شریفه
در سوره اعراف ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها که در وقت حاجت بندگان خدا را بآن اسمای
بخوانند ولی ملتفت باش بشرط آنکه این اسماء اشاره بذات خدا نباشد زیرا که نظر باخبار
ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین هر کس که قصد کند در دعا از آن اسما ذات خدا را البته
کافر است و هر کس مقصود و منظورش هم این نامها و هم ذات خدا باشد البته مشرک است
پس لازم است که بنده محتاج الی الله در عبادت خود توجهش بحق سبحانه قصد ذات معبود باشد
که دارای این نامها است و این اسمها عبارتهایی بدانست که خدا خلقشان فرموده است تا مردم
باین عبارت خدا را بخوانند خوب گفته است چه ذات از روی وحدت جلوه دارد رخ کثرت دگر پائی ندارد
کشد احکام توحید از میانه بنا بکثرت از اسما بهانه بر اندازد احد یا از واحد نه وحدت
اینجا بود پیدا نه واحد پس خدا بود و چیزی با او نبود صدوق علیه الرحمه در توحید روایت
میکند از هشام بن الحکم که سؤال نمود از حضرت امام جعفر صادق از اسماء خدای عز و جل و
اشتقاق آنها پس آن حضرت فرمودند الله مشتق است از اله یعنی واله و حیران هستند بندگان
از کنه ذات اقدس او پس ای هشام کسیکه عبادت کند اسم را بغیر معنی پس بتحقیق کافر است و عبادت

حاصل آنکه بعضی اخص از بعضی اسما

در [illegible] الله

در اسماء مقدسهٔ باری تعالی و معانی و صفات

خالق نکرده و کسیکه عبادت کند اسم و معنی را با هم پس بتحقیق مشرک است و عبادت دو چیز کرده است
و کسیکه عبادت کند معنی را غیر از اسم پس این موحد است و اهل توحید آیا فهمیدی ای هشام گفت
عرض کردم یابن رسول الله زیاده بفرمائید بیان را حضرت فرمودند از برای خدای تعالی نود و نه
اسم می باشد و خدای عز و جل معنی می باشد که این اسماء دلالت برا او است و نیز خبر دیگر صدوق در
در توحید حدیث میکند از حضرت ابی عبد الله ع که فرمودند کسیکه عبادت کند خدا را بتوهم
پس بتحقیق کافر است و کسیکه عبادت کند اسم را و عبادت نکند معنی را پس کافر است و کسیکه
عبادت کند اسم و معنی را با هم پس مشرک است و کسیکه عبادت کند معنی را به تبعیت اسماء بصفات
اینچنانیکه وصف نموده است باین اسماء بنفس او و را و اعتقاد داشته باشد بقلب و زبان آن
کس موحد است و اصحاب امیر المؤمنین همین قسم بودند و نیز صدوق قده روایت میکند از حضرت
ابی عبد الله ع بنا بمیکند که او اخر آن خبر است می فرمایند خداوند خالق اشیاء می باشد نه خود اشیاء
و خداوند نامیده شده است باسماء و آن خدا غیر اسماء می باشد و اسماء هم غیر خدا می باشد غرض اینست اسماء
متعدده و مختلفه برای خدای محض دلالت بر ذات است و خواندن خدا را باین اسماء و صفات متعال و خالق
منزه و مبرا است و لایق ذات واجب الوجود نیست اختلاف و ایتلاف پس بدرستیکه اختلاف و
ایتلاف متجزی نیست پس گفته میشود که خدا مؤتلف است و نه خدا اشیا است یا کرامت و لکن گفته می
شود که خدا قدیم است بذات خود پس یکی از اسماء قدیر است یعنی خبر میدهد که عاجز نیست و یکی از
اسماء خدا قوی است و لکن نه بقوت بنفس مخلوق و نه قوت بطش مخلوق خواهد شد که سبب تشبیه خواهد
شد و احتمال زیاده و نقصان و مقدار در قوت او خواهد شد خلاصه شبیه از برای او نیست ضدی از
برای او تصور نمیشود و نه ندی و نه کیفیتی و نه نهایتی و بدان که اصول اسماء الهی و صفات حق سبحانه
سه است که حیات و قدرت و علم او باشد و هریک از این اسماء ثلثه عین یکدیگرند و عین ذات اقدس
و می باشند و در گفتن و خواندن و وصف نمودن ما مخلوق بزبان خود مان مختلف جاری می نمائیم
بجهت فهمیدن عقول ناقص خود و بدانکه هر یک از این اسماء شامل می باشند اسمای چندی را
مثل قدیر که شامل است مبدئ و معید و مکون و خالق و رازق و مدبر و مصور و متکلم و صادق
و غفور و رحیم و امثال آن را و علیم که شامل است حکیم و دلیل و هادی و ملهم و مدرک و خبیر و

در معانی اسمای مبارکهٔ حسنی و خواص آنها

وسمیع وبصیر وامثال ان را وهم چنین باقی دیگر را که هر یک از ان شامل است اسمای حسنی چندی را
واصول این اسماء بقول مذکور سه است یا بعضی هفت می دانند وبنا بقولی نود ونه می باشند
ومتناهی است وبدانکه فروعات هر یک نامتناهی است چنانچه خالقیت از حیثیتی کثرت
پیدا کند در عدد وافراد مخلوقات ودر رازقیت کثرت پیدا کند در عدد وافراد مرزوقات همچنین
حیثیت دیگر کثرت در کثرت پیدا کند نظر باجزاء هر فرد از هر نوع موجودات یعنی خالق و
رازق است هر جزئی از اجزای ان را بحسب خودش می نامند چنانچه هر یک از اسمای الهی رب
النوع ومربی اند از جانب حضرت حق متعلقات ومنسوبات خود را در اشیا مثل لفظ جلاله
که مربی انسان است وسبوح قدوس که مربی انواع ملائکه است وقاضی الحاجات که مربی
انواع افلاکست وسمیع وبصیر که مربی انواع حیوانات است وتربیت هر یک هر نوع از مو
جودات یا یکی از اسماء حسنی دیگر است همچنین خود ان اسماء لازم وتابع وجود واجب
الوجود است وبدانکه همچنانکه بعلم ازلی حضوری حاضر است بلوازم وجود خود که
اسماء حسنی باشد همچنین حاضر است بلوازم وتوابع ان اسماء خواه موجودات خارجیه و
ذهنیه بوده باشد خواه اعیان ثابته بوده باشد وروایت میکند صدوق قده در کتاب توحید
خود از علی بن ابی عثمان از ابی سنان گفت سؤال نمودم از ابا الحسن الرضا صلوات الله علیه که ایا
بود عارف بنفس خود پیش از انکه خلق کند خلق را حضرت فرمودند بلی خدا می دید ومی شنید
وخدا محتاج نبود بدیدن وشنیدن بجهت ان که نبود شیء وخلقیکه سؤال بکند یا طلب
بکند از او وبود ذات او وذات او قدرت او وبود که نافذ بود ومحتاج نبود که اسمی گذارده
شود بذات او یا صفات او ولکن اختیار نمود خدا از برای ذات خودش اسماء که خلق نمود اسمای را از برای غیر
خویش که بخوانند بندگان خدای خود را باسما بجهت اینکه اگر خوانده نشود باسم شناخته نشود پس اول
چیزیکه اختیار نمود خدا از برای ذات خود العلی العظیم است بود ان اول خلقت اسمای حسنی است انتهی الحدیث
وبدان که اسم جلاله الله امتیاز دارد بباقی اسماء خدا بده امر اول ان که مشهورتر است اسم جلاله در میان اسما دوم
بلند مرتبه ومقام می باشد چهارم وپنجم وششم از امتیاز لفظ جلاله الله بر باقی اسما الحسنی انستکه بیش از سایر اسما
ذکر می شود وتخصیص داده شده بکلمهٔ اخلاص وواقع شده تشهدات حتی سبحانه امر هفتم انکه علم است از برای ذات مقدس

پس اطلاق نمیشود بغیر خدا نه حقیقة و نه مجازا قال سبحانه هل تعلم له سمیا یعنی احدی نامیده شده با الله

امر هشتم آنستکه این کلمه جلاله و لفظ الله دلالت میکند بر ذات مقدسه حق سبحانه که آن ذات اله و موصوف بجمیع کمالات است و باقی اسماء دلالت میکند بر هر یک از اسماء غیر از خود آن اسم دلالت بر صفتی میکند مثل رحیم و عفو و رزاق و وهاب لکن الله دلالت بر جمیع اسماء الحسنی دارد

امر نهم اینکه لفظ جلاله الله اسم ذات مقدس بار یتعالی میباشد غیر صفت و خاص اسم است که صفت نیست بخلاف سایر اسماء پس بدرستیکه واقع هستند هر یک از آنها بر صفتی از صفات کمالیه خدائی از برای الله مزید اختصاص است که نیست برای غیر او

امر دهم آنستکه جمیع اسماء حسنی نامیده شده اند باین اسم و نامیده نشده است این اسم مبارک بچیزی یعنی باسمی از اسماء حسنی و گفته است شیخ بر سبیل تذکر

این اسم مقدس الله چهار حرف است پس اگر توقف کنم بر اشیاء شناخته خواهد شد که این خاص خالق و مختص باو است و بسوی او است و از او است و اگر بر داریم از اول الف را باقی خواهد ماند لفظ لله و لله کل شیء یعنی از برای خدا است هر چیزی و اگر بر داریم لام او را باقی خواهد ماند لفظ له و هو اله کل شیء و بیده کل شیء و خیر کل شیء و مستور عن کل شیء و مستولی علی کل شیء و اگر بر داریم الف و دیم را باقی خواهد ماند لفظ له که و له کل شیء و اگر بر داریم لام دوم را باقی میماند حرف ها مضموم هو و هو وحده لا شریک له و این لفظ هو میرساند بسوی چشمه غیب و لفظ هو مرکب است از دو حرف ها و واو پس ها حرف نواحنادلالت میکند بر واحد یکتا بودن حق و هاء اول مخارج است یعنی هو الاول خدا اول است و واو آخر او است یعنی هو الآخر خدا آخر است و در حدیث شریف از حضرت صادق آل محمد صلوات الله علیه که الف بمعنی آلاء الله علی الخلق است یعنی الف محبت خدا بمخلوق و خود را نعیم جاودانی بولایت و دوستی ما اهلبیت و لام الزام الله است یعنی لام الزام خدا است خلق خود را بولایت و دوستی ما اهل البیت و ها هوان است لمن خالف محمدا و آل محمد یعنی ها خار است از برای کسیکه مخالفت کند محمد و اهلبیت محمد را صلوات الله علیهم اجمعین و الله اله کل شیء و خدا الله و خالق هر چیز است و فرموده حضرت مولی الموالی امیر المؤمنین صلوات الله علیه بفرزند خود که ای فرزند هرگاه نازل شد بتو امر بزرگی پس سئوال کن از خدا حاجت خود را پس بدرستیکه مستجاب می شود و حاجت تو از خدا بر می آورد و در حدیث حضرت ابی عبد الله فرموده اند کسیکه بگوید ده مرتبه یا الله گفته می شود از برای او لبیک ما حاجتک یعنی چه است

امر هشتم

امر نهم

امر دهم

حدیث شریف از حضرت صادق آل محمد صلوات الله علیه

حاجت نیز اثر و کلمهٔ جلاله الله گفته اند اسم اعظم است و هر که سر شب جمعه بر این ذکر الله مداومت کند
بشرط آنکه روزه ها از روزه دارد ذکر اقتضای او را ذکر آنها و لیاء دست دهد و اگر کلمهٔ جلاله الله را مکرر در
ظرف سفالین بنویسد و باب بشوید و بر روی مصروع از آب را بریزد صرع زایل شود و شیخ
ابو العباس بونی فرموده هر که در شبانه روزی هزار مرتبه بگوید یا الله یا هو و مدتی بر این مداومت
کند از اهل تحقیق گردد و آنچه خواهد بر او کشف شود و خلاصه سر برای هر یک از اسماء الحسنی الهی ع
و اثر بسیار ذکر شده است از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین و شرح بسیار داده شده است که
این رساله مقتضی نیست طول کلام را لکن بعضی خواص انها را بطریق اختصار بیان میکنم که از برای
عوام نافع و با فایده باشد و گفته شیخ برسی قدس سره که کسیکه بخواند الواحد را بطعام و بخورد از آن
طعام ظاهر می شود در باطن و قلبش نور و حضرت صادق علیه السلام فرمودند هر کسیرا اهتمام صحبتی
باشد و بر خود سازد هر روزی هزار و یکبار الواحد را و صدوق علیه الرحمه در کتاب
توحید حدیث میکند از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق که فرمود پدر بزرگوارم محمد بن
علی الباقر صلوات الله علیهما در تفسیر قل هو الله احد حدیث طولانی که آخر حدیث میرسانم تا اینکه فرمود
پدرم از پدر خود حضرت امیر المومنین که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمودند دیدم خضر را
در منام یکشب پیش از واقعهٔ بدر پس گفتم تعلیم کن بمن چیزی را که یاری بجویم بر دشمنان
پس گفت خضر بگو یا هو و یا من لا هو الا هو پس صبح شد عرض نمودم خدمت حضرت رسول پس
فرمودند یا علی تعلیم نمود ترا خضر اسم اعظم را پس میخواندم روز بدر که حضرت امیر المومنین
قرائت فرمود قل هو الله احد را پس چونکه فارغ می شد میگفت یا هو یا من لا هو الا هو اغفر لی و انصرنی
علی القوم الکافرین و بود حضرت امیر المومنین که میخواند همین را در روز صفین و طرد می نمود
کفار را پس گفت عمار بن یاسر یا امیر المومنین چه میخوانی این کنایات چیست فرمودند ای عمار
اسم اعظم خداست و صدوق علیه الرحمه روایت میکند در کتاب توحید از ابی بصیر از حضرت
ابی عبد الله علیه السلام که فرمودند هر کس بخواند قل هو الله احد را یک مرتبه مثل کسی میباشد که قرائت
کرده باشد قرآن را سه مرتبه و توریة را سه مرتبه و انجیل را سه مرتبه و زبور را سه مرتبه و در
اسماء الحسنی گفته است شیخ برسی که کسی که بسیار بگوید یا سمیع دعاهای او و حاجات او برآورده می شود

و نیز میگوید کسیکه بسیار بگوید البصیر در جمعه ها تخصیص میدهد خدای تعالی بعنایت و رعایت و در
ذکر سمیع و بصیر این دو اسم تاثیر بیشتر است کسیکه ذکر و دعا الحاح میکند چون بر این دو اسم مداومت
کند زود مستجاب شود **سمیع بصیر** و اگر این دو اسم را باین صورت در صفحه از
نقره نقش کند روز جمعه بعد از طلوع آفتاب و در تمام روز هم بخواند این دو اسم را و هفت روز هم
روزه بدارد چنانچه اول آن روز جمعه باشد و افطار بر نان خشک و قدری زیت کند و در حین افطار
این دو اسم را بخواند خداوند او را مقبول القول گرداند و گفته است شیخ ره کسیکه بسیار بخواند ذکر القهار را
خدا لخارج میکند و بیرون میکند از قلب او محبت دنیا را و کسیکه در آخر ماه که در آخر شب هم باشد
بگوید یا قاهر یا قهار یا ذا البطش الشدید انت الذی لا یطاق انتقامه و بخواند بر دشمن خود مسلط میکند
خدا او را بر دشمن و ظفر میدهد او را و ایمن مینماید او را از دشمن و گفته است شیخ ره کسیکه بنویسد
لفظ العلی و بسیار بخواند و بیاویزد با خود نیکو و عزیز خواهد شد نزد خلایق حضرت رضا فرموده
که هر که مداومت کند باسم العلی بلند قدر گردد و اگر مسافر مداومت کند بسلامت بوطن خود برسد شیخ
ابو العباس بونی گفته که هر که در خواندن العظیم مداومت نماید عالی قدر گردد و در میان مردمان محترم و
مکرم باشد و صاحب عثمان النافع گفته است کسیکه در هر روز یکصد مرتبه بگوید یا علی زیاد خواهد
شد دولت او و نیز شیخ برسی ره گفته است کسیکه بسیار بگوید البدیع روزی او میکند خدا انعام
معرفت خود را و معرفت بخالق خود بهم می رساند **روایت** از حضرت علی بن موسی الرضا
فرمودند هر که در وقت دعا کردن هفتاد مرتبه بگوید یا بدیع دعای او مستجاب می شود و حضرت
رضا فرمودند هر که اسم علیم را ورد خود بسیار گوید از علم لدنی بمرتبه برسد و اگر اسم حکیم را بزعم
از فولاد نقش کند و با خود بدارد پس آن اسم را بخواند و بگوید بحق اسمك وفق لی مرادی در هیچ امری
معطل نشود و از دشمنان ایمن شود و اگر معلم اطفال بود در اندک زمانی اثر تعلیم او بظهور رسد و
حضرت رضا صلوات الله علیه فرمودند بجهت آسانی هر دشواری اسم الحکیم را بسیار بگوید و گفته کسیکه بخواند
بر مریض ذکر الحی را نوزده مرتبه شفا یابد آن مریض و هم چنین صاحب درد را هم بخواند شفا یابد و ذکر
القیوم در آخر شبها اثر عظیم دارد و گفته شده است این ذکر منسوب است و تعلق دارد ببرادر پس بعضی
هر که بخوانند الحی القیوم که اسم اعظم است ما بین طلوع صبح و آفتاب مداومت کند تقوی و خشیت او

زیاد

زیاد شود و اگر در روز جمعه این دو اسم را بنویسد رو بقبله و مربع شش در شش و با خود دارد نور دل
او زیاد گردد و روزی او فراخ گردد و شهرت او زیاد شود و حضرت رضا فرموده هر که این دو اسم را
ورد خود سازد عرش دل از کرد و مرادات و حاصل شود و بر دشمنان غالب آید و شیخ برسی گفته است
در کتاب خود کسیکه بنویسد الحکیم را و بشوید آب او را بپاشاند بر زرع سالم و پاکیزه و محفوظ ماند
آن زراعت و ظاهر خواهد شد برکت بسیاری و گفته شده است این اسم مبارک متعلق است و کم طلوب
بعضی بسیره خواص الحلیم العلیم و گفته است ذکر الحلیم العلیم کسیکه مداومت کند کشف می شود امور
مهمه او از مطالب و حوایج گردد و هم چنین ذکر الحفیظ الحکیم از خواص این ذکر است که باز می شود
معارف بر قلب او و ذکر الحلیم و الرؤف و المنان ایمن خواهد شد کسیکه ترسان باشد و ذکر الحفیظ ایمن خواهد
شد از سبع و درنده کان روی زمین و امان خواهد بود از غرق دریا می شود بیابا سرعت اجابت دارد و کسیکه
بخواند و کسیکه بخواند خائف و ترسان باشد محفوظ خواهد ماند و کسیکه بخواند ذکر حسبی الله
الحسیب را هفت هفته هر روزی هفتاد مرتبه و ابتدا کند از روز پنج شنبه اثر و خاصیت او اینست
چیزیکه طلب میکند بحصر کفایت مؤنه او مرزوق خواهد شد و نجات خواهد یافت چیزیرا که
خائف و ترسان باشد از آن چیز و کسیکه بسیار بگوید ذکر الرب رب رب را بسیار بگوید اولاد
او محفوظ بماند و باقی بماند اولاد های او و در حدیث از حضرت ابی عبدالله ع فرمودند کسیکه
بگوید یا رب یا رب تا آنکه قطع شود نفس او گفته می شود از برای او لبیک ما حاجتک بلی چیز حاجت دارد
و در روایت هم شده کسیکه ده مرتبه بگوید جواب داده می شود لبیک ما حاجتک و کسیکه بگوید هر روزی
صد مرتبه بگوید الرحیم میگوید مهربان در بارهٔ خلایق و خلایق در حق او مهربان می شوند و ذکر الرحمن
الرحیم چون کسی در کار مضطرب شود یا از کسی ترسناک باشد بخواند این دو اسم باید مداومت
کند مطلوب او حاصل گردد و اگر در آخر روز جمعه این دو اسم را بر خاتمی نقش کند و با خود دارد هیچ مکروهی
باو نرسد مادامیکه با او باشد هر که مداومت کند جمیع امور او با نظام و بر وفق مراد شود و از حضرت
علی بن موسی الرضا منقول است که هر که اسم الرحمن را بعد از هر نماز دو دویست و نود و هشت بار بخواند همه مردمان
او را دوست دارند و از اهل تحقیق شود العلیم الحکیم اگر بنویسد حسنا اسماء الحسنی و با خود دارد شفا
یابد و اگر بنویسد و در روغن زیت بیندازد و مار گزیده بجوزد سالم شود و اگر بر دیوار خانه بنویسد کیک

الحلیم العلیم

الحفیظ الحکیم

الحسیب

حسبی الله

الرب

الرحیم

العلیم الحکیم

از انجا نه بگوید الملك حضرت علی بن موسی الرضا فرموده‌اند که هر که اسم الملك را هر روز نود
بار بخواند از خلق بی نیاز گردد و در دنیا و آخرت مرفه الحال باشد و صدوق رحمه روایت میکند از حضرت رسول
که بدرستیکه جبرئیل نازل شد بر آن بزرگوار ضاحك و خندان و مستبشر پس سلام خدمت حضرت کرد و آن حضرت
جواب سلام دادند پس جبرئیل عرضکرد یا رسول الله بدرستیکه خدا فرستاده است بسوی تو با هدیه پس حضرت فرمودند
ای جبرئیل چه چیز است آن هدیه پس گفت کلماتیست از گنج عرش الهی که گرامی داشته است خدا ترا یا رسول الله باین کلمات
و گفت بگو یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریرة و لم یهتك الستر یا عظیم العفو یا حسن
التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة یا صاحب کل نجوی یا منتهی کل شکوی یا مقیل العثرات
یا کریم الصفح یا عظیم المن یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها یا ربنا یا سیدنا و یا مولینا و یا غایة رغبتنا اسألك
یا الله ان لا تشوه خلقی بالنار پس حضرت رسول فرمودند ای جبرئیل چه چیز است ثواب این کلمات جبرئیل عرضکرد
هیهات هیهات اگر قطع شود علم و اگر جمع شوند ملائکه هفت طبقه آسمانها و هفت طبقه زمین بر اینکه وصف
کنند ثواب این کلمات را تا روز قیامت هر آینه وصف نکرده اند از هزار جزء یك جزء ثواب این کلمات را تا روز قیامت
و وصف او اینست هر زمانی که گفت بنده یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح ستر میکند خدا او را و می پوشاند او را
برحمت خود در دنیا و جمله در آخرت و ستر میکند خدا بر او هزار ستر و حشر او را میکند در روز قیامت و
نمیدرد و هتك نمیکند ستر او را در روزی که هتك می شود سترهای مخلوق و اعمال مخلوق و هر زمانیکه
گفت یا عظیم العفو می آمرزد خدا گناهان او را هر چند خطاهای او و گناهانش مثل کف دریاها باشد
و هر زمانیکه گفت یا حسن التجاوز میگذرد خدا از او حتی دزدی و شرب خمر و مطلعه کوچك دنیا و غیر از آن
معاصی بزرك باشد و هر زمانیکه گفت یا واسع المغفرة باز میکند خدای عز و جل از برای او هفتاد
در از رحمت خود پس آن بنده خوض میکند و فرو می رود در رحمت خدای عز و جل تا آنکه خارج شود از دنیا
و هر زمانیکه گفت یا باسط الیدین بالرحمة باز میکند دست خود را خدای عز و جل بر آن بنده برحمت خود و هر
زمانیکه گفت یا صاحب کل نجوی و منتهی کل شکوی عطا خواهد کرد خدای عز و جل از اجر و ثواب مصیبتزده و هر
سالم و هر مریض و هر ضرر کشیده و هر مسکین و هر فقیر تا روز قیامت یعنی ثواب و اجر هر مصیبتزده و هر مریض
عالم و هر ضرر خورده ها و همه مساکین ها و همه فقراء عالم را اگر تا روز قیامت باشد باین بنده عطا میکند
هر زمانیکه گفت یا کریم الصفح اکرام میکند و کرم می کند باین اکرام و کرم انبیاء او و هر زمانیکه گفت یا عظیم المن

الملك

یا من اظهر الجمیل

و ستر القبیح

یا عظیم المن

یا واسع المغفرة

یا باسط الیدین بالرحمة

عطا میکند خدا عز و جل در روز قیامت امتان او و امت خلایق را و هر زمانی که گفت یا مبتدئاً بالنعم
قبل استحقاقها عطا میکند خدا بعزت از اجر و مزد و ثواب بعدد و شماره کسیکه در دنیا شکر نعمتهای
الهی را نموده اند و هر زمانی که گفت یا ربنا و یا سیدنا و یا مولینا می گوید خدای عزت و جلال شاهد
باشید ای ملائکه من بدرستیکه ارزانیدم این بنده و عطا کردم از اجر و ثواب بعدد و شماره آنچه خلق نموده ام در
بهشت و آتش و آسمانهای هفت گانه و زمین هفت گانه و خورشید و ماه و ستارها و قطرهای بارانها و
انواع خلایق و کوهها و ریگها و درختهای دیگرها و غیر اینها و عرش و کرسی خود و هر زمانی که گفت یا مولینا
پر میکنم قلب این بنده را از ایمان و هر زمانی که گفت یا غایة رغبتنا عطا میکند خدا او را بقدر رغبت مثل رغبت
او اقل و رغبت خلایق و هر زمانی که گفت الا تشوه خلقی بالنار میگوید خدای جبار جل جلاله در دنیا آزاد نمودم
عبد خود را از آتش جهنم شاهد باشید ای ملائکه من بدرستیکه من آزاد نمودم این بنده را و آزاد نمودم پدر و مادر
او را و برادرهای او را و خواهرهای او را و اهل و عیال او را و اولادهای او را و همسایگان او را و
شفعاء او را و هزار کس از دنیا که واجب باشد برایشان آتش و آزاد نمودم و رها نمودم از آتش پس یا رسول الله تعلیم کن
این کلمات مکنونه را به پرهیزکاران و تعلیم نده بمنافقین پس بدرستیکه این کلمات دعای مستجابست از برای خوانندگان
اهل بیت المعمور است که دور بیت المعمور طواف میکنند و باو تسبیح بر سی ته ذکر میکند کسیکه در دنیا بگوید یا رزاق
خداوند روزی و برکت را او گفته است کسیکه یکصد و شش مرتبه بگوید المؤمن ایمن خواهد بود از شر
ثقلین و گفته است کسیکه نود و چهار مرتبه العزیز عقیب فجر کشف شود برای او اسرار کیمیا و سیمیا
و کسیکه روزی چهل مرتبه تا چهل روز متصل بگوید یا العزیز محتاج نشود او باحدی و منقولست از حضرت علی بن
موسی الرضا علیه السلام که هر که هر روز بعد از نماز بامداد العزیز را ۴۱ بار بخواند محتاج خلق نگردد و در دنیا
مردم عزیز باشد و اسم جبار کسی که از پادشاه ترسد در نزد او و سلطان قاهر دوازده مرتبه یا جبار بگوید
از شر او ایمن گردد و صاحب عمان گوید قرائت یا عزیز در هر روزی یکصد مرتبه موجب زیادتی عزتست و
گفتن المتکبر در حضور کسیکه جبر میکند جهت ذلت او خواهد شد و اگر کسی در وقت جماع اسم متکبر
زیاده بار بخواند و بعد از آن با حلال خود صحبت دارد حق تعالی او را فرزند صالح کرامت فرماید الحفیظ
اگر در سفر باید در مواضع خوف گوید بسیار از همه خوف و بیم و مکروه محفوظ بماند و اگر بر جامه از نقره
نقش کند مربع به چهار طریق تکسیر وضع کند و با خود دارد در بیشه اگر خواب کند از سباع هیچ ضرری باو نرسد

المؤمن
العزیز
جبار
متکبر
الحفیظ

در خواص اسمای شریفه حق تعالی

ودر آخوان بنویسد یا حفیظ احفظنی فالله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین چون حروف این اسم
را بحساب ابجد بیست و یک در چهار در چهار بطریق تکسیر نقش کند و بر گردن کودک اندازد از صرع و همه اعراض ایمن گردد و
کسیکه بنویسد السبوح را بر قطعه نان بعد از نماز جمعه و بخورد آن نان را اما للاصفات خوب
خواهد شد و کسیکه الشهید الحق را بنویسد بر چهار گوشه کاغذ و در وسط کاغذ بنویسد اسم مال ضایع
شده یا غایب شده را بیرون آورد و ظاهر کند نصف شب در زیر آسمان و مکرر بگوید تا هفتاد مرتبه الشهید
الحق این دو اسم را بدرستیکه بری آید خبر ضایع یا غایب گفته است کسیکه بسیار بگوید این دو اسم که
الحکم العدل در نصف شب تخصیص میدهد او را خدا بلطائف خود و قرار میدهد باطن او را
خزاین سر خود و کسیکه بسیار بخواند ذکر العفو را او سوال از او میرود و کسیکه بعد نماز جمعه یکصد
مرتبه بگوید اللهم اغفر لی یا غفار خداوند میآمرزد گناهان او را و شیخ بونی گفته است کسیکه
بگوید الغنی را در روز جمعه ده هزار مرتبه و بخورد آن چون بی نیاز و غنی میکند خدای تعالی
او را عاجلا بزودی زود و در شمس الآفاق نوشته است کسیکه مدام و مکرر کند ذکر الغنی را دنیا
خواهد شد بر او ارزانی دنیا و کسیکه هفتاد مرتبه بعقب نماز صبح بگوید الفتاح در حالیکه دست خود را
بسینه خود بگذارد حجاب از قلب او محو شود و کسیکه در روزی ۲۰ مرتبه بخواند الملک را
دائم خواهد ماند او را ملک عالی پادشاهی و خواندن القدوس را در روز جمعه یکصد و هفتاد مرتبه
ظاهر خواهد شد باطن او از رذایل و خواندن بسیار الله الحق المجیب را ایمن خواهد بود و گفتن القیوم
ذکر او بسیار تصفیه قلب می شود و نقش الحی القیوم بر خاتم و بر دست کند زنده میدارد خداوند که
او را و کسیکه همراه دارد ایمن است از ترس و خوف و شیخ بونی گفته است مردیکه اولاد بهم نمیرساند
و خاطر باشد هفت روز روزه بدارد و سی و نه مرتبه ذکر المصور را بخواند و در جام نویسد و
بشوید او را بخورد آن آب را خدای تعالی باو اولاد صالح ذکور عطا فرماید و حضرت امام فرمودند که
چون زنی طالب فرزند باشد هفت روز روزه دارد و در وقت افطار مصور را ۲۱ بار بخواند و بعد از آن
افطار کند خداوند او را فرزند شایسته کرامت فرماید و کسیکه بخواند بسیار الکریم الوهاب در طول
زاد و نمیدهند حتی اشغال او را از او کمان نداد و گفته است کسیکه دو صد و شصت و سه مرتبه
بگوید الکبیر که مطابق عدد است آید دعوات و ریاضات خود حاجت بخواهد بعد از او استجابت شود دعای او

السبوح
الشهید
الحکم العدل
العفو
الغنی
الفتاح
القدوس
المصور
الکریم

واکر اسم الکبیر را بر روز هشت هزار بار بخواند جاه و مرتبهٔ او بغایت بلند شود و خضر رضاء
فرموده برزنی که در وقت حیض یا نفاس اسم مبارک المتعال را زیاده بخواند از همهٔ آفات ایمن کردد خصوص
از استحاضه و کفته است کفعمی ره کسی که مقابل شود بکسیکه از او ترسان و خائف باشد پنجاه مرتبه
بحضور قلب بکوید یاکبیر یاکبیر ایمن از او خواهد شد و شیخ برسی ره کفته است کسیکه بخواند ذکر
النور را هزار مرتبه قرار بدهد خدای عزت از برای او نور ظاهر و باطن را و فرموده است ذکر
الوهاب را در سجده چهار مرتبه بکوید بی نیاز میکند خدا او را و کسیکه در آخر شب سر برهنه کند و دست
خود را بلند کند و صد مرتبه بکوید الوهاب فقر و پریشانی او برطرف می شود و قضا می شود حاجت او
و هزار مرتبه بر طعام بخواند الودود را و طعام کند بکسانی که بغض و دشمنی او را دارند مهربان او خواهند
شد و کسیکه ورد خود کند الوکیل را ایمن خواهد بود از غرق و سوختن و کفته است کسیکه هزار مرتبه
الواقف
بکوید حاجتهای او برآورده می شود و کفته نیز یا البر را طفل او سالم می ماند تا برسد بحد بلوغ
و کسیکه بسیار بکوید التواب خدا توبه و بازگشت او را قبول کند و کسیکه الجلیل را بسیار بکوید
هرکس او را ببیند هیبت او را او را می کیرد و کفته است صاحب کتاب شمس المعارف ذکر الخبیر را هفت روز
در کسی که در شصت و یک مرتبه بخواند خبر می دهند و حاضر باو امور خفیه و پنهان را از جهت او
و واقع می شود در ساعت و شیخ برسی ره کفته است کسیکه چهل مرتبه در آب الشکور را بخواند و
شوید از آن چشم رمد دیده را رمد او برطرف می شود و ذکر اللطیف اکر در شدت باشد دفع کرب و غم می شود
و شیخ برسی ره کفته است کسیکه ذکر الخالق را بسیار بکوید خدای متعال قلب او را منور میکند
و در ریش الانوار نوشته کسیکه بسیار ذکر الخالق را بکوید خداوند او را نطق عطا میکند بعلوم حکمت و
معارف حقه و مطلع میکند او را بر دقایق معانی و لطائف معارف و اکر حروف الخالق را در مربع چهار
در چهار بطریق نقش کند و با خود دارد خدا ظاهر و باطن او را منور کرداند و همه مردمان دوست دار او
باشند کسیکه ذکر الحافظ را هشتاد مرتبه بکوید دفع میکند خدا از او شر ظالمین را و ذکر الرافع عقب
نماز ظهر یکصد مرتبه خواندن زیاد می کند رفعت و بلندی مقام او را در نزد خلایق و کفته شده است ذکر
المعز زیاد میکند هیبت او را در نزد خلایق و ذکر المذل در شب تاریک در حال سجده بر خاک زیاد
مرتبه خواص بسیار دارد و اکر بعد از هزار مرتبه ذکر المذل بهمان حال سجده بکوید یا مذل الجبابرین و مبیر الظلمة

الکبیر المتعال یاکبیر النور الوهاب الودود الوکیل البر التواب الجلیل الخبیر الشکور اللطیف الخالق الحافظ الرافع

المذل

المعز

المعید

المجیب

الماجد

الواجد

القادر

المانع

الصبور

یا اول یا آخر

فلان ابن فلان منی و اسم او را بجای فلان ذکر کند پس بعد سینه که خدا هم کرد حق او را از او دور و بعد

و گفته شده است کسیکه پنجاه و پنج مرتبه بخواند المذل را سجده کند و بگوید و سید امنی من فلان

اسم آن شخص را ذکر کند ایمن میگرداند خدا او را از شر او و گفته شده است این دو اسم مبارک را اگر بنویسد

رسما بطریق تداخل حروف بصندل و زعفران بنویسد م ع ز ذ ل و بخواند هر دو اسم مبارک

را ذکر المعز والمذل و با خود بدارد ان صد لقمه را یا برای و میکند بعزت خدای او و اگر طالب

باشد برسد و کسیکه از غایب خبری نداشته مضطرب باشد در نصف شب بایستد در زوایای

های خانه و هفتاد مرتبه قرائت کند المعید رد علی کذا پس بدرستیکه یک هفته نشده خبر غایب

بار برسد و ذکر المجیب در او هر دعائی اجابت شود دعوات او و شیخ برای آره گفته است

خواندن الماجد در خلوت یافته شود برای او نور و ذکر المنتقم بسیار بگوید نفع شر دشمن میکند

و در طعام بگوید الواجد و بخورد قلب و باطن او نورانی می شود و در حالت وضو ساختن بسیار

گفتن القادر غالب بر خصم و دشمن خود آید و حضرت علی بن موسی الرضا فرموده هر که در وقت

وضو ساختن در وقت شستن هر عضوی سه بار بگوید یا قادر بر خصم خود غالب آید و شیخ برسی

گوید در وقت خواب بسیار گوید المانع خداوند از او دین و قرض او میکند و کسیکه در نشد آید گو

بلاها باشد هزار مرتبه بگوید الصبور الهام خدائی می شود بصبر در شدائد المقتدر هر که

حروف این اسم را نقش کند بر خاتم از زر در مربع پنج در پنج بطریق تکسیر و با خود دارد از

طاعون ایمن باشد و در چشم خلق بنوعی عزیز و بزرگ باشد بدان که شیخ العارف ابا العباس احمد

فهد فد گفته است که سرا واست زیرای خواندن اسماء الحسنی بر طبق حاجت و مطلوب او وجه

باشد مجد شود بقرائت اسماء الحسنی که مطابق حاجت او باشد مؤثر است مثلا طلب او و حاجت او

رزق است ذکر کند از اسماء تعمیرا یا رازق یا جواد یا غنی یا کریم یا واسع و اگر مطلوب او توبه است

و عفو از گناهان باشد و امرزش باشد بگوید التواب والرحمن والرحیم والرؤف والحلیم والعفو

و اگر مطلوب او و حاجت او دفع دشمن و اذیت دشمن باشد ذکر کند العزیز والجبار والقهار و ذو البطش والمنتقم و امثال

البطش والمنتقم را و برهمین قسم هر چه مطلوب حاجت او باشد مطابق مطلوب اسماء الحسنی را ذکر کند یا اول یا آخر

از حضرت علی موسی الرضا روایت است که چون کسی را مقصودی باشد حاصل . شب هر شب هزار و هشت مرتبه بگوید یا اول یا آخر تمام شود

حاصل شود و گفته اند هر که الآخر را مداومت نماید او را صفای باطن حاصل شود و دایم دل وی خرم باشد و از
ذوق ایمان و عشق حضرت حق **یا ظاهر** حضرت امام رضا فرمودند که هر که بعد از طلوع آفتاب هزار و یک بار
گوید **یا طاهر** حقتعالی او را از نابینایی نگاه دارد و نیز آن حضرت فرمود که هر که را ملتمس دفن چیزی باشد یا دفینه دفن
کند اسم **یا باطن** را مربع بطریق وفق اعداد نقش کند و با خود دارد و آن چیز دفن کند محفوظ ماند و حضرت رضا
فرمودند هر که خواهد مظلومی را از دست ظالم برهاند در برابر آن ظالم ایستاده هفت بار بگوید **یا رؤوف** از ظالم
شفاعت او قبول کند ذکر **الکریم و الوهاب و ذوالطول** هر که مداومت کند ابواب رزق بر او مفتوح گردد و حاجات
وی بر آید و اگر حروف این اسما را بحساب جمل کبیر گیرد و الف و لام در دو اسم اول اعتبار نکند مجموع هزار و شصت و
شش باشد چون هر اسم را باین عدد مذکور بخواند در خلوت با طهارت و نیت درست و دل خاشع بعد از آن هر
دعا کند مستجاب شود و شیخ ابو العباس بونی گفته است هر که اسم **کریم** را ورد خود سازد معزز و مکرم باشد نزد او
و اگر بر پوست نارنج بنویسد و بو کند هر زکام که باشد زایل شود و گفته اند هر که بعد از نماز دست بردارد و هفت نوبت
بگوید **یا وهاب** هر حاجت که دارد روا شود و اگر اسم وهاب را در ظرف سفالین بنویسد روز شنبه قبل از غروب آفتاب
و در انبار غله نهد از موش و سوس محفوظ ماند خواص **العفو** گفته شده که بر سه پارچه کاغذ سه بار بنویسد
عفو هر بیماری آن کاغذ را فرو برد شفا یابد و اگر بخواندن مداومت نماید حزن او بفرح مبدل گردد و حضرت رضا ع
فرمود هر که را گناه بسیار باشد چنانچه [illegible] بر خواندن العفو مداومت کند باشد تمام بهشت در او
المجیب این اسم مخصوص اهل دعوت است در آخر هر دعا که این اسم را تکرار کند دعا مستجاب شود و حضرت
رضا علیه السلام فرمودند که هر که اسم المجیب را هزار و یکبار بخواند البته حاجت او روا شود خواص **الغنی و الکافی و**
الفتاح و الرزاق در دفع فقر و وسعت معیشت اثر بسیار دارد هر چه مداومت در خواندن این چهار اسم نماید و
بنویسد بطریق کتابت یا بطریق وفق و با خود دارد اثر عظیم مشاهده کند و اگر **فتاح و رزاق** را در نگین بتع تکسیر کند
و با خود دارد عامل آن را حقتعالی از همه دشواریها برهاند و روزی او را البته از جایی برساند که گمان نداشته باشد
حضرت رضا علیه السلام فرمودند که هر که هر روز بعد از نماز صبح هفتاد و هفت مرتبه بگوید یا فتاح و دست در سینه
فرو دارد زنگ غفلت از دل او برود و قفل هر کار او را از پیش بردارد و بعضی گفته اند هر که در چهار طرف خانه خود در
هر کنجی صد بار بگوید **یا رزاق** فقر و درویشی در آن خانه راه نیابد **الودود** این اسم در محبت اثر تمام
دارد اگر این اسم را در وقتیکه قمر در شرف باشد متصل بمشتری بنویسد بر قطعه از حریر سفید ۲۰ بار الودود و با خود

یا ظاهر یا باطن

یا طاهر و یا وهاب

یا کریم یا رؤوف

یا فتاح

یا رزاق

الودود

الواسع — الشهید — السریع — الرقیب — المتین — الباعث

دارد دل هر کس محبوب او گردد و مقبول گردد و حضرت رضا علیه السلام فرمودند بجهت الفت و محبت زن و
شوهر اسم الودود را هزار و یکبار بر موئین یا طعام خوانند و زن و مرد و از آن بخورند مؤانست و محبت میان
ایشان پیدا شود **اللطیف** در دفع شدائد و الام و هموم و غموم اثر تمام دارد مداومت نماید بخواند یا حی
آن را در مربع وفق بنویسد و با خود دارد هیچ مکروهی باو نرسد **الواسع** بعضی اکابر گفته‌اند هر که را
معیشت تنگ بود اسم الواسع را بخاتم نقش کند و با خود دارد و بر خواندن این اسم مداومت نماید معیشت
بر او آسان گردد **الشهید** هر که را ابنه یا زنی یا فرزندی بود که باشد که اطاعت او نکنند هر صباح دست
بر پیشانی او نهند و ۳۰۱ بار یا شهید بگوید حقیقت او را مطیع گرداند و هر که اسم ذو القوة را باین طریق ذو القوة
بنویسد شش بار بر [illegible] دیم از روز جمعه و کسی که او را صداع یا تب باشد با خود نگاه دارد
شفا یابد و اگر کسی را نسیان باشد چون آن را با خود دارد زایل گردد **السریع** اگر در دست خود بنویسد
و دو رکعت نماز گزارد و در هر رکعتی فاتحه و اخلاص را یکبار بخواند و بعد از آن دست را چنان بلند کند که گویا
نوشته بجانب آسمان باشد و صد بار بگوید یا سریع الیّ السکینة و الوقار فی قلوب هذه الدار مطلوب حاصل گردد
الرقیب را در سرای نقش کند اهل آن سرای از معاصی محفوظ باشند و اگر کسی را زن جمیله یا فرزند
جمیل باشد بر خواندن این اسم الرقیب مداومت نماید حقیقت ایشان را از فساد در حفظ و امان خود نگاه
دارد و اسم **المتین** را حضرت علی بن موسی الرضا ع فرمود که چون زنی که شیر باشد این اسم را بکاسه چینی
بنویسد و باب باران [illegible] اگر دعا بر آن خوانده شده باشد بشوید بآن زن بدهند تا بخورد شیر آن زیاد
شود اسم **الباعث** را حضرت رضا ع فرمودند که چون کسی را بسته باشند این اسم را در مربع چهار در چهار
درج کند و بر بازو بندد و هفت روز یا نصد بار این اسم الباعث را بخواند فتح شود **المنتقم** اگر کسی را
خصمی باشد که با او مقاومت نتواند کرد در شب جمعه سیصد و شصت و یکبار بگوید یا منتقم سه شب جمعه
باین طریق عمل کند آن خصم با او صلح کند و یا مقهور گردد و اگر اسم **تواب و خلاق** را بحروف مقطعه
باین طریق ت و ا ب خ ل ا ق مربع هفت در هفت بکشد و در صفحه از سرب این دو اسم را هم بر او بخوانند و
زنا [illegible] چون با زوجه خود صحبت کند حامله شود و اگر اسم **حسیب** را باین طریق بر
خاتمی از نقره نقش کند و با خود دارد بصدق و امانت مشهور گردد و حضرت رضا ع فرمود هر که اسم
الحسیب را در ایام هفته در یکن هشتاد نوبت بگوید ابتدا از روز پنجشنبه کند در دفع دشمن از [illegible]

ورد وی نباشد قریب و وکیل را که بر لوحی از چوب نقش کند و در خانه خود نگاه دارد غم از خانه او زایل شود

واگر این دو اسم را که قریب و وکیل را عدد مربع ده در ده تکسیر کند چنانچه در خانه یک اسم باشد بر

لوحی از نقره خام ان را ولایت و حکومت و انعامات بسیار حاصل اید و هرکه هر روز ان

لوح را ببیند و بزبان زنده هم او را یاد شود و اگر ان لوح را در اب اندازد

و از ان اب روی خود را بشوید وجیه و مکرّم

نزد همه کس شود تمته

تحفهٔ امامیه

رکن اول از اصل اول در توحید ذاتی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین و
لعنة الله علی اعدائهم اجمعین وبعد فقیر حقیر خاکسار خاطی مسمی لابی محمد علی الموسوی الملقب
بگلستانه مقلد میرزا مجموعه رساله را بعون الله تعالی باتمام رسانیده و شروع میکند در اصول اربعه و
بیان میکند برای هر یک اصل چهار رکن پس بدانکه رکن اول از اصل اول در توحید ذاتی واجب الوجود است
که اعتقاد و یقین داشته باشند مخلوق بر اینکه این عالم امکان که مشاهده می کنند از آسمانها و زمین
ها و آنچه در آسمان ها و زمین ها می بینند یعنی بینند از علیا و سفلی و ممکنات و مخلوقات که لا بد صانع و خالقی
دارند که ایجاد موجودات نموده و آن ذات اقدس واجب الوجود است و اقرار بزبان و ارکان و اعمال و اعتقاد بقلب
داشته باشند از روی ادله و براهین عقلی و نقل اخبار بزرگان دین تا انکه موجب اسلام و احکام اسلام
در او جاری باشد و در زمره اهل ایمان شمرده شود بالجمله اعتقاد داشتن بذات واجب الوجود اصول دین است و منکران
کافر و نجس و مخلد در دوزخ است و واجب است اعتقاد داشتن باینکه واجب الوجود بالذات است یعنی خدا
متعال واحد و یکانه و بی شریک و بی مثل و بی همتا می باشد و مستجمع جمیع صفات ذاتی و کمالات می باشد و مبرا
و منزه از جمیع نواقص است یعنی مرکب نیست از اجزاء و اعضاء از دو چیز یا زیاده و مرکب از مجردات و بسائطهم

نیست

نیست نور نیست جماد نیست جوهر نیست و عرض نیست عقل ممکن ادراک ممکن میکند و ادراک واجب الوجود
بذاته نمیکند یعنی ذات واجبی است که بخودی خود هستی و بود او ضروری است و نیستی و نبود او محال است باین
معنی که وجود او مثل وجود ما ها نیست که بود و وجود ما ها باشد چنانکه الحال موجود هستیم بوجود او و
می شود که وجود ما ها نباشد چنانکه نبودیم و بعرصهٔ وجود آمدیم بعد هم فنا خواهیم شد و بعد هم در قیامت
بموقف حساب و ثواب و عقاب بر میگردانند هستی ما ها ضروری و موجود نمیشود مگر بسبب غیر که مشیت
حضرت احدیت باشد پس ما و جمیع مخلوقات در عالم واجب بالغیر می باشیم و خداوند واجب الوجود بالذات
است و ذات او علت اثبات وجود آن برای ذاتست باینمعنی که هستی و بود او از خودش می باشد نه از دیگر
زیرا که اگر فرض کنیم از دیگری باشد لازم می آید که در مرتبهٔ تاثیر آن دیگری نیستی داشته باشد و الا لازم
می آید تحصیل حاصل و آن با وصف وجوب وجود که بودن است ممتنع است و از همین هم ظاهر می شود
که وجود او باید عین ذات او باشد بجهة اینکه اگر زاید بر ذات او باشد اگر غیر او باشد پس ممکن خواهد بود
نه واجب اگر ذات او باشد پس اگر در حال تاثیر آن ذات هستی داشت تحصیل حاصل لازم آید که چیزی که
نیستی دارد هستی بخشی ندارد که هستی بخشد و این سبد هیر عقل محال است پس باید وجود خداوند عالم و
هستی او عین ذات او باشد و ذات او عین وجود او بمعنی او باشد تا اینکه واجب الوجود بالذات باشد پس
بدانکه وجود واجب الوجود ظاهر و هویدا و روشن است و احتیاج بدلیل ندارد بجهة آنکه وجود نعمتها
از برای عالم ظاهر و روشن تر از هر چیز است که در هر امری و اشیائی نظر نمائی چندین هزار آیات از آیات صنع
او بر آن ظاهر است و در هر عضوی از اعضای تو چندین دلیل برای تو قرار داده است او در هر لحظه صد
نوع احتیاج باو داری و کار فرما و مربی بدن تو است قال الله تعالی أفي الله شك فاطر السموات والارض یعنی در خدا
شکی هست که خالق آسمان ها و زمین ها است بلی دو چیز سبب خفاء واجب الوجود می باشد یکی ضد نبودن از برای
او نیست که بمصداق تعرف الاشیاء باضدادها که هر چیزی بضد او شناخته می شود و چون که واجب
الوجود همیشه باقیست و موجود است و فنا عارض ذات مقدس او نمیشود باین جهة نظام عالم بر پا است و
از این جهة بر بعضی از عقول ناقصه مخفی است و اگر نعوذ بالله فنا بر ذات اقدس الهی جایز و روا بود
هر ناقص العقولی بی شک بمحض آنکه رشتهٔ عالم از هم گسیخته می شد و بالمرّه عالم فانی می شد پس معلوم شد
که خفاء او از بعضی از عقول ناقصه باعتبار آنیستکه ضدی از برای او نیست و یکی دیگر جهة خفاء حضور واجب

از نقص عقول مردم از فرط ظهور وجود مقدس اوست که حیران نموده است انها را و بهمین سبب کثرت ظهور
وجود مقدس او برایشان مخفی می نماید چون همیشه ظاهر و هویدا و آثار قدرتش هرگز کم نمیگردد و اگر آفتاب
هم همیشه ظاهر می بود توهم می کردند ناقصان عقول که شاید این روشنائی از آفتاب نباشد و حال چون که غروب می
کند و بعد از آن طلوع می کند و عالم را روشن میکند مشخص می شود که نور از اوست بلا تشبیه و چون آفتاب عالم
وجود را غروب و افول و زوال نمی باشد معاندین میگویند بلکه از او نباشد با آن که اگر عناد را بر کنار گذارد یقین
می داند که بغیر او در این عالم مدبری نیست چنانچه حق سبحانه و تعالی می فرماید و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض
لیقولن الله یعنی اگر از کافران بپرسی که خلق کرده است آسمانها و زمین ها را هر آینه خواهند گفت خدای تعالی خالق اینها
می باشد پس بجهت بسیاری ظهور ذات واجب الوجود حیران و سرگردان نموده بعضی عقول ناقصه را پس دلیلی چند
باید ذکر نمود تا اینکه این خفا را از این عقول ناقصه معوجه عاجزه برطرف گرداند پس اولاً می دانی که معنی وجود ثابت
شدن است که مرادف او است بودن و هر چیزی را که تصور کنی و نسبت وجود باو دهی و هر مفهومی را تعقل بوجود
نمائی یا عقل حکم می کند بمحال بودن وجودش یا حکم می کند بلازم و واجب بودن بوجودش یا اینکه حکم می کند بممکن
بودن وجودش پس **دلیل اول** آنکه هر مفهومی که انسان تعقل او میکند یا بستگی نظر بذات او و بدون ملاحظه جمله
امر خارجی و علتی بودن آن خارج واجب است او را واجب الوجود گویند یا آنکه نظر بذات او محال است او را ممتنع الوجود
گویند مثل شریک باری تعالی یا آنکه نظر بذات او نه واجب است بودن او و نه ممتنع است بودن آن پس او را ممکن الوجود
گویند که بودن و نبودن او بذات خود برابر است اگر چنان که علتی هم رساند و جهتی داشته باشد موجود می شود و الا بی
سبب جهت و علت موجود نخواهد شد مثل مخلوقات و آسمان ها و زمین ها و آنچه در دنیا است اینها می باشد کلام در آنکه
نیست که اینها همه جمیعاً بخودی خود خلق نشده اند و موجود نگردیده اند پس باید اینها را دیگری ایجاد کرده باشد
پس می گوییم آن دیگری که اینها را ایجاد نموده همان مطلوب ما است که واجب الوجود ثابت می شود **دلیل دویم**
آنست که معنی موجود بودن واجب بذات خود نفس او است و موجود بودن ممکن بعلتی غیر ذات خود او می باشد باین
معنی که گفته اند که وجود در واجب عین ذات است و در ممکن زاید بر ذات که چون عقل نظر بذات آن شیء کند
بمقتضای دلیل و برهان حکم کند که این شیء می باید که بذات خود او بودن او باشد نه آنکه این بودن از غیری حاصل
شده باشد و چون واجب الوجود بذات خود موجود می باشد پس این شیء لامحاله واجب الوجود می باشد و گاه باشد
که اتصاف اشیا بمفهوم وجود بذات خود نباشد بلکه بسبب غیر باشد یا بمعنی که چون عقل ملاحظه ذات آن شیء کند با قطع

دلیل اول
صانع

دلیل دوم در [illegible] واجب الوجود

نظر

نظر از غیر حکم نتوانند کرد بسبب آنکه در آنها نسبت ذات او ببودن و نبودن هر دو مساویست و هیچ کدام بخودی
خود حاصل نتوانند شد پس ممکن الوجود لامحاله موجود بوجود غیری می باشد نه بذات خود و واجب الوجود منشا
انتزاع وجودش عین ذات خودش می باشد و ممکن الوجود منشا انتزاع وجود وی زاید است بر ذات خودش
دلیل سیم پر واضح است که ممکنات کلا در یک سلسله اند و مؤثر در وجود ممکن باید غیر ممکن باشد چه هر
ممکن داخل در سلسله است پس همه را با هم ملاحظه کنیم مثل آنکه یک شخص اند و یکی اند و عدم که نبودن باشد
مجموع آنها داخل است زیرا که شخص بی علت محال است که موجود شود و همچنین موجود شدن ممکنات
یک بدون علت که خارج از آنها باشد محال است و آن علت باید موجود باشد زیرا که بدیهی است چیزی که خود
موجود نباشد علت وجود دیگری نتواند شد و موجودی که خارج از جمیع ممکنات است واجب الوجود
خواهد بود پس ثابت شد که واجب الوجودی البته موجود هست و اگر کسی گوید که هر یک از اجزاء علت وجود
دیگری هست الی غیر النهایه و علت مجموع مجموع علل اجزا است جواب گوئیم که هر یک بجهت وجود علت لازم است
وجودش اما عدم او با عدم جمیع عللش ممکن است و هرگاه واجب الوجودی نباشد پس لازم ترجیح بلا مرجح می آید
این دلیل خارج از افهام عوام است پس بهتر همان است که بگوئیم تمام اجزاء عالم هر یک مصنوع اند در کمال اختلاف و در
کمال اتقان و استحکام و محال است بدون صانع موجود شوند و اوست واجب الوجود دلیل چهارم
آن است که ذات واجب الوجود قدیم است زیرا که قدم عدم مسبوقیت بعدم مطلق وجود است و قدیم یعنی موجود
و غیر مسبوق بعدم مطلق و او منحصر است بواجب تعالی که مسبوق نیست بعدم مطلقا پس قبول وجود نتواند کند
از غیر و قدیم است و موجودی هست که بر هیچ تقدیر مسبوق بعدم نبود پس ذات واجب الوجود قدیم است و
حادث نیست اما ممکنات حادث گردند و مسبوق بعدم مطلق می باشند زیرا که اگر ممکن مسبوق بعدم مطلق
نباشد قبول وجود نتواند از غیر و محال است که واضح است ممکن قبول وجود نکند مگر از غیر پس بطریق قیاس
استثنائی گوئیم اگر ممکن موجود مسبوق بعدم نبودی قابل وجود از غیر نبودی لکن چون قابل از وجود غیر است
لامحاله پس نتیجه دهد که ممکن مسبوق است بعدم لامحاله چون مسبوق باشد بعدم حادث باشد چه مراد
از حادث نیست مگر مسبوق بعدم مطلق و چون عالم نیست مگر مجموع ممکنات پس عالم نیز حادث است و
طریق دیگر آن که ممکن آنست که وجود و عدم هر دو نظر بذات مساوی باشد پس ممکن هم چنانکه در ابتدای وجود
محتاج است بعلت پس در بقاء وجود هم نیز محتاج خواهد بود بعلت بلکه در وجود دم بدم نو بنو از علت بر او فایض

دلیل پنجم در اثبات واجب الوجود

چه بقا نیست مگر استمرار وجود پس در هر دم که وجودی برای او در کند باید که از علت فایض شود پس ممکن همیشه
مستغرق باشد در حدوث چه وجود ممکن آناً فاناً حادث شود پس بهر تقدیر که ذکر شد ذات واجب الوجود
موجود و غیر مسبوق بعدم مطلق است و محتاج نیست بعلت مط در بقا و استمرار وجود و افاضه علت
برای او **دلیل پنجم** در اثبات واجب الوجود آنست که هرگاه نعوذ بالله واجب الوجودی نباشد
لازم می آید که هیچ خلق و ایجاد هیچ اشیائی در خارج متحقق نشود زیرا که ممکن خودش در موجود شدن
محتاج بدیگریست با وجود این چگونه می تواند دیگری را موجود نماید لکن می بینیم که موجودات و مخلوقات
بی حد و حصر ایجاد شده اند و زائل و معدوم شده اند باز هم مخلوقی دیگر باز حادث شده اند و بخلعت هستی و
وجود مخلع و سرافراز شده اند پس ناچار باید واجب الوجودی باشد که خلعت موجودی و فیض وجود او
از ذات مقدس او باشد **دلیل ششم** آنست که ما در دلیل اول بیان نمودیم که مفهومی که انسان
تعقل میکند نظر بذات چیزی که نه واجب بوده باشد بودن او و نه ممتنع باشد بودن او آن را ممکن الوجود
می نامند که بودن و نبودن بذات او هر دو روا است اگر چنانکه علتی و سببی بهم رساند موجود می شود
والا بی سبب و علت موجود نخواهد شد مثل آسمانها و زمین و آنچه مخلوقات در میان آنها می باشد پس میگوئیم
اینها خود مخلوق نشده اند و موجود نگردیده اند زیرا که دانستی که معنی ممکن آن است که دیگری ایجاد کرده
باشد آنها را و از کسیکه ایجاد آنها نموده آن واجب الوجود است و اگر آنهم نیز ممکن باشد مثل ایشان باشد که
آنهم در موجود شدن احتیاج بدیگری خواهد داشت پس در این صورت یا اینست که این ممکن را ممکنی
دیگر ایجاد نموده و همان ممکن دیگر را همین ممکن ایجاد میکند یعنی هر یک از این دو ممکن دیگری را ایجاد
میکنند صریح دور است بجهت آنکه دور آنستکه چیزی باعث وجود چیز دیگر شود و آن چیز دیگر بعینه باعث
وجود چیز اول بشود مثل آنکه پدر سبب پیدا شدن فرزند شود و همان فرزند هم سبب بهم رسیدن پدر شود
و این دور باتفاق همه عقلا باطل است بسبب آنکه مستلزم تقدم شیء است بر نفس خود در کتب ابطال آن بتحقیق رسیده
و قسم دیگر آنست که آنها را ممکن دیگری ایجاد کرده است و همچنین این ممکن دیگر را ممکن دیگری ایجاد نموده است
و همچنین الی غیر متناهی پس در این صورت اگر منتهی سلسله آخر بجائی که در وجود محتاج غیر خود
نباشد پس مطلوب ما باز ثابت است همان واجب الوجود است و اگر بجائی منتهی سلسله نشود و تا غیر نهایت
رفت یعنی این ممکن را ممکن دیگر ایجاد کرده و آن را هم ممکن دیگر ایجاد کرده الی غیر متناهی که بجائی منتهی نگردد پس

دلیل ششم

در این صورت تسلسل لازم خواهد آمد بجهت اینکه تسلسل آنستکه این محتاج بدیگری باشد و آن دیگر هم
محتاج بدیگری و آن هم محتاج بدیگری هم چنین تا غیر نهایت برود و بجائی نرسد و اینهم باتفاق همهٔ عقلاء
تسلسل است و باطل است بجهت اینکه محال است چیزی که کشیده باشد و آخر نداشته باشد و آنکه
حکما برهان نموده اند چند ادله است لکن ما اکتفا میکنیم بر برهان و ادله بطلان دور و تسلسل باینکه اگر
ترتب علل مثلا تا غیر نهایت جایز باشد سلسلهٔ بهم رسیده مشتمل بر اجزاء غیر متناهی که هریك از آن اجزاء
غیر جزء اخیر هم علت باشد و هم معلول اما معلول نظر بجزء فوق اما علت نظر بجزء تحت پس این سلسله
در حقیقت منحل شود بدو سلسله یکی تمام علل و یکی تمام معلولات و این هر دو سلسله اگرچه بالذات
واحد اند از هم و عدد آحاد یکی از این دو سلسله که سلسلهٔ معلولات باشد زیادتر بود از عدد آحاد سلسله
دیگر که سلسلهٔ علل است بیکی که آن معلول اخیر است چه معلول است و علت نیست و ما را میرسد که فرض
کنیم تطبیق جزء اول از سلسلهٔ علل را بجزء اول سلسلهٔ معلولات بلکه حاجت بفرض تطبیق هم نیست
چه جزء اول از سلسلهٔ علل بازاء جزء اول از سلسلهٔ معلولات بودن برابر او است چه آن علت بازاء
این معلول است و جزء دویم بازاء جزء دویم و هم چنین پس خواه فرض کنیم تطبیق را و خواه نه که انطباق واقع
بحکم عقل پس اگر هر دو سلسله در طرف دیگر غیر متناهی باشند و سلسلهٔ معلولات در آن طرف منتهی
شود بلکه همیشه با علتی معلولی باشد لازم آید که عدد آحاد سلسلهٔ معلولات که زاید بود مساوی باشد
با عدد آحاد سلسلهٔ علل که ناقص بود و تساوی زاید و ناقص بطلان آن بدیهی است پس واجب است انتهای
سلسلهٔ معلولات و چون منتهی شد لازم می آید که سلسلهٔ علل نیز منتهی شود زیرا که زیادتی سلسله
معلولات بر سلسلهٔ علل نبود مگر بیکی و زاید بر متناهی متناهی است پس چون بطلان دور و تسلسل را دانستی
پس معلوم شد که باید سلسلهٔ احتیاج ممکنات برسد بواجب الوجودی که در بودن احتیاج بغیر نداشته باشد
و همهٔ ممکنات در هستی و بودن محتاج باو باشند و ابتداء همهٔ وجودی و فیض از هر جودی از کبریای
او بود و بازگشت هر ذره و قطره بدریای رحمت بی پایان او شود و به تقریر و بیان دیگر میگوئیم برهان
قاطع آنستکه گوئیم شك نیست در وجود ممکنات و ممکن موجود را لابد است از علتی موجود و آن علت
نیز اگر ممکن باشد محتاج است بعلتی دیگر و این علت دیگر اگر عین ممکن اول باشد باین معنی که دو ممکن باشند
که هر یکی علت وجود آن دیگری باشد دور لازم آید و اگر ممکن ثالثی باشد این نیز محتاج باشد بعلتی پس اگر

یعنی بحسب اعتبار عقل و نفس الامر دو سلسله باشند که در نظر عقل جدا باشند

[illegible] بقید بعتناکه بالضروره متناهی

مرتبه از مراتب علیت بر گردد به یکی از مراتب سابقه باز هم دور لازم آید هر چند مراتب سابقه دورتر باشد چون که علت علت علت است لامحاله و مقدم بر مقدم مقدم است و معلول است هر چند واسطه در دور بیشتر باشد و زیاده باشد مفسده دور بیشتر خواهد بود و اگر در هیچ مرتبه از مراتب علیت رجوع نکند بمراتب سابقه بلکه ترقی کند الی غیر النهایه که نهایت تصور نشود و اصلا منتهی نشود تسلسل لازم آید و برهان خارج محال است دور و تسلسل پس واجب است منتهی شدن سلسلهٔ علیت بوجودی که ممکن نباشد و محتاج بعلیت نبود و موجود که ممکن نباشد و محتاج بعلت نباشد منحصر است در واجب الوجود چه واضح است که موجود منحصر است در دو قسم واجب و ممکن پس هر گاه ممکن نباشد لامحاله واجب خواهد بود پس ثابت شد وجود واجب الوجود بسبب آنکه ضرور است وجود ممکن الوجود و تقریر این برهان بطریق قیاس استثنائی آن است که گوئیم هر گاه ممکن الوجودی موجود باشد بنا بر بطلان دور و تسلسل لا بد است که واجب الوجود موجود باشد اما چون ممکن الوجود موجود است نتیجه دهد که پس واجب الوجود موجود است و بعبارت دیگر بنا بر موجود بودن ممکن هر گاه دور و تسلسل باطل باشد واجب الوجود موجود باشد اما دور و تسلسل باطل است نتیجه دهد که پس واجب الوجود موجود است و بعبارت دیگر بنا بر وجود ممکن اگر واجب الوجود موجود نباشد دور یا تسلسل جایز باشد لکن چون دور و تسلسل هیچ کدام جایز نیست نتیجه دهد که پس واجب الوجود موجود باشد **دلیل هفتم** که پای دور و تسلسل بمیان نیاید و فرق داشته باشد با تقریر دور و تسلسل آن است که ماهیت ممکن کلی از نیستی بوجود نمی تواند بیاید که غیر او ایجاد بکند او را بجهت آنکه خود نمی تواند خود را ایجاد بکند بواسطه آنکه در حال ایجاد خود وجود داشته باشد تحصیل حاصل لازم آید و اگر نیستی داشته باشد لازم می آید چیزی که نیست باشد باعث هستی بشود و با وجود مساوی بودن هستی و نیستی بالنسبه بذات او ترجیح هستی بدهد این محال است پس لابد است غیر او ایجاد کننده او باشد از ممکن غیر آن غیر که ایجاد کنندهٔ ممکن است یا واجب الوجود بالذات است یا ممتنع الوجود و ممکن الوجود چنان چه در دلیل سابق بیان شد بتفصیل پس میگوئیم که ممتنع الوجود محال است ایجاد کننده باشد بجهت اینکه خود هستی ندارد و هستی او محال است پس معین است که ایجاد کننده و آفریننده ممکن الوجود واجب الوجود است بالذات نه ممکن الوجود و نه ممتنع الوجود پس مجموع ممکنات در هستی خود محتاج می باشند بواجب الوجود بالذات پس اگر واجب الوجود بالذات که موقوف علیه وجود ممکن است موجود نباشد هیچ چیز موجود نخواهد شد و این خلاف واقع است و خلاف محسوس و خلاف ظاهر است و لله الحمد این تقریر فرموده حضرت صادق علیه السلام

دلیل هفتم بر وجوب صانع

کر از آن بزرگوار سؤالی نمودند که دلیل بر هستی مؤثر عالم چیست آن حضرت فرمودند که بزرگترین دلیلها وجود من است زیرا که وجود من از دو حال بیرون نیست یا وقتی خود را موجود ساختم که وجود داشتم و این تحصیل حاصل است یا وقتی خود را موجود نمودم که موجود نبودم و این نیز محال است زیرا که معدوم چیزی را موجود نتواند کرد پس معلوم شد که هستی کرده موجودی هستم که نیستی بر وی راه ندارد آن که تغییر نپذیرد یکی است و از نکرده و نمیرد یکی است **دلیل هشتم** آنستکه معرفت بواجب الوجود با آثار و خلایق او است چنانچه مؤید این ادعا آیات کثیره است از اول قرآن الی آخر که دلالت محکمه متقنه است آثار و آیات از جهت معرفت بجناب او که حق میفرماید در قرآن مجید ان فی خلق السموات والارض و اختلاف اللیل والنهار لایات لاولی الابصار **یعنی** بدرستیکه در خلقت آسمان ها و زمین و اختلاف روزها و شب ها هر آینه علامت و نشانها است از برای صاحبان عقل و بصیرت پس این صنایع عجیبه و بدایع غریبه از زمین و آسمان و آفتاب و ستارگان و بادها و ابرها و کره ها و دریاها و خلقت اشجار ها و نباتها و مخلوقات و وحوش و طیور و مرغان خوش الحان و الوان و مختلف الهیکل و اللون و کلها و ریاحین و مثال ذلک و میوه های گوناگون در هر فصل و هر اوقات و کواکب علویه و سفلیه و حدوث اشکال بدیعه چگونه می توان ایجاد او بدین هیئات بدون صانع و مدبری و خالقی باشد بجهت این که هر عاقلی میداند که هر فعلی را فاعلی ضرور و هر مصنوعی را صانعی لازم است که شخص عمارت و بنای عالی مشاهده کند حکم میکند بنائی آن را ساخته و جامه را ببیند عقل حکم میکند خیاطی آن را دوخته است و هر گاه پارچه و قماشی را نظر نماید می داند نساج و بافنده او را بافته است پس شخص متصور و تامل کند مخلوقاتی که ذکر شد و در غرائب صنع کرد و هر یک از آنها بکار برده شده است یقین میکند همه اینها بدون صانع و خالقی بهم نرسیده و اینها را است صانعی حکیم و خالق لطیف که جمیع ذرات عالم را آفریده بهم که کیاهی از زمین روییده وحده لا شریک له گویید و این دلیلیست اجمالی برای اکثر مردم کفایت و شخص عاقل و بصیر هر گاه در خلقت خود نظر کند و فی الجمله در کیفیت خلقتش تصور کند که خود را بشناسد خدا را خواهد شناخت چون که خود شناسی مستلزم خدا شناسی است حق سبحانه و تعالی در قرآن مدح نموده است خلقت انسان بعد از ذکر مراتب چند از خلقت انسان مدح خود را فرموده فتبارک الله احسن الخالقین و انسان را برابر عالم کبیر خلق کرده چنانکه در آیه شریفه فرموده سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین

لهم انه الحق یعنی زود باشد بنمائیم ما ایشان را علامات و عجایب و دلایل توحید و قدرت خود مان را که ثابت اند در
اطراف عالم و نواحی و جوانب آسمانها و زمین ها و آنچه در بین آنها است که از مصنوعات الهی می باشند و حاصل آن
که در نفسهای خود شان تا آنکه ملاحظه آفاق و تامل آنها ظاهر شود از برای ایشان که هست خداوند عالم و وحدت
او و اینکه خالق و ثابت است و نیز در آیه دیگر فرموده وفی الارض آیات للموقنین وفی انفسکم افلا تبصرون و
حضرت امیر مومنان صلوات الله علیه می فرمایند اتزعم انک جرم صغیر وفیک انطوی العالم الاکبر
و از این جهت است که نیز حضرت امیر مومنان ع می فرمایند که علم در آسمان ها نیست تا بجانب آسمانها فرود آید و
در زمین نیست تا بجانب شما بالا آید بلکه او پنهان است در سینه ها و مخفی است در دلهای شما متخلق شوید باخلاق
روحانیین تا بر شما ظاهر شود و حضرت سید کائنات محمد مصطفی ص می فرماید من عرف نفسه فقد عرف
ربه پس هر عاقل باید مجاهده در خلقت وجود خودش تفکر و تامل کند که خداوند جل شانه چه گونه خلقت نموده
و چه گونه صنائع بکار برده در این خلقت انسان چه برسد بخلقت اشیاء و هر یک از مخلوقات که عقول عاجز
خواهند ماند همین اعضا و جوارح انسان و حکمتهای کامله در ظاهر و باطن انسان را تصور کن که خلقت او
از چه بوده و از چیست و آخر چه خواهد شد و خداوند در کتاب مجید می فرماید در سوره مومنون ولقد
خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا
العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشاناه خلقا آخر فتبارک الله احسن
الخالقین یعنی بتحقیق که آفریدیم آدمی را از خلاصه از گل پس گردانیدیم او را نطفه در قرارگاه استوار پس آفریدیم نطفه سفید را
خون سرخ پس آفریدیم خون بسته پاره گوشت پس آفریدیم استخوان را پس پوشانیدیم استخوان را گوشت پس آفریدیم
او را آفرینش دیگر پس بزرگ است خدا که بهترین آفرینندگان است و در سوره حج می فرماید یا ایها الناس
ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة مخلقة وغیر مخلقة لنبین لکم
ونقر فی الارحام ما نشاء الی اجل مسمی ثم نخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشدکم ومنکم من یتوفی الی ارذل العمر لکیلا
یعلم من بعد علم شیئا الی آخر امیر که ظاهر ترجمه آن است که ای مردم اگر باشید در شک از بعث و برانگیختن
بدرستیکه ما آفریدیم شما را از خاک پس از نطفه پس از خون بسته پس از پاره گوشت تمام خلقت و غیر تمام
خلقت تا ظاهر کنیم بر شما و قرار دهیم در رحم ها آنچه که خواهیم یعنی پسر و دختر تا وقتیکه نام برده شود پس بیرون
آوریم شما را از رحم مادران طفل کوچک تا برسید بقوت خود بحد بلوغ و از شما کسی است که متوفی میشود و بمیرد و

بعضی از آنها کسی است که رد کرده می‌شود بسوی پست‌ترین عمر تا آنکه بداند بعد از دانستن چیزی را و ملخص تقریر
آنکه از این شواهد آیات شریفه بسیار است چون بنا بر اختصار است محض تبرک ذکر شد مقصود آنکه انسان
اول نطفه بود او را از منی بیافرید آن را قرارگاه پشت پدر و سینه مادر نمود بعد از آن ماده آفرید باین طریق که
شهوتی بر مرد و زن مستولی نمود و آن ماده را تخم آفرینش او کرده بر مزرعه رحم مادر او ریخته پس در خون
حیض لعل مذاب گردانیده پس او را منجمد نموده مثل پارچه گوشتی ساخت و مصغر فرموده پس محل انظار
توجهات و عنایات نامتناهی شده پس حیوة باو کرامت فرموده در حالتی محجوب بوده در سه ظلمت تاریکی
شکم تاریکی رحم تاریکی بچه‌دان در هنگامی که او را چاره نبود در طلب روزی غذاها و دفع بلاها پس
جاری شده بسوی او خون حیض مقداری که غذای او باشد و ما محض تیمن و شرافت پاره مختصری از
فرمایشات کاشف الحقائق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما ذکر میکنیم بذکر توحید مفضل
در بحار الانوار مجلسی طاب ثراه مفصل و مشروح است حضرت فرمایند ای مفضل نظر کن و ببین که
خداوند از آب و خون چیزهای گوناگون ظاهر نموده مثل پوست و گوشت و استخوان و غیر آن ملاحظه کن
که چگونه خلق کرده سری مدور و استخوان کاسه سر را که بمنزله خودی است برای محافظت که ضرری
او نرسد و صورتی نیکو و قامتی موزون و ایستاده که اگر غیر این بود مثل حیوانات بود و دست و پاها
خلق نموده بر سر هر یک از آنها انگشت و بر انگشتی سبب اعمال در سر انگشتها ناخنها قرار داده است و دو دست
قرار داده که اگر یکی بود شخص محتاج بود دوم چنین چشم را بر سر قرار نهاده مانند چراغها که در بالای مناره
برافروزند تا تواند همه اشیاء را مطالعه نماید و اگر در اعضای پائین قرار داده بود با آفت نزدیکی بود و دور
بود دیدن اشیاء و کاسه سر را صومعه قرار داده برای حواس پنجگانه که محسوسات پنجگانه را ادراک نماید
ملاحظه کن ای مفضل برای هر حاسه محسوسی و برای هر محسوسی حاسه **وایضا** دوم چیز را مقرر
گردانیده که بتوسط میان حاسه و محسوس که احساس بدون آنها حاصل نمیشود مانند روشنی و هوا برای
دیدن و شنیدن که اگر روشنی نباشد دیگر بدیده ظاهر نمیشود و دیده ادراک آن نمیکند اگر هوا نباشد
که صدا را بسامعه رساند سامعه ادراک صدا را نمیکند پلک چشم را بر چشم چگونه بمنزله پرده بروی آن
قرار داده که او بهم شود و کنار آن را که شفری نامند حلقها و ریسمانها تعبیه کرده که هر یک وقت خواهد پرده
را بیاویزد و هر وقت خواهد بالا کشد و دیده را در میان غاری قرار داده و بان پرده‌های مکرر بران مستور

بیان فرمایش حضرت امام جعفر صادق به مفضل

اگر بران رو یا سینه محافظت نماید و ملاحظه کن میان گوش را پیچ پیچ قرار داده مانند زندانها و دخمه ها برای آنکه صداها
و آوازها بآنجا جاری شود تا بپرده گوش که محل قوه سامعه است برسد و دیگر دو صدا و سخن التها که قادر متعال
دندانها در انسان مقرر ساخته است پس حنجره مانند لوله ایست از برای بیرون آمدن آواز و زبان و لبها و دندانها
آلتی چند اند برای تقطیع حروف و ظهور نغمات و شبیه ترین چیزها باد و اما اخراج حروف و اصوات نای است
زیرا که حنجره شبیه است بنای و شش شبیه است بانبانی که باد در او میکنند و عضلاتی که شش را جمع کنند تا
صدا بیرون آید مانند انگشت بر آن انبان میگذارند تا داخل شود باد در نای و لبها و دندانها که حروف و نغمات را
تقطیع میکنند مانند انگشتانیست که بنای پرده ها میگذارند تا صداهای آن بالحان مختلفه بیرون آید و منافع
دیگر برای آن که نسیم از خارج بشش میرسد ترویح کند دل را و باد زنی باشد برای آن بان نفس که پیوسته بران داده
شود که اگر اندک زمانی آن حبس شود و بدل نرسد البته آدمی هلاک شود ملاحظه کن بزبان مزه های مختلفه را حس
تمیز تلخ و شوری و شیرینی میدهد و منافع دیگر زبان بازدهی است برای فرو بردن طعام و آب و دندانها خورد می
کنند که آسان شود فرو بردن آن و منافع لبها آنست که حفظ دندانها میکنند و منافع دیگر لبها را از حرکت حفظ می کند
و در حلق دو منفذ قرار داده یکی محل بیرون آمدن صدا و نفس باشد که آن حلقوم است و یکی متصل بمعده است و غذا
را بمعده برساند و بر حلقوم سر پوشی قرار داده که در هنگام خوردن غذا و طعام مانع شود از آن که بشش برسد
و او را هلاک بکند و شش را باد زن دل قرار داده که پیوسته در حرکت است و آن را سینه بهم میزند و نبان می آید که
حرارت در دل جمع نشود که آدمی را تلف کند و معده را عضوی عصبانی در نهایت صلابت گردانیده برای آنکه طعام
های غلیظ را هضم کند و جگر را نرم و نازک گردانید برای آنکه قبول کند خالص غذای لطیف را از هضم معده حدیث
مفصل طولانی است ما بهمین قدر اکتفا نمودیم چون غرض ما بیان باختصار است **مؤلف میگوید** بلای برادر عزیز تصور کن
استخوان که جسم سخت آفریده و در هر پاره او را بشکلی و مقداری بعضی گرد و بعضی دراز و بعضی پهن و جمله
مجوف و برخی غیر مجوف و بعضی یکدیگر ترکیب کرده و هر یکرا بشکلی و حکمتی بلکه حکمت های بسیار منظور فرموده
چنانکه بعضی را ستون بدن و باقی بدن بان استوار اگر استخوانها نصب نمیشد حرکات و سکنات و نشستن و بر
خواستن میسر نمیشد چرا که اگر یکپارچه می شد کج نمیتوانست شد و اگر متفرق می بود راست نمیتوانست شد پشت را
مهره مهره آفریده تا دو تا توانند شد و آنها را در هم ساخته و پی و رگها بر آنها پیچیده و محکم فرموده تا مانند یک پارچه
مقام حاجت راست توانند ایستاد و از سر هر مهره زائده چون پستان زنان بیافریده و دندانه ها در مهره
دیگر گوه ها قرار داده تا آن زائده ها در آن گوه ها قرار گیرد و از جمیع مهره ها جناح ها بیرون آورده و نا پی ها بر آن پیچیده
شود آن محکم برادر و از عقب آویخته نشود و جمله سر را از پنجاه و پنج استخوان بیافریده و در هم پیوسته به بندها با وی

بیان مولف در کیفیت خلقت استخوان انسان

تا اگر گوشت نا افتد رسان دیگران بسلامت ماند و هم شکسته نشود و دندانها بیافرید بعضی سر پهن تا طعام
را آسیا کند و انها را طواحن نامند و بعضی را سر باریک تا طعام را خورد کنند و باسیا اندازند آنها را انیاب
گویند و چشم را بآن کوچکی بر هفت طبقه آفرید بدین طریق که عصبی از دماغ رویانیده است در چشم آمده
این عصب را دو لیف است یعنی فوقانی لیفی تحتانی لیف فوقانی منبسط می شود و ملاقی استخوان چشم است
آن را طبقهٔ صلبه میگویند و دو لیف تحتانی هم طبقه می رویاند که منبسط می شود و هکذا تا هفت طبقه و هر
طبقه را اسمی است که در کتب تشریح مشروح است اگر خواهی نظر کن و هرگاه یکی از این طبقات را آسیبی رسد
چشم از جهان بینی مستور میگردد و گردن را از هفت مهره آفرید و بر یکدیگر پیچیده محکم ساخته و
سر را بر آن قرار داده و پشت را در بیست و چهار مهره آفرید و تمام بدن را بدو صد و چهل و هشت پارچه استخوان
محکم فرموده که هرگاه یکی از آنها از کار ماند یا کم و زیاد شود بدن از حرکات و سکنات معطل ماند و شش
صد عضله خلق فرمود بشکل ماهی کوچک و بعضی بزرگ که ترکیب از گوشت و پی است و بیست و چهار ازان
را بجهت یک چشم تنها قرار داده و اعضاء باطنی انسان را هم که دارا بطریقی و بجهت مطلبی یکی معده که غذا در او طبخ
شود و لطیف او وارد شریان شود و بجهت انها منافذ بیست که با بدان انها وارد شود به عضوی که غذاء
او باشد و فضلات انها را امعائی خلق نمود که از انها دفع شود و هکذا حکمتهای بالغه در هر جزو عضو
بکیفیتی که مخصوص است اگر شخص هوشمند نظر کند و بتصور آنها آنها بداند که صنایع کرده در وجود انسانی
از ظاهری و باطنی خواص خلقت فرموده و قرار داده است یقین میکند لابد صانعی حکیم است که خلقت نموده
انها را و نیز اسم جلالته و بزرگی او را می یابد مثلا در باطن ادم بد نفس و محرکی قرار داده که مقتضی ادراکات
و تحریص انسانی است مثل گرسنگی که مقتضی چیز خوردن است که سبب قوت و حیات انسانی است ماندگی
که سبب مقتضی خواب و راحت است شهوت که مقتضی جماع است و دوام نسل و بقاء نوع انسانی است
و دیگر قوائی قرار داده قوهٔ جاذبه که قبول غذا می کند قوهٔ ماسکه که غذا را نگه میدارد قوهٔ هاضمه که غذا را
در معده طبخ میکند قوهٔ دافعه که ثقیل غذا را دفع می کند و دیگر این چند قوهٔ انسان با حیوانات شریک است و چند
قوهٔ دیگر است که مخصوص انسانیست قوهٔ غاذیه و نامیه و مولده که شرح انها طولانی است بر خلاف مقصود
طول کلام خواهد شد و از قوه که مخصوص نیست مشترک با حیوان است محرکه و مدرکه و محرکه منقسم می
شود بباعثه و فاعله و مدرکه پس پنج قوه آن در ظاهر است و پنج در باطن و پنج قوهٔ ظاهر تر باصره است و قوهٔ سامعه

کیفیت خلقت انسان

عدد استخوان انسان

کیفیت اعضاء باطنی انسان

بیان حرکات در نفس انسان

وقوه شامه است وقوه ذائقه است وقوه لامسه است واما پنج قوه در باطن اوّل قوه حس مشترک است و آن
قوه ایست که در مقدم باطن اول دماغ یعنی مغز سر که متاثر می شود بسوی آن و مرتسم شود در آن جمیع صورت
محسوسه بحواس ظاهره و این قوه را تشبیه کرده اند بحوضی که پنج جدول آب در آن اندر ریخته شود و حواس ظاهره را
جاسوس این قوه گفته اند که هر کدام هر چه بیابند خبر باو برسانند و نفس در آن مشاهده کند **دویم**
قوه خیال است **سیوم** قوه وهم است **چهارم** قوه حافظه است **پنجم** قوه متخیله است
واما قوهائی که مخصوص انسان است و در سایر حیوانات نیست یکی قوه عاقله است یکی قوه عامله
واما قوه عاقله چهار مرتبه دارد **اول** رای **دویم** تصورات **سیوم** معقولات که چهارم
مرتبه اعلی را عقل می نامند وقوه عامله نیز چهار مرتبه دارد یکی امتثال اوامر **دویم** دفع و رفع اخلاق
ذمیمه و رذیله و دیگر آنکه از خود ظاهر میکند و خود را از رذائل خارج و آن که نفس را بعلوم حقه و حکم حقیقت
مزین گرداند و اعمال خود را خالص لوجه الله نماید اشهد ان لا اله الا الله اسم عظمت و جلالت و کبریائی خالق
متعال را نتوان احصا نمود اگر چه جمیع مخلوقات کاتب و دریاها مداد و اشجار قلم و مادام الزمان دائما
نبکارش آن پردازند از هزار یکی و از بسیار اندکی را شرح نتوانند داد قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی
لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی تعالی عن ذلک علوا کبیرا پس بدان که چون انسان در وجود خود و بدن و
نفس و روح خود تفکر کند و تامل نماید می فهمند که وجود انسان حاوی موجودات ما تحت آن از جمادی و نباتی و
حیوانی است بنهج اشرف و حاوی کمالات است و بدن واحد روحی مدبر او است که روح مدبر و احاطه دارد
بدن از همه اعضاء او مطلع است که هر گاه در پای او خاری فرو رود و المی برسد خبر دار هست و اگر بر سر صدمه
رسد همه اعضاء او خبر دار است و حال آن که دیده نمیشود و در جائی هم نیست نه در مکانی خارج است نه
بطریق مباینت و عزلت و هم داخل است در اعضای او نه بطریق ممازجت پس هم چنین عالم کبیر که همه آسمانها و
زمینها و آنچه در آنها است بمنزله شخص انسان واحد فرض بکن و مدبر آن هم خدای واحد یکتا است که واجب
الوجود در همه جا هست و از همه جا مطلع و نظر دارد نه بطریق مباینت داخل است نه بطریق ممازجت پس از شناختن
نفس خود خالق خود را خواهی شناخت مثلاً ملاحظه و تصور بکن که روح انسان از بسیاری وجوه دلیل است بر وجود
خالق خود **وجه اوّل** آنستکه چون روح محرک می باشد این جسد را و تدبیر میکند بدن را و بدون روح حرکتی از
برای جسد نیست پس عقل هم حکم می کند و علم حاصل می شود که ناچار است از برای این عالم کبیر از آسمانها و زمینها و

اول

دویم

سیم

چهارم

پنجم

وجه اول

و آنچه در آنها است از حرکت دهنده و تدبیر کننده و آن خداست **وجه دویم** آنستکه دلالت میکند وحدت
و یکی بودن روح در وجود هر بدن انسانی که حرکت دهنده و تدبیر کننده این جسد است بر وحدت و یکانگی
خداوند عالم که تدبیر کننده و حرکت دهنده این عالم است **وجه سیم** آنستکه دلالت میکند قدرت
روح بر حرکت دادن جسد و همه اعضا و تدبیر در آن بهر نوع و بهر طریقی که می خواهد بر قدرت خلاق
عالم بهر نحو که صلاح و حکمت مخلوق را داند **وجه چهارم** آنستکه دلالت میکند اطلاع روح بر آن
چه در بدنست بر علم حقیقت و احاطه کردن علم خداوند بهمه موجودات **وجه پنجم** آنستکه دلالت
می کند مساوی بودن روح نسبت بهمه اعضا بمساوی بودن حق سبحانه نسبت بهمه مخلوق **وجه ششم**
آنستکه دلالت میکند مقدم بودن خلقت روح بر جسد بر قدیم بودن و ازلی بودن خدا یعنی همیشه بوده
و ابتدائی از برای وجودش نیست و نیز دلالت میکند باقی بودن روح بعد از مردن و فنا شدن جسد بر ابدی
بودن خدا یعنی همیشه خواهد بود و انتهائی ندارد و زوالی برایش نخواهد بود **وجه هفتم** آنستکه
دلالت میکند علم نداشتن خلایق بکیفیت روح و مطلع نشدن هیچ کس از حقیقت آن بر آنکه احاطه بکنه
ذات الهی ممکن نیست **وجه هشتم** آنستکه دلالت میکند علم نداشتن بمحل روح از جسد و مطلع نبودن
بر اینکه در کدام موضع از جسد است بر اینکه مکانی از برای ذات الهی نیست و تصور نمیتوان نمود **وجه
نهم** آنستکه دلالت میکند ممکن نبودن مس روح بر اینکه مس ذات الهی محال و ممتنع است **وجه
دهم** آنستکه دلالت میکند ممکن نبودن دیدن روح بر محال بودن دیدن ذات حضرت جل شانه پس چون
آنچه گفته شد دانستی و ظاهر شد معنی حدیث که هر کس بشناسد نفس خود را یعنی روح خود را پس تحقیق
شناخته است خدای خود را یعنی پی می برد بآثار و افعال و صفات او که معرفت الهی بآثار او است نه
بکنه ذات او نعوذ بالله مثلا ملاحظه کن که خداوند آنچه در عالم کبیر آفریده است شبیه آن را در بدن انسان
ضعیف نحیف و هر صفت که خویش موصوف است بذات خود انسان را و خدا نیز هم بآن صفت موصوف
نموده است بآلات و اسباب و جهتی که فرق خالق بوده باشد بچندین جهت **وجه اول** هم چنان که
عالم همه مسخر و بفرمان و اطاعت او است بدن و جسد مخلوق را هم مسخر روح واحد نموده تا آنکه خلق
از ترکیب اعضاء و ترتیب اجزاء و چون خود مطلع بر آنچه خدا در بدن آنها خلق کرده اسرار عالم سفلی
در نزد عالم علوی و اجمالا عالم ملکوت مطلع کردند و از دانستن صفات خود صفات خالق خود و حقیقت او بشناسند

وجه دوم و سوم

وجه چهارم و پنجم

وجه ششم و هفتم

وجه هشتم و نهم

وجه دهم

جمله اول

در توحید ذاتیست

وجه دویم

وجه سیم

و امر کردن روح ایشان بدن و جسد ایشان را و فرمان دادن او جسد و اعضاء او را امر کردن و فرمان دادن خداوند
عالم در عالم ممکنات بدانند **وجه دویم** ملاحظه کن ترکیب جفت نمودن میانه روح و جسد کاری است
عجیب چون روح نورانیست و جسد ظلمانیست روح علوی است جسد سفلی است روح لطیف است جسد کثیف
روح را بهجت بمعرفت باشد و سرور بذکر حق و رجوع او بخدای تعالی میان و جسد را علقه و لذت بمحسوسات
و انس بشهیات پس در همه جهت روح ضد جسد است او حق سبحانه ترکیب میان نمود و چیزی که ضد یکدیگر می باشند نموده
و بسیار عجیب است و الفت دادن میان اب لطیف و خاک کثیف و الفت دادن اب را با اتش و خدای تعالی میان این
عناصر متضاده امیزش و سازکاری داده از اینست که در عالم اسمان ها و زمین ها و عناصر چهار کانه در قران
مدح خود نموده است بعد از ذکر اینها و مراتب اینها می فرماید فتبارک الله احسن الخالقین **وجه سیم** باید مشاهده
نمائیم مشابهت انسان را بزمین که در زمین کوهها خلق فرموده که میخ زمین اند در وجود انسان هم استخوانها هست
که سبب استحکام بدن است در زمین درختان افریده در بدن انسان موی های طویل ریش و سر است در زمین
نباتات روئیده می شود در بدن انسان موهای صغیر خلق فرموده در زمین نهرهای جاری خلق نموده و در بدن
انسان نهر جاری روان است که رگها بوده باشد در زمین چشمهای مختلف تلخ و شور و شیرین و ناگوار است در بدن
انسان هم چشمه اب چشم و چشمه اب بینی و چشمه اب گوش که تلخ و شور و شیرین و ناگوار است کلام الملوک
ملوک الکلام **حضرت امیر مؤمنان** روحنا فداه فرمودند و تزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر
و علاوه **فی الجمله** تصور کن و تشکر کن از روی معرفت و شناسائی که خلاق رؤف مهربان از جهت تعیش
وجود انسان ناقابل و تغذیه انها و استراحتی انها چگونه مهمان نوازی فرموده اسمانها را بر سر انها خلق
کرده و به نیکو رنگی جلوه داده که اگر غیر این رنگ مشاهده می شد نقصان و ضرر بجهت چشم داشت و این رنگ
موافق ترین رنگها است برای دیده و نور بصر و قوه چشم و خورشید را خلق فرموده که منافع بسیار از او است تصور
که نتوان احصا نمود مثلا اگر طلوع افتاب نبود جمیع امور دنیا باطل می شد و تصور و سعی بر اخلاق ممکن نبود و
اگر غروب نمیبود خلایق را قرار و سکون میسر نبود علاوه زمین از حرارت افتاب جمیع نباتات و حیوانات ضایع
می شد ماه را خلق فرموده و ستاره ها را که چراغ شب تاریک و راه نمائی میان انها می باشند و فوائد کثیره دارند
مثلا علامات هر ماهی و سالی که تعیین عده و اجاره ها و عمرها می شود و علاوه در ظلمت شبها روشنی نموده
مردم منتفع می کردند و طلوع و غروب افتاب و ماه برای قیام روز و وقوع شب وجه بسیار مصالح است او مصالح طلوع و

خورشید

رکن اوّل از اصل اوّل در توحید ذاتی است

خورشید از آفتاب روشنتر است و احتیاج ببیان ندارد و منافع غروب هم چنین است و اگر غروب نمی‌نمود قرار
و سکون میسّر نبود اگر طول روز و طول شب زیاده از این بود که مثلاً روز صد ساعت بود و شب صد ساعت یا زیاده
یا کمتر بسیار صعب بود از کثرت زحمات و مشقتهای انسان و حیوان های بارکش و ملاحظه ابرها و باران
ها را نمائید که ابرها خلق فرموده بجهة نزول باران که قطره قطره نازل شود و نفع عمومی بهمه زمینها و
زراعتها داشته باشد در هر زمانیکه نافع باشد باران نازل می‌فرماید اگر همیشه نازل می‌شد خلایق از
نفع آفتاب محروم می‌شدند علاوه ضرر و نقصان و فساد زراعت هم داشت و زراعت دیم و دامنهای کوه
بعمل نمی‌آمد و اگر یکمرتبه جاری می‌شد باعماق زمین فرو میرفت و نباتات و اشجار تلف می‌شد و بناها و
عمارات خراب می‌شد و بادها را ببین که اگر باد نمیوزید موجب حدوث امراض می‌شد و بی باری بادها و میوه‌ها
فاسد می‌شد و بقول و سبزیها متعفن می‌شد و لحاث و باء و طاعون می‌شد ابر و باد و مه و خورشید
و فلک در کارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری نحمده علی ما انعم علینا من منه و احسانه و نشکره
علی ما تفضّل علینا من جوده و امتنانه ملاحظه کن انهار جاری فرموده زیرا که همه خلایق و حیوانات
و نباتات و جمادات محتاجند باب در آشامیدن خود و چهارپایان و نباتات و زراعات و درختان
محتاجند و وحشیان و مرغان و درندگان می‌آشامند و منفعتهای دیگر هست که میدانیم لکن عظم
منفعتان را میدانیم که ممزوج با هر ماکولی و طعامی و اشربه و مائده می‌باشد و شستن بدن‌ها و رخت
ها و جامها و دخول حمامها که ممکن نیست احصا نمائیم حوائج و منافع آبها را همین کوه‌ها را ملاحظه
کن که خیال میکنیم فائده ندارند و حال آنکه اصناف نباتات و عقاقیر و ادویه جات بعمل می‌آید
که روی زمین عمل نمی‌آید و در بین کوه‌ها غارها و درّه‌ها برای تعیش درندگان و وحشیان که اگر نبود
برای آنها درندگان در میان خلایق بودند و باعث هلاکت مردم می‌شدند علاوه انواع معادن و جواهرات
و فلزات در کوه‌ها خلق فرموده و گچ و آهک و زرنیخ و مردارسنگ و سنگ سرمه و زیبق و مس و سرب
و قلع و آهن و فولاد و نقره و طلا و یاقوت و زبرجد و زمرد و فیروزه و مومیائی و کوکرد و نفت در کوه‌ها
واقع و جاری می‌باشد و تفکر باید نمود در خلقت چهارپایان و طیور و وحوش و مرغان کوچک و بزرگ
بانواع مختلف مثل قاطر و اسب و شتر و حمار که چگونه از خلقت آنها استراحتی ببنی نوع آدم است از
جهة سواری و بارکشی که حمل و نقل نمایند بانها و انها در کمال اطاعت و مسخر انسانی باشند حتی

در توحید ذاتی است

اطفال را دارند خداوند کریم در قرآن مجید می فرماید در سورهٔ مؤمنون وان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم
مما فی بطونها ولکم فیها منافع کثیرة ومنها تاکلون وعلیها وعلی الفلک تحملون ترجمهٔ آیهٔ شریفه می فرماید
ای بندگان من بدرستیکه برای شما ها است چهارپایان وهر اینه عبرتیست مر شما را می نوشانیم از آنچه در
پشتهای آنها است ومر شما است در آن منافع ونفعهای بسیار که از آن می خورید وبر آنها وبر کشتی ها
سوار می شوید مقصود خلاق عالم آنستکه بعضی را سوار می شوید وبعضی را گوشت آنها را می خورید
واز پشم وکرک آنها لباس میکنید ونفعها می برید از آنها بعضی را شیر آنها را می خورید مثلا گوسفند ملاحظه
کن که چگونه خداوند عالم با آنها وباطفال آنها برکت وزیادتی داده بجهة معیشت وخوراک انسانی که
از جمیع اعضاء او خلایق بهره مند می باشند وانتفاع حاصل میکنند از گوشت وشیر وپشم وکرک
آنها چه منافع کثیره میباشد از جهة رخوت وحفظ عورت واز جمله طیور ومرغان که چه بسیار
نفع حاصل است از گوشت آنها که صید کنند وطعام آنها باشد واز تخم آنها وگوشت آنها بهره مند شوند
ومثل زنبور که خداوند در شکم آنها چه عسل مصفائی وشهد وگوارائی خلق فرموده که مشروب
خلایق باشد وماهیان وانواع ماهیان دریاها وانهار خلق فرموده که با آنها معیشت کنند خلایق و
ملاحظه کن بانواع فواکه ومیوه های گوناگون بانواع مزه وطعم ذائقه که خلق فرموده بجهة تعیش مردم
وانواع ریاحین وعطریات که منتفع خلایق می شوید وانواع ادویه جات مختلفه که هریک را مصالحی
در آفریدن ووجود آنها می باشد وبهر کدام معالجهٔ مرضی از خلایق رفع می شود وملاحظه کنیم بانواع
حبوبات جو وگندم وعدس وماش که مطبوخ ومأکول خلایق است از جهة بقا وحیاة آنها که عقلها حیران
وتفکر در هریک عقلها عاجز است مصالح ومنافع هریکی را از هزار یک مشاهده نتوان نمود
وروئیدن نباتات وحبوبات وثمر آمدن فواکه ومیوه ها بهر فصلی وهر زمانی که دائما مستریح وآسوده ومتعیش
بوده باشند که اگر بخواهیم هریک را بسط وطول دهم با این فهم قاصر خود کتابی خواهد شد نظر کن بحدیث شریف
در توحید مفضل حضرت کاشف الحقایق جعفر بن محمد الصادق ع بمفضل می فرماید که سعرت کبیر وعبث این
وجود عزیزت را باین دو روزه عمر فانی مهمل مگذار وتضیع عمر عزیز خود بلهو وخیال ووهم وناصواب مکن
ومعرفت بخالق یگانه رؤف لطیف خود نمائی واطاعت وامر ونواهی او را نمائی واعتقاد کامل هم رسانی
بوجود واجب الوجود ومؤید فرموده از حضرت سبحان کلام الهی در قرآن مجید در سورهٔ طه هو الذی جعل

لکم الارض مهدا وسلک لکم فیها سبلا وانزل من السماء ماء فاخرجنا به ازواجا من نبات شتی کلوا وارعوا
انعامکم ان فی ذلک لایات لاولی النهی ترجمه ظاهر ایه شریفه می فرماید خدائیکه کردانید برای شما زمین را
گهواره وپیدا کرد برای شما در زمین راهها وفرستاد از اسمان ابها پس بیرون آوردیم بان ابها واصناف
گوناگون از نباتات ورویدنیها پراکنده که می خورید ومی چرانید چهارپایان خود را بدرستیکه در این خلقتها
هر اینه علامتها ونشانها است برای صاحبان خرد ودر سوره مؤمنون خدا می فرماید ولقد خلقنا فوقکم
سبع طرائق وما کنا عن الخلق غافلین وانزلنا من السماء ماء بقدر فاسکناه فی الارض وانا علی ذهاب به
لقادرون فانشانا لکم به جنات من نخیل واعناب لکم فیها فواکه کثیرة ومنها تاکلون وشجرة تخرج من طور
سیناء تنبت بالدهن وصبغ للآکلین وان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونها ولکم فیها منافع کثیرة
ومنها تاکلون وعلیها وعلی الفلک تحملون یعنی میفرماید هر اینه بتحقیق افریدیم بالای سر شما هفت اسمان
ها که طریقهای ستارگان است ونیستیم از این مخلوقات بیخبر وفرو فرستادیم از اسمان ابی باندازه حاجت
پس ساکن کردیم ما او را در زمین وبدرستیکه ما در بیرون آوردن ابها هر اینه قادریم پس افریدیم برای شما
بان بوستانها از خرما و انگور ها وبرای شماست در انها میوههای بسیار واز ان میخورید
ودرختی که ما بیرون نمودیم از کوه طور سیناء که زیتون می رویاند وروغن ونانخورش خلایق است که
میخورند وبدرستیکه برای شما هاست چهارپایان وهر اینه عبرتی است واشامانیم از انچه در شکمهای
انها است ومر شمار است در ان منافع وسودهای بسیار واز ان می خورید وبر کشتیها سوار میشوید
مقصود خلاق عالم انستکه بعضی را سوار میشوید وبعضی را گوشت انها را می خورید واز پشم وکرک انها
لباس میکنید ونفع بسیار می برید واز اول قرآن مجید الی اخره بسیار از ایات در خصوص عجایب خلقتها
واحسان در حق بندگان فرموده خداوند که باین ایات وعلامات بشناسند ومعرفت بذات واجب
الوجود هم رسانند خلایق ومجلسی نور الله مرقده در کتاب بحار ایات شریفه که اظهار بر صنایع و
افریدن خلاق متعال است بجهة اثبات ذات واجب الوجود ذکر نموده است قدری زیاده بر این تقریرات
که ذکر نمودیم در این دلیل هشتم بر اثبات واجب الوجود بیان نمیکنیم چون وضع این رساله بر اختصار
بوده **دلیل نهم** انستکه میان خالق ومخلوق ومالک ومملوک بجهة علاقه افاضه رحمت بی نهایت
ربطی مخصوص می باشد که حقیقت ان را بیان نمیتوان نمود وهمه عقول بر این مفطورند بنابر این بندگان

دلیل نهم

هرچند کفار باشند چون دستشان از همه وسیله‌ها و اسبابها و جمیع علاقه‌ها و امور و تدبیر کوتاه شود و از همه امید هاناامید شوند بدون فکر و تامل و اندیشه و تخیل و بی اختیار پناه می برند بخالق حقیقی و مسبب الاسباب واقعی بتوجه طبیعی که تامل و تکلفی دران نیست چنانچه در قران و اخبار هم وارد شده است که حق تعالی فرموده است افی الله شک فاطر السموات والارض یعنی ایا در خدا شکی هست که افریننده اسمان ها و زمین است ایضا در کلام مجید می فرماید فطرة الله التی فطر الناس علیها یعنی دین حق فطرت خدا است که مردم را بر ان مفطور و مخلوق کرده است از این جهت است که کفار و بت پرستان اگرچه در ظاهر منکر خالق و صانع اند و لکن در واقع و در باطن اقرار بوجود هستی او دارند چنانچه خدای تعالی می فرماید ولئن سئلتم من خلق السموات والارض لیقولن الله یعنی اگر سوال کنی از کفار که کی افریده است اسمان ها و زمین ها را هر اینه می گویند که خدا افریده است بواسطه رابطه اضافی که در میان مالک و عبید متحقق است بجهت علاقه اضافه رحمت بی غایت که زلال نوالش از ینابیع علم و قدرت و مجاری حکمت و ارادت پیوسته جاری و روان است جبلت و طبیعت مخلوقات مفطوربند در اذعان و قبول صانع و خالق و از این جهت در هنگام اضطراب و صدمه و وقوع مکاره بی سبق رویت روی استعانت بنگاه دارنده خود می اورند بتوجه طبیعی بدون تامل و تکلف و انچه مذکور شد مختص بانسان هم نیست بلکه همه حیوانات در وقتیکه بورطه می افتند رو بدرگاه خالق عالم تضرع میکنند بسیار مشاهده شده است چنانچه فخر رازی از شخصی نقل میکند که در بعضی از زمنه خشکسال عظیم شد و قحط شدید بهم رسید مردم از برای استسقا بصحراء رفتند و دعا کردند و دعا انها مستجاب نشد ان شخص گفت بعضی از کوه ها رفتم اهوئی را مشاهده کردم که از شدت عطش بسوی غدیر ابی رفت چون بغدیر رسید او را خشک دید حیران شد و چند مرتبه روی خود را باسمان نمود و سر را حرکت داد بجانب اسمان ناگاه ابری پدید امد و انقدر بارید که غدیر پر شد و اهو اب خورد و سیراب گردید و برگردید پس این دلیل ظاهرترین راههای و دلیل است از برای علم بوجود صانع و خالق و بسیار از احادیث شریفه در این باب وارد شده که ذکر انها در این رساله باعث طول مقام است پس معلوم شد که وجود مبدء در وضوح و ظهور بمرتبه ایست که بر انسان بلکه بر حیوانات نیز مخفی نیست بوجود صانع و خالق که ذات واجب الوجود است دلیل دهم اتفاق و اقرار همه فرق و طوایف بنی ادم است بر وجود صانع واجب الوجود بجهت همه انبیاء و پیغمبران و اوصیا و اولیاء و حکماء و علماء و عقلاء بنی ادم که

حکم تضرع بدرگاه خالق فطری مضطران

دلیل دهم

قائلند باینکه از برای عالم خالقی است حکیم و صانعی است علیم و اینکه او کامل است از جمیع جهات و نقص
در ذات او نیست و شبهه نیست که اینهمه صاحبان عقل و ادراک خصوصاً پیغمبران و اوصیا اینها که صاحبان
عقول کامله اند اتفاق کنند محقق است که اتفاق بر چیزی که غلط باشد نمیکنند و همگی اتفاق دارند بر وجود
واجب الوجود و حال آنکه پیغمبران صاحب معجزه و کرامات بوده اند و عقل حکم میکند که این امور غریبه که از
پیغمبران و اوصیای ایشان صادر و مشاهده میشد مثل اژدها کردن عصا و شکافتن دریا و داخل
دریا شدن موسی و روشن شدن چشم کوران و مرده زنده نمودن حضرت عیسی و رفتن از دار باسمان
و داخل شدن در آتش ابرهیم و بدو نیم کردن ماه بمعجزهٔ حضرت ختمی مآب صلوات الله علیه و آله و برگردانیدن
آفتاب و . تسبیح نمودن سنگریزه و آب بسیار از میان انگشتان و از سنگ کوچک جاری نمودن
از سید کاینات پیغمبر خاتم که همهٔ این امور غریبه اموریست که از قوهٔ بشر بیرون است و از انسان و قوهٔ
او صادر نمیشود الا این که صدور اینها از صانع حکیم قادر علی الاطلاق بوده باشد و بسبب حکمت شامله و
قدرت کامله خود اینها را از برای اثبات حقیقت وجود خودش پیغمبران فرستاده که بر دست ایشان جاری
کرده این معجزات و خارق عادات را جاری کرد که خود اینها اقرار نمایند بوجود خالق عالم و دعوت
نمایند خلایق را بخالق متعال که میگویند ما را حجت بر خلق فرستاده است ملخص آنکه بتواتر و نقل قطع
حاصل شده است از اقوال و افعال این همه پیغمبران و اوصیا و اولیا و عقلا و حکما برماها بر وجود واجب الوجود
و دلیل نقلی بر وجود صانع بسیار است و اخبار بسیار دلالت میکند بر او و مؤلف بچند حدیث شریف
اکتفا میکند از جهت اختصار این رساله یکی آنکه از حضرت صادق صلوات الله علیه سؤال نمودند که
دلیل بر هستی موثر عالم چیست آنحضرت فرمودند بزرگترین دلیلها وجود من است زیرا که وجود من
از دو حال بیرون نیست یا وقتی خود را موجود ساختم که وجود داشتم و این تحصیل حاصل است و این
محال است یا وقتی خود را موجود نمودم که موجود نبودم و این نیز محال است زیرا که معدوم و نبود چیزی را نمیتواند
موجود کند پس معلوم شد هست و موجود کرده وجود موجودی هستم که نیستی بروی راه ندارد و آنکه تغییر نپذیرد
یکی است و آنکه همیشه بوده و هست و نیز دیگری است و از آنجمله حدیثست که از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد
الصادق صلوات الله علیه روایت شده که آنحضرت فرمودند سمعت ابی یحدث عن ابیه ان رجلا قام الی امیر المؤمنین
فقال یا امیر المؤمنین بما عرفت ربک قال علیه السلام بفسخ العزائم و نقض الهمم لاتری ان همت حال بینی و بین همی و عزمت فخالف

این نقل برای وجود صانع

القضا

القضاء عزمی فعلمت ان المدبر غیری یعنے شنیدم از پدرم که خبر میداد از پدرش که فرمود مردی برخواست بسوی
امیر المؤمنین ع پس گفت یا امیر المؤمنین بچه چیز شناختے خدای خود را آن حضرت فرمود شناختم خدا را بسبب
فسخ کردن و بهم زدن قصدها و شکستن و برهم زدن چیزهائے که اراده می کنم خلق اینها را آیا نمی بینی تو که هرگاه قصد
بکنم من چیزی را حایل می شود میان من و مقصود من هر زمانی که عزم چیزی میکنم مخالفت میکند قضای الهی عزم مرا
پس از این جهت یقین کردم من که تدبیر کننده امرها و تصرف کننده در اینها غیر من است آ دلیل نقلی بسیار است چنانکه
در اصول کافی در کتاب توحید ست و از مفضل است از ابی العوجاء و عبد الله بن مقنع که دهری مذهب
بود که اعتقاد بخدای عالم و رسول از بنی آدم نداشت و مفصل است اجمال آنکه عبد الله بن مقنع براه نمائی
ابی العوجاء را روانه کرد در موضع طواف در مسجد الحرام خدمت حضرت امام جعفر صادق ع ابی العوجاء
مشرف شد خدمت حضرت و نشست تا آنکه مردم که با اطراف آن حضرت بود متفرق شدند پس پیش از آنکه حرف زند
ابی العوجاء حضرت ع روی مبارک بطرف و جانب ابی العوجاء فرمود و فرمایش نمودی ای ابی العوجاء اگر امر
بطریقی باشد که مسلمانان میگویند پس بتحقیق که اینها سالم خواهند بود و شماها هلاک خواهید شد و
اگر امر بطریقی باشد که شماها می گوئید و نبوده باشد هم چنان که اینها می گویند پس بتحقیق که شماها و مسلمانان
برابر خواهید بود پس ابی العوجاء عرض کرد که مسلمانان چه میگویند و ما چه می گوئیم آنچه ایشان میگویند ما
هم میگوئیم و قول ایشان و قول ماها یکی است پس حضرت فرمودند که چه گونه می شود که قول شماها و قول
ایشان یکی باشد و حال آنکه ایشان میگویند که از برای اینها معادی هست و میگویند خدائی هست و ثوابی و
عقابی هست و این آسمان ها معمورند و شماها می گوئید خدائی نیست و در آسمان ها کسی نیست بلکه
آسمانها ویرانه است پس ابی العوجاء می گوید من فرصت غنیمت شمردم و عرض کردم که اگر خدائی هست همچنان
چنان که مسلمانان میگویند پس چرا بر مردم و خلایق ظاهر نمیشود و مردم را بعبادت خود نمی خوانند تا دیگر هیچ
کس اختلاف نکند و چرا پیغمبران را فرستاده و خودش از مردم پنهان است و حال آنکه اگر خودش نهان
نمی شد از برای ایمان آوردن مردم بهتر بود پس حضرت فرمودند وای بر تو ای ابی العوجاء چه گونه خداوند
پنهان است از تو خدائیکه ظاهر کرده است او بتو نموده است قدرت خود را در نفس تو بجهت آن که ظاهر کرده است
و نموده است بتو بود ترا و حال آنکه پیشتر نبودی و نمود بتو بزرگی ترا بعد از کوچکی تو و می نماید بتو قوت
خود را بعد از ضعف تو و ضعف ترا بعد از قوت تو و بیماری ترا بعد از صحت تو و صحت ترا بعد از

احتجاج حضرت صادق علیه السلام با زنادقه مثل ابن ابی العوجاء

از بیماری تو و شفای تو را بعد از غضب تو و غضب ترا بعد از رضای تو و اندوه ترا بعد از خوشحالی
تو و خوشحالی ترا بعد از اندوه تو و می نماید بتو دوستی تو را بعد از دشمنی تو و دشمنی تو را بعد از دوستی
تو و سعی تو را بعد از کسالت تو و کسالت تو را بعد از سعی تو و خواهش تو را بعد از اکراه تو و اکراه تو را
بعد از خواهش تو و جرئت تو را بعد از ترس تو و ترس تو را بعد از جرئت تو و امید تو را بعد از نا امیدی
تو و نا امیدی تو را بعد از امیدواری تو و دانستن تو را بعد از فراموشی تو و فراموشی تو را بعد از
دانستن تو و حضرت صلوات الله علیه آثار و قدرت الهی را که در نفس ابی العوجا بود مکرر بر او می
شمردند و او نتوانست که آن کار کند تا آنکه گفت گمان کردم که الحال جناب حضرت له جل شانه
در نزد من و آن حضرت ظاهر خواهد شد عرض آنستکه اخبار نقلی بسیار است
که این رساله گنجایش زیاده طول ندارد و بحمد الله تع با تمام رسید

رکن اول در اصل اول در اثبات واجب الوجود

رکن دویم از اصل اول در توحید

بسم الله الرحمن الرحیم

رکن دویم از اصل اول در توحید است که خداوند جل شانه یگانه و یکتا و بیهمتا و بی مثل
و شبیه و نظیر و مانندی ندارد و شریک ندارد و مستجمع جمیع صفات و کمالات و مبرا از جمیع نقص
او است این بحث منقسم می شود بسه تصوّر **اول** توحید ذاتی **دویم** توحید صفاتی
خلقی **سیم** توحید عبادتی پس اولا توحید ذاتی را بیان میکنیم که باید اعتقاد نمودن
باینکه خدا تع واحد و احد و صمد است یعنی یگانه و یکتا و بی شریک است و بی همتا است پس
واجب است اعتقاد نمودن باینکه مرکب نیست یعنی از دو چیز یا زیاده و بیشتر از چند چیز باشد
نه در اجزاء و نه در اعضا و خدا اجزائی ندارد نه اجزاء وهمیه و نه اجزاء خیالیه و نه اجزاء
عقلیه و نه اجزاء خارجیه و نه اجزاء داخلیه و نه اجزاء رئیسیه و نه اجزاء غیر رئیسیه پس خدا
می بیند و چشم ندارد و می شنود و گوش ندارد و علم و قدرت دارد نه اینکه زاید بر او باشد بلکه
عین ذات او است و نه مرکب از مجردات است و نه غیر مجردات مثل نور و غیر نور و همچنین جوهر
نیست خدا و عرض هم نیست جوهر نیست باین معنی که بخودی خود موجود است و در وجود محتاج به غیر نیست مثل

در اینکه توحید بر سه قسم است

بیان تفصیل توحید ذاتی

جمادات وحیوانات وعرض نیست یعنی بواسطه غیر موجود نشده است مثل رنگها و بوها وخدای تعا
محل نیست یعنی چیزی براو قرار نمیگیرد وچیزی هم از خدا جدا نشده وخدا کسیرا نزائیده و زن ندارد
وفرزند ندارد وفرزند کسی هم نیست وخدا دیده نمیشود نه در دنیا نه در آخرت ونه در عالم برزخ ونه
در عالم مثال ونه در عالم اشباه ونه در عالم اظلّه ونه در عالم ذر ونه در بالای عرش ونه در پائین
فرش ونه در هیچ مکان ونه در هیچ زمان ونه عالم او را می بیند ونه مرشد ونه مرتاض ونه پیغام آور
ونه امام ونه ملك ونه احدی مشاهده می کند خدا را نه بچشم سر ونه بدیده نظر ونه بعالم رؤیا ونه خلسه
وغیره لکن شناخته می شود باثار قدرت وخلقت وکلّ اشیاء که آیات ظاهرات ذات اقدس وی می باشند
بعقل وبچشم قلب وحقیقت ایمان شناشند او را چنانچه امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند
در جواب کسیکه سؤال نمود که یا امیر المؤمنین آیا پروردگار را می بینی در وقت عبادت نمودن او
فرمودند ما کنتُ اعبُدُ ربّاً لَمْ اَرَهُ یعنی نبوده ام من که عبادت کنم پروردگاری را که ندیده باشم او را عرض
نمود که چگونه دیده او را حضرت در جواب او فرمودند ویلكَ لا تدرکه العیون فی مشاهدة الابصار ولکن
راتهُ القلوب بحقایق الایمان یعنی وای بر تو نمی بینند او را چشمها در دیدن ولکن می بینند او را قلبها
بحقیقت های ایمان غرض اینست که باید اعتقاد نمود باینکه خدای تعا دیده نمیشود وعقل ادراك حقیقت
او را نمی کند وعقل ووهم وخیال وتصوّر احاطه بر ذات او نمیکند چنانچه امام ع فرمود لا یُجَسُّ ولا
یُحَسُّ ولا تدرکه الحواسّ ولا یحیط به شیءٌ ولا جسم ولا صورة ولا تخطیط ولا تحدید یعنی خدا بچشم دیده
نمیشود وبدست درك کرده نمیشود ودرك نمیکنند او را نه حواسّ ظاهره ونه حواسّ باطنه واحاطه
نمیکند باو چیزی از عقل وخیال ووهم وجسم وجوهر وعرض وصورت ومثال وخط وحدّ وخدا محلّ
چیزی نیست وچیزی محلّ او نیست وزمان وشکل وهیولا ندارد وخدا محتاج نیست ونمیخورد ونمی آشامد
ونمیخوابد ونمیپوشد ونپوشید بچیزی نمیشود ونمیخواهد چون خستگی وضعف وسستی وغم وغصه والم
ودرد وشادی وبلندی ندارد وهم تبدّل وترقّی وتنزّل ندارد وبیکطریق بوده وهست وخواهد بود وخدا شریك ندارد
ومحتاج بشریك هم نیست وبی نیاز است ومحتاج بچیزی نیست وغنی مطلق است وقدیم است وحادث نیست ملخّص
آنکه هر چیزی را تصوّر کند ممکن همان ممکن است ومبرّا است خدای یکانه از تصوّر مخلوق وتصوّر فهم وادراك مخلوق و
تصوّر مخلوق مخلوق است وذات باری تعا مستجمع جمیع صفات وکمالات است که عین ذات مقدس او است وهم چنان که

ملخّص آنکه

تعدد در ذات اقدس او نیست تعدد صفات هم نیست همه صفات و کمالات او یکی است و عین ذات
اوست تعدد صفات الهی جل شانه متصور وهم و ادراک ما هاست حیات او عین قدرت اوست و قدرت او
عین علم اوست و علم او عین قدرت و حیات اوست ابتدای تصور بر ذات اقدس او نیست و انتهای تصور
بر ذات واجب الوجود نیست و بنا بر آنکه خدا گوئیم واحد است نه اینکه واحد را عدد شماریم یا آنکه
واحد از نوع جنس بدانیم بلکه گوئیم خدا واحد است یعنی نیست از اشیا شبیهی و جهتی بر ذات اقدس او
چنانچه ابن بابویه قمی قدس سره خبری ذکر میکند با سناد که در وقعه جمل اعرابی سؤال نمود از مولای
متقیان امیر مؤمنان علیه السلام که حق سبحانه تعالی را واحد گویند بچه معنی آنحضرت فرمودند ای اعرابی واحد
بر چهار قسم است دو وجه آن جایز است و ثابت است در ذات اقدس اله و دو وجه آن جایز نیست بر خدای
تعالی و اما دو وجهی که جایز در او نیست قول گوینده است واحد و قصد کند از واحد باب اعداد
را پس این وجه جایز نیست بعلت اینکه نیست ثانی و دومی از برای او و داخل نمیشود در اعداد آیا نمی بینی
اینست جز این نیست قائل شدند و کافر شدند کسانی که گفتند ثالث ثلثه که غرض حضرت نطابق از نصاری است
و وجه دویم که جایز نیست کسیکه گوید واحد و اراده کند از واحد از نوع جنس را پس اینهم جایز
نیست بر ذات اقدس بعلت آنکه تشبیه نموده است خدای تعالی را و حال آنکه شبیه از برای ذات الهی نیست و
اما دو وجهی که ثابت است در ذات مقدس اله قول گوینده است که گوید خدا واحد است یعنی نیست
در اشیاء از برای ذات واجب شبیه و مانندی هم چنین است پروردگار ما و وجه دیگر قول کسیکه
گوید خدا واحد است یعنی حدی نیست در معنی از اینکه خدا منقسم شود در وجود و نه در عقل و نه در
وهم پس همچنین است پروردگار ما و در نهج البلاغه کلمات هدایت آیات از مولی الموالی امیر المؤمنین است
که آنحضرت فرمودند اول الدین معرفته و کمال المعرفة التصدیق به و کمال التصدیق توحیده و کمال التوحید
الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه بشهادة کل صفة انها غیر موصوف و شهادة کل موصوف انه
غیر الصفة فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزاه و من جزاه فقد جهله
فقد اشار الیه و من اشار الیه فقد حده و من حده فقد عده یعنی اول دین معرفت و شناختن خداست و
معرفت کامل بخدای یگانه تصدیق باو است و تصدیق بذات اقدس او بیگانگی شمردن ذات و ستودن و یکتا شمردن
ذات و کامل اخلاص باو است و اخلاص کامل بخدای نفی کردن صفات او است بآنکه باید گفت شریکی از صفات عین

خبر حضرت امیر علیه السلام در اقسام واحد و نفی حد و جنس [illegible]

کلام امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه

معرفت توحید بکلام معصوم

خدا ست بجهة شهادت هر صفتی بمغایرت با موصوف و موصوف با صفت پس هر کسیکه اثبات صفت
از برای خدا نمود البته قرینی از برای او ثابت نموده است و کسیکه قرین از برای او ثابت نموده است البته دو
از برای او ثابت نموده است و هر کسیکه دو ثابت از برای او ثابت نموده او را صاحب اجزا و مرکب فرض نموده
و هر کس که او را صاحب اجزا و مرکب بداند جاهل بذات و کردیده و هر کس که جاهل بذات و کردید پس
اشاره بسوی او خواهد نمود و هر کس که اشاره بسوی او نماید حد و حدودی از برای او قرار داده و هر کسیکه
حد و حدود از برای خدا قرار دهد او را بشماره در آورده و این سند توحید است **مؤلف کوید**
باید دانست که غرض آن حضرت از نفی صفات فرموده اند صفات زاید بر ذات است حق سبحانه را می فرمایند که لازم است
مخلوق در مقام معرفت خالق خود را متصف بصفات زاید بر ذات قرار ندهند بلکه باید عین ذات
و شاهد وجود و طریق ادراک خودشان بسوی خالق قرار دهند و **ایضا** ابن بابویه قدس سره خبری
ذکر می کند باسناد که حضرت **ابی عبد الله علیه السلام** فرمودند کسیکه تشبیه کند خدای تعالی را بر
مخلوق پس آن مشرک است و کسیکه انکار قدرت خدا کند پس آن کافر است **ایضا در توحید**
خبری ذکر می کند که محمد بن ابی عمیر کفت وارد شدم بر سید و مولای خود موسی بن جعفر علیهما السلام
پس عرض نمودم یابن رسول الله توحید را بمن تعلیم کن که بشناسم حضرت فرمودند ای ابا احمد تجاوز
نکن در توحید چیزی را که خدای تعالی ذکر نموده است در کتاب خود که هلاک خواهی شد و بدانکه خدای تعالی
یکانه و یکتا و بی نیاز و بزرکست و متولد نشده و اولاد ندارد و نکرفته برای خود صاحبه و نه اولاد
و نه شریک این نیست و جز این نیست که ذات اقدس الهی زنده ایستکه نخواهد مرد و قادر است که
عاجز نخواهد بود و قاهر است که مغلوب نخواهد بود و حلیم است که تعجیل نخواهد نمود یعنی در
عقاب و دائم است چنانکه تغییر هم نرساند و باقی است چنانکه فنا نخواهد شد و ثابت است چنانکه زوال نخواهد شد
و عزیز است چنانکه ذلت نخواهد دید و عالم است که جاهل نخواهد بود و عادل است چنانکه
جور نخواهد نمود و جواد و بخشنده است چنانکه بخل ندارد یعنی در اعطاء و رزق خلایق خود و این است
و جز این نیست که تصور در کنه ذات او ننماید عقلها و وقوع هم نرساند او هام و احاطه هم ندارند بآن اقطار
و خالی از جائی هم نیست و درک نمیکند او را دیده و او ست که درک می کند و می بیند و اوست لطیف و خبیر و نیست
مثل او چیزی و او است شنوا و بینا است و خبر طولانی است تا آنکه او است حیکه می رسید ذات اقدس الهی او را چنانچه

نیست چیزی قبل از او و آخر است چنانچه نیست چیزی بعد از فناء اشیاء بغیر از او و ذات قدس او قدیم است وماسوای او مخلوق وحادث از او می باشند و او از صفات مخلوق وعلو و برتر و بزرگ است **وحدیث** در اثبات **توحید** حق سبحانه از ادلهٔ عقلیه که **حضرت صادق علیه السلام** بعبد الله دیصانی فرمایند در اصول کافی مفصل است بقصد اختصار رایحه آن را فرموده آن حضرت مؤلف ترجمه نموده بیان میکند بزبان مردم زنند یق فرمود **حضرت صادق علیه السلام** که نمیگوئی خدا دو تا است پس یا هر دو قویند یا هر دو ضعیف یا یکی از این دو تا قوی است و دیگری ضعیف پس اگر بگوئی هر دو قویند لازم آید قوت دفع یکدیگر است پس چرا مدافعه با یکدیگر نکنند که منحصر شوند بفرد و وحدت و اگر بگوئی یکی قوی است و دیگری ضعیف پس البته قوی ضعیف را دفع کند و منحصر بخدای احد خواهد شد و اگر بگوئی هر دو ضعیف اند پس ضعف هر دو موجب نقصان مملکت عالم و فساد امور بنی آدم خواهد شد زیرا که خدای ضعیف قادر بر نظم امور موجودات عالم نخواهد شد پس معلوم شد که خدا یکی است و در کمال قدرت است و اگر فرض شود که خدا دو تا است لازم خواهد بود وجود فرجه و فاصله بین آن دو تا بجهة حصول تعدد و با فرض فرجه لازم خواهد بود قدم آن تا ثابت شود تعدد از قدم و نفی شود اتحاد از قدم پس از وجود دو خدای قدیم و یک فرجه قدیم لازم آید سه قدیم و لازم آید که هر سه قدیم باشند و لازم آید که هر سه قوی هم باشند یا ضعیف یا مختلف پس لازم آید معایب مذکوره و لازم است که این سه متفق باشند یا مختلف اما اتصاف حقیقی در سه شیء متعدد حقیقی ممکن نخواهد بود و در صورت اختلاف لازم آید فساد و نیز لازم است بجهة تعدد وجود و فرجه از قدم پس لازم آید پنج قدیم تا پس برسد بحدی که نهایت نداشته باشد و لازم است در همه آن اتفاق یا اختلاف پس لازم آید معایب مذکوره پس هرگاه دیدیم این خلق را با انتظام و تدبیر عالم را بیک نسق در آفتاب و ماه و روز و شب خواهیم گفت که جمیع اینها دلیل بر یگانگی آن خداوند غفور است حدیث طولانی است همین مقدار را اکتفا نمودیم چون که این مجموعه مختصر مقتضی تطویل نیست احادیث وارده بر توحید بسیار است همین چند حدیث اکتفاء نمودیم **و بدانکه در اثبات توحید** هم هفت دلیل اقامه میکنیم که خدا واحد و بی شریک و بی مثیل است **دلیل اول** آنکه اگر کسی دیدهٔ بصیرت بگشاید و تعقل و تصور کند و بفهمد عالم را زمین تا آن که عالم رتبت و حاجی باشد تا منتهای آن که عالم جسمانیست خوب نظر نماید و نظم و نسق عالم را ببیند که چه گونه

حدیث حضرت صادق علیه السلام بعبد الله دیصانی در اثبات توحید

دلیل اول در توحید

ویك نهج ویك طریق است وهیچ اختلاف وفسادی درو نیست پس باید یک صاحب اختیاری داشته باشد
اگر این همه ارتباط والتیام داده وجز بوحدت صانع واحد صورت انتظام نپذیرد وعقل هم حکم میکند
که در یك مملکت دو پادشاه باشد ممکن نیست که همیشه حال مملکت منتظم وبیك نسق باشد پس
عاقل خوب نظر کند ومشاهده نماید این وحدت وانتظامی که در اجزای عالم است برهانی است
قاطع بر وحدت صانع یگانه لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا **دلیل دویم از توحید** انستکه
ما مشاهده میکنیم که هر بنده مخلوقی در سختیها وتنگیها که دستش از همه علایق واز همه جا و
از همه وسیله کوتاه می شود بی اختیار پناه بکسی می برد که خالق یگانه او است توجه طبیعی که ابدا
تامل وتکلفی درو نیست حتی مشرکین از مخلوق ودر هیچ احوالی تردّدی بجهة آن بنده بهم میرسد که
روی بکدام یك از خداها نمایم بلکه بر سبیل قطع ویقین خالق وجود را یکی میدانند والتجاء باو می کنند بدون
دلیل سیم از توحید انستکه هرگاه مثلا دو خدا اگر کسی قائل باشد باید معنی وجوب وجود را در میان این دو
مشترك بدانند معلوم است که دوئیت لازم دارد امتیاز را پس باید در انها چیزی باشد که در دیگری
نباشد تا انکه حاصل شود دوئیت پس هر یك از دو واجب مرکب خواهند بود از دو چیز یکی وجوب
وجود که مشترك است میان ایشان ودوم دیگری آن چیزی که باو از دیگری جدا می شوند وواجب الوجود نمیتواند که
مرکب باشد بجهة آن که ترکیب دراو نقص است ونقص در ذات واجب الوجود روا نیست پس باین
تصور لازم اید که هر دو ناقص باشند پس بهمین جهة واجب الوجود یکی باید باشد **دلیل چهارم از توحید**
انستکه اگر واجب الوجود بیش از یکی باشد ودو باشند واین اثار که ما می بینیم از هر دو باشد پس
این است که هر موجودی را هر دو تاثیر کرده اند تا موجود شده است یا اینستکه هر یك مستقل
در تاثیر بوده اند وتاثیر کرده اند یکی یکی در این ایجاد پس در این صورت هم لازم می اید که دو علت
که هر یك مستقل باشند وارد شوند بر یك معلول واین بحکم عقل محال است واگر هر یك به تنهائی
قدرت بر ایجاد نداشته باشند بلکه هر دو با هم تاثیر کرده اند پس هر دو عاجز خواهند بود وپس هیچ کدام
خدا نخواهند بود زیرا که عجز وناتوانی در ذات واجب الوجود روا نیست واگر یکی از این دو ایجاد کرد
ودیگری در آن تاثیر نداشت پس خدا همان یکی است **دلیل پنجم از توحید** انستکه هرگاه
واجب الوجود دوتا باشند مثلا یکی اراده کند که چیزی را ایجاد کند ودیگری اراده نکند و

دلیل دویم

دلیل سیم

دلیل چهارم

دلیل پنجم

دلیل ششم عقلی در توحید

وبر حال نیستی باقی باشد پس در این صورت اگر اراده هر دو عمل اید که وجود ایجاد وعدم ایجاد هر دو
با هم محال است واگر اراده یکی از ان دو بعمل اید واراده دیگری عمل نیاید در این صورت اراده ان یکی که
بعمل امده است وایجاد نموده است وخدای یگانه است وان دیگری که عمل نیامده است اراده
او سزاوار خدائی نیست چونکه عاجز است واگر اراده هیچ کدام از این دو بعمل نیاید که هر دو شایسته
خدائی نیستند پس خدا یکی است که اگر اراده کند ایجاد کند ایجاد شود نکند نشود **دلیل ششم از**
توحید انستکه شخص عاقل فی الجمله تامل وتصور کند وتعقل نماید برا وظاهر خواهد شد
بحکم عقل که شریک داشتن نقص وعیب است ویگانه وبیهمتا بودن کمال عزت است ونقص شایسته
ذات اقدس اله نیست پس باید واجب الوجود شریک نداشته باشد **دلیل هفتم** ان که همه

دلیل هفتم عقلی در توحید

پیغمبران ورسولان واولیا واوصیا وحکما وعقلا اتفاق نموده اند بر یکی ویگانگی ذات اقدس که از
اتفاق انها یقین حاصل است که همه انها خطا نکرده اند ودروغ هم نگفته اند واز تواتر هم افاده یقین حاصل
وحال انکه پیغمبران هر کدام صاحب معجزه بر صدق پیغمبری وحقیقت داشته اند پس ملاحظه شخص عاقل کند اگر
خدا از یکی بیشتر می شد یکی هم باید پیغمبری وکتابی بیاورد از خدای دیگر برای شناسانیدن خود وعبادت
بندگان خود واز خود هم خبری بدهد وحال ان که یکصد وبیست وچهار هزار پیغمبر که امدند همه انها گفتند که ما
از جانب خدای یگانه وخالق بیهمتا امده ایم واگر شریکی با خدای دیگری می بود باید این پیغمبران را زجر کند وطرف شود
ومعجزه انها را دفع ومنع کند ودروغ انها را ظاهر کند واگر بگوئیم از خدایان قدرت نداشتند وعاجز بوده اند
ویا حکیم نبوده اند وهیچ یک از اینها بر صفات ذات واجب الوجود روا نیست **وبدانکه توحید بحسب معنی تصوری**

در بیان توحید بحسب معنی تصوری

عبارتست از نسبت دادن مکلف واجب الوجود را بیگانگی از همه جهات که ان توحید ذاتی وتوحید صفاتی
وتوحید خلقی وتوحید عباداتی باشد پس خدای تع شریک ندارد در خدائی او ونه خلق کردن وایجاد نمودن او
موجودات را ونه در عبادت شریکی استحقاق دارد که عبادت وپرستیدن خاص مخصوص ذات واجب الوجود یگانه بیهمتا
می باشد **وبدانکه توحید بحسب معنی تصدیقی** انستکه مکلف در دل اعتقاد داشته باشد وبزبان اقرار

توحید تصدیقی

داشته باشد که خدای تع واحد واحد وصمد است یکتا وبیهمتا وبی شریک است واعتقاد بتوحید حقسبحانه از اصول
دین ملت است وکسیکه انکار توحید نماید مشرک وکافر است مثل بت پرستان وافتاب وماه واتش وگوساله پرستان ومجوس ومشرکین
می باشند وکسانیکه عیسی را که پیغمبر ومخلوق خداست پسر خدا میدانند ویا انکه بعضی نصاری که تا ثالث ثلثه می نامند مشرک

رکن دوم از اصل اول در توحید است

بجز و مخلد در آتش جهنم خواهند بود و اگر کسی اعتقاد در دل داشته باشد و انکار بزبان نماید و اقرار بزبان نداشته
باشد کافر است مثل شیطان و فرعون و اشباه ایشان و محض شرافت و تکریم در این مبحث توحید چند حدیث در
خصایص اهل توحید و فضایل کلمهٔ توحید از حضرت رسول و ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم ذکر میکنیم ترجمهٔ از ان

حدیث اول

حدیث اول مجلسی نور الله مرقده در بحار روایت میکند که منتهی سند از ابن عباس است که گفت فرمود رسول خدا
بآن خدائی که مبعوث کرده مرا بحق به بشارت آگاه باشید که عذاب نمیکند خدا باتش هیچ موحد را یعنی کسیکه
خدا را یکانه و بی شریک بداند بدرستیکه اهل توحید شفیع اند و شفاعت کننده اند پس فرمودند حضرت رسول
بدرستیکه بوده باشد که امر کند خدای تعالی بقومیکه بد بوده اعمال ایشان در دار دنیا که داخل کنند ایشانرا باتش پس
میگویند ایشان ای پروردگار ما چگونه داخل میکنی ما را در آتش پس بتحقیق که بودیم ما که ترا یگانه میدانستیم
در دنیا موحد بودیم و چگونه میسوزانی در آتش زبان ما ها را که بتحقیق نطق مینمودیم بتوحید تو در دنیا
چگونه میسوزانی قلبهای ما را و حال آنکه عقیده و اعتقاد ما بود بآن لا اله الا الله باینکه خدائی نیست
مگر خدای یگانه یا چگونه میسوزانی روهای ما را و حال آنکه میگذاردیم بر روی خاک مذلت یا چگونه
میسوزانی دستهای ما را و حال آنکه بلند مینمودیم بدعا و خواندن بسوی تو پس میگوید خداوند جل جلاله ای
بندگان من بد بود اعمال شما در دار دنیا پس جزای شما ها آتش جهنم است پس میگویند ایشان ای پروردگار
ما عفو و گذشت تو بزرگتر است یا خطاهای ما پس میگوید جناب تبارک و تعالی بلکه عفو و گذشت و بخشش من
پس میگویند ایشان یا رحمت تو وسیع تر و پهن تر است یا ذنوب و گناهان ما پس میگوید عز و جل بلکه رحمت من
پس میگویند ایشان اقرار ما ها بتوحید و یگانگی تو بزرگتر است یا گناه ما ها در دنیا پس میگوید خدای تعالی
بلکه اقرار بتوحید من و یگانگی من بزرگتر است پس میگویند ایشان بدکاران ای پروردگار ما پس وسعت بده
و پهن کن عفو و بخشش و رحمت خود را اگر رحمت تو آنچنان نیست که وسعت دارد بر هر چیزی پس میگوید خدائی
جل جلاله ای ملائکه من بعزت و جلال من خلق نکرده ام خلقی را دوست تر و محبت دارنده تر بسوی خود از مقربین نزدیک
خود بتوحید خود و اینکه نیست خدائی غیر از من حق من اینست که وارد نکنم باتش اهل توحید خود را داخل شوید
ای بندگان من بهشت

حدیث دوم در فضل موحد

حدیث دوم در بحار از اسمعیل بن موسی بن جعفر صلوات الله علیه که از جدش فرمودند
از پدرانش تا اینکه از علی بن ابی طالب در قول خدای تعالی هل جزاء الاحسان الا الاحسان که فرمودند شنیدم از حضرت رسول
میگفتند که خدای تعالی گفت نیست جزای نعمت من بر احدی بجهت توحید او مگر بهشت یعنی بهشت جزای توحید بنده من است

حدیث سیوم در بحار ذکر میکند در خبر اسماء نبی و اوصاف حضرت که می فرمایند قرار
داده خدا اسم مرا در تورات احید پس بجهت توحید حرام نموده است خدای تعالی اجساد امت مرا بر آتش جهنم
کلینی در ثواب التوحید از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود هیچ کلمه دوست تر نیست پیش خدای تعالی
از کلمه لا اله الا الله و هیچ بنده نیست که کلمه لا اله الا الله را بگوید و آواز خود را بکشد مگر آنکه
گناهان او می ریزد در قدمهای او چنان که برگ درختها می ریزد پنجم روایت زمعتب غلام حضرت ابی
عبد الله ع است که از پدر بزرگوار از پدر شان نقل می فرمایند که آمد اعرابی خدمت حضرت رسول
پس گفت یا رسول الله آیا از برای بهشت ثمنی هست فرمودند بلی گفت چه چیز است ثمن او فرمود هر کس
لا اله الا الله بگوید این کلمه را مخلصا بها گفت چه چیز است اخلاص با و فرمودند بچیزی که بعث باو شده در
حق او و حب و دوستی اهلبیت من پس گفت همین است پدر و مادرم فدای تو باد و بدرستیکه محبت و
دوستی اهلبیت تو حق او است فرمودند بدرستیکه محبت و دوستی ایشان اعظم و بزرگتر
حق این کلمه است ششم حدیث می کند اسمعیل بن مسلم السکونی از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد
از پدر بزرگوار خود تا آباء طاهرین خود صلوات الله علیهم که گفت که فرمود رسول خدا ص خوبتر و بهتر از
عبادات قول لا اله الا الله است هفتم روایت میکند علی بن فضال از ابی حمزه
از حضرت ابی جعفر ع که شنیدم که می فرمود نیست چیزی اعظم و بزرگتر ثواب از شهادت لا اله
الا الله بدرستیکه خدای عز و جل عدیل و نظیر چیزی نمیشود و شریک هم ندارد در امری او هشتم
ابن بابویه قده روایت میکند باسناد از مفضل بن عمر گفت که فرمود ابو عبد الله ع که خداوند
ضامن است از برای مومن ضمانتی را مفضل گفت گفتم یا ابن رسول الله چه چیز است که خدا تعالی ضامن است
فرمود آن حضرت ضامن است از برای مؤمن است که اقرار داشته باشد از برای او بربوبیت و از برای محمد ص به
نبوت و از برای علی ع بامامت ادا میکند خدا چیزیکه واجب میشود بر او از اینکه سکنی دهد او را در جوار
خود گفت مفضل عرض کردم پس اگر چنین است بخدا قسم کرامت آدمیان نیست که شبیه بدنیا رد او را کرامت مراد آن است
مراد سنین را فرمود حضرت ابی عبد الله عمل قلیل کنند و متنعم بنعمه بسیار باشند نهم روایت میکند
باسناد ابرهیم بن زیاد کرخی از حضرت ابی عبد الله از پدر خود و آن حضرت از جد خود علیهم السلام که فرمودند
حضرت رسول ص کسیکه بمیرد و شریک نداشته باشد بخدا و نیک باشد یا بد باشد داخل میشود بهشت را و اول که بگوید

حدیث سیوم
حدیث چهارم
حدیث پنجم
حدیث ششم
کلینی
ابن بابویه

یعنی کسیکه بمیرد و موحد باشد و اعمال نیك یا بد داشته باشد داخل بهشت شود **دهم ایضاً روایت میکند**

از ابو بصیر که فرمود حضرت ابی عبدالله ع بدرستیکه خداوند تبارك و تعالی حرام نمود اجساد

موحدین را بر آتش **یازدهم روایت میکند از جابر بن یزید جعفی ره** از حضرت ابی جعفر ع که

فرمود جبرئیل آمد خدمت حضرت رسول ص پس عرض کرد یا محمد طوبی از برای کسیستکه بگوید از امت

تو لا اله الا الله وحده وحده وحده **دوازدهم** باسناد از هروی و بهروانی و شیبانی روایت

میکند **از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام** که گفت فرمود حضرت رسول ص بدرستیکه از برای خدای

عزوجل عمودی هستند از یاقوت قرمز سران عمود زیر عرش است و پای آن عمود بر روی ماهی میباشد زیر هفت

طبقه زمین پس هر زمانی که بنده بگوید لا اله الا الله بلرزه می آید عرش و حرکت میکند عمود و حرکت

می افتد ماهی در زیر زمینها پس میگوید خدای تبارك و تعالی ساکن شو ای عرش من عرض میکند

بار الها چگونه قرار گیرم و حال آنکه تو نیامرزیده کسیکه می گوید این کلمه را پس خطاب کند خدای تبارك و تعالی

شاهد باشید ساکنین آسمانها من بدرستیکه آمرزیدم گوینده این کلمه را **سیزدهم ابن بابویه ره**

روایت میکند که حدیث نمود مرا پدرم باسناد از عمر بن یزید از حضرت ابی عبدالله ع که گفت شنیدم

از آن حضرت کسیکه بگوید در روز اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له الهاً واحداً احداً صمداً

لم یتخذ صاحبة و لا ولداً بنویسد خدای عزوجل برای او چهل و پنج هزار هزار حسنه و محو کند از برای او

چهل و پنج هزار هزار سیئه از او و بلند می کند از برای او در بهشت چهل و پنج هزار هزار درجه و می باشد مثل

کسیکه قرائت کرده باشد قرآن را دوازده مرتبه و بنا می کند خدا از برای او خانه در بهشت

چهاردهم روایت میکند که هرگاه کسی روزی صد مرتبه لا اله الا الله محمد رسول الله بگوید عمر

از او حاصل شود پروانه بنماید تا زیر عرش و در آنجا تسبیح می گوید با تسبیح گویندگان تا روز قیامت

و ثواب آنها برای گوینده این ذکر نوشته می شود **پانزدهم قال رسول الله صلی الله علیه و آله** اذا مررتم

علی قبور المسلمین فلیقل لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر یعنی

حضرت رسول ص فرمود هر زمانیکه مرور کرد یکی از شما بقبرستان مسلمانان پس بگوید لا اله الا الله وحده

لا شریك له الی آخر خداوند عالم از قبور اهل آن نورانی کند و روشن کرداند و بیامرزد گوینده او را و بر

نویسد برای او هزار هزار حسنه و بلند فرماید از برای او هزار هزار درجه در بهشت و محو فرماید از

حدیث نهم
یازدهم
دوازدهم
سیزدهم
چهاردهم
پانزدهم
در ذکر لا اله الا الله در قبور المسلمین

رکن دویم از اصل اول در توحید است

نامهٔ عمل او هزار هزار رسید غرض از این مجموعه رساله باختصار می باشد بهمین پانزده حدیث اکتفا نمودیم احادیث
در توحید بسیار است و مخفی نباشد که گفتن این کلمهٔ طیبه لا اِلٰه اِلّا الله خالصا از اخبار و روایات
در فضایل و خواص و اثرات در او خاص بکسی می باشد که معتقد باشد بامامت دوازده امام که
حضرت امیر مؤمنان و یازده فرزندان بزرگوار باشد و اگر اعتقاد بامامت این دوازده نفر نداشته
باشد موحد نیست و مخلد در آتش جهنم خواهد بود احادیث بسیار است بسبب طول مقال خواهد شد
و بهمین حدیث اکتفا میکنیم محض شرافت تیمنا و تبرکا که **حدیث میکند محمد بن موسی** متوکل که گفت
حدیث نمود مرا ابو الحسین محمد بن جعفر اسدی که گفت حدیث نمود مرا محمد بن حسین الصوفی که گفت حدیث نمود مرا
یوسف بن عقیل از اسحق بن راهویه که گفت چون شرفیاب شدم خدمت حضرت ابو الحسن الرضا ع
بنیشابور و اراده نمود از اینکه خارج شود از نیشابور بسوی مأمون اجتماع نمودند بسوی این
حضرت اصحاب حدیث پس عرض نمودند از برای او یابن رسول الله میروی از نزد ما و حدیث نفرمودی
از برای ما حدیثی که ما استفاده کنیم از تو و بود در حالتیکه نشسته بود در هودج پس بیرون آورد
سر مبارک خود را و گفت شنیدم از پدرم موسی بن جعفر ع که گفت شنیدم از پدرم ابی جعفر بن محمد ع که گفت
شنیدم از پدرم محمد بن علی ع که گفت شنیدم از پدرم علی بن الحسین که گفت شنیدم از پدرم حسین بن علی
بن ابی طالب ع که گفت شنیدم از پدرم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب که گفت رسول خدا صلی الله علیه میگفت
شنیدم از جبرئیل که گفت شنیدم از خدا یعز و جل که گفت لا اِلٰه اِلّا الله حصنی و من دخل حصنی امن
من عذابی یعنی لا اِلٰه اِلّا الله حصن من است و کسیکه داخل حصن من شود ایمن است از عذاب من پس
روایت نمود همان اسحق بن راهویه پس چونکه گذشت راحلهٔ آن حضرت پس آن حضرت باز هم صدا بلند نمود
و گفت بها بشروطها و انا من شروطها یعنی شرط دارد این کلمه و من از شرط او هستم **مؤلف گوید**
شرط او نفرموده حضرت روحی فداه اقرار بامامت آن بزرگوار است از قبل خدای تع بر بندگان که این بزرگوار
را مفترض الطاعة بدانند و کسیکه آن حضرت را قائل بامامت شد بعد از آن بزرگوار هم چهار نفر از اولاد طاهرین
آن بزرگوار را هم قائل بامامت هست که آخر آنها امام دوازدهم حضرت حجة بن الحسن عجل الله تع فرجه
صلوات الله علیه و علی آبائه بوده باشند پس شهادت بوحدانیت ذات احدیت در وقتی نفع و ثمر دارد که
معتقد و معترف بامامت دوازده نفر ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم اجمعین بوده باشد پس اول قائل لا اِلٰه اِلّا الله

رکن دوم از اصل اول در توحید است

با اخلاص نیت او گوید لا اله الا الله با معرفت و شناختن امام عصر در زمان خود واجبست
و اطاعت او لازم است و در این عصر و زمان امام عصر و حجت حضرت قائم آل محمد می باشد که او زنده و غائب است
از نظر ما پس موحد خالص و صاحب ایمان آن کسی می باشد که لا اله الا الله بگوید و معرفت و شناسائی با امام زمان
خود داشته باشد **و بدانکه در توحید** از برای عقیده لازم نیست دانستن اقوال و اختلاف اقوال
حکما و متکلمین و صوفیه و عرفاء زیرا که بعضی از محققین بوحدت وجود و کثرت موجود و طبقه از ایشان
قائل شده اند بوحدت وجود و وحدت موجود و طایفه قائل شده اند بوحدت در کثرت و کثرت در
وحدت و تمام عرفا در مسئله وحدت وجود مثال آورده اند و گفته اند واجب الوجود بمنزله آفتاب است
و آن را نور باشد یعنی روشنی آن از کره آفتاب تا بزمین نور اوست و هوا که ابر شود اگرچه آفتاب
نماید لیکن روشن است و باز نور اوست از عالم مجردات تا باجسام وجود از حضرت اوست و این عالم
اجسام چون ابر حائل ما بین نفوس ناطقه و عالم تجرد ولیکن باطنش باز نورانی است و وجود دارد
چنانکه هرگاه روز ابر باشد باز هم روشن است و این روشنائیکه از کره آفتاب تا بعالم اجسام است ضیاء
خوانند و از آفتاب است ولکن آفتاب نیست **مؤلف گوید** در مثال مذکور حرفی نداریم لیکن در ادراک
معنی مثال پر اختلاف عظیم است و هر کسی بنائی کند مثال بیان دیگری چه آنکه آفتاب صاحب مراتب نیست نورش
مراتب دارد نه خودش و این شدت و ضعف در کره نیست در نور اوست حال اگر مثال این است و قصد
او این است پس چرا گوید وجود مرتبه تمام علت و ناقص معلول است چه آفتاب را مراتب نباشد خلاصه
گوئیم مثال این و صحیح است باینکه واجب الوجود وجودش چون کره آفتاب است و شدت و ضعف ندارد و ممکنات
چون نور او هستند از تحت کره او تا باجسام و پر واضح است که هرچه قرب باو باشد خوبتر و نورانی تر و از
کدورت دورتر است پس نتوان که نور او بر زمین تابید دعوی کند که من آفتابم اگر گوید خطا است چه آفتاب در جای
خود است و تنزل و ترقی ندارد پس اشخاصی که دعوی انا الحق نمایند در ممکنات خطا است چه مثال مذکور را معنی
اند عرفا و بهتر از این از برای وحدت وجود نتوان شاهد و مثالی ظاهر ساخت و گوئیم اگر تو گوئی زیرا که جسما ترقی
کرده بمقام تحت کره آفتاب رسیده یعنی باول مجردات پیوستیم که مضمحل شد وجود من در وجود حق این ادعا کذب است
قطعا دارای اینمقام نیستی چونکه نور تحت کره آفتاب نتواند گوید من آفتابم چه او آفتاب نیست بلکه صادر از او است و
اگر گوئی چه گونه دارا نشده است اگر با امیر المؤمنین گوئی عین الله و قدرت الله و جنب الله و اذن الله و رحمة الله و وجه الله و ید الله یعنی

رکن دوم از اصل اول در توحید است

امیر المؤمنین ع چشم خدا است و قدرت خدا است و پهلوی خدا است و گوش خدا است و رحمت خدا است و روی خدا است و دست خدا است پس همه اینها مؤوّل است که خود فرموده اند یعنی باید اینها را تاویل نمود والّا خدا گوش و چشم و رو ندارد و دست ندارد که آن حضرت باشد بلکه مراد آن است که آن حضرت بمنزله دست خدا است چون کسی کاری را می کند بدست میکند غالباً لهذا کسی را که بسیار بجهة رضای آن کس کار میکند بآن شخص میگویند فلان دست من است یعنی بمنزله دست من است یا فلان چشم من است کسی را که اطمینان تام دارد میگوید چه دیدن او و دیدن من است یا نسبت بفرزند و کسی را که دوست دارد می گویند پاره جگر و برادر میگوید فلان کمر من است و چونکه معجزات بسیار از آن حضرت ظاهر شد بجهة خلایق که کسی نمیتوانست مثل آن معجزات و کرامات را بکند و خداوند آنها را میکرد در نزد خواستن آن حضرت آن معجزات را بجهة هدایت یافتن خلق لهذا آن حضرت را قدرت الله می گویند زیرا که بقدرت خود هر چه بخواهد می کند و در نزد معجزه نمودن آن حضرت قدرت خداوند ظاهر میشود و هم چنین روی خدا است زیرا که خدا امر فرموده است که مردم اطاعت امام بکنند پس رو بخدا نمودن رو نمودن بامام است و روی بامام و اطاعت او روی بخدا و اطاعت خدا می باشد لهذا آن حضرت را وجه الله گویند باین معنی و از اینجهة است که آن حضرت را باب الله گویند یعنی در رحمت خدا است و کسیکه بخواهد بخدا روی بیاورد باید که از این در داخل شود یعنی باید محبت و ولایت آن بزرگوار را داشته باشد و اطاعت آن بزرگوار اطاعت خدا است و اگر غیر از این راه اطاعت کند قبول نیست زیرا که این طریق و راه هدایت را خداوند بوجود امام قرار داده است و منصوص باین منصب نموده است بجهة هدایت یافتن خلق و از این جهة است

که در حدیث وارد شده است که کسیکه از اول عمر دنیا تا آخر عمر دنیا شبها بنماز بایستد و روزها روزه بدارد و محبت و ولایت ائمه هدی باشد عبادات او مقبول نمیشود و هم چنین خبری طولانی از صدر الائمة سنیان و اخطب خوارزم موفق بن احمد مکی روایت میکند از ابی سلیمان راعی رسول خدا که فرمود شبی که بمعراج رفتم مرا باسمان بردند خداوند جلیل عزّ خطاب نمود که ای محمّد صلّی الله علیه و آله کرا روی روی زمین خلیفه خود قرار دادی در میان امت فرمود عرض نمودم بهترین خلایق را علی بن ابیطالب را خلاصه خبر طولانی نیست شاهد مطلب ما همین است که خدا میگوید ای محمّد عرضه داشتم ولایت شما را که خود آن بزرگوار و علی بن ابی طالب و فاطمه و امام حسن و امام حسین باشند بر اهل آسمانها و زمینها هر کس

... محمد و اهلبیت اطهار علیهم السلام قبول نخواهد شد

در کفر و زندقه بعضی فرق است

آن را قبول نمود در نزد من از مؤمنان است و هر کس انکار نمود از کافران است ای محمد اگر بندگان من
عبادت کنند مرا تا آنکه مثل مشک پوسیده شود آنگاه بیایند نزد من و انکار داشته باشند ولا
شما را بهم امر زیم او را و مخلد در آتش جهنم میکنم مؤلف گوید و بیعت نمودن با امام یعنی دست
با امام با طاعت امام اطاعت خدا است لهذا خدا امام را دست خود قرار داده اگر دست با و با طا
دادن دست طاعت و بیعت بسوی خدا است از این جهت است که آن حضرت را دست خدا میگویند
خلاصه کار نیکان را قیاس از خود مکن این النار و این النور هر کسی ادعائی میکند کسیکه خود را
نشناخته است دعوی انا الحق نماید که هنوز قطع علاقه در بدن نکرده و غرور و بی معرفتی است غرض از
این بیانات نستکه قول باینکه خدا جسم است چنانچه بعضی میگویند کفر است یا اینکه می گویند خدا
لایق بحال خود دارد غلط است و قول کسانی که میگویند خدا وند دیده می شود غلط است و قول باینکه خدا
حلول میکند در دل عرفا یا حلول میکند در اشیا یا آنکه حلول کرده است در پیرهای ساده رویان
و یا زنان و دختران خوشرو و مو و بو چون حلول کردن آب در کوزه که میگویند خدا مثل آب است و
اینها مثل کوزه اند که نور خداوند از اینها ظاهر شد اینها غلط و کفر است و قول بوحدت وجود و موجود
یعنی وجود همه عالم و اشیا با وجود خدا یکی است مثلا دریا و موج دریا که می گویند خدا مثل دریا است و
سایر موجودات موج آن دریا می باشند لکن باعتبارات دوئیت پیدا می کنند و این در حقیقت یکی
می باشند و این کفر و غلط است زیرا که عالم و وجود آن خبیثه و کثیفه و نجسه می باشد مثل سگ و خوک
و نجاست العیاذ بالله وجود اینها با وجود خدا یکی است و کفر است و قول بوحدت وجود و تعدد
موجود ایضا کفر است چنانچه بعضی مثل یم و نم دانند می گویند خدا مثل دریا است و موجودات مثل
نم دریا است که در باطن نم از یم است ولکن در ظاهر دو چیز می باشند زیرا که آب دریا نفوذ کرده است
و نم در کنار دریا پیدا شده در حقیقت نم از یم است پس خدا در اشیاء ظهور کرده مثل ظهور آب دریا در کنار
که آب یکی است و محل ظهور او بسیار است که ظاهر یکی و مظاهر متعدده اند مثل آفتاب که پنجره و شیشه
های رنگ برنگ از سرخ و زرد و سفید و آبی و کبود داشته باشد و تابیده باشد پس آفتاب یکی است و
از شیشه های رنگ برنگ می نماید و هر ساعت بشکلی و رنگی ظاهر می شود بجهت اختلاف رنگ شیشه ها
اینها خلاف اصول دین و کفر است و قول باینکه عارف با خدا یکی میشود مثل شیر و شکر که داخل هم میشوند

رکن دوم وصل اول در توحید و اقوال عرفا و مرتاضین

کفر و غلط است و قول باینکه بعد از مدتی عارف از ریاضات واصل بخدا می‌شود دیگر محتاج بعبادت نیست
و قول باینکه خدا تا کمر میان پر است غلط است و قول باینکه خدا دیده می‌شود چه در دنیا و چه در آخرت
چه در برزخ و چه در خواب و چه در عالم ذر و چه در عرش و چه در عالم خلسه و چه در حیات و چه در ممات تمام غلط
و اضلال و گمراهی است و قول باینکه خدا بصورت پسری خوش رو در عرش نشسته و قول باینکه
خدا از برای عرفا ظاهر می‌شود و از برای مرشدین حلول و ظهور می‌نماید تمام اینها غلط و کفر است و قول باینکه
از مکاشفه تجرد پیدا می‌شود و واصل بحق می‌شوم غلط است **مبحث دویم در توحید خلقی است**
بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدای واحد و یکتا و بی‌شریک و بی‌همتا خلق می‌فرماید و ایجاد می‌نماید هر چه
که بخواهد و شریکی در خلق نمودن از برای او نیست پس کسی دیگر بغیر از خدا خلق نمیکند پس قول مجوس که
یزدان خالق خیر و اهرمن خالق شر است غلط و کفر است بلکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند جل
شانه خالق همه مخلوقات است آسمان‌ها و زمین‌ها و آنچه در آسمان‌ها است و آنچه در زمین‌ها است و خداوند
عجز نداشته و ندارد و شریک نداشته و معین هم محتاج نبوده و نخواهد بود و همه مخلوقات و موجودات را
از کتم عدم بعرصه وجود آورده است و غیر از خدا کسی دیگر خلق نکرده است و این اعتقاد موافق عقل و نقل و
آیات قرآن و اخبار ائمه علیهم السلام می‌باشد و از جمله اصول دین است و منکر او از معاندین و کافر است با تقصیر
در اسفل جهنم است پس قول باینکه ملائکه خلق میکنند بواسطه و اذن الهی غلط است ولیکن **در
بعضی اخبار وارد شده** که ملائکه را خدا امر میکند که صورت انسان را در شکم مادر از نطفه
آب منی درست میکنند یعنی چشم و گوش و دست و پا و دل و صورت او را می‌کشند و این بی‌عیب است زیرا که
خداوند خالق است و بعضی امورات را که صلاح داند باسباب جاری میفرماید چنانچه بواسطه
افشاندن تخم بزمین و آب دادن او حبوبات و نباتات را خلق میکند و انسان و حیوان را بواسطه انتقال
منی از پشت برحم ماده خلق میکند و صورت انسان را بواسطه صورت‌بندی ملائکه خلق میفرماید
در حقیقت خداوند صورت بند انسان است **و در آیات و اخبار بسیار است** که خداوند صورت انسان
را می‌بندد و مصور خدا است اگر چه بواسطه عمل ملائکه باشد پس منافات هم ندارد زیرا که ملائکه بقوت
و قدرت حضرت اله و اذن باری تعالی کار میکنند و اینکه خدای متعال خالق و مصور است ولی باسباب بعضی امورات
را جاری مینماید نه بواسطه احتیاج او است بلکه بجهة اظهار جبروت و قدرت او است و بجهة منظم شدن نظام

رد قول کسانیکه گویند که ملائکه خلق انسان هم کنند

بنی آدم

در توحید و مسئلهٔ جبر و شرّ است

بنی آدم که هر یک محتاج بیکدیگر بوده باشند در امورات و یکدیگر را اعانت نمایند العیاذ بالله خداوند محتاج نیست چنانچه خلایق محتاج یکدیگر می باشند پس از این جهت است که خدای متعال بعضی ملائکه را موکل بابر نموده و بعضی را بباران و بعضی را بزمین و بعضی را بدریاها و بعضی را بصحراها و بعضی را باسمان و بعضی را بعرش عظیم خود و بعضی را موکل فرش و بعضی را بکرسی و بعضی را بلوح و بعضی را بقلم و بعضی را ببهشت و بعضی را بجهنم و بعضی را بانسان و بعضی را بحیوانات و بعضی را باجنه و بعضی را بمیوها و بعضی را بقبض نمودن روح و حال انکه الله یتوفی الانفس خدا می میراند و لکن قبض روح بدست ملک می شود در حقیقت فاعل و کنندهٔ امور خداست نه غیر خدا و ملائکه بامر و قوت و قدرت خدا کار میکنند **واما خیر و شر** که از بندگان مختار صادر می شود کار خدا نیست و کار بندهاست الهذا همین جهت است استحقاق جزای ثواب و عقاب می شوند نظر باختیاری که دارند و بخواهش و میل خاطر خودها شان نه کسبی ایشان را اجبار می کند بعمل حسنه و نه اجبار می کند بعمل سیئه و خیر و شر را هم بایشان نموده است بتوسط پیغمبران و مرسلان و هادیان طریق و اوامر و نواهی را خوب اگاه و مطلع شده اند و اطاعت و مخالفت الهی را باختیار خود بجا می اورند ولیکن قوت و قدرت بایشان را خدا عطا فرموده و در محل و غیر محل ان اوامر و نواهی ارتکاب و عمل با فعال از خود بندگان صادر می شود و واقع میکردد خدا ایشان هم اجبار نمیکند اگرچه ایشان بقوت و قدرت خدا می کنند لکن اختیار را هم بایشان داد پس ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ هم معین فرمود خلاصهٔ مبحث هم اینمقام در مسئلهٔ جبر و تفویض مفصلا ان شاء الله در صفت عدل الهی بعون الله بیان خواهم نمود **و قول** بعضی باینکه امیر المؤمنین ع خالق است و اشیاء را او خلق نموده است غلط است و قول بانکه ان حضرت عالم را باذن خدا خلق کرده است غلط است و ایات و اخبار بسیار خلاف این اقوال است و انچه که نسبت میدهند بخطبهٔ مولا بمتقیان که فرموده است من خالق اسمان و زمین هستم ثابت نیست که این حرف خطبه از مولی باشد شاید دیگری ملحق نموده باشد بر فرض از ان حضرت باشد تاویل دارد مثل ان که می گوئیم که ان حضرت اول صادر است نور او و نور حضرت رسول ص مصداق اول ما خلق الله نوری پس او واسطهٔ خلقت باشد و بطفیل وجود او خلق اسمان و زمین شده باشد و این رساله مقتضی تفصیل نیست **و قول** باینکه امیر المؤمنین قسمت کنندهٔ روزیهاست چنانچه بعضی او را قاسم الارزاق می دانند و حیات مردم را در دنیا خداوند بامام و امیگذارد و امیر المؤمنین قسمت بهشت و جهنم می کند باذن خدا هر کس را بخواهد شفاعت میکند

و اینکه متصرف و فاعل امور حق تعالی است از بندگان هیچ [illegible]

در ذکر اقوال الناس در شأن بخصوص امیر المؤمنین علیه السلام

واز حوض کوثر آب میدهد و دوستان خود را ببهشت میبرد و دشمنان خود را بجهنم میبرد در اخبار
وارد شده بواسطه اینها است فیض بخلق تمام باذن خدا می کنند هر چه بکنند و بقدرت خدا و امر خدا
وخدا محتاج نیست بهیچ کس نه در ظهور فعل و نه در غیر الا هر چه بخواهد بسبب و اسباب و واسطه خواهد نمود
پس خدا خالق و رازق و محیی و ممیت است و امر کن فیکون است و کل شیء هالک الا وجهه یفعل الله ما یشاء
و یحکم ما یرید **صحبت سیوم در توحید** عبادتی است بدان که باید عباد و بندگان عبادت خالق یگانه
خود نمایند و عبادت مختص ذات پاک واجب الوجود است و باید خداوند عالم را عبادت نمود و از برای
غیر خدا عبادت جایز نیست و عبادت صفات فعلی و اسماء الهی را نمودن غلط است پس هر کس عبادت کند ذات
مقدس را موحد است و هر کس عبادت کند اسم را بدون ذات مثل لفظ الله وغیره کافر است و هر کس عبادت
کند اسم و ذات هر دو را مشرک است پس نباید غیر خدا را با خدا در عبادت شریک قرار دهد و نیت هر
عبادت و عملی خالصا لوجه الله بجهت رضای الهی باید کرد قربة الی الله وطلبا لمرضاته و هر گاه کسی
غیر خدا را در عبادت شریک نماید با خدا پس آنکس مشرک است **بدان که** شرک بر دو قسم است اول
شرک جلی و آن عبارتست که عبادت کند ماه و ستاره و آفتاب و آب و ماهی و گاو و گوساله و آتش و دختر و
پسر و بت و سگ و بوزینه و حیوان و نبات و جماد خواه بعین خود اینها باشد یا خواه بشکل اینها ساخته
باشند و مثل صلیب که شکل دار کشیده حضرت عیسی است که از آهن و از طلا و از چوب می گویند و خواهی از چیزی
او را تراشیده باشند و یا صورتی کشیده باشند و خواه از چیز بشکل پیغمبری باشد یا بشکل مرشدی باشد و
یا عیسی را عبادت کنند که پسر خدا است یا خدا است یا بگویند ثالث ثلاثه و یا موسی را عبادت کنند و
و بگویند خدا است که بعض یهود گفتند که موسی غایب شده و خدا است یا عبادت کنند عزیر را و بگویند که
پسر خدا است یا بگویند علی بن ابی طالب خدا است یا بگویند صورت مرشد را در نماز و عبادات نظر باید داشت
و ایشان را عبادت نمود زیرا که ایشان واسطه فیض میان خدا و مردم می باشند اینها هم مثل آن کسانی هستند
که بت و گوساله و ماه و آفتاب و ستاره را عبادت می کنند و اینها را واسطه می دانند بکلی منکر خالق نیستند ملخص اینکه
تمام اینها کفر است و شرک ملت و مرشد پرستی بت پرستی است نه خدا پرستی و قول باینکه خطاب فی ایاک نعبد
و ایاک نستعین یعنی ترا عبادت میکنیم و از تو استعانت می جوییم راجع بامیر المؤمنین است **و همچنین** قول باینکه
که مراد از هو در قل هو الله احد امیر المؤمنین است شرک است عبادت و بندگی خاص و مختص ذات واجب الوجود است

شرک جلی و اقسام آن مشرکین بجز او عبادت

قول بعض کج فهمان حضرت امیر علیه السلام عبادت

در معنی شرک خفی است

یکانه بیمثال نمی باشد دویم شرک خفی است وان پرستیدن چیزهای دیکر است مثل دنیا و
مال دنیا وعیال واطفال وهوای نفس وریا کرا وو انمود کردن عبادت است بغیر خدا مثل نماز
کردن در حضور بندکان که بکویند خوب نماز خواند یا انکه وانمود کردن عبادات خود را بخلق محض
شهرت و بداخل مرید جمع نمودن یا انکه تعزیه داری و روضه خوانی بجهة شهرت چنانچه
بعضی کارشان اینست خدا وند حفظ نماید خدا وند حفظ کند بندکان را از وساوس شیطان و نفس
اماره وهواهای انسان ونظر بعموم ولا یشرک بعبادة ربه احدا احدی را در عبادت با خدا وند شریک
نتوان نمود اینها شرک خفی است اما زیارت ائمه هدی علیهم السلام وبوسیدن دست و
پاهای مبارک ان بزرکواران در حیات وتشرف بمشاهد ایشان در حال ممات ومشرف شدن ببقاع
محترمه وروضات منوره وبوسیدن مقامات ان بزرکواران بخدا اذن داده پس در حقیقت زیارت
پیغمبران وائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین عبادت خدا وند است نه غیر خدا واما تعظیم
بانبیا ومرسلین واولیاء وائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین وعلماء ربانیین مادامیکه
قصد عبادت وبندکی نباشد بحد رکوع نرسد بلکه ملاحظه تقرب ایشان را بخالق خود نماید عبادت
خالق خود نموده واکر بقصد عبادت نباشد محض تکریم وخلوص شرافت ایشان وتقرب ایشان نزد
خداوند مجد رکوع تعظیم نماید بصورت شرک است واما سجود از برای غیر خدا مطلقا بهر قصد
قصد باشد وقصد عبادت هم نکند ان سجود شرک فعلی است وسجود خلق بغیر ذات الهی
جایز نیست وشرکست وملائکه از برای حضرت ادم سجود نمودند بامر خدا سجود تعظیمی
وان هم باذن خدا بود وغرض حضرت ذو الجلال الهی تعظیم انوار مقدسه ائمه اطهار
صلوات الله علیهم اجمعین تعظیما ملائکه سجود نمودند تکریما محضا نوار مقدس پس بدانکه
مؤمن باید ملتفت در اعمال وافعال وعبادات خود بوده
باشد علاوه بر قبول نشدن نعوذ بالله شرک نباشد
مثل تعظیم بعض ضعفاء وفقراء واغنیاء
فاسق فاجر دنیا پرست را بطمع
مال او

و در زیارت پیغمبر و ائمه علیهم السلام و بوسیدن ضریح انها جایز است

در اینکه سجده بغیر ذات الهی شرک است

و سجود ملائکه آدم را

رکن سیوم از اصل اول در توحید صفاتی خلاق عالم است

بسم الله الرحمن الرحیم

رکن سیوم از اصل اول در توحید صفاتیست بدان که صفتهای ثبوتی خدای تعالی بر دو قسم است
قسم اول صفات ذاتی است که هرگز از ذات مقدس الهی منفک نمیشود و تغییری در آنها نمی‌باشد
و همیشه ثابت اند از برای ذات الهی و جایز نیست انفکاک از ذات مقدس و جایز نیست نفی و نیست
کردن آن صفتها از ذات و اتصاف باضداد این صفات ممتنع است در ذات باری تعالی و این صفات عین ذات اند
چون که خروج این صفات باعث نقص است و نقص بر خدا روا نیست و بدانکه این صفات ذات هم بر
دو قسم است قسم اول صفاتیست که نسبت بچیز دیگر ملاحظه نمیشود و متعلقاتی در خارج ندارند
مثل حیات و بقای ذات واجب الوجود که زنده بودن و باقی بودن صفتی است از برای ذات احدیت
جل شانه که اصلا و ابدا بچیز دیگر ملاحظه نمیشود و این قسم را صفت حقیقت محضه میگویند که اضافه در مفهوم
معتبر نیست و تحقق صفت و ترتب اثر هیچ کدام موقوف نیست بر تحقق چیز دیگر که مضاف باشد. دوم
صفاتی است که از برای ذات اقدس می‌باشد و هرگز از ذات حق سبحانه منفک نمیشود و همیشه ثابت اند و
جایز هم نیست آنها را نفی و نیست کردن ولکن تحقق آن صفت و ترتیب اثر آن صفت بعد از حدوث چیز دیگر
ملاحظه می‌شود مثل صفت علم و قدرت و شعب اینها که سمع و بصر و تکلم و باقی صفات ثبوتی ذاتی باشد که
در ازل و ابد خداوند علم و قدرت بهمه چیز ماسوی الله داشته و دارد ولکن بعد از آنکه موجودات را مخلوق
کرده علم و قدرت تعلق بآنها گرفت نسبت میان علم و معلوم و قدرت و مقدور بهم رسید و این نسبت بذات
خداوند ندارد تا ترتب و تحقق اثر و ظهور او باعث تغییر ذات شود یعنی نبودن آن نسبت قبل از ایجاد
و موجودات و بهم رسیدن بعد از ایجاد باعث تغییر ذات شود و تبدیل در ذات اقدس نمیشود بجهة اینکه
این نسبت عین ذات نیست بلکه صفت علم و صفت قدرت عین ذات اند و آنها همیشه باقی و ثابت و تغییر و
تبدیل در آنها نمی‌باشد و این صفتها را حقیقت ذات الاضافه میگویند که اضافه در مفهوم شان معتبر است

در اینکه صفات ذاتی هم بر دو قسم است قسم اول

قسم دویم

در صفات فعل

در اینکه صفات فعل خدا را صفات اضافه محض گویند

[illegible]

خلاصه تحقق او موقوف بچیزی نیست ولکن ترتب اثر او موقوف بر چیز دیگر می باشد و قسم دویم
از صفات فعل است که صفات فعل همیشه ثابت نباشد بلکه خداوند هر چیزی را که بخواهد
بهم رسند خلق خواهد نمود و بدان که جایز نیست صفات فعل خدا را هم نفی و نیست نمودن انها را
از خدای تعالی مثل رازقیت که جایز است که بگوئی خداوند رازق و رزق دهنده مخلوقی نیست که موجودند
و خلق انها را نموده و از کتم عدم بعرصه وجود اورده است و رازق معدوم که نیافریده نیست زیرا که تا
مرزوقی نباشد و مخلوقی نیافریده باشد رازقیت متحقق نشود بخلاف صفات ذات که جایز نیست گفته
شود خداوند عالم است و عالم نیست و قادر است و قادر نیست هر چند که بدو اعتبار باشند و صفتهای
فعل بسیارند مثل رازقیت و خالقیت و ساخطیت و وهابیت و جوادیت و مانند اینها که در اذکار
مذکورند و از اثار صفات ذات می باشند و این صفتهای فعلی تغییر و تبدیل اینها باعث تغییر و تبدیل
ذات نمیشوند و هیچ نقصی لازم نمی اید در اینکه این صفتها در وقتی باشند و در وقتی نباشند و نبودن
انها در وقتی نقص نیست قدرت بر خلق نمودن انها دارد و همیشه لا ینفک و قدرت خالقیت و خلق
نمودن در هیچ زمان و هیچ وقت از ذات باری تعالی نخواهد بود انفکاک و لکن تا خلق نموده خالقیت و رازقیت
صدق نمیکند و هر زمانی که مصلحت بر خلقی داند کمال او است خلق خواهد نمود و بعد خلقت صدق
خالقیت دارد و صدق رازقیت می نماید و این قسم از اوصاف را صفات اضافه محض می گویند که مفهومش
مفهومی است اضافی که تصور ان موقوفست بملاحظه امر خارج که ترتب اثر موقوفست بر تحقق چیز دیگر
که مضایف صفت باشد غرض انستکه در مفهوم این قسم از صفت اضافه و نسبت بمخلوقات
معتبر است پس بدان که حق انستکه صفات فعل سببی و مبدئی دارند که ان مبدأ عین ذات باشد که همیشه
باقیست و هرگز از ذات الهی جدا نمیشود و انچه با فریدن بهم میرسد نسبتی است که حاصل میشود مثلا مبدأ
و سبب رازقیت قدرت بر روزی دادن است و مبدأ خالقیت قدرت بر خلق کردن می باشد و این مبدأ
که قدرت باشد عین ذات است و تغییری در ان نیست پس خداوند تعالی روزی بان کسانیکه مخلوق و موجود
شده اند می دهد نه بکسانی که موجود نشده و مخلوق نشده اند و معدوم اند و صفات فعلی الهی بسیارند مثل رازقیت
و رحمانیت و رحیمیت و جوادیت و غیر اینها که روزی می دهد موجود نموده شده را و روزی نمیدهد موجود نشده را
و خلق میکند و خلق نمیکند و رحم میکند هر که را بخواهد و رحم نمیکند هر که را نخواهد و جود و بخشش میکند و جود و بخشش نمیکند

رکن سیم از اصل اول در توحید صفات است

صفات ذاتیه او که عین ذات اقدس او است تغییر و تبدیل بهیچ وجه متصور نیست چنانچه
حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند لم یزل الله عز و جل کان عالما والعلم ذاته ولا معلوم و
السمع ذاته ولا مسموع والبصر ذاته ولا مبصر والقدرة ذاته ولا مقدور یعنی بوده است خدای
عز و جل همیشه عالم و علم ذات خدا است و حال آنکه معلومی نبوده است و سمع و شنیدن ذات خدا است
و حال آنکه مسموعی نبوده است و دیدن ذات خدا است و حال آنکه دیده شده نبوده است پس بدان
که علم و قدرت و حیات و سمع و بصر اینها کمال ذات مقدس اند و خلو ذات از اینها موجب نقص و
احتیاج است و هر دو مستلزم امکان پس نتواند بود که حق تعالی گاهی عالم و گاهی جاهل باشد و در
زمانی قادر باشد و در زمانی عاجز و در زمانی حیات داشته باشد و در وقت دیگر ضد آن را و همچنین
سمع و بصر که علم بمسموعات و مبصرات نتواند بود که حق تعالی در زمانی عالم باینها نباشد و صفات
فعل آنها و صفات ذات می باشند که فی نفسه اتصاف باینها کمال نیست بلکه قدرت بر اینها کمال است مانند
خلق کردن فی نفسه کمال نیست که ذات مقدس منفک نتواند شد بلکه قدرت بر خلق در هر زمان که مصلحت
در آن باشد کمال است و همچنین رازق بودن و احیا کردن و میرانیدن و قدرت بر اینها کمال است و نتواند بود
که اینها در زمانی که مصلحت نباشد از او صادر گردد و شیخ صدوق محمد بن بابویه در کتاب توحید
بتحقیق این دو معنی باین وجه کرده است که هر گاه وصف کنیم خدا را بصفات ذات نفی میکنیم از او بهر صفتی
از آن صفات ضد آن را پس هر گاه گوئیم خدا حی است نفی کرده ایم از او ضد حیات را که مردن است و هر گاه گوئیم که
علیم است نفی کرده ایم از او ضد علم را که جهل است و هر گاه گوئیم سمیع است نفی کرده ایم از او ضد شنوائی را که
کری است و هر گاه بگوئیم بصیر است نفی کرده ایم از او ضد بینائی را که کوری است و همچنین عزیز را نفی ضد او
نموده ایم که خواری است و حکیم است نفی ضد او را نموده ایم که خطا و لغو نمودن است و گوئیم عادل است نفی کرده ایم
ضد او را که جور و ستم است و هر گاه گوئیم حلیم است نفی کرده ایم ضد او را که تعجیل در انتقام است و
هر گاه گوئیم قادر است نفی کرده ایم از او عجز را و اگر گوئیم که این صفات موجودند و خدا باینها متصف است
هر آینه اثبات کرده ایم با خدا امر چندی را که همیشه با او بوده اند و این متضمن تعدد الهه است نیز اگر
می گوئیم همیشه حی و سمیع و بصیر و عزیز و حکیم است و غنی و ملک بوده است و چون این صفات موجود
قرار ندادیم و همیشه نفی اضداد آنها کرده ایم اثبات کرده ایم که همیشه خدا واحد و یگانه بوده است و چیزی دیگر

در تحقیق صدوق صفات الکمال را بنفی اضداد [illegible] ۷۶

در توحید صفات ذات باری تعالی است

بااو نبوده و اراده و مشیت و رضا و غضب و اشباه اینها از صفات افعال عینیه ذات نیستند زیرا که
جایز نیست که گوئیم همیشه خدا اراده کننده بوده است چنانچه جایز است که گوئیم همیشه عالم و قادر بوده است
این بود ترجمه کلام صدوق انتهی و کلینی رحمة الله علیه گفته است که مجمل قول در صفات ذات
و صفات فعل اینستکه هرگاه چیزی را که با ضد او برای خدا اثبات میکنیم و هرگاه موجود است آن صفات
فعل است و تفسیر این مجمل اینستکه اثبات میکنیم در وجود چیزی را که خدا اراده کرده و چیزی را که
خدا اراده نکرده و چیزی را که خدا بان راضی است و چیزی را که خدا از آن خشم می آورد و چیزی را که خدا دوست میدارد و چیزی را
که خدا دشمن میدارد پس اگر اراده از صفات ذات می بود مانند علم و قدرت هر اینه اثبات آنچه را خدا اراده نکرده است و اگر
از صفات ذات باشد نقض نقیض اثبات آنچیزی می بود که خدا اراده نکرده است آن خود نقض نمی بینی که در وجود می یابی چیزی را که خدا
و چیزی را که خدا بر آن قادر نباشد و چنین است صفات ذات خدا که ازلی نمیتوان خدا را وصف کرد بقدرت و عجز که ضد آنست و جایز است
که در صفات فعل گوئیم خدا مطیعان را دوست میدارد و عاصیان را دشمن میدارد و با مطیعان موالات
میکند و با عاصیان معادات مینماید و میتوان گفت از کسی راضی است و با دیگری خشمناک است و
میگوئی در دعا خداوندا از من راضی شو و سخط و عذاب مکن مرا و دشمن مدار مرا و نمیتوان گفت که خدا
قادر است که بداند و قادر است که نداند و قادر است که پادشاه باشد و قادر است که پادشاه نباشد
کلک قادر است عزیز و حکیم باشد و قادر است که عزیز و حکیم نباشد و لکن میتوان گفت که قادر است امر زنده
باشد و قادر است امر زنده نباشد و نتوان گفت اراده کرده است که پروردگار باشد و قدیم و عزیز و حکیم و مالک
و قادر و عالم باشد زیرا که اینها صفات ذاتند و اراده از صفات فعل است نمی بینی که می توان گفت اراده
آن کرده و می توان گفت اراده نکرده بخلاف صفات ذات که باثبات هر صفتی ضد آن را نفی مینماید بخدا
باثبات علم باید جهل را مطلقا از او نفی کنی و با اثبات قدرت باید ضد آن که عجز است مطلقا از او نفی کنی
و هم چنین باثبات حیات نفی ضد آن باید کرد که مرگ است و با اثبات عزت نفی ضد آن باید کرد که ذلت است
هم چنین باثبات حکمت و عدل و حلم نفی خطا و تعجیل و ستم باید کرد تمام شد تحقیق کلام کلینی قدس
تحقیق کلام این دو بزرگوار موقوف بر چند مقدمه است اول بیان عینیت صفات حقیقت است
آنچه از احادیث متواتره و ادله عقلیه معلوم می شود آن است که باید اعتقاد کرد صفت موجود زائد بر
ذات مقدس نمیباشد والا لازم آید که آن صفت نیز قدیمی باشد بغیر از خدا و تعدد قدما لازم آید

نقیض اثبات این چیز معیوب که خدا اراده نکرده است

رکن سیم از اصل اول توحید صفاتیست

وایضاً لازم اید که حقتعالی در کمال محتاج بغیر باشد وان نیز محالست وایضاً این صفات اگر محتاج بعلت
نیستند چندین واجب الوجود لازم اید واگر محتاج بعلت باشد وعلت غیر خدا باشد خدا محتاج بغیر باشد
در وجود کمالات واگر مستند بذات حق باشد تاثیر خدا در انها موقوف باشد بر اتصاف باین صفات
پس اگر موقوف بر عین این صفات باشد دور لازم اید وان محالست واگر محتاج بصفات دیگر
مثل انها باشد نقل کنیم سخن را در ان صفات وتسلسل لازم اید وانهم نیز محالست اشاعره قائل شده اند
بزیادتی صفات وبر ایشان لازم امده است قول بتعدد الهه چنانچه فخر رازی که از اجلاء وافاضل
علماء سنت است گفته است که حقتعالی حکم کرده است بکفر نصاری که بسه خدا قائل شده اند
واصحاب ما که اشاعره اند بهشت خدا قائل شده اند واین طایفه از اهل سنت اند واز مذهب
اثنی عشری خارج اند بسه دلیل جواب این طایفه داده شده است بدلیل عقلی **دلیل اول**
اینکه این صفات که غیر از ذات خدا می باشد قدیم می باشد یا حادث ومراد بحادث معلوم است
که در وقتی نبوده وبعد از ان بهم رسیده اگر مراد حادث باشد که این اعتقاد باطل است زیرا که صفات
زاید بر ذات الهی اگر حادث باشند لازم می اید که خداوند در وقتی این صفات را نداشته وبعد در
او حادث شده مثلا در وقتی خدا عاجز وجاهل بود وبعد قادر وعالم شده باشد ونیز می گوئیم که
حدوث این صفات از جانب خودش بوده یا از جانب غیر خودش اگر گوئی از جانب خودش بوده لازم
می اید که در وقتی قادر نبوده وبدون قدرت کاری کرده باشد یا انکه پیش از قدرت قدرت داشته باشد
واگر غیر از خودش بود لازم می اید احتیاج خدا بغیر خودش وبطلان وفساد همه این صور مذکوره ظاهر است
واگر بگوئی این صفات که غیر از خدا می باشد وزاید است قدیم است انوقت هم لازم اید که غیر از ذات خدا موجودی
دیگر هم قدیم باشد وحال انکه قدیم بودن مختص ذات قدس اله است وبطلان این وجه هم ظاهر است
پس محقق است که صفات الهی عین ذات او است **دلیل دویم** انکه اگر گوئی صفات الهی عین ذات نباشد
وزائد بر ذات باشند لازم می اید که خدا مرکب باشد از دو چیز یکی ذات ویکی صفات که زائد بر ذات اند
بقول تو که قائم بر ذات اند بدلیل بطلان مرکب بودن خدا ثابت نموده ایم که خدا مرکب نیست **دلیل سیم**
انکه اگر گوئی صفات الهی عین ذات نباشند لازم می اید نقص واحتیاج واجب الوجود بالذات در مرتبه ذات
زیرا که در این صورت ذات الهی احتیاج باین صفات خواهد داشت وذات بتنهائی اکتفا نخواهد داشت

اقوال کسانی که بزیادتی صفات قائلند

دلیل دویم

دلیل سیم

رکن سیم از اصل اول در توحید صفاتی است

واین هم نیز باطل است پس صفات الله عین ذات اقدس اوست وقائلان بعدم زیادتی صفات هم سه مسلك دارند
اول قول جماعتی است که بنفی صفات قائل شده اند ومیکویند که اثبات صفت وجودی برای حقتعالی بنفی ضدان
برمیکردد واثبات صفت وجودی برای حقتعالی نتوان کرد پس اثبات علم برای خدا بنفی جهل برمیکردد
وهرکاه کوئی خدا عالم است معنی اش اینست که خدا جاهل نیست وخدا قادر است معنی اش اینست که خدا عاجز
نیست وهم چنین در جمیع صفات واینمعنی را در نهایت مرتبه توحید میدانند وکلام حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه که فرمودند کمال توحید نفی صفات است از او باینمعنی که برمیکردانند وکلام ابن بابویه
علیه الرحمة نیز موهم اینمعنی است وبعضی احادیث نیز موهم اینمعنی است اما مؤلف کوید از احادیث دیکر
معلوم است که مراد اینمعنی نیست واینمذهب تعطیل است که در اخبار بسیار انکار ان وارد شده است
ودر احادیث بسیار هم وارد شده است که توحید انست که خدا را از حد تعطیل وحد تشبیه هر دو
بیرون بری واما تعطیل انستکه برای خدا اثبات صفات کمالیه نکنی مثلا در علم اکر نفی علم کنی وکوئی خدا عالم نیست
ویا عالم بر خدا اطلاق نمیتوان کرد تعطیل است که خدا را عاطل از صفات کمالیه کردانیده بجهت انکه اکر
بکوئیم خدا ونه عالم است ونه جاهل پس در حق او باید ساکت باشیم وتوقف کنیم وحال انکه هرکاه صفت قدرت
یا علم یا صفات کمالیه دیکر را از او نفی کنیم عجز لازم اید پس از اینمذهب عجز وجهل ونقص خدا لازم می اید
وهم چنین خلاف اتفاق همه پیغمبران واوصیا وهمه صاحبان شریعت وحکما است پس بطلان اینمذهب هم
در نهایت ظهور است پس واجب شد که ذات حضرت واجب الوجود در قدرت بر کارها ودانستن همه
چیزها احتیاج بصفتی که زاید بر ذات وباشد ندارد بلکه ذاتی می باشد بسیط ومجرد که اصلا
ترکیب در او راه ندارد ومنشاء همه صفات کمالیه است وذات مقدس او عین قدرت وعین علم وعین سایر
صفات ذاتیه است واما تشبیه انست که بنحوی اثبات صفات کنی که مستلزم تشبیه بمخلوق باشد
مثلا بکوئی که ما عالمیم واو عالم است این تشبیه است که خدا را تشبیه بخلق کردانیده واکر کوئی خدا
عالم است بنحوی که هیچ کونه مشابهت بعلم ما ندارد وعلم را اثبات کرده ونفی تشبیه کرده وهمچنین
در سمیع وبصیر وسایر صفات کمالیه وهم چنین در رد تشبیه تصور کن که دیدن ما بواسطه
عضوی که چشم باشد کمال است که مخلوط وممزوج است بانواع نقص وانچه کمال است همان دیدن یا
دانستن است اما چون که ما ناقص وعاجز وممکن هستیم بدون این باصره واعضا مخصوص نمیتوانیم

معنی نفی صفات

تقریر در بطلان تعطیل وتشبیه وخیر الامور اوسطها

در بیان آنکه همه صفات حق عین ذات مقدس او است و

تغایری میان ذات و وجود او نیست

دیدن و دانستن او از نقص و عجز ما ناشی شده و خدای متعال منزه از این است که عضوی و جزوی داشته باشد و در دیدن و دانستن و دانائی محتاج بعضوی باشد و ایضاً علم ما بعد از نبودن هم رسیده است و خدا منزه است از آنکه علم مسبوق بجهل و قدرت او مسبوق بعجز باشد و ایضاً علم ما بحصول صورت است در خاطر باعتبار نقص ما و خدای عالم منزه است از آن که محل حوادث باشد و ایضاً بعینیت آن امر ممکن است که علم زائل شود و در خدا زوال محال است و علم و قدرت ما معلول به علتها است و علم و قدرت خدا علت ندارد و ایضاً شنیدن و دیدن ما ها صفتیست خاص که از گوش استماع میکنیم و از چشم مشاهده میکنیم و کذلک بوئیدنها و مزهٔ چیز و طعم نعمتها هر یک باسباب و آلات است و هر یک جدا می باشند و ممکن است بعضی باشد و بعضی بواسطهٔ علت و نباشد ولی صفات در ذات واجب الوجود غیر از هم دیگر نمی باشند و در ذات واجب الوجود همهٔ صفات یکی است و عین یکدیگرند و اگر گوئی که قدرت در ذات او غیر از علم باشد و علم او غیر از قدرت باشد و کذلک حیوة او غیر از علم او و قدرت او باشد که هر صفتی از صفت دیگر جدا بودن مستلزم تعدد و کثرت است در ذات الهی و این باطل است زیرا که بمذهب حق از روی دلیل آنست که صفات ذاتیه عین ذاتند و هر یک از صفتها عین یکدیگرند مثل آن که علم او عین قدرتست و قدرت او عین علم و حیات و سمع و بصر او و عین قدرت و علم او است و اینها عین علم اند و جمله عین قدرت اند و کذلک تمام صفات کمالیه عین یکدیگر می باشند و بدان که تعدد صفات و اختلاف صفات بلفظ است پس چون بگوئی خدا عالم است قصد نمیکنی غیر ذات واحد صرف بسیط و اگرنه اصلا تکثر و تعدد و اختلاف در او راه ندارد ملخص آنکه ذات خدا همان صفات او است و صفات او عین ذات او است بجهت فهمیدن و فهمانیدن بلفظهای مختلف صفات را ادا میکنیم و گرنه همه در واقع با ذات مقدس او یکی می باشد و همچنین واجب است اعتقاد نمودن باینکه وجود هستی خدا عین ذات مقدس او است و تغایری میانه ذات و وجود او بمعنی اثر نیست بجهة آن که اگر وجود او غیر از ذات او باشد پس در این صورت یا آنکه ذات سبب ایجاد آن وجود شده است یا آن که غیر ذات و بطلان هر دو ظاهر است بجهة آن که اگر غیر ذات سبب شده باشد لازم می آید که وجود خدا را نعوذ بالله کسی دیگر ایجاد کرده باشد و این با واجب الوجود بودن بالذات منافات دارد زیرا که ایجاد ممکن بغیر است نه واجب الوجود و پیشتر ثابت نمودیم و هم چنین ذات او اگر سبب وجود الهی شده باشد لازم می آید که ذاتی که هنوز

رکن سیم از اصل اول در توحید صفاتیت

متصف بوجود هستی نشده باشد بسبب ایجاد چیز دیگر شود و حال آنکه هر چیزی تا خودش موجود نشود
نمیتواند چیز دیگر را ایجاد کند پس نمیتواند شد که وجود خدا زائد بر ذات او باشد و ذات سبب هم رسیدن آن
وجود شده باشد پس بطلان هر دو قسم لازم آید و ظاهر است و ثابت است که وجود و هستی خدا عین ذات مقدس
او است و ذات او عین وجود او است و مسلک دویم قائلان بعدم زیادتی صفات آنست که میگویند ذات
مقدس در حقیقت نائب مناب صفات است در عملها چنانکه اشیا را بعلم میدانیم و حق تعالی بنفس ذات مقدس میداند
و ما بر اشیا توانائی داریم بقدرتی که قائم است بما و خداوند بذات مقدس توانا است و ذات مقدس
قائم مقام صفت قدرت است در عملها و همچنین در سایر صفات و جمعی کثیر از محققان باین قول قائل شده اند و گفته
می شود که این قول نیز بتعطیل و نفی بر میگردد و مسلک سیم قائلان بعدم زیادتی صفات آنست که
میگویند که بر ذات مقدس وجود و علم و قدرت صادق است و موجود و عالم و قادر نیز صادق است و موجود
آن است که از وجود خالی نباشد خواه عین او باشد خواه قائم باو و عالم آن است که از علم جدا نباشد خواه عین
علم باشد خواه قائم باو و کذلک قدرت و آنچه لغویان گویند که عالم ذاتیست که علم باو قائم باشد و قادر ذاتیست
قائم بالقدرت است مبتنی بر عدم تحقیق و قلت فهم ایشان است زیرا که میدانند که جسم که نورانی باشد نیّر میگویند
و اگر نور قائم بذات تواند بود هم نور خواهد بود و هم نیّر و اگر بیاض قائم بذات تواند بود هم بیاض خواهد
بود و هم ابیض پس علم و قدرت و سایر صفات بر خدا صادق است بصدق عرضی و کنه ذات بر ما معلوم
نیست و این صفات بوجهی مفهوم ما است چنانکه زید را بعنوان ضاحک تصور کنیم یعنی ضاحک یعنی خندان
و مفهوم معلوم ما هست اگر چه کنه حقیقت زید را ندانیم و بر این معنا احادیث ظاهر الدلالتی دارد چنانچه
در احادیث صحیح از هشام بن سالم منقول است که گفت بخدمت حضرت امام صادق علیه السلام رفتم فرمود که آیا
خدا را وصف میکنی گفتم بلی یا بن رسول الله فرمود بگو گفتم که سمیع است و بصیر است فرمود که این صفتی است که
مخلوقات در او شریک اند گفتم چگونه وصف کنم خدا را فرمود نوریست که در او ظلمت نیست و حیاتیست که در
او مرگ نیست و عالمی است که در او جهل نیست و حقی است که در او باطل نیست پس بیرون آمدم من از نزد او و
من داناترین مردم بودم بتوحید خدا اگر چه امثال این روایات بر مسلک ثانی نیز حمل میتوان کرد و مسلک
چهارم قائلان بعدم زیادتی صفات آنست که این صفات باعتبار نفس الامر زائد اند و عین
ذات مقدس نیستند و موجود زاید بر ذاتهم نیستند و صفت موجود زاید بر ذات محال است زیرا که وجود امر نسبتست

بیان مسلک دویم از مسالک قائلان بعدم زیادتی صفات

مسلک سیم ایضا

کلام امام صادق علیه السلام در توحید صفات

اعتباری و لازم ذات مقدس است و ثبوتی برای ذات معلول علتی بغیر از ذات نیست و همچنین علم عبارت
از دانستن است و لازم از ذاتست و از ذات منتزع میشود و معلول غیر از ذات نیست و امری
اعتباری نفس الامریست و امر موجود نیست که قیام آن بذات مستلزم فساد باشد و همچنین
قدرت عبارتست از توانائی و این نیز امریست اعتباری منتزع از ذات اقدس بغیر ذات علتی ندارد
و همچنین سایر صفات کمالیه و باین مسلك اگر چه کم کسی قائل شده امّا بعقل اقرب است از سایر مسالك

مؤلف گوید وحق اینستکه تفکر در این امور لازم نیست و مجملاً باید دانستکه صفات
کمالیه موجوده زاید بر ذات و قائم بذات نیست و علت سوای ذات اقدس ندارد و هرگز ذات اقدس
از این صفات خالی نبوده و نیست و تعددی در ذات و صفات نیست که موجودات متعدده در ازل
اثبات کنیم و اتصاف ذات باین صفات شبیه باتصاف ممکنات نیست و تفکر در زیاده از این تفکر در ذات
بر میگردد و نهی از آن در اخبار وارد شده و عقل هم در فهم آن کما ینبغی قاصر است همین قدر
بدانکه بنا صفات ثبوتیه حضرت واجب الوجود را صفت است بعضی زیاده گفته اند ولی حقیقت است
که حیوة و قدرت و علم خدا بوده باشد که هر یك صفات دیگر حقیقة شعب این سه صفات است مثلا از شعب
حیاتست قدیم و ازلی و ابدی و سرمدی و از شعب علم است مدرك بودن سمیع و بصیر و مرید و
از شعب قدرت است متکلم صادق و بدانکه هر صفتی که سبب کمال حضرت اله باشد ثابت است با ذات
اقدس او و اگر صفات کمالیه با ذات اقدس متحقق نباشد نقص او است مثلا علم و قدرت نداشته باشد
لازم می آید جهل و عجز خدا و نقص در ذات او روا نیست و نیز می گوئیم نقص محتاج بغیر خواهد بود که
اصلاح و چاره عیب او را بکند و احتیاج با ذات مقدس روا نیست و بدانکه بهمین دلیل اثبات همه صفات
ثبوتیه را می توان نمود همه صفات ثبوتیه صفات کمالیه می باشند و مخالف کمال نقص است مثلا
بینائی که صفت کمال است مقابل او کوریست و آن نقص است هم چنین صفت شنوائی صفت
کمال است و مقابل آن کریست و آن نقص است و همچنین صفت حیات و هستی ذات کمال است و مقابل
آن موت و فنا و نیستی است و آن نقص است و همچنین صفت قدرت و توانائی صفت کمال است و مقابل
آن عجز و ناتوانیست و آن نقص است پس بدانکه واجب است که خدای تعالی متصف بجمیع صفات کمال بوده باشد
و نیز می گوئیم که همه موجودات از عینها و عرضها مخلوق خدای تعالی می باشند از آنجمله صفات کمالیه است مثل

کمالیه صحت اداء کلام موقوف بر فهم معانی

در بیان ثبوتیت صفات

که بعضی زیاده گفته اند ولی در حقیقت

صفت حیات و علم و قدرت شعبه این سه صفت

علم وقدرت وحیات وسمع وبصر وغیر اینها وبرهر کسی واضح است که آن کسیکه این صفات را خلق کرده
بیقین اصل این صفات در ذات اوهست وذات او متصف باین صفات می باشد واگر چنین
نبود نمیتوان دانست که آنها را خلق کند پس میگوئیم که حقسبحانه وتعالی که بخشندهٔ همهٔ علومست وبخشنده
تمام قدرت مخلوقست که بایشان عطا فرموده وخلق نموده چگونه می شود که خودش جاهل وعاجز باشد
وبهمین دلیل همهٔ صفات ثبوتیه ثابت میشود وباید دانست که صفات ثبوتیه تابع توحید است و
اعتقاد بآنها از اصول دین است پس هر یك از اینها را هر کس منکر باشد وانکار کند کافر است و
باید مکلف از روی دلیل وبرهان اعتقاد داشته باشد بجمیع صفات ثبوتیه وکمالیه خداوند جل شانه
اول صفات حیوتست یعنی خداوند حی وزنده است باینمعنی که از او صادر است آثار وجود
خدا وموجود وحی ودانا است واین صفت عین ذات اوست واما صفت حیات ممکنات صفتی است
عارض بمخلوق نبود تا ایجاد وخلقت شدند وخواهند مرد وموت هم عارض آنها خواهد شد پس
واجب الوجود صفت صدور آثار وجود وموجود عین ذات اوست وآثار وجود عالم وهمهٔ ممکنات
واشیا واسمانها وزمین ها وآنچه در آنها می باشد بوجود وتوانائی وعلم خدای متعال است بدانکه
حیوة دو معنی دارد یکی زنده بودن ویکی منشأ صحت متصف بودن بصفت علم وقدرت پس
همیشه خدا متصف بصفت علم وقدرت بوده وهست واینمطلب در غایت وضوح است و
عقل حاکم است بامتناع علم وقدرت واراده از برای میت ودر سورهٔ بقره است الله لا اله الا هو
الحی القیوم یعنی مستحق ستایش نیست احدی مگر خدائی که زنده وقائم است وخواب وپینکی
ندارد **وواجب است** اعتقاد داشتن باینکه خدا قدیم است وقول کسیکه بحدوث خدا
قائل است کفر است **وواجب است** اعتقاد داشتن باینکه خدا ازلی است ابتدا ندارد
وواجب است اعتقاد داشتن باینکه خدا ابدی است یعنی انتها ندارد واخر برای او تصور نمیشود
وواجب است اعتقاد داشتن باینکه حیات خدا عین ذات اوست وزائد بر ذات اقدس
نیست که چنانکه حیوة چیز دیگر باشد که بر ذات زیاده باشد حدوث وترکیب لازم می آید و
هر دو غلط است پس حیوة را از ذات هرگز نمیتوان سلب نمود یعنی همیشه حی است که عین ذات
اواست **دوم** صفت قدرتست وقدرت دو معنی دارد یکی توانائی داشتن خداست برایجاد

کردن هرچه ممکن باشد بروجهیکه اراده دارد از روی اختیار بر هرچه مصلحت دانست **دویم** بمعنی منشأ تمکن وتوانائی بر خلقت نمودن اشیاء است ومراد در اینجا چیز نیست تمکن وتوانائی بر کردن هرچیز وترك کردن آن نست از روی اختیار ومصلحت خود وعجز ندارد چیزی را بخواهد ایجاد کند می کند وچیزی را که نخواهد نمیکند پس **واجب است** اعتقاد نمودن باینکه خدای متعال بهر چیزیکه اراده ومشیت او قرار گرفت وممکن باشد خلق نمودن او را نه محال باشد مثل شریك از برای خود خلق می تواند نمود هرچه را مصلحت داند بعلم خود از ممکن بی ماده ومدت اگرچه بخواهد صد هزار هزار عالم مثل این عالم در آن واحد خلق نماید می تواند خلق نماید چنانچه تا حال هزار هزار عالم را خلق نموده است چنانچه از اخبار ائمه علیهم السلام معلوم می شود سه دلیل بر اثبات قدرت الهی بیان میکنیم **اول** آنکه هرگاه حضرت آلرقادر نباشد پس در کاریکه میکند البته احتیاج خواهد داشت بکسیکه او را اعانت کند ورفع احتیاج از او بکند پس آن اعانت کننده اگر واجب الوجود باشد لازم می آید که دو واجب الوجود بوده باشد وآن باطل است پس اگر ممکن الوجود باشد آن اعانت کننده پس احتیاج خواهد داشت در اصل وجود خودش بواجب الوجود پس لازم می آید که این ممکن پیش از وجود خودش موجود باشد تا آنکه اعانت کند واجب الوجود را در آفریدن خودش واین ببداهت عقل باطل است علاوه ما میگوئیم که احتیاج بر ذات واجب الوجود روا نیست بلکه متصور نیست پس خدای تعالی قادر ومقتدر است **دلیل دویم** آنستکه هرگاه واجب الوجود قادر ومختار نباشد یعنی توانائی بر کردن هر کاری ونکردن آن هر دو نداشته باشد بلکه توانائی بر کردن تنها یا نکردن تنها داشته باشد در این صورت از کردن ونکردن یك کدام از این دو عاجز خواهد بود ونقص وعجز بر واجب الوجود روا نیست بلکه متصور نیست پس باید واجب الوجود قادر ومختار باشد **دلیل سیوم** آنستکه خلاق عالم آنچه آفریده وخلق نموده در آسمانها وزمینها وآنچه در آسمانها وزمینها خلق نموده موافق حکمت ومصلحت نظام عالم از روی علم ودانش با آن حکمتها ومصلحتها که خلق نموده است البته قادر ومختار بوده اگر چنانچه قادر ومختار نبوده مطابق مصالح وحکم وغیر انتظام عالم را خلق نمی نمود از بی اختیاری ویا آنکه از روی بی شعوری وهر دو نقص وعجز بر واجب الوجود است وروا نیست پس واجب الوجود قادر ومختار است وقدرت او احاطه دارد چیزی را که قبول هستی دارد وچیزی را که قبول هستی ندارد مثل شریك از برای خود که ممتنع الوجود است وعجز از جانب ماهیت ممتنع الوجود است بر ایجاد او وعیب

دلیل اثبات قادر بودن حق تعالی

دلیل دویم ایضاً در اثبات قدرت حق تعالی

نقص قدرت الٰهی جل شانه نمیباشد و نخواهد بود ان الله علی کل شیٔ قدیر و شیٔ را بر ممتنعات اطلاق نمی
کنند پس مراد ما از قدرت حقیقه توانائی اوست بر هر چیزی که قبول وجود بکند و در ممتنعات قدرت
بانها مثل شریك از برای خود یا انکه نیست کردن وجود ذات خود یا انکه جا دادن تمام عالم را در ملك
تخم مرغ که تخم بزرك نشود و عالم کوچك نشود پس قدرت در اینها معنی ندارد صفت سیم ان است
که خدای تعـ عالم است یعنی دانا است و علم خدا عین ذات واست و صفت زاید بر ذات نیست
و علم بمعنی دانستن امده و بمعنی انکشاف منشاء اشیا نیز امده است پس در اینجا مراد دو میست یعنی خدا
سبب ظهور خلقت اشیا و سبب دانستن انها است و اعتقاد باید داشت که خدا بوده و هست و
خواهد بود و هرگز خدا جاهل نبوده و نیست و نخواهد بود و میداند جزئی و کلی را و علم بما لاولیت
و عرش و فرش و کوچك و بزرك و کم و زیاد دارد در پیش از خلقت اشیاء و بعد از خلقت اشیاء دانست
خدا مساوی بوده و دانستن او بالنسبه موجودات بدون تفاوت مساوی و یکسان و علم الٰهی
تغییر و تبدیل ندارد چنانچه علم دارد باشیا بعد از خلقت انها و علم باشیا هم دارد پیش
از خلقت اشیاء و چنان نیستکه علم و دانستن بعد از خلقت موجودات ممکنات غیر از علم و
دانستن پیش از خلقت موجودات و ممکنات بوده باشد و قول باینکه علم خدا تعلق باشیاء
بعد از خلقت انها میگیرد غلط است پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه علم الٰهی بعد از خلقت
اشیاء باشیاء همان عین علم اوست باشیاء پیش از خلقت باشیاء بدون تفاوت و از برای علم خدا
چهار دلیل بیان میکنم **دلیل اول** انستکه خدای متعال عالم است چون که صفت علم صفت
کمال است و مقابل ان جهل و ان نقص است و نقص بر خدای تعـ روا نیست و نیز نقص محتاج خواهد بود
بغیر خود و احتیاج در حق خدا نیست **دلیل دویم** انستکه همه صاحبان عقول از پیغمبران و
اوصیا و اولیا و علما و حکماء و غیر اینها اتفاق کرده اند که ذات الٰهی عالم است و جامع جمیع صفات
کمالیه است و اتفاق انها باعث قطع است چنانچه تواتر افاده قطع میکند **دلیل سیم** انستکه حضرت
اقدس اله بقدرت کامله خود از روی اختیار همه موجودات و اشیا را خلقت فرموده است نه از روی اضطرار
پس میگوئیم که هرگاه خالقی که مخلوق خود را بقدرت و اختیار افریده باشد قطعا علم بهمان مخلوق خودش
دارد **دلیل چهارم** انستکه هرگاه کسی اندکی تفکر نماید و تامل کند در مصلحتها و حکمتهائی که در

رکن سیم از اصل اول توحید صفاتی است

مخلوق خداوند عالم است و همه مخلوقات را مشتمل بر مصلحتهای بسیار و حکمتهای بی شمار خلقت نموده است
یقین از برای او حاصل میشود که خالق اینها عالم و دانای باینها بوده که جمیع اینها را در نهایت استحکام آفریده است
از انسان و سایر مخلوقات ملاحظه و تصور کند در مصنوعات صاحبان صنعت از نوع انسان
می فهمد که صانع و خالق مخلوقات با علم و دانا است از صانع مصنوعات مخلوق و اختلافی نیست در اینکه علم خدا
صفت کمال است و واجب است اتصاف واجب الوجود بهر صفتی که کمال در او موجود باشد و بجهة اشتمال موجودات
بر حکم و مصالح بسیار و هم چنین علم خدا عین ذات خدا است چه اگر جزء ذات باشد ترکیب لازم آید و اگر زاید
بود صفت زاید باشد و ذات محتاج بوی خواهد بود و احتیاج در خالق متعال راهی ندارد و بدان
که در علم حضرت باری تعالی حکما و عرفا و صوفیه اختلاف بسیار نموده اند که علم او حضوری است
یا حصولی و میگوئیم که علم باری تعالی حصولی هم غلط است و همچنین که جایز نیست فکر و گفتگو در کنه ذات
الله جل شانه در این مسئله هم قائل شدن بعلم حصولی جایز نیست و قول به اینکه خدای تعالی
دو علم دارد یکی حادث و یکی قدیم غلط است بلکه یک علم دارد و عین ذات اله است جل شانه
و اما علم بندگان از قبیل ملئکه و پیغامبران و امامان را علمی نیست که بمعنی دانستن است که خداوند
بایشان خلق فرموده است و آن علوم مخلوقه فعل خداوند است و ذات او نیست و آنچه در اخبار وارد شده است که خدا
دو علم دارد یکی علمیست که مختص بذات او است و دیگری علمیست که با نبیا و ملائکه و ائمه تعلیم نموده است بمعنی
دانستن است که آنچه را که بایشان تعلیم داده است ایشان هم آنرا دانستند و آنچه را که تعلیم نداده بان ندانستند
اما لهذا اطلاق دو علم باو نموده اند و از قدیم بودن علم حضرت اله قدیم بودن اشیاء لازم نمیاید زیرا که ممکن است
که کسی چیزی را بداند و هنوز آنچیز موجود نشده باشد چنانچه بالنسبه بمخلوق متصور است و واجب است اعتقاد
باینکه خداوند جل شانه عالم بکلی و جزئی اشیاء میباشد و قول باینکه خداوند عالم بکلیات و جزئیات است در تحت کلیات
مندرجند که بعد از خلقت جزئیات عالم بجزئیات عالم بتفصیل خواهد شد غلط و کفر است و بهمین قدر کافی است که
اعتقاد داشته باشد که علم خداوند بکلی و جزئی و بالا و پست و کم و زیاد در پیش از خلقت ممکنات و بعد از خلقت اینها علم او مساوی
است و یکسان است علم او و تغییر و تبدیل نمیکند و علم خدا عین ذات او است و علم او حصولی نیست و بهمین قدر کافی است اعتقاد کنیم
بعلم حضوری خداوند متعال جل شانه صفت چهارم آنستکه خدای متعال قادر است یعنی آنچه میکند باراده و اختیار
موافق آنچه اصلح است صادر میشود از او نه از روی اضطرار بدون اختیار و دلیل عقلی بیان میکنیم دلیل اول آنستکه تتبع و بصر

ایراد بر علم حضرت باری

چهارم از صفات ثبوتیه صفت قدرت

در صفات ثبوتیهٔ خدای تعالی است

بعضی از چیزها در آفریدن و ایجاد نمودن بر بعضی و بعضی را بزمان دیگر با مشخص بودن نسبت قدرت الهی بسوی
همه آنها بدون اراده ممکن نیست **دلیل دوم** اتفاق کردن همه پیغمبران و اوصیا و اولیا و حکماء و
علما بر اینکه جناب اقدس الهی مرید است و از اتفاق آنها قطع حاصل می‌شود بر اینکه همه آنها خطا نکرده اند
دلیل سیم آنستکه هر فاعلیکه فعل و کار او مطابق اراده بوده باشد کامل تر و صحیح تر و شریف تر خواهد بود
از فاعلیکه فعل او مطابق اراده نبوده باشد و واجبست متصف بودن حضرت واجب الوجود بر
کاملترین اقسام فاعلیت پس واجبستکه مرید بوده باشد و بدانکه اختلاف کرده اند بر اینکه اراده خلاق
عالم صفت قدیمه است و عین ذات او است یا آنکه از صفات فعل است اولا بیان کنم فرق میانه اراده و مشیت
و اختیار را میگوئیم مشیت مرتبیست کلی که عبارتست از خواستن مطلق باشد و اراده امریست جزئی که قصد کردن بر
فعل خاص یا ترک خاص باشد و مشیت پیش از اراده می‌باشد بجهة خواستن فعل یا ترک فعل و اختیار
عبارتست از اینکه فاعل میل داشته می‌باشد بیک طرف از کردن یا نکردن و اراده عبارتست از آنکه فاعل قصد کند آن
طرفی را که میل دارد بجا بیاورد و بدانکه آنچه گفته شده در معنی اراده و مشیت و اختیار باعتقاد در مخلوق
و بندگان خداست و اختلاف و فرق هر یک از این سه در اراده و مشیت و اختیار در مخلوقاتست و اما
در وجود خالق متعال اراده و مشیت و اختیار او هر سه یکی می‌باشد پس بنابراین از صفات ذاتست و
استدلال میکنند بر اینکه اراده عبارتست از قصد مطلق باینکه هر فاعل فعلی که مختار بوده باشد و قصد
بآن فعل هم داشته باشد قطعاً باید علم بمصلحت آن فعل داشته باشد بجهة آنکه علم تنها باعث موجود شدن
چیزی در خارج نمیشود و اگر نه می‌باید آن چیز در ازل موجود باشد و نیز استدلال کرده اند اراده صفت قدیمه
است و حادث نیست و دلیل اینها اینست که اراده صفت است و صفت خالی از سه صورت نیست یا قائم
است بذات الهی بنفس خود یا قائم است بغیر خود اگر گوئی قائم است بذات الهی گوئیم خالی از دو صورت نیست یا قدیم
است یا حادث اگر گوئی قدیم است همین عین مطلوب ما است و اگر گوئی حادث است لازم آید که ذات
الهی محل حوادث باشد و این باطل است باتفاق همه حکما و متکلمین و اگر گوئی قائم بنفس خود باشد گوئیم صفت
عرض است و عرض را محلی ضروریست و اگر نه موجود نخواهد شد تا آنکه محلی نه داشته باشد مثلا سیاهی
و سرخی هم نمیرسد و هرگز سرخی و سیاهی و سفیدی وجودی بخودی خود داشته باشد پس این قسم هم باطل است
بجهة آنکه صحیح نیست که صفت کسبی صفت کسبی دیگر باشد چه حرارت نتواند صفت آب باشد و دیگر

حکماء الهیین و اکثر از متکلمین شیعه گفته اند که اراده حق سبحانه عبارت است از علم باصلح و آن عین ذات است
و از صفات ذات است و در آن تغییر و تبدیلی نیست یعنی حق تعالی در ازل و ابد همه عالم است باینکه ایجاد و آفریدن
چیزی در فلان وقت و زمان برای نظام عالم و اصلح است پس همان علمیکه حضرت اله دارد سبب ایجاد در همان
فعل در همان وقت می شود و احتیاج بامر دیگر ندارد و از این جهت گفته اند که اراده بعلم برمیگردد و علم
باصلح اراده است پس بنا بقول حکماء و اکثر متکلمین اراده بعلم برمیگردد و عین علم است و او عین ذات
است و بدانکه این علم باصلح همیشه بیک طریقه است و تغییر و تبدیل و حدوث در او اصلا نمی باشد بلی بعد
از خلق شدن مخلوقات نسبتی حاصل می شود میانه مرید که خالق است و میانه مراد که مخلوق باشد و این
نسبت امر نسبی اعتباری که دخلی بذات مقدس الهی ندارد پس تغییر و حدوث او باعث تغییر ذات نمیشود
و جماعتی گفته اند که اراده از صفات فعل است زیرا که اراده خواستن و خلق نمودن چیزی است و خدا همیشه
خواهنده نیست چیزی را بدلیل آنچه در اخبار از ائمه معصومین علیهم السلم وارد شده که اراده الهی همان
ایجاد او است چیزی را و از صفات فعل است ظاهر است که مراد ائمه صلوات الله علیهم همین نسبت باشد
چنانچه جمعی از محققین گفته اند چونکه اگر مراد از او علم باصلح باشد از صفات ذات خواهد بود و از صفات
فعل نخواهد بود پس بنا بر این منافاتی میانه احادیث و کلام اکثر حکما و متکلمین نخواهد بود و در اختلاف در
اینمسئله بسیار است که ابو الحسن بصری قائل است باینکه اراده علم بمصلحت داعیه یا ایجاد فعل است
و نجار گفته است اراده بمعنی غیر مغلوب است پس از صفات سلبیه است و بلخی گفته است اراده در افعال
خدا علم خدا می باشد بان افعال و در افعال غیر خدا امر نمودن خدا است بان افعال و اشاعره و جماعتی
از معتزله گفته اند که اراده صفت زائده بر ذات است که مغایرت با علم و قدرت که مختص از برای
فعل است پس اشاعره گفته اند که این زیادتی معنی حادث است پس معتزله گفته اند که این زیادتی در
محل نمی باشد و کرامیه گفته اند که این زیادتی قائم بذات است پس بدان که اراده بمعنی علم بمصلحت صفت ذات است
زیرا که همیشه خداوند عالم بمصلحت بوده و هست و خواهد بود پس اراده خدا بمعنی علم بمصلحت فعل است که
باعث مشیت و خواستن و کردن آنست یا علم بمفسده آن که مشیت و خواستن ترک است یعنی که
آن چیزی را که میکند با شعور بمصلحت و قصد آن بجا می آورد و آن چیز را که ترک میکند با شعور بمفسده
و با اراده و قصد ترک میکند و در او اراده در خدا غیر از اراده ما ها است زیرا که اراده الهی با اسباب و آلات نیست

اعتقاد حکماء الهیین و متکلمین شیعه که اراده علم بصلاح است

بیان جمع بین احادیث که دلالت دارد بر اینکه اراده از صفات فعل است و کلام متکلمین و حکما

اقوال مختلفه در مسئله اراده خداوند است

بخلاف

در صفات ثبوتیهٔ خدای اعظم است

بخلاف اراده در ما ها ملخص آنستکه بعضی اراده را صفت ذات دانسته اند باینمعنی که ارادهٔ الهی علم بمصلحت
و مفسده کردن و نکردن فعل است و بعضی اراده را صفت فعل دانسته اند چنانچه در کافی حدیثی منقولست
که مرحوم ثقة الاسلام کلینی ره از امام ع روایت میکند که حضرت فرمودند که ارادهٔ خدا صفت فعل
است نه صفت ذات و باز هم در حدیثی فرمودند که ارادهٔ از خلق از ضمیر و قلب ایشانست و ارادهٔ خدا
خلق نمودن چیزیست و احداث و ایجاد نمودن آن چیز است نه غیر آن **و در حدیثی** دیگر شخصی
بمعصوم عرض کرد که خداوند همیشه مرید است حضرت فرمودند اراده نمودن نمیباشد مگر از برای آنچه خدا
ارادهٔ او را نموده است که با او باشد و خدا همیشه عالم و قادر بوده پس اراده کرده **و در حدیث** دیگر
فرمودند که هرگاه ارادهٔ از صفات ذات باشد مثل علم و قدرت آنچه را که خدا اراده نکرده است ضد است از
برای ارادهٔ و ناقص او است یعنی نکردن خدا ارادهٔ او را می شکند و اراده اگر صفت ذات باشد تغییری ندارد
چون رساله محض خواطر عوام است و مقام اطناب کلام و استدلال زیاده بر اینها همین قدر بر مکلف
واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند مرید است اگر ارادهٔ بمعنی علم بمصلحت باشد صفت ذاتست و اگر بمعنی
خواستن ایجاد باشد صفت فعل است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند کاره است یعنی علم به
مفسده نخواستن چیزی را دارد یا بمعنی اراده نمودن بجا نیاوردن فعلی است بجهة علم بمفسده داشتن به
وجود او و یا بمعنی آنستکه خدای نخواستن آن چیزی را که کراهت دارد از او یا آنکه نهی فرموده از او مکروه آنست
و بدان که در صفت ارادهٔ خدا ذکر اجمالی از معانی مشیت و اراده و تقدیر و قضا و امضا و بداء بیان کنم که عموم
مردم قادر بر ادراک اینمطالب شده و بتوانند که قدمی در میدان معرفت گذارند و طریق عبودیت را بقدر همت و استعداد
خود حاصل نماید و از غل و غش و اقسام شرک با حضرت احدیت و انواع نزاع با حضرت ختمی مرتبت و
اهلبیت عترت صلوات الله اجمعین بیرون آید پس گوی معرفت از میدان سعادت برباید و بیان اینمطالب
مرتب بر چند امر است **امر اول در مشیت است** بدان که علم مقدم بر این امور خمسه است که مشیت و اراده
و تقدیر و قضا و امضاء بوده باشد زیرا تا علم نباشد این امور مذکوره حاصل نخواهند شد و مشیت تذکر
شیء است اولاً و منظور نمودن آنست ابتداءً بعد از دانستن آن شیء زیرا که شیء مجهول منظور نخواهد گردید
امر دویم در اراده است و ارادهٔ عزم بر شیء است ثانیاً یعنی بعد از آن که آن شیء را منظور خود نمود عزم
با یجاد او بفرماید **امر سیم در تقدیر** و تقدیر نهادن شیء است در حدودی که از برای او و تحدید ایشانست

ذکر اجمالی از معانی مشیت و اراده و قضا و امضا

در معنی مشیت

امر اول در مشیت

امر دویم در اراده است

امر سیم در تقدیر

از اولیت و آخریت و زمان و بقا و فنا و مقدار فقر و غنی و عزت و ذلت و صحت و مرض و عنا و راحت و وسعت و عسرت و سعادت و شقاوت و طول و عرض و عمق اشیا **ثالثاً** یعنی بعد از ان که ان شئ را منظور نمود و امر بایجاد او فرمود پس تحدید حدود او خواهد نمود **امر چهارم در قضا است** و قضاء اظهار شئ است در مکانش **رابعاً** یعنی بعد از ان که شئ را منظور نمود و امر بایجاد او نمود و تقدیر حدود او نمود پس ان شئ را در مکان معین خودش اظهار بفرماید **امر پنجم در امضاء است** و امضا مرتبه آخر مراتب مذکوره است و امضاء ابرام کردن در شئ است که مجسم شده باشد و وجود و تعین خارجی پیدا کرده باشد و اظهار مصالح و مفاسد و ضرر و منفعت ان شده باشد و اینمطلب بعد از امورات مرتبه بلت چنانکه ضمناً دانسته شد که علم مقدم بر مشیت است و مشیت مقدم بر اراده است و اراده مقدم بر تقدیر است و تقدیر مقدم بر قضا است و قضا مقدم بر امضا است چونکه این امور ظاهر شد بدان که **امر ششم** در تعین حتمیات امور مذکوره و غیر حتمیات انها است پس بدانکه هرگاه که مشیت و اراده و تقدیر و قضاء با امضا و اذن و اقامه عین بوده باشد پس هر یک از ان امور را حتمیه نامند و عالمند باین امور حتمیه جمیع انبیا و اولیاء و ملئکه و هرگاه بامضا نرسیده باشد و اذن و اقامه عین در ان نشده باشد ان امور را غیر حتمیه خوانند و ان علوم مخزونه مکنونه خداوند علام الغیوب است که بدرجه عیان نرسیده است و بانبیاء و اولیاء و ملئکه اطلاع داده نشده است و موافق آیه شریفه سوره انعام که عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو از هر چیزی از اجناس که ممکن بوده باشد و مخلوق بوده باشد در پرده غیب است و احدی بجز ذات واجب الوجود اطلاع بر ان ندارد **چنانچه** در اصول کافی از ابی بصیر روایت میکند و او از حضرت **صادق علیه السلام** که فرمود ان حضرت که از برای خدا دو علم است مکنون که احدی بجز ذات خودش اطلاع بر ان ندارد و از این علم است ابدا پرورد گار و یک علم غیر مکنون که تعلیم کرده است ان را بملائکه و انبیاء و ما ائمه هم میدانیم ان را و در این علم ثانی تغییر و تبدیلی نمیباشد تا توهم کذبی در خبر ایشان پیدا شود و اگر اتفاقا در بعضی اخبارات انبیا سلف تخلف ظاهر میشد دانسته میشد که ان علم از علوم مکنونه مخزونه است و تخلف ان از بدا است پس بدان که لازم شد بیان بداء بر معنی ان و اثبات ان و منکرین ان و ثبوت فضیلت اعتقاد بان و کذلک و بیان نسخ و معنی ان و اثبات ان و منکرین ان و فضیلت اعتقاد بان و بدان که فرق بین نسخ

امر چهارم در معنی قضا است

امر پنجم در معنی امضا است

امر ششم در بیان حتمیات و غیر حتمیات

در بیان اینکه از برای خدا دو علم است

وبداء وقائلین این دو تا از طایفهٔ حقهٔ اثنی عشریه است که گفته اند امور خلق بر دو قسمست **اول** امور تکلیفیه واحکامیه مانند مامورات ومنهیات خداوند متعال **دویم** امور تکوینیه مانند وقوع افعال یالا وقوع ان پس هر تغییری که از جانب خدای متعال در اولی واقع شود او را نسخ نامند مانند نجوی که در اول عهد خاتم الانبیاء حکم خدا بر جواز او بوده پس منسوخ شد وهر تغییری که از جانب خدا در ثانی پیدا شود ان را بدا نامند مانند ذبح اسمعیل که فعلی بوده از افعال وبا مدن فدا از اسمان وحصول امتحان در نظر خلق ان فعل تغییر پیدا نمود وبعضی گفته اند که بدا در امور تکوینیه مانند نسخ است در احکام شرعیه چنانچه نسخ انستکه حکمی از احکام شارع رسد وگمان کنند مکلفین که ان حکم مستمر خواهد بود بعد از ان حکم منسوخ شود وحکم دیگر مقرر شود وهمچنین در حکم امور تکوینیه که امری بحسب ظاهر علل واسباب وقراین احوال چنان نماید که مستمر خواهد بود وبعد از ان بر طرف شود ونوع دیگر شود که ان را بداء می گویند چنانچه اسماعیل برادر بزرگتر حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام وفرزند بزرگ حضرت صادق ع بود ومردم او را بظاهر حال گمان واعتقاد بود که بعد از حضرت صادق ع او امام خواهد بود بعد از ان که او برحمت خدا واصل شد مردم دانستند که امامت او که گمان واعتقاد نموده بودند بر طرف شد وامامت برای حضرت امام موسی کاظم ع ثابت شد میگویند این را برای ان بدا گویند که برایشان ظاهر شد امری که پیشتر ظاهر نبود وگفته اند دلیل اختصاص بدا با وبامور تکوینیه اینست که لفظ بداء بفتح اسم است بر وزن سلام وبمعنی ظهور بعد از خفاء است وبایمعنی در امور تکلیفیه بر دو قسم متصور ومفروض خواهد شد **اول** ظهور وجهی از وجوه مصالح در احکامی که از جانب خدا قرار داده شده بود بعد از خفاء ان وجه بر جود حضرت او وبایمعنی در حق خداوند کفر است زیرا که اثبات خفاء از برای خدا در هر زمان مستلزم جهل ومنافی با علم ازلی عین ذات اقدس او است وهم مخالف نقل است چنانکه در سورهٔ آل عمران فرموده ان الله لا یخفی علیه شئ فی الارض ولا فی السماء یعنی بدرستیکه خداوند چیزی بر او مخفی نیست در زمین باشد ان چیز یا در اسمان پس جاهل بحکمی نبوده است تا ان که اول امری را واجب کرده اند وبعد از ان تجدید رای حاصل شود در تغییر ان حکم چنانچه کلینی ره در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده ان الله لم یبد له

رکن سیم از اصل اول در توحید صفاتی

من جمل یعنی بدرستیکه از برای خداوند واجب الوجود ظاهر نشد چیزی بعد از نادانی پس عیان جمیع کائنات بطور کلیت بر لوح المحفوظ نقش است ولی بر خلق پوشیده است **قسم ثانی** ظهور مصلحت اکمل از سابق نظر بتفاوت حالت و تکلیف خلق و اینمطلب معنی نسخ است زیرا که در نسخ امور صلاح اکمل از سابق است پس معنی حق حقیقی در بداء ظهور موجب و داعی فعلی از افعال است بر مخلوق خدا بعد از خفاء او بر ایشان که در صورت بروز ان موجب و داعی ان فعل هم موجود و واقع شود و در صورت عدم بروز ظهور ان موجب ان فعل هم موجود و واقع نشود و مؤید بر اینمطلب دعائیکه در تعقیب نماز مغرب ماثور است اللهم انی اسئلك موجبات رحمتك و عزائم مغفرتك یعنی خدایا خواهش میکنم از تو موجبات و دواعی رحمت تو و عزیمتهای بر مغفرت ترا و اینمعنی از برای بداء موافق اخبار معنی قضاء خداست بر افعال جزئیه و تجدیدهای است بقضا مجدد دیگر یعنی قضا جاری می شود اولا بر فعلی از افعال سیئه و بعد از ظهور موجب ان که خواهش نفس او باشد و بعد از ان بر مغفرت و امرزش بظهور موجب ان که توبه و انابه باشد و ان وقت وقوع پیدا کند پس مراد از بداء قضاء مجدد خداست بر امور جزئیه و ایجاد و وقوع ان امور است که معنی تکوین بوده باشد و فرق میکرد معنی بداء و نسخ انستکه امور که بداء ن امور را گویند قبل از حصول مامور به چنانکه در مسئله ذبح گذشت و نسخ نفی انرا گویند که بعد از اتیان مامور به چنانکه در ایه شریفه سوره مجادله می فرماید انما النجوی من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون که اول مردم مامور شدند بصدقه دادن در حین نجوی و بعد از ان به این ایه شریفه اصل نجوی منسوخ شد و بدان که اثبات بدا و نسخ را در دو فصل دیگر ذکر میکنیم **فصل اول** در چند امر است **امر اول** در اثبات بدا استکه اولا از خصایص شیعه است اعتقاد بان و قران و اخبار بان ناطق است و عقل بان حاکم است و بدان که در اینمسئله بداء نزاع میان علماء خاصه که شیعیان باشند و علماء عامه که سنی جماعت باشند بسیار است چون که در مسئله توحید امامیه در تنزیه جناب مقدس ایزدی اهتمام تمام دارند و بجماعت عامه تشنیعات کرده اند مانند رؤیت خدا و جسم دانستن خدا و زیادتی صفات و جبر و تفویض که انها معتقدند و خدای تعالی را از مقام الوهیت و عظمت و کبریائی تنزل داده اند و نقص جهل و ظلم و ضعف در ذات واجب الوجود قائل شده اند

بیان قسم دوم از معنی بداء

در بیان ابطال [illegible] و در فضل [illegible]

امر اول در اثبات بداست

لهذا انجماعت هم بر شیعیان امامیه افترا ها بسته اند و بگمان فاسد خود شان تدارک بعضی از تشنیعات را کرده اند لهذا لازم است که در تحقیق مسئلهٔ بداء بمذهب متفق امامیه حقه ذکر کنم که موجب لغزش اقدام و سوء فهم عوام نگردد **اوّلا** باید دانست که بداء در لغت بمعنی ظاهر شدن است از چیزی بعد از پنهان بودن آن چیز و اطلاق میکنند بر ظاهر شدن رای بعد از آن که خلاف آن ظاهر شده باشد مثل آن که کسی ارادهٔ امری کند بگمان مصلحتی بعد از آن خلاف آن مصلحت بر او ظاهر شود و از آن ترک کند که تعبیر به پشیمانی میکنند و اهل سنت بدا را باین معنی حمل کرده اند که اینکه خدا چیزی را نمیدانست و بعد دانست و پشیمان از ارادهٔ اول شد بعد از آن که خلاف آن ظاهر شد و این نسبت و افترا بمذهب امامیه میدهند و حمل باین معنی اثبات جهل و منافی باعلم ازلی خلاق عالم است چنانکه ذکر شد آیهٔ شریفه ان الله لا یخفی علیه شیٔ فی الارض و لا فی السّماء پس خدای عزت جاهل بحکمی نبوده که ارادهٔ امری کند بگمان مصلحت در آن امر بعد از آن خلاف آن بر او ظاهر شود و تجدید رای حاصل کرده العیاذ بالله و معصوم علیه السّلم فرموده اند بر ای خدا ظاهر نشد چیزی بعد از ندانی خلاف این نسبت کذب و افتراست بعلمای شیعهٔ امامیه بسته اند و شیعیان از این معنی بدا تبرا دارند و **احادیث** بسیار خلاف آنست متواتر از ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و اعتقاد ما اینست که محال است که خلاق علام امری را نداند و آخر بر او ظاهر شود یا از ارادهٔ پشیمان شود بلکه مراد از بداء بمذهب حقهٔ شیعهٔ اثنی عشریه آنستکه خداوند گاهی تغییر میدهد آنچه را که مقدر نموده است در لوح تقدیر آن پس محو میکند آنچه را که بخواهد و اثبات میکند غیر آن را بسبب اختلاف حکمت و مصلحت بحسب اوقات و ازمان و اشخاص چه آن احکام باشد آن را نسخ گویند یا از غیر احکام باشد مثل اجال و بلایا و ارزاق و امراض و سعادت و شقاوت و ایمان و کفر و عزت و ذلت و فقر و غنی و مرض و صحت که بداهت دارد تغییر این امور در هر روز برای جمیع مردم که روزی واجد چیزی میباشند و روزی دیگر فاقد آن و این تغییر نیست مگر از بداء خدا که قضاء مجدد او باشد **و آیات** که نص صریح است از برای بداء خدا آیهٔ شریفهٔ سورهٔ الرّحمن است که کلّ یوم هو فی شأن یعنی هر روز خدا و ند بقضاء مجدد احداث امور و تجدید احوال می فرماید و جزئیات امور خلق خود از غنی و فقر و هلاک و نجات و امثال آن را تغییر میدهد و فرمود رسول خدا صلّی الله علیه و آله در معانی الاخبار و در تفسیر این آیه که شأن خدا هر روز آمرزش گناهان و بلند کردن بعضی و پست کردن بعضی دیگر است و از جمله آیهٔ شریفهٔ سورهٔ رعد آن که فرموده است یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده امّ الکتاب یعنی محو میکند خدا چیزی را که می خواهد و ثابت میکند چیزی را که می خواهد

و در

ابن بابویه رحمه الله از جمله اهل علم و فضل از امام جعفر صادق علیه السلام

ایضا در این کتاب فرموده به شیعه قراءة وعلی

بمنزله همین حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر معنی این آیه

ودر تفسیر آیه فرموده اند که از برای خدا دو لوح است یکی لوح المحفوظ چنانکه در سوره بروج فرموده است بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ ومراد از این لوح نظر بنای اهل تحقیق نفوس کلیه فلکیه است که بواسطه ادراک معقولات و عقول کلیه الفاصو کلیه جمیع امورات خیریه وشریه عالم از قلم حق بر آنها منتقش شده وچون آن صور کلیه محفوظ از تغیر و تبدل اند ولهذا آن نفوس کلیه ملکیه را لوح المحفوظ نامیده اند واگر کلمه محفوظ در آیه مبارکه مجرور باشد وصفت از برای لفظ باشد پس مراد از لوح المحفوظ آن صورت جمیع کائنات خلق است که در نزد خدا محفوظ است وبغیر خدا احدی اطلاع بر آن نداشته باشد خواه از اموری باشد که قابل تغییر باشد وخواه از اموریکه قابل تغییر نباشد پس مراد از حفظ اندراج در تحت علم خداست **و دیگری** لوح محو و اثباتست که نظر بنای اهل تحقیق آن نفوس منطبعه سماویه وارضیه است که صور جزئیه جمیع امورات خیریه وشریه عالم از قلم حق بر آنها منتقش شده وچون آن صور جزئیه امور قابل تغیر و تبدل اند ولهذا آن لوح را لوح محو و اثبات و بدا نامیده اند که کل یوم هو فی شان که خلاق عالم مدبر عالم است و هر ساعت انواع تصرفات میکند و بدعای مخلوق که ادعونی استجب لکم یعنی دعا کنید تا من مستجاب بفرمایم و بصدقه دادن و خیرات و مبرات وصله رحم عمر وروزی و سایر تقدیرات تغییر می نماید ولهذا **وارد شده است** که ما عظم الله بمثل بدء یعنی تعظیم خدا نشده است بچیزی مانند قائل شدن ببداء زیرا که خدا را صاحب اختیار در امور خود ومدبر ومتصرف خلق خود میدانند ودر امور خود بجناب او متوسل میشوند **و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام** بفرزند خود حضرت مجتبی ع فرمودند ای پسر من از برای خداوند عالم گنج هائیست مخفی که کلید های آنها از دعا نیست که بدست تو است پس وجود وقوع دعا وامکان استجابت که از ضروریات دین ما است اول دلائل است بر وجود بداء معنی کل یوم هو فی شان یعنی هر روزی در کاری است از معدوم وفنا نمودن چیزی و احداث وموجود نمودن چیزی دیگر وزنده نمودن و میرانیدن دیگری تعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر عزت کسی را مبدل بذلت نماید وذلت کسی را مبدل بعزت کند تا آنکه خلائق ترک نکنند تضرع وزاری بسوی خدا را وافعال خیر نمایند ومسئلت از او نمایند و اطاعت او را خالق کنند و تقرب باو جویند باعمالیکه اصلاح شود امور دنیا و آخرت آنها و امیدوار شوند بدعا وصدقه وصله رحم ونیکی بوالدین وتمام عبادات که حاجت آنها با نها برآید ابنیه وعده داده است بخلاف نیکی باین کار طول عمر

در معنی لوح محفوظ از برای کلام

در معنی لوح محو و اثبات است

در معنی بداء

شرایط استجابت دعا

در توحید صفاتی است

وزیادتی روزی و دفع بلاها و جلب نعمتها و تحصیل مراتب علمیه و معارف الهیه و غیره از آنچه که آیات
قرآن و اخبار پیغمبران و اوصیا و اولیاء بر آن دلالت دارد و کسیکه اعتقاد نداشته باشد بجواز بدا را باینمعنی که
بیان شد پس او کافر و ملحد است و کوچک شده است بزرگی و منزلت و جلال کبریائی خدا در نزد او و ما
قدروا الله حق قدره با آنکه خدا می فرماید هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب یعنی اینست بخشش
ما می خواهی بده می خواهی مده و حسابی در آن نیست و می فرماید یخلق ما یشاء و یهب لمن یشاء اناثا
ویهب لمن یشاء الذکور یعنی می فرماید آنچه بخواهد می بخشد بهر کس که بخواهد دختران را و بهر کس
که بخواهد پسران را و می فرماید او یزوجهم ذکرانا و اناثا و یجعل من یشاء عقیما یعنی می دهد
بایشان پسران و دختران را و بی اولاد قرار میدهد هر کس را که بخواهد عقیم و در زن ابرهیم در قصه
که گفت ایا من خواهم زائید با آنکه پیر شده ام می فرماید اتعجبین من امر الله ایا از امر خدا تعجب میکنی و
غیر اینها از آنچه وارد شده است در این مسئله و هر کس بخواهد رجوع کند بکتب مفصله که در این باب
نوشته شده است حتی آن که در کتب رؤسا و علماء جماعت عامه اعتراف بوقایع گذشته میکنند
من حیث لا یعلمون مثل بخاری در صحیح خود در کتاب انبیاء می گوید که سه نفر از بنی اسرائیل یک کور و
یک کچل و یک پیس بودند برای خدا بدا شد در اینکه امتحان کند ایشان را بعد از آن تفصیل بیان می کند
که سبب تطویل مقال است و این رساله و ابن اثیر و دیگر مورخان اهل سنت ذکر نموده اند که عمر آدم
هزار سال بود و عمر داؤد شصت سال بود پس آدم چهل سال از عمر خود را بخشید بداود و بعد انکار
نمود پس خدا عمر آدم را همان هزار سال قرار داد و عمر داود را هم چهل سال افزود که یکصد سال باشد و
حمیدی از علماء سنت در جمع بین صحیحین در حدیث صد و پانزدهم از متفق علیه از مسند انس بن مالک
می گوید که شخصی از رسول خدا سؤال کرد از قیامت حضرت نظر فرمود بغلامی و فرمود که اگر این جوان
زنده بماند آن را در یابد و این همان بدا است که شیعیان می گویند و خود مخالفین اعتراف میکنند که نمیدانند
و تشنیع شیعه می کنند و در کتب عامه است که حضرت داود روزی نشسته بود و ملک موت حاضر بود
و یک جوان هم در خدمت حضرت بود ملک موت یک نظر تندی بان جوان نمود داود سؤال نمود غرض سائل
جواب داد که هفته بعد مامورم قبض روح این جوان هستم عمر این جوان یک هفته مانده است حضرت داود در مقام
تفقد و ترحم از آن جوان سؤال نمودند که زوجه اختیار نموده عرض نمود ندارم از حضرت شفقت نمودند کتابی

نوشتند

در تحقیق علم بدا از آیات قرآن مجید

در اتفاق علمای عامه

در اینکه حضرت آدم چهل سال از عمر خود بداود داد

داود علیه السلام و عزرائیل و جوان

نوشتند بمردی که برسید این جوان فوری دختر خود را بنکاح او در آورد و زفاف نمااین مرد اطاعت نمود امر پیغمبر را و هفته فاصله شد باز عزرائیل بخدمت حضرت رسول آمد و حاضر بود فرمود که چه شد خبر یکه بفوت این جوان دادی عرض کرد یا نبی الله در لوح عمر این جوان همین بود که ملاحظه نموده بودم ولکن خداوند عزت فرمود بنده من داماد من رحم بر بنده من کند من که خالق او هستم و ارحم الراحمین هستم رحم ننمایم سی سال بعمر او افزود پس بدان که سر خفاء ان لوح محفوظ که ملائکه و انبیاء آگاه نیستند و در تحت علم خدا است و لوح محو و اثبات که صور جزئیه جمیع امورات خیریه و شریه عالم از قلم حق در او منتقش است و ان صور جزئیه قابل تغییر و تبدل است فایده این لوح بقدر عقل ناقص ما چند چیز است اوّل انکه ملائکه شوند مطلع شوند بر لطف خداوند نسبت بعباد و بندگان و تاثیر اعمال خیر و شر در اعمار و اجال و ارزاق و غیر ذلك که موجب مزید نعمت در کثرت معرفة ایشان کردد دویم ان که مردم باخبار انبیا و رسل و اوصیا بدانند که اعمال ایشان را در این قسم امور این قدر مدخلیت است پس باعث شود بر ترغیب ایشان در خیرات و صرف همت مردم از شرور و سیئات و لهذا مرویست که ما عبد الله بمثل البداء یعنی عبادت خدا بچیزی باعث نمیشود مثل بدا سیوم انکه گاهی انبیا و پیغمبران و اوصیا انها خبر میدهند از کتاب محو و اثبات برای مصلحتی چند اوّل ترغیب بندگان خدا بخیرات مثل اینکه حضرت عیسی علیه السلام خبر داد که در ان شب داماد خواهد مرد و نمرد و بعد از ان در زیر فرش اماری ظاهر شد که سنکی در دهان داشت بسبب تصدقی که کرده بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله خبر از مردن یهودی داد و مثل ان که بعد از نمردن انها عرض شد معلوم شد که بسبب تصدق دادن دفع موت غیر حتمی شد غرض امتحان بندگان و شدید کردانیدن تکلیف ایشان تا ثواب ایشان عظیم تر باشد مثل ان که پیغمبری بالامور بلائی خبر میدهد از کتاب محو و اثبات بعد از ان تغییر مینماید و محو میفرماید ان پیغمبر که بداء خدا شد تا ان که ضعیف الایمان ممتاز شوند و بعضی احادیث وارد شده است که چیزی که با نبیا و اوصیا رسد در ان بدا نشود و احتمال دارد جمع با خبار دیگر اینست که انچه بعنوان حتم با ایشان رسد که از لوح محفوظ باشد خداوند به پیغمبر خود خبر دهد و انها هم بحتم خبر دهند در ان بدا نمیباشد و خبر انهاد و بابت است بعضی را تقیید بحتم می فرمایند و بعضی را بغیر حتم چنانچه با فرموده اند که ظهور قائم

حکمت لوح محو و اثبات

اول لطف اطلاع ملائکه بر اعمال بندگان

حکمت دوم

ترغیب بسوی اعمال خیر

در بیان ظهور قائم

امری است محتوم و ظهور سفیانی از امور محتوم است و صیحه از آسمان از امور محتوم است لهذا
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اگر نه آیه یمحوا الله ما یشاء و یثبت می بود هر آینه خبر می دادم
از آنچه واقع شود تا روز قیامت و هر گاه ایشان خود مقربان الهی فرموده باشند که در بعضی
از خبرهای ما احتمال بدا هست و از **احادیث** ایشان معلوم شد و ظاهر گردید که از اخبار
انها محتوم و غیر محتوم می باشد که اگر خبری بفرمایند و بعمل نیاید تا خبری در آن شود متضمن
کذب نخواهد شد بلکه خبر ایشان مراد از کتاب محو و اثبات است و یا خبر محتوم لوح محفوظ از
جانب خدا است و دلیل بر اینکه آیه مذکوره یمحوا الله ما یشاء و یثبت دلالت بر بداء خدا دارد
روایت **سید جزائری** است در کتاب مسکن الشجون از حضرت امیر المؤمنین فرموده آن حضرت
اگر نبود آیه در قرآن بنود هر آینه خبر می دادم بتمام مردم علم ما کان و ما یکون را تا روز قیامت که فرمود
سید ره مراد آن حضرت از آن آیه محو و اثبات است و شاید مراد آن باشد که چون این آیه دلالت
علوم مخزونه خدا و تغییر امور عالم از قضاء محدد است لهذا آن حضرت قادر بعلم جمیع آنها نمیدانست از آنجا
که پی بردن بجمیع معلومات غیر متناهیه باری تع لازم دارد پی بردن بذات او را و چون علم خدا عین ذات او است
و پی بردن بحقیقت ذات واجب الوجود از برای جمیع مخلوقات ممتنع و محال است اینست که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرموده ما عرفناک حق معرفتک و دلیل آن که بدا از علوم مخزونه خدا است روایت کلینی ره است در اصول
کافی از ابی بصیر و او از **حضرت صادق علیه السلام** که فرموده آن حضرت از برای خدا دو علم است یکی مکنون که
احدی غیر ذات الهی اطلاع بر آن ندارد و از این علم است بداء پروردگار و یکی دیگر مکنون که تعلیم کرده است
آن را بملائکه و انبیاء و ما ائمه هم میدانیم آن را و در کتاب توحید و عیون الاخبار روایت شده که حضرت
امام رضا علیه السلام گفت یا سلیمان روزی آیا انکار خواهی کرد از بداء و حال آنکه حق تعالی می فرماید
او لم یر الانسان انا خلقناه من قبل و لم یک شیئا و می فرماید هو الذی یبدأ الخلق ثم یعیده و می فرماید بدیع السموات
والارض و فرموده یزید فی الخلق ما یشاء و فرموده بدأ خلق الانسان من طین و فرموده آخرون مرجون لامر الله
اما یعذبهم و اما یتوب علیهم یعنی دیگران هستند که تاخیر شده است کار ایشان برای امر خدا که یا عذاب
میکند ایشان را یا قبول توبه ایشان را و فرموده که ما یعمر من معمر و لا ینقص من عمره الا فی کتاب و عمر می یابد
عمر یابنده و کم میشود از عمر او مگر در کتاب نوشته شده است سلیمان عرض کرد آیا از بداء چیزی از ید ران

آیه که دال است بر بدای خدای تعالی

خود روایت کرده حضرت ع فرمودند بلی پدرم مرا خبر داد از حضرت صادق ع که خدا را دو علم است یکی علم
مخزون و پنهان که نمیداند آن را بغیر خودش و از آن علم بدا ناشی میشود و علمی هست که تعلیم کرده است
آن را بملائکه و رسولان پس دانایان از اهلبیت پیغمبر که اظهار امی دانند سلیمان گفت می خواهم از کتاب
خدا چیزی بیرون آری که دلالت کند بر بداء خدا فرمود حضرت ای سلیمان خدا پیغمبرش را گفت
فتول عنهم فما انت بملوم یعنی اعراض کن از ایشان و بیرون رو از میان ایشان تو در محل ملامت
نیستی و این را در وقتی فرمود که اراده کرد ایشان را هلاک کند پس تغییر داد و فرمود واذکر فان الذکری
تنفع المؤمنین سلیمان عرض کرد زیاده بفرما فدای تو شوم حضرت فرمود که خبر داد مرا
پدرم از پدرانش که رسول خدا گفت که خدا وحی کرد بسوی پیغمبری از پیغمبرانش که خبر ده فلان پادشاه را
که در فلان وقت قبض روح خواهم کرد او را پیغمبر آمد و آن پادشاه را خبر داد پادشاه بر روی تخت بدعا
و استغاثه بدرگاه قاضی الحاجات مشغول شد و چندان تضرع و زاری نمود که از تخت بزیر آمد و گفت
پروردگارا مرا آن قدر مهلت بده که طفل کودک من بزرگ شود و امر خود را با او واگذارم پس خدا وحی کرد
بسوی آن پیغمبر که برو بنزد آن پادشاه و او را اعلام کن که من اجل او را تاخیر انداختم و بر عمرش پانزده سال
افزودم پیغمبر گفت پروردگارا تو میدانی که من هرگز بعمر خود دروغ نگفته ام خدا وحی کرد که تو بنده ای
چنان مامور میکنیم و میگوئیم اطاعت کن برو و پیام مرا باو برسان و خدا سؤال کرده نمیشود از آنچه میکند پس حضرت
امام رضا ع با سلیمان گفت که گمان دارم که در باب بداء شبیه بیهودان شده گفت سلیمان که پناه می برم بخدا
از اینکه شبیه بایشان باشم مگر ایشان چه می گویند فرمود که ایشان می گویند که دست خدا بسته است
و مراد ایشان آنست که از امر عالم فارغ شده است و دیگر چیزی احداث نمیکند پس خدا در رد ایشان گفت
غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا دست ایشان بسته شده است و ملعون شدند بسبب آنچه گفتند و شنیدم که
گروهی از پدرم موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال کردند از بداء فرمود که مردم چرا انکار بدا می کنند و
آنکه خدا امر گروهی را موقوف دارد تا حکم دیگر در حق ایشان بکند سلیمان گفت که خبر نمیدهی مرا که
انا انزلناه فی لیلة القدر در چه چیز نازل شده فرمود حضرت ای سلیمان خداوند مقدر می فرماید در شب قدر
آنچه شدنی است از آن سال تا سال دیگر از زندگی یا مردن یا خیر یا شر یا روزی پس خدا آنچه در آن شب مقدر می فرماید
محتوم است سلیمان گفت الحال فهمیدم فدای تو شوم بیشتر زیاده بگوی فرمود ای سلیمان از امور هست چند

تفسیر انا انزلناه فرموده حضرت علیه السلام

در اینکه خدای تعالی را بدا هست و اعتقاد ببدا

خدای تعالی که آنچه را بخواهد پیش می اندازد و آنچه را نمیخواهد پس می اندازد ای سلیمان بدرستیکه حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام میگفت علم دو علم است علمیکه خدا تعلیم کرده است ملائکه و رسل پس البته میشود
و خدا دروغ نمیگوید و دروغ از ملائکه خود و پیغمبران خود ظاهر نمیکند و علمی هست که نزد خود او مخزون
است و احدی از خلق خود را بران مطلع نکرده اند که آنچه را که میخواهد پیش می اندازد و آنچه را که نمیخواهد
پس می اندازد و آنچه را میخواهد محو میکند و آنچه را میخواهد اثبات میکند پس سلیمان بمأمون گفت که من بعد
از این انکار بدا نمیکنم و تکذیب بدای خدا را نخواهم نمود اما بیان در فضیلت اعتقاد بسبب آنست
نظر باخبار کثیره و ذکر بعضی از روایات وارده در اصول کافی و توحید ابن بابویه است که از حضرت صادق
و باقر علیهما السلام که فرموده اند ما عبد الله بشیء مثل البداء یعنی عبادت کرده نشده خداوند عالم بعبادتی که
در فضیلت مثل اعتقاد بداشتن بدا است خدا و از جمله روایات هشام بن سالم است از حضرت صادق علیه السلام
که فرموده اند ما بعث الله نبیا حتی یاخذ علیه ثلاث خصال الاقرار له بالعبودیة وخلع الانداد وان الله
یقدم ما یشاء ویؤخر یعنی خداوند عالم مبعوث نفرموده هیچ پیغمبری را مگر آنکه عهد و میثاق از او گرفت
اول اقرار ببندگی خودش دوم اقرار بیگانگی خودش سیوم آنکه مقدم میدارد خدا آنچه را میخواهد
و مؤخر میدارد هر چه را میخواهد که مراد از مطلب خیر بداست و از جمله روایت مالک جهنی است
که گفت شنیدم حضرت صادق ع فرمود لو علم الناس ما فی القول بالبداء من الاجر ما فتروا عن الکلام
فیه یعنی اگر بدانند مردم ثواب گفتگوی بدا را سستی و کسالت در سخن گفتن از او پیدا نکنند و از جمله
روایت دیگری است از کلینی که خداوند تعالی مبعوث نفرمود هیچ پیغمبری را تا آنکه اقرار گرفت از او ببدا و
شیخ صدوق و هم روایت نموده که فرمود حضرت ابراهیم خدا ظاهر نفرمود ذبح را از برای
فرزندم اسمعیل مگر آنکه بفهماند نداشتن او را بعد از من و شاید غرض و جهت ترغیب و تحریص امم
بدا بخلود در اخبار مذکوره این باشد که غرض از خلقت بنی نوع انسان معرفت بخدا و بندگی و اطاعت و نعمت
انهم است با معرفت اقرار کردن ببدا است از وجود خالق منان و معتقد گردیدن انسان است از تغییرات دائمی
عالم امکان بوجود یزدان چنانکه فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرفت الله بفسخ العزائم ونقض الهمم
یعنی شناختم خدا را بر هم خوردن عزمها و شکستن همت و عهدها و شاید جهت دیگر بهتر تحریص نشنیده که
سهو و غفلت باشد و بعضی حکمای منکر بدا می باشند و امام فخر رازی که از علمای اهل سنت است تابع آنها شده گو

رکن سیم از اصل اول در توحید صفاتی است

خداوند در ازل عالم بجمیع امورات خلق خود بوده علم خدا علت استقرار و ختم آن امورات است و قائلین
این قول هم بر دو قسم و دو مذهب می باشند و بعضی کویند که خدا در هیچ روز قضاء مجدد ندارد
و برخی کویند که بخصوص روز شنبه قضاء مجدد ندارد و این طایفه ثانیه متمسک اند در مدعای
خود بقول حضرت موسی که فرمود علیکم بالسبت یعنی توسل بجوئید بروز شنبه و کمان نشان اینست که
امورات عالم در آن روز بخصوص مستقر است و دلیل یهود بر نفی بدا و نسخ اینستکه کویند قبیح است
عقلا از برای خدا فعلی واقع شود و بعد از آن تجدید رای خلاف آن ظاهر شود بر خلق خود یا حکمی را
نسخ کند و باین جهة نسخ ملت موسی را علت حضرت خاتم النبیین قبیح دانسته اند و منکر ملت آنحضرت
شده اند و ملت خود را باقی دانسته اند و حال آنکه عقلا و نقلا این مذهب فاسد است اما
عقلا بجهة اینکه تغییر امور بجهة مصالح و مفاسد نظر باشخاص متفاوته و ازمان مختلفه جایز
بلکه لازم است ترویج دین بهر چه زمان اقتضا کند و این مطلب غیر از تجدید رای او بهمین جهة است که
خدای متعال مذمت فرموده یهود را چون کفتند که خدا فارغ شد از کار خود و دیکر کاری ندارد
و تمام اینها بجهة اثبات نمودن اختیار و عموم قدرت است برای خدا در افعال او و نفی نمودن ایجاب
جبر را از او و از این جهة معلوم شد که اشیاء در علم خدا بر چند قسمت اند از آنجمله چیزهائی هستند
که تغییر و تبدیل نمی یابند چون محالات عقلیه که محال است وجود یا عدم آنها در لوح محفوظ که تغییر و تبدیل
در آن راه ندارد ثبت است مثل اجتماع نقیضین یا ارتفاع آن و شریک باری و جمیع معلومات ذاتیه
و تقدیم کل بر جزء و از آنجمله چیزهائیستکه ممکن است تغییر و تبدیل آن اکرچه تغییر و تبدیل
در آن راه ندارد و تغییر هم نمی یابد بواسطه عروض محالات عادیه از قبیل زوال عصمت از معصوم و نقض
معصوم و اظهار معجزه بر دست دروغ کویان و فعل عبث و قبیح بالنسبة بحکیم چون که قدرت تعلق باین
اشیاء می کیرد ولی وقوع آن ممتنع است و از این قبیل است ثواب دادن کناهکاران بجهة کناه آنها و عذاب نمودن
مطیعان بجهة اطاعت آنها و خلف وعده و عفو نمودن از کافر و فانی نمودن اهل جهنم و غیر اینها از
چیزهائیکه قدرت باینها تعلق می تواند کرفت ذاتا ولی بواسطه مانع بفعل نمی آید که مخالف کمال خدا
و تنزه حضرت ربوبیت و صدور فعل لغو و جهل از حکیم علی الاطلاق و از آنجمله چیزهائی که ممکن است
که تغییر و تبدیل در آن راه یابد مثل چیزهائیکه مختلف می شود مصلحت در آن بحسب ازمنه و امکنه و اختلاف

در معنی بدا آ خدا و بدعالم است

قابلیات و اجال و ارزاق و شفا و مرض و سعادت و شقاوت و ایمان و کفر و کثرت اعطاء نعم الهی و ورود
بلاهای ارضی و سماوی و غیر اینها از چیزهائی که واقع می شود بحسب شرایط و موانع و مقتضیات
غیر تامه و مقام لطف و کرم غیر متناهی خالق باری و حسن فعل حسن از حضرت او و قبح بخل کرم و عطا
او و مقتضی بزرگی و عظمت و جلال پس چنین امور واقع می شوند در لوح اخیر و در لوح اول پس در امر
نبوت و امامت بدا نیست و انچه وارد شده درباره اسمعیل فرزند حضرت صادق ع و باین جهة در
زیارت حضرت امام موسی کاظم ع می خوانند یا من بدء الله فی شانه یعنی ای کسیکه از برای خدا
بدا شد در شان تو پس معنی اش اینست که چون مردم گمان می نمودند که اسمعیل امام خواهد بود بعد
از پدر بزرگوارش چون بزرگتر بود و اعتقاد می نمودند که اولاد اکبر امام است پس چون وفات کرد ظاهر
شد بر مردم که امام غیر از او ست پس معلوم شد معنی بداء همان معنی محو و اثبات است در لوح تقدیر
نه در لوح قضا یا اینکه قضاء خدا ست بر افعال جزئیه و تجدید اینها است بقضاء مجدد دیگر یعنی
قضا جاری می شود اولا بر فعلی از افعال سیئه بعد از ان بر مغفرت و امرزش ظهور موجبات که توبه
و انابه باشد و ان وقت وقوع پیدا کند هرگاه از بداء قضاء مجدد خدا است و اشکالی نیست که توحید
خالص اعتقاد باین امر است و اینست معنی کل یوم فی شان و بعضی حکما می گفتند که حقتعالی مخلوقات را
یکدفعه خلق کرده و هر که در زمان داخلیم پیش ما ماضی و مستقبل و حال می باشد و اما پیش خدا که از زمان
خارج است اینها نمی باشد و تشبیه می کنند بر شتر که او ان مختلفه داشته باشد و موری که بر ان راه رود گاهی
در ریسمان سیاه و گاهی در ریسمان سفید و کسیکه خارج از ریسمان است همه نزد او حاضر و باین سبب
قائل شده اند که در هیچ امر تغییر ممکن نیست و عالم را با زمان و زمانیات قدیم می دانند و بعضی از ایشان
قائل اند که حقتعالی عقل اول را افریده و عقل اول عقل دویم را و فلک اول را و همچنین تا عقل دهم و عقل
دهم مدبر عالم است لهذا ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین رد اقوال ایشان کرده اند چنانکه حقتعالی فرموده
کل یوم هو فی شان تا بدانند که خدای متعال مدبر عالم است و هر ساعتی انواع تصرفات دارد و هر مخلوقی میتواند
بدعا و تصدق و خیرات و مبرات و صله ارحام عمر و روزی و سایر تقدیرات تغییر می یابد لهذا وارد شده ما
عظم الله بمثل بداء و همین است که مصلحت خدا اقتضا کند هرگاه که بنده گناه کند مغفرت بر او خود قضاء جاری کند اینها
از اکه گریه و توبه و ابتهال ایشان فراهم کند پس قضاء خدا و دعا داعی سبب گردد و شوند از برای امرزش ایشان و همین است معنی

اقوال الحکما که عقل خدا افریده

توفیق معروف میان مردم که موافقت ارادهٔ خدا باشد با فعل بنده پس باید دانست که امور موجبات و دواعی در
لوح محو و اثبات بطریق شرط و تعلیق بوده و صورت امری از هر امور هم از برای هر کسی بغیر حتم در نفوس فلکیه
منتقش بوده تا ممکن شود تغیر او و باید دانست که جمیع این امور بر خدا ظاهر است و بر جمیع مخلوق مخفی بوده است یعنی باحدی
خبر داده نشده که شخص معینی حالت صلهٔ رحم را که موجب عمر سی سال و خیر دیگر است در وقت معینی در
نفس خود پیدا خواهد نمود یا حالت جود و عطای یکدرهم صدقه که موجب تلافی ده درهم است در نفس خود
در وقت معینی پیدا خواهد نمود یا حالت بعضی از معاصی را که موجب بلیات و انتقام خداوند است در
نفس خود در وقتی پیدا خواهد نمود بلکه موجبات حسنات و سیئات را بدون تعیین اشخاص و موارد در
اوقات بارسال رسل و انزال کتب باطلاق و اجمال بمردم رسانیده و جمیع مردم را در همه وقت دعوت بطاعات
و حسنات و منهی از شرور و سیئات فرموده تا کشف و شهودی از برای احدی پیدا نشود و همه وقت در خوف
و رجا بوده باشند و در هر زمانی خود را مکلف باتیان اعمال حسنات و اجتناب از سیئات بدانند و
اندر وی اختیار هر یک را که بخواهند بجا آورند و امتحان خلایق در مقام بندگی از میان نرود پس هر کسی
هر خیر و شری را ببیند بر او ظاهر شود که از موجبات و دواعی آن بوده است بدا لله ما اخفی یعنی ظاهر
کرد خداوند چیزی را که مخفی کرده بود بر بندگان پس معلوم شد که اغلب امور عالم غیر حتمی است غیر از احکام
بتوسط رسل که حتمی است تا زمانیکه مصلحت زمان و اشخاص در آن حکم بوده باشد مثلاً در اغلب امور عالم
که غیر حتمی است مثل دعاء داعی موجب محو صورت بلای غیر حتمی و اثبات سلامت شود و غیر حتمی است و
صلهٔ رحم موجب محو عمر سه ساله حتمی و اثبات عمر سی ساله غیر حتمی است و کذلک ظلم موجب محو خیرات غیر حتمی
و اثبات شرور غیر حتمی است و امثال آن که جمیعاً در علم خدا است پس نظر بشرط و تعلیق در اغلب اعمال خیریه و
شریه و شرطی و تعلیقی در جزای آنها لازم است انسان را که دائماً مواظبت حسنات کند و اجتناب از سیئات تا
دائماً در جزای خیر بوده باشد و مبدل نشود در جزای خیر بجهة موجب داعی شری و تفصیل در این مسئله
در این کتاب زیاده بر بیان مذکوره محتاج نیست و چون که خیلی اهمیت داشت و از غوامض مسائل
و عام الفائده بود شرحی بیان نمودم امیدوارم از خطائی که لازم انسان است در او مسامحه نمایند بقلم تصحیح
شریک در مقصد خیر این سرتا پا تقصیر کردند **فصل دویم در اثبات نسخ** و آن است که بعقل
تا منبسط لزوم تعدد انبیاء و نسخ ملت هر پیغمبر سابق بر آنها بملت لاحق و نسخ جمیع ادیان بملت حضرت خاتم

تعیین موجبات امور و دواعی در لوح [illegible] بعضی [illegible]

علت اینکه بیشتر امور [illegible] جمیع خلق حق [illegible] مخفی است

حصر علت [illegible]

در اثبات نسخ عقلاً و نقلاً

الانبیاء که اگر حکمت خداوندی در هر زمان مقتضی تکلیف سابق بود و مناسب حال مردمان زمان نبود
مبعوث شدن پیغمبر دیگر قبیح بود و لابدا ملت حضرت آدم تا کنون برقرار بود و هر کسی که از جانب خدا
تا روز قیامت میآمد بایستی که جمیع ایشان اوصیاء آن یکنفر پیغمبر بوده باشند و حال آنکه متواتر ثابت
است که انبیاء بسیار بعد از او آمده اند و جمیع ایشان یا اولوالعزم و صاحب شریعت بوده اند یا تابع
ایشان پس در هر زمانی بجهة لزوم حجت لازم شد پیغمبر علیحده که نسخ کند ملت و احکام پیغمبر سابق
بر خود را بجهة تفاوت حال مردم زمان و یا زمان سابق خلاصه در نبوت خاصه شرع نسخ و حکم بیان
خواهند شد **صفت پنجم** آنستکه خدای تعالی مدرک است یعنی ادراک کننده همه چیز یعنی دانا بودن و
درک نمودن بجزئیات محسوسات بدون اعضاء محسوسه پنج گانه یعنی خدا می شنود بدون آنکه گوش که آلت
محسوسه است که ما تصور کنیم و می بیند همه چیز را بغیر آن که چشم که آلت محسوسات ملاحظه کنیم و از آن
که بصر و سمع که دیدن و شنیدن باشد اظهر و اقوی می باشند از سایر حواس پنج گانه از اینجهة بعض
متکلمین در صفات ثبوتیه خدای عزت شمرده اند سمیع و بصیر را و این دو صفت را از جمله اوصاف ثابته
خلاق عالم ذکر نموده اند و بدانکه **این دو صفت** سمع و بصر بدون آنکه آلت محسوسه که چشم و گوش
باشد حق سبحانه می بیند و می شنود و ادراک می نماید و دلیل او اینستکه اگر چشم و گوش و آلت از
برای خدا تصور کنیم باید محتاج بآنها باشد جسم مرکب خواهد بود و موجب نقص و احتیاج خواهد بود
و نقص و احتیاج و ترکیب اعضاء در خالق متعال روا نیست . . بدانکه این دو صفت شنیدن و دیدن
عین ذات می باشد و بعلم بر میگردد که شنیدن و دیدن خدا علم داشتن بشنیدنیها و دیدنیها است
پس باید که عالم باشد بآنچه شنیده می شود و دیده می شود و دلیل بر این دو صفت خدا ظاهر تر است از
دلیلهائیکه بر علم خدا ثابت نمودیم و خدا این دو صفت را بذات اقدس خود ستوده و بعضی از متکلمین
جدا ذکر کرده اند که یازده صفت ثبوتیه خدا را شمرده اند و این دو صفت را یاد و ذکر آنها معین نموده اند
حکمتش آن باشد که رد بر حکما می شود که بعضی از حکما خدا را عالم بجزئیات نمیدانند یا چون اگر اعمال
بندگان را که مورد تکلیف الهی است از قبیل مسموعات و مبصرات است این دو صفت را از مطلق
علم بتخصیص ذکر فرموده که داخل در زجر ایشان در معاصی و ترغیب ایشان بطاعت بوده باشد
صفت ششم آنستکه خدای تعالی قدیم است و ازلیت و ابدی است و عدم و نبودن بر او محال است

وهمیشه

رکن سیم از اصل اول در توحید صفاتیت

همیشه بوده است وخواهد بود ازلی است وابتدائی از برای وجودش نیست وابدیست یعنی اخری وانتهائی
وفنائی از برای وجودش نخواهد بود ونیز میگوئیم خداوند سرمدی است یعنی اول واخر وابتداء وانتها
ندارد برخلاف ممکن ومخلوق است باینمعنی میگوئیم خدا قدیم است یعنی موجود وغیر مسبوق بعدم
مطلقا باین قسم که قدیم است موجودی هست که بر هیچ تقدیر مسبوق بعدم نبوده ونیستی در
ذات واجب الوجود نبوده ونخواهد شد که ذات واجب موجود غیر مسبوق بعدم مطلق است وهمیشه
بوده وهست ودر بودن هم بغیر خود احتیاج نخواهد داشت پس اگر در وقتی نبوده باشد وبعد از آن
حادث وموجود شده باشد احتیاج بدیگری خواهد داشت که او را بیافریند پس واجب الوجود
بالذات نخواهد بود وهمچنین میگوئیم اگر بعد ها فنا عارض ذات او شود وباز هم واجب الوجود
بالذات نخواهد بود وفنای او از دیگری خواهد بود پس باید که خدا قدیم وازلی وابدی بوده باشد
وبعبارت دیگر هم میگوئیم چون وجوب وجود بذاته است پس محال است نیستی بر او مطلقا خواه سابق
باشد وخواه لاحق که نیستی وباقی ابدی نباشد وچون که محال است نیستی بر او لهذا حضرت قدیم وازلی
وابدی ذات واجب الوجود می باشد صفت هفتم اینستکه خدای تعالی متکلم است یعنی سخن گوید وبدون جارحه
یعنی ایجاد حروف واصوات بقدرت وتوانائی می نماید یا فرمایند لفظها که دلالت کند بر معانی که
مقصود او باشد بدون اعضا ودهان وزبان وغیرها در هر چیز باشد خواه در زبان ملک مثل جبرئیل
یا در درخت در طور با حضرت موسی یا در دلهای ملائکه وپیغمبران یا در هوا ویا سنگ یا غیر اینها مثل
آنکه بقدرت کامله خود موجود می فرماید نقوش کتابت را در لوح محفوظ وملائکه می خوانند وحی میاورند
وبدان که تکلم بمعنی قدرت بر آفریدن سخن وکلام است از صفتهای قدیم است وعین ذات است قدرت
ولیکن تکلم از شعب قدرت است در هر زمان وهر وقت که بخواهد قدرت دارد تکلم کند بهر چیزی که
بخواهد قدرت بایجاد حروف وصوت دارد واین صفت را در شماره صفات ذاتیه ثبوتیه ذکر
نموده اند بواسطه آن که بنای بعثت انبیاء وتکالیف حقیقتم بر بندگان وانزال کتب ووحیهای الهی بر آنست وکلام
های خدا که در قران مجید وسایر کتب آسمانی همه حادث است وعلم حقتعالی وقدرت او بر اینها قدیم است
واین غیر کلام است وکلام نفسی که اشاعره قائلند باطل است وبدانکه صفت تکلم را خداوند ذاتی است
وذاتی دو اصل او عین قدرت است وقدرت عین ذات است وبا ذات یکی است ومثل نفس وبی اختلاف

هفتم از صفات ثبوتیه خداوند عالم متکلم بودن او است

ایس

صفت هشتم از صفات ثبوتیه

این صفات در عبارات باعتبار است نه انکه در حقیقت از یکی زیاده باشد بلکه بجهت فهمیدن و فهماندن است **صفت هشتم** انستکه خدای تعالی صادق است یعنی راست کو است و بدان که راستکوئی کاهی میشود اطلاق بر ضد کذب و دروغ کوئی و ان بودن خبر نسبت با واقع و کاهی اطلاق نشود بر قدرت افریدن کلامیکه مطابق با واقع و راستی باشد و صدق بقدرت است پس بمعنی اوّل اطلاق بر ضد دروغ کوئی که صحیح و راستکوئی باشد از قبیل اخبار قیامت و ثواب و عقاب و غیرها است بمعنی ثانی که اطلاق بر قدرت افریدن کلامیکه مطابق با واقع باشد از قبیل کلام کن فیکون باشد خواهد بود انچه را فرموده منهدم و خراب و نابود شود خواهد فنا و منهدم و خراب شد انچه را که فرموده است و چهار دلیل ذکر میکنیم بر صدق حق سبحانه تعالی و بدان که **دلیل اوّل** عقل حکم می کند بصدق و راستکوئی حضرت الله جلّ شانه و عقل حکم میکند بقبیح بودن دروغ و صدور قبیح از ذات باری بحکم عقل محال است **دلیل دوّم** ان که صدق و راست کوئی اصلح بحال بندکان است و هر چه اصلح باشد فعل او بر خدا واجبست و ترک ان جایز نیست **دلیل سیّم** انکه دروغ منافات دارد با مصلحت و انتظام عالم بجهت انکه اکر صدور دروغ در کلام خدا جایز باشد پس وثوق و اعتماد از کلام الهی در اوامر و نواهی او نخواهد داشت و مصلحتهای بسیار خواهد فوت شد و مفسده های بسیار بهم خواهد رسید و تزلزل در احکام الهی حاصل خواهد شد پس تکالیف خلق هم مختل خواهد شد پس فائده خلق کردن بندکان عبث و لغو خواهد بود **دلیل چهارم** انستکه

صدق صفت کمال است و مقابل ان کذب است و ان نقص است و نقص بر خدا

روا نیست پس این صفت کمال که صدق و راستکوئی است

ذات واجب الوجود است

تمّ

چهار دلیل عقلی

اوّل و دوّم

دلیل سیّم

دلیل چهارم

رکن چهارم
در اوصاف جلال عدالت واز جمله از صفات ثبوتیه خداوند عالم است

یعنی خدای تعالی عادلست یعنی منزه ومبراست ذات واجب الوجود از فعل قبیح وظلم وجور در حق عباد خودش واین صفت عدل صفت کمالیه است پس عدل کمال واجب الوجود است وبدانکه علماء اعلام امامیه کثر الله امثالهم ورفع الله مقامهم ومنزلتهم صفت عدل الهی را جداگانه ذکر نموده اند واصول دین را پنج فرموده اند ویکی از اصول را عدل دانسته اند بملاحظه زیادتی اهتمام باین صفت بنابراین عاصی هم هرچند در تعداد صفات کمالیه در رکن چهارم ذکر میکنیم چون علماء عامه واشاعره خلاف نموده اند وطایفه حقه اثنی عشریه امامیه متفق می باشند وابداً اختلاف نکرده اند نه از متکلمین ونه از حکما ومتشرعین ونه از علما وفقهاء فرقه ناجیه امامیه معتقد می باشند که خدای تعالی عادل است وثواب وعقاب بندگان می دهد بعدل واحکام واوامر ونواهی الهیه بعدل است وظلم بمخلوق نمیکند وافعال خلایق باختیار خود انهاست که مستحق ثواب وعقاب خواهند شد وعدل الهی صفات کمال الهی است وعین ذات واجب الوجود است وانچه خلق میکند وانچه که از خداوند صدور هم رساند وهر چیزی را در موضع خود گذارد وظلم وستم نکند وبدون استحقاق مواخذه از بندگان خود نکند وعذاب نکند واعتقاد بعدل باینمعنی که عدالت مطلقه است که مقابل ظلم وجور است شکی نیست که این هم از اصول دین است پس کسیکه انکار اینمعنی از عدل کند کافر است **اما عدالت خاصه** بعضی از علماء از اصول مذهب دانسته اند بجهة اینکه طایفه از اهل سنت عامه جبری مذهب شده اند واختلاف نموده فاسد العقیده شده اند بناء علی ذلک لازم است چند دلیل بیان وذکر کنم بر اثبات صفت عدل الهی **اول دلیل نقلی** از ایات قران واحادیث واخبار بسیار وبیشمار ومتواتر است براینکه خدای متعال عادل است وظالم نیست که اگر در مقام بحث دراینمقام بمناسبت بعضی ایات واخبار واحادیث ذکر خواهم نمود محل حاجت شواهد بحث است **دلیل عقلی** براینمطلب اینستکه از انچه پیشتر ثابت نمودیم که حضرت واجب الوجود

در حصول اصل اعتقاد کل نفوس که اصول دین بعد از مطلع است

اما عدل خاصه

دلیل عقلی نقلی بر عدل الهی است

متصف

متصف بهمه صفات کمالیه و منزه از همه صفات نقص است پس ثابت میشود که خدا استعمال ظلم نمیکند زیرا که ظلم قبیح است و قبیح از روی اختیار کسی میکند که جاهل باشد بقبح آن کار و آن فعل اگر جاهل نباشد و عالم باشد بر قبح آن فعل ولی قدرت بر ترک آن فعل نداشته باشد و در صورتی که قدرت بر ترک آنهم داشته باشد ولیکن بجهة احتیاج آن فعل را مرتکب شود مثل آنکه بخواهد دفع ضرری از خود بکند یا نفعی بخود برساند یا آنکه عالم باشد بر قبح آن فعل و قدرت بر ترک آن فعل هم داشته باشد ولیکن با وجود این محض عبث و لعو و سفاهت مرتکب آن فعل شود پس همه این تصورات در ذات واجب الوجود صحیح نیست چون بنابر وجه اول جهل خدا لازم آید و بنابر وجه دوم عجز خدا لازم آید و بنابر وجه سیم احتیاج خدا لازم آید و بنابر وجه چهارم سفاهت خدا سبحانه و تعالی و اجل و اعز من ذلک العیاذ بالله که هیچ یک از این وجوه بر ذات مقدس حضرت واجب الوجود روا نیست پس بهیچ وجه من الوجوه تصور ظلم در حق خدا تصور نخواهد شد و در اینمقام چند اعتقاد است که متعلق بعدل است و ما ان شاء الله در پنج مبحث ذکر میکنیم

مبحث اول آنکه واجبست بر هر کسیکه اعتقاد نماید باینکه خدای تعالی همه بندگان را آفریده و خلعت هستی داده با قدرت و اختیار که از روی اختیار خود شان و قدرت که داده بود هر گونه فعلی و کاری که بخواهند بنمایند متمکن باشند بدون اجبار آن فعل را بجا آورند و نخواهند آن فعل را نکنند باختیار خود شان و قدرتی که بآنها داده است خدا باینمعنی است که نه مجبور شوند که قدرت بر ترک آن کارها که می‌خواهند نداشته باشند و آلت فعل باشند و بیکاره باشند چنانکه اشاعره که طایفه از اهل سنت اند میکویند و نه بر وجه تفویض است که بندگان را بخود شان واگذارده باشد و مستقل در افعال خود باشند و همه کاره بوده باشند و بعد از وجود خلقت آنها احتیاج بخدای خود نداشته باشند چنان که معتزله که طایفه از اهل سنت اند میکویند بلکه می کوئیم امر بینهما یند و امر چنانچه در کتب

احادیث از ائمه اطهار صلوات الله علیهم وارد شده از آنجمله اینحدیث است از حضرت صادق ع است که کلینی ره روایت کرده است که مردی از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد که آیا جبر کرده است خدا بندگان را بر معاصی فرمودند نه گفت پس امر را با ایشان گذاشته است فرمودند نه گفت پس چه کرده است فرمودند لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین که لطفی از پروردگار تو در میان هست

در حدیث دیگر روایت کرده است که لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین یعنی فرمودند نه جبر است و نه تفویض بلکه امر بین بین است در میان دو امر

مبحث اول

نمود

رکن چهارم از اصل اول در عدالت

نمود که امر میان دو امر چه چیز است فرمودند آن مثل اینست که مردی را دیدی که معصیتی میکند
پس منع و نهی کردی تو او را پس نهی تو ترک آن معصیت نکرد پس تو او را واگذاشتی و بجبر از معصیت او را
باز نداشتی و او را واگذاشتی و گذشتی پس آن مرد آن معصیت را بجا آورد در این صورت لازم نمیاید
از آن که آن مرد منع ترا قبول نکرد و او را واگذاشتی و بجبر منع از او ننمودی تو او را امر کرده باشی بآن
معصیت و راضی شده باشی بمعصیت او پس بر فرموده حضرت از آنکه منع نمودی او را و نهی کردی
از آن معصیت پس تفویض نکردی که بخود واگذاری او را برد مذهب معتزله است و فرمود حضرت
فرمود که آن مرد اطاعت نهی تو نکرد و معصیت نمود تو پس او را واگذاشتی پس جبر نکردی تو او را بمعصیت
برد مذهب جبریه است و جمیع علمای حقه امامیه اثنی عشریه گفته اند که مراد از امر بین الامرین
اینستکه خدای تعالی بندگان را جبر نکرده است بر افعال و کارهای آنها بلکه بندگان باختیار و اراده خود می کنند
هر کاری را اما قدرت داشتن آنها بر همه افعال و همه کارهای خیر و شر در همه احوال و دادن اسباب
و آلات مانند اعضا و جوارح و قواهای بدنی و روحانی و شهوانی که هر کاری ضرورت است خدای
متعال داده است بر بندگان و پیغمبران و رسولان و اوصیا و اولیاء را هم فرستاده است و راه و طریق
خیر و شر و امتثال اوامر و نواهی و تکالیف خیریه و عقل و حسن و قبح و اطاعت و مخالفت و وعید و
ثواب و عقاب تمام را بآنها نموده است و جامع جمیع صفات آنها را نموده است که باختیار خود بدون اجبار
خود و اکراه آنها مباشر اعمال خیر یا اعمال شر خود آنها خواهند بود و هم از جانب خود بندگان صدور
افعال واقع خواهد شد نه مجبوراً و نه مضطراً در کمال اختیار و استقرار و بدانکه بآیات و احادیث باید
اکتفا نمود در این مبحث لازم است شرح بعض عقاید و مذاهب فاسده دهم که اعلام کیفیت بروز علم
در این عقاید اشاعره و معتزله و معانی باطله و صحیحه و بدان که از تتبع در اخبار و آثار مستفاد می شود
که از زمان بعثت حضرت خاتم النبیین ص تا بعد از رحلت سید الاوصیاء ع متعارف نبوده است که اصحاب شرع
شریف از مسائل دین حنیف اثبات مطلبی را بتکلم و گفتگو نمایند بلکه در زمان خاتم الانبیاء نظر بآیه
شریفه سوره فصلت سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم الحق بنای عقلای مردم و تحصیل
معرفت بخدا بر تأمل و تفکر در آثار بوده و حل مشکلات را بدون واسطه از زبان معجز بیان آن حضرت
می نمودند و ضعفاء مردم از اصحاب خاص آن حضرت استفاضه می نمودند در زمان آن حضرت امیر المؤمنین ع

در کیفیت ظهور مذهب اشاعره و معتزله از کلام

در صفت عدل خدای تعالی است

هم خواص اصحاب آنحضرت بلا واسطه از خود آن سرور اخذ و تعلیم گرفتند و ضعفاء ایشان از آن خواص
استفاده می‌کردند و هر چند که حضرت امیر بحسب ظاهر خلافت ظاهریه نداشت ولی در احکام و مسائل
دینیه منکری نداشت بلکه در نزد موالف و مخالف مسلم بود و لهذا عموم مردم در تکلم از معارف
الهیه ممنوع بودند و بعد از آن حضرت اعداء دین مبین بنوع طغیان ورزیدند که نگذاشتند اوصیاء
آن سرور ائمه هدی صلوات الله علیهم که حجت زمان بر خلق بودند اظهار علوم و اجرای احکام خدا
بفرمایند مانند زمان حضرت صادق ع که احکام خدا از جانب آنحضرت در کتابچه مندرج بود و هر یک از شیعیان
احکام را در خفیه در میان خود منتشر نموده و عمل میکردند پس اندر بجا بدعت مخالفین افتاد و جمیع آنرا
تغییر دادند و باین جهت در قضیه واحده اخبار مختلفه پیدا شد و اکثر این اختلافات از تحریف منافقان
و دشمنان اهلبیت اطهار در اخبار پیدا شد پس مردم دو فرقه شدند طایفه قلیل که کمتر بودند دست
از ملازمت سعادت آیات امام خود در هر زمان نکشیدند و در تحصیل و معرفت احکام الهی کمر همت
خود را تنگ بستند و بخدمت آن بزرگواران اخذ مسائل معرفت الهیه و سئوال از ظواهر آیات قرآنی
و بواطن آن و محکمات و متشابهات قرآن می‌نمودند و از خود بهیچ وجه تصرف و مداخله در امور شرعی
و علوم حقه ربانی نداشتند مگر تعلیم و اعتقاد و عمل بفرموده ائمه انام صلوات الله علیهم و طایفه
دیگر که کثیر بودند و نسبتاً بودند نسبت بپیروان اهلبیت اطهار که مخالف ائمه حقه بودند محض
وساوس شیطانی از جن و انس و هوای نفس خود را بکلی از فیوضات باهرات حضوریه ائمه اثنی عشریه دور
کرده اینده و دکان بان نموده و برای ناصواب خود برای و قیاس و ظواهر بعضی آیات قرآن تحصیل معارف
الهیه نمایند و چون که آراء ایشان مقرون بهدایت و ارشاد سالکان حقیقی ائمه طاهرین نبود و لهذا
خود آنها هم در بحر ضلالت و گمراهی غرق هوای نفس شدند و هم مایه اضلال دیگران شدند و بعضی از
علماء آنها هر جا که عقول ناقصه ایشان موافقت با بیانات ائمه علیهم السلام نمی‌نمود اخبار و آثار ایشان
را تاویل میمودند با مذهب و عقاید فاسده خودشان موافق می‌نمودند و هر مسئله که محروم
می‌شدند از علم آنها از ائمه بظاهر آیات قرآن و رای خود اظهار می‌داشتند و ضعفاء آنها هم تابع باطل
بودند و پیروی آنها می‌نمودند لهذا دوازده طایفه از اهل سنت که ادعاء علم کلام نمودند و بروز معارف
الهیه دادند جبریه و رئیس شدند و بعد از آن علماء اهل سنت متابعت آنها نمودند تا زمان ما هذا از

در بیان سبب اختلاف اخبار

ذکر ... امیر علیه السلام

رکن چهارم از اصل اول در صفت عدل

وچهارده طایفه از اهل سنت معتزله شدند که ادعا مینمودند علم کلام واحکام را و در معارف سخن میداشتند و بعد انها تعاقب نمودند از اهل سنت علما انها تا زمان ما هذا و از جمله اهل کلام حسن بصری بوده که در مسجد بصره از برای اضلال مردم کوس اغوی نواختن و بید ق و سوال افراشته و بسیاری بد و رخود جمع نموده و جدال و اختلاف بسیار در میان مردم اظهار ساخت و اول کسیکه در بعضی از مسائل مخالف با حسن بصری شد واصل بن عطاء بود و حسن واصل را از مجلس خود دور نمود او در برابر استاد معرکه و مجلس برپا نمود و جمعی از تابعین بد و رش جمع شدند و تکلم در اصول دین و معارف متعارف شد و متدرجا از سخن گفتن این دو نفر در معارف خوض در مباحثه و مداوسه نوشتن در این خصوص شیوع بهم رسانید و در این فن کلام کتبی شایع گردید و تابعین حسن بصری مسمی باشعری شدند و طایفه واصل بن عطا مسمی بمعتزلی و این جماعت هر چیز از آیات که در ظاهر مطابق با رأی ایشان بود بتأویل آن کوشیدند و طایفه دیگر که ظاهر با انها مخالفت و مغایرت داشتند محض صرفه خود کلام انها را رد نموده و بظاهر آیات دیگر عمل نمودند و بعضی اخبار را هم تاویل نمودند و جماعت معتزله را اهل بدعت خواندند و خود را اهل سنت میدانستند و هر دو طایفه بقیاس عمل میکردند و رای خود را حجت میدانستند و بظواهر آیات مستند شده و در اصول دین هر یک بظاهر آیات عمل نمودند با تصور قیاس و رأی خود شان و عقل و نص اخبار مسلمین که ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین باشند و قیم قرآن و کاشف اسرار قرآن مجید بودند اعتنا نکردند و هر یک از این دو جماعت ضاله مضله و معتزلی اشعری داخل اهل سنت شدند و در اثبات مطالب اهل سنت کوشش بی اندازه نمودند و از برای قواعد و اصول انها بقواعد عقلی خود تاسیس اصل و قاعده نمودند و جمیع مطالب ظاهر مذهب اشاعره بسعی و کوشش ابو الحسن کردید و منتسب شدند باشعری و جمعی هم بهمین قسم بر خلاف ابو الحسن شاگردان ابی علی جبائی منسوب بمعتزلی شدند و طریقه او را دارا شدند و او قدرت تام در کلام داشت و در آن زمان خلفاء جور موافق آراء مذهب اشعری بودند حمایت طایفه اشعری می نمودند و اشاعره بر سه طایفه اند که منسوبند بجبری مذهب **طایفه اولی** کویند اصل افعال عباد از خدا است و صفت معصیت و اطاعت پیدا شدن نسبت بخلق دارد **طایفه ثانیه** کویند که خدا در خلقت افعال تابع خلق است **طایفه ثالثه** کویند که ابدا بندگان را قدرت بر افعال نیست بلکه جمیع افعال نیست

حسن بصری بود و علم کلام را

اشعری

واصل بن عطا مسمی بمعتزلی شد

اشاعره اهل سنت

اقوال فرق متفرقه از دین اسلام است

بلکه جمیع افعال بدون واسطه از خداست و ظاهر آن از خلق ظاهر میشود و اول اشاعره تابعین ابی الحسن علی بن اسماعیل اشعریه اند خیرات و شرور را بتقدیر خدا میدانند و انکار دارند قبح و حسن عقلی را **دویم** کرامیه اند تابعین ابی عبد الله محمد بن کرام اند در اثبات جسم از برای خدا قائل شده اند **سیم** حنابله تابعین احمد بن حنبل اند در اثبات شباهت و حلول از برای خدا قائل اند **چهارم** یونسیه تابعین یونس بن نمیری اند که عبادات را موجب دخول در بهشت نداند بلکه محبت و اخلاص موجب دخول بهشت داند **پنجم** تومنیه تابع ابی معاد تومنی اند **ششم** عبیدیه تابعین عبید اند **هفتم** غنانیه تابعین غنان کوفی اند **هشتم** ثوبانیه تابعین ابی ثوبان مرجی اند **نهم** صالحیه تابعین صالح بن عمرو اند این شش طایفه اخیری را مرجیه نامند که با وجود ایمان کفر را مضر ندانند **دهم** قضوتیه تابعین قاضی عبد الجبار استرابادی اند **یازدهم** جعفریه اند تابعین جعفر بن هرمیه اند **دوازدهم** هذیلیه اند تابعین ابو الهذیل همدانی اند و این طایفه جبری مذهب با آیات قرآن شاهد بر مدعاهای خود آورده اند که از جمله آیهٔ سورهٔ زمر است الله خالق کل شیء و آیهٔ سورهٔ والصافات والله خلقکم وما تعملون و آیهٔ سورهٔ انعام ومن یشاء یضلله ومن یشاء یجعله علی صراط مستقیم و آیهٔ سورهٔ نساء قل کل من عند الله و آیهٔ سورهٔ ابرهیم یفعل الله ما یشاء و بعضی از آیات دیگر است و بدان که مفوضه که معتزله گویند سه طایفه اند **طایفهٔ اولی** گویند که خلاق عالم خلق فرمود حضرت محمد بن عبد الله صلعم را و با و واگذاشت خلق دنیا را پس محمد است خلاق کاینات **طایفهٔ ثانیه** گویند که خدا خلق دنیا را بعلی بن ابی طالب وا گذار نمود و علی است خلاق ممکنات **طایفهٔ ثالثه** گویند که خدای خلق فرمود مردم را و جمیع امورات بخود شان واگذار نمود و این طایفه را معتزله نام نهاده اند و جماعت معتزله هم بر چهارده طایفه اند جبائیه و قضوتیه و جعفریه و مرسیه و معمریه و واصلیه و هذلیه و نظامیه و جاحظیه و مرداریه و خناطیه و هشامیه و حافضیه و ثمامیه و این طایفه معتزله هم آیاتی از قرآن شاهد مدعای خود آورده اند از جمله آیهٔ شریفهٔ سورهٔ نجم است لیس للانسان الا ما سعی و آیهٔ سورهٔ نساء ومن یعمل سوء یجز به و آیهٔ سورهٔ طور کل امرئ بما کسب رهین و آیهٔ سورهٔ کهف فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر و آیهٔ سورهٔ فصلت اعملوا ما شئتم ملخص از اعتقادات این دو طایفه که اشاعره و معتزله باشند

در بیان اینکه معتزله بعض طایفه از ایشان مشهور بمفوضه

در بیان بعض اقوال الطایفه ازشان معتزلی

تاویلات و بطون قرآنیه را ادراک نکرده اند و هرد و بظاهر آیات عمل کرده اند و قدر مشترک میان
آیات را فرق نکرده اند و تفسیر برای خود را مقدم بر بیان امام و معصوم و حکم عقلی را اشتر اند و
از ظاهر آیات شریک از برای خدا معین نموده اند و از مقام الوهیت تنزل داده و امر سلطنت را
یکسره بعکس از خدا سلب نموده اند و خدا را مجسم و مشبهه و خلع از خدائی نموده و حسن و
قبح را مساوی و قبح را برای خدا مضر ندانسته اند و اراده خود را بر اراده حق غالب دانسته و فایده
آن برای تکالیف و وعد و وعید و ثواب و عقاب و از این جهت باقی نگذارند اشاعره قائل به
تقدیر افعال بوده اند از خدا معتزله هم قائل بتقدیر ذات و تفویض اعمال و بنابراین هر دو طایفه
قدریه اند اما اشاعره را اعتقاد اینستکه معتزله قدریه اند نظر باینکه تقدیر بر تفویض از
اعتقاد ایشانست و معتزله را اعتقاد اینستکه اشاعره قدریه اند نظر باینکه تقدیر اجبار
از اعتقاد ایشانست جهت تبری این دو طایفه از قدریه نظر بلعن حضرت سید کاینات است از برای اهل
قدر و در خبری در اصول کافی روایت شده که فرمود حضرت رسول لعنت القدریة علی لسان سبعین
نبیا یعنی لعن طایفه قدریه بر زبان هفتاد پیغمبر است امام علیه السلام درباره ایشان فرموده قاتلهم الله
و اخزیهم یعنی خدا بکشد ایشان را و ذلیل کند که معصیت خدا نمایند و بر خدا وارد آورند که او خود را
منزه و مجبور و خدا را عاصی و جابر نموده اند و امام علیه السلام همین طایفه را مجوس امت خوانده و فرموده
القدریة مجوس هذه الامة و حضرت صادق علیه السلام طایفه اشاعره را مجوس امت تعیین فرمودند چونکه
مجوس دو خدا از برای خود قائل شده اند یکی مبدء خیر که آن را یزدان نام نهادند و جمیع خیرات را نسبت باو
دهند و دیگری مبدء شر که شرور را نسبت باو دهند و او را اهرمن نام گذاردند و جمیع شرور را راجع
باو دانند و جمیع اعمال و شر مند کان را از جانب این دو مبدا دانند و این طایفه اشاعره هم مانند مجوس همه جمیع
افعال خیر و شر را نسبت بخدا دهند و خدای خود را موجد خیر و شر دانند و فرق میان مجوس و اشاعره
اینستکه مجوس دو مبدء از برای خدا قائل اند و اشاعره یک خدا قائل و هر دو خیر و شر را نسبت
بهمان خدا دهند پس از مطالب مذکوره نفی شد مذهب جبر و تفویض اجمالا و جواب شافی و کافی انشاء الله تعالی
بیان میکنیم بعقل و نقل و چون که این مسئله جبر و تفویض و امر بین الامرین از اغمض مسائل است
که عقول از ادراک آن عاجز است و بیان آن اینستکه جبر به چهار قسم تصور می شود اول جبر کلی و آن

در صفت عدل است

عبارت است از افاضه وجود بما هو موجود بر هیاکل ماهیات ممکنه و اعیان ثابته موجودات نظر آن
و در این کسی از محققین را خلاف نیست و همگی متفق‌اند که افاضه وجود بر ماهیت هر موجودی
مستند بذات مقدس باری تعالی است و لا مؤثر فی الوجود الا الله افاضه وجود از ذات مقدس است بموجودات
و تاثیر واجب الوجود در این افاضه در تمام موجودات چون تربیت طلا قیست مر نباتات را زیرا که در
در بستان که هم نیشکر و هم گل و هم حنظل و هم خار باشد آب تربیت هر دو را بتساوی مینماید
آب را خصوصیت خاصه مطلقا با گل و نیشکر و عداوت با حنظل و خار نباشد و شیرینی و
و لطافت و عطر گل و نیشکر و بدبوی آن و حنظل و تلخی آن مستند بابست (؟) ما بتربیت مطلقه نه خاصه و دوم
جبر تعینی است و آن عبارت است از متعین کردن ایشان موجودات بتعین خاصه و صورت مخصوصه هر یک بلوازم
شخصیت از خیر و شر و مادامیکه بآن تعین متعین و بآن صورت متصور است ممتنع است که اضداد و خلاف
آن صادر شود مثلا ماهیت آتش بیک صورت معینه مصور کرده اینده که ظاهر میگردد از آن مگر احراق
و احراق و محبوس است بر همین خاصیت و لوازم عناصر ثلاثه دیگر از آن ممتنع است و این قسم جبر هم در
موجودات ضروری و بدیهی است و در این قسم حرفی نیست سیوم جبر تخلقی است و آن عبارت است از آن
که شئ که موجود است بوجود معین و خصوصیت مخصوص چون آب برودت او بواسطه اشیاء خارجه
مجبور کرده بر تخلق باخلاق ضد خود چنانچه آب هم بسبب آتش متخلق باحراق و مشیو و حار میگردد
و یا آنکه آتش بسبب تاثیر ولی کامل چون ابراهیم چنان سرد می‌شود که آب بآن سردی نیست یا بر حسب
اخبار بفرموده امام ع داخل آتش شده‌اند بعضی محبین و اثر بایشان ننموده و یا آنکه خود **مؤلف**
در ملک رنگون که متعلق بطایفه کفار ملت و مشهور است انهار بر همه گویند و فعلا چهل سال است با
علاوه که انگلیس متصرف شده است اول ملک ماچین است حاضر بوده ۱۳۰۶ سنه هجری و مشاهده نمود
جماعت شیعیان در کمال ملایمت و سنگینی داخل آتش حبه شده که اقلا درازی هم نیم ذرع قطر آتش فروخته
بود و بطول دوازده ذرع و عرض سه ذرع و سینه زدن یا حسین یا حسین گویان و متصل بذکر حسین مظلوم
و سینه زدن داخل آتش شده دوازده ذرع را هر بوضع وقار و سنگینی مشی و قدم زده که اقلا تا ساق
پای ایشان هم داخل آتش فروخته می‌شد و ابدا بایشان اثر حرارت نداشت محض صرف تشیع و غم زواده و محبت
رسالت و نبوت و حضرت ابی عبدالله الحسین ع در لیلهٔ عاشوراء باین وضع خاص عزاداری ایشان بوده است که

دوم از صور جبر تعینی است

سیم از صور جبر تخلقی است

مؤلف گوید

رکن چهارم از اصل اوّل در عدل است

که این نسوختن پای این جماعت بجهت تاثیر ولیّ کامل منشأ ایجاد اولیهٔ بنی آدم و نجات آخرویه امّت مختصّ است
ختمی مرتبت و بروز معجزه و ظهور کرامت او در دنیا است خلاصه پس در همین قسم هم حرفی نیست از جبر تجلّی است
چهارم جبر جبری است و آن مذهب اشاعره از اهل سنّت و ایشان فعل بنده را مخلوق خداوند بی واسطه و بی
اختیار دانسته حتی احراق و سوزانیدن آتش فعل بی واسطه حقّ دانند و همچنین برید سردی آب و
حرارت آتش را اسباب عادیه دانند و گویند عادت الله جاری شده که احراق ثوب که سوختن جامه در وقت
مماسهٔ آتش گیرد و آتش شود بدون آن که آتش را در آن مدخلیّت باشد در سوزانیدن و می گویند در کار
های بندگان فرق ما بین اضطراری و اختیاری بمجرّد مقارنت اراده و عدم است بی مدخلیّت و مقارنت
اراده را کسب نامند و افعال و کارهای بندگان را مکسوب بنده و مخلوق خداوند بی واسطه و بطلان
این مذهب چنان آشکار است که از خود ایشان طایفه معتزله بر ایشان خندند چنانکه یکی از معتزله بجبری گفت
که فعل حق از کیست گفت از خدا ست گفت محق کی است گفت خدا ست گفت باطل فعل کی است گفت خدا
گفت مبطل فعل کیست جبری لال شد **و اشاعره** قائل بحسن و قبح عقلی نباشند و گویند روا باشد
که انبیا و مرسلین بجهنّم روند و اشقیا در بهشت و از مذهب ایشان در این قبول جبر ثواب و
عقاب بندگان بی جهت باشد چه ایشان مجبورند بر افعال و بر ایشان ایرادی نیست **و امّا معتزله** از
اهل سنّت بتفویض محض رفته اند و گویند افعال عباد ببندگان تفویض شده بندگان را بالمرّه بغیر مدخلیّت خدا
از حقتعالی و این مذهب مبنی است بر اینکه ممکن در مرتبهٔ امکانی بی آنکه واجب شود بغیر موجود شود و این طایفه
خدا را عزل نموده اند و تمام حرکات را بستهٔ بمیل و ارادهٔ خود دانند و در بارهٔ هر دو طایفه از ائمّهٔ
طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین اخبار مذمّت وارد شده و آنچه از اخبار دالّ است
آنستکه مدخلیّت خدای متعال بآفریدن خلق و جامع جمیع اعضا و جوارح و قدرت
و اختیار نمودن بایشان داده است جبر لازم نمیاید بلکه بندگان را در هر عصری و زمانی
رسولان و پیغمبران فرستاده محض آنکه طریق خیر و شر را بایشان بنمایانند و علاوه
عقل هم بایشان عطا فرموده که حسن و قبح فعل را بدانند در این صورت بندگان
خود مختارند خواه طاعت کنند خواه و ثواب دهد و یا معصیت کنند عقاب ایشان نماید
بعد از نهی بایشان و بمذهب باطل اشاعره لازم می آید که خدا بدون تقصیر و گناه ایشان را مذمّت نماید و

عذاب

در بیان بطلان مذهب معتزله است

در بیان بطلان مذهب اشاعره است

در بیان بعضی از احادیث جبر و تفویض [illegible]

وعدا کند ویا انکه معاد وعالم برزخ ومحشر وعذاب جهنّم ووعدهای خدا وند در کتابهای اسمانی و
تهدید پیغمبران وفرستادگان وتماما دروغ باشد وکذب باشد واین خلاف بدیهه عقل وایات واخبار
واحادیث است **واما** دلیل بر بطلان مذهب تفویض انستکه علت محتاج بودن ممکن الوجود
بواجب الوجود ممکن بودن اواست واین همیشه هست پس احتیاج که همیشه باشد پس مستقل
بودن بندگان در افعال وکارهای خود چنانچه معتزله کویند باطل است وبدانکه مذهب جبر
مستلزم فسادهای بسیار است من جمله لازم می اید که اقسام فسق ومعاصی از زنا ولواط وشرب
خمر وقتل ودزدی وهرج ومرج عالم واقسام کفر وشرک تمام اینها از حق سبحانه نعوذ بالله صادر
شود ولازم می اید که فرستادن پیغمبران ونازل کردن کتابهای اسمانی وتکالیف خدا یعنی اوامر ونواهی
واجرای حدود وقصاص ودیات تمام اینها ضایع وعبث وبی فایده وباطل وبیحاصل باشد ونیز لازم
می اید که وعدهای خدا بثواب وبهشت وتهدید عذاب وجهنم همه راجع بمحض شر باشد بلکه لازم می اید
که تکلیف خدا بندگانرا بطاعات وعبادات ونهی از منکر ومعاصی عبث ولغو بلکه قبیح باشد وخدا حکیم و
عادل است وبحکمت وفضل ورحمت با عباد خود رفتار میکند ونعوذ بالله خدا ظالم نیست وصاحب صفات کمالیه
است وخداوند خالی است از نقایص وفعل قبیح نمودن عقلا وتصور نما چه کونه قبیح است که شخص کوری را
بکوئی ببین وحساب عشره را بکوئی دست خود را انکه دارد وحرکت نده وجبر کند که مخالفت کفته امر من نکو پس
توضیح مقام انستکه خداوند جل شانه روح را که سلطان بدن است ببندگان داده وعقل وجهل هم داده
وارسال رسل وپیغمبران وکتاب اسمانی فرستاده وطریق حسن وقبح وحق وباطل وخیر وشر را هم ببندگان ظاهر
نموده وابقاء حیوة وقدرت هم ببندگان عطا فرموده پس بواسطهٔ اقدار خدا بواسطه عمل خیر وشر نمایند قدرت
اینها از حق سبحانه است وبجا اوردن خلایق افعال را باختیار خود اینها است عمل خیر نمایند یا انکه
عمل شر نمایند باراده واختیار خود اینها است پس تفویض نیستکه بنده مستقل باشد چونکه بقوه
وقدرت الهی است که در او خلق کرده وجبر هم نیست که صدور فعل از بنده باشد بلکه استناد بذات
اقدس الهی از جهت قدرت وحیاة دارد واستناد بعبد دارد از جهت باختیار وارادهٔ خود کار می کند از
شر یا خیر پس فیما بین تفویض وجبر است **واحادیث** از ائمهٔ اطهار ع بر صدق مقال بسیار است
مؤلف هفت حدیث شریف تیمنا وتبرکا در این رساله ذکر میکنم منجمله است در کتاب توحید صدوق با اسناد

عن الصّادق علیه السّلام قال ان النّاس فی القدر علی ثلثة اوجه رجل یزعم انّ الله عزّ وجلّ اجبر
النّاس علی المعاصی فهذا اظلم الله فی حکمته فهو کافر ورجلٌ یزعم یا انّ الامر مفوّضٌ الیهم فهذا قد وهّن
الله فی سلطانه فهو کافرٌ ورجلٌ یزعم انّ الله کلّف العباد ما یطیقون ولم یکلّفهم ما لا یطیقون
واذا احسن حمد الله واذا اساء استغفر الله فهذا مسلم بالغ ملخّص ترجمه یعنی خلایق در قدر بر سه وجه
می باشند کسیست که اعتقاد دارد که خدای عزّ وجلّ اجبار میکند خلایق را بر گناه پس این کس خدا را ظالم
دانسته در حکمت او و او کافر است و دیگر کسی است که اعتقاد می نماید باینکه خدا امر را تفویض ببندگان
خود نموده پس این کس تحقیق وهن نموده است خدا را در سلطنت او و این نیز کافر است و دیگر کسی است که
اعتقاد دارد باینکه خداوند مکلّف نموده است بندگان خود را بچیزیکه در وسع و طاقت ایشان بوده و تکلیف
نکرده است چیزیرا که در قوّة و طاقت ایشان نباشد پس هرگاه نیکو باشد عمل او حمد خدا میکند و هرگاه بدی کند
و عمل بد بجا آورد طلب مغفرت از خدا کند پس این مسلم بالغ است **وایضاً** از محمد بن عجلان روایت است که گفت
عرض کردم بحضرت صادق علیه السّلام که آیا باری تعالی تفویض کرده است امور را ببندگان فرمود الله اکرم من
ان یفوّض الیهم یعنی خدا گرامی تر است از اینکه تفویض کند بسوی بندگان گفتم پس اجبار کرده است خدای تعالی بندگان
را در کارهاشان پس فرمودند الله اعدل من ان یجبر عبداً علی فعل ثمّ یعذّبه علیه یعنی خدا عادل و اعدل
تر از آنست که اجبار کند بنده خود را بر معصیت پس او را عذاب کند **وایضاً** باسناده عن
الصّادق علیه السّلام که فرمودند حضرت رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود من زعم انّ الله تبارک وتعالی یأمر بالسّوء و
الفحشاء فقد کذب علی الله ومن زعم انّ الخیر والشرّ بغیر مشیّة الله فقد اخرج الله من سلطانه ومن
زعم انّ المعاصی بغیر قوّة الله فقد کذب علی الله ومن کذب علی الله ادخله النّار **وایضاً** مرویست که
حسن بن علی الوشّاء گفت که عرض کردم بحضرت رضا سلام الله علیه الله فوّض الامر علی العباد قال
الله اعزّ من ذلك قلت فاجبرهم علی المعاصی قال الله اعدل واحکم من ذلك **وایضاً** فرمودند حضرت رضا
من قال بالتّشبیه والجبر فهو کافر ومشرك ونحن منه براء یعنی کسیکه خدا را بتشبیه و جبر قائل باشد پس
آنکس کافر و مشرک گشت و ما از او بیزاری میجوئیم **وایضاً** شیخ صدوق محمّد بن بابویه قمّی ره در کتاب
توحید و کتاب عیون اخبار الرّضا باسند صحیح روایت کرده است از سلیمان جعفری عن ابی الحسن الرّضا
قال ذکر عنده الجبر والتفویض فقال الا اعطیکم فی هذا اصلاً لا تختلفون فیه ولا یخاصمکم علیه احد الّا

حدیث پنجم از حضرت صادق علیه السلام در بیان آنکه مردم در قدر بر سه فرقه اند

حدیث ششم در ابطال جبر و تفویض

حدیث هفتم نیز در بطلان

حدیث هشتم از امام رضا ع

حدیث نهم و دهم نیز در بطلان جبر و تفویض است

در تقدیر خدای تعالی است

کسر نموده قلنا ان رایت یعنی سلیمان جعفری از حضرت امام رضا ع روایتکرد که مذکور شد در نزد
آن حضرت از مذهب جبر و تفویض پس حضرت فرمود اما بجشم شما در این باب اصلی و قاعده کلی بیان
کنم که در آن اختلاف نکنید و مخاصمه نکنند در این باب احدی با شما از مخالفان مکر او را در هم
شکنید و حجت او را باطل کنید کفتم اکر مصلحت دانی شفقت خواهی کرد فقال ان الله عز و جل لم یطع
باکراه ولم یعص بغلبة ولم یهمل العباد فی ملکه هو المالك لما ملکهم والقادر علی ما اقدرهم علیه
فان ائتمروا العباد بطاعته لم یکن الله عنه صادا ولا منهما مانعا وان ائتمروا بمعصیته فشاء ان یحول
بینهم وبین ذلك فعل وان لم یحل وفعلوا فلیس هو الذی ادخلهم فیه ثم قال ع من یضبط حدود هذا
الکلام فقد خصم من خالفه یعنی پس حضرت فرمودند که بدرستیکه خدای عز و جل اطاعت کرده نمیشود
باکراه که خدا جبر کند ایشان را بر طاعت و معصیت کرده نشده است بغلبه که نتواند ایشان را از معصیت
باز داشتن و ایشان بر خداوند خود غالب شده باشند و مهمل هم نکذاشته است بندکان را در ملك خود
او است مالك هر چیزی که تملیك ایشان کرده و او است قادر بر آنچه که ایشان را بر او قادر کردانیده است
پس اکر فرمان پذیر شوند بندکان بطاعتی نیست خدا صرف کننده از آن و نه منع کننده از آن و اکر اراده
معصیتی کنند پس اکر خواهد که حائل شود میان ایشان و میان آن معصیت میکند و اکر حائل نشود و کنند آن معصیت را
پس خدا ایشان را در آن کار داخل نکرده است پس حضرت فرمودند هر که ضبط کند حدود این کلام را بتحقیق
که در مخاصمه و مباحثه بر مخالفان غالب میکردد و اینست ترجمه این حدیث شریف و شیخ کراجکی طاب ثراه
در کتاب کنز الفوائد روایت کرده که حسن بصری عریضه بجناب حضرت امام مجتبی نوشت که نزد ما اختلاف واقع شده
است در تقدیر اعمال و در استطاعت عباد حضرت نوشتند آنچه من و پدرانم بآن قائم هستیم که
هر که ایمان ندارد بتقدیر خدا در هر خیر و شر کافر است و هر که کناهان را بخدا نسبت دهد فاجر است پس
مضمون حدیث کذشته را نوشتند و در آخر این را ز یاد کردند که بلکه بخشش خود را بر ایشان تمام کرده است
که با ایشان شناسانید آنچه را از ایشان طلبید و ایشان را راه نمود بسوی کردن آنچه از ایشان طلبیده است
و نکردن آنچه ایشان را از آن نهی کرده و خدا راست حجت بالغه بر خلق و السلام حقیقة کلام الملوك ملوك
الکلام مؤلف کوید اشهد بالله این فرمایشات ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین کامل و جامع
تام است و حجت بر خلق تمام است و بالاتر تقریب و بیان در این مسئله تصور نخواهد شد و کسانی را که

که مخالفت

حدیث هفتم از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در ابطال مذهب جبر و تفویض

رکن چهارم از اصل اوّل در عدل است

کہ مخالف فرمایشات این بزرگواران بوده باشند اعتقاد باقوال کفریات خود نمایند مزید بر عقاب اخروی
انها خواهد بود ختم اللّٰه علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة ولهم عذاب الیم وجه دیگری
مقابله شد از روی دلیل عقلی توضیح مقال نموده اند در معنی امر بین الامرین که شش وجه در نظر اهل دل
انست که مرکب باشد افعال بندگان از جبر کلّی و تفویض کلّی **دوم** انستکه مرکب باشد از جبر جزئی
و تفویض جزئی **سیوم** انستکه افعال بندگان نه از روی اختیار باشد و نه از روی اجبار
چهارم انستکه اجبار باشد از جهتی و اختیار باشد از جهتی دیگر **پنجم** انستکه مجبور باشند
بندگان در حال اختیار و مختار باشند در حال اجبار و جمیع معانی مذکوره باطلست زیرا که غیر
از معنی ثالث دارای جبر و تفویض کلّی یا جزئی است با انکه جمیع معانی اربعه منافی با مفهوم حدیث است
زیرا که معنی حدیث مذکور نفی جبر و تفویض و اثبات امر ثالث بین دو امر است نه امری که مرکب از ان
دو امر بوده باشد تا لازم اید یکی از معانی اربعه مذکوره نظر بوجود کلمه بین پس بطلان جمیع معانی
اربعه در همه صورت ظاهر است **و امّا** معنی بطلان ثالث بجهة خالی بودن انست از ایجاد خدا
و خلق هر دو و نظر بنفی اختیار و اجبار هر دو تا پس کلام در معنی ششم است اولا بتمهید مقدمه می گوئیم
که جمیع اشیا مقدور در حین حدوثشان در عالم امکان لازم است که مرتّب بوده باشند تا شرط
و سبب شود هر مقدم از ان اشیا از برای ایجاد شئی مؤخّر خلافا للاشاعره که یکسره منکر اسباب و
شرطند و لهذا ترتیب در اشیا را هم معتقد نباشند و گویند که علت حدوث جمیع اشیا در عوالم
امکانیه علم خداست و بدو متمسّک بفرمایش **حضرت خاتم الانبیاء** صلوات اللّٰه علیه جفّ القلم
بما فیه یعنی امور کلّیه خلق از قلم تقدیر بر لوح المحفوظ نوشته شده و از علم خدا هم
گذشته پس تخلّف نخواهد نمود و باین جهة هم جبر وارد اورند و نظر نکرده اند
در ایه شریفه کلّ یوم هو فی شأن تا جمع میان قول خداوند و رسول او نمایند
یعنی ظاهر سازد خداوند عالم هر روز بعضی از معلومات مکنونه خود را از امور
جزئیه بندگان را اگر دانای بان نبوده اند باینشان سبب اکه قضاء محدّد بوده باشد و تغییر
میدهد ان امور را بتبرّی اشیائی که افعال خودشان هست مثلا صله رحم می کند بر عمر او می افزاید
سی سال را سی سال میکند زنا و شرب خمر و فسق می کند عمر سی ساله او را سه سال می کند پس تغییر داد

عقیدهٔ مخصوص در معنی امر بین الامرین

و آن بر شش وجه است

وجه بطلان پنج قسم تفویض و معنی اشاعره

و بیان معنی صحیح امر بین الامرین هست

امور مشروط و اسباب نیست که افعال خود بندگان است و لازم است وجود آنها از برای تغییر امور که مندرج در لوح محو و اثبات است و چون که لازم شد وجود اسباب بنابر مذهب حق و تقدم آن بر مسببات لازم خواهد شد علیت آن اسباب مقدمه از برای مسببات مؤخره از خود از آنجا که خاصیت اسباب علت شدن است از برای وجود مسببات چنانکه گفته اند السبب ما یلزم من وجوده الوجود و من عدمه العدم یعنی سبب چیزیست که محض وجود او مسبب هم وجود هم رساند و محض معدوم شدن او مسبب هم معدوم شود پس وجود سبب مقدم بر وجود مسبب است مثلا اگر کسی بقضاء خدا وند عالم اراده کند پیدا کند فعلی از افعال لابد آن اراده مؤخر است از علم او و علم آن کس مؤخر است از حیات او و حیات او چون موقوف بوجود محل است مؤخر است از محل و محل چون لازم دارد جسمیت را پس مؤخر است از آن جسم زیرا که حیات بدون جسم ممتنع است یعنی جسم مقدم است بر حیات و حیات مقدم است بر علم و علم مقدم است بر اراده و بهمین وضع حال جمیع اشیاء مقدوره و بدان که این اسباب بسیار بود عند بعضی از آن در عالم بروز و ظهور بحدی ظاهر است که همه کس تواند ادراک نماید و بعضی را ادراک نکنند مگر اهل کشف نظر علم الیقین خود و بعضی را ادراک نکنند احدی از ممکنات و علمش مختص بخداست پس نظر بعلت بودن اسباب لازم است که اعتباریه باشند نه عادیه زیرا که لازم آید خلقت آنها از خداوند عالم از روی لهو و لعب و عبث بوده باشد و از روی حکمت نباشد و محال است که خداوند عالم حکیم است و در سوره دخان فرموده است و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما لاعبین خلق نکردم آسمان و زمین و آنچه در میان آنهاست ببازی و در سوره مؤمنون فرموده افحسبتم انما خلقناکم عبثا یعنی گمان دارید که من شما را عبث خلق کرده ام بلکه باید خلقت آن اسباب از روی هوا و هوس هم نباشد و هم از روی حکمت و تدبیر و مصلحت بوده باشد چنانکه اگر بنظر حق بین در یک حبه گندم و یک خوشه انگور بنگریم معلوم خواهد شد که وجود جمیع فلکیات و عناصریات از ثریا و ما لا یری از برای وجود آن یک لقمه نان و خوشه انگور لازم است چه رسد بانواع ماکولات و مشروبات و ملبوسات ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری

توبیت و باید دانست که ادراک جمیع حوادث مقدوره و اسباب مشکل است چنانچه فهم جمیع مصالح و مفاسد وجود شان از برای هر کس بسیار دشوار است و چون دانسته شد این مطلب پس باید دانست که گفته اند که اگر کسی در حادثه نظرش باسباب نزدیک و بآن افتد آن حادثه را نسبت بآن اسباب دهد نه جبر است و نه تفویض بلکه امر بین الامرین است و بدانکه علم خدا بصدور

شمه ای از مصالح ... امر بین الامرین در ظهور و خفا

رکن چهارم از اصل اول در عدل است

از عباد سبب صدور نمیشود چنانچه تو علم داری فردا آفتاب طالع و غارب شود پس علم تو سبب طلوع
و غروب آفتاب نیست بلکه سبب او حرکت فلک است غرض ببیان دیگر آنکه امر بین الامرین را محتاج بذکر
مقدمه ایست و آن اینستکه وجود خیر محض است و عدم شر محض است زیرا که چون تامل کنی دریابی که
هر چه گفته میشود از برای او خیر می یابی او را وجود است و نقیض او را که شر است عدم مثلا هر چه نسبت
بوجود است خیر است و هر چه منسوب بعدم است شر است نظر کن در قتل که شر عظیم است شریت
او باعتبار چیزیستکه متضمن است مر عدم را زیرا که انسان معلوم است باید صاحب قدرت باشد و
الا نقص او است مثال دیگر مرد باید آلت مردی داشته باشد و الا اگر آلت رجولیت نداشته باشد ناقص
است چه از او اولادی نشود و لذت جسمانی نبرد و سبب بسیاری بنی نوع انسان نشود و
اعقاب و اخلاف از او نماند و زن هم اگر ثقبه مشهوره نداشته باشد نقص است و بهمین وجوه مذکوره
پس مرد و آلات رجولیت و انانثیت هر دو خیر محض است و فعل زنا که عمل سوء و بد است جهت اینست که
که نظام عالم و قانون شرع نبوی معدوم میگردد و مسئله ارث که این اولاد از کدام یکیست که مباشر زنا
بوده اند که مثلا دو یا سه نفر یا علاوه مختل خواهد بود و هکذا عدم عصمت مرد و زن و مرد که زد پس
عدمیست اگر شر است و خیرات چون از امور وجودیه و منسوب بحضرت واجب الوجود است از کمالات و حسناتش گویند
و شرور را اگر از امور عدمیه است و منسوب بمخلوق است از نقایص و سیئات او را نامند چنانچه
گفته شده آنچه نیک از خصایص قدم است وانچه بد از خصایص عدم است مثال امور وجودیه انواع
عبادات و احسانات و عدل و رحم و مواسات است که حسناتش خوانند و مثال امور عدمیه که قتل است
که نفی وجود باشد و ظلم است که نفی عدل باشد و قساوت است که نفی رحم باشد و امثال آن که سیئات و شرور
شان گویند پس فی الحقیقه هر چه بوجود است خیر است اگر شری از او هم ظاهر شود بنسبت است مثلا
برف که وجود است خیر محض است جهت حفظ زراعت او و روئیدن نباتات و اجراء قنوات که اگر نباشد نوع انسان
از میان رود پس اگر یک نفر از سردی برف هلاک شود خیریت او از میان نمیرود و اگر دست کسی از آتش بسوزد
خیریت آتش از بین نمیرود **مثنوی** پس بد مطلق نباشد در جهان — بد بنسبت باشد این را هم بدان
جمیع موجودات واقع اند بقضا و قدر الهیه و از جمله موجودات بحسب ظاهر شرور است که واقع است در
عالم و شر هم بر دو قسم است شر بالذات و بالحقیقه که او عدم صرف است و او نقیض وجود است و

موجود

وموجود نباشد اصلا وشرّ بالعرض و بالاضافه وآن نیست مگر اسباب عدم پس
هیچ موجودی شرّ مطلق نخواهد بلکه اگر بوجهی شر است بوجهی خیر است وبرآن وجهی
که شر است مجعول بالذات نباشد بلکه بالعرض باشد وبدان که کل اشیاء عالم بجهت خیر و
شر پنج قسم می باشند **اوّل** آنکه درآن خیریّت نباشد اصلا **دوّیم**
دراو شریّت نباشد اصلا **سیوّم** خیر و شر دراو متساوی باشند **چهارم**
خیر غالب باشد بر شر **پنجم** شر غالب باشد بر خیر **قسم اوّل** از حضرت باری تعالی
که او خیر محض است وجود نیکه شر محض است که عدم باشد خلق نشود و **قسم سیّم و پنجم**
هم نتوانند خلق شد چه هر موجودی که مشتمل باشد بر جهات خیر و شرّ البتّه خیریّت او غالب
باشد نظر بنظام کلّ **بیت** پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد
پس شرور واقعه در عالم نظر بنظام کلّ قلیل باشد بسیار پیش و نسبت ببعضی شرور در بعضی
اوقات برای بعضی انواع کائنات بشکل موجودات قیاسی است حقیر و کوچک پس چون
عالم کائنات از لوازم نظام کلّ است وشرور واقعه دراو از لوازم وجود کائنات است و هر آینه
ترک شرور قلیله مستلزم ترک کائنات باشد و ترک کائنات مستلزم ترک نظام کل که خیر
محض است و ترک خیر محض بجهت شر قلیل از حکیم بصیر عالم قدیر صادر نشود پس ضرر
ندارد دخول شرور قلیله در قضا و قدر الهی بالعرض نظر بنظام کلّ پس گوئیم قدرت
و اختیار از برای بندگان ثابت و تمکّن در افعال بجهت آن مبذول است و تصرف
در قوای ادراکیّه مثل قوّة سمعیّه و بصریّه و اعضاء تحریکیّه از قبیل دست و
پا کیف نشاء و متی نشاء بسوی او مفوّض است و علم بوجوه نفع و ضرر و خیر و شر از
قبیل باری تعالی است پس مذهب حق که محققین علماء امامیه و جمهور از حکما بر آنند
این است که گویند کارهای بندگان که افعال عباد است مخلوق خودشان است
بی واسطه و مخلوق خدا ست بواسطه مانند سائر موجودات نظر بسائر اسباب و
علامه طوسی قدّه نصیر الدّین در شرح رساله الامر بین الامرین را
کرده که احادیث ائمه اطهار صلوات الله علیهم است بهمین نوع معنی فرموده است

و بدانکه حاصل اعتقادات جملهٔ از حکماء متشرّعه در مسئلهٔ قضائیّه آنستکه اعیان ثابته انواع موجودات در تحت علم وجود بسیط واجب الوجود منتقش بوده و خدای متعال بعلم ازلی خود عالم بانها بود ولکن ملتفت باش که علم خدا نه علّت در افعال بندگان شده باشد ولی میگوئیم که خداوند تعم بندگان را فاعل مختار خلق فرموده و عالم بوده است نه آنکه باراده حتمیّه خداوندی مطابقهٔ اجباریّه پیدا کرده باشد و بهمین بیان مندفع شد شبهٔ اجبار در ماشاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن که در امور تکوینیه است نه تکلیفیه تا لازم اید جبر و علم خدا هم علّت نخواهد بود از برای شرور و بدانکه در مسئلهٔ اینکه قضاء خدا جاری است در خیرات فقط یا قضاء خدا جاری است در خیر و شر اقوال بسیار است و بسیاری از این راه منحرف شده اند و بعقد معوج بافعال ایشان نه منفرداً و بوزان افعال دیگر دنیا کاشف و مطابق عادیّه بوده است در میان آن افعال با علم خدا خود بیانات نموده اند و توجیهات کرده اند از هواهای نفسانیه که خدا و رسول و اهل دین راضی نباشند و ما از اقوال مطرودهٔ آنها چشم پوشیده که ذکر کنیم **و بعضی** از علماء حقّه اثنی عشریّه بعقل سلیم و بیان صحیح بیانات شافی و کافی نموده اند **و سیّد داماد ره** و بعضی از حکماء اشراق در اینمقام بیانات نموده اند که حاصلش آنست که قضاء خدا بر اشیاء دوگونه است قضاء ذاتی و قضاء عرضی و شرح می گویند که قضاء ذاتی آنست که از خدا بر نفس حسنات جاری شود و این قضاء خیر است زیرا که منسوب بحضرت واجب الوجود است و نظر انجناب در اینمطلب بایهٔ سورهٔ نساء است ما اصابك من حسنة فمن الله یعنی هر خوبی و بدی بتو برسد از جانب خداوند است و قضاء عرضی آنست که از خدا جاری شود بر شرّی بالتبع خیری مانند جاری شدن قضاء خدا بعلیّتش بر کشتن زید عمرو را که زید قادر بوجود کظم غیظ خود از عمرو نباشد مگر کشتن و بس پس بکشد او را بقضاء خدا از برای حاصل

در خصوص مسئله قضا ... بیان

ذکر اقوال بعض حکماء ... علماء

نمودن کظم غیظ پس در این قضیه هرچند کشتن عمرو مبغوض خداست و از امور
عدمیه است که نفی وجود عمرو باشد از ماهیت خود زید است و بمقتضای آیه سوره
نساء وما اصابك من سيئة فمن نفسك وفقرات دعای افتتاح نماز الخير بيديك و
والشر ليس اليك امور عدميه ربطی بذات وجود محض حضرت واجب الوجود ندارد
ولكن چون كظم غيظ از مامورات و مطلوبات الهيه است و ايجادش موقوف
بمجاهده و كشتن نفس خود يا كشتن عمرو است لهذا قضاء خدا جاری می شود بر کشتن
بجهة رسيدن بحسنه كظم غيظی که از محبوبات واقعيه خداوند است و تابع شدن قضا
غير از علت شدن آنست و اعتراض بسيار باين جناب كرده اند که ما ذكر آنها را چشم پوشی
نموده من جمله آن كه چگونه خداوند عالم واگذارد بندگانش را بر شروری که از ماهيت
ايشان است و قضا جاری کند بر آن شرور هرچند که بالتبع باشد و جواب گفته شده
بجهت مجبور نكردن خدا ايشان را بر امری از خيرات و شرور و راضی بودن خود
ايشان بآن شرور باقتضا طبيعت شان چنانكه خدا در سوره نساء فرموده
نوله ما تولى و نصله جهنم يعنی وا میگذاريم آن بنده را بچيزی كه او را دوست
می داشت و می اندازيم او را بجهنم پس از كلام سيد داماد ره استفاده شد
كه قضا خدا جاری نيست در خيرات بنفسها و در سيئات بالتبع خيرات بعبارة اخرى
قضا خدا جاری نيست بر ذات اسواء و شرور تا لازم آيد رضا بقضا سوء خدا و اين
مطلب كفر باشد و شيخ علی لاهيجی ره در كتاب مخزن الفوايد خود گويد
بيان سيد مذكور از برای دفع توهم عليت قضا خدا در شرور باين بيان كه فرموده آست
سيد ره فی الجمله تكلف است و ميگويد حق اين است كه بگوييم هر سيئه دارای
دو جنبه است جنبه خالقيت و جنبه خلقيه يعنی وجودش از ماهيت انسانيه
است ولكن بقضاء خدا چنانكه در سوره زمر فرموده است ولا يرضى لعباده
الكفر يعنی راضی نميشود خداوند از برای بندگان خود آن كفری را كه از
ماهيت خود شان بقضاء او جل وعلا پيدا شده است و نه فرمود ولا يرضى

بوجود الکفر تا نفی وجود کفر فرموده باشد و از قضاء خود ش خارج فرموده باشد زیرا که وجود کفر با ایمان بجهت امتحان است و قضاء خدا بر ذات هر دو تا جاری شده است و مؤید بر اینمطلب روایت شیخ صدوق رہ است در کتاب توحید که هر کس خیر و شر هر دو را از قضاء خدا نداند کافر است اینست که خلاق عالم در سورهٔ نساء فرموده ان تصبهم حسنة یقولون هذا من عند الله وان تصبهم سیئة یقولون هذه من عندك قل كل من عند الله یعنی اگر یك نیکی با ایشان برسد میگویند که این نیکی از جانب خدا است و اگر یك بدی برسد با ایشان می گویند که این بدی از جانب تو است بگو نیکی و بدی هر دو از جانب خدا ست که این آیه صراحة دلالت دارد بر انکه قضاء حق بر حسنه و سیئه هر دو جاری است و جامع است میان مطلب آیه سابق ما اصابك حسنة فمن الله وما اصابك من سیئة فمن نفسك ایجاد ماهیت اسواء و شرور از خلق و جاری شدن قضای خدا بر هر دو تای از حسنه و سیئه بجهة امتحان و اینکونه قضا غیر حتمی کفر نیست بلکه رضای بان عین ایمان است و رضای بقضای غیر از رضای بمقتضی است که خود کفر باشد پس قضاء خدا اکر ان قدرت دادن باشد بر ذات شرور هم جاری شده اما قضاء غیر حتمی محض امتحان که در ایجاد شر و خود طبیعت انسانی علت است نه از قضاء خدا بعبارة اخری قدرت بر افعال خیر و شر هر دو تا از خدا ست ولکن ایجاد ماهیت شرور از خواهش و اقتضاء طبیعت است و نظر نما در بسیاری از آیات و ببین که خداوند عالم جمیع خیرات را نسبت بخود می دهد و ایجاد ماهیات جمیع شرور را بخلق از جمله سورهٔ شعرا حکایت حضرت ابرهیم فرموده است و اذا مرضت فهو یشفین یعنی هر وقتی ناخوش شوم پس خدا شفایم خواهد داد که مرض از نقایص خلقیه است بخود ش نسبت می دهد و شفا را که از خیرات و تفضلات پروردگار است نسبت بخدا داده انتهی کلام المرحوم الشیخ علی طاب ثراه پس مؤلف کوید لازم شد در اینمقام ذکر از طینت نموده باشیم چون که اخبارات ماهیت را تعبیر بطینت فرموده اند پس نظر باین تعبیر که اصح و اظهر اسما است حاصل

از خدا است ... قضا غیر حتمی ...

در بیان ... طینت ... نسبت ...

بسیاری از اخبار طینت و بیانات از باب تحقیق اینست که چون خداوند حکیم اراده فرمود که ماهیّت انسانیّه را خلق بفرماید پس بجهة امتحان عناصری در آن گذاشت که خاک چهار رنگ سرخ و سفید و سیاه و کبود و آب شور و شیرین و تلخ و بی مزه و آتش و هوا باشد از این چهار چیز صفات اربعه بهائم و درندگان و شیاطین و ربوبیّت بروز کند یعنی از صفات بهائم شرور و فجور و شهوات برخیزد و صفات درنده غضب و عداوت و حسد ظاهر شود و از صفات شیاطین مکر و خدعه و حیله عیان شود و از صفات ربوبیّت تکبر و عزّت و خود طلبی و خوش داشتن مدح بروز نماید و آن صفات اربعه که اصول این اخلاق دوازدگانه است موافق بعضی از روایات بجهة امتحان در هر دوی از مؤمن و کافر گذارده شده و تفاوتی از این جهة میان ایشان منظور نبوده یعنی غرض اصلی تفرقه میان وجود اولیّ خیر محض هر دو و خلقت تا نویّه ماهیّت ایشان بوده است پس مؤمن بنور ایمان فطری خود که از عقل و هو ولی من عند الله داشته است بصفات حمیده افتاد و نجات یافت و کافر بظلمت کفریکه از جهل فطری خود داشت بضلالت باقی ماند و هلاک شد و بعضی از روایات دلالت دارد که صفات اربعهٔ مذکوره مخصوص بکفّار است و بس واما عناصر وجود مؤمنین ماهیّت انسان ملکوتی و نبوّت و ولایت و ایمان و سعادت بوده است منافی با قول اوّل نباشد زیرا که نظر باخبار کثیره عناصر و طینت مؤمنین از طرف عقل و نور محمّدی صلعم و اهلبیت او است و عناصر و طینت کفّار از جهل محض و ظلمت دشمنان ایشان است پس بروز حسنات از کفّار و سیّئات از مؤمنین بواسطهٔ مخلوط شدن طینت هریک از ایشان است در یکدیگر بجهة امتحان یعنی هر دو طایفه حسنه و سیّئه را بشناسند و هر دو را از یکدیگر تمیز بدهند و عذری بخدای عالم در اینکه آن وارد دنیا و رند و قابلیّت امتحان پیدا کنند چنانکه گفته شد و تعرف الاشیاء باضدادها و تحقیق این مطلب را در مسئلهٔ ایمان و کفر اگر موفّق شوم خواهم نمود پس از آنچه ذکر شد معلوم شد که قضای خدا اگر آن

در خصوص عناصر
کفار و عناصر
مؤمنین

و چون شراب حاضر شد او را بشراب تکلیف نمودند گفت من پسر دیر راهبم و دیر راهبان شرب خمر نکنند پس او را ببستند و قصد کشتن او
کردند گفت ای قوم مرا مکشید که من بنده‌ام شما اقرار میکنم پس بنده یکی از ایشان اقرار کرد انگاه از انجمع او را بیرون برده
بیهودی بسیصد درهم فروخت یهودی از قصه وی تفحص نمود سلمان سرگذشت خود اظهار کرد و گفت مرا گناهی نیست غیر از اینکه
محمد و وصی او را دوست دارم یهودی گفت من ترا و محمد ترا دشمن دارم انگاه سلمان را بیرون آورد از خانه و ریگ بسیاری
بر در خانه یهودی بود گفت ای روزبه اگر تا صبح بالتمام این ریگ را از این موضع برنداشته باشی ترا بقتل رسانم سلمان اب
ناچار بصعوبت آن کار تن در داده ریگ میکشید تا انکه طاقتش طاق شد دست بدعا برداشته گفت یا رب انک جبلت محمدا
و وصیه الی فحق وسیله عجل فرجی و ارحمنی انا فیه و نجات خود از حضرت قاضی الحاجات مسئلت نمود حضرت مرسل الریاح بادی
برانگیخت که آن ریگ را از انجا برکنده بجائیکه یهودی گفته بود بریخت چو صبح شد یهودی دید که آن ریگها از انجا بالتمام نقل شده او
گفت ای روزبه تو ساحر بوده‌ای من مطلع نبودم الحال ترا ازین ده اخراج میکنم که مبادا ما را بسحر هلاک گردانی پس وی را از انجا
بیرون کرد و بزنی سلیمه نام فروخت آن زن سلمان را دوست میداشت و او را باغی بود و بوی گذاشت که از انچه خواهد از ان بخورد
و بخشد و تصدق کند بعد از آن سلمان مدتی بر حسب مشیت حقتعالی در آن باغ ماند و پیوسته چشم آرزویش در جستجوی گوهر مقصود
چون شب ظلمانی زمان فرقت در انتظار طلوع آفتاب عالمتاب وجود محمد میگذرانید تا انکه روزی هفت نفر دید که میایند ابری بر ایشان
سایه افکنده تا داخل باغ شدند و آن ابر بهمان با ایشان حرکت میکرد و میاید سلمان از آن علامت دریافت که میباید در میان ایشان
پیغمبری باشد و آن هفت نفر یکی جناب اشرف انبیا و دیگری علی مرتضی و ابا ذر و عقیل بن ابیطالب و مقداد و زید بن حارثه و حمزه
ابن عبدالمطلب بود و ایشان از خرماهای ریزان ان نخلستان تناول مینمودند و سید عالم میفرمود کلوا الحشف ولا تفسدوا علی
القوم شیئا یعنی بخورید خرماهای ریزان را و نوعی کنید که ضرر بصاحب باغ نرسد سلمان چون این خطاب را ملاحظه کرد طبقی از رطب
مرتب ساخت و بخدمت ان قدر نشین مجلس اصطفا گذاشت و گفت این صدقه است و با خود اندیشه کرد که اگر در میان ایشان پیغمبری
هست نخواهد خورد و باین علامت راه باین گنج نهان خواهم برد پس حضرت رسالت پناه روی مبارک باصحاب کرد فرمود بخورید و انجناب
با امیرالمؤمنین و عقیل و حمزه از خوردن آن امساک نمودند سلمان با خود گفت این یک نشان پیغمبری پس طبقی دیگر از رطب بخدمت
انحضرت آورد و گفت این هدیه است انحضرت دست مبارک دراز کرد و فرمود بسم الله بخورید و بخوردید پس همگی از آن خرما تناول
نمودند بعد از آن سلمان بر قفای انحضرت گردیده میخواست که مهر نبوت را که آن نیز یکی از علامات پیغمبری ایشان بود ملاحظه نماید و صحیفه حسن
عقیده خود را بمهر انور رساند سرور انبیا مکنون خاطر او را دانسته فرمود ای روزبه خاتم نبوت را میطلبی گفت آری انحضرت کتف خود
باز کرده مهر نبوت را بوی نمود سلمان از دیدن آن نشان رسالت و دلالت آن چنانچه بدید خاطر نشان گردیده و گواهی وکفی با بته
شنید که محمد رسول الله در صحیفه صحیحه وجود حضرت رسالت با مهر مهرهای نزد وی ثبوت رسید در قدم انسرور افتاد و قدم مبارک
انحضرت را بوسه داد انحضرت فرمود ای روزبه نزد این زن رو و بگو محمد ابن عبدالله میگوید که این غلام را بمن بفروش سلمان این
پیغام را باو رسانید گفت نمیفروشم مگر بچهارصد نخله که نصف آن زرد و نصف دیگر خرمای سرخ باشد چون این جواب بعرض انجناب رسید
فرمود برخیز یا علی و استخوانهای تخمها را جمع کن انگاه آنها را برگرفته کاشت امیرالمؤمنین را فرمود اینها را آب ده هنوز باخر نرسیده
بود که نخلها رسته شد و همگی نشو و نما یافتند و شاخ در شاخ بافتند پس سلمان را نزد آن زن فرستاد که نخلات خود را تصرف نموده
غلام را تسلیم کند چون این پیغام بزن رسید بیرون آمده آن نخلها را ملاحظه کرد و گفت ترا بمحمد نفروشم مگر بچهارصد نخله زرد پس
جبرئیل نزول کرده بالهای خود را بان نخلات زد تمام آنها زرد شد بار دیگر سلمان را فرستاده آن پیغام داد آن زن تیره دل با وجود
ملاحظه چنین معجزه بشرف ایمان بانحضرت مشرف نگردید و گفت بخدا قسم که یک نخله ازین نخلات نزد من از محمد و از تو بهتر است سلمان
گفت بخدا قسم که یکروز با محمد بودن نزد من بهتر است از تمام مال و ملک تو القصه آنسرور عالم سلمان را بخرید و بجانب و

گناهانیکه سبب تغییر نعم و مورث نزول بلا است

قدرت دادن بر افعال خیر و شر باشد که بر ذات شرور هم جاری شد و بر ذات خیر
هم جاری شد ولی چیزی که هست اینستکه قضا غیر حتم محض امتحان که در ایجاد شرور
خود طبیعت انسانی علت است نه از قضا بعبارة اخری قدرت بر افعال خیر و شر
هر دو تا از خدا ست و لیکن ایجاد ماهیت شرور از خواهش و اقتضای طبیعت
است مثل ان که حضرت ابرهیم ع فرمود و اذا مرضت فهو یشفین یعنی
هر وقت نا خوش شود چونکه مرض از نقایص خلقیه است بخودش نسبت میدهد
فهو یشفین پس خدا شفا میدهد و شفا که از خیرات است نسبت بخدا داده
موید این مدعی ایه شریفه در سورهٔ انعام است قد جاءکم بصائر من ربکم
فمن ابصر فلنفسه و من عمی فعلیها و ما ربک بظلام للعبید یعنی امد شما را از جانب
پروردگار شما بینائی بسیار پس هر که دید منفعتش را خودش برد و هر که چشم
دلش کور و نا بینا شد ضرر بخودش رسانید ملاحظه کن بینائی را چون امر
وجودی و خیر بوده خدای تعالی نسبت بخودش میدهد و کوری را که از شرور
و امور عدمیه است نسبت بخلق خود داده و از جمله در سورهٔ فصلت و اما ثمود
فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی یعنی ما که خدا هستیم طایفه ثمود را هدایت
کردیم و راه نمائی نمودیم پس خودشان از خباثت نفس خودشان بکوری
و نا بینائی را اختیار نموده بر هدایت و مقدم داشتند و در سورهٔ رعد است
ان الله لا یغیر بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم یعنی خداوند تغییر نمیدهد نعمتی را
که بقومی عطا فرموده تا تغییر بدهند خودشان چیزی را که در نفس ایشان بوده
یعنی شان خدا اعطاء خیر است و جمیع شرور که از ماهیت خلقیه است و حضرت
امیر علیه السلام در دعای کمیل بخدا عرض میکند اللهم اغفر لی
الذنوب التی تغیر النعم یعنی خدایا بیامرز از برای من ان گناهانی را که اسباب تغییر
نعمت است و بروایت صدوق رحمه در معانی الاخبار از حضرت سجاد
علیه السلام گناهان موجب تغییر نعمت ظلمست بمردم و عادت نکردن باحسان و

کفران

تفسیر آیه مبارکه حضرت ابرهیم علیه السلام

تذکر امیر المومنین علیه السلام نعمت را تغییر کرده است دعای کمیل

کفران نعمت و ترک شکر الهی و ترک صلهٔ رحم و ترک نماز تا قضا شود و ترک وصیت و ترک ردّ مظالم و ترک زکوة است و از جمله حضرت امیر مؤمنان علیه السلام عرض میکند اللّهمّ اغفر لی الذّنوب الّتی تنزل النّقم یعنی خدایا بیامرز از برای من آن معاصی را که اسباب سیاست نقم شود و حضرت سجّاد علیه السلام فرمود گناهان موجبه نزول سیاست و عقوبت الهیه ارتکاب شخص عاق است معاصی ظلم را و استهزاء و سخریه مردم را و از جمله عرض کرد سیّد اوصیاء بدرگاه خدا اللّهمّ اغفر لی الذّنوب الّتی تهتک العصم یعنی خدایا بیامرز از برای من گناهانی را که اسباب دریدن پردهٔ عصمت می شود و حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود که گناهان موجب هتک عصمت خوردن شراب و بازی بقمار و لغویات خنده خیزد و ذکر عیوب مردم و مجالست اهل ریب و شک است و از جمله عرض نمود ابو الحسنین ع اللّهمّ اغفر لی الذّنوب الّتی تنزل البلاء یعنی خدایا بیامرز از برای من گناهانی را که اسباب نزول بلا می شود و فرمود حضرت علی بن الحسین علیهما السلام گناهان موجب نزول بلا داد مظلومان نرسیدن می باشد کردا دخواهی نه نمایند از برای ظلم و نهی از منکر نکردن مردم است یکدیگر را از افعال منکره و از جمله عرض نمود سیّد الوصیّین اللّهمّ اغفر لی الذنوب الّتی تقطع الرّجاء یعنی خدایا بیامرز از برایمن گناهانی را که امید ها را قطع می کند و فرمود سیّد سجّاد علیه السلام گناهان موجب قطع امید ها مأیوس از رحمت خدا و بی نیاز شدن از رحمت او و اعتماد بغیر او و تکذیب وعد های خیر او است و از جمله عرض کرد علی بن ابی طالب علیه السلام اللّهمّ اغفر لی الذّنوب الّتی تحبس الدّعاء یعنی خدا بیامرز از برایمن گناهان را که موجب حبس دعا میشود و فرمود

در گناهانی که موجب بعضی از بلیات است

گناهانی که موجب عقوبت است از کلام امام علیه السلام

امام زین العابدین علیه السلم گناهان موجب حبس دعا بدی نیت وخباثت طینت و نفاق با برادران دینی و تصدیق نداشتن باخبار استجابت وقضا نمودن نماز واجب خود ودور کردن خود را از رحمت خدا بدادن فحش و ترک احسان و تصدق اسّا این معاصی با اثر در این مختصر از برای ارباب نظر خالی از منفعت و ثمر نبوده است واخبار بسیار وارد شده است که زنا موجب طاعون ولواط موجب وبا است چنانچه رسولخدا صم فرمود ایاکم والزّنا فان فیه عشر خصال یعنی دور کنید خود را از فعل زنا بجهة آنکه در زنا ده خصلتست نقصان عقل نقصان دین نقصان رزق نقصان عمر رسیدن آفت پیدا شدن هجرت آمدن غضب خدا آمدن نسیان بغض ایمانیان رفتن آبرو ورد دعا وعبادت وفرمودند حضرت رسول صلعم که جهة آمدن وبا وطاعون از زنا اینستکه زمین غساله زانی را قبول نمیکند پس زمین که قبول نکرد بخار می شود ومی رود بجانب آسمان وآسمان هم قبول نمیکند بر می گردد بزمین و می رود در آب چشمه ها وچاها و کودالها ونهرها ودریا ها ومردم از آن آبها می خورند وانهوائی مکیّف بکیفیت الغساله می رود در منافذ بدن ایشان پس از آن مادّه هائی فاسده پیدا میشود در مزاج ایشان واز ظاهر بدن ایشان بروز میکند وفرمود حضرت رسول صلعم که در شبها بپوشید ظرف هائی آب را مثل کوزه وغیره که آب دارد زیرا که در ایّام سال شبی است که وبا نازل می شود ونمیگذرد از ظرفی بی سرپوش مگر نازل می شود وبا در آن آب ای برادران ایمانی حقیقه ملاحظه کنید چندین سال است که وبا در ملکهای خدا رحمة اسلام چه لسبیاهمه اوقات شیوع دارد میان کفار ومسلمین وآنچه سعی وکوشش واهتمام نموده در کمال جهد واقدامات تامّه از تنظیف مملکت وجاروب تمام شهر وآب پاشی تمام ملک دائما وبرطرف نمودن کثافت محض حفظ مخلوق در هر محل ومکان ودائر نمودن قرنطینه بهر قسم که تصور بشود اقدام دارند باوجود این همه ابدا قطع وبا وطاعون از آنها در هیچ زمان وفصلی نمیشود وعلاجی هم نتوانستند نمایند چه کو نه علاج کند اثر خصلت شریره خود را از نزول بلاء خداوند قهار رجبّار مقتدر ربّك ذو الجلال عزّ اسمه وحال آنکه زنا شیوع عشق بحدّیست که اکثر از کلّ خلائق

در اینکه زنا سبب نزول وباء و بلایای دیگر میشود

ان ممالک اعتقاد مذاهب عشر از انها بطریق مذهب خود ترویج کنند بایین مذهب خودشان و نه عشر مرتکب
زنا هستند غرض دستکیر جمیع شرور و سیئات و مصائب و بلیات و شدائد و مهلکات از اقتضاء طبیعت
خبیثه و ماهیت حیوانیه کثیفه ایشان است پس معلوم شد از این تفصیل مشروح مذکور که ایجاد و حیات و
قدرت تمکن افعال خیر و شر هر دو از خالق متعال و قادر ذو الجلال است که هر دو از برای انها باختیار
خود و انها مقدر وجود انها نموده است و طینت خلایق را خلط ما بین علیین و سجین مقرر فرموده و عقل و جهل
را مقابل هم قرار داده طبیعت عبودیت و اطاعت را مقابل نفس اماره و شهوت و مخالفت قرار داده و مقابل
شیطان و بی اطلاعی از معرفت خود و تکالیف معینه انها پیغمبران و رسولان و انبیاء و اوصیاء ارشد برا
فرستاده و حجت قرار داده و راه حق و باطل را امتیاز داده باشند و بانها شناسانیده باشند و آگاه نموده باشند
مطیع و عاصی را اجر و ثواب که بهشت و عقاب که جهنم و عذاب معین فرموده است و از اینجهت است در هیچ
زمانی زمین خالی از حجت خدا نیست و راه باطل مقابل حق بوده که باختیار خود و بحال خود انچه بخواهند
از عمل خیر و شر بدون انکه اکراه یا اجبار یا جلوگیری از انها بقدرت کامله خود نماید و حیات و قدرت را
در مخلوق دفع و قطع نمیکند و نمیگیرد و دلیلی از برای اختیار بهتر از حس و وجدان نیست که ما می بینیم
صد و اشیاء از قبیل حرکت برگ و اوراق و شاخ های درخت بوزیدن باد سخت است یا حرکت دست
مریض بجهت رعشه است ولی افعال صادره ما ها باختیار خودمان است اگر بخواهیم نماز خوانیم و صدقه دهیم
و عبادت کنیم و پرهیز ها کاری از افعال شر نمائیم ممکنست که انچه بخواهیم عمل میکنیم و انچه را که نخواهیم نمیکنیم
و تمکن بکردن و نکردن هستیم عبادت خدا کنیم یا نعوذ بالله عبادت شیطان نکاح شرعی کنیم یا زنا کنیم
حفظ امانت و مال مردم نمائیم یا انکه دزدی کنیم شربت بر لیموی مقوی معطر حلال خوریم یا شراب مسکرات
متعفن حرام خوریم و جمیع عقول انکار این امور مذکوره را ندارند و بدیهی عقلی است در اینمسئله محض
اهمیت و اختلاف مذاهب دست یا تطویل مقال و کلام دادم و در کتب فقهاء عربی و فارسی باین تمامیت و باین تفصیل
مشروح عقل و نقل و اخبار بنظر احقر نرسیده لکن احقر مؤلف مقتضی چنان دانستم که بیانات و دقایق
صحیحه شرعیه تطبیق با اخبار ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین و اقوال علماء متقدمین نور الله مرقدهم
و ذوق و عقل سلیم در خصوص اینمسئله مهمه مذکوره با مسئله بداء مذکوره ببیانات شافی کافی تالیف کنم
امیدوارم انچه خطا و سهو که لازمه انسانست ارباب نظر دقیق مشاهده فرمایند بقلم اصلاح کوشند و

دعای خیر بخلاصی محتاج فرمایند و بعد از فراغ از ادلهٔ باین مسئله بچند حکایت که مقتضی و مناسب این
بیان است ذکر میکنیم که خوب فساد مذاهب باطله ظاهر و آشکار شود بر مؤمنین اهل حق و ذوات
صاحبان عقول سلیم **در بحار مجلسی علیه الرحمة نقل کند** ابو حنیفه گفته دیدم حضرت
ابو ابرهیم موسی بن جعفر ع را هنگامی که طفل بود در دهلیز خانه پدر خود حضرت صادق ع عرض
کردم هرگاه کسی بخواهد حدثی و بولی بکند و غریب باشد بکجا رود پس نگاه بمن کرد و فرمود برود پشت
دیواری که نبیند کسی او را و محفوظ باشد از چشم مردم و دوری بجوید از دم نهرها و دم درختهای
میوه دار و دم راه ها بمردم و زراعت و رو بقبله و پشت بقبله ننشیند بعد بهر قسم که خواهد
بنشیند قضاء حاجت کند چون این شنیدم خیلی تعجب کردم از این قول و بزرگ آمد در چشم
من آن طفل و عرض کردم جعلت فداك معصیت از کیست نگاهی بمن فرمود گفت بنشین تا خبر بدهم
تو پس نشستم فرمود معصیت لابد است از اینکه یا از پروردگار باشد یا از بنده باشد
یا از هر دو باشد پس اگر باشد از خدا اگر او کرده باشد پس خداوند اعدل و انصف از اینستکه
ظلم بکند بندهٔ خود را و بجهنم ببرد و بگیرد تقصیر او را بچیزی که نکرده باشد و اگر بوده باشد از هر دو
هم پس خدا شریکست و سزاوار آنستکه با نصاف حرکت کند با بندهٔ ضعیف خود پس که خود خدا
هم کرده باشد با وجود این بندهٔ خود را عذاب و عقاب نماید پس آنچه میماند اینستکه می باشد از بنده تنها
که خدا فرموده است از برای او ثواب و عقاب و بهشت و جهنم پس گفت ابو حنیفه ذریة بعضها من بعض

حکایت دویم بدانکه ابو حنیفه از رؤسای علماء اهل سنت است و قائل بجبر است و
روزی در مجلس خود سه مسئله بیان کرد در وقتیکه بهلول در آن مجلس حاضر بود **اول**
آنکه هر کس هر چه میکند چه طاعت و عبادت باشد و چه مخالفت و معصیت باشد هر چند آن
کار بدست بنده جاری میشود لکن آن شخص مجبور است در عمل خوب یا بد و خدا میکند **دوم** گفت که خدا دیده
نمیشود بجهت آنستکه خدا موجود است و هر چیز موجودی دیده میشود و ممکن نیست دیده نشود **سیم** گفت
که شیطان با آتش نمیسوزد بجهت آنکه شیطان از آتش خلق شده است و یک جنس ضرر و اذیت بجنس خود
نمیرساند و در تذکرة الائمه مذکور است که ابو حنیفه گفت که اگر حضرت امام جعفر صادق ع در این سه چیز اعتقاد او
مثل اعتقاد من بود و بخلاف اعتقاد من نبود بقول او کار میکردم خدا پس بهلول چون این سخنان بشنید بی هوشی سفیهانهٔ او را

حکایت اول از ابو حنیفه متعلق بجبر و تفویض از حضرت موسی علیه السلام

حکایت دوم احتجاج بهلول با ابو حنیفه

فصل اول در حجج

با بهلول در مسئلهٔ جبر وجواب فعلی از بهلول او را

کلوخی برداشت و بر سر او زد و سر او را شکست و خون از سر او جاری شد بهلول گفت که هر سه مسئلهٔ تو را باین کلوخ زدن من بسر تو باطل شد اعتقاد تو و گریخت و در آن وقت ابو حنیفه نزد خلیفه رفت و شکایت بهلول را نمود خلیفه بهلول را طلبید و گفت ای بهلول سر ابو حنیفه را چرا شکستی بهلول گفت ای خلیفه من نشکستم بلکه خدا شکسته است بجهت آنکه خود او میگوید که بندگان آنچه می کنند از خوب و بد خدا بر ایشان جاری میکند و خلق مجبورند در کارهای خود پس بنا بر مذهب او من مجبور بوده ام و سر او را خدا شکسته نه من پس ابو حنیفه گفت سرم درد میکند گفت دروغ می گوئی درد را نشان من بده تا بدانم که راست می گوئی ابو حنیفه گفت ای مرد درد دیده نمیشود بهلول گفت این مذهب تو است که می گوئی هر چیز موجودی لا محاله باید دیده شود و خدا موجود است باید دیده شود پس بنا بگفته تو درد چیز نیست موجود پس باید دیده شود چه گونه می گوئی دیده نمیشود پس ابو حنیفه گفت سر من بجهت کلوخی که تو زدی شکست بهلول گفت تو میگوئی جنس واحد بجنس خود اذیت نمیرساند کلوخ خاک است و تو هم از خاک آفریده شده پس چگونه میشود که کلوخ سر ترا بشکند پس چون ابو حنیفه دید که هر سه مسئلهٔ او بیک کلوخ زدن بهلول باطل شد و جواب هم ندارد بد بد هد بسیار خجالت کشیده و از مجلس خلیفه برخواست با سر شکسته بیرون رفت پس خلیفه و سایر اهل مجلس خندیدند **حکایت سیوم** نقلست یکی از علمای اهل سنت که جبری مذهب بود و در مجلس مامون بود و شیعه هم در آنجا حاضر بود مامون اشاره بآن شخص عالم سنی کرد که بآن شیعه شوخی کند پس آن عالم سنی انگشت خود را حرکت داد و بآن شیعه گفت حرکت دهندهٔ این انگشت کی است شیعه گفت آن کسی است که مادر او فحبه است آن عالم سنی گفت ای خلیفه حکم کن که او را حد بزنند که نسبت زنا بمادر من داد شیعه گفت که مذهب تو آنستکه همه اقوال و افعال از خدا صادر می شود پس این نسبت را خدا بمادر تو داده است تقصیر من چه چیز است پس آن عالم خجل شد و مغلوب گردید و مامون بسیار خندهٔ نمود **حکایت چهارم** نقل کرده اند که یکی از اشاعره بجا نه خود شخص شیعی را دید که بازن او زنا میکند خواست آن شخص را بگیرد آن شخص گفت که تقصیر من چه چیز است من مجبورم بمذهب خود تو که خدا مرا بجبر اینجا آورده است و این عمل از من بجبر صادر شده است نه باختیار آن شخص جبری مذهب چون جوابی نداشت دست از او برداشت **حکایت پنجم** نقل کرده اند که عربی را در مکه بجهت اینکه دزدی کرده بود گرفته می بردند عبدالله عباس با و برخورد بچون او را

ملاحظہ نمود دید کہ ان عرب با او اشنا بود ولہمین جہۃ باو گفت کہ این عمل شنیع چیست کہ از تو صادر شد ان عرب گفت بعبد اللہ عباس کہ مرا اختیاری نیست بخواست خدا این عمل و امر قبیح بر دست من کہ بندہ ہستم جاری شد عبد اللہ گفت این قول تو بسیار زشت تر است از فعل تو کہ دزدی را نسبت بخدای نعمی دہی **حکایت ششم** نقل است کہ شیعۂ از سنی جبری مذہب سؤال کرد کہ صدور حق از جانب کیا ست گفت از جانب خدا ست شیعہ گفت فاعل شرور و باطل کیست گفت خدا شیعہ گفت در این صورت کہ تو میگوئی شرید و مبطل کی است سنی جبری جرات نکرد بگفتن کفر صریح نمود کفر باطنی خود را و مغلوب شد **حکایت ہفتم** نقل کردہ اند کہ شخصی دزدی کردہ بود حاکم ان زمان حکم کرد ببریدن دست او ان شخص فریاد زد گفت تقصیر من چیست دزدی من بخواست خدا بود و من مجبور بودم حاکم گفت چون تو فاعل دزدی بودی و خدا ترا مجبور نمود پس من نیز در دست بریدن تو مجبورم معذورم **حکایت ہشتم** نقل کردہ اند کہ شخص شیعہ بجبری مذہب گفت کہ شما می گوئید کہ فاعل ہمہ افعال خدا ست پس بنا بر مذہب شما فرقی نیست میان کلام صادر از بندگان خدا و میان قرآن و وحی و میان کلام ابو جہل و پیغمبر و میان کلام پیغمبر و امت و کافر و سنی و شیعہ و کلام موسی و فرعون و میان کلام تابع و متبوع و میان کلام بزرگ و کوچک و ملکہ میان تمام طوائف و ملتہا بلکہ میان حرکات و سکنات و میان عبادات و زہد و پرہیز کاری و معصیت و فجور و فسق و کفر و نافرمانی و اطاعت و عبادت و اسلام و ایمان پس چون ان جبری مذہب جوابی نداشت مغلوب شد خلاصہ از این حکایات و گفتگو و نقل انہا بسیار است در کتب **و مؤلف** محض فساد عقاید باطلہ انہا این چند نقل را نمودم پس از انچہ گفتہ شد بطلان مذہب اشاعرہ و معتزلہ و حقیقت و حقیت مذہب امامیہ شیعۂ اثنی عشریہ ثابت شد **مبحث دویم** در بیان انکہ حسن و قبح افعال ذاتی و عقلی است چنانچہ مذہب امامیہ و حکما و علماء شیعہ می باشد و مراد از حسن انستکہ فاعل اگر ان فعل را بکند مستحق مدح و ثواب خواہد بود و مراد از قبح انستکہ فاعل قادر مختار اگر ان فعل را بکند مستحق مذمت و عقاب خواہد بود و مراد از ان کہ حسن و قبح عقلی است انستکہ فعل بذاتہ در واقع قطع نظر از وارد شدن شرع جہۃ حسنی و قبحی بحکم عقلی بودہ باشد مستحق مدح یا ثواب و یا مذمت و عقاب کردد و این جہۃ حسن و قبح کاہی میکردد کہ بمبدا عقل متبادر و ظہور

میرساند

حکایت ششم
حکایت ہفتم
حکایت ہشتم
مبحث دویم در بیان انکہ حسن و قبح افعال ذاتی و عقلی است

در اینکه حسن و قبح افعال ذاتی است و عقلی

می‌رسانند و همه کس هم می‌داند مثل حسن و راست‌گوئی و راست‌رفتاری و حسن خلق و امانت‌داری و خوب
کرداری و افعال حسنه آنچه باشد مثلاً کریم باشد جواد باشد صاحب بخشش باشد صاحب عفو باشد و
گذشت باشد و هم چنین آنچه را که حسن و خوبیت دارا باشد و مثل قبح که دروغگوئی و دزدی و خیانت
و قتل نفس و بخل و حسد و آنچه افعال و صفات رذیله و قبیحه که تصور شود و گاهی هم می‌شود که آن
حسن و قبح بفکر و تامل حاصل می‌شود که اکثر مردم در بعضی از موارد از فهمیدن بعضی از
اینها از جهت حسن و قبح عاجز می‌باشند ولکن بعد از وارد شدن از شارع و از جانب پیغمبر که از
جانب خدا می‌رسانند و خلائق مطلع می‌شوند مثل حسن روزه گرفتن آخر ماه رمضان و قبح روزه
گرفتن در روز عید فطر و ختنه کردن و سر تراشیدن و موی بدن را زائل نمودن و غسل جمعه نمودن
و تنظیف بدن و لباس و خانه که بعضی واجب و بعضی سنت حکم و مصالح آن را می‌فهمند و حسن
و قبح احکام و افعال و مصدر و هر یکی را که بمصالح و نفع و خوبی اینها و حسن و قبح اینها مطلع خواهند
شد و اما بحکم عقل دلیل ما‌ها اینست که علم حاصل است از برای هر عاقلی از روی بداهت عقل
که خوبست نیکی کردن و بدست دشمنی نمودن و حسن راستی و راستگوئی و قبح بدی و بدکرداری
نمودن و هکذا و حسن احسان بخلق و حفظ نفوس و قبح ظلم بخلق و قتل نفوس بدون آنکه ملاحظه
حکم شارع بشود بحسن هر یک از اینها یا قبح هر یک و از اینها از این جهت است که آن کسانی که قائل بشریعتی
نیستند مثل دهری مذهب اقرار باین دارند و حکم بر حسن نیکی کردن و حکم بر بدی کردن و ظلم
کردن و مانند اینها می‌نمایند و تعجب است که طایفه اشاعره که جبر مذهب می‌باشند می‌گویند حسن و
قبح فهمیده بعقل نمیشود و شرعیست نه عقلی باین معنی که حسن و قبح افعال با امر و نهی شارع است و خود
فعل بذاته جهت حسن و قبح تصور نمیشود پس اگر شارع خلق را امر بدزدی و لواط و قتل کند اینها تمام
حسن می‌شوند و اگر نهی از نماز و روزه و افعال خیریه نماید اینها همه قبیح می‌شوند خلاصه دانستگی بطلان
مذهب اشاعره پس بر هر عاقلی ظاهر است پس بر هر کسی واجب است که اعتقاد نماید باینکه همه
کارهای خدای تعالی آنچه میکند و آنچه تکلیف بر بندگان خود نماید و آنچه صدور حکم بر بندگان خود
فرماید حسن و خوب و نیکو هست بحسن عقلی چنانچه گفتم پس هر کاری که نیکو است و حسن است
خدای بجا می‌آورد و امر بآن می‌فرماید عباد خود را و هر کاری که قبیح است خدا آن را نمیکند و امر به بندگان

دلیل عقلی از حسن و قبح ذاتی

رد اعتقادات اشاعره و اینکه

حسن و قبح عقلی نیست و بطلان آن

کلام ملا ... منتظر

وخلایق هم نمیکند و نهی می فرماید و این از اعتقاد مذهب حقه شیعه امامی است **مبحث سیوم متعلق بعدل** در بیان آنستکه بر هر کس واجبست اعتقاد داشته باشد که همه کارهای خدای تع منوط بغرض و فایده می باشد که راجع ببندگان می باشد در دنیا و آخرت و کار عبث و بی فایده از خداوند سر نمیزند و دلیل اینمطلب آنستکه اگر چنین نباشد لازم می آید که فعل خدای تع عبث و لغو باشد و این ببداهت عقل باطل استو دلیل نقلی بر اینمطلب از آیات و اخبار و احادیث بسیار است و این اعتقاد نیز از اصول مذهب شیعه می باشد و کسیکه انکار این اعتقاد و اینمطلب نماید هالک و مردود است **مبحث چهارم متعلق بعدل** و آن لطف است از خدای متعال در حق عباد خود و لطف بر خداوند واجب است بحسب عقل و بر هر کسی واجب استکه اعتقاد نماید باینکه همه کارهای خدای متعال مترتب است بلطف و معنی لطف آنستکه حقتعالی کاری بکند که بندگان خود را بواسطه آن کار نزدیک بطاعت بکرداند بحیثیتی که بحد اجبار و اضطرار نرسد که موجب بطلان ثواب و جزا شود که مترتب بر طاعت است از روی اختیار و نیز از امتحان مطیع و عاصی از میان برود و هم چنین معنی لطف که میکوئیم آنستکه خدای متعال بندکان خود را دور کند از معصیت بحیثیتی که بحد اجبار و اضطرار و اکراه نرسد که موجب عقاب و جزا شود که مترتب بر معصیت است از روی اختیار و باز هم محض امتحان مطیع و عاصی مانند فرستادن پیغمبران و رسولان و فرستادن کتاب و بیان نمودن طریق مستقیم و طریق ضلالت و بیان احکام و عبادات و اوامر و نواهی و بیان نمودن ثواب و عقاب که تمام اینها لطف از خدا می باشد در حق بندکان خود و دلیل وجوب لطف خدا عقلا پس میکوئیم با خواستن خدا فعل طاعت و ترک معصیت را از بندکان اگر ترک لطف نماید مناقض غرض خداوند خواهد بود و آن از علم خداوند علیم حکیم خبیر قبیح است و ثابت هم شد که قبح بر خدای تع روا نیست پس باید در مقام لطف که خلایق را براه راست هدایت نماید و از طریق کمراهی و ضلالت برهاند تا آنکه در قیامت حجت تمام شده باشد بر خلق بر ارتکاب بندکان در دنیا باتیان اوامر و ترک نواهی و همین سبب پیغمبران و مرسلان و کتابها فرستاد محض رسانیدن بآنها که حیران در تکالیف خود نباشند اگر عملی و اطاعتی بنمایند یا عملی و مخالفتی بکنند فهمیده از روی اختیار و میل و هوای خود خواهند نمود علاوه آنستکه بجهة امر معیشت آنها

در خصوص اینکه کارهای خدا بی غرض و فایده نیست و خدا افعال قبیح و کار لغو نمیکند

در بیان لطف خدا و وجوب وی بر بندگان

دلیل عقلا

و اینکه غرض از فرستادن انبیا و کتابها هدایت خلق و لطف است

در آنکه ارسال رسل از آنکه لطف است از خدای تعالی

در دنیا و مقامات عالی و درجات بلند در آخرت انصار است و بفهمانند که فهمیده و مطلع و آگاه شده
خیر خود را و شر خود را بتوسط پیغمبران و اوصیا و مرشدان تحو عمل بتکالیف خود نمایند از روی اختیار
یا تکاهل و تجابر وجود کنند از روی اختیار خود و استحقاق ثواب و عقاب بهم رسانند پس واجب است لطف
در ذات واجب الوجود **و بدانکه** اعتقاد بلطف خدا در حق عباد از اصول مذهب حقه شیعه میباشد و
منکر او منحرف از عقل و شریعت است **بحث پنجم** متعلق بعدل آنستکه باید اعتقاد نمود باینکه
خدای تعالی آنچه اصلح بحال بندگان و نظام عالم است بعمل می آورد یعنی آنچه زیاده و بیشتر صلاح بندگان
و نظام عالم میداند همان را میکند بحسب فعل خود و لطف خود پس مراد با اصلح یعنی بهتر و زیادتر
خوبی و صلاح بهتر چیزهائیستکه عمل میکند و دلیل بر این مطلب آنستکه ایجاد اصلح لطف است و لطف هم ثابت
نمودیم بر خدای متعال واجبست پس ایجاد اصلح بر خدا واجب است و دلیل دیگر میگوئیم که اگر خدای تعالی
آنچه اصلح است نکند لازم می آید که خداوند آن چیزی که پست تر است آن را مقدم دارد بر چیزی که
خوب تر و بهتر است و این بحکم عقل قبیح است و باطل است چنانچه میگوئیم مساوی کردن میانه بهتر و
بدتر نیز قبیح است بحکم عقل بلی اگر مصلحت نظام کل تعارض کند با مصلحت نظام جزء در آن صورت مصلحت نظام کل
مقدم خواهد بود بر مصلحت نظام جزء مثل بریدن یک انگشت از جهت حفظ باقی بدن که از آن انگشت مرض
سرایت بتمام بدن خواهد نمود این صورت مقدم است هر چند خواهیم گفت در واقع همین ملاحظه نظام کل هم
بر جزء ملاحظه اصلحیات است **و در حدیث مفضل** از حضرت امام جعفر صادق م که عطا کردن اعضا در
در انسان از جهت منفعت است و تعدد بعضی از آنها مانند چشم و وضع آن در سر انسان از جهت اصلح بودن است بجهت هدایت شان
مقالات همین مقدار از روایت اکتفا نمودیم محض خالی نبودن و هم چنین در همان **حدیث** که آن بزرگوار فرمودند
ای مفضل اصحاب مانی حکیم از جهت نقصان در علم چون نیافتند حکمت را بهمین جهت عیب جوئی نمودند در روئیدن
موی زیر بغل و موی عانه و ندانستند که این از جهت رطوبت است که می ریزد باین مواضع پس موی می روید مشبه
چنانچه آب در موضعیکه می ایستد علف روئیده می شود خلاصه شبهه نیست که آنچه اصلح حال
بندگان است خداوند آن را بجا می آورد و بدان این اعتقاد هم از اصول مذهب است که اکثر علما و حکماء و
متکلمین شیعه اثنی عشریه بآن قائل اند و بعضی از متکلمین شیعه گفته اند که افعال خدای تعالی باید
متضمن مصلحت باشد و اصلح بودن ضرور نیست و این اقوال از ضعف اعتقاد است نه اینکه این اعتقاد

لمذهب بیرون باشد **مؤلف گوید** در رکن چهارم از اصل اول طول کلام شد محض اهمیت
مسئله ورد اقوال و اعتقادات باطله فاسده غیر حقه   ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

دویم
اصل در نبوت است

بسم الله الرحمن الرحیم   و به نستعین

الحمد لله رب العالمین   والصلوة والسلام علی محمد وآله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین و
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم **وبعد** حقیر ذلیل خاکسار خاطی سمی الاب **محمد علی**
الموسوی الملقب بگلستانه عفی عنه اصل اول وارکان اربعه در اصل اول را بعون الله تم باتمام رسانیده
شروع میکنم در اصل دویم در نبوت وبیان می نمایم در چهار رکن **رکن اول از اصل دویم نبوت است**
یعنی نبوت عامه یعنی باید مخلوق وبنی نوع انسان اعتقاد داشته باشند باینکه خداوند
پیغمبران فرستاده ودر هر عصر وهر زمان که انها بوده اند پیغمبر بر قومی بوده اند که اطاعت وفرمانبرداری
از ان پیغمبران قوم واجب بوده است واینکه خداوند پیغمبران را فرستاده در هر زمان وزمین خالی از حجت نبوده
اصول ثابت است بادله عقلیه ونقلیه واثاریه وجود حقتعالی ویکانکی ذات وصفات واز برای این موجودات
مختلفة الحقایق ومتفاوت الهیاکل که باید از برای جمیع ایشان هادی وراه نمائی بوده باشد که انها را به
مکارم اخلاق ومعرفت بخالق خود وسیاسات مدنیت وطریق معاملات بیع وشری ومزاوجت ومصالحه و
اجاره وشراکت وعقود وایقاعات وطریق ارث ومیراث وحقیت وباطلیت واستحقاق ومداخلات وبندکی
وعبادات وطریق انها ووجوب اعمال وحرمت اعمال وامور ونظافات وطهارات ونجاسات ومباحات و
کراهات ومعاشرات وتعیش زندکانی که هرج ومرج میان مخلوق نباشد داشته اساس کسیخته نشود واحدی از
خلایق بر عیال واولاد ومال احدی تسلط نداشته باشد ملخص انکه امر معاش ومعاد خلایق بوجود پیغمبران
متقن ومحکم کردد ومختل ومعوق وضایع نکردد واثبات اینکه خدا پیغمبران فرستاده واطاعت انها واجب است واز اصول دینیت

اصل دوّم در نبوّت است

بچهار دلیل بیان میکنم **دلیل اوّل** آنستکه چون در اصل اوّل ثابت نمودیم بادلّهٔ عقلیّه و نقلیّه
و آثار بر ذات واجب الوجود و یکانگی ذات و صفات ذاتیّه او و در اوّل حسن افعال او و اگر از روی حکم و مصالح
است و کارهای او منوط بغرض صحیح و فایده است و اینکه کارهای خدای تع مترتّب است بلطف در
حق عباد و بندگان و از برای اثبات باری تع عقلاً و نقلاً و آثاراً بیانات کافی نمودیم پس فرستادن
پیغمبران و کتاب و شریعت و بیان احکام بادلهٔ اثبات صفات مذکوره بر خدا واجبست بملاحظهٔ اصلح
بحال بندگان خود و نظام عالم خود بحسن فعل خود ش و لطف خود عمل نماید و از برای این مخلوقات
موجودات امکانیّه مختلف الحقایق و متفاوت الهیاکل که اینها را از روی حکمت و مصلحت آفریده است
و عبث خلق نفرموده بفرموده عزّ و جلّ افحسبتم انّما خلقناکم عبثاً و انّکم الینا لا ترجعون یعنی آیا
گمان میکنید که من شما را عبث و بی فایده خلق نمودم و بازگشت شما بسوی من نخواهد بود در سورهٔ
انبیاء فرموده و ما خلقنا السّموات و الارض و ما بینهما لاعبین یعنی خلق نکردم آسمانها و زمینها را
و آنچه که در میانهٔ آنها است بلعب و بازی و در جای دیگر فرموده که من اینها را باطل خلق ننموده ام و باطل
خلق شدن گمان و اعتقاد کافران است پس میگوئیم چنانچه اثبات کافی در بیان صفات باری تع سابقاً
شرح دادیم که خداوند علیم و حکیم و خبیر است و خلقت جمیع ممکنات و صنف جن و انس را از روی حکمت
و مصلحت خلق فرموده چنانچه می فرماید در سورهٔ ذاریات و ما خلقت الجنّ و الانس الّا لیعبدون یعنی
نکردیم جنّ و انس را مگر بجهة معرفت و غایت معرفت عبادت و بندگی است لهذا باید دانست که حاصل
شدن معرفت و اعمال و اتیان بعبادت ببقاء و دوام و ثبات این است با آثار انسانیّت که اگر بقاء و دوام
از برای آن بوصف مذکور نباشد یا موجود نباشد یا مانند سایر حیوانات موجود خواهد بود و نقض
غرض اصلی حق تع خواهد پیدا شد پس بقاء ایشان و دوام ایشان و دانستن طریق صحیح عبادت ایشان و
هدایت یافتن ایشان موقوف بفرستادن واسطه است که لوازم تعیّش ایشان و مایحتاج هر کسی را از اوّل
ایجاد تا یوم ارتحال و مقامات عالیه دارا شدن ایشان برای دار باقی اخروی ایشان معیّن و زاید بیان
نمایند آن واسطها که فرستاده از جانب حق تع باشند که میگوئیم پیغمبرند و واسطهٔ بین خلق و خالق و اگر
چنین نباشد لازم می آید که فعل خدا لغو و عبث و بی فایده باشد و این بداهة عقل باطل است و
دلیل دوّم آنستکه مقصود اصلی از خلقت بندگان رسانیدن آنها است بنعمتهای اخروی و آن موقوف است

بر حاصل شدن قابلیت وان محتاج است بر معرفت خالق خود و دانستن احکام و اوامر و نواهی او و
شناختن احکام از جهت ناقص بودن اکثر عقلهای بندگان از درک کردن و قابل نبودن بندگان
از برای الهام و وحی موقوفست بر فرستادن پیغمبران تا آنکه ایشان را هدایت
نمایند و احکام الهی را برسانند که الهی بر خلق باشد والا اگر چنین نباشد لازم می آید خدای رؤف
و حکیم تکلیف ما لا یطاق از بندگان بخواهد احکام بلا بیان از ایشان بخواهد و این بدیهة عقل باطل
است **دلیل سیوم** آنستکه تعلیم جاهل و ناتمکن و عدم ضرر نیکو و حسن است و شبهه
نیست که بندگان جاهل اند و محاسن و قبایح و مفاسد اعیان خارجیه و افعال صادره از خود
چنانچه مشاهده می شود بسیار چیزها و کارها را بندگان خوب می دانند و بد است و چه
بسیاری را که بد می دانند و خوب است و خداوند عالم است و بر خداوند حسن است و لطف است
تعلیم ایشان و چونکه عامه مردمان قابل استفاضه از ذات قدس بلا واسطه نیستند پس باید واسطه
باشند از جنس ایشان که خداوند عالم فرموده او و تعلیم نماید مصالح و مفاسد را و خداوند ترک
حسن نمیکند **دلیل چهارم** آنستکه خالق حکیم انسان را مدنی الطبع آفریده یعنی از زندگانی و
معاش محتاجند بتمدن که عبارتست از جمعیت ایشان بر روی زمین که جمعی در شهرها و جمعی در قریه
ها و جمعی در کوهها و صحراها و هر یک از این نوع بشر در امور معاش و معاد خود محتاج اند و هر
کدام هم مشغول بشغلی و کاری و صنعتی باشند تا آنکه اسباب زندگانی و تعیش هر یک از خوردنی و پوشیدنی
و دفع ضرر و نقصان و ظلم و تعدی بر یکدیگر و دفع دشمنان و ترتیب دواها بجهت دفع ناخوشیها و بناها
الخ از برای اینها از برای افراد انسان لازم است سرانجام شود پس باید همه ایشان اعانت بر یکدیگر نمایند و
باهم دیگر آمیزش و معامله و داد و ستد نمایند تا آنکه تمام این امور مذکوره صورت بگیرد و شبهه نیست که
غالب اوقات میان ایشان اختلاف و نزاع و جدال واقع خواهد شد پس میگوئیم میان این جماعت در هر زمان
کسی را که بخواهد از خود ایشان و لازم است باشد میان ایشان که مصلح حال الجماعت باشد و رفع فساد و نزاع
نماید که هرج و مرج در میان ایشان نباشد و آن شخص مصلح و خیر خواه و حاکم در میان ایشان باشد و اگر در میان
علم و فضل مثل ایشان باشد یا پست تر از ایشان باشد و کامل و فاضل و عالم و قادر بر ایشان نباشد و قابل چنین
خواهی ایشان نباشد و مثل ایشان باشد ترجیح بلا مرجح است و قائده محال این خلاف بوده و وجود آن

و تمیز

دلیل سیم در بیان فرق میان حسن و قبح و صلاح و فساد از جهت لزوم بعثت پیغمبران

دلیل چهارم از جهت احتیاج بعث پیغمبران

اصل دوم در بیان نبوت

وثمری نیست وقول او نزد همه کس مسلم ومقبول نیست پس لازم است شخصی که حاکم وامر وناهی در میان
مردم است افضل واکمل واعلم بر انها باشد واز جانب خداوند باشد که صاحب اوصاف حمیده ومعجزات
وخارق عادات ومؤید بوحی الهی باشد تا انکه مسلم القول شود واحاطه بهمه خصوصیات احکام داشته باشد
وباید صاحب قاعده وقانون باشد که امور نظم خلایق بر وفق صلاح وخیر انها بنماید وحکم او بحق و
ومتقن باشد واز جنس خود بشر باشد بجهة اینکه عقل حکم میکند از نوع غیر انسان باشد طبیعت انها
نفرت دارد واطاعت او را نمیکنند پس باین تحقیق که نمودیم ثابت شد که وجود چنین شخصی که این قاعده
وقانون را وضع کند تا اینکه موافق عدالت بدون حیف ومیل وظلم وخلاف ودفع نزاع ومشاجره ونعما
ومفسده از میان خلایق بنماید لازم وواجب است واین شخص کامل در هر زمان عبارت است از پیغمبر وقاعده
وقانونی که او بیاورد عبارت است از شریعت او ونفرستادن پیغمبر ومهمل گذاردن حکیم رؤف خلایق
را عقلا قبیح است ولازم می اید که خداوند خلق فرموده خلایق را عبث ولغو ومهمل واین بداهت
باطل است پس بعد از این چهار دلیل میگوئیم سبب ارسال رسل وانزال کتب تمام جهة بیان تکالیف
خلایق است در اوامر ونواهی خالق خود ومعرفت هم رسانیدن معبود خود وامتحان نمودن خلایق
باطاعت ومخالفت خالق خود وجزا دادن اعمال خلایق بخیر وشر انها است چنانچه در سوره طه
می فرماید وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ یعنی اگر
هلاک میکردیم ما ایشان را بعذاب پیش از ان که ارسال رسل بایشان میشد میگفتند که خدایا چرا
نفرستادی بسوی ما پیغمبری را که متابعت نمائیم ایات ترا پس بجهة رفع این عذر در هر عصری پیغمبری را فرستاد
که این خطاب سوره انعام را بایشان بفرماید یَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ
آيَاتِي وَيُنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا یعنی ای جماعت جن وانس ایا نیامد شما ها را پیغمبران از خود شما ها که بخوانند
بر شما ها ایات مرا وبترسانند شما ها را از مثل امروز روز قیامتی وموافق ایه شریفه سوره انفال
لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ که کفر وهلاکت شان ومجازات مخالفین از روی حجة
وبینه باشد ونباید دانست که مؤمن سزاوارتر است بانزال کتب وارسال رسل از کافر بجهة زیاد شدن
هدایت کسبی ایشان بر هدایت فطری از انجائیکه مؤمن بواسطه ایمان فطری دارای چشم دل وروشنی افتاب
را کسی ادراک نکند مگر کسیکه صاحب چشم باشد مصداق ایه مبارکه فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا

رکن دویم در اصل دویم در بیان نبوت است

انستکه گفته نشود پس با علم خداوند علیم خبیر بایمان نیاوردن کفاری که خالیست قلوب ایشان
از خشیت و طینت ایشان از رحمت پس چه ثمر دارد ارسال رسل و انزال کتب از برای انها و حال
انکه خداوند علیم حکیم عبث کار نخواهد نمود جواب گفته خواهد شد که ارسال رسل و انزال کتب
از برای مؤمن مزید هدایت و پیمودن مقام رفعت و درجات عالی خواهد شد و از برای کفار اتمام
حجة کرده نسبة بضلالت و گمراهی نیفتاده باشند و بدانکه بعد از انکه بادله ثابت نمودیم وجود
پیغمبر را در هر زمانی و عصری پس بیان میکنیم دو طریق شناختن پیغمبران و باید دانستکه خدای
متعال پیغمبری را بر قومی بفرستد و ان قوم را امر نماید باطاعت ان پیغمبر پس البته باید که حجة و برهانی
با ان پیغمبر عطا بفرماید و نشان و علامتی از برای صدق ان با او بفرستد که بندگان و
خلایق بسبب ان حجة و برهان این ادعای بزرگ او را در حق او قبول نمایند پس بمجرد قول و ادعاء
هر کسی اطاعت بندگان واجب نخواهد بود و شناختن پیغمبران اولا باید بنشان و علامتی باشد و
نوعی باشد که همه مردم بواسطه ان علامات ان پیغمبر را بشناسند و امتیاز داشته باشند بر همه خلایق
بحیثیکه هیچ یک خلا بوان امتیاز را نداشته باشند و انچنین معجزه است که ظاهر باید نشود از او
معجزه خرق عادت که در قوه بشر از خلایق غیر از پیغمبر نباشد و امر غریب عجیب که یافتی باشد که
از خلایق صادر نشود مگر از پیغمبر و اولیاء که انبمعجزه که صدور از پیغمبران می شود با یمعنی
باشد که بقوه معتاده و کسب نباشد و اگر بطریق سحر باشد بر خداوند واجبست که ان را دفع نماید
چنانچه سحره فرعون را دفع نمود بمعجزه حضرت موسی و دیگر انکه معجزه بدون اسباب و الات بمجرد
افاضه از جانب خداوند عالم است و موجود نمودن معجزه بمحض اراده پیغمبر است بدون اسباب که اصلا
سببی از برای او نیست بخلاف سحر و مانند ان که وجود انها بواسطه اسبابست و از این جهت است که
هر کس دارای سحر باشد می تواند تعلیم دیگری بکند بخلاف معجزه و بدانکه صدور معجزه از پیغمبران اتفاق
همه ملتها می باشد که متفق می باشند همه ملل بصدور معجزه از پیغمبران خود و دیگر طریق شناختن
پیغمبران انستکه باید معصوم باشند که مرتکب معصیت و مخالفت الله خود   نشوند علاوه بر انکه
اگر معصوم نباشند کلام انها و اقوال انها ترتب اثر و ثمری ندارد و باید بدلیل عقل و نقل پیغمبر طیب و طاهر
بوده باشد و از گناه و خطا و خلل خالی باشد از سهو و نسیان در هر زمان و مکان چه قبل از بعثت و چه

در طریق شناختن پیغمبران اول نشان و علامت معجزه

در بیان تعریف معجزات

تعریف معجزه و اثبات عصمت انبیاء

بعد از بعثت تا راه عذری از برای احدی از اهل نفاق و شقاق نماند و نگویند شاید این خبرهای او از جانب
خداوند نباشد یا دروغ گوید یا از روی سهو و نسیان باشد و خدا خلاف آن را فرموده است پس حجت خدای
ناقص باشد پس بدانکه دلیل عقلی از برای اثبات مذهب حق بر عصمت پیغمبران بسیار است و ما بسه
دلیل اختصار می نمائیم **دلیل اول** آنستکه خدای مهربان پیغمبران را حجت بالغه از برای
خلق خود قرار داده است چنانچه فرموده قل فلله الحجة البالغة یعنی بگو ای محمد که از برای خداست حجت
بالغه که مراد پیغمبران می باشند و باید حجت بالغه خالق بر خلق باشند بر وجه اتم و اکمل و امتیاز
تامی بنفس قدسی از سایر خلق داشته باشد و باید بمرتبه باشد که کمالات نفسانی پیغمبر در میان
خلایق بآن مرتبه نباشد والا تخصیص بمنصب نبوت و پیغمبری و مبعوث نمودن او ترجیح بلا مرجح است و راه
عذر بر اطاعت ننمودن آن پیغمبر بجهت خلایق می باشد و حجت تمام نیست و اطمینان تمام بر خلق نیست که اطاعت او را
دلیل دوم آنستکه بدیهی است که پیغمبر حامل اوامر و نواهی و خازن اسرار ربانی و امین وحی
الهی است و شبهه نیست که این مرتبه رفیعه با مرتکب شدن گناهان جمع نشود پس محالست خدای حکیم کسی را
که اعتماد باو نباشد و مثل سایر خلق باشد امین خود کند بر سایر بندگان و این منصب عظیم را باو واگذارد
دلیل سوم قابل مرتبه پیغمبری شخصی است که عقل کامل و غالب بر جمیع قوای نفسانیه و حیوانیه او باشد
همه قوای نفسانیه و طبیعیه و حیوانیه او مطیع و مقهور عقل او باشد و فرستادن پیغمبران لطفی است از
جانب خدای متعال نسبت بخلایق و لطف هم چنانچه در مبحث عدل ثابت نمودیم بر خدا واجب است و تمام
کردن لطف الهی موقوف است که خدا رسول شخصی را واسطه میان خود و مخلوق خود معین نماید که از گناه و خطا
محفوظ و اعتماد بقول و فعل او باشد که راه عذری بر خلایق باطاعت ننمودن او نباشد پس لطف کامل
در صورتیستکه اطاعت خلایق بطوری بعمل آید که اعتماد باو داشته باشند و اگر غیر این باشد که گناه کار
و مخالف خالق خود باشد چگونه می تواند رعیت خود را منع کند از گناه و چگونه می تواند که آنها را بجهت مرتکب شدن
گناه سیاست کند و حال آنکه رسالت و اختیار نمودن این شخص محض همین امور است پس اگر معصوم و منزه
و مبرا از گناه نباشد خلاف لطف است پس لازم است پیغمبر معصوم باشد تا اینکه لطفی که مقصود اصلی
است از فرستادن آن بعمل آید پس چونکه بنای این رساله باختصار است بهمین سه دلیل اکتفاء می کنیم
ملخص آنستکه پیغمبر باید متصف باشد بهمه صفات کمال و اخلاق حمیده و عالم بهمه علوم و تکالیف الهیه و

دلیل عقلی بر عصمت پیغمبران است

ایضاً دلیل اثبات عصمت پیغمبران

اصول دوم در نبوت و عدد انبیا است

مسائل شرعیه که امت باینها محتاج اند و یا وحی شود یا بواسطه ملک احکام باینها برسد و از همه صفات
نقص و اخلاق ذمیمه و عیبها و مرضهائیکه باعث نفرت خلق باشد مثل خوره و پیسی و کری
و عفونت و کوری تمام محفوظ و سالم باشد و بدانکه اگر شخصی ادعای نبوت کند باید خلایق که
ملاحظه احوال و اوصاف او نمایند اگر خالی از صفات کمال و موصوف بصفت نقص و عیب و
فسق و خباثت نفس و لئامت باشد بر فرض اینکه خارق عادتی از او سر زند از طریق سحر یا شعبده
یا معاونت شیاطین باو دلیل بر پیغمبری و نبوت او نخواهد بود و از برای عقل شبهه نخواهد بود
که چنین شخصی قابل پیغمبری و هدایت و مصلح حال اینها نیست و بدانکه بر خدا هم لازم نیست که
باطل نماید عمل او را بجهت آنکه باطل نمودن عمل و چون که بر خدا لازم است باطل نماید عمل کسی را که
خلایق مطلع نباشند از حال او و صدق و کذب او و چون که چنین شخصی که فاسق و کافر و موصوف
بنقص و عیب است ظاهر است حال او و دروغ او و دیگر احتیاج بباطل نمودن عمل او نیست و بدان
که واجب است اعتقاد نمودن بحقیت جمیع پیغمبران و رسولان اجمالا و عدد اینها بر روایت مشهور یکصد
و بیست و چهار هزار اند و بعضی یکصد و چهل هزار گفته اند و واجب است اعتقاد نمودن بعصمت انبیا
از اول عمر تا آخر عمر ایشان و این اعتقاد از اصول مذهب است و واجب است ایمان آوردن بهمه پیغمبران و
تصدیق نمودن ایشان را در توحید الهی و صفات او زیرا که اختلاف در توحید الهی پیغمبران ندارند و همه
اینها خلایق را بتوحید خوانده اند و واجب است ایمان آوردن بکتابهای ایشان که از خود اینها باشد
یعنی نازل بر اینها از جانب خدا باشد نه کتابی که بدست دیان است و تحریف نموده اند یا نسبت
دهند کتابی را بکتاب خداوند و بدانکه کتابهای آسمانی بسیار است از قبیل صحیفه آدم ع و نوح ع
و شیث ع و غیر اینها و در روایتی یکصد و بیست و چهار هزار کتاب از آسمان نازل شده است
و در حدیثی یکصد و چهار کتاب نازل شده از آسمان و بر شیث نازل شد پنجاه صحیفه و بر ادریس سی صحیفه
و بر ابراهیم بیست صحیفه نازل شد و کتابهای آسمانی که نسخ نمودند بعضی احکام کتابهای سابق خود را انا بودند
اول توریت موسی ع ۲ انجیل حضرت عیسی ۳ صحف حضرت ابراهیم ع ۴ چهارم قرآن محمد صلی الله علیه و آله و زبور داود
ناسخ کتابی نبوده بلکه بیان توریت را نموده و بدانکه سیصد و سیزده نفر از ایشان رسل یعنی فرستاده
خلق بوده اند و چهار نفر از ایشان سریانی بودند حضرت آدم ع و شیث ع و ادریس ع و نوح ع و پنج نفر از ایشان از عرب بودند هود ع

در انبیاء و اولوالعزم و غیرهم است

وصالح وشعیب واسمٰعیل ومحمدؐ وششصد نفر پیغامبر از بنی اسرائیل بودند واول ایشان حضرت موسی و آخر ایشان حضرت عیسی **و در خبری** چهار هزار بودند وواجب نیست دانستن همهٔ ایشان را مفصلاً وانکار نمودن یکی از پیغمبران را انکار نمودن همه است وواجبست ایمان آوردن بمشهور از ایشان مثل حضرت آدم وادریس ونوح و ابرهیم وشیث وسلیمان وداود ویعقوب ویوسف وذوالکفل وایوب وشعیب وصالح ویونس والیاس وهود ولوط واسمٰعیل وموسی وعیسی ومحمدؐ وغیر ایشان که ذکر شده در قرآن مجید خداوند فرموده اسم ایشان را **وبدانکه** بنابر اعم است از رسول ورسول اعم است از اولوالعزم پس اگر نبی آن است که اموراتی وتکالیف خود را از پیش نفس خود ملهم شود یا در خواب ببیند ملک را و در بیداری بشنود صدای او را وتجاوز نکند شریعت و بدیگری هم خود تابع پیغمبری باشد چه نباشد ورسول آنستکه ملک را در خواب رؤیت کند یا در بیداری وصدای او را بشنود وخود شرایع هم بیند وشریعت او هم بدیگری از مخلوق تجاوز نکند وتابع پیغمبری دیگر هم نباشد **ودر شرح مقاصد** است که ابوذر سؤال نمود از حضرت رسول محمد بن عبد الله عدهٔ انبیاء را آنحضرت فرمودند که یکصد و بیست وچهار هزار پیغمبر سؤال نمود عدهٔ رسولان را حضرت فرمودند که سیصد وسیزده نفرند ودر عدهٔ اولوالعزم واسامی ایشان بنابر اصح واشهر والا پنج نفرند حضرت نوح وابرهیم وموسی وعیسی ومحمد صلی الله علیه وآله ووجه نامیدن این پنج نفر را باولوالعزم چون که دارا بودند این پنج نفر عزم وشریعتی را که ناسخ شریعت سابق بر ایشان بوده است **ودر روایتی** یکی عزم پیغمبر خاتم است قبل جمیع مخلوقات وعزم آن چهار نفر است از پیغمبران بعد از حضرت واز **حضرت صادق علیه السلام** وحضرت رضا منقول است که از **حضرت باقر علیه السلام** مرویست که ایشان کسانی باشند که عزم بر اقرار بعهد ومیثاق وفضیلت محمد وآل محمد صلوات الله علیهم نمودند پیش از همه پیغمبران وحضرت آدم این عزم را نداشت نظر بآیهٔ ولم نجد له عزماً ودر روایت از **حضرت سجاد علیه السلام** مرویست که کسانی می باشند که مبعوث بشرق ومغرب وجن وانس شده اند **ولکن دو قسم از اصل عهد نبوت خاصه است** بدانکه واجبست اعتقاد نمودن بآنکه پیغمبر ما خاتم النبیین وسید المرسلین محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن ادد بن ادریک بن الیسع بن الهمیسع بن سلامان بن حمل بن قیدار بن اسمٰعیل بن ابراهیم بن تارخ بن ناحور بن شروع بن عواز بن قانع بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بن ملک بن متوشلخ بن ادریس بن یارد بن مهلائیل بن

قیطان بن انوش بن شیث بن آدم است صلوات الله علیه علیهم اجمعین و باید دانست که اعتراف و اعتقاد
داشته باشند خلائق که محمد خاتم پیغمبران است و بعد از او هم پیغمبری نیامده و نخواهد آمد و شرع او
و دین او تا قیامت باقی خواهد بود و بعد از او هم اگر کسی ادعای پیغمبری کند کاذب و دروغگو و قتل
او واجب است و از اهل کتاب پیغمبران سابق هم باید متابعت و پیروی این پیغمبر نمایند و جمیع ادیان
با وجود این پیغمبر باطل است و ناسخ جمیع ادیان است و بداند که این پیغمبر افضل و اکمل و اجمل و اورع و
اتقی و ازهد و اعلم و اشجع و اسخی و ازکی و انجی از جمیع پیغمبران سابق است و از جمیع جن و انس و
ملئکه و روحانیین و کروبیین و مقدسین و مجردین و تمام موجودین اولین و آخرین افضل و اقدم و اشرف
می باشد و خداوند خوب تر و بهتر از آنجناب خلق ننموده و او است اول ما خلق الله و او است که مبعوث
فرموده است خداوند وجود مقدس او را بر جمیع مخلوقات حتی حیوانات و جمادات و نباتات و اشجار و انهار
و سایر مخلوقات از جن و انس و خداوند ذو الجلال خوب تر از آنجناب خلق نفرموده است و شریعتش
ناسخ جمیع شریعتها و کتاب او که قرآن باشد ناسخ جمیع کتب آسمانی است و کتابی بعد از کتاب او و بعد از او
نازل نخواهد شد و ناسخی از برای او نیست و بدانی که تغییری از برای دین این پیغمبر نخواهد شد حلال
محمد حلال الی یوم القیمة و حرامه حرام الی یوم القیمة و فضیلت آنحضرت بر پیغمبران چنانچه در سوره بقره
فرموده است تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات و آنحضرت بود
در معراج تکلم با خدا نمود و بلندی یافت پس باید دانست که مرتبه خاتم انبیا رسیده است بجائی که از نظر
صعود فوق جمیع مراتب است و بالاتر از او مرتبه احدیت ذات اقدس واجب الوجود است و خوانده شده است
نبیا اول و از طرف نزول ختم جمیع مراتب و جامع جمیع مقامات انبیا بوده است و باین جهت نامیده شده است
بخاتم النبیین و جهت تاخیر آن نوربخش موجودات در عالم ظاهر منسوخ شدن ملل و ادیان جمیع انبیا
بوده بملت و دین آنحضرت و منسوخ نشدن دین و ملت آنحضرت بوده است با آن ملل و ادیان دیگر امر موده خداوند عزت
در سوره بقره ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها یعنی هر آیه را چه ظاهریه و چه باطنیه که نسخ کنیم
یا از یاد شما ببریم خواهیم آورد بهتر از او یا مثل او و دلیل خاتم بودن آن سرور از انبیای سایر انبیا و
ناسخ شدن دین و ملت او از برای سایر ادیان و ملل دلیل اشرف بودن آنحضرت نسبت با انبیاء
و وجود حضرت اقدس ختمی مآب است مصداق لولاك لما خلقت الافلاك اگر وجود تو پیغمبر نبود

و بیان خاتمیت آنحضرت صلی الله علیه و آله

افلاک

من افلاک را خلق نمیکردم که آن حضرت علت وسبب وجود جمیع کاینات وممکنات ودلیل رسالت انبیا
بان سرور آیهٔ شریفهٔ سورهٔ آل عمران است لتؤمنن به ولتنصرنه یعنی البته جمیع شما انبیا ایمان بما و
خواهید آورد واورا یاری خواهید نمود چنانچه حضرت ابرهیم را در قرآن از اتباع آنحضرت وحضرت
عیسی را از بشارت دهندگان بآمدن آن سرور قرار داده وجمیع انبیا را از ایمان آورندگان
ویاری کنندگان او قرار داده است **وبدانکه** صفات پیغامبر ما حضرت رسول الله محمد بن
عبد الله خاتم النبیین وسید المرسلین ع بسیار است که خاص وجود اقدس آن سرور بوده است و باید اعتقاد
داشته باشیم که باخبار صحیح ومعتبر بتواتر بما رسیده است که آن سرور امی بوده یعنی درس نخوانده
ومعلم ندیده وکسی باو تعلیم نداده ملکه معلم اولین واخرین از مخلوقات بود ؛ نگار من که بمکتب
نرفت وخط ننوشت ؛ بنکته مسئله اموز صد مدرس شد ودر زیر خورشید وماه عبور
می نمود وسایه نداشت ونزد چراغ عبور می نمود سایه نداشت زیرا که نور آنها از نور آنحضرت منور بود
وابر بسر آنحضرت سایه می انداخت واز پشت سر می دید چنانچه از پیش رو میدید ودر خواب می
دید وشنید چنانچه در بیداری می دید واستماع می نمود ونور مبارک جمال مبارک آنحضرت در روز
را روشن می کرد حتی آنکه زنهای آنحضرت در شبهای تار سوزنیکه گم میکردند بروشنائی نور جمال
آنحضرت سوزن را پیدا می کردند بدون چراغ وزمین موکل بود که هر چه از آنحضرت خارج می شود
فرو برد وعرق آنحضرت از مشک وعنبر خوشبوتر بود وتولد وجود اقدس آن سرور هفت
هزار وهفتصد سال وچهار ماه هفت روز از فوت ابو البشر آدم صفی الله گذشته ودر زمان نوشیروان
عادل در روز جمعه نزد طلوع آفتاب بقولی بعد از هلاک اصحاب فیل بچهل وپنج روز یا پنجاه روز
بعد در شعب ابی طالب که خارج مکه است وبقولی در خانه خود ابی طالب ع که در مکه بود ودر روز
ربیع الاول بنا بر اصح اقوال ختنه کرده وناف بریده وپاک وپاکیزه از مادر خود متولد شد واین عالم
ظلمانی را از قدوم مبارک خود منور فرمود وملائکه نازل شدند وبتها سرنگون گردیدند وطاق
کسری که از همه بناهای بنی آدم محکم تر وبزرگتر بود شکست ودریاچه ساوه خشک شد و
آتشکدهٔ فارس که هزار سال بود افروخته بود ومردم او را عبادت مینمودند خاموش شد واز نور
جمال آنحضرت قصرهای بصره وشام را آمنه والدهٔ ماجدهٔ آنجناب در مکه دید واز خوف وبیم آن سرور

تا

اصل دوم خبر از اوصاف حمیدهٔ رسول خدا است

ناد و ماه را به دو دل کافران می‌افتاد از عمر مبارک آن حضرت بیست و پنج سال گذشت خدیجه را که بهتر
و بهترین زنان بود تزویج فرمود و چهل سال و کسری از عمر شریف گذشته بود که مبعوث به پیغمبری
و رسالت شد و در روز ۲۷ شهر رجب المرجب و قبل از بعثت بدین خویش و کیش ابراهیم خلیل
جدش بود و بعد از بعثت سیزده سال در مکه بود و مأمور بهجرت شد و بعد از هجرت بمدینه بقا
ده سال در شب هفدهم یا بیست و یکم ماه رمضان بمعراج تشریف برد از خانه ام هانی بجوئی که
چندین هزار سال راه را در سموات و حجب سرادقات طی کرد و بعد از رسیدن به قاب قوسین او ادنی
و عرایض بخالق ذو الجلال و صرف طعام مراجعت فرمود که زنجیر در هنگام رفتن آن سرور در حرکت
بود ساکت نشده بود و غزوات آن حضرت هفتاد و شش و بقولی هشتاد است و با فقراء و مساکین
می‌نشست و چیزی می‌خورد و در کوچه و بازار راه می‌رفت و حال آنکه مردم را باسلام دعوت می‌نمود
و تبلیغ رسالات الهی را بمردم می‌رسانید و دین خدا آشکارا نمود و شریعت خود را ظاهر نمود و
اعلم و اشجع و افضل بر همه کائنات بود و جبرئیل خادم آن سرور بود و میکائیل و عزرائیل بی اذن
داخل حجره و خانه آن سرور نمی‌شدند و علوم اولین و آخرین را خداوند بآن سرور عطا فرموده بود
راستگو و صادق و اعقل همه ممکنات و جن و انس از اولین و آخرین بود و صاحب پنج روح بود که پنجم آن
روح القدس بود و صاحب معجزات بسیار بود و شق القمر فرمود و سنگریزه در دست آن حضرت تسبیح و تقدیس
الهی می‌نمود و هر لباسیکه بقامت مبارک آن سرور در بر می‌شد خواه کوتاه و خواه بلند برابر و موزون
آن سرور بود و سنگ و کوه و درخت و دیوار بهر سمت میرفت تعظیم آن بزرگوار می‌نمودند و در حالتی
که ذکر خدا می‌نمود همه با آن حضرت ذاکر بودند و بر هر چیز میگذشت بآن حضرت سلام می‌نمودند
و وجود اقدس او بتعلیم الهی خبر از آینده و گذشته و خبر از آنچه در سینه‌ها بمردم بود میداد و آنچه
که در خانه‌ها پنهان کرده بودند می‌فرمودند و باذن خدا مرده را زنده می‌نمود و کور را شفا میداد و ملک
نبود بشر بود خالق نبود مخلوق بود لکن وجود اقدس او اول ما خلق الله بود ساحر نبود دیوانه
نبود و دروغگو نبود و هفتاد و دو اسم اعظم الهی میدانست و باقی پیغمبران یک و بعضی دو اسم
و بعضی چهار اسم و بعضی تا بیست اسم را میدانستند و آنچه خداوند از غیب باو تعلیم فرموده بود
بواسطه این اسماء بود بدون واسطه ملک میدانست اخبار غیب میداد اخبار گذشته و آینده می‌فرمود خبر

برخی از خارق عادات آن حضرت علیه السلام

در بیان معجزات آن حضرت

شهادت حضرت امیر المؤمنین ع و سایر ائمه می‌داد و مصائب وارده بر اهل‌بیت خود را بعد از رحلت خود خبر می‌داد
خبر از خلفاء ظلم و جور و زمان آنها و طول اعمال آنها می‌فرمود و اسامی فرزندان خود و لقب و اسم مادرهای آنها را
خبر میداد تا آنکه خبر احوال حضرت حجة قائم آل محمد صلی الله علیه و علی الائمة می‌داد و اخبار فتن آخر الزمان و علائم
ظهور آن حضرت را میفرمود و جمیع اقوال و افعال و رفتار همین زمان ماها را فرموده که الحال در میان مردم
واقع شده است و خبر از قیامت و آنچه در قیامت واقع می‌شود و خبر از بهشت و جهنم داد و بچشم و بجسد مبارک
خود دید و باسمانها رفت و همین لباس که در بر او بود حتی نعلین که در پای مبارک او بود در معراج بعرش رفت و
بجائی رسید که هیچ یک پیغمبران و مرسلین و ملائکه و کروبین ندیده و نرسیده اند با مقام و علوم غامضه و مکاشفات
مشکله بر او ظاهر شد که بر کسی ظاهر نشده و نخواهد شد و بطریقه پیغمبران رفتار کرده و از طریقه آنها تجاوز
نکرده و هرگز بمال دنیا میل نکرده و خانه و عمارتی برای خود نساخت و در میان مسجد که خانه خداست بر روی
خاک می‌نشست و سنگ قناعت بر شکم مبارک بست و سه روز گرسنه بسر میبرد و عبادت خداوند
می‌فرمود و تندی و زوری نداشت و خداوند او را بهمه گردن کشان عالم غالب فرمود و امر او پیش رفت و با
حیوانات تکلم می‌فرمود و آنها را آشنائی با خدا داد که گویا نطق داد آنها را از اول حب خدا بوده و آن حضرت پایه معارف
را بجائی رسانید که تمام معارفی که از پیغمبران و حکما بود بر خلق در پیش آن جهل مطلق گردید با آنکه بقدر فهم
و استعداد خلائق با آنها میرسانید و درس نخوانده بود و در قلیل زمانی علوم و معارف و حکمت را اظهار
نمود و قانون و قاعده از برای همه چیزهائی که از برای دین و دنیای خلق ضرورت داشت و لازم است قرار نمود
بطریقیکه اگر اعمال شایسته و مصلح حال آنها از آنها صادر شود از آن قواعد و قانون بیرون نمی‌آید و
همه صلاح دین و دنیای خلق که تا کنون ملل و مذاهب خارج اقتباس بعضی از آن قواعد و قانون می‌نمایند و
تمام را مشاهده می‌کنند از روی حکمت و مصلحت تام و عقل تام وضع و مقرر فرموده آن سرور و همه احکام
و مسائل حلال و حرام و عبادات و معاملات را مشاهده می‌کنند همه از روی وفق حکمت و مصلحت است در زمان
مدت بیست و سه سال که زمان مبعوث شدن آن بزرگوار برسالت بود همه گونه اذیت و آزار کشید و تحمل شد
و از کسان خود چه قدرها اذیت و صدمه کشید و دعا در حق آنها می‌فرمود و نفرین نفرمود با آنها و می‌فرمود خداوندا
این قوم جاهلند آنها را هدایت نما و ما در اثبات نبوت سید کائنات بچند دلیل اکتفا می‌کنیم محض اختصار

در بیان بی‌علاقگی بدنیا و معاشرت آن حضرت

در بیان معارف و حکم و صدور قواعد و قانون از آن حضرت

دلیل اول بر اثبات نبوت آن حضرت است اولاً باید دانست که منظور از فرستادن پیغمبران که از خدا

دلیل اول بر اثبات نبوت آن حضرت

اصل نهم در اختلاف مذاهب

لطف است دو چیز است یکی آنکه خلق را بسوی خالق خوانند و دیگر آنکه ایشان را از غیر خدا برهانند و آن حضرت
این عمل را بطوری که از آن تمامتر متصور نیست بعمل آورد و در وقتی که همه مردم در بیابان ضلالت و
گمراهی حیران و سرگردان بودند آن حضرت از میان عرب برخواست و کوس ادعای نبوت بنواخت و همه
مردم را از عرب و عجم و ترک و دیلم بچیز یکه طریقه انبیا بود دعوت نمود بجهة آنکه امر نمود ایشان را بعبادت خداوند
عالم و منع نمود ایشان را از پرستیدن بت و مانند اینها و قرار داد برای ایشان تکالیف مشکله با وجود این
حضرت عربهای بیابان گرد وحشی بت پرست را که اصلا با صاحبان فضل و هنر و کمال آمد و شد نکرده
بودند بدرگاه حضرت احدیت بطریق مقیم و مستقیم کرد اینکه یک دقیقه از عبادت خدا غفلت نکردند و
تعجب اینکه مذاهب باطله و کفر و ضلالت تمام عالم را فرو گرفته بود و همه مردم در دست هوا و هوس
نفس اسیر و در زنجیر شیطان لعین مقید و دستگیر و در میان صاحبان مذاهب آتش خلاف و اختلاف
افروخته بود عربها به بت پرستی عجمها باتش پرستی اهل هند بعضی گاو [illegible] و جمعی خورشید پرست و
جمعی ماه پرست و پرستش انواع جمادات و حیوانات می نمودند بغیر خالق خود را و یهود و نصاری که
مذهب و طریقه حضرت موسی و عیسی بودند در گمراهی و جهالت و بجهة زیادتی اختلاف در میان ایشان حیران
و سرگردان و آن حضرت در چنین وقتی بنای مخالفت با همه اینها گذاشت و مذاهب ایشان را باطل نمود و در صدد
خرابی دولتهای ایشان برآمد و اول ایشان را بموعظه و نصیحت و ملایمت هدایت بطریق مستقیم حقه نمود و
اگر بهیچ وجه اثر با ایشان نمیکرد بمعجزه و خارق عادت بر ایشان می نمود اگر باز هم اثر نمیکرد بجنگ و کشتن ایشان
و برطرف نمودن شوکت و جلال ایشان برمیامد که اغلب جنگهای آن حضرت بتاییدات خداوند و نصرت
الهی بوده است با کمی لشکر و فقر و گرسنگی اصحاب آن حضرت و علاوه قرار داد برای ایشان احکام و تکالیف مشکله
و همه ایشان را با همه این اختلاف و وحشی بودن ایشان طوق عبودیت و بندگی خالق یکتا بگردن ایشان
نهاد و بعبادت حضرت واجب الوجود وادارد و اعجب و اعظم حقیقت آن حضرت اینکه یک وجود مقدس مبارک
حضرت رسول و همه عالم دشمن آن حضرت بودند و تدبیرها نمودند و حیلها کردند شجاعان روزگار از برای جنگ
او شمشیرها کشیدند و علمای یهود و نصاری و حکمای دهریه و ملاحده سوفسطائیه بنای مباحثه و
مجادله و احتجاج با آن حضرت نهادند و خویشان و همسایگان آن حضرت نهایت دشمنی را با او نمودند
و دائما در صدد شماتت و اذیت و آزار آن بزرگوار بودند و با وجود این آن حضرت هر یک از طوایف

در بیان [illegible] اختلاف [illegible]

در بیان [illegible] آن حضرت

باطله

در جلالت و بزرگواری آن حضرت

باطله مختلفه در فن خود شرذلیل کرده و مغلوب نموده و بر همه آنها غالب شد و گردن کشان طوایف را
نموده و بتایید خداوند روز بروز ظهور جلالت و عظمت آن حضرت عالم گیر و فوج فوج طوایف مختلفه
از همه مذاهب دین او را اختیار کردند و هیچ عاقلی شبهه نمیکند در اینکه صدور این امور عظیمه از
شخص یتیم بیکس درس نخوانده فقیر و بی زر و زور و بی لشکر باشد و ممکن نیست مگر بقوت و
قوت و قدرت حقه و توفیق و تایید ربانی و ممکن نیست و تصور نمیشود که احدی از مخلوق از پیش
خود موسس این اساس محکم متقن شود و یکنفره خود را بهمه عالم زند و همه عالم را مطیع امر و نهی
خود کند و بنای او اگر بتزویر و دروغ بود چگونه این استحکام و این دوام بهم میرسانید بلکه تا حقیقت
نداشت و تایید از حق سبحانه نبود چنین علو مقام برای شخص بزرگ نمی‌نمود و از این جهة که جمعی از
علما گفته‌اند که حقیقت شیء حافظ آن شیء است خلاصه اتفاق همه حکماء و علماست که چنین کسی قطعاً
پیغمبر است و محققین گفته‌اند طریقی از برای اثبات نبوت بهتر از این طریق نیست زیرا که در معجزه توهم
اشتباه می‌رود و در این نمیرود و حال آنکه بعد از رحلت آن سرور از دنیا هم روز بروز آن مذاهب
خارجه و داخله در مقام برطرف نمودن این دین حنیف برآمدند خودی و بیگانه آنچه توانستند از
جهة خفاء این نور و برطرف نمودن این دین مبین عمل نمودند و بتایید الهی روز بروز بر جلال و رفعت
این دین حق افزوده شد و قتل نمودند فرزندان این پیغمبر را که امامان و والیان بحق بودند که وجود
و هستی جمیع موجودات و مخلوقات محض وجود آنها بود و هر یک را بهزار نوع صدمه و اذیت و ظلم
و جور و تعدی شهید نمودند و تاکنون هم بازند بر ظاهر اسرار و اولاد در مقام اذیت هستند و علمای
اعلام اسلام را که هادیان طریق حق و ناشرین احکام شرع و مبین حلال و حرام دین مبین هستند از خودی
و مسلمین و کفار در مقام دفع و هتک و برطرف نمودن آنها بوده‌اند و هستند و از خودی و بیگانه شمشیرها بتیغ زبان
و تشنیع بالبت بهتک اسلام و مسلمین زدند و دانند و دانند مردم جاهل را از راه حق خارج نمودند و بضلالت و گمراهی
داخل نمودند ولیکن خدا حافظ شرع مطهر پیغمبر و دین سید المرسلین هر روزه بر تمام روی زمین دین علو میباشد و بنا
هم از هر مذهب و هر دیار داخل اسلام و این دین حق می‌شوند و بر تجلی و قوت و قدرت و بروز و ظهور این دین مبین
افزوده می‌شود و شنیده نشد که احدی از مسلمین دین یهود و نصاری اختیار نماید و یوم بیوم یهودی و
نصاری در ملک اسلام و ملکهای خارجه بدین اسلام داخل میشوند بیان این بیان کافی و وافی که

کر ذکر شد دلیل بزرگ و برهان قاطع بر حقیقت نبوت حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه و آله می
باشد دلیل دوم در اثبات نبوت خاصهٔ حضرت ختمی مآب سید کائنات محمد صلی الله علیه و آله و سلم
آنستکه فرستادن جناب قدس الهی پیغمبران را عبث و بی جهت نیست و نیز میگوئیم فرستادن خداوند
پیغمبر را در عصری و زمانی و نفرستادن پیغمبر را در عصر و زمان دیگر بی سبب و بی جهت نیست
و خداوند حکیم و خبیر است بحال بندگان خود چنانچه بعد از نوح زمانی طول کشید خداوند
پیغمبری را که صاحب دین و شریعت باشد نفرستاد تا زمان ابرهیم ع و نیز بعد از ابرهیم ع پیغمبری
که صاحب دین و شریعت باشد نفرستاد تا زمان حضرت موسی ع و نیز بعد از موسی ع پیغمبری که صاحب دین
و شریعت تازه باشد نفرستاد تا زمان حضرت عیسی ع و شبهه نیست در اینکه این تخصیص نیست
مگر آنکه سبب و جهتی دارد و آن سبب و جهت نیست مگر کهنه شدن آن دین و شریعت پیش و رفتن
احکام آن از میانه و شایع شدن گناهان و کفر در میان مردم و طغیان و سرکشی آنها و خداوند زمین
را از حجت خالی نمیگذارد و هیچ زمانی که میان خلق هرج و مرج و طغیان و کفر واقع شود مگر در بعضی
از منه که شریعت انبیاء آن ازمنه و اوصیاء ایشان محافظت می شده آیا با انبیائیکه صاحب شریعت
جدید نبوده اند و شریعت نبی سابق را ناسخ نبوده اند ولیکن برای تکمیل دین پیغمبر سابق بر خودشان
مبعوث شده بودند و قطعاً در هر زمانی مردم مختلف می شدند حال و احوال و وضع آنها که رواج
مذهب و ملت ایشان بشریعت مناسب حال و استعداد مردم آن زمان بوده است و قطعاً شریعت
هر پیغمبری و صاحب شریعتی ناسخ شریعت پیغمبر سابق خود بوده است والا می بایست دین آدم صفی الله یا
نوح نبی الله تا کنون مستقر بوده باشد و مهجور و متروک نشده باشد و حال یکنفر از مخلوق که متدین
بدین آدم یا نوح ع باشد در عصر ما پیدا نمیشود پس معلوم می شود که شریعت ایشان منسوخ شده
پس میگوئیم بمقدمهٔ سابق چون در زمان مبعوث شدن پیغمبر ما محمد ص کفر در میان مردم شایع شده
و انواع معاصی و فساد و طغیان و سرکشی زیادتر شد از زمان حضرت موسی و عیسی ع بجهت آنکه اکثر
عرب بکلی دست از توحید کشیدند و بت پرست شدند و خلق عجم آتش پرست شدند و اهل هند
گاو و گوساله و خورشید و ماه و حیوانات را پرستش مینمودند و یهود هم پیش از مبعوث شدن
حضرت عیسی راه کفر و انکار را پیش گرفتند و احکام توریة را از دست دادند و بهمین جهت خداوند

اختلافات فرق نصاری

عیسی را مبعوث بنبوت نمود و نصاری بعد از آن که عیسی باسمان رفت از طریق مستقیم توحید انحراف
ورزیدند و اختلاف کردند اصحاب ملکا بن روح قائل بحلول خدا در عیسی شدند که خدا متحد شده است با عیسی
و جماعت ملکائیه به بیست و هشت فرقه شدند و طایفه یعقوبیه بخدائی عیسی قائل شدند و میگویند خدا
ظاهر شده است بصورت عیسی و طایفه یعقوبیه دوازده فرقه شدند و یک طایفه از اینها عیسی را بنده
خدا میدانند و بنبوت محمد قائل اند و لیکن میگویند مبعوث بر بنی اسماعیل بود که عرب باشد و قائل بر ظهور
حضرت مهدی امام زمان هم میباشند و میگویند عیسویان را خواهد کشت مگر آنکه اسلام بیاورند و جماعتی
تابعان نسطور حکیم اند و سی و دو فرقه اند و میگویند که نور خدا اشراق نموده در عیسی نه بطریق اتحاد
و ممزوج شدن که طایفه ملکائیه میگویند و نه بطریق ظاهر شدن که طایفه یعقوبیه می گویند بلکه مثل اشراق
آفتاب بر بلور یا مثل ظهور نقش بر مهر و یک طایفه از اینها هم قائل اند که عیسی بنده خداست و بعضی قائل اند از برای
خدا پسری و زوجه که عیسی و مریم باشد و خداوند سبحان تنها است که خداوند عزت هم در کلام مجید می فرماید در سوره
مائده لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا إِلَٰهٌ وَاحِدٌ یعنی بدرستیکه کافر شدند کسانی
که گفتند خدا یکی از سه خداست و حال آنکه نیست در وجود ذاتی واجب الوجود که مستحق عبادت باشد مگر خدای
یگانه و حکایت میکنند از قول نسطوریه باینکه الوهیت مشترک میان خدا و مریم و عیسی میباشد و هر یک از اینان
خدایند و خدا یکی از این سه است صریح نمیگویند خدا سه است و لازم قول اینها افتاده است که قائل بسه خدا می باشند علاوه رئیس پلو
نامی از اهل فرنگ که او را پولوس حواری میخوانند و غالب نصاری متابعت او را می کنند و بکلی شریعت عیسی را برداشت و
چیزهائی که حرام بود در شریعت عیسی حلال نمود و ختنه را که واجب بود مطابق تصریح توریت و انجیل از میان برداشت
و حرام نمود و بدل از روز هشتم تولد طفل غسلی قرار داد و به پیروان خود نوشت که ای پیروان من محکم باشید در
آنچه من بشما تعلیم نموده ام و بار دیگر گردن های خود را بستگی شریعت کج مکنید زیرا که من پولس بشما میگویم
اگر خود را ختنه کنید عیسی که خداست هیچ نفعی بشما نخواهد رسانید زیرا که من شهادت میدهم که هر که خود را
ختنه کند مانند قرضدار می شود که باید همه احکام شریعت را بجا آورد و اگر اینها را بعمل آورد از عیسی که خدا است
خالی خواهد بود یعنی عیسی از او بیزار می شود و هم چنین بناصره که بطایفه از پیروان خود نوشته است میگوید هر که
عامل دین و احکام دین ملت در زیر لعنت میباشد تا اینکه میگوید که مسیح خدا آزاد کرد ما را از لعنت احکام دین بسبب
لعنت کردن خودش زیرا که در احکام دین تورات نوشته است که لعنتی است هر کسیکه بدار کشیده شود غرض آنست که

تمام

انحراف نصارای از دین حضرت عیسی

تمام طوایف نصاری از دین منحرف شدند و کافر شدند مثل آنکه جرابیم نامی بود در آن وقت سیصد و
هشتاد سال از زمان عیسی گذشته بود و او هم طریقه ملیوس را رواج داد و بکلی احکام شریعت عیسی را
از میان نصاری برداشت و ختنه نکردن و شراب خوردن و استنجا نکردن و ناخن نچیدن و شارب را نکردن
و دار و نکشیدن و غسل نکردن تمام را تجویز نمود و گوشت هر حرام گوشتی را مثل سگ و بی و خوک تمام را
حلال نمود و زنان هم دیگر را بوسیدن و جماع کردن حلال نمود و بتهای چوبی و سنگی و طلا و نقره بشکل
صلیب ساختن و با خود داشتن و در کلیساها در برابر خود سجده نمودن و استخاثه نمودن بآنها از سنتهای
مؤکده آنها قرار داد و از اینها بالاتر انجیلی را که بر حضرت عیسی نازل شده بود بعد از بالا رفتن آنحضرت
بآسمان ناپیدا شد و بعد از آن چهار نفر شاگردهای آنحضرت که آنها را بزبان اهل اسلام حواریون
گویند که اسم آنها متی و مرقوس و لوقا و یوحنا بود هر یک انجیلی نوشتند که فعلاً این چهار
انجیل که در میان نصاری میباشد تصنیف این چهار نفر میباشند و باتفاق همه نصاری اینها کتاب آسمانی
نیست و در این چهار انجیل عباراتی دارد که موجب کفر است همه آنها من جمله نوشته‌اند که عیسی پسر خداست
پس بعد از این مقدمات که بیان شد و معلوم شد کفر و فساد و گناه همه مردم که جمیع مدعی اهل کتاب بودند
دست از شریعت خود کشیده کفر اختیار نمودند و جمعی دیگر و هیکه اهل توحید نبودند پرستش مخلوقات
می‌نمودند و طوایف یهود و نصاری بکلی از شریعت موسی و عیسی دست کشیده بجز اسمی در میان آنها
چیزی نبود در آن وقت و آن زمان قبل از بعثت حضرت رسول ص و بهمان دلیل سابق که بیان نمودیم وجوب
لطف خدا بر خداوند عالم پس قبل از مبعوث شدن پیغمبرها که کفر و شرک و بت پرستی و فتنه و فساد
عالم را فرو گرفت و احکام شریعتهای پیغمبران گذشته بکلی از میان رفته بود پس بنابر آنچه گفتیم که مخصوص کردن
بعضی از زمانها و عصرها بمبعوث کردن پیغمبران بجهت ظاهر شدن کفر و شرک و فساد و برچیده شدن احکام
شریعت پیش بود پس لهذا فرستادن پیغمبری از جانب خدا لازم و از هیچ کس هم ادعای نبوت و لم یزل پرستیدن
ذات واجب الوجود و بلند نمودن علم توحید و خداپرستی و منع از کفر و شرک ظاهر نشده بغیر از وجود
اقدس مبارک سید بشر خاتم پیغمبران محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله پس باید آنحضرت پیغمبر باشد و از آن
زمان هم تا کنون یکهزار و سیصد و سی و پنج سال گذشته است و آن با آن روز بروز بر قوت و قدرت دین او
هم تمام روی زمین را پر کرده از مشرق تا مغرب شریعت او عالم را گرفته و قانون و طریقه محکم تر گشته و اگر

وجوب لطف خدا و مبعوث نمودن حضرت ختمی مآب

ذکر اثبات نبوت خاتم الانبیاء است

نعوذ بالله بر حق نبود بر خداوند لازم بود در مقام لطف که دین او را از میان بر دارد و تا کنون هم دوام
و ثبات و استقرار نداشته باشد و بهمین دلیل ثابت و محقق است نزد همه عقلا و حقیت این شریعة
و دین مبین چنان آشکارا می باشد که از برای سالک طریق حق و مجاهد فی سبیل الله مبرهن و ظاهر
خواهد بود **دلیل سیم بر اثبات نبوت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله**
آنستکه در کتابهای پیغمبران گذشته از توریة موسی و زبور داود و انجیل و صحیفه دانیال
و کتاب زکریا و کتاب شعیا و کتاب حبقوق و کتاب ارمیا و غیر اینها خبر مبعوث شدن آن بزرگوار
رسیده است و مژده آمدن او را داده اند بعضی باسم مبارک او تصریح کرده اند و بعضی دیگر اوصاف
مخصوصه و علامات او را بطریق معین مذکور نموده اند که از برای کسیکه تتبع نماید شک و شبهه باقی نماند
و با آنکه علمای اهل کتاب ایچه پیش رفت داشته اند از انجیل و توریة و کتابهای دیگر تحریف
و تغییر داده اند و لکن از انجا که بر خدا لازم است که راه حق را از باطل ظاهر کرداند از این جهة
کتب پیغمبران گذشته را بقدری که حق ظاهر شود از تغییر کلی و تحریف تمام محفوظ داشته است و منکرین را
کور و کر نموده است که دیگر نتوانستند همه عبارات را تغییر بدهند و از جانب خداوند محض اتمام حجة
در کتب آنها که بعثت آنها می باشد از پیغمبران بسیار آیات که دلالت بر مبعوث شدن و آمدن حضرت ختمی مرتبت
هفتاد و هشت آیه بر بعثت حضرت پیغمبر آخر الزمان باسم یا باوصاف مخصوصه آن حضرت می باشد
علاوه میکوئیم و استدلال مینمائیم ببهترین و ظاهرترین دلیلهای خداوند تبارک و تعالی در کتاب
مجید و قرآن حمید که بر پیغمبر آخر الزمان نازل فرموده تصریح فرموده که در کتب پیغمبران شناسائی
آن حضرت را چنانچه می فرماید الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة
والانجیل یعنی آنکسانی از اهل کتاب که متابعت و پیروی میکنند رسول و پیغمبر امی را که می یابند
او را نوشته و ثبت شده نزد ایشان در توریة و انجیل و نیز در آیه دیگر می فرماید الذین آتیناهم الکتاب
یعرفونه کما یعرفون ابناءهم یعنی اهل کتاب می شناسند محمد صلی الله علیه و آله را بواسطه آنکه ذکر
او در کتابهای آنها است چنانچه فرزندان خود را می شناسند ایضا در سوره صف فرموده اذ قال عیسی بن
مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدقا لما بین یدی من التوریة و مبشرا برسول
یاتی من بعدی اسمه احمد یعنی وقتیکه گفت عیسی بن مریم ای بنی اسرائیل بدرستیکه من از جانب خدا پیغمبر

احتجاج مسلمین بجمیع کتب سماویست

بسوی شما در حالیکه تصدیق دارم توریة و انجیل را که بدست من است و شهادت دهنده هستم بان
پیغمبری که بعد از من میاید و اسم مبارک او احمد است اگر ان حضرت بوده باشد پس این ایات نص بر نبوت و رسالت
ان حضرتست و از این ایات قران خوب ظاهر میشود که اسم مبارک او در انجیل و توریة موجود بوده است
معقولست و عقل هم حکم میکند از اینکه شخصی که مدعی نبوت و پیغمبری باشد بر اهل کتاب و غیره
و مدعی شود کلامی را که از جانب خدا بر من نازل شده و عبارت ان کلام باشد که در کتاب توریة
و انجیل که یهود و نصاری متابعت ان را میکنند نام تو ای محمد ثبت میباشد و می شناسند تو را ای محمد
بواسطه انکه ذکر تو در کتابهای انها است چنان شناختنی که فرزندان خود را می شناسند و تعجب است
که این عبارت بدست همه اهل عالم بیفتد که ظاهر شود در هر شهری و هر قریه و علماء اهل کتاب ان
یهود و یا نصاری یا کشته شوند یا جزیه دهند یا اسلام اختیار نمایند و یکی از انها با انهمه مخالفت
و رد قول ان حضرت که اتفاق داشتند و از هر گوشه و کنار در صدد عیب و نقص و کمال ان حضرت
سعیها داشتند با وجود این از برای اثبات سخن خود شان و باطل کردن کلام ان حضرت رسول رد ننموده
و تمام این نسخهای توریة و انجیل بدست خود انها بود و بیرون نیاوردند که بگویند ذکر تو یا رسول
الله در این کتابهای ما نیست و اگر هست نشان بده پس قران که اورده کتاب خدا نیست و تو هم
پیغمبر نیستی و علاوه کسانی از اهل کتاب هم که ایمان بان حضرت اورده بودند مطلع از کتابها خوب بودند
اگر اسم حضرت رسول و بعثت از جناب در ان کتابها نبود انها هم ایمان نمیاوردند و اگر ایمان هم که
اورده بودند بر میگشتند و میگفتند که این قران که برای صدق پیغمبری خود اورده و معجزه باهره
خود می شمارید ما ایمان اورده ایم دروغ ان ظاهر شد و از ایمان اوردن پشیمان می شدند و دست
از اسلام بر میداشتند و چونکه ابدا اظهاری نداشتند و تمکین نمودند بلکه علمای انها تا کنون که
یکهزار و سیصد و سی پنج سال از زمان ان حضرت گذشته است پادریهای انها نشسته اند و ضلالت
و گمراهی و جهالت نا مربوطهای چند باعتقاد جاهل خود بر رد دین اسلام و قران نوشته و ابدا در خصوص
این ایات ردی و اعتراضی ننمودند و اصلا جرات نکردند اظهار این حرف را بنمایند چون که
در کتابهای انها بوده است و منکر نتوانسته اند اهل کتاب بشوند در هیچ زمانی و اگر کسی گوید
شاید که سابق انکار کرده اند جواب گفته خواهد شد اگر انکار شده بود لابد نقل می شد و در بعضی

بطلان دین نصاری بذکر بعض آیات انجیل است

واگر اهل اسلام هم نقل نمیکردند طوائف اهل الابد نقل مینمودند بجهت رد دین اسلام با انهمه عداوت که داشتند
و دارند نقل مینمودند و همین آیات را دلیل بر رد دین پیغمبر نمایند و محتاج بنوشتن نامربوط چند که
باعتقاد باطل خودشان دد اسلام و قرآن نوشته اند نبود خلاصه اینستکه از آنچه گفته شد که ذکر آنحضرت در توریة
و انجیل قطعا شده است و زبور و کتاب شعیا و حیقوق و وحی کو دک خبر آمدن آنحضرت و مبعوث شدن به پیغمبری او
شده است و بعضی عبارات اینها از انجهة ثبوت مطلب دلیل و حجة بیان میکنیم منجمله بعضی را میرزا محمد رضای
جدید الاسلام که از علماء یهود بوده است از روی مجاهده بعنوان حقیت سیاد در همه مذاهب گفتگو نموده است و از روی
اجتهاد این مذهب اسلام را تحصیل فرموده و بعد از اسلام رساله برد یهود نوشته بود و آنچه در توریة
بر حقیت دین اسلام و نبوت پیغمبر آخر الزمان شاهد و گواه او بوده در آن رساله خود جمع نموده از آنجمله در
فصل چهل و دوم از کتاب حیقوق نقل نموده هِن عَبدی اِتماخ بُو بَحِیری رَاصِ تاه
نفشی نَاتَنی رُوحی عَالَو میشپاط لَگُویِم بُو حی یعنی اینک بنده من
که او را تکیه میدهم و برگزیده من که نفس و جان من از او راضی است و روح خود را در او میافکنم تا از برای
جمیع طوائف حکم مرا صادر نماید چونکه فرموده برگزیده منست دلیل بر نبوت است زیرا که نبی برگزیده خداوند
عالمیان است دوم که فرموده نفس و جان من از او راضی است دلیل بر حبیب الله است که آنحضرت بوده
و در فقره سیم که فرموده است که روح خود را بر او میافکنم مراد روح القدس است که خدا بانبیاء میفرستد و اگر
گفته شود که شاید مراد خدا حضرت عیسی ع بوده است که خدا نفخ روح در ایجاد او فرموده جواب گفته میشود بلکه
آنحضرت مبعوث نشده بود بر جمیع طوائف بنبوت و علاوه شریعت تازه نیاورده بود بلکه مروج شریعت و توریة
حضرت موسی بود پس معلوم است که محمد بن عبد الله باشد که بر جمیع طوائف روی زمین مبعوث شده است
از فصل پنجاه و یکم از اشعیای چهارم نقل کرده هقشیبوا اِلَی عَمی وَلُومی اِلَی هَازینُو کی
تُورَاه مَاتی تَصبَاوِد بِتصَاد ومیشپاطی و الوُء رَعِمیم ارگی یَع
یعنی ای قوم من متوجه شوید و ای امت من گوش دهید زیرا که شریعت تازه از من ظاهر خواهد شد
و حکم خود را بجای نور بر خلایق آرام خواهم داد و این دو آیه را خود اهل یهودیه اقرار دارند که مراد از پیغمبر آخر الزمان
است و از کتاب صفنیاه پیغمبر در فصل سیم از آیه نهم نقل نموده کِی اَزاه یُوخ اَل عَمیم سافاه
بروراه لیقروا کولام بَشیم ادونای لعبد واشخم اِحاد زیرا که در آن زمان لب پاک بر خواهم
کرداینید

دلیل ثبوت بطلان دین نصاری از قول بعض آیات انجیل و غیره

از کتاب حیقوق در فصل چهل و دوم

از اشعیای چهارم

از کتاب صفنیاه

کرده اید تا اینکه جمیع ایشان را باسم خدا یاد نموده و بیک کتف و دوش عبادت کنند و حال آنکه جمیع اینها
بجا رسیده نسبت باولاد اسماعیل و دومین بیت المقدس را خدا باو عطا فرموده بوده است و اوران
مخالفت خود از انجا رانده اند و این اشاره بهجرت حضرت خاتم الانبیاء است که از دست قوم خود هجرت کردند
و مراد از یک کتف و دوش عبادت کردن نماز جماعت است از سنت آن حضرت و جمیع این فقرات
مذکوره دلالت بر ثبوت نبوت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وسلم دارد علاوه لفظ بماد ماد را که در توریت مذکور است
اشاره باسم آن بزرگوار احمد است و بعضی بماد ماد را که ذکر کرده اند که محمد است و بحساب جمل هم بود و دو است
موافق با اسم آن بزرگوار محمد و خود اهل توریت هم قائل اند باینکه این اسم اسم آن بزرگوار است چنانچه در سفر
اول توریت در آیه بیستم است ولِ یشماعیل شمعتیخا هنیه بورختی وهفریتی اوتو
وهیربیتی اوتو بمادماد شنیم عاسار نسیایم یولید ونتتیو لغوی امت
کادول یعنی ای ابرهیم دعای ترا در حق اسمعیل شنیدم اینک من او را برکت دادم و بزرگوار میکنم به
سبب بماد ماد یعنی محمد و از آن محمد بهم میرسد دوازده بزرگ و امام که پیشوا باشند بر قوم عظیم یا
او را امت عظیم خواهم نمود و هم چنین در سفر تکوین در باب ۴۹ که باداش یحیی یعقوب از توریه است
در آیه دهم می فرماید و آن حکایتست از آنچه حضرت یعقوب ع در هنگام رحلت خود بقبیله یهودا فرمود
و آن اینست لویاسور شبط می یهودا وم حوقق میبن رغلاو عد کی یبوشیلوه
ولو ییقهت عمیم یعنی نمیاند قبیله از یهودا از فرمانفرمائی از میان پاهایش تا که بیاید شیلوه
و با وجمع خواهند شد امتها یعنی تاج پادشاهی از سر قبیله یهودا و لطن امامت از دوش ایشان نخواهد
افتاد تا آنکه بیاید آن کسیکه خدا او را خواهد فرستاد و آن کسیست که همه امتها انتظار او را می کشند از
این عبارت لا التصیکند را اینکه در وقتیکه آن پیغمبر موعود بیاید پادشاهی و امامت از میان اولاد یهودا بیرون
خواهد رفت و تا او نیامده است پادشاهی و امامت در میان اولاد یهودا خواهد بود پس میگوئیم چون
در این زمانها در هیچ موضع از زمین پادشاهی و امامت در میان اولاد یهودا نیست بنفر ینخصر رسول
پس معلوم می شود که آن پیغمبر موعود آمده و حضرت ختمی مرتبت است و اگر کسی بگوید آن پیغمبر موعود
عیسی بوده است جواب میگوئیم که بمنشوانند و باشد بجهت اینکه عیسی از قبیله یهودا بود و نیز میگوئیم که تصریح
فرموده اند که همه امتها انتظار او را می کشند و حال آنکه عیسی هم چنان که در انجیل متی مذکور است میفرماید

و بیست و یکم موجب ذکر بعض آیات توریة و انجیلات

کرمن فرستاده نشده ام مکو بر بنی اسرائیل پس در این صورتها امتها انتظار او را کشیدند راهی ندارد و
نیز میکوییم نمیتواند شد که آن پیغمبر موعود ما شیخ باشد که یهود انتظار او را میکشند بجهت آنکه او را
یهود نمیدانند پس از اینجا معلوم شد که آن پیغمبر موعود نیست مکو پیغمبر آخر الزمان بجهت آنکه بدیهی
است که در این میان پیغمبری دیکر نیامده است آیه چهارم آنستکه در کتاب بور حضرت داود در
مرموز نود و هفتم در شان پیغمبر آخر زمان می فرماید **عافان وعرافل سببا وهیدق**
وو میشپاط مخون کبس او یعنی بیاید و ابرها در دور او خواهد بود و عدل
و انصاف مکان تخت او خواهد بود و صدق این تخصیص بر محمد م واضح است زیرا که در خبر متواترات
وارد شده است که پیوسته ابری در بالای سر حضرت رسول بود و بحیرای راهب بهمین علامت آن
حضرت را شناخت و مؤید این مطلب ستانچه در مرموز صد و بیست و یکم است که می فرماید **یوما**
هشمش لا یکّکا ویارح بلایلاه یعنی آفتاب در روز و ماه در شب ترا
نخواهد اثر نمود و آیه پنجم آنست که در فصل نهم کتاب زکریا می فرماید که ملخص ترجمه این آیه اینست که
می فرماید شاد باش بسیار ای شهر اسلام و خوشحالی کن ای شهر بیت المقدس که اینک می آید پادشاه تو
برای تو راست کو و شفاعت کناهکاران و فقیر باشد و سوار شود بر الاغ و نیست کند اسب سوار را از میان
یهود و لشکر را از بیت المقدس و بشکند کمان جنگ را و ظاهر کند اسلام را در میان عجمان و اختیار او از دریا
ها را و از رودخانها تا انتهای زمین خواهد بود و مطابق بودن آنچه در این آیه مذکور است با پیغمبر ما خاتم
النبیین علیه الصلوة والسلام که خداوند نعمت شفاعت کناهکاران را با و عطا فرموده و در قرآن مجید که
بجهت او فرستاده فرموده **ولسوف یعطیک ربک فترضی** یعنی زود باشد ای محمد ترا پروردگار
تو اینقدر عطا کند که تو راضی و خوشنود شوی و نیز آن حضرت الاغ سوار می شد که یعفور بود و نیز اسب را از میان
یهود بهر طرف نمود زیرا که ایشان را منع نموده از سوار شدن بر زین و در هیچ ولایتی دیده نشده است که یهود
بر زین سوار شوند و نیز بر یاست لشکر کشی را از میان یهود برانداخت و لشکر ایشان را بر طرف کرد اینکه وهم
کمان جنگ را شکستن که کنایه است از جنگ کردن بسیار یا شکستن کمانهای کمانداران مختص آن حضرت
بود و نیز ظاهر کردن آن حضرت اسلام را در میان عجم با در میان همه طوایف واضح است و آشکار است و نیز
اختیار و تسلط آن حضرت بهمه روی زمین رسید و بهمه جن و انس مبعوث بود پس معلوم شد که همه این اوصاف

مرموز صد و بیست و یکم است

آن حضرت موجود بود و حضرت عیسیٰ ع نمیشود باشد چونکه عبارت اینستکه پادشاه نومی اید و عیسیٰ ع
پادشاه نبود و عیسیٰ اسلام را ظاهر نکرد چنانچه در انجیل ملت فرموده است من مبعوث نشدهام
مگر بر بنی اسرآئیل و نیز هرگز عیسیٰ کمان جنگی نشکست و نیز اسب سوار را از میان یهودان بر طرف
نکرد و عجمان را مسلمان نکرد و غرض اینستکه احوالات آن حضرت سیّد کاینات و خلاصهٔ موجودات
محمّد بن عبدالله ص بسیار در کتب سابقه که بدست موسوی مذهبان و عیسوی مذهبان و زردشتیان
می باشد و همچنین در صحیفهٔ نحمان بن پنحاس است که از آن نبوّت هیلد تعبیر میکنند و این فقرات را
وحی کودلک نیز میگویند چنانچه جمعی از علمای اهل اسلام و علمای یهود که بشرف اسلام مشرّف شده‌اند
این فقرات را با ترجمهٔ آنها در کتاب خود ذکر نموده اند و نیز ترجمهٔ این فقرات از بعضی پیغمبران بنی اسرائیل
نقل شده است بطریقیکه ذکر نمودیم و چون که در این صحیفه تصریح باسم شریف پیغمبر نامی باشد
از این جهة علمای یهود بقدر مقدور سعی در پنهان کردن این صحیفه نموده اند که مبادا از مسلمین
یا عامهٔ از مذهب آنها که خبردار شده باشند و لکن نظر بآنکه حقّ باید ظاهر شود نتوانستند بکلّی
مخفی کنند خلاصه وحی کودلیخ وحی است مطابق حروف ابجد که همهٔ آنها خبر از امور آینده است
که علمای اسلام و یهود که مسلمان شده اند ترجمه کرده اند و در این رساله چند فقرهٔ آن را ذکر میکنیم
و آن فقرات اینست در حروف الف میگوید **آنیا اومّینا اومّنا مزعزع بن یاتا**
عابدا هدمدتا بیدبن امنا یعنی بعد از این بیاید امّت و گروهی و طائفه که
که ارجا بکنند و متزلزل سازند عالم را و حرکت دهند بریّه را و کرده شود خرابیها و خاموشیها
پسر کنیزک و از آیات توریة ظاهر شده که هاجر والدهٔ ماجدهٔ حضرت اسمعیل ع بالنسبه بساره
و شوهرش جناب خلیل الرحمن کنیز خانه زاد شده و در اینجا هم وحی را باصطلاح توریة فرموده است
و فقرهٔ اول که خبر آمدن گروه و امّت را داده است مراد امّت مرحومهٔ پیغمبر آخر الزمان است و فقرهٔ دویّم که
فرموده متزلزل سازند عالم را و حرکت دهند بریّه را و ارجا کنند یعنی مراد مبعوث شدن آن سرور است
و رعب و ترسیکه بر دل همهٔ کفّار بود از بعثت آن سرور است و فقرهٔ سیّم که فرموده است و کرده شود خرابی
ها بعضی گفته اند مراد خراب شدن قلاع خیبر و سایر شهرهای یهود و [illegible] است که از اطراف
مدینه بوده و بعضی گفته اند معنی آن ساخته شود دین تازه بعضی گفته اند دفع فتنه

دالّ بر نبوت [illegible]

[illegible] در حروف الف [illegible]

مطابق است با [illegible] حضرت [illegible]

از فقرات وحی کودک دال بر نبوت آن حضرت

وجدال خواهد نمود از کثرت اختلاف مذاهب از زمان جاهلیت وممکن است مراد هم خاموش شدن آتشکدهٔ فارس باشد که او را می پرستیدند و در وقت ولادت آن حضرت خاموش شد و در حرمیم می فرماید

محمد کایا اعا نابادِ یطمع هویا وهیبه کلبلیبا یعنی پسر کنیز محمد بزرگ وصاحب اقتدار وچوب درخت برازنده خواهش کرده شده که فرو نشاند ونابود کند بوده را وخاموش کند آتش را وخودش بوده باشد جمله وکل میگویند این حروف لام است که **بصیح ملکا محمد کایا**

یعنی بوید پادشاه که نامش محمد باشد بزرگ وصاحب اقتدار است لفظ کایا عربی آن کهیا وعبری آن کهوا می باشد بمعنی بزرگ وصاحب اقتدار است وبدان که چوب در لغت عبری کنایه از خوب صالح است ومراد از عبارت فرو نشانده بود کنایه از نسخ دینها بود وشریعتها است ویا آنکه مقصود خاموش کردن آتش فتنه وفساد وجدال است در زمان جاهلیت که بوده ومراد از عبارت بوده باشد او جمله وکل مبعوث بودن آنحضرت است بر کل خلق عالم ودر حروف عبری فرموده **عفا عزا ونافل عزرا وو باطلاه کوزا ودی شلطت شمیا وکزا** یعنی نیست ونابود کند بت را که عزا باشد بضم عین که اسم باشد بت بزرگ مشرکین قریش بوده او برانداز ده اندوی نمی بت یعنی جمع بت ها را وبیندازد از عزت او را وباطل کند هر بدعت در دین را وآنجناب سلطنت نماید آسمان را اینست معنی اجمالی این وحی که ترجمه نموده اند واین علامت خاص حضرت رسول است که صندرس نابود نمودند بت بزرگ قریش را که عزا بوده بلکه جمیع بتها را وبت پرستی قریش را چنانچه که بهمین قسم هم بوده اکر در فتح مکه آن حضرت بنفس نفیس امیر المؤمنین را امر فرمود که پا بمبارک بر کتف وشانه آن حضرت گذارده وبالا رفتند ودا خل خانه کعبه معظمه شدند بتها را تمامها انداختند وشکستند وسر بت بزرگ آنها که لات وعزا ومنات بوده اند بر طرف نمودند هم چنین فقرهٔ **وو باطلاه کوزا** در حق آنحضرت است که آنجناب باطل کننده هر بدعت وهر بدعت زمان جاهلیت می بوده باشد ودینش ناسخ جمیع انبیا وملت وشریعتها بوده واما فقره **ودی شلطت شمیا** وکزا یعنی بیک چشم بر هم زدن آنحضرت برفتن باسمان وسیر عوالم ملکوت ولاهوت از عالم ناسوت استیلا وسلطنت بهم رسانید وبجذبات حقانی وبقدرت کامله ربانی سیر فرمودند جمیع آسمانها و بهشت ودوزخ وعرش وکرسی تا منتهای قاب قوسین را هم چنانکه خداوند در قرآن مجید می فرماید فدنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی چون که غرض این رسالہ اختصار است واخبار بسیاری که در کتب سابقه از

در صحف دیگر معنی ...

تطبیق حالات حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله

نفرموده ... کرده

توریة و انجیل نقل نکنیم انها را بس میکوئیم بعد از ذکر این اخبار سابقه بر اینکه اخبار نازلهٔ در کتب و صحیفهای پیغمبران سابق که ذکر شد اقوی دلیل و اقوی حجت است بر اثبات نبوت حضرت رسول خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله الطاهرین

رکن سیوم در اصل دوم در عصمت حضرت خاتم النبیین محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم میباشد

بدانکه خلاف در مسئله در دو مقام است مقام اول از اموریستکه اعتبار عصمت در آن واجب و ضروری دین است و همه امتهم اتفاق کرده اند یکی آنکه واجبست عصمت همهٔ پیغمبران از کفر و مخالف جمیع طایفهٔ مسلمین خوارج اند که کفر را جایز میدانند بر پیغمبران و میکویند هر گناهی کفر است و گناه را از پیغمبران جایز میدانند و یکی دیکر واجبست عصمت بر همهٔ پیغمبران در تبلیغ رسالت از توحید الهی و احکام صادرهٔ الهی که اکر نعوذ بالله معصوم در تبلیغ و توحید احکام خدا نباشد و خلق را بر خلاف توحید خدا وادارند و یا انکار احکام الهی و اوامر و نواهی و عبادات و او تکالیف خلایق بر خلاف بکویند دیکر اعتمادی و اطمینانی بر هیچ شریعتی نخواهد بود پس اتفاقی همه ملتها بر این دو مرتبه عصمت پیغمبران است و منکر او کافر است و اختلاف نموده اند اهل سنت با عقاید مذهب شیعه در عصمت مطلقه باینمعنی که کویند **طایفهٔ** از انها که گناه صغیره و … بر پیغمبر جایز است **و طایفهٔ** دیکر از انها کویند سهواً گناه کبیره یا صغیره صادر شود جایز است **و طایفهٔ سیم** کویند صغیره از روی سهو جایز است صادر شود از پیغمبران **و طایفهٔ چهارم** کویند گناه کبیره هم از روی عمد صادر شود از پیغمبر جایز است و بعضی دیکر نامربوطها میکویند که بسبب طول مقالات و اعتقاد مامذهب شیعهٔ اثنی عشریه انستکه پیغمبر از اول عمر که مبعوث برسالت نشده باشد تا مبعوث برسالت شده باشد تا مبعوث برسالت نشود تا آخر عمر خود معصوم است از کفر و از تبلیغ رسالت و فتوی و احکام و افعال و گناه نکند نه عمداً و نه سهواً و نه خطاً و نه صغیره و نه کبیره هیچ و هیچ از انها صادر نشود و اینمذهب امامیه است که اثنی عشریه میباشند که … در هیچ وقت و در هیچ احوال از اوقات عمر خود نه گناه کبیره و نه صغیره و نه از روی عمد و نه سهو و نه خطا و نه فراموشی هیچ قسم صادر از پیغمبر نخواهد شد چونکه پیغمبر هادی و مبلغ و مصلح خلایق است و الا هر یک از اینها را اکر جایز بدانیم دیکر اعتمادی باقوال و افعال این پیغمبر نخواهیم داشت و احتمال میدهیم که این پیغمبر خبرهای او هم از خدا نباشد و در وقوع مکویید عمداً یا سهواً

در اموری که عصمت در آنها واجب است

عصمت انبیاء در مذهب اهل سنت و اهل تشیع

و عقاید شیعه در حق انبیاء

در بیان عصمت انبیا است و معنی ترک اولی

یا حکم را نسیان و فراموش نموده باشند و خداوند خلاف و را فرموده باشد پس حجت خدا بر خلق ناقص خواهد
بود و میگوئیم اگر ترک اولائی نسبت بانبیاء نسبت داده شود در آن هم اقوال مختلف است و لا احکام در تبلیغ رسالت
اینها اجماعاً نبوده است که همه امت متفق در این امرند و خلاف ندارند و اگر در فعلی بوده است که اتیان
بمکروه بوده است یا خلاف زهد و تقوی بوده که معصیت و گناه نبوده است او را ترک اولی گویند چون نسبت بمرتبه
پیغمبران و جلال شان این هم نیز عظیم است لذا تعبیر بترک اولی شده غرض اینکه همان ترک اولی هم ممکن نیست نسبت
بحضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله داد که آن حضرت افضل و اکمل از همه پیغمبران بودند و آیه تطهیر مؤید است و براهین قطعیه
عقلیه و اخبار صحیحه مؤید بر این مطلب است که ابداً ترک اولی هم از آن حضرت سر نزده است چه در اول عمر و
صغر آن حضرت بحسب ظاهر و چه آخر عمر آن حضرت و در جمیع احوال و زمان طیب و ظاهر بوده است و هرگز
در عمر خود سهو و نسیانی از آن بزرگوار واقع نشده است و آنچه بر خلاف این نقل شده مانند نماز که در
سهوا پیغمبر نماز قصر خواندند یا حدیث دیگر که آن حضرت خواب بود و نماز صبح او قضا شده است میگوئیم
که ذکر این گونه احادیث در زمان تقیه است و راوی هر دو حدیث سنی بوده چنانچه راوی حدیث اول
ذو الشمالین خارجی ملعون است و این اعتقاد مخالف مذهب جعفریه و عقل است و از جمله قائلین باین قول
طایفه اشاعره است که سهو و معاصی صغیره و کبیره هر دو را از برای پیغمبر جایز میدانند چنانچه مفصلا در سابق
مذکور شد چنانچه از فخر رازی در کتاب بعین ذکر شده است و بعضی دیگر هم نام برده شده میگویند که حیف است
ذکر اینها نشود و ادله عقلیه در خصوص عصمت پیغمبران سه دلیل قاهر بیان نمودیم و بقلم تحریر آوردیم
در رکن اول از اصل دوم و محتاج به تکرار نیست و بدانکه پیغمبر ما محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله اشرف و افضل از همه
پیغمبران بوده است و بادله عقلیه و نقلیه ثابت و محقق است بلکه خاتمیت آن بزرگوار و ناسخ همه ادیان
و بر طرف نماینده همه مذاهب بوده است و اثبات این مطلب موقوف است بمقدمه و آن اینست نظر بفرمایش
رسول خدا صلی الله علیه و آله ما خلق الله شيئا الا و جعل له سيدا یعنی خلق نفرموده است خدا چیزی را مگر آنکه از برای او
سید و آقائی قرار داد نظر بهمین حیثیت است که خداوند عالم در جمیع اشیاء اشرفی قرار داده و از برای
هر نوع و صنفی اشرفی قرار داده و اشرف حیوانات حیوان ناطق است که انسان باشد و اشرف جوارح او طلب و نظر با آیه
شریفه و لقد کرمنا بنی آدم اشرف انواع جمیع موجودات انسان است و اکمل است نسبت بجمیع الحاظ زیرا که دارای
امر تبه بنائیت بجهة نمو و نزد یک شدن او و دارا مرتبه حیوانی است

ترک اولی ارتکاب مباحست
معنی عصمت پیغمبران

اثبات اشرف و افضل بودن
انبیاء

دلیل اینکه
اشرف مخلوقات
انسان است

بجهة حرکات و سکنات ناطق و دارا است مرتبهٔ اجنه را بواسطه متشکل شدن باشکال مختلفه نظر بانقلابات
خیالات متفاوته و قلبیه او و دارا است مرتبهٔ سباع و درندگان را بجهة غضب و خشم و سبعیات او و دارا است مرتبهٔ
جنبهٔ ملکوتی را بواسطه عقل و کرامت از روحانیین و مجرّدات است و دارا است صورت زیبا و نطق شیرین و صوت
دلربائی و اعتدال قامت را و تدبیر کننده امر معاش و معاد است و مسخّر جمیع مخلوقات است و سلطان بر
جمیع مخلوقات است و قادر بر جمیع افعال است و باین جهات از جانب حق او را کرامتی حاصل شده و
فرموده است فتبارک الله احسن الخالقین در حق او و نظر بفرمایش حق سبحانه و تعالی و فضلناهم
علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا   انسان بعلاوه کرامتی که دارد از جهة عقل و جنبهٔ ملکوتی صفت
ملکوتی را بخصلت ریاضت و زهد و تقوی و عبادت که جنبهٔ عصمت و طهارت او است و
بمعرفت خود شناسی و خدا شناسی او فضیلتی خداوند عطا فرموده با انسان عاقل که افضل بر جمیع
مخلوقات است حتی بر ملائکه زیرا که معصیت نکردن ملائکه بجهة اینست که از انوار و ارواح مجرّده
می باشند و واجد عصمت اند و فاقد معصیت و آلت شهوت و غضب ندارند چنانچه وارد شده است
خلقت الملائکة من نور یعنی خلق شدند ملائکه از نور و امّا انسان صاحب دو جنبه است و دارا است
عناصر اربعه را و طبایع مختلفه که مقتضی شرور و سیئات است و دارا است جمیع اشیاء خیر و شر را
پس بمتابعت نفس امّاره بصرف اکل و شرب و جماع و خواب ارتکاب سایر لغویات لیلا و
نهارا و مرتکب نشدن او بعبادت و بندگی خالق خود از بهایم پست تر است و هرگاه بریاضات و مجاهدات
عقل را بر جهل و رضای حق را بر هوا و هوس نفس و عبادت را بر غفلت و اطاعت خالق را
بر مخالفت ترجیح دهد و عدالت را ملکه خود قرار دهد از ملائکه افضل خواهد شد

آدمی زاده طرفه معجونیست   از فرشته سرشته و ز حیوان
گر کند میل این شود کم از این   ور رود سوی آن شود به از آن

و افراد انسان در حالت ثانیه مذکوره سه مرتبه است مرتبهٔ
اولی مرتبهٔ عبادت و تحصیل آخرت از روی معرفت   **مرتبهٔ ثانیه** مرتبهٔ زهاد و
متقین است که جمیع لذائذ دنیا از مأکول و مشروب و خواب و راحت را چشم پوشیده کلا
محض نعم و استراحت جاودانی اخروی   **مرتبهٔ ثالثه** مرتبهٔ عرفا و سالکین حقه است
که جمیع همت و فکر ایشان در دنیا بجانب معرفت حق و رضای حق باشد و نور حق را در وجود خود شان

تابش دهند و ظلمت غرور دنیا و هوای نفس را بواسطهٔ نور حق از خود دور کنند و باطن خود را بذکر حق
عادت دهند و بغیر حق چیزی دیگر مشاهده نکنند و از جمیع عطیات حق چه خیرات و چه ابتلاها و بلاها از همه
جهت راضی و یکسان باشند و در هر دو شاکر باشند و راه بندگی را منحصر در یک صفت و عمل ندانند بلکه
هر چه از راحت و مشقت و وسعت و عسرت و گرسنگی و سیری و کرباس و حریر پوشی و اطعمه‌های لذیذه و
نان جو خشک شده با نمک خوردن و مرض و صحت و حیات و ممات که از جانب خداوند عالم آید ایشان را در
جمیع حالات راضی و شاکر و یکسان حال ایمنا باشد پس بدانکه مرتبهٔ فوق عباد و زهاد و عرفا مذکور مرتبهٔ انبیا
و اولیاء است بجهت دارا بودن انبیاء مراتب مذکورهٔ ثلاثه را با خصال زائده و صفات حمیده که عطاء حضرت حق سبحانه
و تعالی در حق ایشان کرده و از دیدن ملک و شنیدن کلام حق در خواب یا بیداری یا هر دو و علاوه حاصل شدن
جمیع معلومات و معقولات یا اکثر آن متفاوت حال از برای پیغمبران و رسولان در زمان اندک بجهت صفای
بی تعلم از معلم که این خاصهٔ وجود اقدس اشرف انبیا است و تصرف نمودن در مواد جمیع ممکنات از جمادات و نباتات
و حیوانات بمحض اراده باذن خداوند عالم بدون آلات و اسباب طبیعیه که معجزات پیغمبران از این بابت
بوده در وقت حاجت هر چه اراده می فرمودند موجود می شد از برای هر یک از پیغمبران بواسطهٔ متفاوت
بودن در مراتب خصال مذکورهٔ آنها ضعفاً و قوةً مراتب می باشد فوق مراتب یکدیگر چنانکه در سورهٔ
بقره خداوند می فرماید تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات
یعنی این پیغمبران را تفضیل دادیم بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر بعضی از ایشان کسی هست که تکلم با
خدا نمود و بلندی دادیم بعضی از ایشان را بچند درجه و چون دانسته شد این مطالب پس باید دانست
که مرتبهٔ خاتم انبیاء صلوات الله علیه رسیده است بجائیکه از طرف صعود فوق جمیع مراتب است و بالا
تر از او مرتبهٔ احدیت ذات و لجت الوجود است و نور او اول ما خلق الله است و خوانده شده است مصادر
اول و از طرف نزول ختم جمیع مراتب و جامع جمیع مقامات آنها بوده است و از این جهت نامیده شده است
بخاتم النبیین و سید المرسلین زیرا که قوس صعود آن حضرت که عالم وجود او لیس باشد با قوس نزولش که
عالم برزخ و سیر نیش باشد یکی بوده و مانند بدو و ختم دائرهٔ بدو و ختم وجود آن سرور بیکدیگر پیوسته بوده (خوب گفته)
است دو سر خط حلقهٔ هستی بحقیقت بهم تو پیوستی و جهت عمدهٔ تا چراغ نور بخش موجودات در عالم
ظاهر است آنکه بوجود مبارک اقدس او منسوخ شد جمیع ملل و شرایع و ادیان جمیع انبیاء سابق که دیده است

در مراتب انسانی بر تفاوت و درجات و استعداد ایشان

مرتبهٔ انبیا که فوق مرتبهٔ عباد و زهاد است

و تفضیل ایشان بعضی بر بعض

و علو مقام خاتم النبیین

و ملت

وملت وشریعت ودین آن سرور منسوخ نشده است بادیان وشریعت وملل پیغمبر دیگر زیرا که اگر پیغمبری
آمده بود بعد از بعثت حضرت خاتم یا میبایستی که صاحب شریعت باشد یا مکمل دین او وضرورت شاهد است
بنیامدن کسی بعد از آن حضرت که دعوی صادق نماید بر نبوّت ولیکن اوصیاء راشدین آن حضرت
وخلفاء حقه آن سرور که ائمه اثنی عشر باشند داماد وپسر عمّ وخلیفه وجانشین ووزیر ووصی
بحقّ آن حضرت مولی الموالی امیر المؤمنین وسیّد الوصیّین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و
یازده نفر اولاد طاهرین وطیّبین آن سرور حافظ شریعت وملّت حضرت ختمی مرتبت بودند وحجّة
روی زمین اند ودوازدهم از ایشان قائم آل محمّد است که قطب دائره امکان وحجّة روی زمین وحافظ شرع
مبین ووصی سیّد المرسلین و امام المشارق والمغارب حجّة بن الحسن است که غائب است بامر الهی تا انکه هر زمان
که خداوند صلاح داند باو زمین را پر از عدل نماید بعد از آن که پر شده باشد از ظلم وجور واین بزرگوار را
ظاهر فرماید پرده استتار شد اشرفیّت حضرت رسول ص را بخاتمیّت که آن سرور اشرف انبیاء ومرسلین است
ومثل اعلی خدا است که در سوره نحل فرموده است ولله المثل الاعلی وآن وجود مقدّس است مصداق لیس
کمثله شیء بمعنی نیست مثل مثل خدا چیزی واین معنی در صورت زیاد نبودن کاف کلمه کمثله است وچنانچه نظر بایه
الحمد لله ربّ العالمین خداوند عالم ربّ جمیع عالمیان است وهم چنین آیه شریفه تبارک الذی نزّل الفرقان
علی عبده لیکون للعالمین نذیرا پیغمبر ما هم پیغمبر ونذیر جمیع عالمیان است وکتاب او هم که قرآن باشد
اشرف کتب آسمانی است وخداوند در سوره بقره فرموده است ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها
او مثلها یعنی هر آیه را چه ظاهریه وچه باطنیه که نسخ کنیم یا از میان تمام بریم خواهیم آورد بهتر از او را
یا مثل او را پس خاتم شدن این پیغمبر از برای سایر انبیاء وناسخ شدن دین وملّت وشریعت آنها بدین
وملّت وشریعت این پیغمبر دلیل اشرفیّت آن حضرت است بر جمیع آنها خداوند می فرماید در حقّ او لولاک
لما خلقت الافلاک یعنی اگر وجود تو پیغمبر نبود من خلق افلاک نمیکردم که آن حضرت علّت وسبب وجود
جمیع ممکنات است وهر سببی لابدّ مقدّم بر مسبّب است پس هر کسی بالطبع بصفت خلق شود وجود او هم بالطبع بعد از وجود پیغمبر ما
خواهد بود ومرا اولیّت واولویّت رتبه او را دارا نخواهند بود چنانچه در سوره واقعه فرموده والسابقون
السّابقون اولئک المقرّبون وفرموده خداوند در قرآن مجید وما ارسلناک الّا رحمة للعالمین ای والله
بکم فتح الله وبکم یختم پس از این بیانات ثابت شده اشرفیّت وافضلیّت حضرت رسول ص وچون ضم شود

بآنچه

شود بانچه گفتیم چند امر دیگر اشرفیت آن سرور خوب مبرهن و ظاهر خواهد شد و آن کرامات و معجزات
و خارق عادات است که بعد از رحلت آن سرور ظهور و بروز نمود بوجود اوصیا و خلفاء حقه
آنحضرت که اولاد طاهرین و طیبین آن سرور باشند که تمام در کتب خاصه و عامه که علماء اهل
سنت باشند نوشته و محل خلاف نیست دوست و دشمن حتی اشخاصی که دشمن بودند و ظلم بآن بزرگوار
مینمودند و باعث قتل آنها شدند منکر فضایل و مناقب و کرامات ایشان نبودند ملاحظه کتب
و سیر و تواریخ شاهد این مطلب است و بنوعیست که هر کس تتبع نماید بکتب اخبار و تواریخ علم قطعی بر
او حاصل می شود از مؤالف و مخالف علاوه آنکه بعد از رحلت سید انبیاء و اولاد طاهرین آن سرور
هر یک از دار فانی دنیا و ارتحال آنها بعالم بقا معجزات و کرامات از مشاهد مقدسه و قبور منوره
آنها مشاهده و ملاحظه می شود که هر کس متمسک بعروة الوثقی اولاد حضرت رسول می شود
و توسل می جوید سبب برآمدن حاجات و رفع کربات و مهمات و شفاء امراض و خواهد شد و از
مهالک و شدائد محض توسل بهر یک از آنها مستخلص می شود تا آنکه کفار و بت پرستان هند و
طایفه بطایفه بانواع مختلف توسل میجویند که بحاجات خود برسند و همین بزرگی و شرافت و عظمت
اولاد طاهرین او اثبات میکند اشرفیت آنحضرت را که اولاد هیچ یک از پیغمبران سابق شرافت
داشته باشند و باقی باشند الی یوم القیمة و باقی باشد دین آنها بقوام دین و شریعت آن سرور
و کفی شرف و عظمت آنحضرت که ظاهر خواهد شد از فرزندان آنحضرت بوجود دوازدهم او که مهدی آل محمد
حجة بن الحسن صلوات الله علیه و علی آبائه و سلطنت نماید و همه ادیان و ملل و مذاهب یکی نماید باسلام
و حضرت عیسی ع از آسمان نزول نماید و در عقب آنحضرت نماز کند و کفر و جور و شرک و ظلم از زمین
بر طرف شود و همه خلق مسلمان و موحد شوند بوجود مبارک فرزند حضرت رسول، که در کتب
که در کتب توریة و انجیل هم نقل شده است

رکن چهارم در اصل دوم در بیان اثبات معجزه حضرت رسول محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله

اما معجزات آن حضرت اینچه در کتب است زیاده از هزار معجزه از آن سرور صادر و بلکه جمیع افعال
اقوال و اخلاق آنحضرت معجزه بوده است و بدانکه اعتقاد داشتن بمعجزات آن سرور که اول قرآن مجید است و کتاب حدیث

برای پیغمبر خاتم بزمان معین تدریجا نازل فرموده او دیگری معجزات صادره از حضرت است اجمالا و
این اعتقاد از اصول دین است پس اگر کسی انکار قران کند که کتاب خدا است بر پیغمبر نازل شده است یا کسی
و یا انکه انکار اجمال معجزات نماید کافر خواهد بود و مثل یهود و نصاری خواهد بود و بدانکه بر هر
لازم است که تقلید را کنار بگذارد و اکتفا بدین جده و پدر خود نکند و فحص و سعی تام و تتبع
تمام بکند تا مذهب حق بر او معلوم شود هر چند امر بسیار مشکلیست که مایل است بدین اباء خود
که سالها داشته باشد باید عصبیت را کنار بگذارد و ذهن خود را از شک خارج کند و خیال کند که دینی ندا
در مقام مجاهده و تفحص و تجسس برآید تا انکه هدایت یابد و بر حقیقت است که او را هدایت فرماید و در اینمقام
واجب است که رجوع نماید باحوال کسانی که معجزات حضرت رسول را نقل کرده اند و بسیاری عدد انها که بسرحد
تواتر رسیده است و بسیاری زهد و تقوی و پرهیزکاری و ورع و صلاح و زیادتی اشتغال بعبادات انها
و بلندی معرفت انها را ملاحظه نمایند و موصوف بودن انها را بصفات کمالیه و اخلاق مرضیه و صدور
کرامات از بسیاری صحابهای آن حضرت مانند سلمان رض و ابوذر و غیر انها ملاحظه نمایند تا اینکه حقیقت
معجزات آن سرور که در زمان خود آن حضرت بود بر هر کس ثابت شود و خبر متواتر بحدی باید باشد
که عقل سلیم قطع کند بان اخبار و بعبارة اخری تواتر عبارتست از خبر دادن جمع بسیاری که خبر ا
انها را بنفسه یقین بکند مثلا ما حضرت نوح ع و حضرت موسی و حضرت عیسی ع و حضرت رسول
را ندیده ایم لکن از اخبار متواتره یقین کرده ایم که بوده اند و پیغمبر هم بوده اند پس بعد از این
میگوئیم که راه اثبات منحصر بخبر متواتر شده است چنانچه طایفه یهود یا نصاری یا زردشت
دست بدست از پیشینیان خود یعنی از اشخاصی که چندین هزار سال پیش از این صحبت زردشت
را در یافت نموده اند و طایفه یهود از سه هزار سال پیشتر از این و اهل نصاری قریب دو هزار
سال پیش در یافت نموده اند نقل میکنند که زردشت یا موسی یا عیسی ع ادعای پیغمبری نمودند
فلان معجزه را آوردند پس باید و پیغمبر باشد بعینه پس ما هم از برای پیغمبر آخر الزمان محمد صلی الله علیه و آله
که حیوة ندارد و ما ها درک حضور او را ننموده ایم و زمان او هم کمتر از زمان پیغمبران است از اشخاص
معتبر متواتر خبر بما رسیده است که آن سرور ادعای پیغمبری نمود و معجزات بسیار آورد پس باید که
پیغمبر باشد و بدیهی است و محقق و ثابت است که عدد نقل کنندگان و خبر دهندگان معجزات حضرت رسول و

در بیان نوع اجمال معجزات حضرت رسول

معجزات حضرت خاتم انبیا است

زهد و تقوی و صلاح و صدق انها بمراتب بیشتر از نقل کنندگان معجزات پیغمبران سابق است که بطرق
بی شمار معجزات ان حضرت را نقل نموده اند و عدد انها و تواتر نقل این جماعت مضاعف است بملاحظه انکه زمان
ان حضرت تا کنون زیاد نیست و طول نکشیده مثل انها و همچنانیکه معجزات ان پیغمبران هر یک از امت خود
ان پیغمبر ثابت می شود معجزات حضرت رسول هم از امت خود حضرت رسول ثابت می شود و اینمطلب از برای
خود اهل اسلام اسان تر است جهت کمی زمان و قلت زمان نسبت بزمان پیغمبران مذکور و میکوئیم علاوه
که ما ها مسلمانان نه حضرت موسی را دیده ایم و نه حضرت عیسی را و نه معجزه انها را مشاهده نموده ایم و نیز
میکوئیم از برای خبر متواتر بطریق خود مان با دلیل عقلی قطعی دیگر بر اثبات نبوت موسی و عیسی نیست بلکه
ما ها که مسلمان هستیم بتواتر و نقل اخبار قطع حاصل شده بر ما ها که محمد را پیغمبر میدانیم و قران را هم
معجزه او و کتاب اسمانی الهی میدانیم و چون پیغمبر بودن ان حضرت بر ما ها ثابت است قران را هم کلام الهی
میدانیم و ان حضرت فرموده است و در قران هم فرموده است که حضرت موسی و عیسی پیغمبر بوده اند ما هم بفرموده ان حضرت
و کتاب ان حضرت انها را پیغمبر میدانیم و میکوئیم شما ها که طایفه یهود و نصاری میباشید اگر این اعتقاد ما
مسلمانان بنبوت ان حضرت و قران الهی حق است پیغمبر بودن موسی و عیسی نیز حق است و اگر میکوئید این اعتقاد
ما ها حق نیست پیغمبری موسی و عیسی هم حق نیست بر شما لازم است که پیغمبر بودن انها و معجزه انها را ثابت بکنید و نقل
کنندگان معجزه حضرت موسی ع یهود منحصر است و عیسی هم نصاری و هر دو هم مدعی هستند و بمراتب کمتر از مسلمین اند
و بعلاوه میکوئیم با انها اگر بدلیل ثابت است که محمد پیغمبر نبوده است و دروغگو است پس خصم چرا اقرار بنبوت او نمیکند و
اگر نبوت او نیست و دروغگو است پس نبوت موسی و عیسی و سایر پیغمبران هم بر اهل اسلام ثابت نیست بجهت
اینکه اقرار مسلمانان بخبر پیغمبرشان می باشد مثلا اگر یهودی بمسلمانی کوید تو امروز از چه راه و بچه دلیل علم
بمعجزه و نبوت محمد داری مسلمان خواهد گفت بان راه و دلیل که تو علم بنبوت موسی ع داری و اگر مسلمان
بیهودی کوید که تو امروز بکدام دلیل علم بنبوت و اعجاز حضرت موسی ع داری ان یهودی نتواند کوید بهمان
دلیل که تو امروز علم بنبوت محمد داری بجهة اینکه دلیل ثابت میکند که سه هزار سال قبل حضرت موسی پیغمبر بود
انهم نه بخبر انها بلکه بخبر پیغمبر ما و کتاب پیغمبر ما که قران باشد و پیغمبری او نزد ما ثابت است که رسالت او بوده و نسخ دین و شریعت
او شده است بفرموده پیغمبر ما و پیغمبری او را گر امروز پیغمبریت ثابت نمیکنند چنانچه پیغمبرانی که پیش از حضرت
موسی و بعد از موسی بوده اند بقول پیغمبر ما ان و کلام الهی و فرموده ان حضرت قبول میکنیم و یهودی نمیتوانند بکویند همین که

احتجاج ۱۰ با یهود و نصاری در حقیت پیغمبر

در معجزهٔ حضرت خاتم الانبیا است

پیغمبری موسی ثابت شد پس آن امر مستصحب است تا خلافش ظاهر شود مسلمان خواهد گفت چون نبوت او ثابت است
نزد ما بثبوت نبوت پیغمبر خود ما ن که نسخ دین آنها باشد بنبوت عیسی و نبوت عیسی هم ثابت است نزد ما هم
بثبوت نبوت پیغمبر خود ما ن که نسخ دین او باشد پس نبوت هریک مستصحب است تا زمان بعثت پیغمبری بعد از او و هم
چنین با اول بعثت پیغمبر ما محمد ص می رسد و همین که باین وقت بهمین دلیل بثبوت پیغمبری موسی خلافش
ثابت است پس بر تو است که مسلمان شوی و بنبوت محمد ایمان بیاوری خصم سخنی نتواند گوید و نیز می گوییم
که اقرار مسلمین بنبوت موسی و عیسی بفرموده پیغمبر ما می باشد که پیش از بعثت آن سرور پیغمبر
بوده است و نزاع ما در وجوب اطاعت زمان بعد از آن سرور است که اطاعت محمد بر همه جن و انس واجب است
و مسلمان اقرار ندارد ببقای پیغمبری آنان و اطاعت احکام آنان بلکه مسلمین دین آنان را بعد از بعثت پیغمبر
آخر الزمان منسوخ می دانند و اطاعت آنها را حرام می دانند و اطاعت محمد را واجب می دانند و نیز بجماعت
نصاری میگوییم که اگر بگویید بما مسلمانان که نبوت عیسی اتفاقی ما و شما است و از محمد اختلافی ملت
ما منکر و شما مقبل پس نمیتوان اتفاقی را گذاشت و اختلافی را گرفت در این صورت بقول شما
که نصاری هستید جواب خواهیم گفت بر شما لازم است که دست از عیسی بردارید و اطاعت موسی
کنید بجهت اینکه نبوت موسی اتفاقیست خلاصه پس از آنچه بیان نمودیم از برای ثبوت نبوت پیغمبران
از حضرت آدم تا خاتم علیهم السلام بغیر از آن که ادعای پیغمبری هریک نمودند و هریک فلان معجزه را داشتند و اگر کسی
طلب دلیل از هر ملت نماییم هم خواهند گفت بخبر متواتر اینمطلب بر ما ثابت شده است و علم قطعی بر ما بصدق
این پیغمبران ما ن ثابت شده است دیگر حرفی ندارند و نیز ثابت شد که اهل اسلام هم همین خبر متواتر برای آنها
آسان تر است بواسطه کمی مدت زمان آنها به پیغمبر شان زیاده بر این بیانات در این رساله مناسب نیست اکتفا
بهمین مذکورات نمودیم و بدانکه در خصوص معجزات پیغمبر ختمی مرتبت محمد بن عبدالله ص بر دو قسم است
اوّل معجزات ظاهریه محسوسه عند الناس الی یوم القیمة است و آن قرآن مجید است **قسم**
دوّیم معجزات حسیه که در زمان آن حضرت بوده و بخبر متواتر بما رسیده و آن زیاده از هزار است و زیاده
از حد و احصا است مانند بیرون آمدن آب از انگشتان و سیر شدن جمعی از طعام قلیل اندک ببرکت دست مبارک
آن حضرت و شق کردن ماه و سلام نمودن حجر و سنگ و تسبیح سنگریزه بر دست آن حضرت و برگشتن خورشید
باسمان و سخن گفتن حیوانات و تظلم کردن نزد آن حضرت و مهر نبوت بر کتف آن حضرت و بلندتر بودن او از هر بلند

احتجاج با یهود و نصاری میباید شد

بیان اینکه معجزات پیغمبر خاتم بر دو قسم است قسم اول ظاهره است چون قرآن

قامتی

قسم دوم فهرست معجزات حسنیه زمان حضرت رسول الله ص

قامتی در راه رفتن و حال آنکه قامت آن سرور موزون بوده است و سایه نداشتن آن سرور در آفتاب و ماهتاب و دیدن از عقب سر مانند پیش رو و سلام کردن درخت میوه دار بر آن حضرت و نبرای آن حضرت برای حجت بر ابوجهل و مرده زنده کردن و سخن گفتن سوسمار بشهادت برسالت آن حضرت و سخن گفتن باشتر و گرگ و بزغاله بریان کرده بر آن سرور و شهادت دادن هر یک بر پیغمبری آن حضرت و نازل شدن میوه و مائده های آسمانی برای آنحضرت و نالیدن ستون از مفارقت آنحضرت و روشن نمودن راه ها از نور پیشانی آنحضرت در شب تار و رام شدن حیوانات ناهموار بدست آنحضرت که بر دست ایشان می مالیدند و بهمین جسم و جسد عروج نمودند و رفتند باسمانها و معراج و خبرهای غیب دادند که بر اتفاق خصم الهم معجزه است و بسیار آنحضرت خبر از غیب داده اند که الهم بعد واقع شده است و آنچه مردم از آن حضرت پنهان میگفتند یا در سینه هاشان بود همه را می فرمودند و نیز فرمودند که امت من بهفتاد و سه فرقه خواهند شد و همه بر باطل خواهند بود مگر یک فرقه و همین طور شد و نیز فرمودند بیاید زمانی که از اسلام باقی نماند مگر اسمی و از قرآن مگر رسمی و حال بهمین طریق است و نیز خبر از غصب حق وصی خود و ابن عم خود حضرت امیر المؤمنین ع دادند که خلافت را از او غصب خواهند نمود و محاسن او از خون سرش خضاب خواهد شد و خبر از شهادت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلم دادند و همه واقع شد و خبر دادند که بنی امیه هزار ماه سلطنت و غصب خلافت خواهند نمود و شد و خبر شهادت وصی هشتم و فرزند ششم خود علی بن موسی الرضا دادند که پاره از تن من بملک خراسان مدفون خواهد شد و واقع شد و تقریباً یکصد خبر است که نقل از اهل سنت است در اصل سیم در امامت ذکر خواهد شد که آنحضرت خبر ملک بیک از اوصیا خود را و اولاد خود را داده اند باسم ایشان و لقب ایشان و باسم مادرهای ایشان و فرزند دوازدهم خود را غیبت او را فرمودند که غیبت خواهد فرمود و علامات ظهور آن بزرگوار را فرمودند که اغلب آنها بعد از هزار و سیصد و کسری بعد از آنحضرت واقع شده و همه اینها و جمیع اینها معجزات است و ممکن نیست باین رساله مختصره بیان نمائیم و معجزات از بدن شریف آنحضرت بسیار بود که پیوسته نور از جبین مبارکش ساطع بود و چون ماه نور از شعاع جبین اطهرش بر در و دیوار می تابید و بعضی اوقات دست مبارک را بلند می فرمود انگشتان مبارکش مانند شمع روشنی میداد و بوی خوش آنحضرت هر وقت از راهی میگذشت تا دو روز یا زیاده هر که از آن راه می رفت می دانست که آنحضرت از آن راه عبور فرموده است از عطر او ـ

ذکر معجزات آنحضرت خاتم انبیا علیه السلام

می‌فهمیدند و عرق آنحضرت را جمع می‌نمودند بهترین عطرها بود و داخل عطرهای دیگر می‌نمودند و دلو آبی
نزد آنحضرت آوردند که از آبی در دهان مبارک فرمود و مضمضه کرده در دلو ریخت آن آب
از مشک خوشبوتر شد و پیوسته ابر در آفتاب بر سرش سایه می‌انداخت بهر طرف حرکت
می‌فرمود ابر هم حرکت می‌نمود و دیگر هیچ مرغی از بالای سر آنحضرت پرواز نمی‌نمود و مگس و پشه
بر بدن مطهرش نمی‌نشست خواب و بیداری او یکسان بود و خواب قوای او را از ادراک معطل
نمی‌داشت و سخن ملائکه را می‌شنید و با ایشان تکلم می‌فرمود و ملائکه را می‌دید و هرگز بوی بد بمشام
آنحضرت نمی‌رسید چیزی که از آنحضرت خارج می‌شد زمین بلع می‌نمود و بجود در می‌برد و بوی مشک
می‌داد و کسی نمی‌دید آب دهان مبارک بهر چاهی می‌انداخت آب آن چاه زیاد می‌شد و برکت می‌نمود و با
آب دهان شریف او شفای جمیع امراض بود کور را بینا می‌نمود و انیک بزغاله بختن و یکصاع جو هفتصد نفر را
سیر کرد و دیگر جمیع لغتها را می‌فهمید و بجمیع لغات و همهٔ زبانها سخن میگفت و در محاسن شریفش
هفده موی سفید بهم رسیده بود که مانند آفتاب میدرخشید مهر نبوت بر پشت مبارکش جای گرفته
بود و نور آن بر نور آفتاب زیادتی می‌نمود و دیگر آنکه آب از انگشتان او جاری بود بقدری که جماعت
بسیاری سیراب شدند و باشارهٔ انگشت ماه را بدو نیم فرموده است هیچ زمانی محتلم نشده است
طاهر و مطهر بود و دیگر هر چهارپایی را سوار می‌شد راهوار می‌شد و پیر نمیشد و دیگر در قوت کسی با آنحضرت
متفاوت نمی‌نمود بر هر سنگ و درخت که میگذشت سلام می‌شدند برای او و چنانچه در زمین نرم ملایم راه می‌رفت
جای پای مبارکش نمی‌ماند و اگر بر سنگ سخت زمین صلب عبور می‌فرمود اثر پای مبارکش می‌ماند و خدای متعال مهابتی
بآنحضرت می‌انداخت که با آن تواضع و فروتنی و شفقت و مهربانیکه داشت و کفار و منافقین که آنحضرت را
میدیدند از بیم بر خود می‌لرزیدند و از دو ماه راه خوف و رعب آنحضرت در دلهای کافران اثر میکرد و
باشارهٔ آنحضرت بتها برو افتادند و باشارهٔ آنحضرت درخت سبز شدن و میوه دادن آن درخت خشک و کشتن
درخت خرما برای مسلمانان و در ساعت بلند شدن و میوه دادن این معجزات را بطریق فهرست ذکر نمودیم و در کتب
هر یک مفصل و مشروح است و بهمین قسم معجزات هم از خلفا و اوصیای آنحضرت ائمهٔ اثنی عشر و اولاد طیبین طاهرین آن بزرگوار
بسیار شده که انشاء در مبحث امامت بعضی معجزات ایشان را ذکر خواهم نمود و در کتب عامه سنت و جماعت و شیعه مملو است
که جای انکار نیست موالف و مخالف و دشمنان آن بزرگواران ذکر نموده اند و انکار نکرده اند و اما معجزهٔ ظاهریه

از معجزهٔ ظاهریهٔ آنحضرت

در معجزات محسوسهٔ آن حضرت است الی الآن

محسوسه معینه الی زماننا هذا والی یوم القیمة قرآن است وآن تا این زمان باقی است و خواهد بود و ابداً حتی
نقل کنند کان واخبار وکتاب اقوال نیست وجهت آنکه حضرت حق سبحانه آن حضرت را مبعوث به پیغمبری
نمود و خلعت خاتم النبیین براو پوشانید و آن حضرت را برگزید و مبعوث بر جن وانس نمود و تا قیامت این دین منسوخ
نخواهد شد بهمین جهة قرآن را که یکی از معجزات باهرات واست در میان خلق باقی گذاشت که اینهم تا قیامت باقی باشد
و الحال هم همه کس مشاهده میکند و حاجت به بعضی تکلفات نیست بخلاف معجزهٔ سایر پیغمبران که مخصوص
زمان خودشان بود که در حیوة بودند و خصم مثل یهود و نصاری هم که اتفاق دارند و حرفی در انکار
این ندارند که آن حضرت ادعای نبوت نمود و قرآن را معجزه خود آورد و بسیار الحیزی که میگویند قرآن خارق عادت
انسانی نیست که حد معجزه بر آن صدق آید و بطلان حرف اینها پر واضح است و موقوف است به بطلان کلام
اینها معتقدیم که طریقهٔ خداوند عالم بر آن قرار گرفته که یک یا دو معجزه هر پیغمبر را در هر زمانیکه بوده باشد
اهل آن زمان در مثلی ماهر هستند که بیاورند آن فعل را آن پیغمبر الا آنکه قوه احدی نباشد بجا آوردن
آن فعل را چنانچه در زمان حضرت موسی سحره بسیار بودند از این جهة خداوند معجزه موسی را اژدها
شدن عصا را بآن حضرت عطا فرمود و چون که در زمان حضرت داود اهل آن زمان در موسیقی ماهر بودند از
این جهة خداوند بحضرت داود صوت و نغمه عطا فرمود که هر انسان وحیوانی میشنیدند بیهوش میشدند
بلکه اضطراب در جمادات هم میرسید و چون در زمان حضرت عیسی طبیب حاذق بسیار بود و معالجهای مرض
های صعب و ناخوشیهای مأیوس را مینمودند از این جهة خداوند معجزهٔ حضرت عیسی را زنده کردن مردگان قرار
داد و سر این طریقهٔ الهی اینستکه هرگاه صاحب فنی که ماهر است بآن فن مشاهده معجزه را بکند که آن نوع فن
او است همان لحظه و می‌فهمد و یقین میکند که این معجزه است و عمل مخلوق نیست و زود اقرار به پیغمبری آن صاحب معجزه
خواهد نمود و دیگران هم متابعت او را خواهند نمود بخلاف سایر خلق که فرق میان معجزه و سحر نمیدهند و از این جهة
بود که اول ساحرها اقرار به نبوت موسی نمودند و نیز اول اطبای حاذق و حکما اقرار به نبوت عیسی نمودند
بنابر همین تقریر هم حضرت سید کاینات سید بشر محمد خاتم النبیین صلی الله علیه و آله لما ادعای نبوت فرمود
و قرآن را هم علاوه بر همه معجزات خود آورد و آن را باهمه فصحا و بلغاء عرب که در زمان آن حضرت فصاحت و
بلاغت باعلا درجهٔ بلندی رسیده بود در معرض معارضه برآورد و فرمود من پیغمبر هستم و این قرآن معجزه
منست علاوه از شق القمر و معجزات دیگر اگر قبول ندارید مثل آن را بیاورید یا یک سوره آن را بیاورید و یا

۲ عصا [illegible] انبیا متفقند [illegible] معجزه [illegible]

در معجزات آن حضرت الی زماننا هذا است

با آنکه همه آنها در زمان حضرت نهایت مرتبه فصاحت را دارا بودند عاجز شدند همه آنها اقرار بعجز کردند و گروهی
از آنها مسلمان شدند و گروهی دیگر هم که مغلوب شدند و کفر ورزیدند کشته شدند غرض آنستکه با وجود آنکه عرب در آن
زمان ظاهر بودند باین فن و عاجز شدند و ممکن هم نیست که کسی بگوید شاید قرآن کلام خود آن حضرت باشد که
از همه فصحا فصیح تر بوده است عقل سلیم حکم میکند باینکه محال است که بشر کلام فصیح را بگوید و تا کنون
جمیع خلایق از همه فصحا نتوانسته اند باشند که یک سوره کوچک آن را بیاورند و قرائت کنند و حال آنکه
همه مخالفان حضرت و بعد از آن همه مخالف دین آن حضرت بودند و از راه عصبیت انکار نبوت آن حضرت
نمودند و عاجز از این رد نمودن این ادعای پیغمبر شدند و خداوند می فرماید قل لئن اجتمعت الجن و الانس علی ان
یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا یعنی بگو ای محمد اگر انس و جن جمع شوند
بر اینکه مثل این قرآن را بیاورند نحو هذا و نه بمثل آن اگر چه بعضی از آنها اعانت بعضی دیگر را نمایند
و همه پشت بیکدیگر بدهند و نتوانستند با وجود این یک سوره بیج آیه را بیاورند خلاصه متواتر رسیده
که در وقتی که آن حضرت معارضه بقرآن فرمودند همه فصحا و بلغا اقرار بعجز نمودند و مغلوب شدند و بدانکه
معجزه بودن قرآن بچند وجه است وجه اول مشتمل بودن آنست بر نهایت مرتبه فصاحت و بلاغت و طلاقت
بطریقیکه احدی انکار نتواند کند و هر کس بی شعوری امتیاز آن را بقدر فهم خود میدهد با وجود آنکه قرآن
نه اسلوب آن اسلوب شعر است و نه نثر است و نه خطبه است مشتمل است بر همه مقامات و اوزان شعریه بطریقه
رسم خطبه و محسنات بدیعیه لفظیه و معنویه و جمیع نکات دقیقه که از قوه بشر خارج است در میان همه کلامهای
فصحا مانند یاقوت و لعل بدخشان است روایت کرده اند که هر که سخن بسیار بلیغی یا شعر فصیحی میگفت برای
مفاخرت بر کعبه معظمه می آویخت و چون آیه یا ارض ابلعی مائک و یا سماء اقلعی نازل شد همه آنها بهم سوائی
در شب آمدند و نوشته های خود را بر داشته پنهان نمودند وجه دوم آنستکه اختلاف ندارد چنانچه خدای
متعال می فرماید و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا یعنی قرآن اگر از نزد غیر خدا می بود هر آینه
می یافتند در او اختلاف بسیاری زیرا که از بشر هر گاه کلامی باین طول صادر شود ممکن نیست که مشتمل بر تناقض
و اختلاف بسیار نباشد از دو جهت یکی از جهت اختلاف حکم و مضمون خصوصا وقتیکه انشا کننده آن سخن صاحب خط
و سواد نباشد و دیگران مباشر تحریر و نوشتن آیه بآیه و سوره بسوره شوند و حال آنکه اکثر آنها هم منافق و دشمن
آن حضرت باشند دیگر اختلاف در فصاحت زیرا که قصاید و خطب افصح فصحاء اگر یک فقره اش بفصیح انشا نمود

علی ان

معجزه بودن قرآن بچند وجه است

وجه اول

در اینکه قرآن قانونیست من عند الله

نقره دیگر غیر فصیح خواهد بود اگر بیت عالی و مقام بلند انشا نمود بیت دیگر دانی و واهی و تنزل انشاء خواهد نمود و همین قدر اکتفا میکند کلامیکه باین طولانی شامل احکام و اوامر و نواهی و رجاء بخالق و خوف عذاب الهی و تهدید کفار و توعید ابرار و جامع حکایات و اخبارات و احوالات اول بنی آدم الی نفخ صور و احوالات قیامت بتمام و کمال و قصص انبیاء و حقایق و معارف ربانی بوده باشد بکلام موجز مفید بدون تکرار و آن حضرت ابدا معاشرت با علمای اهل کتاب و غیر ایشان ننموده و سیاحت ممالک ننموده است و طلب علم نکرده که آنچه حکماء و انبیاء در چندین هزار سالها در معارف الهی فکر کرده اند و گفته اند در سوره و آیه باحسن وجوه بیان فرموده است و امریکه مخالف عقول سلیمه و افهام مستقیمه باشد مطلقا در آن نیست و برکت وجود مبارک حضرت رسول طایفه عرب که بعدم فهم و علم و ادب مشهور آفاق بوده اند از وفور علم و محاسن آداب و مکارم اخلاق مقبول ساکنین روی زمین گردیدند و علماء جهان در اکتساب علم و ایمان محتاج بایشان شدند وجه سیم آنستکه احکام و شرایع جمیع پیغمبران و حکماء هر زمان در هر شی بعنی قانونی آورده اند و انتظامی از برای احوال خلایق بیان فرموده اند که رفع فساد و نزاع و معاملات و مناکحات و معاشرات و مصالحات و اجارات و حدودات و احکامات حلال و حرام مقرر نموده اند در هر باب و هر جهت و این حضرت در کلام معجز بیان بهتر و خوبتر و انفع و اصلح بحال خلایق بیان فرموده است که اگر همه علماء هر زمانی و عقلاء هر دیاری تفکر و تامل نمایند خدشه در آن نمیتوانند یافت چنانچه مذاهب دول فعلا مشاهده می کنیم اغلب احکام خود را از روی این احکام جاری مینمایند اگر شخص منصف بی غرض بی مرض بعقل خود رجوع کند یقین میکند که معجزه بودکی است از شخصیکه ادعای پیغمبری کند و درس نخوانده باشد **وجه چهارم** آنجهت اشتمال قرآن بر قصص و حالات و کیفیات انبیاء مثل احوالات حضرت موسی و کیفیات حضرت عیسی چیزهائیکه بر قوم خود مخفی میداشتند علما مثل دار کشیدن حضرت عیسی و کشته شدن او که حقیقت آن را برایشان ظاهر فرموده و مانند قصه سنگسار و حلال بودن گوشت شتر و غیر اینها که مخصوص اهل کتاب بوده و دیگران خصوصا اهل مکه ابدا بر آنها اطلاع نداشتند بنحوی بیانات و حکایات قرون ماضیه و انبیا منا بقه را فرموده است که با اینهمه معاندین در زمان آن حضرت خصوصا اهل کتاب نتوانستند تکذیب آن حضرت نمایند و در هیچ یک از قصه های خلاف مشاهده نکردند و الا گفته بودند و خبرها و بنقل علماء اهل کتاب بآنها رسیده بود **وجه پنجم** اخبار بغیب است بدو قسم است قسم اول اخبار غیبیه در زمان خود آن حضرت است

معجزه سیم قرآن در وضع قوانین و احکام است که نافع و بجهت احسن وجوه در تمام خلق

معجزه چهارم قرآن در قصص انبیاء و امم است

معجزه پنجم قرآن اخبار بغیب و دیگر ...

بنفاق

بنفاق و گفتگوهای آنچه کفار در خانهای خود می گفتند و میکردند و با یکدیگر راز و پنهان مشغول بودند و
آنچه در خاطرهای خود میگذرانیدند و بعد از آنکه آن حضرت خبر می دادند بآنها آنها تکذیب مینمودند آن حضرت را
و بعد از خبر آن حضرت اظهار ندامت مینمودند یا توبه مینمودند **قسم دویم** اخبار از امور آینده داده است
در بسیاری از آیات که غیر از خدا احدی اطلاع نداشت پیش از وقوع آنها مگر بوحی مانند خبر دادن از ذلت
یهود تا روز قیامت و خبر دادن بفتح مکه و خبر دادن حفظ حضرت رسول از شر مردم و خبر و بیان بکر ان خبر
دادن بسوره کوثر و بسیاری از روایات آن حضرت و بسیاری دیگر از اخبارات که تمام واقع شده است که اگر
بخواهیم بیان نمائیم اعجاز قرآن مجید را باعث طول کلام خواهد شد که با اینکه با این اختصار کلام و مشتمل
همه اسرار باطنیه و علوم ظاهریه و دقایق وجودیه و حقایق الهیه و احکام مبدء و معاد و سایر احوال که عقلها
از ادراک نمودن آن عاجز و قاصر و زبان از بیان آنها الکن و لال است هیچ تر و خشکی در عالم نیست مگر آنکه
حکم آن در قرآن مجید است و لکن علم آن در نزد آن حضرت و ائمه هدی علیه و علیهم السلام است **چنانچه**
مرویست حضرت امام محمد باقر ع بعضی از اسرار حروف کلمه الصمد را که در سوره قل هو الله احد است بیان فرموده
و بعد از آن فرمود که اگر بخواهم همه شریعتها و واجبات و مستحبات و همه چیزهائیکه مردم احتیاج بآنها دارند
از این لفظ الصمد بیرون بیاورم می توانم خلاصه کسیکه اندک اطلاعی داشته باشد از معانی که در قرآن
بعبارتهای بسیار مختصر بیان شده بیقین میکند که این قسم از کلام در قوه بشر نیست که اینهمه معارف را بوضع
ادا کند که همه را در ضمن یک سوره کوچک بلکه یک آیه جمع تواند کرد چنانچه **در حدیث** وارد شده است که
آنچه در یک سوره مبارکه حمد مشتمل است بر سبیل اجمال و توضیح این مطلب بنیست که آنچه در قرآن است از تحمید
و تمجید و تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و شکر و ثناء در کلمه حمد درج است و آنچه در قرآن است از صفات
جلال و کمال و بیان الوهیت و ذکر ربوبیت در کلمه الله و رب درج است و آنچه در قرآن است در ذکر آسمان و
زمین و جن و انس و وحش و طیور و انبیاء و اولیاء و سعدا و اشقیاء و کفار و سایر مصنوعات از مخلوقات در
کلمه عالمین درج است و آنچه در قرآن است از بیان روزیها و نعمتها و احسان و اکرام و اعطاء به بندگان و مهلت
دادن بآنها در کلمه رحمن درج است و آنچه در قرآن است از وسعت رحمت و تجاوز از معصیت و گناه و رحمت به
بندگان در کلمه رحیم درج است و آنچه در قرآن است از ثبات قدرت و عظمت و بقاء سرمدیت حق و بی شریک
و نظیر بودن او در کلمه مالک درج است و آنچه در قرآن است از ذکر قیامت و مواقف و مقامات و نعمتها و کرامتهای

در نقل حضرت باقر علیه السلام در تفسیر الصمد

در تفسیر سورهٔ مبارکهٔ حمد است

واحوال بهشت و درجات و هول دوزخ و شدائد و حساب و میزان و غیر اینها در کلمهٔ یوم الدین درج است
و آنچه در قرآن است از احوال عبادات و کیفیت طاعات و اتیان نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و غیر اینها
در کلمهٔ ایاک نعبد درج است و آنچه در قرآن است از ذکر استعانت و توکل و طلب نصرت و فتح در کلمهٔ
ایاک نستعین درج است و آنچه در قرآن است از بیان هدایت و توفیق و ارشاد و اعتماد و دعا و سؤال و التجا
در کلمهٔ اهدنا درج است و آنچه در قرآن است از بیان حلال و حرام و شریعتها و حکمتهای آن در کلمهٔ [illegible]
کلمهٔ در صراط المستقیم درج است و آنچه در قرآن است از احوال سعدا و کیفیت طریقتها و سیرتهای ایشان و سبب نجات
و رفع درجات در کلمهٔ صراط الذین انعمت علیهم درج است و آنچه در قرآن است از احوال بنی اسرائیل و قصص و
احوال ایشان از کفران نعمت و تکذیب پیغمبران و مهلت دادن ایشان و اصرار ایشان بر گناهان و لهو و لعب و عذاب
و عقاب خدا و منع عالم بر ایشان در کلمهٔ غیر المغضوب علیهم درج است و آنچه در قرآن است از احوال کفار و منافقین
و مشرکین و گمراهان در کلمهٔ ضالین درج است و حضرت **امیر المؤمنین علیه السلام** فرمود که اگر خواهم
تفسیر کنم سورهٔ حمد را هفتاد شتر بار کتاب باید بکشد پس از آنچه گفتیم و بیان نمودیم ثابت شد که قرآن کلام
خدا و معجزهٔ حضرت محمد بن عبد الله ص است و این اعتقاد از اصول دین است پس کسیکه انکار کند و یا قرآن
را کلام خدا نداند کافر است و کلام حضرت داند **معجزهٔ دیگر آنکه** آنکه معراج رفتن حضرت رسول ص
است که بنصوص صریحه قرآن مجید ثابت و از جملهٔ ضروریات دین اسلام است و منکران کافر است خلافیکه بعضی
از قاصران در خصوصیات آن کرده اند ناشی از عدم تتبع است یا قلت تدبر و نیز بعضی از عامه خلاف در خصوصیات
معراج نموده اند و بعضی از متأخرین متکلمین شیعه در ذکر بعضی خلافها متابعت نموده اند و آنچه از آیات
کریمه قرآن و احادیث متواتره خاصه و عامه ظاهر میشود اینست که حق تعالی در یک شب حضرت رسول را از مکهٔ معظمه
بسوی مسجد اقصی که در شام است برد و از آنجا باسمانها تا سدرة المنتهی و از عرش اعلی سیر فرمود و عجائب سموات
را باو نمود و رازهای نهانی و معارف نامتناهی بآن حضرت القا کرد و آن حضرت در بیت المعمور و تحت عرش الهی بعبادت
حق تعالی قیام نمود و با ارواح انبیا و اجساد ایشان ملاقات کرد و داخل بهشت عنبر سرشت شد و منازل اهل بهشت
را ملاحظه نمود و **احادیث** متواتره خاصه و عامه دلالت میکند که عروج آن حضرت ببدن مبارک و جسد
مطهر بوده نه بروح بی بدن و در بیداری بوده نه در خواب و جمعی قائل اند که معراج آن حضرت مکرر واقع شده است
اما خصایص وجود مبارک سید کائنات [illegible] بود که مخصوص وجود اقدس خود آن سرور بود و دیگران با آن حضرت

اختصاصات وجود مقدس است ؏

شریک نبود ند اوّل آنکه آنحضرت امّی بوده که درس نخوانده بود ولیکن هم می نوشت و هم می خواند که حضرت امام رضا ع ثامن

الائمهؑ فرموده اند که بهفتاد و سه زبان می خواند و می نوشت آنحضرت دویم آنکه نماز شب نماز وتر بر آنحضرت

واجب بود سیم آنکه قربانی بر آنحضرت واجب بود چهارم بعضی گفته اند مسواک کردن بر آنحضرت واجب بود پنجم

بعضی گفته اند مشورت نمودن با بعضی اصحاب خود بر آنحضرت واجب بود ششم آنکه هر بدی که ببیند باید

انکار کند هفتم حرام بود زکوة واجب بر وجود اقدس آنجناب و ذرّیت او و واجب بود از برای آنحضرت

اداء دیون کسیکه بمیرد و فقیر باشد از مؤمنان نهم آنکه بعضی گفته اند که خوردن سیر و پیاز بر آنحضرت

حرام بود میل نمیفرمود دهم تکیه کردن در پهلوی طعام تناول نمیفرمود و بعضی گفته اند حرام بود بان وضع

میل نمودن یازدهم شعر گفتن بر آنحضرت حرام بود دوازدهم وصال در روزه که دو روز را متصل بهم روزه

نماید جایز بود و بر دیگران حرام بود ۱۳ زیاده از چهار زن بعقد دائم بر آنحضرت جایز بود و بر دیگران حرام بود ۱۴

هر زنیکه خود را باو می بخشید بدون عقد بر آنحضرت حلال بود ۱۵ زنان آنحضرت خواه او را دیده باشند و

خواه ندیده باشند در حال حیوة و بعد از وفات بر دیگران حرام بود ۱۶ با ملک سخن می فرمود در بیداری و

ملک را مشاهده می نمود ۱۷ وحی از جانب حق تعالی باو می شد بواسطه جبرئیل در بیداری ۱۸ دین و شریعت

او ناسخ جمیع ادیان و شریعت پیغمبران سابق خود بود و دین و شریعت او نسخ نخواهد شد تا یوم القیام

۱۹ باتفاق همه مسلمین است از خاصه و عامه که خود آنجناب روایت کرده اند که فرمود من پیغمبر بودم

در وقتیکه آدم ع مابین آب و گل بود ۲۰ بلبیت ۳۰ دوازده نفر از فرزندان او

بعد از آن سرور وصی و خلیفه و حجت روی زمین می باشند و زمین

خالی از حجت نیست از وجود اینها و تخصیصات نبی

دیگر هست که بجهت طول کتاب

ذکر ننمودیم و

السلام

خصائص وجود مقدس نبی صلی الله علیه و آله

هو الله تعالی

رکن اول از اصل سیوم در

امامت مطلقه است

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والنار للملحدین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطاهرین المعصومین الذینهم سادة العباد وارکان البلاد وشفعاء المعاد وحکام یوم التناد صلوة لا یحوطها عدد ولا نفاد **وبعد** عبد ذلیل العاصی الخاطی سمی الاب محمد علی الموسوی الملقب بکلستانه اصل اول را در الوهیت واصل دویم در نبوت بعون الله تعالی بتبیان قاصر باتمام رسانید شروع مینمایم بتوفیق خدای قادر متعال جل شانه باصل سیم در امامت وبیان آن را در چهار رکن مینمایم **رکن اول در امامت مطلقه** باینمعنی که بعد از رحلت حضرت رسول صلعم باید که یک خلیفه وجانشینی از برای او بوده باشد که حافظ دین مبین وشرع متین سید المرسلین وحجت بر خلق روی زمین بوده باشد که دین وشریعت پیغمبر بوجود او نافذ وباقی باشد ورفع کننده اختلاف میان امت باشد وکاشف حقایق ورموز قرآن باشد ومجری قانون واحکام وسنن حضرت ختمی مرتبت باشد که احکام الهی را بخلق برساند وباینمعنی که وجود امام بعد از پیغمبر از اصول دین است پس هر کسیکه منکر مطلق امامت باشد مثل طایفه خوارج کافر خواهد بود واتفاق همه علمت است از اهل سنت وشیعه که بعد از پیغمبر خلیفه وجانشین از برای او باید باشد واین اعتقاد از اصول دین است ومحل خلاف نیست واحدی از امت سید المرسلین نمیگوید که خلیفه از برای پیغمبر واجب نیست بغیر طایفه خوارج که باجماع کافر میباشند واثبات اینمطلب در کمال ظهور است بجهة آنکه همه دلیلهائیکه دلالت میکند بر وجوب نصب پیغمبر بعینه دلالت میکند بر وجوب نصب امام زیرا که مرتبه امام قرینه مرتبه پیغمبر است مگر فرقی که دارد پیغمبر برپا کننده دین وتکالیف واحکام شریعت است وصاحب کتاب واز جانب خدا ونداست ومیآورد دین وشریعت را ولکن امام اظهار از جانب پیغمبر باقی وجاری مینماید ومصلح میان خلق است وحافظ ملت وشریعت وکتاب است واز این راه است که علمای سنی وعلمای شیعه در تعریف امام گفته اند که ان رئاسة

از ریاست

در بیان وجوب امام وخلیفه بعد از پیغمبر

رکن اول از اصل پنجم در امامت مطلقه است

ازو پاست همه مسلمانان در امور دنیا و دین ایشان بر وجه نیابت پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و
می گویند که حکمت بالغه خداوند تبارک و تعالی اقتضا نمود که پیغمبر خود را بعد از زمان معینی که احکام دین
و دنیای خلایق را از جانب خدا برساند بایشان و ابلاغ نماید و از دار فنا بدار بقا ارتحال دهد تا با این
همه معجزات باهرات و خارق عادات و نوفتن او از دار دنیا نگویند خداست و صاحب فنا نیست و بمقتضای
کل نفس ذائقة الموت و فرموده خدای متعال قل انما انا بشر مثلکم یوحی چون بشریت باید شربت مرگ
را بچشد پس باید بعد از او خلیفه و جانشین باشد که حافظ شرع او و حاکم بین خلق و ناشر فرموده های
آن پیغمبر باشد و احکام پیغمبر را باقی بدارد که قاعده و قانون دین آنحضرت از میان نرود بدانکه اول چیزی
که اختلاف دارند امت مرحومه اینست که آیا نصب امام با خداست یا با خلق است که هر کس را بخواهند نصب
کنند بخلافت و امامت و لازم نیست که خدا در انبیا حکمی نماید که اهل سنت و جماعت میگویند و جواب داده
میشود بایشان که نصب امام با خداست نه با خلق زیرا که اگر بنا باشد نصب امام با خلق باشد پس باید نصب پیغمبر هم
با خلق باشد و بگویند که ما فلان را می خواهیم که پیغمبر ما باشد نه فلان را چنانچه خداوند در سوره زخرف از
کفار قریش حکایت میکند لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم یعنی چرا نازل نشد قرآن بآن دو نفری
که در مکه و طایف اند و مال بسیاری دارند و نازل شد بمحمد یتیم و مرادشان از آن مرد مکه ولید بن مغیره
بوده و از مرد طایف عروة بن مسعود بوده و سابقا مذکور شد که امر نبوت از جانب خدای باشد نه از جانب خلق
زیرا که خداوند عالم بسرائر بندگان و مخلوق خود مینباشد پس با علم خدای از ضمایر و بواطن خلق خود لازم
است عقلا که واسطه فیض بلا واسطه خود کرداند کسیرا که در جمیع صفات محسنه از جمیع خلق اولی و اقدم باشد
تا مستلزم ترجیح مرجوح بر راجح و یا تسویه راجح و مرجوح نشود و دیگر لازم می آید که خلق از بواطن
یکدیگر خبر داشته باشند تا آنکه شخص لایق را منصوب کنند بامامت تا مرجح و مرجح لازم نیاید و حال آنکه انسان
جاهل از خود خبری ندارد تا برسد از دیگران و کجا تواند ادراک سعادت و شقاوت و قابلیت کسی را کند
پس خداوند عالم است بمکنونات مخلوقات خود چنانچه در سوره بقره فرموده و الله یعلم المفسد من المصلح
یعنی ذات یگانه حضرت واجب الوجود عالم است بجمیع اجزاء و جزئیات و محسوسات و مکنونات بندگان خود است
و تمیز میدهد اهل صلاح بندگان خود را از اهل فساد چنانکه مثل حضرت موسی پیغمبر اولوا العزم
هفتاد نفر کسانی را که بزعم خود اعلم و اعقل جمیع امت خود میدانست از میان هفتصد هزار نفر انتخاب نمود تا در مقام

از آن عبارت است که منصب امامت باید از جانب خدا باشد نه از جانب خلق

در سهو کردن حضرت موسی علیه السلام در انتخاب هفتاد نفر از خواص قوم خود را

وجوب نصب امام من عند الله

وجوب نصب امام از جانب خدا است

وجه شاهد تکلم آن حضرت با خدا شوند آخر الامر به خود آن حضرت معلوم شد که تمام آن هفتاد نفر هم از جمیع
امتش جاهل تر و فاسق تر و دنی تر بودند آنجا که عقاب بر ایشان رسید از بیشترّ لا غری چیز چیزند پس ملاحظه کرد
بعد از آنکه علم چنین پیغمبر اولو العزمی درباره امت خود که هفتاد نفر از چهار صد هزار نفر انتخاب نموده است
خلاف شود پس چه خواهد بود حال سایر مخلوق با این ظلمت و کدورت قلوب ایشان پس عقل حکم میکند که نصب
امام بر خدا لازم است و بچند دلیل عقلی جواب اهل سنت را می دهیم **دلیل اوّل** آنکه هر دلیلی که دلالت
بر وجوب فرستادن پیغمبران میکند بر نصب امام نیز همان دلیل دلالت میکند چه معلوم است که خلایق را در
انتظام امور دین و دنیای ایشان ناچار است از رئیس و سرکرده که در امورات مختلفه ایشان را به راه
راست هدایت نماید و دفع مخاصمه و معارضه و منازعه و مجادله و مغالطه ایشان را که بالضروره
در معاشرات ایشان روی میدهد بر وجه حق و ثواب از ایشان بکند و همه عقول بر اینمعنی مفطورند
و چنین کسی یا نبی است یا امام که جانشین او است خصوصاً بعد از رحلت حضرت رسالت که خاتم النبیین است
و بعد از او امید بعثت پیغمبر نیست و دین او تا قیامت باقی است **دلیل دوّم** آنستکه نصب امام
لطف است و لطف بر خدا واجب است عقلاً و ایضاً اصلح قرار دادن در امور خلایق بر حق تعالی واجب است و
شکی نیست در اینکه اصلح بحال بندگان در جمیع احوال و ازمان وجود حاکم و عالم و مصلح و رئیس
علی الاطلاق که اختیار دین و دنیای ایشان بدست او باشد لازم است و چنین شخصی و یا باید که پیغمبر باشد یا خلیفه امام و
پیغمبر و در زمانیکه آن پیغمبران برای این خلق مبعوث برسالت گردید و کتابی و احکامی آورد برای ایشان و شرع یعنی
از جانب خدا مقرر شد در مواریث و قضایا و معاملات و آداب سنن و احکام واقعه حقه به وحی الهی مقرر
فرمود در مدت زمان که حیات و بقای آن پیغمبر بود و در اینمدت قلیله اغلب ظاهراً اذعان کردند ولی اکثر
ایشان در باطن منافق بودند و نو مسلمانان کتاب مجمل و غامض به دست ایشان و احادیث و سنت در میان ایشان اختلاف
و تشویش باشد آیا هیچ عاقلی حکم میکند که خدا و رسول امر چنین عظیمی را ناتمام بگذارند و حافظی از برای
اینمطلب اینملت ضعیف العقول جاهل معین و مقرر ننمایند که معصوم و مأمون از کذب و سهو و تغییر و
تبدیل باشد بلکه اختیار امور را بایشان دهد که هر خاطی و عاصی و جاهلی و باطلی را برای خود تعیین نمایند
محقق است هر که بهره قلیلی از عقل داشته باشد چنین امر شنیعی را بر خدا و رسول خدا روا ندارد و خدا را با
لطف و فعل حسن را در حق او واجب میدانیم نسبت به بندگان خود خصوصاً بر این امت مرحومه حکیم عقل و حکم

ایضاً دلیل بر وجوب نصب امام از جانب خدا است

در اینکه امام منصوب من جانب الله است

نمیکند که آنها را بحیرت و ضلالت بدارد و برای دین و شریعت و کتاب و ملت و سنت و رعیت و امت کسی را
تعیین ننماید اگر در اینباب عقل حکم نمیکند در هیچ امر بدیهی حکم نخواهد کرد **دلیل سیم** نیز جمع اهل سنت
و عامه مسلمین همه معترفند که عادت مقرره حضرت الهی در حق پیغمبران این بوده که تا خلیفه از برای بعد
از آنها تعیین نمیکرده است آنها را از این عالم نمیبرده است و طریقه حضرت رسول در همه سفرها و جنگ و
غزوات این بوده است که خلیفه و جانشین در مدینه معین میفرمودند و در همه ولایات و دهات و
قریه‌های اسلام هم حاکمی و والی نصب میفرمودند و سر کرده و رئیس در جنگها تعیین میفرمودند و
امر لشکر و اجود آنها را واگذار نمینمودند پس چگونه میشود که در وقت وفات که سفر بی منتهاست و مفارقت
کبری امت و شریعت و کیفیات حالات امت باقی خواهد بود تا روز قیامت این امر بزرگ را بامر خداوند
معین نفرموده است و امت را معطل و بخود واگذارده **دلیل چهارم** آنستکه مرتبه امامت
نظیر مرتبه نبوت است چنانچه گفتیم پس اگر تعیین امام بدست خلق بوده باشد باید تعیین پیغمبر هم بدست
خلق باشد و این باطل است باتفاق پس جایز نیست که تعیین امام بدست خلق باشد **دلیل پنجم** نصب
امام میگوئیم با خدا باید باشد بجهت علم او به لیاقت این امر بزرگ و اگر چنانچه بدست خلق باشد که هر کسی را
بخواهند امام و رئیس خود قرار دهند پس عزل آنها هم بدست آنها می‌باشد همین قسم که نصب کنند اگر
مخالف خاطر آنها شد و بمیل خواطر آنها عمل ننمود میتوانند عزل کنند امام خود را و اینمطلب بدیهی است که رفتن
زیر بار تکالیف بر عباد دشوار است پس امام بحق برای آنها هیچ زمانی نخواهد بود و هرج و مرج در میان آنها
خواهد شد پس لازم خواهد شد هر وقت توقع امت از امام بعمل نیاید آنها بتوانند او را عزل نمایند
و دیگری را بجای او نصب نمایند و شبهه نیست در اینکه اینمعنی منافات دارد با رتبه امامت
رکن دویم از اصل سیم در امامت خاصه که بعد از رحلت حضرت رسول محمد بن عبد الله خاتم النبیین
وصایت و خلافت بدون تقدم بلا واسطه منحصر است بحضرت مولی الموالی سید الاوصیاء و سند الاصفیاء
اسد الله الغالب و مظهر العجائب و مظهر الغرائب **امیر المؤمنین علی بن ابی طالب**
صلوات الله علیه و علی اولاده الطاهرین و یازده نفر اولاد آن بزرگوار واحداً بعد واحد که خاتم
اوصیا حضرت ختمی مرتبت حضرت بقیة الله و حجة الله فی السموات والارضین حجة بن الحسن العسکری
صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه منصوباً و مخصوصاً تعیین امامت و خلافت منحصر است باین

دلیل سیم

دلیل چهارم

دلیل پنجم

رکن دویم از اصل سیم در امامت خاصه است

دوازده

در تعریف امام علیه السلام امامت

دوازده نفر ذوات مقدسه صلوات الله علیهم بچند وجه **وجه اول** آنستکه نزد شیعه و
سنی هر دو طایفه از مسلمین امام عبارتست از ریاست بر همه مسلمین در امور دین و دنیای ایشان بر سبیل خلیفگی
و نیابت از جانب پیغمبر و بسیار عجب است که این تعریف از برای امامت باتفاق شیعه و سنی است و حال آنکه هیچ
کدام ازین سه خلیفه که اهل سنت ایشان را امام و خلیفه رسول الله میدانند این امور یکه در مفهوم امامت معتبر
میدانند بتعریفیکه گفته شده در این سه نفر نیست پس بنا بر تعریفی که خود سنت و جماعت کرده اند هیچ یک از
این سه نفر دارای این تعریف نیستند زیرا که ریاست در امور دین بدیهی است که موقوف است بر عالم بودن
بامور دینیه و احکام شرعیه و ایشان چون این سه نفر را عالم نمیدانستند بامور دین و احکام شرع لهذا عالم
بودن امام را هم شرط نمیدانند و ادعا هم نمیکنند که هیچ کدام ازین سه نفر عالم بهمه امور دین بوده اند چنانچه
اخبارات در خصوص زمان ریاست هر سه نفر ایضا از کتب پیروان ایشان بیان خواهد شد **وجه دویم**
میگوئیم که ریاست و امامت در امور دین موقوف است بر عدالت و چون که افعال این سه نفر مخالف عدالت
و عصمت بوده است بنابرین عدالت و عصمت را هم در امامت شرط نمیدانند بلکه امامت فاسق را هم جایز
میدانند **وجه سیوم** بدیهی است که خلیفه پیغمبر بودن موقوف است بر اذن از جانب خدا و نص و تعیین
پیغمبر خلیفه را برای خود و ایشان این را هم شرط نمیدانند و علمای ایشان در کتابهای خود شان در اکثر کتب خود
تصریح نموده اند باینکه این سه نفر خلیفه از جانب پیغمبر معین نشده بودند پس میگوئیم که شبهه نیست در اینکه
خلیفه بودن شخصی از برای دیگری در وقتی است که آن دیگری آن شخص را خلیفه و جانشین خود کرده باشد هر گاه
دیگری او را خلیفه کند صدق نخواهد کرد که او خلیفه آن شخص است چنانچه اینمطلب بر اطفال مکتب خانه هم
خوب واضح است پس خلیفه پیغمبر وقتی صدق خلافت بر او میکند که خود آنحضرت او را خلیفه خود کرده باشد
هر گاه مخلوقات او را خلیفه کنند صدق نخواهد کرد و اینمعنی را ابو قحافه پدر ابو بکر خوب فهمید چنانچه جواب
ابو بکر را نوشت باینمضمون که نامه تو بمن رسید و مضمون نامه ترا یافتم ایمرد بعضی عبارات نامه تو نقیض بعضی عبارات
دیگر میباشد یکبار میگوئی خلیفه خدائیم یکبار میگوئی خلیفه پیغمبرم و یکبار میگوئی مردم بمن راضی شدند و مرا
خلیفه کردند امر خلافت را بعلی رد کن که در حضور ما پیغمبر علی را نصب نمود و ما را امر به بیعت او نمود بخلافت
معلوم شد باینکه اهل سنت این سه امر مذکور را که خلیفه باید عالم بامور دین باشد و عادل و معصوم باشد و
تعیین از حضرت رسول الله شده باشد شرط نمیدانند در امامت از انجمله شارح مقاصد گفته است که یکی از اسباب بسته شدن

وجه اول

وجه دویم

وجه سیوم

پیران در تعریف امامت و خلیفه باتفاق اهم مسلمین ناصبی عامه

خلافت

در اینکه امام نصب از جانب خدای تعالی است

خلافت قهر و غلبه است و هر کس متصدی امامت بقهر و غلبه شود بدون بیعت اگرچه فاسق هم باشد منعقد
می شود خلافت و امامت از برای او و پس از این عبارت معلوم می شود که این سه امر را شرط امامت نمیدانند
اهل سنت و ما از آنچه گفتیم معلوم شد که از نفس تعریف امامت که اتفاقی شیعه و سنی است ثابت شد وجوب عالم
بودن امام و معصوم بودن او و اما در وجوب تصریح کردن پیغمبر بامامت او خدای متعال در قرآن می فرماید
وربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة یعنی خدای تو خلق میکند و اختیار میکند هر کس را که میخواهد
از برای نبوت و امامت و نیست از برای خلق اختیاری در اختیار کردن پیغمبر و امام از برای خود شان زیرا که
احتمال خطا کردن و اختیار مفسد را بجای مصلح تعیین نمودن میرود و بعد از آن می فرماید خدا سبحان الله
عما یشرکون یعنی پاک و منزه است خدا از آنچه ایشان شریک او میگردانند در اینکه میگویند که اختیار این امور
بدست خلق هم هست و مفسرین اهل سنت روایت کرده اند که این آیه برد کسانیست که گفتند چرا خدا پیغمبری
بدیگری نداد این آیه را نازل فرمود و بعضی آیات دیگر هم می باشد که دلالت دارد و تفسیر نموده اند باینکه تعیین
امام با خدا است و خدا همه چیز را در قرآن بیان فرموده و فرموده ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی تقصیر نکردیم
در کتاب از هیچ چیز و کل شیء فصلناه تفصیلا یعنی هر چیز را تفصیل دادیم تفصیل دادنی و لا رطب و لا
یابس الا فی کتاب مبین و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب خود ظاهر نموده ایم و ظاهر کننده است هرگاه
حق سبحانه در قرآن مجید همه چیز را بیان فرموده باشد چون تواند بود که تعیین امام که اهم امورات و اجرای
قوانین شرع بآن تواند شد بیان نفرموده باشد و احدی هم مدعی نیست از امت مرحومه که حضرت رسول ص این سه
خلیفه را وصی و جانشین خود قرار داده باشد ولکن اتفاق همه ملت است که حضرت علی بن ابی طالب را وصی و
خلیفه و جانشین خود فرمودند و نصوص مخصوص ولایت حضرت امیر المؤمنین در محل خود بیان خواهیم نمود اما
در عالم بودن امام بهر چیز در امامت محتاج باشند از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شرعیه و سنتیات مندوبه
و آداب حسنه و دفع و احتجاج و جواب سؤالات دشمنان دین و دفع شبهات ایشان زیرا که غرض از امامت
بدون اینها حاصل نمیشود و باید امام در جمیع صفات کمال مانند شجاعت و سخاوت و مروت و کرم و علم و عالم بود
باحکام الهیه و مطلع بودن بر تفسیر و تاویل آیات قرآن و بر خصوصیات آنها از محکم و متشابه و مجمل و مفصل و ناسخ
و منسوخ و عام و خاص قرآن باشد و نیز باید متصف باشد بر همه صفات حمیده و اطوار پسندیده و مصلح برای حال مردم باشد
و امام باید افضل باشد از همه امت در جمیع جهات خصوصا در علم و الا تفضیل بر مفضول و ترجیح بر مرجوح لازم می آید

بیان اینکه شرط است در امام تصریح و تعیین نمودن پیغمبر ما امام بعد از خود را

در شرایط امامت و صفات امام علیه السلام

وان بحسب عقل قبیح است و باطل است زیرا که عقل حکم می کند باینکه رئیس و امام و پیشوا کردانیدن پست تر بالاتر

که عالمتر و فاضلتر و بهتر باشد قبیح و باطل است و همه عقلاء اتفاق کرده اند بر بطلان ان و دلیلهای قطعی بر بطلان

ان اقامه نموده اند با وجود اینکه اینمطلب بدیهی است و احتیاج بدلیل ندارد و نیز میکوئیم که تقدیم غیر افضل بر

افضل مخالف صریح قران است چنانچه می فرماید در سوره یونس افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا

ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی ایا کسی که هدایت میکند مردم را بسوی حق سزاوارتر است بانکه مردم پیروی او کنند

یا کسیکه خود هم هدایت نمیتواند یافت و هدایت نیابد بجهت می شود شما را و چکونه حکم میکنید و در ایه دیکر میفرماید

هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب یعنی ایا مساوی می باشند با هم جماعتی که

عالم میباشند و صاحب علم و دانش میباشند وانها که صاحب علم نیستند جز این نیست متذکر نمیشوند این را مکر صاحبان عقلها

و ایضا فرموده است فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی سوال کنید از اهل علم و اهل قران اکر نمیدانید پس ثابت

شد که امام باید اعلم و اعقل همه خلایق باشد و باتفاق همه امت است که ائمه اثنی عشر علیهم السلام در علم و عمل و فضل

و همه صفات کمال بر همه امت زیادتی داشتند و اخبار از کتب سنت و جماعت بسیار است که بیان انها در این محل خود خواهیم نمود

که اذعان و اعتراف دارند که خلفاء ثلاثه در هر جا درمیماندند رجوع بحضرت امیر می نمودند و کلام خلیفه دویم است

که متعدد کفته است لولا علی لهلک عمر مشهور است و اما اینکه عصمت و عدل در امامت واجبست بدلیل عقل

زیرا که اولا میکوئیم عصمت امام لطف است از خدا مثل نصب امام چنانکه نصب امام لطف است بر خدا واجبست

واجبست نیز و فعل حسن و نیکو و این متحقق نمیشود بدون عصمت بجهت اینکه غیر معصوم محفوظ نیست از حیف و میل

که سبب فتنه ها و اختلاف و احکام غیر ما انزل الله در امر دین و دنیای مردم بنماید و این منافات با لطف دارد و از برای

شخص عاقل هوشمند همین قدر کفایت میکند باندک تاملی از روی انصاف معلوم میشود که اکر امام معصوم نباشد خلل

بسیار در دین بهم می رسد از خطاها و غلطها و بدعتهای بسیار در دین ظاهر میکردد و از خطاهای او مفاسد بسیار

بزرک بهم میرسد مثل انکه تعیین کند خلیفه بعد از خود بسبب خطا و جهل که دارد کسی را که مفسد دنیا و دین

خلق باشد و چون که معصوم نیست که از روی غرض نفسانی با اعتقاد خلاف عمل میکند خلاصه فسادها بهم میرسد و اکر

رعیت قصد عزلش بکنند مشاجره و منازعه بین ایشان در میان ملت پیدا خواهد شد که خونها در میان برود چنانچه در واقعه کشته شدن

عثمان و خروج عایشه و طلحه و زبیر و معویه و طایفه خوارج بظهور امد و اخر ثمره خلاف و نزاع این شد که معویه و

یزید بخلافت پیغمبر نشستند و چه ظلمها و بدعتها نمودند پس کسیکه عصمت ندارد مصلح امور خلافت نتواند بشود

بیان اینکه شرط است که امام عالمتر و افضل از همه مردم و حاذق تر باشد

بیان عصمت شرط امام است

در اینکه امامت بظالمین نمیرسد و انها ظالم بودند

وبقول واعتماد نیست واحکام الهی را خیانت کند وبقول خدای عزوجل که فرموده أتأمرون الناس بالبر
وتنسون انفسکم وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون یعنی ایا امر میکنید مردم را بنیکی وفراموش میکنید
نفس های خود را با انکه کتاب خدا می خوانید ایا عقل ندارید وقباحت این امر را نمی فهمید ودر جای دیگر قران فرموده
لم تقولون ما لا تعقلون ای گروه چرا میگوئید چیزی را که خود تعقل در ان نمیکنید پس معلوم شد که کسیکه مستحق
این ملامتها باشد قابل خلافت وامامت نیست وایضا چون حق تعالی خطاب کرد با براهیم که من گردانیدم ترا امام از برای
مردم حضرت خلیل الرحمن بسیار شاد شد واز برای فرزندان خود هم طلب نمود وگفت از ذریه منهم نیز قرار بده خداوند
می فرماید لا ینال عهدی الظالمین یعنی نمیرسد عهد امامت من بظالمان وهر صاحب معصیتی ستمکار است بر نفس خود
وعمده فائده در منصب امامت انستکه حفظ ناموس شریعت بکند وحافظ شریعت باشد وهرگاه خود او صاحب
خطا ومعصیت باشد ومفسده واقع شود چه گونه مردم را از معصیت وخطا وفساد باز دارد ومنع نماید واگر
یکزمان یا یکدفعه هم از او صادر شود مثل کذب ودروغ گوئی از برای خلق دیگر وثوق واطمینان بفعل
وقول او نیست وچون که بر خلایق واجبست که اطاعت امام بکنند در قول وفعل چنانچه در ایه قران واطیعوا الله
واطیعوا الرسول واولی الامر منکم در این ایه خدا امر میکند خلایق را با طاعت اولوا الامر وحال انکه اگر او معصوم
نباشد گاه باشد که امر بمنکر نماید وخود او تارک واجبات وعامل محرمات باشد چگونه ممکنست بر خلایق که اطاعت
چنین امامی بکنند مثل انکه از امام گناهی صادر شود واجبست بر رعیت قول او را در ان گناه از بابت نهی از منکر
رد نمایند وحال انکه خدا در همه امور اطاعت امام را واجب دانسته است پس رد کردن قول امام وواجب
بودن اطاعت او در اقوال وافعال او با یکدیگر جمع نمیشوند ومنافات دارند پس باید که امام معصوم باشد
که اطاعت او واجب باشد وایضا بر امت واجبست که اطاعت امام بکنند در قول وفعل چنانچه در ایه اولوا الامر معلوم شد
پس اگر اطاعت نکنند یک امر هم واجب باشد وهم حرام وایضا نهی از منکر بر ایشان واجبست اگر بکنند مخالفت با امام
اطاعت ورعایت امام دارند واگر نکنند ترک واجب کرده خواهند بود واگر وجوب اطاعت در غیر حرام باشد در باید
ایشان را امام دیگر باشد که حلال وحرام را از ان اخذ نمایند پس محتاج بدو امام خواهند بود واگر او هم معصوم نباشد
محتاج بامام دیگر خواهند بود پس یا تسلسل لازم می اید یا منتهی بامام معصوم میشود واین دلیل بچند دلیل
بر میگردد وبعد از تامل معلوم میشود وتعجب در اینستکه فخر رازی که از اجله علماء اهل سنت است در تفسیر
ایه اطیعوا الله گفته است که این ایه دلالت میکند بر عصمت وجایز نبودن سر زدن خطا از صاحبان امر گویند که چنین باشد

بیان اینکه شرط امامت [illegible] امام معصوم

در اینکه امام باید معصوم بوده باشد

لازم می آید که هم امر باطاعت ایشان شده باشد وهم نهی از اطاعت ایشان زیرا که اطاعت در محرمات حرام است و اعجب
اینست که گفته است در تفسیر آیهٔ وکونوا مع الصّادقین که خدا امر میفرماید که بوده باشید با صادقین و راست
گویان و گفته است که مراد از صادقین معصومین می باشند و خدا در آیه تطهیر از عصمت ایشان خبر داده ملت
واین آیه دلالت میکند بر خلافت علی بن ابیطالب خلاصه اینکه امام باید معصوم باشد وباتفاق همه مسلمانان
سنی وشیعه حضرت مولی الموالی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام معصوم بود وآیهٔ تطهیر هم متفق علیه است
که در شان آن حضرت نازل شد وبهمین جهت چونکه خلفاء ثلاثه عصمت نداشتند جماعت اهل سنت هم گفتند عصمت
شرط امامت نیست پس معلوم شد باین دلیل وبرهان عقلی واستدلال قرآن واتفاق امت بر تعریف امامت و مفهوم
تعریف هم این سه شرط مذکوره که بیان نمودیم لازم وشرط امامت است وخلفاء هر سه نفر از این شرایط مفهوم
و تعریف امامت که پیروان ایشان نموده اند هر سه شرط در هر سه نفر مفقود بوده وهیچ یک از شرایط تعریف امامت
ان تابعین ایشان که نموده اند دارا نبودند وتمام شرایط مذکوره در حق امیر المؤمنین وائمه هدی صلوات الله علیهم
اجمعین بوده بازیاده که هر یک از ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم صاحب معجزه وخارق عادت بوده وبمناسبت
بعدها بیان معجزات باهرات هر یک را درج باین رساله خواهم نمود از کتب اهل سنت که ایشان هم منکر نبوده اند
علاوه نصوص امامت در حق هر یک از ائمه اثنی عشر که حضرت رسول در حق ایشان فرموده اند وآنچه از کتب سنت جماعت
بقلم ایشان جاری شده است علاوه هاشمی بودن هر یک از ایشان واستدلال بآیات قرآن در حق ایشان تمام را ان شاء الله
بعون الله تعالی ذکر خواهم نمود وبقلم تحریر خواهم آورد **وجه چهارم** آنستکه جمیع صفاتیکه از پیغمبر مذکور شد
در وجود امام باید باشد ولازم است که امام از کل امت بحسب اشرف باشد حسباً و نسباً از آدم تا حین
ولادت ایشان تا موجب تقدیم خبیث بر طیب وحرام زاده بر حلال زاده نشود و تقدم کسانیکه آباء واجداد
وامهات ایشان عابدین اصنام وشاربین خمر واکلین لحم خنزیر وشرک بخدا بوده اند نشوند بر کسانیکه آباء واجداد
ایشان همه خداپرست وعابدین لله بوده اند خالصاً ومخلصاً ودائماً در دین وملت خود متابعت انبیا واولیا
نموده اند البته بر خدای متعال واجبست چنین بزرگواری در صلبهای طیب وطاهر بگذارد از برای ترویج دین
حنیف مبین خود که برگزیده وبرتر واشرف بر همه خلایق باشند واکمل از همه امت که ترجیح از جمیع جهات از
حسب ونسب وشرف وفضل وکمال وعلم وزهد وتقوی بر همه خلایق داشته باشند که اگر چنین نباشند
ترجیح مرجوح بر راجح است وعقلاً قبیح است علاوه رغبت خلایق امت که اگر چنین جامع صفات نباشند مردم

وجه چهارم در اینکه امام باید افضل اهل زمان خود باشد علیهم اجمعین

منزجر

بطلان خلافت

بیان اوصاف حضرت امیر المؤمنین ع از مخالف و مؤالف

منحرف طبایع انها خواهد شد آنا و سبب صحّت گونه امراض ظاهریه و باطنیه شود که نتواند معالجه امراض مردم را نماید
هر کرا پیرش چنین کرده بود کی مریدش را بجنّت رَه بود پس اگر خلافت و امامت در چنین مردمانا بحیب اتّفاق
افتد خلاف حکمت و نقص غرض خلاق احدیت و موهم ظلم و جبر و خطا و سهو و نسیان و لهو و لعب و ترجیح مرجوح
بر راجح خواهد بود و جمیع اینها نقص است و خداوند متعال منزّه است از نقایص و عیوب و با آنکه جمیع امت حضرت
رسول ص منکر نیستند اشرفیت و افضلیّت و اشجعیت حضرت امیر المؤمنین ع و اولاد طاهرین او را و اتفاق
دارند که آن بزرگوار معصوم و مطهر و اعلم و اشجع و ازهد خلایق بوده و بعد از پیغمبر آخر الزمان هیچ یک از اصحاب آن
حضرت متصف باین صفات نبوده اند بغیر از علیّ بن ابی طالب و هیچ یک از مخالفین هم منکر نیستند چنانچه ابن ابی الحدید
در شرح نهج البلاغه در چندین جا بیان فرموده و ملا سعد در شرح مقاصد و ملا علی قوشجی در شرح تجرید که اینها
از اکابر علمای اهل سنت می باشند هم گویند که هیچ کس را در این حرف و خلافی نیست که علیّ بن ابی طالب بعد از رسول
خدا اعلم و اشجع و ازهد و اسخی و اشرف الناس است لکن چون قدماء علمای ما راهی رفته اند ما را نیز لازم است که بر
عقب ایشان برویم و مقرند جمیع طوایف و اقرار دارند و اتفاق دارند بر همه صفات و کمالات ائمه هدی صلوات الله
علیهم اجمعین که این بزرگواران اولاد آن حضرت رسول اند و شرف و حسب و نسب و لقب آن حضرت تا حضرت آدم صفی الله
اشرف و انجب و اعبد همه خلایق بوده است و این بزرگواران در شکم مادر که بودند تکلم می فرمودند و در شکم مادر تسبیح و
تهلیل خداوند عالم می نمودند و می شنیدند صدای ایشان را و بعد از آنکه متولد می شدند بسجده می افتادند و دستهای
بدرگاه قاضی الحاجات بلند میکردند و انگشت شهادت بجانب آسمان بلند نموده شهادت بوحدانیت الهی میدادند
و شهادت برسالت حضرت ختمی مآب جد بزرگوار شان میدادند و در بازوی راست امام ع نوشته است و تمّت
کلمة ربّک صدقا و عدلا لا مبدّل لکلماته و هو السّمیع العلیم و هم چنین آیه جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل
کان زهوقا و اخبار داریم که بعد از تولد از مادر امام را ملائکه باسمانها بردند و در نزد عرش میبردند چنانچه
در خبر حضرت ابی عبد الله الحسین ع و حضرت حجة بن الحسن صاحب العصر و الزمان ع بخصوص وارد شده است و
نشو و نمای بغیر سایر خلق است امام هر روز بقدر هفته و هر ماه بقدر یکسال دیگران است و امام ختنه کرده
و ناف بریده و پاک و پاکیزه از مادر متولد می شود و اخبار متعدده متکثره وارد شده که در حال صغر سن و طفولیت
آن بزرگواران جواب و سؤالات خلق را از مسائل مشکله و احکام غامضه میفرمودند خصوصا احوالات
امام حسن مجتبی ع با مرد رسولی که از عرب حبور و خبر بغیبت دادن آن حضرت احوال او و اتفاقات امدن او را و اخبار

از شرایط امام علیه السلام است

دیگر از آن حضرت و هر یک از ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین و جواب حضرت موسی بن جعفر در حال طفولیت
در جواب ابو حنیفه امام سنی جماعت و حضرت جواد الائمه محمد بن علی در جواب مامون و علمای جمیع فرق و جواب
هر مسئله مشکله دادن آن حضرت و جواب دادن مسائل و احکام با مرید پدر بزرگوار خود محمد مهدی آل محمد حضرت
حجة بن الحسن صلوات الله علیه و علی آبائه **وجه پنجم** صدور معجزات از هر یک از امامان علیهم السلم و دارا
بودن هر یک از آن بزرگواران باسم اعظم که در نزد انبیا و پیغمبران یک اسم اعظم یا دو اسم یا سه اسم بوده است
و نزد حضرت رسول و ائمه صلوات الله علیه و علیهم هفتاد و دو اسم اعظم الهی بوده است **وجه ششم** آنکه جمیع مواریث
انبیا از نعلین حضرت آدم و پیراهن حضرت ابرهیم و عصا موسی و انگشتر سلیمان و کیل شعیب و زره داود
و غیر اینها تمام بارث نزد ائمه هدی صلوات الله علیهم بوده است و فعلاً هم موجود است در نزد امام دوازدهم حضرت
حجة زمان امام عصر عجل الله تعالی فرجه و صحف انبیا و کتابهای آسمانی بهمان قسم که نازل شده است علم آنها با امام است
و قرآن که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع جمع فرمودند با صحیفه حضرت زهرا سلام الله علیها نزد ائمه اطهار
بوده است الحال نزد امام عصر عجل تعالی فرجه می باشد **و بدان که** هم چنانی که واجبست خالی بودن امام
در اول از عیوب هم چنین واجبست خالی بودن او از عارض شدن عیوب بر او مثلاً جایز نیست که امام کر
یا مجنون یا کنگ کردد و شبهه در نسب و باشد و پدر او دنی و مادر او غیر عفیفه باشد و باید امام شجاع و نیک
خلق باشد که اگر امام که سرکرده مسلمین است فرار کند ضرر بزرگی بدین می خورد بخلاف که رعیت بعضی از
غرض آنستکه بنا بر مذهب امامیه امامت نظیر مرتبه نبوتست و باید دارای جمیع صفات و کمالات و خارق عادات و معجزات
بوده باشد و عالم بهمه لغات باشد و خوب همه زبانها را بفهمد و جواب دهد و امام جن و انس بوده باشد و با ملک
کلام کوید و اخبار غیب دهد و با حیوانات تکلم کند و کلام آنها را بشنود و جمیع این مراتب را باتفاق مسلمین است
که با حضرت امیر المؤمنین ع و اولاد طاهرین آنحضرت بوده است و در کتب خاصه و عامه جمیع اخبار معجزات و کرامات
علوم و فضل و تقوی و زهد و عبادت و سخاوت هر یک از این بزرگواران مملو و مکتوبست و احدی منکر نیست
و مخالفین خانواده عصمت و طهارت نتوانستند پنهان و مخفی دارند بلکه خداوند حکیم محبت آنها را بزبان و قلم
جاری نموده است با همه این تعصب اقرار بهمه صفات این بزرگواران و برگزیدگان و این ذوات مقدسات دارند
ولکن از شدت تعصب این جماعت در این زمانها اکثر کتبی که در اعصار سابقه میان ایشان متداول بوده است و
بر فضایل اهلبیت و مطاعن و مثالب خلفاء ایشان بوده است الی الآن تعم مؤلف در این رساله نقل از کتب معتبره متداوله

بیان صفات مخصوصه ائمه هدی

میان ایشان بقدر یکه حجت بوده باشد اینست بلحواهم نمود نقل از مشاهیر علمای اهل سنت خلاصه صفات مخصوصه
ائمه اطهار صلوات الله علیهم بسیار است از انجمله اینست که امام رکن دین و ایمان است و نور خدا و رکن زمین است و نور
آسمان ها است و رحمت خدا است و ولی امر الهی و خزینه دار علم نامتناهی پروردگار است و هدایت کننده مخلوقات و
شاهد بر خلق و اطاعت او واجبست بر تمام خلق و در هر چه مردم اختلاف میکنند باید رجوع بامام نمایند و اینز
علامت قدرت خدا است و اهل ذکر است و مجموعه حکمت است و خواننده مردم است براه راست حق و ثبت و
نعمت خدا است و نشانه ایست که خدا قرار داده است و منتهای حکمت است و معدن علم است و محل توسل مخلوقات و
محل توسل ملائکه است و وارث انبیاء است و قرآن و معنای او و تفسیر و تاویل آن نزد امام است و اسباب همه
انبیا نزد امام است و در شبهای قدر تقدیرات امور خلایق بر امام می آید و علوم ما کان و ما یکون مده است بسوی میراث
گذشته و همه ملائکه امام می دانند و آنچه بر رسول خدا تفویض در امر دین شده است بامام شده است و موید و مسدد است
و همه چیزها را امیداند حتی بال زدن مرغان هوا و حرکت ماهیان دریا را و امانت عهد خدا است و آیه عظمی است و متین
احکام ملت و خواننده بحکمت و موعظه حسنه است و حجت بالغه و آفتاب طالع است و بدر منیر است و سراج ظاهر است
امین و حجت و خلیفه و نبأ عظیم الهی است و رشید عالم است و دلیل مهالک و هادی ضلالت و خواننده بسوی خدا است
و واسطه میان خلق و خالق است و صاحب دو جنبه است ملکوتی و بشری است امام عالمیست که جاهل نیست و شجاعیست
خائف نیست حسب و نسب او ملبدی است بشری است ملکی و جسدی است سماوی و نورانی و امر است الهی و
روحیست قدسی و مقامی است بلند و سریست پنهان معدن تنزیل و معنای تاویل و خاصه رب جلیل و مهبط
جبرئیل و شجره نبوت و منتهای فتوت و دلالت محکم رسالت و نور جلالت و ماوای عدالت و وجه الله است و
موضع کلمه الهی و کلید حکمت و رحمت و ینبوع نعمت و سبیل و سلسبیل و منهاج قویم و قسطاس مستقیم و ذکر حکیم و وجه
کریم و سید علیم است و صاحب امامت و ولایت میباشد که حصن حصین الهی است و عروة الوثقی و حبل الله المتین است
بدانکه امامت باطن نبوت است و نبوت سری از اسرار الهی ست که خبیر با و نمیشود احدی از بشر و جن و ملک جز بخبر
فرمودند رسول خدا یا علی نمیشناسد خدا را مگر من و تو و نمیشناسد مرا بغیر خدا و تو و نمیشناسد ترا بغیر
خدا و من لکن بر هر کس واجبست که بقدر حوصله و استعداد فهم خود امام خود را بشناسد بان طریقیکه حضرت
رسول شناسانیده است و وصف فرموده اند حضرت و ما ینطق عن الهوی در فضایل و مناقب اهلبیت خود و آنچه فرموده است
باید ملاحظه نموده باشیم و تصدیق کنیم و از فهم ایشان عاجز باشیم و مقر بعجز معرفت خود باشیم و بدانیم که جمیع صفات بدی

باب اول در اصل سیم اثبات امامت امیر ع

را ازو سلب کنیم و جمیع صفات و کمالات را از برای او بدانیم و حجت و خلیفه بحق حضرت رسول دانیم و هر یک را
امام مفترض الطاعه بدانیم و همین قدر از برای عوام شناختن کافیست که هر یک را از بشر معصوم و حجت و امام
و خلیفه و منصوب از جانب خدا و رسول دانیم و هرچه فرموده باشند بگویند اعتقاد و اطاعت هر یک واجب و همه این صفات
و باقی صفات ائمه هدی که جمیع کتب عربی و فارسی مملو است و هر یک از صفات ایشان را در عهده بشر نیست که
تدبیر و ضبط و بقلم تحریر آورد کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که ترکنی سر انگشت و صفحه بشماری دکن سیم

از اصل سیم در اثبات امامت حضرت سید اوصیا و سند الاتقیا مولی الموالی حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و یازده نفر از اولاد آن بزرگوار

که ادله و برهان قاطع است بر خلافت و امامت ایشان و همچنین نصوص از آیات قرآن و احادیث پیغمبر آخر الزمان
بسیار است که از شیاع و تواتر گذشته است از کتابهای اهل سنت و علمای شیعه نقل شده است و باتفاق همه
مسلمین است از موالف و مخالف حتی دشمنان خانواده اهلبیت اطهار و بدانکه نص بر دو قسم است یکی نص خفی
و یکی نص جلی و نص خفی آنست که دلالت او بر مطلب احتیاج باستدلال داشته باشد و نص جلی آنست که صریح باشد
بر مطلب بدون استدلال اما نصوص خفیه از آن بسیار است که با اینهمه اخبار متواتره متکاثره منقوله از روات
مخالفین ادله قاطعه است بر خلافت حضرت امیر ع بلا فاصله و بعد یازده نفر از اولاد طاهرین آن حضرت لهذا
محض خاطر ضعفاء ملت مؤلف مختصر میکند بنقل اخبار از طریق روایات اهل سنت و از کتب معتبره آنها و اکثر آن
اخبار نص صریح است حجة لما است و ایشان تغافل و تجاهل نموده اند در آنها و چون ذکر همه آن اخبار سبب تطویل رساله
می شود لهذا از بسیاری باندکی اکتفا مینمائیم و از خدا توفیق طلب میکنیم و این اخبار را در ضمن سه باب ذکر مینمائیم

بحول الله	باب اول	و قوته

بسم الله الرحمن الرحیم

در نصوص دال بر امامت ائمه هدی از اخبار علما و روسای سنت از رسول خدا صلی الله علیه و آله که دلالت
امام خلیفه و حجت بعد از او دارند اول ابراهیم بن محمد حموینی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که نعثل نامی از علمای
احبار یهود خدمت حضرت رسول مشرف شد و مسائل چند از آن حضرت از توحید سؤال نمود چون آن بزرگوار
بجواب کافی اثبات توحید را فرمودند بشرف اسلام مشرف گردید و بعد عرض کرد فدایت شوم خبر ده مرا از
وصی خود زیرا که پیغمبری از جانب خدا مبعوث نشده است مگر از برای او وصی بوده است و پیغمبر ما موسی عمران

یوشع بن نون را وصی خود کرد انبیا و وصی تو که خواهد بود حضرت رسول در جواب نعثل فرمود که پس از
من علی بن ابی طالب وصی من است و پس از او دو پسر او که فرزندان من هستند حسن و حسین پس از ایشان نه
نفر از اولاد حسین که همه امامان نیکوکردارند نعثل عرض کرد اسمای شریفهٔ آنها را بیان فرمائید حضرت فرمود
که چون حسین از دنیا بگذرد پسرش علی امام است و بعد از علی پسرش که محمد است و پس از آن پسر محمد که جعفر است
امام باشد و پس از جعفر موسی پسر جعفر است و پس از موسی علی پسر موسی امام گردد و بعد از علی پسر او محمد امام است
و بعد از محمد علی که پسر محمد است امام است و پس از علی حسن که پسر او است امام می باشد و بعد از حسن محمد که پسر
حسن است امام می باشد و این دوازده نفر امامان بعدد نقبای بنی اسرائیل می باشند نعثل عرض کرد آنچه فرمودی در کتب
پیشینیان دیده ام و در وصیت نامهٔ موسی بن عمران خوانده ام و بعد از آن برخاست و این اشعار را در حضور حضرت
رسول انشاء نمود صلی الاله ذو العلی علیک یا خیر البشر انت النبی المصطفی والهاشمی المفتخر
بک اهتدینا رشدنا وفیک نرجو ما امر ومعشر سمیتهم ائمة اثنی عشر حباهم رب العلی ثم صفاهم من کدر
قد فاز من والاهم وخاب من عفی الاثر اخرهم یسقی الظماء وهو الامام المنتظر عترتک الاخیار لی
والتابعون ما امر من کان عنهم معرضا فسوف یصلی بسقر ملخص ترجمهٔ شعر آخر آنستکه از این دوازده امام
هر کس روی بگرداند بروی در جهنم خواهد افتاد **حدیث دوم** موفق بن احمد در کتاب فضائل بسند خود روایت کرده
است از سلیم بن قیس هلالی از سلمان محمدی که گفت داخل شدم بر رسول خدا دیدم که حسین بر ران آنسرور
نشسته است و آنحضرت چشمها و دهان او را می بوسد و می فرمود تو آقائی و پسر آقائی و برادر آقائی و تو امامی
پسر امامی برادر امامی پدر امامانی تو حجتی پسر حجتی برادر حجتی پدر نه حجتها ئیکه از صلب تو خواهند آمد که قائم نهم ایشانست
مؤلف گوید چون دانستیکه امیر مؤمنان علی بن ابی طالب با یازده نفر از اولاد او امامان می باشند و حجت و امام می باشند
بنص رسول خدا پس میگوئیم که امام بمعنی پیشوا است و در قرآن امامی که بحق هدایت کنند و راه راست نمایند چنانچه خدا می فرماید
وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا یعنی و قرار دادیم ایشانرا پیشوایانی که هدایت و راه نمائی کنند بامر ما و در آیهٔ شریفهٔ دیگر
می فرماید وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا و هم می فرماید و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة و
نجعلهم الوارثین یعنی و اراده نمودیم که منت گذاریم بر کسانی که ضعیف شده اند در زمین و قرار دهیم ایشانرا
پیشوایان و قرار دهیم ایشان را وارثان و بنص حضرت ختمی مرتبت حضرت امیر ع و یازده نفر از اولاد آنحضرت هدایت
براه حق مینمودند و امامان بحق بودند **حدیث سیوم** آنکه حموینی بسند خود از عبدالله بن عباس روایت کرده است که گفت شنیدم از رسول خدا

حدیث دوم

حدیث سیم

حدیث چہارم

که پیغمبر فرمود من و علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین مطهریم و معصومیم چهارم ما صدی ائمه اثنا عشر نیستیان
اخطب خوارزم موفق بن احمد مکی روایت کرده است از ابی سلیمان راعی رسول خدا که فرمود شبی که مرا باسمان بردند
خداوند جلیل بمن خطاب فرمود که ای محمد که را خلیفهٔ خود قرار دادی در میان امت خود گفتم بهترین ایشان
را فرمود علی بن ابیطالب را عرض کردم بلی ای پروردگار من فرمود ای محمد من مطلع شدم بر اهل زمین و ترا
اختیار نمودم از ایشان و برای تو نامی از نامهای خود اشتقاق نمودم پس من یاد کرده نمیشوم در محلی مگر آنکه
تو هم یاد کرده میشوی پس من محمودم و تو محمدی آن گاه دوباره مطلع شدم و علی را اختیار نمودم از اهل
زمین و بجهت او نامی از نامهای خود مشتق نمودم پس من اعلایم و او علی است ای محمد بدرستیکه من آفریدم
ترا و علی را و فاطمه و حسن و حسین را و امامان از اولاد او را از نور خود و عرضه داشتم ولایت شما را
بر اهل آسمانها و زمین پس هر کس که قبول نمود آن را در نزد من از مؤمنان است و هر کس انکار نمود از کافران
است ای محمد اگر بنده از بندگان من عبادت کند مرا تا آنکه مثل مشک پوسیده شود آن گاه بیاید نزد من
و انکار داشته باشد ولایت شما را نیامرزم او را تا آنکه اقرار بیاورد بولایت شما ای محمد دوست میداری
که ایشان را ببینی عرض کردم بلی ای پروردگار من فرمود نگاه کن بطرف راست عرش چون نظر کردم دیدم علی
و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و
محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی را صلوات الله علیهم اجمعین که در روشنائی از نور ایستاده اند
و نماز میگذارند و مهدی در میان ایشان مثل ستارهٔ درخشنده است و خدا فرمود ای محمد ایشانند حجتها
و او است یعنی مهدی خروج کننده از عترت تو قسم بعزت و جلال خودم که او است حجت بر دوستان من و انتقام

حدیث پنجم

کشنده است از دشمنان من **پنجم** قاضی ابو الفرج بغدادی از جماعتی از شیوخ خود که انها از ابی
هریره روایت کرده اند که من و جماعتی از اصحاب در خدمت حضرت رسول حاضر بودیم از انجمله ابو بکر و عمر و فضل بن
عباس و زید بن حارثه و ابن مسعود بودند و این حدیث را جمعی دیگر از علمای اهل سنت مثل صاحب کتاب مقتضب
الاثر و صاحب کنز الخفی و شیخ ابراهیم حموینی و موفق بن احمد خوارزمی همه این حدیث را روایت
نموده اند که امام حسین داخل شد رسول خدا او را در کنار گرفت و بوسید و فرمود
یا حسین انت الامام بن الامام ابو الائمة تسعة من ولدك ائمة الابرار و عبد الله بن مسعود
عرض کرد یا رسول الله کیانند آن امامانی را که ذکر فرمودی از صلب حسین بوجود آیند

حضرت سر مبارک بزیر انداخت بعد از ان سر بلند نمود و فرمود یا ابن مسعود از امر عظیمی سؤال کردی ولیکن
من خبر میدهم ترا که از صلب این فرزند من حسین بیرون میاید فرزندی که اسم او اسم جد خود علی ع است و لقب او
عابد است و از صلب او بیرون میاید ولدی که اسم او اسم من است و شبیه ترین خلق است بمن و او می شکافد علم را
شکافتنی و ناطق بحق و امر کننده بصواب است و بیرون می اید از صلب او کلمهٔ حق و لسان صدق ابن مسعود ان
اسم او سؤال کرد فرمود اسم او جعفر صادق است بعد از ان حسان بن ثابت داخل شد بر رسول خدا ص و انشاد
ان حضرت نمود پس از ان حضرت رسول برخواسته داخل خانهٔ عائیشه شد ما نیز با ان حضرت داخل خانه شدیم یعنی
و علی بن ابی طالب ع و ابن عباس و رسول خدا را قاعده این بود که اگر سؤالی از ان حضرت می شد جواب می فرمود و اگر
سؤال نمیکرد ابتدا بسخن نمی فرمود پس من عرض کردم پدرم و مادرم فدای تو باد ایا خبر نمیدهی ما را بباقی خلفا
از نسل حسین فرمود نعم یا ابا هریره بیرون میاید حق خدای تعالی از صلب جعفر او لادی تقی طاهر که نام او نام موسی بن
عمران است و از صلب موسی بیرون می اید فرزندی که خوانده می شود برضا و او موضع علم و معدن حلم است و فرمود
بابی المقتول فی ارض الغربة و از صلب رضا بیرون می اورد فرزندی او محمد را که محمود و اطهر در خلق است و از او
خارج می شود فرزندی او علی که طاهر الحسب و صادق اللهجه است و از او بیرون می اورد حسن تقی طاهر که ناطق
از جانب خدا است و پدر حجة الله است و بیرون می اورد از صلب او قائم اهلبیت را که پر باو پر کند زمین را از عدل
در هنگامیکه پر شده باشد از جور و از برای او است هیبت موسی و حکم داود و بهاء داعیسی و بعد از ان تلاوت
فرمود این ایه را ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم **حدیث ششم** ابرهیم بن احمد حموینی بسند خود
خود از ابونظره روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر ع در زمان وفات خود طلبید جابر بن عبدالله انصاری را
و باو فرمود ای جابر خبر ده مرا با نچه مشاهده کردی بچشم خود از ان صحیفه که در دست فاطمه زهرا بود جابر
عرض کرد بلی خدمت خاتون خود شرفیاب شدم تا انکه او را بولادت امام حسین ع تهنیت گویم دیدم صحیفه از
در سفید در دست دارد عرض کردم ای خاتون من این چه صحیفه باشد فرمود که این صحیفه باشد که اسامی
امامان از اولادان من است عرض کردم ان را بمن مرحمت فرما تا مشاهده کنم بفرمود یا جابر اگر مرا رخصت بود
بتو میدادم لیکن نهی شده که ان را بجز رسول خدا و اوصیاء او دست نزنند و لیکن ترا رخصت میدهم که از پشت
ان را مشاهده کنی چون نمود ان را نظر نمودم دیدم نوشته بود ابوالقاسم محمد بن عبدالله المصطفی و مادرش
امنه و ابوالحسن علی بن ابیطالب المرتضی و مادرش فاطمه بنت اسد و ابو محمد الحسن بن علی و ابو عبدالله الحسین بن علی

حدیث ششم

ائمه دوازده گانه علیهم السلام

النقی مادر ایشان فاطمه بنت رسول الله و ابو محمد علی بن الحسین العدل مادر او شاه بانویه بنت یزدجرد بن شهریار
شاهنشاه و ابو جعفر محمد بن علی الباقر مادر او ام عبدالله و ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق مادرش ام فروه
بنت قاسم بن محمد و ابو ابراهیم موسی بن جعفر التقی مادرش حمیده و ابو الحسن علی بن موسی الرضا مادرش
نجمه و ابو جعفر محمد بن علی الزکی مادرش خیزران و ابو الحسن علی بن محمد الامین مادرش سوسن و ابو محمد الحسن
الرفیق مادرش سمانه و ابو القاسم محمد بن الحسن هو الحجة مادرش نرجس صلوات الله علیهم اجمعین **مؤلف**
گوید خبر از ابراهیم بن محمد حموینی از ابو فطره روایت نجابت که اسم مبارک حضرت رسول و دوازده نفر
از اولاد طاهرین آن بزرگوار در صحیفه فاطمه باسم مبارک هر یک از کینه و لقب مبارک هر یک و اسم مادر هر یک تا
حضرت حجة امام دوازدهم با امامت و حجة ثبت و ضبط بوده است **هشتم** حافظ بن عقده گفته است که
علما و مشایخ روایت کرده اند از عبد القیس که در بصره نزد ابو ایوب انصاری بودم و از او شنیدم که گفت از
رسول خدا شنیدم که می فرمود علی مع الحق و الحق معه و او است امام و خلیفه بعد از من و دو فرزند او حسن و حسین
دو سبط منند از این امت و هر دو امامند چه ایشان قائم بشوند بحق خود شان یا اینکه تقاعد نمایند که غصب حق
ایشان بشود پدر و ایشان بهتر از ایشانست و امامان بعد از حسین نه نفرند که از صلب حسین اند که از ایشانست
قائم ایشان که قیام می نماید در آخر الزمان چنانچه من قیام نمودم در اول زمان پس سؤال نمودم از رسول خدا ص
اسمای ایشان را فرمود که در لیلة المعراج نظر کردم در ساق عرش دیدم که بنور نوشته شده است لا اله الا الله
محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته بعلی و دیدم یازده اسم دیگر که کتابت شده بود بنور در ساق عرش بعد از
و از حسن و حسین و سه علی و محمد و جعفر و موسی و حسن و حجة عرض کردم الهی و سیدی این گروه که باشند
که ایشان را گرامی داشته و مقرون نمودی اسامی ایشان را باسم خود ندا رسید که اینها اوصیاء بعد از تو و امامان
بعد از تو اند فطوبی لمحبیهم و الویل لمبغضیهم **مؤلف گوید** خبر معتبر صحیح از حافظ که علمای سنت می باشد که
حضرت رسول فرمودند که در ساق عرش نوشته اسم مبارک حضرت رسول و دوازده امام از اولاد طاهرین آن
حضرت که امامانند و نص بوصیات امیر مومنان ع و اولاد طاهرین آن حضرت که بعد از پیغمبر هر یک از اینها وصی و
جانشین او می باشند و غرض حضرت رسول ص که قائم آل محمد را تخصیص فرمود در آخر الزمان و قیام خواهد فرمود
همچنان که خود حضرت رسول فرمود قیام نمودم در اول زمان است که چنانکه مبعوث شد حضرت رسول که رواج دهد دین اسلام را و
خلق را از کفر و ضلالت و گمراهی بجهاد با معجزه داخل اسلام و ایمان نماید در آخر الزمان که کفر قوت دارد و ظلم و

حدیث پنجم

جور عالم را پر میکند بجهاد شمشیر و معجزه مثل جد بزرگوار خود حضرت رسول و مملو مینماید بعدل و
ایمان و اسلام تمام خلق روی زمین را **هشتم** واقدی بسند خود از ابی سلمه روایت کرده است که
نزد عایشه رفتم و او را محزون یافتم و در نزد او کتابی بود که او را نظر میکرد عایشه و میگفت صدق رسول الله
گفتم چه چیز است این کتاب ای ام المؤمنین گفت اخبار قصص است که کتابت نمودم از رسول خدا این را و درخواست
نمودم که بمن خبر دهد که آیا رسول خدا با و بیان فرموده که خلفاء بعد از او چند نفرند و کیانند پس عایشه کتاب را
کشود و گفت ای ابو سلمه از برای ما مشربه بود که آن بیت مخصوص بود که محل وحی رسول خدا بود جبرئیل نازل شد بر آن
حضرت و امر کرد مرا که کسی بر او داخل نشود تا که حسین داخل شد بر آن حضرت و جبرئیل خبر داد بآن حضرت از کیفیت
شهادت حسین پسر رسول خدا و گریست و تربت مدفن او را که خاک سرخی بود بآن حضرت داد و عرض کرد که خداوند
انتقام میکشد از دشمنان او بقائم که [illegible] نزد است که خداوند مخلوق کند از حسین فرزندی که نام او علی است که
خاضع و خاشع است از برای خداوند و از صلب او بیرون میآورد فرزندی که محمد نام که قانت و ساجد است از
برای خداوند و از صلب او بیرون میآورد فرزند او جعفر را که ناطق عند الله و صادق است در راه خداوند از
صلب جعفر بیرون میآورد مولود او موسی را که واثق بالله و محب خدا است و از صلب موسی بیرون میآورد فرزندی
که وفی و رضی است و از صلب او محمد که مرغب فی الله است و از صلب او علی که ولی خداوند است و از صلب او
حسن که مؤتمن بالله است و مرشد بسوی خداوند است و از صلب حسن بیرون میآورد کلمه حق و لسان صدق و
مظهر حق که حجة الله علی البریه است مر او را غیبتی طولانی است که ظاهر میفرماید با او دین اسلام را
و قمع مینماید با او کفر را ابو سلمه میگوید بعد از آن در نزد او این حدیث را کتابت کردم و او بمن املاء میکرد و میگفت عمر
کتمان نما این حدیث را و چون در زمان خلافت امیر المؤمنین ع که آن حضرت مرا طلبید و فرمود بیرون بیاور آن چیزی را
که با ملاحظه عایشه کتابت میکردی عرض کردم کدام چیز فرمود آن مکتوبی که اسماء اوصیاء من در او ثبت است پس مکتوب را
بیرون آوردم و بآن حضرت عرضه داشتم و این حدیث را قتاده و حسن بصری نیز از ابو سلمه روایت کرده اند
مؤلف گوید ملاحظه کنید پیروان عایشه که ام المؤمنین او را میخوانند که علاوه بر آن خبر اخبار بسیاری
از اهل سنت و جماعت از عایشه ذکر میکنند در تمام کتب خود در فضایل و مناقب نص بر امامت و وصایت وارده
بر اولاد حضرت رسول بخصوص دو فرزند خود حسن و حسین علیهما السلام و با وجود این روی بغال سوار شد و آمد
منع نمود جنازه حسن مجتبی را تا آنکه فشاندند سهام و تیر نمودند تا بعین او و بامر او جنازه مجتبی ع را عودت دادند این خبر را

تولد حسین و قصهٔ دردائیل ملک

میکند بر هر یک از اولاد آن حضرت رسول فضایل و مناقب بالقاب متعدده هر یکی از حضرت رسول امر فرموده
اند بعایشه بکفته جبرئیل و عایشه کتابت نموده و علاوه غیبت طولانی حضرت حجة خاتم الاوصیا ذکر شده تا
که جواب منکرین آن حضرت بهمین خبر و اخبار متواتره دیگر داده خواهد شد نظم ابراهیم بن
محمد حموینی بسند خود از ابن عباس روایت کرده که گفت از رسول خدا شنیدم قصهٔ دردائیل اگر ملک مقربی
بوده و بسبب خطوریکه در قلب خود نمود بی پر و بال و رنجیده معذب شد تا آن شبی که حضرت سید الشهدا
عالم را بنور قدوم خود مزین و منور ساخت که تولد آن حضرت باشد حق تعالی فرمود تا آتش جهنم را فرو نشانند و
بهشت و حوریان را زینت کنند و صفوف ملائکه آراسته شود بجهت کرامت مولودیکه رسول الله متولد شده
و بجبرئیل امر نمود با هزار قبیل از ملائکه فرود آیند و برسول خدا تهنیت گویند و بعد از تهنیت تعزیت کویند
او را باینکه این مولود ترا امت تو شهید خواهند نمود و قاتلان او در جهنم مخلد خواهند بود و چون جبرئیل
نازل شد با آن گروه از ملائکه بدردائیل برخوردند و دردائیل از سبب نزول سؤال نمود جبرئیل کیفیت حال
را با او بیان نمود دردائیل جبرئیل را شفیع خود کردانید و گفت سلام مرا بحضرت رسول خدا برسان و عرض کن که قسم
میدهم ترا بحق این مولود که از خدا سؤال کن شاید از تقصیر من بگذرد پس جبرئیل با آن گروه از ملائکه بخدمت آن
سرور مشرف شدند و بانچه از جانب پروردگار مامور بودند امتثال نمودند پس رسول خدا از قاتل حسین ع
بیزاری نمود و بنزد فاطمه رفته او را تهنیت و تعزیت گفت فاطمه بگریه در آمد آن حضرت فرمود که حسین کشته
نشود تا آن زمان که امامی از او بوجود آید که امامان دین و هادیان راه یقین همه از او بوجود آیند و ائمه دین
بعد از من علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی
و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن حسن و آنگاه عیسی بن مریم از آسمان فرود آید و عقب نماز گذارد
و آن پسر حسن بن علی است که لقب او قائم پسر فاطمه از گریه ساکت شد پس جبرئیل قصهٔ دردائیل را بعرض
رسول خدا رسانید ابن عباس گفت دیدم که رسول خدا قنداقهٔ حسین را برداشت و دست گرفت و بجز انگشت بلند
پیچیده بود بسوی آسمان بلند کرد و عرض نمود الهی بحق این مولود بر تو بلکه بحق تو بر این مولود و بر جدش
محمد و ابراهیم و اسمعیل که اگر حسین فرزند فاطمه را در نزد تو قدر و منزلتی هست از تقصیر دردائیل در
گذر و او را در جای خود که بال و پر او با او عطا کن بعد آن حضرت برکت حسین مستجاب شد و دردائیل بال و پر
گرفت و با آسمان بالا رفت و بمقام اول خود بر آمد گرفت او را بعد ملائکه اهل آسمان دردائیل را آزاد کردهٔ حسین

قصه دردائیل ملک است

مؤلف گوید در این خبر نص صریح است که دوازده نفر امامان بعد از رسول الله ص میباشند که هادیان راه یقین وائمه دین و خلفاء راشدین سید المرسلین و تعجب است که ملک دردائیل مفتخر است میان ملئکه که آزاد کرده حسین است و امت جد او را شهید میکنند و علاوه در مجلس ابن زیاد و یزید علیهما اللعنة مباهات و فخر میکنند که ما قاتل حسین بودیم و ده نفر ملعون اشعار انشاد میکنند که رکاب ما را مملو از طلا و نقره کن که ما هستیم که اسب بر جسد مطهر امام حسین ع تاختیم لعنة الله علیهم اجمعین

دهم ابو الفضل شیبانی از محمد بن عبد الله بن ابراهیم شافعی و او بسند خود از جابر بن عبد الله روایت کرده که یکی از احبار علماء یهود که اسم او جندل بن جناده بود بخدمت رسول خدا مشرف شد و چند مسئله سؤال نمود اسلام اختیار نمود بعد عرض کرد دیشب گذشته در عالم رؤیا خدمت حضرت موسی بن عمران رسیدم فرمود اسلم بید محمد واستمسک باوصیائه من بعده و حمد خدا و ند نعمت اسلام را بدست مبارک تو بمن ارزانی داشت پس بفرما که اوصیا بعد از تو کیانند که متمسک شوم بایشان رسول خدا فرمود که اوصیا بعد از من بعدد نقباء بنی اسرائیل اند عرض کرد نقباء بنی اسرائیل دوازده نفر بودند آن سرور فرمود بلی اوصیا من نیز دوازده نفر باشند عرض کرد که همه اینها در یکزمان خواهند بود فرمود نه بلکه خلیفه بعد خلیفه باشند و تو ای جندل سه نفر از ایشان را ادراک خواهی نمود عرض کرد اسما اینها را بیان فرمائید برای من فرمود بلی تو ادراک مینمائی بعد از من سید اوصیا و وارث انبیاء و ابو الائمه علی بن ابی طالب را و بعد از ان فرزند او حسن و بعد از آن فرزند دیگر او حسین را پس متمسک بایشان باش و جهل جهال ترا مغرور نکند و بعد از ان ایام عمر و زندگانی تو منقضی خواهد شد و آخر زاد و توشه تو از دنیا یکشربت از شیر خواهد بود عرض کرد عدد اوصیا بعد از حسین و اسامی ایشان را از برای من بیان فرمائید رسول خدا فرمود چون مدت حسین منقضی شود ولد او علی که ملقب بزین العابدین است قائم بامر امامت شود و بعد از ان قائم بامر امامت شود محمد پسر او که ملقب به باقر است و بعد از ان قائم بامر شود پسر او جعفر که ملقب بصادق است و بعد از ان قائم بامر شود فرزند جعفر موسی که ملقب بکاظم است و بعد از ان قائم بامر شود علی که ملقب برضا است و بعد از ان قائم بامر شود محمد پسر او که ملقب بجواد است و زکی و بعد از ان علی پسر محمد که ملقب بنقی است و بعد از ان قائم بامر شود حسن که ملقب بامین پسر علی است و بعد از او غائب خواهد شد امام ایشان جندل عرض کرد که آن امام غائب حسن بن علی خواهد بود فرمود نه پسر حسن حضرت حجة است و جندل عرض کرد که جندل بن جناده عمر نمود ایام امامت حضرت امام حسن

در کیفیت جندل بن جناده رحلت

و بعد بجانب طائف بیرون رفت و ابن نعیم بن ابی القیس روایت کرده که در وقت مرض موت جندل بن جناده در نزد
او حاضر بودم که قدحی از شیر طلبید و آشامید و گفت رسول خدا مرا خبر داده که آخر زاد من از دنیا شیر
باشد فات علیه الرحمة **مؤلف گوید** ابن حجر اول در عالم رؤیا موسی بن عمران با او فرموده که اسلام
اختیار کن بدست محمد و متمسک شو با وصیا محمد و بعد از اسلام خدمت رسول خدا آمد و دو سوال
نمود از اوصیا آن بزرگوار و آن حضرت تعیین فرمودند اوصیای خود را بعدد نقبای بنی اسرائیل که دوازده
می باشند باز هم عرض نمود اسامی اوصیا را بیان فرمائید تعیین فرمودند حضرت رسول ابن عم خود را که امیر المؤمنین
باشد که خلیفه بلا فصل بخطاب سید اوصیاء و وارث انبیا و ابو الائمه و دو فرزند برگزیده آن حضرت
امام حسن و امام حسین را که در آن حضور انتظار را خواهی نمود و بعد سؤال فرزندان امام حسین میکنید
آن حضرت یکیک بعد از رحلت پدر اسم فرزندان را ذکر می فرمایند و هر یکرا با القاب ایشان و علاوه حضرت
رسول میفرمایند بجندل بن جناده که در حیوة خود در آن وصی من علی بن ابی طالب و حسن و حسین
علیهم السلم را امینمائی و متمسک بشو با این سه نفر و جهل جهال ترا مغرور نکند غرض حضرت معلوم است
که خلفاء غاصب را نظر داشته اند که مثل جهال که پیروی آن سه نفر بغیر حق را میکنند تو فریب نخوری
و متمسک بجمیع اوصیا من شوی که اسم آنها را ذکر نمودم و وضوح فرموده سید کائنات جای شبهه نیست
الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایة امیر المؤمنین و اولاده الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
یازدهم حمیدی در جمع بین الصحیحین روایت کرده از عامر بن سعد بن ابی وقاص که گفت نوشتم
بجابر بن سمره که خبر ده مرا بچیزیکه از رسول خدا شنیدی پس نوشت از برای من که شنیدم از آن حضرت که فرمودند
در روز جمعه شبی که اسلمی را سنگسار نمودند که این دین همیشه برپا و غالب است بر همه دینها تا روز قیامت
و برشما دوازده خلیفه باشد که تمام از قریش باشند **دوازدهم** حمیدی در جمع بین صحیحین روایت میفرمود
که این دین عزیز و محترم خواهد بود تا آنکه دوازده خلیفه من بگذرد پس کلمه فرمود که صدای مردم
مانع شد مرا از شنیدن آن پس از پدرم پرسیدم که آن سرور چه می فرمود گفت تمام آنها از قریش اند
و از این خبر و اخبار کثیره که بجهة طول اختصار مؤلف بیان نمیکند چند خبر معلوم شد یکی آنکه خلفاء رسول خدا
دوازده نفر بوده یکی آنکه تمام از قریش اند و یکی آنکه تا دو نفر از آدمی در دنیا هستند این خلفاء دوازده
یکی باید در میان آنها باشد و دیگر آنکه این خلفا باید از عترت رسول خدا باشند چنانچه در حدیث ثقلین فرمود که از قرآن جدا

نمیشوند

اخبار رسول خدا بخلفاء خود

نمیشوند تا روز قیامت و چون خلفا منحصر شد در دوازده چنانکه رسول خدا تصریح فرموده اند که هیچ زمانی هم نباید که خالی از یکی از انها باشد پس وجود امام عصر هم ثابت شد و باعتقاد اهل سنت خلفاء چهار نفر بیشتر نبودند و بعضی از انها هم نیز از قریش نبودند پس هشت نفر بقیه خلفاء کیانند و معلوم است که از بنی امیه و بنی عباس نخواهند بود چه اولاد انها بیشتر از دوازده نفر بودند و ثانیا تمام انها ظالم بودند و اطاعت ظالم جایز نباشد چه رسد بوجوب و گذشته از ان باید تا روز قیامت باقی باشند و کدام یک از انها باقی هست **سیزدهم** در مناقب شافعی از ابن زبیر مکی روایت کرده است از جابر بن عبد الله انصاری که رسول خدا فرمود خداوند برگزید مرا و انتخاب نمود مرا از سایر خلقش و مرا رسول خود قرار داد و نازل فرمود بر من بزرگ کتابها را پس گفتم ای خدای من و ای اقای من بدرستیکه فرستادی موسی را بسوی فرعون پس از تو خواست که برادرش هرون را وزیر او کردانی که قوت بازوی او باشد و تصدیق کند سخن او را و من سؤال میکنم از تو ای خدای من و ای اقای من اینکه از برای من قرار دهی وزیری از اهلبیت من که قوت بازوی من باشد پس قرار ده علی را وزیر من و برادر من و قرار ده شجاعت را در دل او و او را هیبتی ده در دلهای دشمنان که اول کسی هم باشد که خداوند را بیکانکی یاد نمود و ان اول کسی است که ایمان اورد بمن و تصدیق من نمود مرا و من این را از خدا خواستم و بمن داد پس اوست بزرگ اوصیا پیوستن با او سعادت است و مردن در طاعت او شهادت است و اسم او در توریه مقرون است بنام من و زوجه او صدیقه کبری دختر من است و دو پسر او بزرگ جوانان اهل بهشت پسرهای منند و او و پسرهای او و نه نفر اولاد ان و امامان بعد از ایشانند حجتهای خدا بر بندکان او و بعد از پیغمبران و ایشانند ابواب علم در امت من کسیکه متابعت نماید ایشان را نجات یابد و کسیکه پیروی نماید ایشان را راه نما خواهد شد براه راست خداوند دوستان ایشان را بکسی مرحمت نفرموده مگر انکه او را داخل بهشت نمود **چهاردهم** ابو عبد الله جعفر بن محمد دورستی در کتاب جو(؟)نها از ابن عباس روایت کرده که در حین وفات رسول خدا از ان حضرت سؤال کردم که چون تو از دنیا بیرون میروی ما بکه رجوع کنیم حضرت رسول اشاره بجانب امیر المؤمنین فرمود و گفت فانه مع الحق والحق معه ثم یکون من بعده احد عشر اماما مفترضة طاعتهم کطاعته این خبر تصریح فرموده خاتم الانبیاء ص بوجود حضرت امیر علیه السلام و یازده فرزندان بزرگوار که امام و مقتدا و واجبست طاعت انها مثل طاعت من که رسول هستم مبین ایه شریفه اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولوا الامر منکم **پانزدهم** مالکی در فصول المهمه از زراره روایت کرده که

حدیث سیزدهم

حدیث چهاردهم

حدیث پانزدهم

حضرت

اثبات خلافت از برای حضرت امیر المومنین علیه السلام

حدیث شانزدهم
حدیث هفدهم
حدیث هیجدهم
حدیث نوزدهم
حدیث بیستم
حدیث بیست و یکم
حدیث بیست و دوم

که حضرت امام محمد باقر ع فرمودند که امامان دوازده نفرند همه از آل رسول خدا و اول انها علی بن ابی طالب و
یازده نفر اولاد وی‌اند **شانزدهم** قاضی ابو الفرج بغدادی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است
که رسول خدا فرمود علی مع الحق والحق معه و امام و خلیفه است بعد من و هر که باو متمسک شد نجات یافت
و هر کس از او تخلف ورزید گمراه شد و او است که مرا غسل میدهد و کفن مینماید و ادا میکند دین مرا و
پدر دو سبط من حسن و حسین است و بیرون می‌اید از صلب حسین نه امام و از ما است مهدی این امت
هفدهم محمد بن جریر طبری شافعی بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده که شنیدم از رسول خدا
که بحسین می فرمود حسین انت الامام اخو الامام تسعة من ولدك ائمة الابرار تاسعهم قائمهم پس
گفته شد یا رسول الله چند نفر امام بعد از تو میباشند فرمود دوازده نفرند نه نفر انها از صلب حسین
می باشند **هیجدهم** حموینی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود من سید
پیغمبرانم و علی سید وصیا است و اوصیا بعد از من دوازده نفرند اول ایشان علی بن ابی طالب و اخر ایشان
خلیفه
مهدی است **نوزدهم** و هم بسند خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا فرمود دوازده نفر
از اولاد من مالك امر می شوند و بعد از ان امور کریهه و شدائد عظیمه رو دهد چون مهدی از اولاد من خروج
کند و خدای تع در یکشب اصلاح امر او نماید که زمین را پر کند از عدل **بیستم** قاضی ابو الفرج روایت
کرده است باسناد خود از انس بن مالك که گفت فرمود رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و اله ان امت دوازده
خلیفه که خداوند یاری میکند ایشان را بر کسیکه قصد دشمنی ایشان را دارد **بیست و یکم** حافظ بن
عقده بسند خود از سفیان ثوری و او بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که گفت شنیدم از
رسول خدا که می فرمود خلفا من بعد از من دوازده نفرند که نه نفر ایشان از صلب حسین است و نهم ایشان
قائم است **بیست و دوم** صاحب کتاب مقتضب الاثر از مولف نوادر الموصلی روایت کرده است و او
بسند خود از عبد الله بن عمر بن خطاب که فرمود رسول خدا در شب معراج وحی فرستاد حق تعالی بسوی من که ای محمد
خلق کردم علی و فاطمه و حسن و حسین را و ائمه را از نور واحد پس عرض کردم ولایت انها را بر ملائکه ای محمد
و هر گاه بنده از بندگان من عبادت کند تا بمیرد و انکار انها را نماید او را بجهنم می برم پس ندا امد که ای محمد ایا دوست
داری که انها را مشاهده کنی عرض کردم بلی ندا امد که پیش بیا نظر کن چون نظر کردم دیدم علی بن ابی طالب و
حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن

حدیث معراج در تعیین خدای تعالی امامان را

محمد و حسن بن علی و حجة قائم را مثل ستاره درخشان در میان ایشان پس عرض کردم الهی اینها کیانند ندا آمد اینها امامانند و این قائم حلال کننده حلال من است و حرام کننده حرام من و انتقام میکشد از دشمنان من دوست بدار اینها را و من دوست میدارم و دوست میدارم کسی را که اینها را دوست میدارد **مؤلف گوید** انکار کننده ایشان را در این خبر خداوند بجهنم می برد یعنی انکار ولایت و امامت ایشان را که از آن را بنماید **بیست و سیم** عبد الله بن ابی امیه بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا فرمود همیشه دین اسلام قائم است بوجود دوازده نفر خلیفه که از قریش باشند چون ایشان خلافت ایشان بگذرد موج می زند زمین به اهل خود که نظام عالم بر طرف خواهد شد از این خبر **مؤلف گوید** تعیین دوازده نفر خلیفه حضرت رسول فرمودند نه خلفاء ثلاثه داخلند و نه خلفاء بنی امیه و نه خلفاء بنی عباس و چون که تعیین فرمودند حضرت رسول که خلافت ایشان بگذرد موج زند زمین باهلش و نظام عالم بر طرف خواهد شد و معلوم است که نظام عالم فعلا بوجود حجة زمان برقرار است که خلیفه دوازدهم می باشد **بیست و چهارم** احمد بن حنبل در کتاب مسند خود از ابن عباس روایت کرده است و او از پدرش عباس که گفت فرمود رسول خدا یا عم دوازده نفر از اولاد من مالک امر می شوند بعد از آن امر کریه بظهور رسد پس مهدی از ذریه من خروج کند و خدای تعالی در یک شب امر او را باصلاح آورد و زمین را پر کند از عدل چنانچه پر شده باشد از جور **بیست و پنجم** دورستی بسند خود مثنی او از پدرش روایت کرده است که از عایشه پرسیدم که خلفاء بعد از رسول خدا چند نفرند عایشه گفت که حضرت رسول فرمود خلفاء بعد از من دوازده نفرند گفتم کیانند گفت نام ایشان در نزد من مکتوب است باملاء رسول خدا گفتم نشان بمن بده امتناع نمود **بیست و ششم** بخاری در صحیح خود از جابر بن سمره روایت کرده که رسول خدا فرمود که پیوسته امر مردم می گذرد مادامیکه دوازده نفر والی و صاحب اختیار ندو کلمه دیگری فرمود که من آن را نشنیدم سؤال کردم که آن کلمه چه بود فرمودند که همه از قریشند و بدان که این حدیث را مسلم در صحیح خود بهشت طریق روایت کرده است و ابو نصر حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین و نیز صاحب کتاب بین الصحاح السته بده طریق روایت کرده است و ابن مردویه در کتاب فردوس و ابو بکر بن ابو جعفر سلیمان بن احمد و غیر اینها این حدیث را نوشته اند **بیست و هفتم** ابو الحسن رزین در جمع بین الصحاح السته بحذف سند و مسلم در جمع خود و ابو داود سجستانی در کتاب سنن و بخاری در جمع و حمیدی باسناد عدیده از جابر بن سمره از ابن عباس از ابو سعید خدری روایت کرده اند که رسول خدا فرمود لا یزال الدین قائما حتی یکون اثنی عشر خلیفة کلهم من

حدیث بیست و سیم

حدیث بیست و چهارم

حدیث بیست و پنجم

حدیث بیست و ششم

حدیث بیست و هفتم

قریش

من قریش و ابن مردویه در کتاب فردوس و ابونعیم در کتاب حلیة الاولیاء و صاحب جامع الاصول همین خبر را بطرق
عدیده ذکر نموده اند **مؤلف گوید** که دلالت بر سلطنت ظاهری نکند چون که در اسلام بیشتر و زیاده بودند
بنی امیه و بنی عباس که دعوی خلافت مینمودند و لیکن تعیین خلیفه و امام در اخبار از حضرت رسول بر خلیفه و
امام و اولوالامر بخلفاء ظلم و جور نبود عقلاً و علاوه آنکه اینها زیاده اند از دوازده نفر و تا کنون هم و تا زمان
حضرت حجة منحصر است بوجود قائم الامام دوازدهم و غیر وجود مبارک آن حضرت احدی از خلفاء که مدعی خلافت
بودند نماندند و با خبرهای زیاده از هزار خبر باسم و وصف و کنیه و لقب و صفات منحصر بهمین دوازده نفر
فرزندان رسول خدا یکی بعد از یکی میباشد تا وجود مبارک حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه که غایب می باشد
بیست و هشتم حدیثی است که ابراهیم بن محمد حموینی که از اجله علمای اهل سنت است روایت کرده است از عبد الله بن
عباس از پیغمبر که فرمودند من سید پیغمبرانم و علی بن ابیطالب سید اوصیا است و اوصیا من بعد از من دوازده
نفرند اول اینها علی است و آخر اینها مهدی است این خبر هم تصریح بوصایت بعد از رسول خدا دارد
بیست و نهم همین ابراهیم بن محمد حموینی که از اجله علمای اهل سنت است از ابن عباس روایت میکند که
پیغمبر فرمود ای علی من شهر حکمتم و تو دران شهری و کسی داخل شهر نشود مگر از دران دروغ گفته است آنکه
گمان کند مرا دوست دارد و حال آن که ترا دشمن داشته باشد زیرا که تو از منی و من از تو گوشت تو از گوشت
من است و خون تو از خون من است و روح تو از روح من است و باطن تو از باطن من است و ظاهر تو از ظاهر من
و تو امام امت منی و تو خلیفه و جانشین منی بر امت من سعادت مند کسی است که ترا اطاعت کند
و شقی و بدبخت کسی است که ترا مخالفت کند سودمند و بهره مند کسی است که ترا دوست دارد و زیان کار کسی است
که ترا دشمن دارد و رستگار است کسی که بتو پیوسته است و هالک است کسیکه از تو دوری
جوید و مثل ائمه از اولاد تو بعد از من مثل کشتی نوح است هر که بران سوار شد نجات یافت و هر که از آن
باز ماند غرق شد و مثل شما ائمه دین مثل ستارگان است که هر کدام غروب کند دیگری طلوع کند تا
روز قیامت **مؤلف گوید** این خبر تطبیق است با خبر مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب نجا و
من تخلف غرق و هلک و خبر ثقلین که متواتر اهل سنت و شیعه می باشد مطابق است و از اوائل خبر مطابق
است با آیه شریفه قرآن و خبر متواتر انا مدینة العلم و علی بابها **سی ام** ابراهیم روایت میکند که رسول خدا
فرمودند که هر که بخواهد چنگ زند بدین من و بکشتی نجات در آید از طوفان ضلالت خود را برهاند باید که بعد از من

حدیث بیست و هشتم

حدیث بیست و نهم

حدیث سی ام

بعلی اقتدا کند و دشمنان او را دشمن دارد و دوستان او را دوست دارد زیرا که علی وصی من است و خلیفه
من است بر امت من در حیات من و بعد از وفات من و امام هر مسلم و امیر هر مؤمن است بعد از من قول او قول من است
و امر او امر من است و نهی او نهی من است و تابع او تابع من است و حدیث طولانی است تا آنکه فرمود حسن و حسین
هر دو امام امت من اند بعد از پدرشان و سید جوانان اهل بهشت اند و مادرشان سیده زنان عالمیان است
و پدرشان سید اوصیا است و نه نفر از اولاد حسین امامان و پیشوایان باشند نهم ایشان قائم امت
که از اولاد من است طاعت او طاعت من است و معصیت او معصیت من است چون این حدیث طولانی است
بهمین قدر که موضع حاجت بود اکتفا شد **سی و یکم** موفق بن احمد خوارزمی از سعید بن بشیر
از علی بن ابی طالب ع روایت کرده که پیغمبر فرمود من شما را بر حوض خود وارد میکنم و تو ای علی ساقی خواهی
بود بر آن حوض و حسن دور کننده دشمنان من است از آن حوض و حسین امر کننده است که بفلان شخص آب
دهید و فلان را سیراب کنید و بفلان شخص آب ندهید و علی بن الحسین قسمت هر کسی را از آب معین
نماید و این کنایه از جام پر کردن است و محمد بن علی ناشر است یعنی خلق را از قبر بیرون آورده وارد صحرای محشر
نماید و جعفر بن محمد سایق است یعنی راننده اهل محشر است که فوج فوج مردم را بجایگاه خود برد و موسی بن جعفر
محصی دوستان و دشمنان است یعنی شمارنده ایشان است و قامع است منافقین را یعنی ریشه ایشان را از
بیخ بر کند و علی بن موسی زینت دهنده مؤمنین است و محمد بن علی فرود آورنده اهل بهشت است در درجات
و منازل خودشان و علی بن محمد خطیب شیعیان و مزوج ایشان است یعنی حور العین را از برای ایشان
خطبه کند و از برای ایشان تزویج کند و حسن بن علی چراغ اهل بهشت است که اهل بهشت بنور او روشن
گردند و مهدی شفاعت کننده شیعیان است در روز قیامت در وقتیکه خدا اذن شفاعت نمیدهد
مگر از برای کسیکه بخواهد و راضی باشد بشفاعت کردن او **مؤلف گوید** که همین حدیث را نیز صاحب
کتاب مقتضب الاثر و نیز شیخ ابرهیم حموینی روایت کرده اند **سی و دوم** ابا اسحق سلیمان عباسی
از علمای سنت روایت نموده اند که گفت هرون الرشید مرا خبر داد از پدرانش از عباس که پیغمبر فرمود ای عم
فرزندان من دوازده نفر خلیفه خواهند بود پس امور کریهه و شدت عظیم روی خواهد داد پس مهدی
زمین را پر خواهد نمود از عدالت بعد از آن که پر شده باشد از ظلم و در زمین خواهد ماند بقدری که خدا
خواهد پس دجال بیرون خواهد آمد **سی و سوم** آنستکه در کتب معتبره اهل سنت بچند طریق از شعبی

حدیث سی و یکم

حدیث سی و دوم

حدیث سی و سوم

اثبات خلافت دوازده امام علیهم السلام

از مسروق روایت کرده اند که گفت ما نزد عبد الله بن مسعود بودیم و قرآن برای ما می خواند پس مردی
برخواست و سؤال کرد که آیا از پیغمبر سؤال کردید که چند خلیفه بعد از او خواهد بود پس عبد الله گفت
تا من بعراق آمده ام هیچ کس این سؤال را از من نکرده است بلی از پیغمبر سؤال کردیم آن حضرت فرمود خلفا
من دوازده نفر خواهند بود بعدد نقبای بنی اسرائیل و همه از قریش خواهند بود **سی و چهارم**
مسلم در صحیح خود بروایت سماک بن حرب از پیغمبر روایت کرده که فرمود اسلام همیشه عزیز خواهد بود
بدوازده امام که همه از قریش باشند و نیز مسلم همین حدیث را بروایت عامر بن سعد و بروایت شعبی و
روایت سعد وقاص روایت کرده است **سی و پنجم** صاحب کتاب تاریخ اهل البیت که از علمای اهل سنت
است از نصر بن علی روایت کرده است که اسم دوازده امام همه را در آن حدیث مذکور داشته است
سی و ششم موفق بن احمد باسناد خود از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا صلعم بعلی فرمود
که انگشتری در دست راست کن که از مقربین درگاه الهی خواهی شد علی عرض کرد یا پیغمبر خدا مقرب
کیانند آن حضرت فرمود جبرئیل و میکائیل بعد عرض کرد چه انگشتری در دست کنم فرمود عقیق سرخ زیرا
که عقیق کوهیست که اقرار آورد بیگانگی خدا و به پیغمبری من و وصایت تو و امامت اولیاء از اولاد تو
و اقرار آورد از برای دوستان تو بهشت را و از برای شیعه تو و اولاد تو بفردوس **سی و هفتم** موفق بن
احمد از سلمان محمدی روایت کرده است که وقتی خدمت پیغمبر رفتم دیدم که حسین را بالای ران خود نشانیده است
چشم و دهان او را می بوسد و می فرمود تو سروری پسر سروری برادر سروری و پدر سروران و تو امامی
و پسر امامی و برادر امامی و پدر امامانی و تو حجة الله و پسر حجة خدائی و برادر حجة خدا و پدر حجة های
خدائی که همه از صلب تو اند و نهمی ایشان قائم ایشان است **سی و هشتم** نیز ابراهیم از عبد الله بن
عباس روایت کرده است که پیغمبر فرمود خلفا و اوصیای من و حجة های خدا بر خلق بعد از من دوازده نفر اند اول
ایشان برادر من است و آخر ایشان فرزند من است عرض کردند یا پیغمبر خدا کیست برادر تو فرمود علی
بن ابی طالب عرض کردند فرزند تو کیست فرمود مهدی که پر کند زمین را از عدل و داد بعد از آنکه پر شده
باشد از ظلم و جور قسم بآن کسیکه مرا بشارت دهنده بحق برسالت بسوی خلق فرستاده که اگر باقی نماند از دنیا
مگر یک روز هر آینه دراز کند آن روز را تا آنکه خروج کند مهدی فرزند من و بیاید روح الله از آسمان فرود آید
و در عقب سر او نماز کند و روشن کرداند زمین را بنور پروردگار خود و فرو گیرد پادشاهی او مشرق و مغرب را

سی و چهارم

سی و پنجم

سی و ششم

سی و هفتم

سی و هشتم

در اثبات امامت ائمه علیهم السلام

حدیث سی و نهم حدیثی است که نیز ابو هیم از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که گفت بخدمت
فاطمه زهراء ع مشرف شدم در پیش روی او لوحی بود در آن لوح اسماء اوصیاء پیغمبر را دیدم
شمردم دوازده نفر بودند و آخر ایشان قائم بود سه نام ایشان محمد و چهار نام از ایشان علی بود حدیث
چهلم قشیری که از معاندین اهلبیت و نزد اهل سنت و جمهور آن طائفه ثقه و مأمون است نقل
کرده است که رسول خدا فرمود فاطمة بهجة قلبی و ابناها ثمرة فؤادی و بعلها نور بصری و الائمة من ولدها
امناء ربی و حبل ممدود بینه و بین خلقه من اعتصم بهم نجی و من تخلف عنهم هوی یعنی فاطمه روح و
باعث زندگی دل من است و هر دو پسر او میوهٔ دل من اند و شوهر او علی روشنی چشم من است و امامان که از نسل
او بهم خواهند رسید امینان من و پروردگار اند و ریسمانی هستند کشیده میان خدا و مخلوق او که هر که چنگ
زند با ایشان و متوسل شود با ایشان نجات می یابد و هر که از ایشان دوری کند و مخالفت رای ایشان کند هلاک میشود
و ناچیز میگردد حدیث چهل و یکم ثعلبی که از مفسران اهل سنت است در تفسیر قول حق تعالی که فرموده است
و اعتصموا بحبل الله جمیعا باسناد مختلف از رسول خدا ص نقل کرده که آن حضرت فرموده ای گروه مردمان
بدرستیکه گذاشتم در میان شما دو چیز بزرگ و دو خلیفه که اگر پیروی این هر دو کنید و تابع این هر دو شوید
بعد از من و یکی از این دو بزرگتر از آن دیگر است و آن دو چیز یکی کتاب خدا است که ریسمانی است کشیده در میان
زمین و آسمان که هر که چنگ زند در او گمراه نمیشود و یکی عترت منست که اهلبیت من اند که هر که پیروی ایشان
کند از بادیهٔ هلاک مأمون است و بمعمورهٔ نجات میرسد و این هر دو از هم جدائی ندارند تا آنکه بر من
وارد میشوند تا روز قیامت در کنار حوض کوثر بمن رسند مؤلف گوید در امامت حضرت رسول الله را اول قرآن
را که نزد وصی و خلیفه و جانشین و ابن عم آن حضرت بود گفتند امت ما محتاج بقرآن تو نیستیم قرآنها را
هم عثمان سوزانید و قرآن او هم که جمع نموده خود او بود برای خود هر کدام تاویل و تفسیر نمودند و معنی
احکام ظواهر و متشابه گذاشتند و دیگری اهلبیت رسالت را غصب حق ایشان نمودند و هر یکی را خانه
نشین نمودند و بعضی را از وطن خارج نمودند و بعضی را حبس نمودند و هر یکی را با انواع ظلمها در حیوة ایشان
بایشان رفتار نمودند و ایشان را شهید نمودند و قرآنی را که حضرت امیر ع جمع نموده بود ایشان قبول نکردند فرمودند
دیگر نخواهید دید تا آنکه فرزند دلبند ما م ح م د بن الحسن عجل الله تعالی فرجه ظاهر شود آن قرآن را ابدا
نفرموده آن حضرت این دوازده هم جدا نخواهند شد حدیث چهل و دوم جمع بین الصحیحین از رسول خدا روایت نموده

حدیث سی و نهم
حدیث چهلم
حدیث چهل و یکم
مؤلف گوید
حدیث چهل و دوم

که ترجمه ان اینست یعنی بدرستیکه من یکی از ادمیانم که نزدیک شده که رسول حق تعالی بطلب من اید که

دوست را بدوست رسانند و من اجابت کنم و بجانب دوست پرواز کنم و من میگذارم میان شما امتکه

جن و انس هستید دو چیز نفیس بزرگ مصون از حوادث را که حقتعالی حافظ است ان هر دو را که یکی از ان

دو کتاب الله است که متمسک بان شوید و یکی دیگر از ان اهلبیت من میباشد باز دهد حقتعالی شما را

در اهلبیت من خیر و خوبی که دیگران از ایشان غافل نشوید حدیث چهل و سوم و دیگر احمد حنبل در مسند خود

از جابر بن عبد الله انصاری نقل کرده است که گفت روزی در عرفات خدمت رسول خدا بودیم که علی در

بر ان حضرت امد فرمود یا علی نزدیکتر ای من نزدیکتر شد بعد از ان فرمود یا علی خلقت انا و انت من شجرة واحدة

انا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسین اعضانها من تعلق بغصن منها ادخله الله الجنة یعنی یا

علی افریده شدیم من و تو از یک درخت که بیخ ان منم و شاخ ملبند او توئی و حسن و حسین از شاخهای ان

درخت بهم رسیده اند هر کس چنگ بشاخی از ان درخت زند و متوسل بان شود حقتعالی او را داخل

میکند در بهشت حدیث چهل و چهارم مسند احمد حنبل نوشته که رسول خدا فرمودند النجوم امان

لاهل السماء فاذا ذهبت ذهبوا و اهل بیتی امان لاهل الارض فاذا ذهبت اهلبیتی ذهب اهل

الارض و صدر الائمه موفق بن احمد مکی نیز همین حدیث را بهمین طریق روایت نموده است و ظاهر

معنی حدیث اینستکه ستارگان اسمان امانند بر اهل اسمانها پس هرگاه ستارگان اسمان بروند اهل

اسمانها نیز خواهند رفت و اهلبیت من هم امانند بر اهل زمین روزیکه اهلبیت من از روی زمین به

روند و نباشند اهل زمین هم برطرف و معدوم خواهند شد که چنانچه بسبب ستارگان اسمان برقرار

است بجهت وجود اهلبیت من که محض لطف نامتناهی الهی اند بر روی زمین و قطب دایره امکان

هستند زمین برقرار و خلقش باقیست و بجنبش و اضطراب در نمیاید و اهلش و خلقش بوبال و

نکال نمیرسند مؤلف گوید وجود مبارک ائمه اطهار حجة الله اند در زمین و زمین هیچ زمانی خالی از

حجة نیست و بر طبق این اخبار متفق علیه است و اینها امان است و وجود شان از برای خلق اگرچه

بحسب ظاهر از جهة خلاف و عناد دشمنها از نظر مستور باشند یا بحسب ظاهر از منصب خود که

خلافت و ریاست عامه خلق باشد مهجور و ممنوع باشند و تا مدتی مستور و پنهان باشند بجهة

مصلحتی که خدا می داند بحکمت خود همان اثر بر وجود هریک در هر زمان مترتب است و الحال هم

حدیث چهل و سوم

حدیث چهل و چهارم

مؤلف گوید

الحال هم انتفاع خلق و بقای زمین و سکونت خلایق کلاً بوجود فایض الجود امام زمان مهدی آل محمد
صلوات الله الملک المنان مانند انتفاع آفتابست در روز ابر که روشنی خود را می بخشد و همین معنی
فرموده حضرت رسول در اثبات امامت امامان علیهم السلام است و حضرت امیر المؤمنین از باقی ائمه از همه
چیز زیادتی داشته است و خواجه نصیر الدین طوسی ره از همین احادیث در متن تجرید اشاره فرموده است
و برهان الزام معاندین فرموده است او فرموده عصمت و نص هر دو مخصوص بحضرت امیر المؤمنین است و
دیگر از اصحاب را نبود بغیر از آن حضرت که معصوم باشند یا نص در حق ایشان رسیده باشد و خطاب تو
خلیفه و وصی منی و امام مؤمنین و امیر مؤمنان هستی خاص و جوان حضرت است **چهل و پنجم** در
رساله منقولست از صاحب نصوص از عبد الله بن عطا باسناد خود نقل کرده است که ترجمه او این است
که پیغمبر فرمود خدای تعالی اطلاع کرد بر زمین اطلاع کردنی و از جمله اهل زمین مرا برگزید پس مرا پیغمبر
کردانید و برسالت بخلق فرستاد پس بار دوم اطلاع کرد بر زمین و برگزید از همه اهل زمین علی را و کردانید اورا
امام خلایق پس فرمود مرا حق تعالی که علی را فرا گیرم ببرادری و او را وصی و خلیفه و وزیر خود کردانم پس
علی از من است و من از علی ام و او شوهر دختر من است و پدر دو نبیره من حسن و حسین است بدانید و
آگاه باشید که خدای تعالی مرا و ایشان را حجتهای خود ساخته بر بندگان خود و از پشت حسین امامانند
که قائم باشند بامر من و بجا آرند کار مرا و نگاه دارند وصیت مرا و نهم از ایشان باشد قائم اهل بیت من
و مهدی امت و شبیه ترین مردم باشد بمن در شمایل و اقوال و افعال و ظاهر کردد بعد از غایب شدن
دراز و حیرت سخت آن وقت هویدا کردد بامر حضرت الله تعالی و ظاهر سازد دین خدا را و یاری کرده
شود بفرشتگان خدا پس پر کرداند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور
مؤلف گوید این خبر از اهل سنت است تصریح است بر حجت بر خلق و امام بودن ایشان که جاری
کننده اوامر و نواهی شریعت حضرت سید المرسلین باشند و نهم ایشان که حجة بن الحسن العسکری
عجل الله تعالی فرجه باشد اظهار اوصاف و علامات حضرت را فرموده اند و اظهار غیبت آن حضرت و
ظهور آن حضرت را **چهل و ششم** نقل کرده است باسناد خود از ابی سعید خدری که روایت
کرده است که سمعت رسول الله یقول الائمة بعدی اثنی عشر تسعة من صلب الحسین التاسع قائمهم
فطوبی لمن احبهم والویل لمن ابغضهم یعنی شنیدم از پیغمبر خدا که میگفت امامان بعد از من دوازده است

حدیث چهل و پنجم

مؤلف گوید

حدیث چهل و ششم

حدیث چهل و هفتم

حدیث چهل و هشتم

حدیث چهل و نهم

و نه امام از صلب حسین است که نهم ایشان قائم ایشان است پس خوشا حال کسیکه دوست دارد
ایشان را و ویل و وای بر کسیکه دشمن دارد ایشان را **چهل و هفتم** از ابی سعید خدری نقل کرده
است صاحب نصوص باسناد خود که ابو سعید گفت نماز می خواندیم ما با رسول خدا نماز اولی
تمام شد پس رو کرد وجه کریم خود را بر ما پس گفت معاشر اصحاب من بدانید که مثل اهلبیت من
در میان شما مثل کشتی نوح است و باب حطه است در بنی اسرائیل پس متمسک شوید و بچسپید به
اهلبیت من بعد از من و ائمه راشد و راهنما هستند از ذریه من هستند پس بدرستیکه ایشان
گمراه نمیکنند همیشه احدی را پس یکی گفت یا رسول الله چند امام هستند بعد از تو گفت دوازده
نفر هستند که از اهلبیت منند و گفت که از عترت منند **چهل و هشتم** اینستکه ابی ذر غفاری
روایت کرده است و صاحب نصوص باسناد خود نقل کرده است که ابوذر گفت قال رسول الله صلعم
الائمة بعدی اثنی عشر تسعة من صلب الحسین ع تاسعهم قائمهم ثم قال الا ان مثلهم فیکم کمثل سفینة
نوح ع من رکبها نجی و من تخلف عنها هلك و ضل و باب حطة بنی اسرائیل **چهل و نهم** به اسناد
خود از سلمان فارسی صاحب نصوص نقل میکند ترجمه این خبر اینستکه سلمان گفت حضرت
رسول خطبه می خواند ما را که حاضر بودیم پس گفت معاشر خلایق بدرستیکه من رحلت میکنم از میان
شما نزدیک بر ساند بدو وکه وصیت میکنم شما را در عترت خودم خیر و نیکوئی را و آگاه باشید می آید شما را
بدعتها پس بدرستیکه هر بدعتی ضلالت و گمراهی است و ضلالت و اهل آن در آتشند ای معاشر
ناس هر زمانیکه مفقود شد خورشید و ندیدید او را پس بچسپید و متمسک شوید بقمر و هر زمانیکه
ندیدید قمر را متمسک شوید به فرقدین پس هر زمانیکه فرقدین مفقود شد و ندیدید بچسپید و متمسك
شوید بستاره های روشنی دهنده بعد از من و طلب مغفرت میکنم از خدا برای خود و شما پس فرود آمد
از منبر و درود و ثنای بی حد از خدا بر رسول و آل او پس سلمان گفت متابعت نمودم من با او تا آنکه داخل
شد در خانه عائشه پس من داخل شدم بر آن حضرت پس گفتم ای رسول خدا پدرم و مادرم فدای تو باد شنیدم
که فرمودی مفقود شود شمس و قمر و فرقدین و نجوم چه چیز غرض از شمس و قمر و نجوم و فرقدین است پس حضرت
رسول گفت من خورشیدم و علی ماه است پس هر زمانیکه من از میان شما بروم پس متمسك شوید بماه که
علی باشد بعد از من و اما فرقدان پس حسن و حسین من اند پس هر زمانیکه پدر آنها که ماه است از میان شما

اسماء و کنیه مبارک ائمه علیهم السلام است

برود پس متمسّک شوید بحسن و حسین که فرقدین میباشند و امّا النجوم الظّاهره که ستارهای تابان و روشنی
دهنده باشند پس ایشان نه نفر اولاد از صلب فرزندم حسین می باشند و نهم ایشان قائم مهدی فرزند من است
که هدایت میکند خلق را پس حضرت رسول گفت تمام ایشان اوصیای من و خلفای من و جانشینان من می باشند
بعد از من و ایشان امامان معصوم و پاکیزه مطابق شماره اسباط یعقوب و حواری عیسی که دوازده بودند
پس گفتم یا رسول الله قسم میدهم ترا با ایشان که نام ایشان را برای من بگوئی رسول خدا گفت اوّل انها که سیّد
آقای ایشانست علی بن ابیطالب است و دو سبط من دو فرزند من حسن و حسین اند و بعد از انها
علی زین العابدین و بعد محمّد بن علی باقر و اسع علم پیغمبران پس پسرش صادق جعفر بن محمّد پس پسرش کاظم همنام
موسی بن عمران و پسرش علی کشته خواهد شد بزمین غربت و پسرش محمّد و پسرش علی است و پسرش حسن است و پسر او
الحجّة القائم المنتظر فی غیبته راستگو باشند پس بدرستیکه ایشان عترت من اند از گوشت من اند از خون من اند
علم ایشان علم من است و حکم و امر انها حکم و امر من است پس هر کسیکه اذیت کند ایشان را مرا اذیت کرده است
پس نیستم نزد خدا شفاعت کننده برای او **مؤلف گوید** عجب حدیث محکم و متقن می باشد ملاحظه
کنید مخالفین این خانواده حسنا نصوص از علمای اهل سنت و غیره در کتابهای خود این خبر را که تصریح بر
امامت و خلافت و وصایت و حجّت بر حق دوازده امام و عترت حضرت رسول الله است با اسم مبارک انها و لقب انها ملاحظه
می فرماید که علم انها علم من است و حکم انها حکم من است اینها عترت و فرزندان منند گوشت انها گوشت من است
خون انها خون من است هر که انها را اذیت کند مرا اذیت کرده است **مؤلف** عرض کند یا رسول الله فرزند
اکبر تو حضرت حسن را قطعه های جگر او را با خون از حلقوم مبارکش بیرون نمودند و جسد مطهر او را که گوشت
او از گوشت تو بود بامر عایشه تیر باران نمودند و فرزند دیگر تو که حسین بود خونش را که خون تو بود این امت
ریختند و گوشت بدنش که گوشت تو بود از دم شمشیرها و تیرها و نیزه ها سوراخ سوراخ و قطعه قطعه
نمودند بلکه بسم اسبها نرم نمودند یا رسول الله باقی عترت ترا هر یکرا بزهر جفا شهید نمودند یک فرزند
غریب از امام دوازدهم از خوف ظالمین از امّت تو بامر خدا از نظر غایب است و قلب مبارکش شبانه روز متألّم
و متأثّر است از بسیاری بدعت و ظلم و جور که در ملّت تو است و قلب مبارکش محزون است که اولیا و محبّین
خاندان عصمت و طهارت تو قلیل و شیعیان ذلیل و خار و بیقدار و همه روزه حوادث و انقلابات زمانه
انها را پست میکند و کفار و اشقیا و منافقین را بر انها مسلّط و مشاهده می کند و منتظر فرج است که تا بلی

انتقام

حدیث پنجاهم

و انتقام هر ظالمی را بکشد و ظلم و جور را از زمین براندازد و قسط و عدل و داد را در زمین پهن کند
اللهم انی اسئلک بحق حبیبک محمد و اهلبیته الا عجلت فرج امام زماننا و اخذل اعدائه **پنجاهم**
ایضا صاحب نصوص نقل کرده از جابر بن عبد الله انصاری که گفت رسول خدا از برای فرزندم حسین
بن علی فرمود ای حسین من خارج میشود از صلب تو نه نفر از امامان و از ایشانست مهدی این امت
و راهنمای این امت پس هر زمانیکه شهید شد پدر تو پس حسن بعد از او است پس هر زمانیکه گذشت حسن
تو پس تو پسر تو هر زمانیکه شهید شدی تو پس علی پسر تست پس هر زمانیکه گذشت علی پسر او محمد است پس هر زمانیکه
گذشت محمد پس پسر او جعفر است پس هر زمانیکه گذشت جعفر پس موسی پسر او است و چون گذشت موسی پس علی
او است پس چون گذشت علی پسر او محمد است پس هر زمانیکه گذشت محمد پسر او علی است و چون که گذشت علی
حسن پسر او است پس حجة بعد از حسن است مملو میکند خداوند بسبب او زمین را از قسط و عدل هم

حدیث پنجاه و یکم

چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور **پنجاه و یکم** باسناد از انس بن مالک نقل کرده است که گفت صلوة
خواندیم ما با رسول خدا نماز صبح پس رو کرد بما و گفت ای معاشر اصحاب من کسیکه دوست بدارد اهلبیت
مرا محشور خواهد شد با من و کسیکه بچسبد و متمسک شود باوصیای من بعد از من پس بتحقیق که متمسک
شده بریسمان محکم خدا عروة الوثقی پس ایستاد سلمان و ابوذر پس گفت یا رسول الله کیانند ایشان امامان

حدیث پنجاه و دوم

بعد از تو گفت حضرت رسول شماره ایشان مطابق نقبای بنی اسرائیل است پس گفت هر یک از ایشان اهلبیت منند
نه نفر ایشان از صلب حسین فرزند من است و مهدی از ایشان است **پنجاه و دوم** باسناد نقل میکند از ابو هریره
که او گفت گفتم برسول خدا بدرستیکه از برای هر پیغمبری وصیی بوده و سبط و اولادی پس کیست وصی
تو و سبط تو پس ساکت شد و اراده نکرد بمن جواب پس برگشتم محزون پس چون که ظاهر کرد بدحزن
من گفت اذان بگو یا ابا هریره از جانب من پس اذان گفتم و گفتم پناه می برم بخدا از غضب خدا و غضب
رسول خدا پس گفت حضرت رسول بدرستیکه خدا مبعوث نمود چهار هزار پیغمبر و بود از برای ایشان هزار
وصی و هشت هزار سبط پس قسم بآن کسیکه نفس و جان من بدست او است من بهترین پیغمبرانم و وصی من
بهترین وصیین پیغمبران اند و پسران و سبطان من بهترین اسباط پیغمبرانند پس گفت حسن و حسین دو
سبط این امت اند بدرستیکه اسباط بودند اولاد یعقوب و بودند دوازده مرد و بدرستیکه امامان
بعد از من از اهلبیت علی اول ایشان است و سط ایشان محمد است و آخر ایشان مهدی است این امت الا بخدا نیستکه نمان

میکند عیسی بن مریم عقب او آگاه باشید که متمسک شوید بایشان پس بتحقیق که متمسک شده اند
بریسمان خدا حدیث پنجاه و سیم که باسناد نقل کرده است که عمر بن الخطاب گفت شنیدم از رسول خدا
که میگوید امامان بعد از من دوازده نفرند نه نفر از ایشان از صلب فرزندم حسین اند و از ایشانست مهدی
و هدایت کنندهٔ این امت هر کسیکه متمسک شود بعد از من بایشان پس بتحقیق که متمسک شده است
بریسمان محکم خدا و کسیکه واگذارد آنها را واگذاشته است خدا را عجب است مؤلف گوید خوب
فرموده حضرت رسول که مثل او بود و خوب متمسک بآنها شدند بریسمان بکردن حبل المتین دین امیر المؤمنین
گذارده با جمیع منافقین و اعدای اهلبیت اطهار آن حضرت را بجبر از خانه بیرون آوردند و حضرت فاطمه
زهرا زوجهٔ آن حضرت دختر پیغمبر آخر الزمان مانع شد او را ضرب زدند منع نمود و شمشیر کشیده
پا تا سر بالای سر آن حضرت که بیعت کن و الا گردنت را میزنیم و ملامت بر این امت پیروی بر این امت که این
اخبار از آنها نقل میکنند و اعمال و افعال آنها را میدانند با وجود این پیروی آنها و تابع آنها میباشند
و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها حدیث پنجاه و چهارم باسناد نقل کرده است
از ابی امامه اسعد بن زراره که او گفت قال رسول الله لما عرج بی الی السماء رأیت مکتوبا علی ساق العرش
بالنور لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به ثم بعده الحسن و الحسین و رأیت علیا علیا
علیا و رأیت محمدا مرتین و جعفر و موسی و الحسن و الحجة اثنی عشر اسماء مکتوبا بالنور فقلت یا رب اسامی
من هؤلاء الذین قد قرنتهم بی فنودیت یا محمد هم الائمة بعدک و الاخیار من ذریتک حدیث پنجاه و پنجم
از صحیح بخاری و مسلم و احمد بن حنبل در مسند خود و ثعلبی در تفسیر خود نقل نموده اند که این قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله کیستند قرابت تو که خدا و ند واجب کرده
است بر ما مودت ایشان را فرمود که علی و فاطمه و حسن و حسین اند و از این آیت واجب بودن مودت ایشان ثابت
و محبت و مودت مستلزم اطاعت است و این روایت را بیضاوی در تفسیرش روایت نموده حدیث پنجاه و ششم
فخر رازی که از اعاظم و بزرگان علماء سنت است در تفسیر کبیر خود روایت کرده است از ابن عباس که رسول خدا
چون بمدینه وارد شد خرجها برای او وارد شد و حقوقی بر او لازم میشد و بسبب آن امداد عرب و غیر آن قسمت
نماد کردند و بنود انصار بیکدیگر گفتند که خدا شما را هدایت کرده است بدست این مرد و او خواهرزادهٔ شما است
و نازل شده است بر شما در شهر شما پس از برای او جمع کنید قدری از اموال خود را پس قدری از اموال خود را جمع نمودند

حدیث ۵۳
حدیث ۵۴
حدیث ۵۵
حدیث ۵۶

عود ند و بخدمت حضرت رسول آوردند حضرت رسول الله قبول نفرمودند و رد کرد بر ایشان پس این
آیه نازل شد قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو بر ایمان آورندگان شما مزدی نمیخواهم مگر
آنکه دوست و محبت دارید نزدیکان مرا پس تحریص و ترغیب نمود ایشان را بر مودت اقارب خود پس نقل نموده
است از صاحب کشاف که او روایت کرده است از حضرت رسول که هر که بمیرد بر محبت آل محمد شهید مرده است
و هر که بر محبت آل محمد بمیرد توبه کرده است و هر که با محبت آل محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است و هر که بر محبت آل
محمد بمیرد بشارت دهد ملک الموت او را به بهشت پس بشارت میدهند او را نکیر و منکر به بهشت و هر که بمیرد بر محبت
آل محمد او را زفاف کنند بسوی بهشت چنانکه زفاف میکنند عروس را بخانه شوهرش و هر که بر محبت آل
محمد بمیرد بر سنت و جماعت مرده است و هر که بر بغض و عداوت آل محمد بمیرد کافر مرده است و هر که بر بغض و عداوت
آل محمد بمیرد بوی بهشت را نشنود **مؤلف گوید** که ابن خلکان که قاضی شام بود در ترجمه علی بن
جهم میگوید که محبت علی با تسنن جمع نمیشود و این کلام ابن خلکان صریح است در اینکه اهل سنت همه مبغض
علی اند و سنی کسی را گویند که تابع شیخین و محب شیخین باشند و اعجب از این اسلامی اینها خلاصه فخر رازی گفته است
اینست کلام صاحب کشاف آنچه گفته است و روایت نموده است و فخر رازی بعد میگوید من میگویم آل
محمد جماعتی هستند که امر ایشان بآن حضرت راجع می شود و هر که برگردیدن امرش بآن حضرت شدید
تر باشد می باید که او آل باشد و شک نیست در آنکه علی و فاطمه و حسن و حسین تعلقی میان ایشان و
میان رسول خدا شدیدترین تعلقات بود و این از باب معلوم و متواتر است پس میباید که ایشان آل
رسول الله باشند و باز هم مردم از این بیان فخر رازی می گوید که ایضا اختلاف کرده اند در آل بعضی گفته
اند خویشان و بعضی گفته اند امت اند پس اگر حمل بر خویشان آنحضرت کنیم ایشان آل اند و اگر حمل کنیم
بر امت که قبول دعوت آنحضرت کرده اند باز هم ایشان آل اند معلوم شد که بهر تقدیر ایشان آل پیغمبر اند
اما غیر ایشان خلاف نیست و روایت نموده است صاحب کشاف که چون این آیه نازل شد گفتند کی است قرابت تو
آن قرابتی که واجب است بر ما محبت ایشان بعد حضرت فرمود که علی و فاطمه و حسن و حسین پس ثابت شد که
ایشان اقارب پیغمبر اند هرگاه این ثابت شد واجب است که ایشان مخصوص باشند بزیادتی تعظیم و تکریم و
دلالت میکند بر اختصاص ایشان بزیادتی تعظیم و تکریم را چند وجه **وجه اول** قول حضرت عزت
الا المودة فی القربی چنانکه گذشت **وجه دوم** ثابت شده است که حضرت رسول الله حضرت فاطمه را بسیار دوست میداشت

وجه اول

وجه دوم

و می فرمود

و نیز فرمود فاطمة بضعة منی یؤذینی ما یؤذیها و ثابت شده است بنقل متواتر از پیغمبر که او دوست میداشت
علی و حسن و حسین را و هرگاه این ثابت شد بر همه امت مثل آن واجب است بدلیل قوله تعالی فاتبعوه
لعلکم تفلحون یعنی متابعت کنید حضرت رسول را شاید فلاح و رستگاری بیابید و فرمود خداوند تعالی
فلیحذر الذین یخالفون عن امره یعنی باید که حذر کنند آنها که مخالفت میکنند از امر خدا از آنکه با ایشان برسد
فتنه یا عذاب الیم و فرموده است قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی بگو یا محمد با ایشان که اگر دوست
میدارید خدا را پس متابعت کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و باز فرموده است در قرآن لقد کان لکم
فی رسول الله اسوة حسنة یعنی بتحقیق که بود شما را اقتدا در رسول خدا و متابعت نیکو سیم آنکه
دعا کردن از برای آنحضرت منصب عظیمی است و لهذا این دعا را خاتمه تشهد قرار داده اند و همه نمازها
را اگر درود بر او خوانده نشود نماز صحیح نیست که اللهم صل علی محمد و آل محمد و این تعظیم در غیر آل محمد یافت نمیشود
پس همه اینها دلالت میکنند بر اینکه محبت آل محمد واجب است پس شعری چند از قول شافعی نقل نموده است که
از جمله اشعار این است ان کان رفضا حب آل محمد فلیشهد الثقلان انی رافضی یعنی اگر دوستی
آل محمد رفض است پس گواه باشند انس و جن که من رافضیم تمام شد کلام فخر رازی که از رؤسای عامه بوده است
حدیث پنجاه و پنجم صاحب کشاف از علمای عامه است روایت نموده است از حضرت امیر المؤمنین ع
که شکایت کردم بسوی رسول خدا حسد بردن مردم را بر من حضرت رسول فرمودند که آیا راضی نیستی که
چهارم چهار نفر باشی اول کسیکه داخل بهشت می شود من هستم و تو هستی و حسن و حسین و زنان
ما از جانب راست و چپ ما و فرزندان ما از عقب زنان **و ایضا** از آنحضرت روایت کرده است
که حرام است بهشت بر کسیکه ظلم کند اهلبیت مرا و آزار کند مرا در حق عترت من و هر که احسان کند بسوی یکی
از فرزندان عبد المطلب و جزا نداده او را بر آن احسان من جزا میدهم او را بر آن احسان **پنجاه و ششم**
روایت شده است از ابن عباس پرسیدند از تفسیر و انا لنحن الصافون و انا لنحن المسبحون ابن عباس گفت
که ما در خدمت حضرت رسول بودیم که حضرت امیر المؤمنین آمد پس چون نظر حضرت رسول الله بر او افتاد تبسم
کرد بروی او و فرمود مرحبا بکسیکه خلق کرده است خدا او را پیش از آدم بچهل هزار سال ابن عباس گفت
یا رسول الله آیا فرزند پیش از پدر بوده گفت خدا مرا و علی را خلق کرد پیش از خلق همه اشیا بعد از آن خلق
کرد سایر چیزها را و همه تاریک بودند و نور ایشان از نور من و علی بود پس ما را در جانب راست عرش جا

وجه سیم

حدیث پنجاه و پنجم

حدیث پنجاه و ششم

داد پس خلق کرد ملئکه را پس ما تسبیح و تنزیه کردیم خدا را پس تسبیح و تنزیه کردند ملئکه و ما تهلیل گفتیم
خدا را بیگانگی یاد کردیم پس تهلیل کردند ملائکه و ما تکبیر گفتیم خدا را پس ملئکه هم تکبیر خدا را
گفتند و اینها همه از تعلیم من و علی بوده و در علم سابق الهی بود که داخل در جهنم نشود دوست من
و علی و داخل بهشت نشود دشمن من و علی بدرستیکه خدا وند خلق کرده است ملکی چند را که در
دست اینها بود ابریقهای نقره مملو از آب زندگانی از جنت فردوس پس هیچ شیعه از شیعیان علی
نیست مگر آنکه پدر و مادرش پاکیزه اند و پرهیزکار و متقی و برگزیده و ایمان آورنده بخدا پس چون اراده
کنند یکی از اینها که جماع کند با اهل خود می آید ملکی از ملائکه که در دست ایشانست ابریقهای آب
بهشت پس میریزد از آن آب در آن ظرفیکه از آن آب می آشامند پس با آن آب ایمان در دل او
میروید چنانکه زراعت در زمین میروید پس ایشان بر بینه و برهان اند از جانب پروردگار ایشان
و از جانب پیغمبر ایشان و وصی او و علی و از جانب دختر من فاطمه زهراء پس حضرت امام حسن و حسین
و امامان از فرزندان حسین پس گفتم یا رسول الله آن امامان کیانند فرمود یازده نفر از فرزندان
من و پدر ایشان علیست پس حضرت رسول فرمود که حمد میکنم خداوندی را که محبت علی و ایمان باو را
دو سبب قرار داده یعنی سبب دخول بهشت و سبب خلاصی از جهنم

پنجاه و نهم ابو سعید
خدری روایت کرده که چون آیه والذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا وذریاتنا قرة
اعین واجعلنا للمتقین اماما یعنی و آنها که میگویند ای پروردگار ما ببخش ما را از زنان و فرزندان
ما روشنی دیدهها و بگردان ما را برای پرهیزکاران پیشوا حضرت رسول الله پرسید از جبرئیل که
ازواجنا کیست گفت خدیجه است پرسید که ذریاتنا کیست گفت فاطمه پرسید که قرة اعین
کیست گفت حسن و حسین که موجب روشنائی چشم است پرسید واجعلنا للمتقین اماما کی
است گفت علی بن ابیطالب اولئک یجزون الغرفة بما صبروا یعنی با ایشان جزا داده میشوند
غرفههای بهشت و اعلی درجات آن را بانچه صبر کردند در دنیا بطاعت خدا و از اذیت دشمنان
حضرت فرمودند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین

حدیث شصتم اخبار عامه و خاصه در تاویل
آیات الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن
ربها ویضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون یعنی ندیدی آیا خداوند عالمیان مثلی کلمه طیبه نیکوئی

حدیث ۵۹

حدیث ۶۰

در شجرۀ طیبّه که اهل بیت علیهم السلام اند و اصل آن

نیکوئی پاکیزه را که بقول بعضی کلمهٔ توحید است که لا اله الا الله باشد و بقول بعضی هر کلام نیکوئی و
اعتقاد حقی است که خدا بآن امر کرده است مانند درخت طیبّه پاکیزه نمو کننده و میوه دهنده است
که ریشه اش در زمین فرو رفته محکم شده باشد و فرع و شاخهایش باسمان و بدهد میوه های خود
را در هر وقت و هر سال یا در هر شش ماه باذن و قدرت و تقدیر پروردگار خلاصه تفسیر و تاویل
بسیار نموده اند ولی ما از جهت مقصد خود ذکر اخبار ائمهٔ هدی و علمای شیعه را نمیکنیم و از اخبار
عامّه ذکر میکنیم که ابن عبّاس روایت کرده اند که جبرئیل گفت بحضرت رسول که توئی آن درخت و علی
شاخ آنست و حسن و حسین میوه های آنند و دیلمی در فردوس الاخبار از حضرت رسول روایت کرده اند
که حضرت فرمودند که من آن درختم و فاطمه شاخ بزرگ آن درخت است و علی آبستن کنندهٔ آن درخت
است و میوه های آن درخت حسنین اند و دوستان اهلبیت برگهای آن درخت هستند و همه اجزای
آن درخت در بهشت است و یکجز دراینمقام از خاصّه ذکر میکنیم در بصائر الدرجات از حضرت صادق آل
محمّد روایت کرده است که شجرهٔ سدرة المنتهی است و رسول خدا اصل آنست و علی بلندی و ارتفاع آنست و
فاطمه فرع آنست و امامان از ذریّه فاطمه شاخهای آنند و شیعیان ایشان برگهای آنند و میوه که بهم
او فات میدهد و هر حین بدهد علوم میباشند که در هر وقت از ائمه سؤال می کنند جواب میگویند پرسیدند
از آن حضرت که چرا آن را منتهی میگویند فرمودند زیرا که والله دین خدا بآن منتهی میشود هر که برگ آن درخت
نیست مؤمن نیست و از شیعهٔ ما نیست و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است که شجرهٔ طیبّه مثلی است
که خداوند برای اهلبیت پیغمبرش زده است و شجرهٔ خبیثه دراینجا بعد از آن مثلی است که برای دشمنان
ایشان زده است حدیث شصت و یکم حافظ در حلیه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود هر که خواهد
زندگانی کند بروش زندگانی من و بمیرد بروش مردن من و ساکن شود در جنّت عدن که پروردگار من
آن را بدست قدرت خود کشته است پس باید موالات کند با علی بعد از من و دوستی کند با دوست او
و پیروی کند امامان بعد از من را باید بستیکه ایشان عترت من اند و از طینت من خلق شده اند و فهم و
علم مرا بایشان داده اند پس وای برانها که تکذیب ایشان کنند بعد از من از امت من و قطع کنند در حق
ایشان صلهٔ مرا خدا شفاعت مرا بایشان نرساند و این حدیث صریح است که پیروی امامان بعد از
حضرت رسول که عترت آن سرور می باشند پیروی و اطاعت امت بر ولایت و خلافت ایشان بر [illegible] حدیث

حدیث شصت و دوم

در مثل اهلبیت کسفینهٔ نوح علیه السلام

شصت و دوم ابن اثیر که از اعاظم علمای اهل سنت است در نهایه نقل کرده است و ابن مغازلی شافعی هم بچند طریق نقل کرده است از ابن عباس و ابوذر و سلمة بن اکوع که رسول خدا فرمود که مثل اهل بیت من در میان شما مثل سفینه نوح است که هر که در کشتی متابعت اهلبیت من نمود و سوار شد نجات یافت و هر که متابعت اهل بیت من نمود نجات یابد و هر که تخلف از اهلبیت من کند در پیروی کردن نشد و او را در جهنم اندازند **حدیث شصت و سیم** در کتاب بشارة المصطفی از ابوهریره نقل کرده است که حضرت رسول فرمودند که بهترین شما بهترین شما است از برای اهلبیت من بعد از من **حدیث شصت و چهارم** ایضا از کتاب بشارة المصطفی بروایت جابر بن عبد الله انصاری از حضرت رسول روایت فرموده است که فرمود هر که فرزندان پدری عصبه یعنی خویشان پدری میدارند که منسوب بانها باشند مگر فرزندان فاطمه که من ولی ایشان و عصبه ایشانم و ایشان عترت من اند و از طینت من خلق شده اند وای بر آن کسانی که تکذیب نمایند فضیلت ایشان را هر که ایشان را دوست دارد خدا آن را دوست دارد و هر که ایشان را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد **حدیث شصت و پنجم** ابن اثیر در جامع الاصول نقل کرده است از صحیح ترمذی از حضرت امیر المؤمنین که حضرت رسول دست حسن و حسین را گرفت و گفت هر که دوست دارد مرا دوست دارد این دو فرزندم را و پدر و مادر ایشان با من خواهد بود در درجه من در قیامت **حدیث شصت و ششم** ابن اثیر از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا فرمود از برای علی و فاطمه و حسن و حسین ع که من جنگم با کسیکه با شما جنگ است و صلح هستم با کسیکه با شما صلح است **حدیث شصت و هفتم** دیلمی از محدثان عامه است در فردوس الاخبار روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین ع که رسول خدا فرمود که لما اهلبیتیم که خدا فواحش آشکار و پنهان را از ما دور کرده است و ایضا روایت کرده است که حضرت رسول فرمودند که ما اهلبیتیم که خدا از برای ما آخرت را اختیار فرموده است **حدیث شصت و هشتم** صاحب کشف الغمه از مناقب خوارزمی نقل میکند که حضرت رسول خدا فرمود یا علی بشما فتح میکند خدا امر امامت را و بشما ختم میکند امامت را پس صبر کنید بر غصب غاصبان و جور دشمنان بدرستیکه عاقبت نیکو برای پرهیزکاران است شما گروه خدائید و دشمنان شما گروه خدا نیستند بلکه گروه شیطانند خوشا حال کسیکه اطاعت شما کند و وای بر کسیکه نافرمانی کند شما را و شمائید حجة خدا بر خلق و شمائید عروة الوثقی که هر که بان تمسک نماید هدایت یابد و هر که آن را

حدیث شصت و دوم
حدیث شصت و سیم
حدیث شصت و چهارم
حدیث شصت و پنجم
حدیث شصت و ششم
حدیث شصت و هفتم
حدیث شصت و هشتم

ترک کنند گمراه گردید و از خدا و رسول اکرم برای شما دهشت را که بی سبقت بگیرید بر شما است سوی طاعت خدا
و شما اولی و احق‌اید بطاعت الهی از دیگران و این حدیث دلالت تمام است بر امامت حضرت امیرالمؤمنین و
یازده فرزندان حضرت تا حضرت حجة بن الحسن علیهم السلام غایت تصریح و تصریح است بر ضد غاصبان الخلافه که خود
علمای عامه نقل نموده‌اند حدیث سفینه اهلبیت را خوارزمی روایت نموده که روز مباهله چون سید
ثقلین حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و سبطین را داخل عبای خود کرد این آیه فرستاد بر عالم فرمانت که اللهم احشرنی
فی زمرة محبیهم یعنی بار الها محشور کن مرا در زمره ایشان که دوست دار این جمع باشند و این نقل نیز حجت
و حال دوستان اهلبیت اطهار ظاهر است و حدیث ششم شیخ ابراهیم حموینی در کتاب فرائد السمطین
فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین باسناد خود از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است و این حدیث
بسیار طولانی نیست و در این حدیث است که چون آیه تطهیر نازل شد پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین
را جمع نموده عرض کرد الهی اینها اهلبیت من اند خدایا دور کن از ایشان رجس را و ایشان را پاک
و پاکیزه گردان ام سلمه عرض کرد ای رسول خدا مرا نیز داخل ایشان کردان پیغمبر فرمود که تو
بخیر استی لیکن این آیه نازل شده است در حق من و علی و دخترم فاطمه و دو پسرم حسن و حسین
و نه نفر از اولاد فرزندم حسین مخصوص است و هیچ کس در این آیه با ما شریک نیست پس اطلاق لفظ اهلبیت
در دوازده امام است بر طبق حدیث مذکور و رجس در این آیه شریفه ذهاب خطاء و دروغ
و سایر معاصی است و عصمت هر یک از ایشان باین آیه ثابت است و همین که این قسم شد که این بزرگواران
مطابق همین آیه معصوم و خالی از خطا و دروغ وغیره باشند پس قول هر یک ایشان حق و صدق و فرمایشات
هر یک از ایشان حجت است و متابعت اقوال هر یک از ایشان واجب است و مخالفت هر یک ایشان حرام است پس ادعای
حضرت امیرالمؤمنین ولایت و خلافت را در حق خودش صدق و متابعت آن سرور واجب و مخالفت آنحضرت حرام
و موجب هلاکت است و رد کردن بعض اصحاب رسول قول حضرت امیر را و تمرد آنها از قول آن سرور حرام و موجب هلاکت
و غصب حق آنحضرت موجب ضلالت و گمراهی و تخلد در آتش دوزخ است و ورود شهادت حضرت امیر و امام حسن و امام حسین که در حق
هر یک از اهلبیت اطهار آیه تطهیر نازل شده بود بر عصمت هر یک و مخالفت ایشان و ظلم بر ایشان مخالفت و ظلم بر خدا
و رسول خدا و موجب هلاکت و عذاب ابدی خواهد بود حدیث هفتاد و یکم ابراهیم حموینی در کتاب فرائد
السمطین از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و این حدیث بسیار طولانی نیست و در آن حدیث

حدیث ۶۹

حدیث ۷۰

حدیث ۷۱

حدیث ثقلین را

در حدیث شریف ثقلین است

که بعد از انکه پیغمبر خدا همین حدیث ثقلین را فرمود عمر خشمناك برخواست وعرضکرد ای رسول خدا
همه اهلبیت چنین اند پیغمبر فرمودند نه همه چنین نیستند بلکه عترت من که اوصیا من اند اول برادر من
است که وصی و وارث و خلیفه من است در امت من و بعد از او فرزندم حسن بعد از او فرزندم حسین
و بعد از ایشان نه نفر اولاد حسین اند هر یکی بعد از دیگری تا ان زمان که وارد شوند بر حوض کوثر
بمن و ایشان گواهان خدا یند در روی زمین و حجتهای خدا یند بر خلق و ایشان خزانهای علم و
معدنهای حکمتهای الهی میباشند هر که ایشان را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است و هر که معصیت
کند ایشان را معصیت خدا را کرده است **حدیث هفتاد و دوم** زمخشری که از علمای اهل سنت است
از رسول خدا روایت کرده که فرمود فاطمه بهجت و سرور دل من است و دو پسرش میوه دل من اند و شوهرش
نور دیده من است و امامان از اولادش امینان پروردگار من اند و ریسمانی اند کشیده شده میان او
و میان خلق او هر که چنگ زند در متابعت ایشان نجات یابد و هر که از ایشان تخلف نماید و جدا شود
بدرك اسفل واصل گردد **حدیث هفتاد و سیم** حموینی از حذیفه روایت کرده که رسول خدا خطبه خواند
و در ان خطبه ذکر کرد انچه بعد از این خواهد شد پس فرمود اگر باقی نماند از دنیا مگر یك روز خدای تعالی
ان روز را چندان دراز کند تا انکه بر انگیزاند در ان روز مهدی را از اولاد من که نام او نام من است سلمان
برخواست و گفت ای رسول خدا از کدام فرزند خواهد بود فرمود از این فرزند من و دست مبارك بر حسین زد
حدیث هفتاد و چهارم حموینی از عبد الله پسر عمر روایت کرده است که رسول خدا فرمود دنیا تمام نشود
بآخر نرسد تا انکه والی شود امت مرا مردی از اهلبیت من که هم نام من است **حدیث هفتاد و پنجم** حموینی از
جابر بن عبد الله روایت کرده است که رسول خدا فرمود مهدی از اولاد من است نام او نام من است و کنیت
او کنیت من است و او شبیه ترین مردم است بمن در خلق و خلق و مر او را غیبت و حیرتی است
گمراه شوند در ان غیبت امتها بیاید مانند شهاب ثاقب پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه
پر شده باشد از جور و ظلم **حدیث هفتاد و ششم** حموینی روایت میکند که حضرت
رسول فرمودند که بهترین عبادات انتظار فرج است **حدیث هفتاد و هفتم**
حموینی روایت کرده است که پیغمبر فرماید قسم بکسیکه مرا بحق بشیر و نذیر فرستاده است
که کسانیکه ثابت باشند بر قول بامامت او در زمان غیبت او کبریت احمر عزیز ترند جابر عرض کرد قائم شما را

در اینکه اهلبیت همان خمسه طیبه علیهم السلام اند

ترک کند گمراه گردد و از خدا رسول الله گفت برای شما هستند راکه نه سبقت میگیرید بر شما است سوی طاعت خدا
و شما اولی و احق اید بطاعت الهی از دیگران و این حدیث دال است بر امامت حضرت امیرالمؤمنین و
یازده فرزندان حضرت تا حضرت مهدی بن الحسن ع از غایت تصریح و تصریح است بر نصب صاحبان الغما که خود
علمای تمام نقل نموده اند حدیث شریف ثقلین را هر چند زیر دو اتمام نموده نکردند نسبت با اهلبیت سید
ثقلین حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و سبطین را داخل نمایند بدیشان که این است از علمای فرموده که اللهم احشرنی
فی زمرة محبیهم بعضی از ایشان گفتند که مراد از عترت اینها که ذکر شد و از این جمع باشند و از این نقل تدبیر محبت
و حال و دوستان اهلبیت اطهار ظاهر می شود حدیث هفتادم شیخ ابراهیم حموینی در کتاب فرائد السمطین
فی فضایل المرتضی و البتول و السبطین باسناد خود از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است و آن حدیث
بسیار طولانی است و در آن حدیث است که چون آیه تطهیر نازل شد پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین
را جمع نموده عرض کرد اللهم اینها اهلبیت من اند خدایا دور کن از ایشان رجس را و ایشان را پاک
و پاکیزه گردان ام سلمه عرض کرد یا رسول خدا مرا نیز داخل ایشان گردان پیغمبر فرمود تو نیکو کار
بخیر استی لیکن این آیه نازل شده است در حق من و علی و دخترم فاطمه و دو پسرم حسن و حسین
و نه فرزند از اولاد فرزندم حسین مخصوص است و هیچ کس در این آیه با ما شریک نیست پس اطلاق لفظ اهلبیت
در دوازده امام است بر طبق حدیث مذکور و رجس در این آیه شریفه ذهاب از خطاء و دروغ
و سایر معاصی است و عصمت هر یک از ایشان باین آیه ثابت است و همین که این قسم شد که این بزرگواران
مطابق همین آیه معصوم و خالی از خطا و دروغ و غیره باشند پس قول هر یک ایشان حق و صدق و فرمایشات
هر یک از ایشان حجت است و متابعت اقوال هر یک از ایشان واجب است و مخالفت هر یک ایشان حرام است پس ادعای
حضرت امیرالمؤمنین ولایت او و خلافت را در حق خودش صدق و متابعت آن سرور واجب و مخالفت آنحضرت حرام
و موجب هلاکت است و رد کردن بعضی اصحاب رسول قول حضرت امیر را و تمرد ایشان از قول آن سرور حرام و موجب هلاکت است
و غصب حق آنحضرت موجب لعنت خدا و گناهی و تخلد در آتش دوزخ است و در شهادت حضرت امیر و امام حسن و امام حسین که در حق
هر یک از اهلبیت اطهار آیه تطهیر نازل شده بود بر عصمت هر یک و مخالفت ایشان و ظلم بر ایشان مخالفت و ظلم بر خدا
و رسول خدا و موجب هلاکت و عذاب اخروی خواهد بود **حدیث هفتاد و یکم** ابراهیم حموینی در کتاب فرائد
السمطین از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است از حضرت رسول الله صلعم و این حدیث بسیار طولانی است و در آن حدیث است

حدیث ثقلین ۶۹

حدیث ۷۰

حدیث ۷۱

حدیث ثقلین را

در حدیث شریف ثقلین است

که بعد از آنکه پیغمبر خدا همین حدیث ثقلین را فرمود عمر خشمناک برخواست و عرضکرد ای رسول خدا
همه اهلبیت چنین اند پیغمبر فرمود نه همه چنین نیستند بلکه عترت من که اوصیاء من اند اول برادر من
است که وصی و وارث و خلیفه من است در امت من و بعد از او فرزندم حسن و بعد از او فرزندم حسین
و بعد از ایشان نه نفر اولاد حسین اند هر یکی بعد از دیگری تا آن زمان که وارد شوند بر حوض کوثر
بمن و ایشان گواهان خدا اند در روی زمین و حجتهای خدا اند بر خلق و ایشان خزانهای علم و
معدنهای حکمتهای الهی میباشند هر که ایشان را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است و هر که معصیت
کند ایشان را معصیت خدا را کرده است **حدیث هفتاد و دوم** زمخشری که از علمای اهل سنت است
از رسول خدا روایت کرده که فرمود فاطمه بهجت و سرور دل من است و دو پسرش میوه دل من اند و شوهرش
نور دیده من است و امامان از اولادش امینان پروردگار من اند و ریسمانی اند کشیده شده میان او
و میان خلق او هر که چنگ زند و متابعت ایشان نجات یابد و هر که از ایشان تخلف نماید و جدا شود
بدرک اسفل و اصل گردد **حدیث هفتاد و سوم** حموینی از حذیفه روایت کرده که رسول خدا خطبه خواند
و در آن خطبه ذکر کرد از آنچه بعد از این خواهد شد پس فرمود اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز خدای تعالی
آن روز را چندان دراز کند تا آنکه بر انگیزاند در آن روز مهدی را از اولاد من که نام او نام من است سلمان
برخواست گفت ای رسول خدا از کدام فرزند خواهد بود فرمود از این فرزند من و دست مبارک بر حسین
زد **حدیث هفتاد و چهارم** حموینی از عبد الله پسر عمر روایت کرده است که رسول خدا فرمود دنیا تمام نشود
تا آنکه والی نشود امت مرا مهدی از اهلبیت من که هم نام من است **حدیث هفتاد و پنجم** حموینی از
جابر بن عبد الله روایت کرده است که رسول خدا فرمود مهدی از اولاد من است نام او نام من است و کنیت
او کنیت من است و او شبیه ترین مردم است بمن در خلق و خلق و مر او را غیبت و حیرتی است
گمراه شوند در آن غیبت امتها بیاید مانند شهاب ثاقب پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه
پر شده باشد از جور و ظلم **حدیث هفتاد و ششم** حموینی روایت میکند که حضرت
رسول فرمودند که بهترین عبادات انتظار فرج است **حدیث هفتاد و هفتم**
حموینی روایت کرده است که پیغمبر خدا فرماید قسم بکسیکه مرا بحق بشیر و نذیر فرستاده است
که کسانیکه ثابت باشند بر قول با مامت او در زمان غیبت او از کبریت احمر عزیز ترند جابر عرضکرد یا رسول الله قائم را غیبت

حدیث هفتاد و دوم

حدیث هفتاد و سوم

حدیث هفتاد و چهارم

حدیث هفتاد و پنجم

حدیث هفتاد و ششم

حدیث هفتاد و هفتم

وچندان مال را فراوان کند که مال را دهند وکسی قبول نکند پس رسول خدا فرمود که چگونه خواهید بود
در وقتیکه نازل شود در میان شما فرزند مریم و امام شما از شما باشد یعنی مهدی حدیث نبوی دوم ابوداود
وترمذی روایت کرده است از ابوسعید خدری که حضرت رسول فرمود که مهدی از فرزندان من کشاده پیشانی
کشیده بینی و زمین را پر کند از قسط و عدل چنانکه مملو شده باشد از ظلم وجور وهفت سال پادشاهی
کند بدانکه از نقل اخبار عامه که ذکر شد که حضرت رسول فرمودند خلفای بعد از من دوازده نفرند
از اولاد من و بعضی اخبار ذکر شد که اسلام همیشه عزیز خواهد بود بدوازده امام که از قریش واهل بیت
من وفرزندان من اند وبعضی اخبار ذکر شد که حضرت رسول ص می فرمودان فرزند من حسین توئی امام و پسر
امام و برادر امام و پدر امامانی و تو حجت خدائی و پسر حجت خدا و برادر حجت خدائی و پدر حجتهای
خدائی که همه از صلب تو اند و نهمی ایشان قائم ایشانست و بعضی اخبار نقل شده از حضرت رسول
اسامی این دوازده نفر هر یک را با کنیه و با لقب بعد از پدر تا دوازدهمی ایشان و همه اخبار از
علمای عامه ذکر شده و اگر بجهة طول کتاب نبودی اخبار بسیار مخصوص از اقوال علمای عامه ذکر می نمودم
که شبهه نماند از انکه امام دوازدهمی که حجة است و در اخبار بقائم یا مهدی ذکر شده است نهمی فرزند
حسین است اعقب یکدیگر بلا فاصله و ان امام زمان است و حی است و غائب است چنانکه ابن حجر در صواعق
وغیر او نوشته اند و از جمله محدثین مشهور عامه حافظ ابونعیم است که چهل حدیث از صحاح خود شان
روایت کرده است که همه مشتملند بر صفات و احوال و اسم و نسب و لقب آن حضرت و از انجمله حدیثی ذکر
می کند که مؤلف در این کتاب نقل میکنیم که جای انکار نباشد حدیث نبوی سیم حافظ ابونعیم
احمد بن عبدالله که از اکابر اهل سنت اند روایت میکنند از علی بن هلال از پدرش روایت کرده است
که گفت رفتم بخدمت حضرت رسول ص در حالتی که ان حضرت از دنیا مفارقت میکرد و حضرت فاطمه نزد سر ان
حضرت نشسته بود و گریه میکرد و چون صدای گریه فاطمه بلند شد حضرت رسول ص سر بجانب او برد
و گفت ای حبیبه من فاطمه چه چیز باعث گریه تو شده است فاطمه گفت می ترسم که بعد از تو امت من ضایع
گذارند و رعایت حرمت ما نکنند و بر ما ظلم و جور کنند حضرت فرمود که مگر نمیدانی که خدا مطلع شد
بر زمین مطلع شدنی و برگزید از اهل زمین پدر ترا بپیغمبری و مبعوث کرد اینکه بر رسالت پس بار دیگر مطلع شد
و برگزید شوهر ترا و وحی بسوی من کرد که من ترا با و نکاح کنم ای فاطمه ما از اهلبیتی هستیم که حق تعالی

حدیث نبوی دوم

حدیث نبوی سیم

بما عطا کرده است هفت خصلت که با احدی پیش از ما نداده است و با احدی هم بعد از ما نخواهد داد
یکی آنکه مرا خاتم نبوت ساخته و من نزد حق تعالی خاتم النبیین و اکرم المرسلین هستم و دوست‌ترین جمیع
مخلوقاتم بسوی خدا و پدر توام و دیگر آنکه وصی من بهترین اوصیاء است و دوست‌ترین جمیع
خلق است نزد خدای تعالی و او شوهر تست و شهید ما بهترین شهداست و محبوب‌ترین ایشان است
بسوی خدا و او حمزه عم پدر و شوهر تست و دیگر آنکه از ماست جعفر که حق تعالی باو دو بال عطا
کرده است که با ملائکه در بهشت طیران مینماید هر جا که خواهد و آن پسر عم پدر و برادر شوهر تست و
دیگر آنکه از ماست دو سبط این امت که این هر دو پسران تو حسن و حسین اند و هر دو سید و بهترین
جوانان اهل بهشت اند و پدر ایشان بهتر از ایشانست **مؤلف گوید** در ابوة نزد را ما منا یا فاطمه
ای حبیبه من قسم بآن خداوندیکه مرا براستی بخلق فرستاده که از این دو فرزند حسن و حسین بهم
خواهد رسید مهدی این امت در آن وقتیکه دنیا هرج و مرج شده باشد و فتنه‌ها ظاهر گشته باشد و
راهها بریده شده باشد و غارت او و بعضی بر بعضی نه پیری رحم آورد بر کودکی نه کودکی تعظیم کند
پیری را در آنحال برانگیزاند حق تعالی آنکسیکه قلعه‌های ضلالت و گمراهی را بگشاید و قفل از دلها بردارد و قیام
نماید بدین خدا و براه نمودن مردمان براه دین در آخر الزمان چنانکه من قیام نموده بودم و پر کند زمین
را از عدالت و راستی چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد ای فاطمه نور دیدهٔ من اندوهناک مباش
و گریه مکن که خداوند عز و جل رحیم‌تر و مهربان‌تر است بر تو از من بسبب منزلتی که تو در نزد من داری
و محبتی که از تو در دل من است و خدا ترا تزویج نمود ترا بکسیکه حسبش از همه بزرگتر است و
منصبش از همه گرامی‌تر است و رحیم‌ترین مردم است بر رعیت و عادل‌ترین مردم است در قسمت
بالسویه و بیناترین مردم است باحکام الهی و من از خدا سؤال کردم که تو اول کسی باشی از اهلبیت من که
بمن ملحق شوند **حدیث نود و دوم** بحذف اسناد از حذیفه مرویست که فرمود رسول خدا که مهدی
موعود از فرزندان من خواهد بود که روی خندان و نورانی باشد همچون ستاره پر نور
درخشنده **حدیث نود و سوم** همان حذیفه روایت نموده که رسول خدا فرمود که مهدی موعود
از فرزندان من خواهد بود که رنگ روی مبارکش رنگ مردم عرب باشد و جسمش مثل اولاد بنی
اسرائیل و بر طرف راست روی خالی باشد که گویا ستاره ایست نورانی پر سازد روی زمین را از عدالت

مؤلف گوید

حدیث نود و دوم

حدیث نود و سوم

حدیث نبوی ظهور فرزندش حضرت مهدی علیه السلام

وچندان مال را فراوان کند که مال را دهند و کسی قبول نکند پس رسول خدا فرمود که چگونه خواهید بود
در وقتیکه نازل شود در میان شما فرزند مریم و امام شما از شما باشد یعنی مهدی **حدیث نوزدهم** ابوداود
وترمذی روایت کرده است از ابوسعید خدری که حضرت رسول فرمود که مهدی از فرزندان من کشاده پیشانی و
کشیده بینی و زمین را پر کند از قسط و عدل چنانکه مملو شده باشد از ظلم وجور و هفت سال پادشاهی
کند بدانکه از نقل اخبار عامه که ذکر شد که حضرت رسول فرمودند خلفای بعد از من دوازده نفرند
از اولاد من و بعضی اخبار ذکر شد که اسلام همیشه عزیز خواهد بود بدوازده امام که از قریش و اهل بیت
من و فرزندان من اند و بعضی اخبار ذکر شد که حضرت رسول ص میفرمودان فرزند من حسین نه امام و پسر
امام و برادر امام و پدر امامانی و تو حجت خدائی و پسر حجت خدا و برادر حجت خدائی و پدر حجتهای
خدائی که همه از صلب تو اند و نهمی ایشان قائم ایشاست و بعضی اخبار نقل شده از حضرت رسول
اسامی این دوازده نفر هریک را با کنیه و بالقب بعد از پدر تا دوازدهمی ایشان و همه اخبار هم از
علمای عامه ذکر شده و اگر بجهة طول کتاب نبود اخبار بسیار مخصوص از اقوال علمای عامه ذکر می‌نمودم
که شبهه نماند از آنکه امام دوازدهمی که حجة است و در اخبار بقائم یا مهدی ذکر شده است نهمی فرزند
حسین است عقب یکدیگر بلا فاصله و آن امام زمان است وحی است و غائب است چنانکه ابن حجر در صواعق
وغیر او نوشته اند و از جمله محدثین مشهور عامه حافظ ابونعیم است که چهل حدیث از صحاح خود شان
روایت کرده است که همه مشتمل اند بر صفات و احوال و اسم و نسب و لقب آن حضرت و از آن جمله حدیثی ذکر
می‌کند که مؤلف در این کتاب نقل میکنیم که جای انکار نباشد **حدیث نوزدهم** حافظ ابونعیم
احمد بن عبدالله که از اکابر اهل سنت اند روایت میکنند از علی بن هلال از پدرش روایت کرده است
که گفت رفتم بخدمت حضرت رسول در حالتی که آن حضرت از دنیا مفارقت میکرد و حضرت فاطمه نزد سر آن
حضرت نشسته بود و گریه میکرد و چون صدای گریه فاطمه بلند شد حضرت رسول سر بجانب او برداشت
وگفت ای حبیبه من فاطمه چه چیز باعث گریه تو شده است فاطمه گفت می‌ترسم که بعد از تو امت مرا ضایع
گذارند و رعایت حرمت ما نکنند و بر ما ظلم وجور کنند حضرت فرمود که مگر نمیدانی که خدا مطلع شد
بر زمین مطلع شدنی و برگزید از اهل زمین پدر ترا ایشان را و مبعوث کرد باینبر رسالت پس بار دیگر مطلع شد
و برگزید شوهر ترا و وحی بسوی من کرد که من ترا با او نکاح کنم ای فاطمه ما از آن اهلبیتیم هستیم که حق تعالی

در مراتب فاطمه زهرا علیها السلام است

بما عطا کرده است هفت خصلت که باحدی پیش از ما نداده است و باحدی هم بعد از ما نخواهد داد یکی آنکه مرا خاتم نبوت ساخته و من نزد حق تعالی خاتم النبیین و اکرم المرسلین هستم و دوست‌ترین جمیع مخلوقاتم بسوی خدا و پدر توام و دیگر آنکه وصی من بهترین اوصیاء است و دوست‌ترین جمیع خلق است نزد خدای تعالی و او شوهر تست و شهید ما بهترین شهداست و محبوب‌ترین ایشان است بسوی خدا و او حمزه عم پدر و شوهر تست و دیگر آنکه از ما است جعفر که حق تعالی باو دو بال عطا کرده است که با ملائکه در بهشت طیران مینماید هر جا که خواهد و آن پسر عم پدر و برادر شوهر تست و دیگر آنکه از ما است دو سبط این امت که این هر دو پسران تو حسن و حسین اند و هر دو سید و بهترین جوانان اهل بهشت اند و پدر ایشان بهتر از ایشانست **مؤلف گوید** در ابوة نزد امامت بفاطمه ای حبیبه من قسم بآنخداوندیکه مرا براستی بخلق فرستاده که از این دو فرزند حسن و حسین بهم خواهد رسید مهدی این امت در آن وقتیکه دنیا هرج و مرج شده باشد و فتنه‌ها ظاهر گشته باشد و راهها بریده شده باشد و غارت او ورند بعضی بر بعضی نه پیری رحم آورد بر کودکی نه کودکی تعظیم کند پیری را در آنحال برانگیزاند حق تعالی انکسیکه قلعهای ضلالت و گمراهی را بگشاید و قفل از دلها بردارد و قیام نماید بدین خدا و براه نمودن مردمان براه دین در آخر الزمان چنانکه من قیام نموده بودم و پر کند زمین را از عدالت و راستی چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد ای فاطمه نور دیده من اندوه مناک مباش و گریه مکن که خداوند عز و جل رحیم‌تر و مهربانتر است بر تو از من بسبب منزلتیکه تو در نزد من داری و محبتیکه از تو در دل من است و خدا ترا تزویج نمود ترا بکسیکه حسبش از همه بلند تر است و منصبش از همه گرامی تر است و رحیم‌ترین مردم است بر رعیت و عادل‌ترین مردم است در قسمت بالسویه و بیناترین مردم است باحکام الهی و من از خدا سؤال کردم که تو اول کسی باشی از اهلبیت من که بمن ملحق شوند **حدیث نود و دوم** بسند معتبر باسناد از حذیفه مرویست که فرمود رسول خدا که مهدی موعود از فرزندان من خواهد بود که روی خندان و نورانی باشد همچون ستاره پر نور و درخشنده **حدیث نود و سیوم** همان حذیفه روایت نموده که رسول خدا فرمود که مهدی موعود از فرزندان من خواهد بود که رنگ روی مبارک او رنگ مردم عرب باشد و جسمش و مثل اولاد بنی اسرائیل و بر طرف راست رخسار او خالی باشد که گویا ستاره ایست نورانی پر سازد روی زمین را از عدالت

مؤلف گوید

حدیث نود و دوم

حدیث نود و سیوم

بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد و راضی باشند از خلافت او اهل زمین و اهل آسمان و مرغان
میان زمین و آسمان **حدیث نود و چهارم** بترک سند از ابوامامه باهلی روایت نموده است حافظ
ابونعیم که او گفت از رسول خدا شنیدم میان شما و اهل روم چهار فتنه و چهار صلح خواهد بود و چهارم
بر دست مردی که اهل هرقل باشد بفعل خواهد آمد که دوام آن هفت سال باشد یکی از حضار که از قبیله
قیس بود که او را مستور بن عبد قیلان میگفتند برخواست و گفت یا رسول الله امام مردمان
در آن روز که خواهد بود فرمودند پیغمبر که امام خلق مهدی خواهد بود از فرزندان من چهل سال
حکم او است روی او چون ستاره نورانی باشد و در طرف راست روی او خال باشد و دو عبای قطوانی
که آن دو هم است در حوالی کوفه پوشیده باشد و او را مشابهت تمام بمردان بنی اسرائیل باشد گنجها را
از زمین بیرون آورد و شهرهای شرک و کفر بتمامی بدست او مفتوح شود **حدیث نود و پنجم** راوی
مذکور از عبد الرحمن بن عوف از رسول خدا نقل کرده است **مولف گوید** که عبد الرحمن اول کسیست که
بخلافت عثمان بیعت نمود و دست بدست عثمان داد خلاصه آنکه رسول خدا فرمود که مهدی را برمی انگیزد
خدای تعالی از عترت من و فرزندان من و نشانهای او اینکه دندانهای پیش او از هم جدا باشد و دیگر پیشانیش
گشاده باشد و روی زمین را از عدالت پر خواهد کرد و مال را بدست او قدری نباشد و بهر کس بقدر احتیاج
و حاجت می داده باشد **حدیث نود و ششم** بترک سند از ثوبان روایت کند که گفت رسول خدا
هرگاه دیدید که رایتها و علمهای بسیار از خراسان می آید روی بآن کنید که مهدی در آنجا است **حدیث**
نود و هفتم از عبد الله بن عباس روایت نموده اند که در خدمت رسول خدا بودم که جمعی از جوانان
بنی هاشم آمدند چون چشم آنحضرت بر ایشان افتاد رنگ مبارکش متغیر شده آب در دیده ها گردانید
پس ایشان گفتند یا رسول الله چرا همیشه ما در چهره شما می بینیم که مکروه می داریم رسول خدا فرمود بدرستی
که ما از آن اهلبیتیم که اختیار کرده است خدا آخرت را از برای ما بر دنیا آن را [illegible] و بدرستیکه اهلبیت
مرا بعد از من بلاها و آزارها و محنتها خواهد رسید و در محنت خواهند بود تا آنکه قومی از جانب مشرق
بیایند که با ایشان علمهای سیاه باشد و طالب حق باشند پس ایشان جهاد کنند و کار بر ایشان تنگ
سازند تا چون خواهند که حق را با ایشان تسلیم نمایند قبول نکنند و حق را بمردی از اهلبیت من واگذارند
که مملو سازد زمین را از عدالت چنانکه قبل از آن مملو شده باشد از جور و ظلم پس [illegible] دریابد

حدیث نود و چهارم
حدیث ۹۵
حدیث ۹۶
حدیث ۹۷

حدیث شریف نبوی بظهور فرزند شه مهدی علیه السلام

آن قوم را بجانب ایشان شتابد اگرچه رفتنش ممکن نباشد مگر بسینه رود برود اگرچه بر روی برف باشد

حدیث نود و ششم از حذیفه یمانی مرویست که گفت از رسول خدا صلعم شنیدم که گفت وای بر امت من

از پادشاهان جبابره که چگونه خواهند کشت ایشان را و ترسانید کسانی را که ایشان را اطاعت نکنند

مومن و متقی در انحال بزبان با ایشان خواهند ساخت و بدل از ایشان گریزان خواهند بود تا چون حق تعالی

خواهد بود تا چون حق تعالی خواهد که بقدرت کامله خود باز اسلام را با عزت سازد و جباران را

بیکدیگر گرفتار و بهم انداز دو کار اسلام را بعد از آن که فاسد شده باشد بصلاح باز آرد پس خطاب

بمن کرده فرمود ای حذیفه اگر باقی نمانده باشد از عمر دنیا مگر یک روز البته حق تعالی دراز کرداند

آن روز تا آنکه مالک و حاکم دنیا شود مردی از اهل من که قلعهای عظیم بر دست او جریان یابد تا اسلام

ظاهر شود و کفر برطرف شود **حدیث نود و نهم** از انس بن مالک روایت میکند که گفت از رسول

خدا صلعم شنیدم که فرمود ما بنو عبد المطلب سادات اهل جنتیم بعد از ان مجمل را مفصل نموده بزبان

معجز بیان اورد که ان من و برادرم علی است و عم من حمزه سید الشهدا است و پسر عم من جعفر طیار است

و دو سبط من حسن و حسین می باشند که مهدی هادی از اولاد حسین است **حدیث صدم**

ثوبان روایت نموده است که از رسول خدا شنیدم که گفت در اخر زمان فتنه بسیار شود تا آنکه

سه کس از یک پدر بر سر خلافت کشته شوند و هیچ یک نرسد و بعد ازان رایات سیاه پیدا شود

و با دشمنان جهادی کنند که هیچ قومی نکرده باشند دران وقت خلیفه خدا مهدی عم ظاهر شود هرگاه

بشنوید که مهدی خروج نموده بشتابید بسوی او و بیعت نمائید که خلیفه همه مهدی است **ایضاً**

ثوبان روایت نموده است که رسول خدا صلعم فرمود که چون صاحبان رایات سیاه از جانب مشرق پیدا

شوند باید که بشتابید و متابعت ایشان کنید اگرچه رفتن بزانو باشد بر روی برف **ایضاً**

از ابو هریره است از رسول خدا صلعم روایت نموده است که گفت از رسول خدا صلعم شنیدم که فرمود قیامت

نشود تا آنکه مالک شود مردی از اهل بیت من قسطنطنیه را و جبل دیلم را فتح نماید و اگر باقی

نماند مگر یک روز از دنیا البته حق تعالی دراز کند تا او فتح نماید بلاد شرک را جمیعاً و از شرک

اثری باقی نماند

باب دوازدهم ❁ احادیث منصوصه

خاص حضرت امیر المومنین علیه السلام است حدیث اول روایت کرده است

احمد بن حنبل در مسند و بیهقی در صحیح خود از رسول خدا ص که هر که خواهد نظر کند بسوی نوح در
عزم او و بسوی ابراهیم ع در حلم او و بسوی موسی ع در زیرکی او و بسوی عیسی در زهد او پس نظر کند
بسوی علی و فخر رازی این حدیث را در اربعین از احمد بیهقی در فضایل الصحابه با این نحو
روایت کرده است که هر که خواهد نظر کند آدم ع را در علم او و بسوی نوح ع در تقوای او و
بسوی ابراهیم ع در خلت او و بسوی موسی در هیبت او و بسوی عیسی در عبادت او نظر کند
بعلی ع همان فخر رازی که امام سنیان است گفته است که ظاهر حدیث دلالت میکند بر آنکه
علی مساوی آن پیغمبران است در آن صفات و شک نیست که اینها افضل از ابوبکر و عمر و
عثمان اند و مساوی افضل افضل است پس باید علی افضل از این سه نفر باشد **حدیث دوم**
حافظ ابونعیم در حلیه و ابن حنبل در مسند از حضرت رسول ص هر دو روایت کرده اند که
هر که دوست دارد زندگی بروش زندگانی من و بمیرد بروش مردن من چنگ زند در شاخ
از یاقوت سرخ که حق تعالی آن را بدست قدرت خود خلق کرده است و گفته است باش آنهم
موجود شد و بهم رسید پس باید که متمسک بولایت علی شود **مؤلف گوید** این حدیث
صریح است که زندگی بروش حضرت رسول و مردن هم بروش حضرت رسول و طریقه حضرت رسول ص
همین چنگ زدن و متمسک شدن بولایت و خلافت حضرت امیرالمؤمنین ع و مؤید این خبر
خبر متفق علیه مثل حدیث ثقلین پس معلوم است که هر کس متابعت حضرت امیر ع را نماید و
معترف بخلافت و ولایت و امامت آن سرور باشد مردن او بروش حضرت رسول است یعنی
بطریقه حقه و شریعت او از دنیا میرود و الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایة امیرالمؤمنین
و اولاده الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین **حدیث سیوم** احمد بن حنبل در مسند
خود در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس بن مالک که نزد حضرت رسول ص
مرغی آوردند حضرت فرمودند اللهم ائتنی باحب خلقک یأکل معی هذا الطیر یعنی خداوندا بیاور
بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو که بخورد با من از این مرغ پس علی آمد و با آن حضرت
خورد و بعد از آنکه گفته است ترمذی که در این حدیث قصه هست و در آخرش هست که انس
با علی گفت که طلب آمرزش بکن از برای من و تر از دمن بشارتی هست پس این حدیث را نقل کرد **حدیث**

چهارم در مسند ابن حنبل از سفینه مولای رسول روایت کرده است که زنی از انصار دو مرغ بریان
در میان دو گرده نان گذاشته از برای حضرت رسول صلعم بهدیه آورد چون نزد آن حضرت گذاشتند فرمودند خداوندا
بیاور بسوی من دوست‌ترین خلق خود را بسوی تو و بسوی پیغمبر تو پس علی آمد و صدای خود را بلند کرد حضرت پرسید کیست
گفتند علی است فرمود در را بگشا چون گشودم داخل شد و آن مرغها را با یکدیگر تناول فرمودند و ابن مغازلی
شافعی در کتاب مناقب بسی طریق این حدیث را روایت کرده است و ابن حنبل در کتاب خود نوشته این روایت را
که حضرت امیر داخل شد حضرت رسول صلعم فرمودند چرا دیر کردی من سه مرتبه از خدا طلبیدم که محبوبترین خلق
خود را بسوی خود را بسوی من بیاورد که این مرغ با من بخورد و اگر مرتبه سیم نمی‌آمدی خدا را بنام تو می‌خواندم
که ترا بیاورد حضرت امیر ع گفت یا رسول الله من سه مرتبه آمدم و هر مرتبه انس مرا برگردانید حضرت فرمود چرا
چنین کردی گفت می‌خواستم شخصی از قوم من باشد بیاید حضرت فرمود هر که قوم خود را دوست می‌دارد و بروایتی فرمود
مگر در میان انصار بهتر از علی و فاضل‌تر از علی هست و اهل سنت و شیعه این حدیث را بسندهای بسیار متواتر ذکر کرده‌اند
و ترمذی در صحیح خود و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء و بلاذری در تاریخ و خرکوشی در شرف المصطفی
و سمعانی در فضایل الصحابة و طبری در کتاب الولایة و ابن البیع در صحیح و ابو علی در مسند و احمد بن حنبل در
فضایل و نطنزی در اختصاص روایت کرده است و روایت کرده است آن را از محدثان محمد بن اسحق و محمد بن
یحیی ازدی و مازنی و ابن شاهین و سدی و ابوبکر بیهقی و مالک و اسحق بن عبد الله و عبد الملک بن
عمیر و مسعود بن کدام و داود بن علی و ابو حاتم رازی بسندهای بسیار از رسول خدا صلعم روایت کرده‌اند
با آن عداوتیکه بسیاری از ایشان با امیر المؤمنین داشتند و سعی در اخفای فضایل او می‌نمودند و چون
این حدیث ثابت شد دلیل است بر امامت آن حضرت زیرا که محبت خدا و رسول صلعم لازمه‌اش استحقاق ثواب
و وفور طاعت و اتصاف بصفات حسنه می‌باشد که از همه بیش بود و ثابت است که خدا محل حوادث نیست
و منزه است از تغیر و انفعال در ذات اقدس او نیست و نیز ابدا در حق سبحانه و اکرام او بدون کمال عقاید
و اتصاف بصفات حسنه و اعمال صالحه نمی‌باشد زیرا که تفضیل ناقص بر کامل و عاصی بر مطیع و جاهل بر
عالم قبیح است و خداوند در بسیاری از آیات قرآن بیان این معنی نموده است مثل قوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله یعنی بگو یا محمد اگر هستید آنکه خدا را دوست دارید پس متابعت و پیروی مرا کنید
تا خدا شما را دوست دارد و نیز معلوم است که محبت حضرت رسول صلعم از قبیل محبت قرابت و بشریت نیست که بسیاری از

خلق باشد یعنی دوست ترین خلق باشد بسوی خدا و رسول افضل از همه خواهد بود و با ثبوت افضلیت احق بودن بخلافت معلوم است و از این جهت است که حضرت امیر با صحاب شوری احتجاج بهمین فضیلت نمود و این منقبت را همه اعتراف بحقیت آن نمودند اگر فضیلتی بر سایر خلق و خلفا نبود و حضرت چونکه حجت بر حقیت و فضیلت خود احتجاج فرمودند جا داشت که جواب بگویند این چه فضیلت میرساند و دلالت بر حقیت تو نمیکند **حدیث پنجم** صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده است از سلمة بن الاکوع که علی با حضرت رسول ص بجنگ خیبر نرفت از برای آنکه چشم مبارکش درد میکرد چون حضرت رسول با سایر لشکر روانه شدند حضرت امیر با خود گفت که حضرت رسول بجنگ برود و من با او نروم پس از مدینه بیرون آمد و بآن حضرت ملحق شد چون آن شب شد صباحش فتح خیبر شد حضرت رسول فرمود فردا خواهم داد علم را یا خواهد گرفت علم را یا خواهد گرفت علم را مردی که دوست می دارد او را خدا و رسول او یا گفت دوست میدارد خدا و رسول را و خدا بدست او فتح خواهد داد **ایضاً** در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو از سهل بن سعد روایت کرده اند که رسول خدا در روز خیبر گفت البته می دهم فردا علم را بمردیکه خدا فتح کند بدست او و دوست دارد خدا و رسول او را و او دوست دارد خدا و رسول را پس مردم در تمام شب در این اندیشه بودند که آیا بکه خواهد داد علم را چون صبح شد بامداد همه صحابه بخدمت آن حضرت آمدند و هر یک امید می داشتند که علم را باو بدهد پس حضرت فرمودند کجا است علی بن ابی طالب ع همه صدا بلند کردند که یا رسول الله چشم هایش درد میکند پس علی را طلبید و در دیده های او رمدی بود پس آب دهان مبارک در دیده های او انداخت و دعا کرد در ساعت شفا یافت چنانکه گویا هرگز درد نداشته است و علم را بدست او داد **حدیث** در جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از ابو هریره که رسول خدا در روز خیبر گفت البته میدهم این علم را بمردیکه دوست دارد خدا و رسول را و خدا بدستش فتح خواهد کرد عمر گفت دوست نداشتم من امارت را مگر در آن روز و خود را بنظر آنحضرت در می آوردم بامید اینکه برای این امر مرا بطلبد پس حضرت رسول ص علی را طلبید و علم را باو داد و گفت برو و دیگر بعقب مکن تا حق تعالی فتح را بر دست تو جاری کند **حدیث ششم** و ثعلبی در تفسیر قوله تعالی ویهدیک صراطا مستقیما روایت کرده است که حضرت رسول ص اهل خیبر را محاصره نمود تا آنکه بر حسب

حدیث پنجم

حدیث ششم

در مناقب حضرت امیر المومنین علیه السلام

گرسنگی شدید مستولی شد پس علم را بعمر داد با جمعی از صحابه او را بجنگ اهل خیبر فرستاد چون
مقابل ایشان شدند عمر و اصحابش گریختند و بسوی حضرت برگشتند و اصحابش عمر را نسبت می‌دادند
بترس و حضرت را در آن روز درد شقیقه عارض شده بود و بیرون نیامد و ابوبکر علم را
گرفت و رفت با اصحابش و گریختند پس باز عمر علم را برداشت و رفت و شکست یافت و بر
گشت حضرت رسول فرمود بخدا سوگند که فردا علم را میدهم بمردیکه دوست میدارد خدا و رسول را
و دوست میدارند خدا و رسول او را و بقهر خواهد گرفت قلعه را و علی در آن وقت در میان لشکر
نبود چون روز دیگر شد گردن کشیدند بسوی آنحضرت ابوبکر و عمر و مردانی چند از قریش و هر یک
امیدوار بودند که شاید علم باو داده شود پس حضرت رسول سلمة بن اکوع را فرستاد و علی را طلبید
و بزودی حاضر شد بر شتری سوار بود نزد رسول رسیده شتر را خوابانید و دیدهای خود را
از شدت درد بقطعه از برد سرخ یعنی بسته بود سلمه گفت من دست علی را گرفته بودم و
میکشیدم تا نزدیک حضرت رسول صلعم آوردم حضرت فرمود چه می‌شود ترا گفت رمد رسیده بدیدهایم
بهم رسیده فرمود نزدیک بیا چون نزدیک آمد آب دهان مبارک را در دیدهای او انداختند
در ساعت شفا یافت و بعد از آن تا در حیات بود درد چشم ندید پس علم را بدست او داده و روانه
کرد و فتح خیبر بدست مبارک او شد حدیث هفتم در مشکوة و ترمذی از بیروان عمر مرویست
قال النبی صلعم یا معشر قریش لتنتهن او لیبعثن الله علیکم من یضرب رقابکم بالسیف علی الدین قد امتحن الله
قلبه للایمان قالوا من هو یا رسول الله فقال ابوبکر من هو یا رسول الله فقال عمر من هو یا رسول الله
قال صلی الله علیه وسلم هو خاصف النعل و علی یخصفه یعنی پیغمبر صلعم فرمود ای قریش از منهیات باز نیائید
و الا میفرستد خدای تعالی که بزند گردنهای شما را بر دین که بتحقیق دل او را خدا امتحان کرده باشد برای
ایمان کل حاضرین صحابه گفتند که آن ممتحن بالایمان کی است پس ابوبکر گفت آن ممتحن بالایمان کی است
و عمر گفت آن ممتحن بالایمان کی است پیغمبر فرمود آن ممتحن علی بن ابی طالب است که نعلین آنحضرت را
پینه میکرد و میدوخت و در روایت دیگر احمد این طور است قالوا هو ابوبکر قال لا قالوا هو عمر قال
لا و لکن الذی یخصف نعلی یعنی گفتند آن ممتحن بایمان ابوبکر است حضرت فرمودند نه گفتند آن
ممتحن بایمان عمر است آنحضرت گفتند نه و لکن آن کسی است که پینه میکند نعلین مرا اکر علی است و در منقبت المطهرین

حدیث هفتم

حافظ ابو نعیم و مناقب نسائی این طور است فقال ابو بکر انا هو یا رسول الله قال لا و قال عمر انا هو یا
رسول الله قال لا و لکن ذلک الذی یخصف النعل و قد کان اعطی علیا نعله یخصفه یعنی گفت ابو بکر من
هستم ممتحن که فرمودی حضرت گفت نه عمر گفت یا رسول الله من هستم ممتحن بایمان حضرت فرمودند نه
و لیکن آنکس چنانیستکه پینه میکند نعلین مرا و بتحقیق بود چنین که عطا فرموده بود نعلی نعل خود را
که پینه کند و ایضاً در خبر سیوسیم و خبر سیولبیعه هم مثل همین را فرموده **مؤلف گوید**
ملاحظه کنید مسلمانان که حضرت رسول در جواب صحابه و در جواب خود شیخین مشافهة نفی کرد ثبوت
ایمان شیخین را و اثبات کمال ایمان حضرت امیر المؤمنین ع **تنبیه** هرگاه ضعف و کمال دین
و ایمان فریقین بنصوص جلیه محرره مریدان و تابعان خود خلفاء ثلاثه ثابت گردید پس انکار و رد عمر
در هنگام رحلت پیغمبر که فرمود حاضر کنید قلم و کاغذی که بنویسم چیزی را که بعد از من گمراه نشوید عمر
گفت ان الرجل لیهجر پس معلوم میشود انکار و رد قول پیغمبر صاحب ما ینطق عن الهوی عدم ایمان
او بود وقتی فهمید که میخواهد بنویسد خلافت و وصایت امیر المؤمنین ع پسر عم خود را آن وقت
کفر و عدم ایمان خود را اظهار داشت که ان الرجل لیهجر قد غلب علیه الوجع شکی در این نیستکه این
قول رد حضرت رسول الله صلعم و ما ینطق عن الهوی سید انبیا است و موجب رنج و ایذاء
آن حضرت می باشد و موهن و موذی رسول باجماع امت و به برهان عقل و صریح قران ملعون و مستحق
عذاب الیم است قطع نظر از امور قبیحه دیگر هم میباشد و من جمله ان الذین یؤذون الله و
رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و اعد لهم عذابا الیما و همین منع عمر از وصیت موجب ضلالت و
اختلاف امت شد تا روز قیامت چنانکه در آن همان وقت حاضرین حضرت اختلاف میان آنها شد مریدان
عمر و منافقین و بی ایمانان گفتند قول قول عمر است و صحابه خاص کبار گفتند قول قول رسول الله است و
بنزاع کشید و صداها بلند شد و بمسمع نبی رسید در حضور حضرت و حضرت پیغمبر متغیر فرمود
که سزاوار نیست در حضور من برخیزید و بروید و همه را از خانه بیرون کرد و دیگر آنکه حبط ایمان عمر و
آن جماعت ثابتست که بحضور حضرت بلند کردند صداهای خود را و حال آنکه آیه لا ترفعوا اصواتکم فوق
صوت النبی واقع شد و مؤید این مطلب است **بروایت** بخاری سبب نزول این آیه هم ابو بکر و عمر شدند
قبل از این آیه که نازل شد که بلند می نمودند صداهای خود را علاوه هم القاء شبهه [illegible] که عمر کرد در میان

خلق که این شخص قول او قابل شنیدن و قبول نمودن نیست پس خلافی نیست در اینکه سید
الانبیاء صاحب و ما ینطق عن الهوی معصوم بود و حکم بر خلاف پیغمبر نمود و آنچه موجب رنج و ایذاء آن
حضرت شود مطابق قرآن آنکس ملعون و کافر است خلاصه کفایت میکند که محمد شهرستانی شافعی در
ملل النحل خود گفته خلاصه آن که اعظم و اکبر خلافیکه در دین اسلام واقع شد اختلاف خلافت
می باشد و شمشیر بر هیچ امری از امور اسلام بر نیامده مگر بر آن و این تنازع و خلاف تا قیامت باقی
ماند و سبب آن عمر گردید چه بآن حضرت کاغذ و دوات ندادند پس از اینجا ثابت شد که عمر دانسته بود
که همین مرا می نویسند و خلافت بر حضرت امیر ع بنوعی ثابت خواهد شد که بمکر و خدعه خود و رفقایش
نتوان از میان برد و ممکن نیست رد و انکار در آن بعدا و خلافت من و رفیق من میسر نشود لهذا
اقدام نمود و همین را ابن ابی الحدید از ابن عباس نقل کرده که عمر روزی در تنهائی بوقت استقلال
خلافت ابوبکر همین را عینا بمن گفت **حدیث ششم** باخبار بسیار نبی از اهل سنت است که در باره
حضرت امیر المؤمنین حضرت رسول فرمودند الان برز الایمان کله بمقابلة الکفر کله در آن وقتیکه
آن حضرت با عمرو بن عبد ود مقابل در جنگ شدند یعنی فرمودند الان مقابل شد ایمان کل
بکفر کل و این خبر هم مؤید خبر قبل است **حدیث هفتم** از صحیح ترمذی از براء عازب روایت میکند که
حضرت رسول دو لشکر فرستاد بسوی یمن و بر یک لشکر علی را امیر انشاء نمود و بر دیگری خالد را
و فرمود اگر بکارزار منتهی شود علی ع بر همه امیر باشد پس علی یک قلعه را فتح کرد و از غنایم آن قلعه
جاریه برای خود برداشت خالد شکایت علی ع و برداشتن جاریه را در نامه نوشت و بمن داد که آن را
برای حضرت رسول آوردم چون حضرت نامه را خواند رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود چه می بینی در
باره مردیکه دوست میدارد خدا و رسول را و او را دوست میدارد خدا و رسول من گفتم پناه
می برم بخدا از غضب خدا و غضب رسول او و من تقصیری ندارم و بغیر آنکه نامه را آورده ام و در صحیح
بخاری همین حدیث می باشد و در آنجا این زیاده است که فرمودند حصه او از خمس زیاده از آنست
که برداشته است **حدیث هشتم** ابن ابی الحدید نقل نموده است که خالد در آن سفری که بامر آنحضرت رفته
بود بیمن چهار نفر را فرستاد خدمت حضرت رسول که مذمت علی را بکنند پس سه نفر از آنها گفتند و
حضرت روی از ایشان گردانید تا اینکه بریده اسلمی چهارم ایشان بود شکایت علی کرد و گفت جاریه او

حدیث ششم
حدیث هفتم
حدیث هشتم

از غنیمت برای خود برداشته پس حضرت محمدی متغیر شد که رنگ مبارکش سرخ شد و مکرر گفت
که علی را برای من بگذارید که علی از من است و من از علی هستم و او ولی هر مؤمن است بعد از من و حصه
او از خمس زیاده از لشکر برداشته و ابن ابی الحدید گفته که این حدیث را احمد بن حنبل در مسند
بچندین سند روایت کرده است و اکثر محدثین عامه این حدیث را روایت کرده اند
حدیث یازدهم در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود
که علی از من است و من از علی ام و نمیرساند از جانب من رسالت را مگر من یا علی و این حدیث
صریح است در امامت آن حضرت و خلافت آن حضرت را معین میکند نزد کسی که اندک
بصیرت و عقل داشته باشد و عصبیت و کفر نداشته باشد **حدیث دوازدهم**
از کتاب معرفت ابراهیم بن سعید ثقفی از جابر انصاری روایت کرده است که چون حضرت امیر ع
قلعه خیبر را فتح کرد حضرت رسول فرمود اگر نه آن بود که خواهند گفت در حق تو آنچه نصاری
در حق حضرت عیسی گفتند هر آینه امروز سخنی در حق تو میگفتم که بر هیچ گروهی نگذری مگر آنکه خاک
کف پای ترا بردارند و بقیه آب دست شستن ترا بردارند و بگیرند و با او طلب شفا کنند و لکن
بس است ترا آنکه تو از منی و من از توام و تو وارث منی و من وارث توام و تو از من بمنزله
هارونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و تو بری میکنی ذمه مرا و قتال خواهی
کرد بر سنت من و تو در آخرت نزدیکترین خلق خواهی بود بسوی من و تو بر حوض کوثر جانشین من
خواهی بود بسوی من و تو پیش از همه در حوض کوثر بر من وارد خواهی شد و اول کسیکه حله بهشت پوشد
با من تو خواهی بود و اول کسیکه داخل بهشت از امت من می شود توئی و شیعیان تو بر منبرهای
نور خواهند بود با روهای سفید در دور من و شفاعت خواهم کرد از برای ایشان و در بهشت
همسایگان من خواهند بود و هر که با تو جنگ است با من جنگ است و با هر که با تو صلح است با من صلح است و
آزار تو آزار من است و انکار تو انکار من است و فرزندان تو فرزندان من اند و تو وعده های مرا بعمل
خواهی آورد و حق با تو است و حق بر زبان تو و در دل تو و در میان دو دیده تست و ایمان مخلوط است
با گوشت و خون تو است چنانکه مخلوط است با گوشت و خون من و بر حوض کوثر وارد نمیشود بر من
دشمن تو و غایب نخواهد بود از حوض کوثر دوست تو و با تو در حوض کوثر وارد خواهند شد پس

حدیث یازدهم

حدیث دوازدهم

حضرت

در مناقب حضرت سید الاوصیا علیه السلام

حضرت امیر سر بسجده گذاشت و گفت حمد میکنم خدای را که منت گذاشت بر من با یمان و تعلیم کرد بمن
قران را و مرا محبوبترین خلایق کردانید نزد سید پیغمبران و سرور مرسلان کردانید بمحض احسان و فضل خود
بر من حضرت رسول گفت یا علی اگر تو نمیبودی مؤمنان بعد از تو شناخته نمیشدند **حدیث سیزدهم**
در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که حضرت رسول برادری قرار داد میان
اصحاب خود حضرت امیر کریان نزد حضرت رسول امده و گفت یا رسول الله برادری قرار دادی در
میان اصحاب خود و مرا با کسی برادر نکردی حضرت رسول گفت تو برادر منی در دنیا و اخرت و
ابن عبد البر در استیعاب گفته از وجوه بسیار روایت شده است که علی میگفت من بنده خدا و برادر رسولم
و این سخن را بغیر از من کسی نمیگوید مگر بسیار دروغ گوئی و حدیث اخوت از متواترات است و ابن حنبل در
مسند بشش سند روایت کرده از جمعی از صحابه و ابن مغازلی بهشت سند روایت کرده و ابن صباغ
مالکی در فصول مهمه از ابن عباس روایت کرده است که هر یک از مهاجر و انصار را با هم برادر کردانید و
حضرت امیر کریان شد حضرت رسول گفت من ترا از برای خود گذاشتم پس دست او را گرفته بلند کرد و گفت
علی از من است و من از اویم و او از من بمنزلهٔ هرون است از موسی و این اخبار صریح است در امامت
و ریاست کران حضرت هم شبیه است بحضرت رسول ص **حدیث چهاردهم** ابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغه روایت کرده است از مسند احمد حنبل و مناقب ابن مردویه و سایر کتب عامه که حضرت رسول ص
در حال احتضار فرمود بخوانید از برای من حبیب مرا و بروایت دیگر خلیل مرا ابوبکر را طلبیدند چون
نظر حضرت رسول بر او افتاد روی از او پوشانید و باز گفت دوست مرا بطلبید عمر را طلبیدند چون نظر
حضرت رسول ص بر او افتاد رو کردانید و باز گفت دوست مرا بطلبید عایشه گفت حضرت رسول ص علی را مطلبید
چون علی امد در میان جامه خود داخل کرد و او را در بر گرفت و با او راز گفت تا بعالم اعلی رحلت
فرمود و ابن شیرویه در فردوس روایت کرده است از ابن عباس روایت کرده که گفت رسول خدا ص که سر
من علی بن ابی طالب است **حدیث پانزدهم** در صحیح ترمذی و مسند ابو یعلی و مناقب ابن مردویه و
فضایل سمعانی و سایر کتب از جابر روایت کرده است که در روز فتح طائف حضرت رسول ص با علی ع
راز گفت و بسیار طول داد عمر با ابوبکر گفت چه بسیار طول داد پیغمبر راز خود را با علی ع چون این سخن به پیغمبر ص
رسید فرمود من راز با علی نمیگفتم خدا راز با او میگفت **حدیث شانزدهم** عامه و خاصه روایت کرده اند که چون

حدیث سیزدهم
حدیث چهاردهم
حدیث پانزدهم
حدیث شانزدهم

مهاجران بمدینه آمدند ودر دور مسجد خانها بنا نهادند و درهای آنخانها را بمسجد گشودند و بعضی آنها در مسجد می خوابیدند رسولخدا معاذ بن جبل را فرستاد و ندا کرد که رسولخدا امر میکند شما را که همه درها را ببندید مگر در خانهٔ علی که باز باشد پس در این باب مردم سخنان گفتند چون سخنان آنان بحضرت رسید خطبه خواندند و فرمودند بخدا سوگند من این درها را نبستم و در خانهٔ علی را نگشودم بلکه خدا مرا امر کرد که چنین کنم اطاعت کردم و اینمضمون را احمد حنبل و ابو یعلی در مسند و صاحب خصایص علویّه و سمعانی در فضایل و ابو نعیم در حلیّه و دیگران از سی نفر از اکابر صحابه روایت کرده اند و ابن ابی الحدید گفته است که احمد بن حنبل در مسند اینمضمون را بسندهای بسیار روایت کرده است و ابن حجر نیز از احمد روایت کرده است **حدیث هفدهم** و ابن اثیر در نهایه در لغت قراع روایت کرده است که چون ندا کردند که بیرون روند همه کس از مسجد بغیر ال رسول و علی بیرون نروند رفتیم از مسجد و رختهای خود را میکشیدیم و میبردیم بیرون و صاحب مشکوة از مسند احمد و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی قریب بهمین روایات ذکر نموده اند و اینهمه نقل این خبر از علمای عامه است و همین فضیلت و امتیاز و بزرگی است و اختصاصات که مخصوص خود حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین است **حدیث هیجدهم** از طرق عامّه احمد در مسند و ابو علی موصلی و صاحب تاریخ بغداد و زعفرانی در فضایل و خطیب خوارزمی در اربعین و نطنزی در خصایص و جماعت بسیار دیگر از علمای اهل سنّت از جابر روایت کرده اند که گفت با رسول الله ص داخل مکه شدیم و کفار قریش سیصد و شصت بت بر دور خانه کعبه گذاشته بودند حضرت رسول ص امر کرد که همه را بر رو در انداختند و بر بالای خانه کعبه بت بزرگی گذاشته بودند که آنرا هبل میگفتند چون نظر حضرت رسول ص بر او افتاد فرمود که یا علی یا می باید تو بر دوش من بالا روی یا من بر دوش تو بالا روم که هبل را از بام مکه اندازیم علی عرض کرد که تو بر دوش من بالا رو و حضرت امیر گفت چون حضرت رسول بر دوش من نشست از برای سنگینی رسالت آن حضرت و جلالت آن بزرگوار نتوانستم آنحضرت را حرکت داد پس حضرت تبسّم فرموده بزیر آمد و مرا بر دوش خود سوار نمود چون برخواست قسم بآنخدائیکه دانه را شکافته و خلایق را آفریده است چنان بلند شدم که اگر میخواستم آسمان را می توانستم گرفت پس هبل را گرفتم و بزیر افکندم و بعد از آن خود را از بام کعبه افکندم و المی بمن نرسید و این کرامت از همه عظیم تر است و

حدیث هفدهم

حدیث هجدهم

در محبت حضرت امیر مؤمنان علیه السلام

تا آنکه کسی در جلالت و بزرگی هم دوش پیغمبر نباشد پا بر دوش او نمیتواند گذارد **حدیث نوزدهم** و از
عایشه روایت کرده اند که گفت دیدم حضرت رسول علی را در بر گرفته است و میبوسد و گفت دو مرتبه
پدرم فدای تو باد ای یگانه شهید و چون که علی حاضر نبود می فرمود کجا است دوست خداوند و دوست
رسول او و ابن حجر همین اول حدیث را از عایشه ذکر کرده است خلاصه هر عاقلی که اندک انصاف داشته
باشد و خالی از عداوت اهلبیت و عصبیت باشد و بهره از طریق حق داشته باشد می داند که هرگاه
پادشاهی یا امیری یک شخصی از اقارب خود را پیوسته مورد عنایت خود کرده اند و در امور کلیه و
جزئیه با او مشورت کند و توسل جوید و پیوسته او را محرم اسرار خود کرده اند و در همه احوال
در مجامع خلق مبالغه در مدح او کند البته او برای جانشینی خود مهیا کرده است خصوصا که
هرگاه این امور از کسی صادر نشود که معلوم است که آن شخص محبت او تابع محبت خدا است و مبتنی
بر امور دنیه و روابط بشریه نیست پس اینها ادل دلایل اند بر امامت و خلافت حضرت امیر مؤمنان
حدیث بیستم در مناقب خوارزمی از ابولیلی روایت کرده است که رسول خدا فرمود بعد از من فتنه
خواهد بود چون آن فتنه ظاهر شود بر شما باد بملازمت علی که او جدا کننده حق و باطل است و از ابن عمر
روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است و هر که از من
مفارقت کند از خدا مفارقت کرده است و از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که حضرت رسول الله صلعم گفت
که اگر ببینی علی را بوادی میرود و مردم بوادی دیگر می روند تو با علی برو و مردم را بگذار که ترا در ضلالت
داخل نمیکند و از هدایت بیرون نمیبرد ای امت حضرت رسول تعصب و تقلید آباء و بزرگان
خود وا رها کنید و چشم بصیرت بگشائید که این علمای اهل سنت با این نقل اخبار که میکنند چگونه چشم
از حضرت امیر ع پوشیده اند و آنچه حضرت از ستم خلفا شکایت کرده چنانکه ابن ابی الحدید که از عامه است نقل میکند
با وجود این جمع شدند در خانه حضرت و آن حضرت را کشان کشان از خانه بیرون آوردند که بیعت کن
با ابوبکر و غصب حق او نمودند **حدیث بیست و یکم** و ابوذر روایت کرده ملتا از ام سلمه که حضرت رسول
فرمودند علی با حق است و حق با او است و از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر نزد من آیند و ایضا
از عایشه روایت کرده است همین مضمون را و ابن ابی الحدید گفته است که این حدیث نزد من ثابت است که حضرت رسول
فرمود که حق با علی است و علی با حق است و حق با او میگردد هر جا که او گردد و محمد شهرستانی که از علمای عامه است در

حدیث نوزدهم

حدیث بیستم

جواب

جواب علامه حلی در کشف الحق استدلال باین حدیث کرده است گفته است که بودن حضرت امیر ع
با حق وجدا نشدن او از حق امریست که کسی را در آن شکی نیست **حدیث بیست و دوم** و ابن حجر
ناصبی در صواعق محرقه روایت کرده است از طبرانی از ام سلمه که گفت شنیدم از حضرت رسول علی با قرآن است و
قرآن با علی است از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر نزد من آیند و ابن مردویه نیز همین مضمون را
بطرق متعدده روایت کرده است از ام سلمه و عایشه **بیست و سیم** و مؤلف کتاب فضایل
الصحابه نیز از عایشه روایت کرده است و در فردوس الاخبار از حضرت رسول روایت کرده است که
گفت خدا رحمت کند علی را خداوندا حق را با او بگردان هر جا که او گردد و کسی از مخالفان و سنیان
این مضمون را انکار ندارند **بیست و چهارم** صاحب استیعاب نقل کرده است که گفت رسول خدا
هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که علی را ایذا کند مرا ایذا کرده است و هر که مرا ایذا
کند خدا را ایذا کرده است و خدا می فرماید ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و
الاخرة و لهم عذاب عظیم **حدیث بیست و پنجم** ثعلبی از مجاهد و ابن عباس و ابن مغازلی از
انس و صاحب مناقب بطرق متعدده روایت کرده اند که بساطی از خندف بهدیه آوردند بخدمت رسول
خدا پس فرمود ای انس بگستران را پس گستردم آن را پس فرمود آن ده نفر از اصحاب را بیاور از برای من
پس ایشان را آوردم چون داخل شدند امر فرمود ایشان را که بر آن بساط بنشینند پس علی را خواند
و زمان طویلی با او نجوی نمودند و آهسته کلام کردند آنگاه امر نمود که او در وسط آن بساط بنشیند
پس نشست علی در وسط بساط و فرمود که ای باد ما را بردار و بر زمین بگذار پس باد ما را برداشت و بعد
گذاشت ایشان سیر فرمود که میدانید که شما در کجا هستید گفتیم نمیدانیم فرمود این محل اصحاب کهف
و رقیم است برخیزید و بر ایشان سلام کنید پس سلام کردیم بر ایشان و جواب ما را ندادند پس علی ع
برخواست و فرمود سلام بر شما ای صدیقان پس گفتند و بر تو سلام و رحمت خدا و برکات او آنگاه
گفت که علی ع با ایشان فرمود که چرا جواب برادران مرا ندادید گفتند ما جماعت صدیقان سخن نمیگوئیم مگر
با کسی که پیغمبر یا وصی پیغمبر باشد آنگاه برگشتند بخواب خود تا زمانیکه قائم آل محمد خروج نماید پس خدا
ایشان را بر میانگیزاند در وقت خروج آنحضرت پس نشستیم در بساط و علی فرمود ای باد ما را بردار پس باد ما را
برداشت و پرواز مینمود آنگاه فرمود که ای باد ما را بر زمین بگذار پس ما را بر حره بر زمین گذاشت پس اشاره نمود که بر

حدیث بیست و دوم
حدیث بیست و سیم
حدیث بیست و چهارم
حدیث بیست و پنجم

که بر رکعت آخر نماز رسول خواهیم رسید و آمدیم با آنحضرت در رکعت آخر رسیدیم این خبر که روسای اهل سنت
نقل کرده اند از چند وجه دلالت دارد بر فضیلت امیر المؤمنین یکی آنکه باد باطاعت آنجناب بوده و یکی آنکه اصحاب کهف بر او سلام
نمودند و بر دیگران نکردند یکی آنکه اصحاب کهف شهادت دادند بر آنکه آنسرور وصی رسول الله است و یکی آنکه آنحضرت خبر داد که رکعت بیکر
نماز حضرت رسول صلعم میرسند حدیث بیست و ششم ثعلبی در تفسیر خود و ابن عقبه در کتاب ملحمه و ابو السعادات در
کتاب فضایل عترت طاهره و غزالی در احیاء العلوم بسندهای خود روایت کرده اند از ابن عباس
و ابی رافع و هند پسر ابی هاله که گفتند رسول خدا صلعم فرمود که خداوند وحی فرمود بجبرئیل و میکائیل
که من شما را برادر یکدیگر کردانیدم و عمر یکی از شما را افزونتر از عمر دیگری قرار دادم پس کدام
یک از شما عمر خود را بدیگری میدهد هر دو مکروه داشتند پس خداوند وحی فرمود بایشان
که من برادر نمودم علی ولی خود را با محمد پیغمبر خود پس علی زندگی پیغمبر را بر زندگی خود
ترجیح داد بر جای او خوابید و جان خود را فدای او نمود بروید بسوی زمین و او را نگاه دارید
از دشمنان پس فرود آمدند و جبرئیل در بالای سر آنجناب ع نشست و میکائیل در پائین پای او
نشست و جبرئیل میگفت به به کیست مثل تو ای پسر ابی طالب و حال آنکه خداوند عز و جل
مفاخرت می کند بتو بر ملئکه پس خداوند این آیه را فرستاد و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات
الله یعنی و از مردم کسیست که جان خود را میفروشد در راه رضای خدا و در این خبر حضرت رسول
تصریح فرمودند که خدا وحی فرموده است بجبرئیل و میکائیل که برادر نمودم علی ولی خود را با محمد
پیغمبر خود پس خداوند وحی فرموده علی ع ولی خود و ولی خدا مطابق آیه مبارکه است انما ولیکم
الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و بهمین خبر
این تصریح و ثابت می شود ولایت و امامت و خلافت آنحضرت حدیث
بیست هفتم در مناقب از جابر روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که
پیشترین امت من در تسلیم و زیادترین ایشان در علم و صحیح ترین ایشان در دین و
فاضل ترین ایشان در یقین و کامل ترین ایشان در حلم و سخی ترین ایشان و
شجاع ترین همه امت من علی است و او است امام بر امت من مؤلف گوید پس بفرموده
حضرت رسول ص حضرت امیر ع اقدم بر اسلام و ازید در علم و اصح و اتقن در دین و افضل و

حاشیه: حدیث بیست و ششم

حاشیه: حدیث بیست و هفتم

واکمل بر همه امت بوده است وحلم و سخاوت و شجاعت او هم از همه امت زیاده بود و او امام بر امت
است پس معلوم شد که خلفاء خلفاء ثلاثه محققا جزء امت بوده اند و همه این صفات و کمالات
باضافه امت و پیشوای امت و رهنمای همه امت خاص وجود علی حضرت امیر المؤمنین است که
احدی انکار ندارد حتی مخالفین از حضرت حدیث بیست و هشتم موفق بن احمد خوارزمی که از
اعیان علمای اهل سنت است روایت کرده است از رسول خدا که فرمود روزی جبرئیل در هنگام
صبح بر من نازل شد خرم و شادان از سبب خرمی او سؤال نمودم گفت چگونه خوشحال نباشم و
حال آنکه چشم من روشن شده است با آنچه خدای تعالی کرامت فرموده است برادر و وصی تو
و امام امت تو علی بن ابی طالب ع گفتم چه کرامت فرموده است برادر و وصی من و امام امت من
علی بن ابی طالب گفت مباهات فرموده است بملائکه و حمله عرش بعبادات او در شب گذشته
و فرمود ای ملائکه من نظر کنید در زمین بسوی حجة من بعد از پیغمبر من چگونه پیشانی و گونه خود را
بر روی خاک گذاشته است از جهة فروتنی عظمت و جلال من ای ملائکه من گواه میگیرم شما را که
علی امام و آقای همه مخلوق من است حدیث بیست و نهم موفق بن احمد روایت کرده است بسند خود
از ام سلمه که گفت روزی رسول خدا در نزد من بود که ناگاه جبرئیل نازل شد و با آن سرور
گفتگوئی نمود و آن حضرت خندید پس چون جبرئیل رفت گفتم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول
الله از چه خندید آن حضرت فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که میگذشت بر علی در محلیکه بجهة چرانیدن
شتران خود رفته بود و در آن جا بخواب رفته بود و بعض بدن او نمایان شده بود جبرئیل گفت
که آن را پوشانیدم پس سردی ایمان او را یافتم و بقلب من رسید سردی آن و آن سرور میزان ایمان است
چنانکه صحابه هم میگفتند که ما بمحبت علی ع شناختیم مؤمنان را از منافقان حدیث سی ام احمد
حنبل از ابن عباس روایت کرده است که از انس روایت میکند که من اراد ان ینظر الی آدم ع فی علمه و
الی نوح فی فهمه و الی ابرهیم فی سخاوته و الی موسی فی بطشه و الی سلیمان فی بهجته و الی داود فی قوته
و الی یوسف فی جماله و الی یحیی فی زهده و الی عیسی فی صمته و الی محمد فی کماله فلینظر الی علی بن
ابی طالب ع حدیث سی و یکم در مناقب شافعی از ابن زبیر مکی روایت کرده است از جابر بن عبد الله
انصاری که رسول خدا صلعم فرمود که خداوند برگزید مرا و انتخاب نمود مرا از سایر خلقش و مرا رسول خود قرار

داد و نازل فرمود بر من بزرگ کتابها را پس گفتم ای خدای من ای آقای من بدرستیکه فرستادی موسی
را بسوی فرعون پس از تو خواست که برادرش هرون را وزیر او گردانی که قوت بازوی او باشد و تصدیق
کند سخن او را و من سؤال میکنم از تو ای خدای من و ای آقای من اینکه قرار دهی برای من وزیری از اهل
بیت من که قوت بازوی من باشد پس قرار داد علی را وزیر من و برادر من و قرار داده شجاعت را
در دل او و او را هیبتی عطا فرموده در دل دشمنان او و او اول کسی است که ایمان آورد بمن و تصدیق
نمود مرا و او اول کسی است که خدا را بیگانگی یاد نمود و من این را از خدا خواستم و بمن داد پس او است
بزرگ اوصیا پیوستن با او سعادت است و مردن در طاعت او شهادت است و اسم او در توریه مقرون
است بنام من و زوجه او صدیقه کبری دختر من است و دو پسر او بزرگ جوانان اهل بهشت اند
و دو پسر من اند و او و دو پسر او و امامان بعد از ایشان حجتهای خدایند بر بندگان او بعد از
پیغمبران و ایشانند ابواب علم در امت من کسیکه متابعت نماید ایشان را نجات یابد و کسیکه
پیروی نماید ایشان را راهنما خواهد شد براه راست خدا دوستی ایشان را بکسی مرحمت نفرموده
مگر آنکه او را داخل بهشت گرداند **حدیث بیست و دوم** موفق بن احمد خوارزمی که از
اکابر علمای اهل سنت است از رسول خدا روایت میکند که فرمود در شب معراج چون بسدرة
المنتهی رسیدم در حضور حق تعالی ایستادم فرمود یا محمد عرض کردم لبیک و سعدیک ای پروردگار
من فرمود خلق را امتحان کرده از میان ایشان کرا یافتی که از همه کس بیشتر اطاعت تو کند عرض کردم
علی را فرمود راست گفتی ای محمد آیا از برای خود خلیفه قرار داده که فرض ترا ادا کند و تعلیم کند بندگان
من از قران آنچه را که نمیدانند عرض کردم که خود تو بجهت من اختیار کن که اختیار خود تو اختیار من است
فرمود من برای خلافت تو علی را اختیار کردم تو او را خلیفه و وصی خود قرار ده و من علم و حلم خود را
باو عطا کردم و او امیر المؤمنین است و هیچ کس پیش از او باین اسم نامیده نشده است و احدی بعد از
او نامیده نخواهد شد و چون حدیث طولانی است بهمین قدر که موضع حاجت بود ترجمه و نقل شد
حدیث بیست و سیم ابن مغازلی از اجلای علمای اهل سنت باسناد خود روایت کرده است از عبد الله
پسر عمر که گفت دو نفر آمدند بنزد عمر و از او سؤال کردند از طلاق عبد پس عمر رفت بنزد جماعتی که در میان
آنها یکمرد اصلع بود و گفت ای اصلع طلاق عبد چند تا است پس او بآن دو انگشت خود اشاره نمود پس عمر

حدیث بیست و دوم

حدیث بیست و سیم

بان دو مرد

بان دو مرد گفت دو است پس یکی ازان دو مرد گفت سبحان الله ما ان تواندیم بتریم و تو امیر المؤمنینی
پس تواند دیگری میپرسی قسم بخدا اگر با تو سخن هم نگفت مگر باشاره عمر گفت عذاب بر تو باد مگر تو
او را نمیشناسی این علی بن ابی طالب است و شنیدم از رسول خدا که فرمود که اگر آسمان و زمین در یک پله
ترازو گذاشته شود و ایمان علی در پله دیگری هر آینه زیادتی خواهد نمود ایمان علی اینک ملاحظه کن که
عمر چگونه مدح ازان جناب نموده است و ازین قبیل مدایح در کتب خلفا از خلفاء ثلاثه بسیار است که
این مختصر گنجایش آن ندارد و الفضل ما شهدت به الاعداء **حدیث سی و چهارم** در مناقب ابن
مغازلی روایت کرده است از عبد الرحمن بن سعد مولای ابی ایوب انصاری که گفت رسول خدا فرمود
که صلوات فرستادند ملئکه بر من و بر علی هفت سال بجهة آنکه کسی نماز نکرد با من دران مدت مگر علی و از انس بن
مالک روایت کرده است که رسول خدا فرمود که ملائکه صلوات فرستادند بر من و علی هفت سال نیرا
که در این مدت بالا نرفت بسوی آسمان شهادت بر وحدانیت خدا و رسالت محمد مگر از من و او **حدیث
سی و پنجم** ابن مغازلی روایت کرده است از ابن عباس که حضرت رسول فرمود چون رسیدم بمقام
قرب حق با من مناجات فرمود و تکلم نمود پس تعلیم نگرفتم چیزی را مگر آنکه علی را تعلیم نمودم پس او است باب علم من
حدیث سی و ششم حموینی بسند خود روایت کرده است از ابن مسعود که گفت نازل شد قرآن
بر هفت حرف و از برای آن ظاهر و باطنی است و بدرستیکه در نزد علی است علم قرآن علم ظاهر آن و علم
باطن آن **حدیث سی و هفتم** حموینی از کلبی روایت کرده است که ابن عباس گفت که علم نبی از علم خدا است
و علم علی از علم نبی است و علم من از علم علیست و نیست علم من و علم صحابه در جنب علم علی مگر مثل
قطره در پیش هفت دریا و موفق بن احمد روایت کرده است از سلمان فارسی که رسول خدا فرمود که
اعلم امتی من علی ابن ابیطالب **حدیث سی و هشتم** ثعلبی و ابو نعیم روایت کرده است از عطیه عوفی از ابی
سعید خدری که گفت سؤال کردم از رسول خدا از این آیه الذی عنده علم من الکتاب یعنی کسیکه نزد
او بود علم بعض کتاب فرمود او وزیر برادرم سلیمان است و سؤال نمودم ازان سرور از قوله تعالی قل کفی
بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب یعنی بگو یا محمد کفایت است بخدا در شاهد بودن بین
من و شما و کسیکه نزد او است علم تمام کتاب فرمود حضرت رسول او است برادر من علی بن ابی طالب ع
مؤلف گوید پس معلوم شد شاهد میان خدا و خلق و کسیکه در نزد او علم تمام کتاب است علی است پس چگونه عمر

حدیث ۳۴

حدیث ۳۵

حدیث ۳۶

حدیث ۳۷

حدیث ۳۸

در منقبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

گفت بصاحب وما ینطق عن الهوی که ان الرجل لیهجر هم اینمرد بیمعنی و بی شعور میگوید بعد از آن رد
گفت حسبنا کتاب الله کفایت میکند ما را قرآن و حال آنکه نه خود او و نه احدی غیر امیر المؤمنین دانای
علم قرآن از ظواهر و بواطن آن نبود و قرآن را بظاهر معنی نمودند هر کدام از آنها و مریدان ایشان اختلاف
در مذهب ایشان دایم شد و الا اگر بصاحب قرآن و مفسر آن که امیر المؤمنین است واگذاشته بودند اختلاف
بهم نمیرسید و تمام این ضلالت و گمراهی است و اختلاف امت از رد فرمایش حضرت رسول شد
که عمر باعث شد و الا معلوم است که و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم یعنی نمیدانند تاویل
قرآن را مگر خدا و راسخون در علم قرآن که در خبر است اگر راسخون در علم حضرت پیغمبر و یازده فرزندان
سرور میباشند حدیث سیزدهم از ابی هریره منقول است که گفت در خدمت رسول الله

حدیث سیزدهم

رفته بودیم و در آن غزوه علی را در مدینه بر سر اهل و عیال گذاشته بود چون فتح روی نمود
بمدینه برگشتیم بهر کس از غنیمت یک سهم رسید و بعلی دو سهم عطا فرمود جمعی برخواستند
و گفتند یا رسول الله بعلی دو سهم میدهی و حال آنکه او در مدینه بود رسول خدا فرمود که ای
مسلمانان شما را بخدا قسم میدهم که در اثنای جنگ سواری از جانب راست حمله نکرد و لشکر
کفار را پراکنده نمود و بعد از آن بنزد من آمد و با من سخن گفت و همه او را دیدید یا نه گفتند یا
رسول الله بلی دیدیم گفت آن جبرئیل بود و وقتی که آمد گفت سهم من تعلق بعلی دارد و هم چنین شما
را قسم میدهم بخدا و رسول که سواری از دست چپ حمله نکرد و لشکر کفار را پراکنده نمود و
بعد بنزد من آمد و با من گفتگو کرد گفتند بلی یا رسول الله فرمود که آن میکائیل بود چون بنزد
من آمد گفت سهم من تعلق بعلی دارد و بخدائیکه جان من در دست او است بعلی ندادم مگر
سهم جبرئیل و میکائیل را پس تکبیر گفت و حضار مجلس هم تکبیر گفتند حدیث چهاردهم

حدیث چهاردهم

احمد بن حنبل در مسند خود از حضرت رسول روایت میکند که آن حضرت فرمود انا و علی بن ابی طالب
نوراً بین یدی الله من قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم رکب ذلک النور فی صلبه
فلم یزل فی نور واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففیّ النبوة و فی علی الخلافة یعنی من و علی بن ابیطالب
نوری بودیم در میان دو دست خلاق عالم جل شانه از پیش از آنکه خلق نماید آدم را بچهار ده
هزار سال پس چون خلق نمود آدم را آن نور ترکیب داد و بصلب آدم او را و از صلب آدم بصلبی و از

صلبی بصلبی بهمان طریق که بود انتقال می‌فرمود تا بصلب عبد المطلب رسید پس در من نبوت و در علی
خلافت بظهور آورد و این خبر را هم مغازلی نقل کرده است از جابر بن عبد الله انصاری و این
زیادتی هم دارد که چون بلفظ عبد المطلب رسید اینکه خدای تعالی آن نور را جدا کرد بدو حصه
شد حصهٔ که نبوت بود بصلب عبد الله در آمد و از او من بظهور آمدم و حصه که خلافت بود بصلب
ابوطالب منتقل شد و علی از آن بوجود آمد و این حدیث از جملهٔ احادیثی است که اتفاق کرده اند بر
نقل آن هر دو فرقه شیعی و سنی و صریح است در خلافت حضرت امیر ع و در اثبات مدعای ما
کافی است **حدیث چهل و یکم** در مسند احمد حنبل از سلمان فارسی نقل کرده است که
سلمان از حضرت رسالت پناه پرسید که یا رسول الله کی است وصی تو آن حضرت در جواب
فرمود که ای سلمان که بود وصی برادرم موسی گفت یوشع بن نون پس حضرت رسول فرمود که
بدرستیکه وصی من و وارث من و قضا کنندهٔ قرض من و ادا کنندهٔ وعدهای من که وفا
کنندهٔ همه را بانجام رساند علی بن ابی طالب است و ابی سعید خدری هم از سلمان بهمین طریق نقل میکنند
و زیاده که نقل میکنند اینست که حضرت رسول صلعم پرسید ای سلمان چرا یوشع بن نون را وصی
موسی کرد اینید گفتم از حضرت انکه عالم تر قوم او بود در آن روز گفت پس بدرستیکه وصی من
و محل سر من و موضع راز و بهترین آنکسانیکه بمانند بعد از من که بانجام رساند وعدهای مرا
و قضا نماید قرض مرا علی بن ابی طالب است و در کتاب مناقب خوارزمی قریب بهمین مضمون نقل کرده است
حدیث چهل و دویم ابن مغازلی بسند او از رسول خدا مرویست که بدرستیکه آن حضرت
فرمود لکل نبی وصی و وارث و ان وصیی و وارثی علی بن ابی طالب یعنی بدرستیکه هر پیغمبر را
وصیی و وارثی است و بدرستیکه وصی و میراث برندهٔ از من علی بن ابی طالب است و بدانکه در
زبان عرب بمعنی وصل کردن است و بهم پیوستن هم آمده است و در عرف آنستکه تصرف کند وصیت
کننده را بود که موصی باشد بعد از او بهمان نحو تصرف که آن شخص وصی میکند پس وصی بمعنی
کسیست که اولی از دیگران باشد بتصرف در امور و احوال وصیت کنندهٔ در هر امری و
هر کاری که باشد و در هر امری مداخلهٔ او جاریست پس حضرت رسول چنانکه مکرر فرموده بامت
که آیا من اولی بتصرف در امور شما نیستم امت میگفتند بلی بعد می فرمود بهمین قسم علی اولی بتصرف

حدیث ۴۱

حدیث ۴۲

در مناقب و فضائل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

در امور شما است من کنت مولاه فعلی مولاه لفظ من در من کنت افاده عموم میکند دلیل است بر
اینکه هر که را حضرت رسول مولی و صاحب اختیار او بوده علی هم مولی و صاحب اختیار او است
حدیث چهل و سیم در کتاب شرف المصطفی از رواة اهل سنت و جماعت نقل کرده اند از ابن
عباس که رسول خدا با امیر المؤمنین خطاب کرد یا علی آیا راضی نیستی ای علی آنکه ابرهیم خلیل الله
خوانده خواهد شد در روز قیامت پس از طرف راست عرش بر پای خواهد خواست پس او را
خلعت خلت خواهند پوشانید پس خواهند طلبید مرا و خلعت اصطفا خواهند پوشانید پس
بعد از ان ترا طلب خواهند نمود و مخلع بخلعت کرامت خواهی شد **حدیث چهل و چهارم** ابو نعیم
از انس بن مالک روایت نموده و او از ابو هریره نقل کرده که گفت روزی در مجلس و محضر
حضرت رسول الله حاضر بودم که ان حضرت شفقت بعمر بن خطاب نمود که یا ابا هریره بمیان
من و خدای عالم درباره علی بن ابی طالب ع عهدی است و ان عهد اینستکه علی راه نمای
بندگان و امامان من است و محل نور ایمان و امام دوستان من و نور طایفه که مرا اطاعت
نمایند **حدیث چهل و پنجم** در کتاب خطب الخطبا و کتاب ابن مغازلی شافعی در صحیح مسلم
مذکور است و در رساله صراط المستقیم از تصانیف شیخ ... و نیز نهان منقول استکه اگر خواهید
بلندی مرتبه و درجه امیر المؤمنین را در درگاه الهی و قدر و منزلت آن مسند نشین تخت سلونی را
معلوم کنید در آیه شریفه قل اننی هدانی ربی الی صراط مستقیم تامل نمایید که مفسرین علما
و محققین عرفا گفته اند که مقصود الهی از خطاب بحضرت رسالت پناه اینستکه بگو بر بندگان
من و آشکارا کن و ظاهر گردان که مرا هدایت نمود پروردگار من بمحبت علی بن ابی طالب ع و ان
مرتبه بالاترین مراتب ممکنه بشر است که خاتم النبوة بامر خالق البریة اظهار ان مرتبت حضرت امیر ع
نماید و نموده **حدیث چهل و ششم** محمد بن محمود کرمانی شافعی در کتاب خود نقل کرده که حضرت رسالت
پناه در مسجد شکر فرمود الهی بحق علی ولیک اغفر لمحمد نبیک و یعنی خدایا بحق علی که ولی تو است بیامرز
محمد را که نبی تست **حدیث چهل و هفتم** خوارزمی نقل کرده که در روز مباهله چون سید ثقلین
پیغمبر خدا امیر المؤمنین و فاطمه و سبطین حسنین را داخل عبای خود کرد آینده دست بدعا برداشته گفت
اللهم احشرنی فی زمرة محبیهم یعنی بار الها حشر کن مرا در زمره طایفه که دوست دار ایشان باشند و از ابن عباس نقل و

حدیث ۴۳ ع م

حدیث ۴۴ ع م

حدیث ۴۵ ع م

حدیث ۴۶ ع م

حدیث ۴۷ ع م

خبر خود علمای اهل سنت نتیجهٔ محبت و حال محبان اهلبیت طهارت ظاهر می شود اللهم اجعلنی من محبی آل محمد
حدیث چهل و هشتم متفق شیعه و سنی مخالف و مؤالف نقل کرده اند و اتفاق نموده اند در غزوهٔ
احزاب که چون عمرو بن عبدود عامری مبارز طلبید حضرت امیر ع از عسکر همایون بیرون رفت با
او مقاتله نماید حضرت رسول ص فرمود برز الایمان کله الی الشرک کله یعنی تمام اسلام با تمام کفر
برابر شد و چون مولی الموالی شاه ولایت اسد الله الغالب غالب کل غالب علی بن ابیطالب عمرو را بیک ضربت
بدوزخ فرستاد حضرت رسول آواز تکبیر آنحضرت را شنید تفتیش حال گشت که عمرو کشته شده
فرمود ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین یعنی بدرستیکه یکضربت علی که در روز
حرب خندق کار فرمود ثواب آن زیادتی دارد بر عبادتیکه آدمیان و جنیان کرده اند و میکنند و
خواهند کرد تا روز قیامت و هر یک ازین دو خبر دلالت تام بر افضلیت حضرت امیر ع دارد بر جمیع
خلایق انس و جن و تقدیم غیر بر آنحضرت تقدیم مفضول بر فاضل خواهد بود و کدام دلیل را
دلالت بمطلوب بیش ازین خواهد بود که عبادت علی تا باخر جهت یعنی شامل و افضل از همه عبادات
جمیع انبیاء و اولیاء و علما است تا روز قیامت **حدیث چهل و نهم** ابرهیم بن محمد حموینی از
پیغمبر روایت کرده است که خدای تعالی در شب معراج وحی فرستاد بسوی من درباره علی ع بسه چیز
اینکه او آقا و پادشاه مؤمنانست و امام متقیان و پیشوای دست و پا سفیدانست **مؤلف**
گوید این حدیث شریف را علمای شیعه و سنی بطریق متعدده ذکر کرده اند **حدیث**
پنجاهم در مسند احمد حنبل و در صحاح سته و مناقب خوارزمی و فصول المهمه مذکورست
و در هر کتابی از چندین طریق نقل نموده اند که در روز احد چون با رسول خدا ص دیگر تاب مشرکین
احدی نداشت و همه فرار نمودند و حضرت رسول ص را تنها گذاشتند و بغیر حضرت امیر المؤمنین کسی
نماند خدمت حضرت رسول ص و علی بهر طرف حمله می نمود و کفار را بخاک مذلت و بئس القرار
می فرستاد جبرئیل نازل شد گفت یا رسول الله ملائکه همه تعجب دارند از یاری و هواداری که امروز علی ع
با تو کرده و میکند پس آنحضرت گفت ان علیا منی و انا منه یعنی بدرستیکه علی از منست و من از
اویم پس جبرئیل گفت و انا منکما یا رسول الله ص یعنی من از هر دو شما هستم یا رسول الله **حدیث**
پنجاه و یکم و در کتاب مسند احمد حنبل و همه کتابها مذکورست باین عبارت که ان علیا منی و انا

حدیث چهل و هشتم

حدیث چهل و نهم

حدیث پنجاهم

حدیث پنجاه و یکم

من علیٌّ و هو ولی کل من بعدی لا یؤدی عنی الا انا و علی و نیز مذکور استکه در آن روز تا چاشت تا پیشین از میان زمین و آسمان صدای لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار بگوش اهل زمین می رسید

حدیث پنجاه و دوم

در ربید بن وهب گوید از ابن مسعود پرسیدم قصهٔ احد را گفت که در آن روز با رسولخدا نماند مگر علی و بعد از ساعتی ابو دجانه و سهل بن حنیف و عاصم بن ثابت برگشتند گفتم ابو بکر و عمر در کجا بودند گفت از گریختگان بودند پرسیدم که عثمان چه شد گفت او بعد از سه روز پیدا شد و چون بنزد حضرت رسول آمد بعد از سه روز آن سرور با او گفت خوش رفتی عریضی کردی پس از ابن مسعود پرسیدم که تو در کجا بودی گفت منهم از رفتها بودم و آنچه میگویم از سهل بن حنیف شنیده ام گفتم ماندن علی بتنهائی ع در این مقام محل تعجبست گفت ملئکه این تعجب که تو میکنی در آن وقت میکردند نمیدانی که جبرئیل در حال عروج این ندا میکرد لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار پس پرسیدم که این از چه معلوم شد گفت از انکه مردمان این ندا را شنیدند و از رسول خدا پرسیدند که این ندا کننده کیست حضرت فرمودند که جبرئیل است

حدیث پنجاه و سیم

از عکرمه مرویست که از عبد الله بن عباس نقل است که او گفت چهار چیز مر علی را بود که هیچ کس را مثل آن نصیب نشده یکی انکه از عرب و عجم بغیر از او کسی با رسولخدا اول نماز نکرده و یکی انکه همیشه علم دار رسولخدا بود در هر معرکه یکی انکه در روز احد بغیر او کسی یاری رسولخدا نکرد با رسولخدا یکی انکه در روز دفن رسول خدا کسی دیگر با آن حضرت و آن ثواب بهره مند نشد و ملی مؤلف گوید چون افعال و رفتار و گفتار و کردار آن حضرت همه ممتاز بوده که با احدی نبوده و کسی را میسر نشد و نصیب احدی نبوده غیر از وجود اقدس حضرت امیر مومنان

حدیث پنجاه و چهارم

احمد حنبل در مسند خود آورده و در صحیح مسلم و مناقب بلکه اکثر کتب مخالفین، مذکور است حدیث انا مدینة العلم و علیٌّ بابها و از جابر بن عبد الله انصاری نقل است که رسولخدا فرمودند انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب در بعضی از روایات مابین طریق است که رسول خدا خطاب با میر المومنین کرد انا مدینة العلم و انت الباب کذب من زعم انه یصل الی المدینة الا من الباب یعنی من شهر علم هستم و تو یا علی در آن شهر هستی دروغ گو کسی است که گمان کند که اینست دجز این بیت برسد و داخل شود بشهر مگر از در آن

حدیث پنجاه و پنجم

از ابن عباس روایت کرده است که در دین رسولخدا

فرمود

حدیث پنجاه و دوم
حدیث پنجاه و سیم
حدیث پنجاه و چهارم
حدیث پنجاه و پنجم

در منقبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است

فرمود انا دار الحکمة و علی بابها فمن اراد الحکمة فلیأت الباب و مضمون هم اینستکه حضرت رسول صلعم
بطریق کنایه نفس نفیس خود را بلکه جمله خلایق را که رسیدن بآن شهر یا بخانه مملو از علم و حکمة
و بهره مندی یافتن ازان و وصول ببهشت ممکن نیست مگر بسبب وجود حضرت رسول الله و داخل
شدن دران شهر علم و حکمت و بهره مندی و وصول بهشت امکان ندارد مگر که از دران داخل شود
در این خانه و این شهر علی بن ابیطالب است و مؤید این قول قول حق تعالی است و اتوا البیوت من ابوابها
یعنی هر کدام بخواهید بخانه در آیید از درها اول در آیید چنانچه کسی که از در خانه وارد نشود
گویند دزد است پس شخصیکه علم و حکمت و مسائل دینی و معارف و احکام شرعی خود را از غیر آن
حضرت کسب نماید یا اخذ کند که غیر این در خانه باشد عاصی و گمراه خواهد بود و مریدان خلفاء
غیر حق خواهد بود و چون مخالفین خانوادهٔ عصمت و جلالت را دیدند نتوانستند این احادیث را
رخنه و ناحق رد کنند و این حدیث در کمال صحت و شهرتست لهذا گفته اند مریدان دیگران و ابوبکر
محرابها بعد ملاحظه نمودند بعضی دیگرانها که خانه محراب لازم ندارد وضع حدیث دیگر کردند
از حدیث را فزودند و من نام نهادند و گفتند انا مدینة و ابوبکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها و
علی بابها یعنی منم مدینه و ابی بکر اساس و اجزاء او است و عمر دیوار او است و عثمان سقف و طاق
او است و علی در او است و باز بانهم قناعت نکرده اند و راضی نشده بی دیانتی را ابطاق و بلند نهادم
گفتند ضرورت و بدیهی است که اجزاء و پایه و دیوار و سقف بلند تر از در است و بر شخص عاقل
پوشیده و پنهان نیست که سقف و دیوار مدخلیتی در شهر ندارد و از فصاحت عربی دور است
حدیث پنجاه و ششم حدیثی است که ام سلمه از رسول خدا صلعم روایت کرده ملت و ابن مردویه که از علماء
اهل سنت است و متعصبین این جماعت است در کتاب مناقب خود ذکر نموده است و حدیث طولی دارد
و آخر حدیث این است که رسول خدا صلعم فرمودند که حق تعالی برگزیده است از هر امتی پیغمبری را و از
برای هر پیغمبری وصی برگزیده است و من پیغمبر این امت می باشم و علی وصی من است در
میان عترت و اهل بیت و امت من **حدیث پنجاه و هفتم** در کتب علمای سنت است روایت میکنند
که رسول خدا صلعم دست علی را گرفت و فرمود این خلیفه من است در میان شما بعد از من پس او را
اطاعت کنید و قول او را بشنوید **حدیث پنجاه و هشتم** که در کمال شهرتست حدیث منزلت که رسول

حدیث پنجاه و ششم

حدیث پنجاه و هفتم

حدیث پنجاه و هشتم

در مناقب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

حدیث پنجاه و نهم

خدا بمردم فرمود ند سلام کنید بر علی بامامت و امارت مؤمنان حدیث پنجاه و نهم ثعلبی و دیگران
از علمای اهل سنت نقل کرده اند که رسول خدا اولاد عبد المطلب را در خانه خود جمع نمود و روی
با ایشان نمود و فرمود کی است از شما که قبول کند وزارت مرا و ولی و خلیفه من باشد بعد از من
پس همه ایشان سکوت کردند پس علی بن ابی طالب گفت من و پیغمبر سه دفعه این سخن را فرمودند
و در هر سه دفعه حضرت امیر جواب می فرمود که من پس پیغمبر بعلی فرمود که ای علی توئی
برادر و وزیر و وصی و خلیفه من حدیث شصتم حافظ ابو نعیم ترمذی و بغوی
در صحاح هر یک این حدیث را نقل نموده اند و علاوه خوارزمی در مناقب از ابی البختری نقل
نموده که او گفت روزی امیر المؤمنین را دیدم در مسجد کوفه پیراهن رسول خدا در بر و عمامه آن حضرت
بر سر و شمشیر آن حضرت در کمر و انگشتر هدیتاثر در انگشت مبارک و اشاره بسینه مبارک خود
نموده و فرمود سلونی قبل ان تفقدونی الی آخر حدیث و ما بترجمه اکتفا میکنیم فرمایش
آن حضرت را فرمود ند سؤال کنید از من پیش از آنکه نیابید مرا بدرستیکه میان دو پستان من و دو
بال و دو پهلوی یعنی سینه من علم بسیار است و این گنجینه و ظرف علم است و این برکت لعاب دهان
مبارک حضرت رسول است و این علمیستکه آن عالم علم لدنی سید کائنات چنانکه مرغ بچه خود
را دانه میدهد بکام جان بمن رسانیده و مرا چشانیده بی آنکه وحی بمن آید بخدا قسم که اگر
مسندی برای من بگسترانند و بر آن مسند بنشینم هر آینه فتوی در احکام دهم اهل توریة بتوریة
ایشان و اهل انجیل را بانجیل ایشان تا آنکه توریة و انجیل بزبان آیند و گویند راست گفته
است علی و فتوی داده است بآن روشیکه حقتعالی ما را فرستاده است و شما تلاوت می کنید
کتاب خدا را و بکنه آن نمیرسید اگر معنی آن را می دانستید تصدیق بقول من می نمودید حدیث
شصت و یکم طبری و خرگوشی از اهل سنت باسناد خود از سلمان فارسی روایت
میکنند که فرمود رسول خدا که در روز قیامت قبه و خیمه از یاقوت سرخ از برای من بزنند
بر جانب راست عرش و از برای ابرهیم خلیل بر جانب چپ و در میان ما هر دو از برای علی بن
ابی طالب بزنند قبه و خیمه از لؤلؤ بیضا که درخشنده و بعد از تمامی حدیث فرمود حضرت
رسول و ما ظنکم بحبیب بین حبیبین یعنی چه گمان دارید شما ها ای امتان من بدوستیکه در میان

حدیث شصتم

حدیث شصت و یکم

در مناقب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

دو دوست باشد **حدیث شصت و دویم** دار قطنی و ابو نعیم اصفهانی از اهل سنت در احادیث صحیحهٔ خود شان از انس بن مالک نقل کرده اند که گفت رسول خدا فرمود در روز قیامت منبری از برای من نصب کنند ببلندی سر میل ملکی از زیر عرش رب العالمین ندا کند که محمد کجا است من جواب دهم و من روم بربالای منبر قرار گیرم باز ندا کند که علی کجا است چون او جواب دهد آنملك گوید بر اینمنبر بالا در آی وعلی آمده و بیکپایه از من فروتر قرار گیرد پس جمیع خلایق بدانند که محمد سید المرسلین و علی سید الوصیین است انس گوید چون سخن رسولخدا باینجا رسید مردی از حضار مجلس برخواسته گفت یا رسول الله کی است که بعد از اینها ان علی را دوست ندارد و با او دشمنی کند پس رسولخدا فرمود ای برادر انصاری دشمن نمیدارد علی را از قریش مگر سفیحی و نه از قوم انصار مگر یهودی و نه از عرب مگر دعی و نه از سایر مردمان مگر شقی و در روایت ابن مسعود این زیاده است و نه از زنان الا سلقلقی و سفیح بمعنی زنا کار است و فاجر و دعی نسبت که جمعی بر سر او دعوی باشد و ندانند از کی است چو معویه و عمرو عاص و سلقلقی زنی را گویند که حیض او از راه دیگر باشد **حدیث شصت و سیم** علمای اهل سنت روایت کرده اند از حامد و او از ابن عباس که گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود علی یوم القیمة علی الحوض لا یدخل الجنة الا من جاء بجواز من علی بن ابی طالب یعنی علی روز قیامت بر کنار حوض کوثر خواهد بود و نمیتواند داخل بهشت شود کسی مگر آنکه رخصت از علی بن ابی طالب داشته باشد **حدیث شصت و چهارم** امیر امام عبادی در کتاب مسمی باسم الدین و ابن فورك در کتاب فصول و ابن مغازلی در مناقب و صاحب کتاب اعتماد که از فقهای حنابله است و ابن الحدید معتزلی و غیر اینها تمام نقل نموده اند رد شمس را بجهت امیر المؤمنین باین تفصیل که چون حضرت رسول از غزوهٔ خیبر مراجعت فرمود بطرف وادی القری میل نمود در صهبا وقت نماز عصر سر مبارک در کنار امیر المؤمنین ع نهاده بود که اثر وحی ظاهر شد و زمان نزول وحی طول کشید تا آفتاب غروب کرد و چون وحی منجلی شد آنحضرت سؤال کرد یا علی نماز عصر خوانده گفت نه یا رسول الله پس آنحضرت دست بدعا برداشت که الهی اگر علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بوده آفتاب را برگردان از برای او تا نماز عصر را بگذارد و اسماء بنت عمیس نقل کرده که بعد از آن که آفتاب غروب نموده بود دیدم که مراجعت نمود شمس و آفتاب طالع شد و بر زمین تافت چنانکه همه کس دیدند و علی نماز عصر را خوانده اند و بعضی

حدیث شصت و دوم

حدیث شصت و سیم

حدیث شصت و چهارم

نقل نموده اند که خود حضرت امیر المؤمنین دعا نمود غرض اینست که هیچ کس در ردّ شمس بجهت حضرت
امیر المؤمنین خلافی ندارد و بعضی گفته اند حضرت رسول دعا فرمود و بعضی گفته اند که خود
امیر ع دعا نمود **حدیث شصت و پنجم** طحاوی که از اکابر علمای حنفیه است گفته است و روات
این حدیث همه ثقات اند و از احمد بن صالح که از اکابر علمای اهل سنت است منقولست که اهل
علم را سزاوار است که در حفظ این حدیث تغافل ننمایند چرا که از علامات نبوّت است و مشهور است
که در انبیاء سابق از برای یوشع بن نون ردّ شمس شده و همچنین در وقتیکه حضرت امیر المؤمنین ع
بطرف نهروان میرفت در آن راه هم بدعای آنحضرت ردّ شمس وقوع یافت و آن برین وجه بود که
طرف عصری عبور حضرت بزمین شوره بوم افتاد تا از آنجا بیرون رفتند آفتاب غروب نمود و حضرت
امیر المؤمنین دعا کرد خورشید برگشت و آفتاب طالع شد و نماز عصر را خواندند و بعد دو مرتبه غروب نمود
و این خبر در اکثر کتب سیر و تواریخ مذکور است **حدیث شصت و ششم** بچند طریق از روات اهل
سنت نقل در کتب ایشان شده و مذکور است که از انس بن مالک روایت کرده اند و برین وجه ذکر شده
که صبح بود ابوبکر و عمر بدر خانه حضرت رسول حاضر شدند رسول خدا با هر دو گفت بروید بدر خانه
علی که من نیز از عقب شما خواهم آمد که آنچه امشب برو واقع شده بشنوید انس گوید منهم نیز با ایشان
همراه شدم و چون رسیدیم و دعا رسانیدیم علی از خانه بیرون آمد گفت خیر است گفت مگر چیزی
حادث شده است ابوبکر گفت خیر است در این حرف بودند که پیغمبر خدا رسید فرمود یا علی آنچه امشب از
برای تو واقع شده از برای ایشان نقل کن علی گفت یا رسول الله شرم میدارم از نقل آن حضرت
فرمود انّ الله لا یستحیی من الحقّ یعنی بدرستیکه حقتعالی از کلمه راست بد نمی آید تو هم در اظهار
حرف حق شرم مکن پس علی فرمود که مرا احتیاج بغسل شد و آب حاضر نبود و حسن را از پی آب براهی
فرستادم و حسین را براه دیگر و هر دو ایشان دیر آمدند و من دلگیر و مهموم بودم که مبادا بنماز
نرسم ناگاه دیدم سقف خانه شکافته شد و سطلی پایین آمد که مندیلی بر سر آن بود مندیل را بر
برداشتم و سطل را پر آب دیدم از آن آب غسل کردم و بهمان مندیل بدنم را خشک نمودم پس بعد از
غسل و خشک نمودن بدن آن سطل و مندیل بآسمان بالا رفت و من خود را بنماز رسانیدم بعد از
آن حضرت رسالت پناه فرمودند بدانید آن آب از کوثر بود و آنکه آن را آورد جبرئیل بود و مندیل از

و مندیل استبرق بهشت بود و سطل از سطلهای جنت بود کیست مثل تو یا علی در این شب و حال
آنکه جبرئیل خادم تو بود و این حدیث را بسیاری از مخالفین ذکر نموده اند و شیعی مذهبهم ذکر
کرده و تفاوتیکه هست در اینست که بعضی روایات وضو ساختن و بعضی غسل کردن واقع شده
و ممکنست که دو بار واقع شده باشد **حدیث شصت و پنجم** در کتب معتبره و اخبار صحیحه مذکور
است که روزی جبرئیل نازل شد بر حضرت رسول ص طشتی و افتابه آورد بر رسول خدا گفت حق
سبحانه امر فرموده که شما با این افتابه دست علی را بشوئید و چون خبر دادند حضرت امیر ع عرض کرد
یا رسول الله من باین خدمت اولی هستم از شما آنحضرت فرمودند که اینک جبرئیل حاضر است و خبر
میدهد که امر خدای تع چنین است پس علی راضی شد رسول خدا آب می ریخت و او دست میشست و لیکن
آب در طشت نمیریخت پس حضرت امیر ع عرض کرد یا رسول الله اینهمه آب که میریختی در طشت اثری
از آنها نیست فرمود یا علی ملائکه آنرا بجهت تبرک از یکدیگر میربایند **حدیث شصت و ششم** در
کتب عامه از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود لو اجتمع الناس علی حب علی لما
خلق الله النار یعنی اگر جمیع مردمان یکدل و یکجهت می شدند بر دوستی امیر المؤمنین هر آیینه خدای تع
دوزخ را نمیآفرید **حدیث شصت و هفتم** صاحب کتاب لسان الکرام ذکر کرده که روزی جبرئیل امین
در خدمت سید کاینات بصحبت مشغول بود که امیر المؤمنین ع پیدا شد چون جبرئیل آنحضرت را دید
برخواسته شرایط تعظیم را آورد پس حضرت رسالت پناه فرمود که یا جبرئیل تو از برای این جوان تعظیم
میکنی گفت چون نکنم که او را بر من حق عظیم است آنحضرت پرسید که چگونه بود آن تعلیم گفت یا رسول الله
در وقتیکه خالق بیچون مرا خلق کرد از من پرسید تو کیستی و من کیستم و نام تو چیست و نام من
چه در جواب متحیر بودم و ساکت ماندم و مدتی در مقام تحیر بودم که این جوان حاضر شد در عالم
نور مرا گفت بگو تو پروردگار جلیلی و نام تو جلیل است و من بنده ذلیل و نام من جبرئیل است
لهذا چون او را دیدم تعظیم نمودم پس حضرت از او پرسید که مدت عمر تو چند است گفت یا رسول الله
بسیار است لیکن ستاره ایستکه در سی هزار سال یکبار طالع می شود و من آن ستاره را
سی هزار مرتبه دیده ام و از این جهة بود که میفرمود لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا **حدیث**
[illegible] خوارزمی و دار قطنی و ابن حجر و اکثر اهل سنت در کتب خود نکر [illegible] الغفار حضرت را

وامدن از اسمان نموده اند وخوارزمی در کتاب مناقب بسند خود از جابر بن عبد الله نقل کرده
است که در روز بدر از رسول خدا شنیدم که می فرمود هذا رضوان الله ملک من ملائکة الله
ینادی لا سیف الا ذو الفقار ولا فتی الا علی یعنی حضرت رسول فرمود این رضوان خدا
ملکی از ملائکه خدا است ندا میکند نیست شمشیری مگر ذو الفقار ونیست جوان با همتی
مگر علی که در راه دین ایستادگی نمود در سابق ذکر این حدیث را نمودیم که در بعضی کتب مذکور
است که جبرئیل ندا کننده بوده است ممکن است که در احزاب جبرئیل بوده ودر بدر رضوان
ملک بوده است در دو غزوه واقع شده باشد **حدیث هفتاد و یکم** احمد حنبل در
جمع بین الصحیحین ودر جمع بین الصحاح الستة مذکور است که رسول خدا صلعم روزی خطاب با امیر
المؤمنین ع کرد وفرمود لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق یعنی یا علی دوست نمیدارد
ترا مگر کسیکه مؤمن باشد یعنی اقرار بدل وزبان بتو داشته باشد ودشمن نمیدارد ترا مگر
منافق باشد یعنی دلش وزبانش از تو دوری جوید واز جابر بن عبد الله انصاری منقولست
که در اخر عمر عصا بدست گرفته در کوچه های مدینه میگذشت ومیگفت که حضرت امیر المؤمنین
بعد از پیغمبر ص از همه کس بهتر وخوبتر است وهر که منکر باشد پس بتحقیق که کافر است وخطاب
بگروه انصار مینمود ومیگفت ای جماعت انصار اولاد وفرزندان خود را پرورش دهید بمحبت امیر
المؤمنین وبزیور دوستی آن حضرت دلهای ایشان را محلی ومزین کردانید وهر کدام از اولادهای
شما از محبت آن حضرت سر باز زند تحقیق حال مادرش کنید که آن قصور البته از جانب مادر او ست
ودر اخبار اهل سنت است که ما می شناختیم منافق را با غیر منافق بمحبت علی ع وعجب است که بعضی
اهل سنت با اینهمه احادیث که در کتب خود انها ماثور است از محبت علی ع با وجود این مینویسند در
کتب خود که محبت علی ع با تسنن جمع نمیشود مثل ابن خلکان که از علماء سنت است وخود صدق کلام
انها صادر می شود چونکه ملاحظه نمایند مسلمانان که جماعتی لا بطوع ورغبت با خلفاء ثلاثه
بیعت نمودند ودر مجالس شورای انها وهمراهی انها حاضر بودند در ظلم وجبر بحضرت امیر المؤمنین
وحضرت زهرا ع وغصب حق انها وایذاء واذیت انها وبعد با طلحه وزبیر ومعویه همراه شدند با امام
زمان خروج نمودند مانند عمرو بن عاص ومغیرة بن شعبه وابو هریره وابو موسی اشعری وابو اعور السلمی و

حدیث هفتاد و یکم

وسعد بن ابی وقاص وحسان بن ثابت واولاد عمر بن خطاب وعبد اللہ بن زبیر ومروان حکم وغیرہا ایشان کما انتم تعون اللہ تعالی بحول اللہ تعالی در ذکر چہارم این اصل تیم مطاعن ہریک و احوال انہا وحسب و نسب و نفاق وکفر ہریک ازان کتابہای معتبرہ مریدان خود انہا از اکابر اہل سنت ذکر خواہم نمود رجوع و ملاحظہ فرمایند مسلمین بعقاید انہا و محکم کنند ایمان خود را بمحبت علی و اولاد او کہ نجات یابند چنانکہ از ام سلمہ روایت می کند کہ گفت از رسول خدا شنیدم کہ فرمود لا یحب علیا منافق ولا یبغضہ مؤمن و مسلم و ترمذی و نسائی کہ از اکابر محدثین اہل سنت اند از زر بن حبیش کہ از اکابر تابعین است نقل کردہ اند کہ او گفت علی بن ابیطالب شنیدم کہ گفت و قسم خورد بانکسیکہ شکافت و برویانید دانہ را و افرید ادمی را کہ عہد کرد نبی امی با من کہ دوست نمیدارد مرا مگر کسیکہ مؤمن باشد و دشمن نمیدارد مرا کسی مگر منافق باشد حدیث ہفتاد و دوم ابو بکر احمد بن مردویہ نزد چہار مذہب قول او حجۃ است روایت کردہ حدیثی از ابی ذر کہ او گفت روزی بخدمت رسول خدا رفتم گفتم یا رسول اللہ کیست دوست ترین اصحاب بسوی تو اگر روزگاری افتد ما ہم نیز با او باشیم وظاہر عبارت ابی ذر انستکہ مراد رحلت حضرت رسول بود کہ بعد از تو بکہ رجوع کنیم پس ان حضرت در جواب او فرمود کہ ان کس علیست و او دوست تر است از ہمہ کس نزد من کہ او پیش از ہمہ کس اسلام اوردہ و پیش از جمیع شما مطیع و منقاد بودہ و در زمان بردباری خدا و رسول بودہ است مؤلف گوید در این سؤال و جواب حضرت با ابی ذر قرائن واضحہ بر انستکہ بعد از او بسوی امر خلافت بکیست کہ رجوع باو نمائیم و متابعت او نمائیم و جواب ان حضرت میستکہ او بطریق اشارہ میفرماید علی است و بعد میفرماید اقدم کمر یعنی او را ستا ہلیت تقدیم بر جمیع امت و ہمین اثبات ادعای ما است کہ بغیر ان حضرت کسی شایستہ جانشینی انحضرت ندارد حدیث ہفتاد و سیم احمد حنبل در مسند خود بچندین طریق نقل نمودہ کہ حضرت رسول فرمود من اذی علیا فقد اذانی ایہا الناس من اذی علیا بعث یوم القیمۃ یہودیا او نصرانیا یعنی ہر کہ ایذا و ازار کند علی را و برنجاند او را و بدرستیکہ ایذای او ایذای من است و چنانستکہ مراد رنجانیدہ لحمک لحمی و دمک دمی و نفسک نفسی کہ پیغمبر بخطاب بان

حدیث ہفتاد و دوم

حدیث ہفتاد و سیم

بان حضرت نموده است و بمصداق آیه قرآن وما ینطق عن الهوی و بحکم آیات مباهله پس ایذاء او ایذاء آن حضرت است و بعد از آن پیغمبر خدا فرمود که هر که ایذآء و اهانت رساند علی را روز قیامت برانگیخته شود یهودی یا نصرانی و از این حدیث چنین معلوم است که چنین کس که اذیت حضرت امیر ع نموده باشد داخل در امت پیغمبر آخر الزمان نخواهد بود **حدیث هفتاد و چهارم** امامت حدیثی که بسیاری از علمای اهل سنت در کتابهای خود شان نوشته اند و روایت کرده اند از حضرت رسول که فرمود کسیکه ظلم کند علی را در محل نشستن من بعد از وفات من پس گویا انکار کرده نبوت مرا و انکار نبوت سایر پیغمبران را کرده است و این حدیث صریح است بر ادعای ما که محل نشستن علی بعد از وفات پیغمبر خدا خلافت و امامت است بعد از نبوت و انکار از مرتبه ظلم بر حضرت امیر ع امامت و انکار حضرت رسول ص است پس از این دو حدیث معلوم شد که کسانی که ظلم و ایذاء در حق حضرت امیر ع نموده اند ایذآء بحضرت رسول کرده اند و از امت آن حضرت نیستند و انکار نبوت او را نموده اند **حدیث هفتاد و پنجم** حدیث منزلت است که حضرت رسول ص در مواضع بسیار بحضرت امیر المومنین فرموده اند یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی یا علی تو نسبت بمن بمنزله هرون هستی نسبت بحضرت موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نیست و در جمیع کتب شیعه و سنی مذکور است و همه امت پیغمبر این حدیث را ذکر نموده اند که بحد تواتر رسیده است که هیچ کس انکار تواتر آن را نکرده است و نمیتوانند بکنند و اعاظم اهل سنت این حدیث را هریک از ایشان بچند طریق روایت کرده اند و از آن جمله احمد بن حنبل در مسند خود بهفت طریق روایت کرده است و عبد الله پسر او بدوازده طریق روایت کرده است و بخاری در صحیح خود بسه طریق روایت کرده است و مسلم در صحیح خود بهفت طریق و ابن مغازلی در کتاب مناقب به بیست طریق روایت کرده است و ابرهیم بن محمد حموینی به طریق روایت کرده است و علی بن احمد مالکی در فصول المهمه بسه طریق روایت کرده است و عز الدین بن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه به پنج طریق روایت کرده است و صاحب المناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة بسه طریق روایت کرده اند و صدر الائمه اخطب الخطباء موفق بن احمد خوارزمی در کتاب مناقب بشانزده طریق روایت کرده است و ابن شیرویه بیک طریق روایت کرده است و صاحب کتاب اربعین بیک طریق و حافظ ابو نعیم بن محمد مؤمن شیرازی و سمعانی در کتاب فضایل الصحابه و ابن مسکویه در کتاب ندیم الفرید و ترمذی در صحیح خود و صاحب کتاب الجمع بین الصحیحین و

وصاحب کتاب الجمع بین الصحاح الستة وابن اثیر در تاریخ کامل از محمد بن اسحق و دیلمی در فردوس
الاخبار از عمر بن الخطاب روایت کرده است که رسول خدا با علی گفت تو اول مسلمانی در اسلام
واول مؤمنانی در ایمان و تو از من بمنزله هرونی از موسی و قاضی علی بن محسن تنوخی که از علمای
اهل سنت است این حدیث را از امیر المؤمنین وعمر و سعد بن ابی وقاص و ابن مسعود و ابن عباس
وجابر انصاری و ابو هریره و ابو سعید خدری و جابر بن سمره و مالک بن الحویرث و براء بن
عازب و زید بن ارقم و ابو رافع و عبد الله بن اوفی و برادرش زید و ابو ثریحه و حذیفة بن اسید
وانس بن مالک و ابو بریده اسلمی و ابو ایوب انصاری و عقیل بن ابی طالب و حبیش بن جناده
ومعویة بن ابی سفیان و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و سعید بن المسیب و جمعی دیگر و گفته است که
همگی از حضرت رسول روایت کرده اند و ابن ابی الحدید که از مشاهیر علما و محدثین اهل سنت است
در شرح این حدیث بعد از آنکه اخبار بسیار مؤید او آورده است بر این حدیث بعد میگوید بر آنکه
علی وزیر پیغمبر بوده است از نص کتاب و سنت آنستکه حق تعالی در قران از حضرت موسی نقل کرده
که موسی بخدا گفت واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری و بعد
در حدیثی که اجماع امت و همه فقهای اهل اسلام اجماع بر این روایت کرده اند که ای علی تو از من
بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس پیغمبر ثابت کرد از برای علی جمیع مراتب
ومنازل و مقامات هرون را نسبت بموسی پس باید علی وزیر پیغمبر باشد و محکم کننده
پشت او باشد و تقویت کننده امر او باشد و اگر پیغمبر خاتم پیغمبران نبود علی در پیغمبری با او
شریک بود پس با این کلام خود ابن ابی الحدید اقرار نموده که پیغمبر خدا نص و صریح بخلافت و
امامت و وزارت علی فرموده است و باز هم ابن ابی الحدید در موضع دیگر در شرح نهج البلاغه
گفته است که حضرت امیر المؤمنین ع در روز شوری گفت بآن پنج نفر که با علی عمر شریک کرده بود
آنها را که آیا در میان شما کسی هست بغیر من که حضرت رسول با او گفته باشد که تو از من بمنزله هرونی
از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من همه گفتند نه و صاحب صواعق محرقه با آنهمه تعصب و عناد
که اعدی عدو حضرت امیر المؤمنین بوده است و از همه خوارج بدتر است تصحیح این کرده است حدیث
هفتاد و ششم مؤید حدیث پیش این است که حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء [illegible]

حدیث هفتاد و ششم

در مناقب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

پیغمبر بعلی فرمود من بر تو زیادتی دارم بنبوت که نبوتی بعد از من نیست و تو بر همه مردم زیادتی داری
بهفت فضیلت که هیچکس از قریش انکار یکی از آنها را نمیتواند کرد تو پیش از همه ایمان آورده
و وفا کننده تری از همه بعهد خدای تعالی و زیادتر از همه قیام کننده بامر خدای تعالی و قسمت کننده
تری بسویت در میان مردم و عادلتری از همه مردم در میان رعیت و داناتری از همه بحکم و قضا
و برتری و فضیلت تو نزد خداوند از همه کس بیشتر است حدیث هفتاد و هفتم احمد بن
حنبل در مسند خود روایت کرده است که حضرت فاطمه ع خدمت پدر بزرگوارش عرض کرد
مرا تزویج کردی بکسی که از مال دنیا چیزی ندارد آنحضرت فرمود تزویج کردم ترا بر کسی
که اسلام او از همه کس پیش بود و حلم او از همه کس زیادتر است و علم او از همه کس بیشتر است ای
فاطمه مگر نمیدانی که خدا بسوی زمین نظر فرمود و پدر ترا از میان آنها برگزید بعد از آن نظر دیگر
دیگر فرمود و شوهر تو را برگزید معلوم است از این حدیث که از میان خلق حضرت رسول را
به پیغمبری برگزید و از میان خلق علی را بولایت و خلافت برگزید بر حسب حدیث منزله که خود آنحضرت
فرمودند حدیث هفتاد و هشتم موفق بن احمد خوارزمی که از علمای اهل سنت است در کتاب
مناقب خود روایت کرده است که رسول خدا فرمودند کسیکه بعد از من در امر خلافت با علی
نزاع کند پس او کافر است و حرب کننده با خدا و پیغمبر است مؤلف گوید و تعجب است آیا
نزاع در خلافت نه آن بوده که جمعی از منافقین را عمر برداشته و خود جمع نموده در خانه مولی
الموالی حضرت امیر ع آورد و آتش بدر خانه زد و حضرت را بجبر از خانه بیرون آورد و شمشیر بالای سر
آنحضرت نهاد در مسجد که یا جبرا بیعت کن و الا گردنت را میزنم ملاحظه کن احمد خوارزمی که از
اکابر علمای آنها است این حدیث را ذکر میکند که هر کس با علی در امر خلافت نزاع کند بعد از من
او کافر است و جمیع نزاع و ظلم و جور که بحضرت امیر المؤمنین ع و فاطمه زهرا این جماعت نموده اند
خود علمای اهل سنت در کتب خود ذکر نموده اند که در رکن چهارم در مطاعن خواهیم بیان نمود
انشاء الله تعالی حدیث هفتاد و نهم از مناقب احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت علی ع فرمود که در
باغی از باغهای مدینه در خواب بودم حضرت رسول مرا بیدار کرد و فرمود تو برادر منی و پدر و فرزندانی
و بعد از من بر سنت من جنگ خواهی کرد هر که در عهد من بمیرد او در باغ بهشت است و هر که در عهد

حدیث هفتاد و هفتم

حدیث هفتاد و هشتم

مؤلف گوید

حدیث هفتاد و نهم

تو بمیرد وفا بعهد خود کرده است و هر که بعد از مرگ تو بمحبت تو بمیرد حق تعالی ختم او را با امن نماید
و ایمان بکند ما دام که آفتاب طلوع و غروب کند **حدیث هشتادم** حافظ ابو نعیم که از علمای
اهل سنت است در کتاب حلیه از انس روایت کرده است که او گفت روزی پیغمبر ع بمن فرمود ای انس برای من آب حاضر
کن که وضو بسازم من آب حاضر کردم و آن حضرت وضو ساخت و دو رکعت نماز کرد و فرمود
اول کسیکه بر تو داخل می شود از این در امام متقیان و آقای مسلمانان و پادشاه مؤمنان
و پیشوای دست و پا سفیدانست یعنی علی بن ابی طالب ع از آن در داخل شد **حدیث هشتاد و یکم** حدیثی
است که مشهور است در کتب اهل سنت که رسول خدا ص فرمودند علی پادشاه مؤمنانست و کشنده
فاجرانست هر که او را یاری کند خدا را یاری کرده است و هر که اهانت باو برساند خدا را اهانت
رسانده و نیز فرمودند آگاه باشید که حق با علی است **حدیث هشتاد و دوم** حدیثی است که ام سلمه
از رسول خدا ص روایت کرده است و ابن مردویه که از علما و متعصبین اهل سنت است در کتاب مناقب خود
ذکر نموده است و حدیث طولانیست و آخر حدیث اینست که رسول خدا ص فرمود حق تعالی برگزیده است از
هر امتی پیغمبری را و از برای هر پیغمبری وصیی برگزیده است و من پیغمبر این امت می باشم و علی
وصی من است در میان عترت و اهلبیت و امت من **حدیث هشتاد و سیم** حدیثی است که ایشان
و سنیان روایت کرده اند که رسول خدا ص فرمودند علی امام شما است و خلیفه من بعد از من بر شما است
حدیث هشتاد و چهارم حدیثی است که رسول خدا فرمودند بعلی ع که تو خلیفه منی بعد از من
حدیث هشتاد و پنجم ابن حجر در صواعق محرقه از حضرت رسول ص روایت کرده است که چون عمرو
اسلمی شکایت حضرت امیر ع کرد حضرت فرمود که مرا آزار کردی عمرو گفت که پناه میبرم بخدا از
آنکه ترا آزار کنم حضرت فرمود که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است **حدیث هشتاد و ششم** ابن حجر
از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است
خدا را دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته و مرا هر که دشمن دارد
خدا را دشمن داشته است **حدیث هشتاد و هفتم** ابن حجر از انس روایت کرده است که رسول خدا ص
فرمود که عنوان صحیفه اعمال مؤمن محبت علی است **حدیث هشتاد و هشتم** حدیثی است از غایت
در کمال شهرت و تواتر است این خبر که رسول خدا ص بمردم فرمودند سلام کنید بر علی با امارت

حدیث هشتادم
حدیث هشتاد و یکم
حدیث هشتاد و دوم
حدیث هشتاد و سیم
حدیث هشتاد و چهارم
حدیث هشتاد و پنجم
حدیث هشتاد و ششم
حدیث هشتاد و هفتم
حدیث هشتاد و هشتم

در منقبت حضرت امیر مؤمنان علیه السلام

حدیث هشتاد و نهم

مؤمنان و این حدیث در نهایت شهرت و استفاضه است حدیث هشتاد و نهم ابو الحسن بن
شاذان در کتاب مناقب از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که پیغمبر فرمودند کسیکه بهترین
امت من مقدم است اسلام او و از همه امت من زیادتر است علم او و از همه صحیح تر است دین او و از همه
یقین او و از همه کامل تر است حلم او و از همه کریم تر است قول او و از همه شجاع تر است دل او علی بن ابی طالب است
و علی خلیفه من است بعد از من و همین عین عبارت صریح است بر ادعای ما بامامت و خلافت آن حضرت

حدیث نودم

حدیث نودم ابراهیم بن محمد حموینی از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که روزی در خدمت
رسول خدا بودم در یکی از باغات مدینه و دست علی در دست آن حضرت بود بدرخت خرمائی رسیدیم
آن درخت سبحان الله بآواز بلند گفت این محمد است که سید و سرور پیغمبرانست و این علیست که
سید و سرور اولیا است پس بدرخت خرمائی دیگر رسیدیم آن درخت نیز بآواز بلند گفت این مهدیست
و آن هادیست پس بدرخت خرمای دیگر رسیدیم آن نیز بآواز بلند گفت این محمد رسول خداست و این
علی شمشیر خداست پس پیغمبر بجانب علی ملتفت شد و فرمود ای علی نام این درخت را صیحانی بگذار یعنی فریاد
کننده و از آن روز آن درخت و آن خرما را صیحانی گویند نظر بآن آواز که در آن روز از آن درخت برآمد

حدیث نود و یکم

حدیث نود و یکم ابن شاذان از طریق اهل سنت از ابن عباس روایت کرده است که پیغمبر فرمودند
قسم بکسیکه مرا ببشارت بسوی خلق فرستاده که قرار نگرفتند کرسی و عرش و فلک بحرکت نیامد و آسمان
و زمین برپا نشد مگر آن زمان نوشتند لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین و فرمود
خدا تعالی مرا بآسمان برد و بمناجات خود مخصوص گردانید که یا محمد عرض کردم لبیک ربی و سعدیک
فرمود من محمودم و تو محمدی نام ترا از نام خود جدا کردم و ترا بر همه خلق تفضیل دادم علی برادرت را نصب
کن مانند علی که بآن هدایت یابند بسوی دین من یا محمد من علی را بر مؤمنان امیر کردم و کسیکه خود را
بر علی امیر داند او را لعن کنم و کسیکه با او مخالفت کند او را عذاب کنم و کسیکه او را اطاعت کند
مقرب گردانم یا محمد من علی را بر مسلمانان امام کردم و کسیکه بر او تقدم جوید او را رسوا کنم و کسیکه
او را معصیت کند از رحمت خود مایوس گردانم علی سید اوصیا و پیشوای دست و پا سفیدانست و علی

حدیث نود و دوم

حجت من است بر تمام خلایق حدیث نود و دوم ابن شاذان از عبد الله بن عباس روایت کرده است
پیغمبر فرمود بعلی یا علی جبرئیل خبر داد مرا در حق تو بچیزی که چشم من بآن روشن شد و دل من شاد گردید

در منقبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

گفت یا محمد حق سبحانه فرموده از من محمد سلام برسان و بگو که علی امام هدایت و چراغ ظلمت و بر همه
اهل دنیا حجت است و علی صدیق اکبر و فاروق اعظم است و من بعزت خود قسم یاد کردم که داخل
در جهنم نکنم هر کسی که او را دوست دارد و امر دین خود را باو و باوصیاء او واگذارد و داخل
نکنم در بهشت هر کسی که باو تولی نجسته و ترک ولایت او و اوصیاء او کرده است این سخن
راستی است که میگویم و در او خلافی نخواهد بود که پر خواهم کرد طبقات جهنم را از دشمنان
علی و پر خواهم نمود بهشت را از دوستان و شیعیان علی خیلی تعجب است از این احادیث که مخالفین
ذکر در کتابهای خود نموده اند و خداوند عالم بقلم ایشان اجرا فرموده که حجت بر ایشان تمام باشد و ابن
ابی الحدید که از اعاظم علمای معتزله است از اهل سنت است در شرح نهج البلاغه احادیث بسیار
روایت کرده است در نص و تصریح کرده است پیغمبر در باره علی ع باینکه علی امام و خلیفه و وصی من است
و از جمله احادیث او اینست **حدیث نود و سیم** از زید بن ارقم روایت کرده است که پیغمبر فرمود
که آیا میخواهید که دلالت کنم شما را بچیزی که اگر او را داشته باشید و یاری کنید هلاک نشوید بتحقیق که ولی
و امام شما علی بن ابی طالب است پس دل خود را بدوستی او خالص کنید و بامامت او اقرار او و ریدو
او را تصدیق کنید و اینکه میگویم جبرئیل مرا بآن خبر داده و بسیار عجب است که ابن ابی الحدید بعد از
نقل این حدیث همین کلام پیغمبر نص صریح است بر امامت علی ع و ما طایفه معتزله با این حدیث
صحیح صریح چه خواهیم کرد بعد از آن خود در جواب گفته که مراد از امامت امامت در فتوی و
احکام شرعیه است نه در خلافت و عجب اینست که خود او میگوید نص صریح است بر امامت و آیا
هیچ کس گفته است که نص را باید تاویل کرد در حالتی که خود آنچه را که تاویل کرده است عین معنی
امامت است زیرا که معنی امام و خلیفه اینست که در فتاوی و احکام شرعیه امام و خلیفه باشد
و فتاوی را امت پیغمبر از او اخذ نمایند و در احکام شرعیه باو رجوع نمایند و این مطلب واضح است حتی
مخالفین هم خلاف ندارند **حدیث نود و چهارم** در شواهد التنزیل از ابی برده اسلمی
روایت کرده اند که روزی حضرت رسول ص آب وضوء طلبید چون از او فارغ شد دست علی را
گرفت و بسینه حقایق دفینه خود چسبانید پس گفت انما انت منذر پس دست مبارک بر سینه علی
نهاد و گفت و لکل قوم هاد یعنی گفت توئی نور بخش خلایق و علامت راه هدایت و امیر قاریان قرآن و گواهی

حدیث نود و سیم

حدیث نود و چهارم

در منقبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

میدهم که تو چنینی **حدیث نود و هفتم** در عقاب الاعمال از طریق عامه از ابو سعید خدری
روایت شده که روزی حضرت رسول الله ص نشسته بودند و در خدمت آنحضرت حضرت امیر ع
با اجل اصحاب نشسته بودند حضرت رسول ص فرمودند که هر که لا اله الا الله بگوید داخل بهشت
می شود پس ابوبکر و عمر گفتند ما لا اله الا الله میگوییم حضرت فرمود قبول نمیشود لا اله الا
الله از کسی مگر از این یعنی امیر المؤمنین و شیعیان او که پروردگار ما پیمان ایشان را بولایت گرفته
است پس ابوبکر باز هم گفت ما میگوییم لا اله الا الله پس حضرت رسول دست بر سر جناب امیر ع
گذاشت و گفت علامت قبول شهادت از شما اینست که بیعت او را نشکنید و منصب او را غصب
نکنید و نسبت او را بدروغ ندهید **حدیث نود و هشتم** صدر الائمه موفق بن احمد که یکی
از علمای اهل سنت است از سلمان فارسی رض نقل کرده که او گفت از رسول خدا شنیدم که
گفت علیکم بعلی بن ابی طالب فانه مولیکم فاحبوه و عالمکم فالزموه و قائدکم الی الجنة فعزروه
فاذا دعاکم فاجیبوه و اذا امرکم فاطیعوه فاحبوه بحبی فاکرموه بکرامتی ما قلت لکم فی علی الا
بما ان امرنی ربی جلت عظمته یعنی بر شما است ای امت من که از حال علی بن ابی طالب و فضل او و کمال
قرب و منزلت او غافل نشوید بدرستیکه او مولای شما است پس باید که او را دوست بدارید
و عالم و بزرگ شما است پس باید ملازم او باشید و مسائل حلال و حرام را از او اخذ نمائید که او سائق
میکند و میبرد شما را ببهشت و او را عزیز دارید و اگر شما را بخواند و امر بشما کند اجابت کنید و
فرمان بردار او باشید و امر او کنید و باید که او را دوست دارید بسبب دوستی من و او را عزیز و مکرم دارید
بجهة عزت و کرامت من و آنچه گفتم من بشما ها در شان علی نگفتم الا آنچه پروردگار من مرا
امر نموده جلت عظمته و همین حدیث دلالت واضحه دارد بر امامت حضرت امیر المؤمنین ع
حدیث نود و نهم در کتاب بشارة المصطفی از طرق عامه از رافع آزاد کرده ابوذر ره
روایت کرده که دیدم ابوذر را که بحلقه در کعبه چسپیده بود و میگفت هر که مرا شناسد
شناسد و هر که مرا نشناسد بشناسد منم ابوذر غفاری شنیدم از رسول خدا ص که هر که مقاتله کند
با من در دفعه اولی و مقاتله کند با اهلبیت من در دفعه ثانیه خدا محشور گرداند او را در
دفعه ثالثه با دجال مثل اهلبیت من در میان شما مثل کشتی نوح است که هر که در آن کشتی سوار شد

حدیث نود و هفتم

حدیث نود و هشتم

حدیث نود و نهم

نجات یافت و هر که تخلف ورزد در آن غرق شود و مثل درگاه حطهٔ بنی اسرائیل است هر که داخل آن
درگاه شد نجات یافت و هر که داخل نشد هلاک شد حدیث نود و ششم از احمد بن حنبل روایت کرده است
که اسرائیل بن عثمان گفت که من زید بن ارقم را دیدم در خانهٔ مختار پس باو گفتم آیا شنیدی از رسول خدا که
می گفت انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی حدیث نود و هفتم سید از ابن مغازلی شافعی روایت
کرده است الحمید طریق که حضرت رسول فرمود که بدرستی که نزدیک شده است که مرا بخوانند بعالم قدس و اجابت
نمایم خدا را و بدرستیکه در میان شما دو چیز بزرگ گذاشته ام کتاب خدا که ریسمانیست محکم کشیده
از آسمان بسوی زمین و عترت من که اهلبیت من اند بدرستیکه خداوند لطیف و خبیر داد مرا که این
دو تا از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد می شوند پس نظر کنید که چگونه خلافت خواهید کرد
در رعایت ایشان حدیث صدم صاحب طرایف از ثعلبی که یکی از مفسرین عامه است روایت کرده است
در تفسیر آیهٔ و اعتصموا بحبل الله جمیعا بچندین سند که رسول خدا فرمود ایها الناس گذاشتم
در میان شما دو امر بزرگ که خلیفه و جانشین من اند در میان شما اگر بگیرید و عمل کنید و متابعت نمائید هرگز
گمراه نشوید بعد از من یکی بزرگتر است از دیگری و آن کتاب خدا است که ریسمانیست کشیده شده میان زمین
و آسمان و عترت من که اهلبیت من اند از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر نزد من آیند حدیث صد و یکم
و ابن اثیر در جامع الاصول که بالفعل در میان عامه متداول و معتبرات از صحیح ترمذی از جابر بن عبدالله
انصاری که گفت دیدم رسول خدا را در روز عرفه که بر ناقه قصوا سوار بود و خطبه می خواند شنیدم که
می گفت من گذاشته ام در میان شما چیزی را که اگر اخذ کنید بآن هرگز گمراه نمی شوید کتاب خدا و عترت من که
اهلبیت من اند حدیث صد و دوم ایضا ابن اثیر که از اعاظم علمای عامه است از آنحضرت رسالت پناه روایت
می کند که فرمود هر که خواهد بروش زندگانی من زندگانی کند و بروش مردن من بمیرد و ساکن شود در جنت
عدن که پروردگار من بمن وعده داده است چنگ زند بدرختیکه حق تعالی بدست قدرت خود غرس
نموده است و فرموده است که باش پس بهم رسیده است پس ولایت علی بن ابیطالب را اختیار کند و اقرار نماید
بامامت او و با دوستان او دوست باشد و با دشمن او دشمن و اختیار کند بعد از او ولایت فرزندان
فاضل او را که اطاعت خدا میکنند بدرستیکه ایشان از طینت من خلق شده اند و خدا روزی ایشان
کرده فهم و علم مرا پس وای بر اهل امت من که تکذیب فضل ایشان کنند و قطع کنند از ایشان پیوند مرا

در منقبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

خدا نرساند بایشان شفاعت مرا و حدیث سفینهٔ نوح مؤید این خبر است که سید علیه الرحمه در
طرایف از کتاب ابن مغازلی شافعی یحیی بن طریق روایت کرده است از ابن عباس و ابو ذر و سلمهٔ
بن اکوع حدیث صلّ و سلّم حافظ ابو نعیم در حلیه از ابو هریره روایت کرده که حضرت رسول
گفت بدرستیکه خدا عهد کرده درباب علی بسوی من عهدی من گفتم پروردگارا بیان کن از برایمن گفت
بشنو بدرستیکه علی علامت راه هدایت است امام اولیاء من است و نوریست که اطاعت من کند
واوست کلمه که لازم کردانیده ام متقیان را اشاره باین کریمه است و الزمهم کلمة التقوی هر که او را
اطاعت کند مرا اطاعت کرده است و هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته پس بشارت بده
باین پس گفتم پروردگار من او را بشارت دادم گفت من بندهٔ خدایم و در قبضهٔ قدرت اویم اگر عذاب کند مرا
بگناهان من است و هیچ ستم نکرده است بر من و اگر تمام کند آنچه را که بمن وعده داده است پس او سزاوار
تر است باینکه بکند پس حضرت رسول گفت من دعا کردم از برای او و گفتم خداوندا جلا بده دلش را
فرمود دادم اما او را مخصوص کردانیدم ببلیه و امتحانی که احدی از دوستان خود را بآن امتحان نکرده ام
گفتم پروردگارا برادر من و مصاحب من است خداوند فرمود که در علم گذشته من که او مبتلا و ممتحن است
و مردم را باو امتحان خواهم نمود مؤلف گوید مسلمین ملاحظه کنند باین خبر که ناقل آن حافظ ابو نعیم است
که از اکابر و رؤسای اهل سنت است و نسبت خبر را با بو هریره میدهد که از جملهٔ ثقات راویان اخبار اهل
سنت است که خدا عهد نموده بمن که علی راه هدایت است و امام اولیاء من است و نوریست که
اطاعت من کند و اوست کلمه که لازم کردانیدم متقیان را هر که او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است
و هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته پس معلوم شد که عهد بآنحضرت رسول عهد ولایت
و خلافت است و علی امام اولیا است و اولیاء آنجماعت اشخاص باید باشند که آنحضرت را بامامت معتقدند
و مؤید اولیاء است عبارت بعد که نوریست که اطاعت من کند که من علی را تخصیص دادم بامامت و
خلافت که قبول کند امر و اطاعت مرا و عبارت او است کلمه که لازم کردانیدم متقیان را که کلمهٔ تکمیل
دین و شهادت بکلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله موقوف بقبول ولایت حضرت امیر المؤمنین است که در حصن
حصین خداوند است و آن منحصر باشخاصی می باشد که پرهیزکار اند بخدا و اطاعت خدا و رسول
نمایند بنصوص آیات قرآن و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و آیهٔ و کونوا مع الصادقین و آیهٔ

حدیث صلّ و سلّم

مؤلف

منزلت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

فاسئلوا اهل الذکر و امّا اطاعت حضرت رسول فرمایشات و تخصیصات و تعیینات و تبلیغات و این
که حضرت امیر المؤمنین خلیفه و جانشین و صاحب امر و مولا و آقای مردم است با اخبار متواتره متکاثره و
آخر خبر است که خداوند مجید فرماید که در علم من گذشته که او مبتلا و ممتحن است و مردم را باو امتحان
خواهم نمود **مؤلف گوید** ملاحظه کنید ای مسلمانان که بعد از رحلت آن سرور کائنات
و خلاصه موجودات امت علم مخالفت را بر پا نمودند و بنای ظلم و ستم را بر آن حضرت نهادند اول
همدست شدند و ریختند بخانه علی و آن حضرت مشغول جمع نمودن قران بود و در خانه او را سوزانیدند
و مجبور به عنف کشان کشان سر و پای برهنه آن حضرت را بمسجد آوردند که بیعت کن و الّا گردنت را
میزنیم و زوجه او که صدّیقه طاهره معصومه حبیبه سیّد کائنات بود بضرب در پهلویش شکستند و تازیانه
غلاف شمشیر زدند و محسن فرزند او را که حضرت رسول نام نهاده بودند سقط نمودند و کسانی را
که از رتبه و مقام و مرتبت هزارها کمتر بودند و پست تر بودند از آن حضرت چه از فضل و حسب و چه از
و چه از نسب و چه از شرافت و دنی ترین مردم بودند منصب خاصّ حضرت امیر ع که خدا و رسول ص او را
معیّن نموده بودند و تصریح فرموده و بیعت گرفته از خلایق مقرّر داشتند و مقدّم بر آن حضرت
نمودند لعنة الله علی القوم الظّالمین **حدیث صد و چهارم** موفّق بن احمد بسند خود از منصور دوانقی
خلیفه عباسی از پدرش از پدرش از جدّش نقل میکند که روزی در خدمت رسول خدا ص نشسته
بودم که فاطمه داخل شد و حسن را بدوش مبارک گرفته و گریه میکرد و ناله داشت رسول خدا ص
فرمود ای فاطمه چرا گریانی خدای تعالی دیدههایت را گریان نکند فاطمه عرض کرد ای پدر چگونه گریان
نباشم که زنان قریش مرا سرزنش میکنند و میگویند پدرت ترا بشوهری داد که فقیر و بی مال است
رسول خدا ص فرمود که بخدا قسم من ترا بعلی ع تزویج نکرده ام بلکه خدای تعالی از بالای هفت آسمان
ترا تزویج کرد و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را بر آن گواه ساخت و خدای تعالی نسبت باهل زمین توجّه
فرموده و علی را از میان همه خلایق برگزید و اختیار نمود و ترا باو تزویج فرمود و من او را وصی
خود گردانیدم و علی از من است و من از علی هستم قلب علی از همه مردم دلیرتر است و علم او از همه
خلایق زیادتر و حلمش از همه بیشتر و حسن و حسین دو پسرش جوانان اهل بهشتند از اولین و آخرین
و خدای تعالی ایشان را در توریة بزبان موسی بن عمران شبّر و شبیر نام کرده زیرا که در نزد خدای تعالی مکرّم اند

مؤلف گوید

حدیث صد و چهارم

در منقبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

ای فاطمه گریه مکن که چون فردای قیامت مرا بخوانند و سر از خاک بردارم علی با من خواهد بود ای
فاطمه گریه مکن که در روز قیامت علی و شیعهٔ او نجات یافته کانند و داخل بهشت خواهند بود
حدیث صد و پنجم موفق بن احمد در کتاب مناقب خود روایت کرده است که حضرت
امیر المؤمنین ع در روز صفین فرمودند ایها الناس من برادر رسول خدا و وصی و وارث
علم اویم و مرا بوصیت خود مخصوص کردانیده و از میان همهٔ مردم مرا برگزیده و دختر خود را
بمن تزویج کرد بعد از اینکه جمعی کثیر از اصحاب او را خواستکاری نمودند و با ایشان تزویج نکرد
و جواب فرمود و او را با مر حکم ایشان بمن داد و خدای تعالی مرا از فاطمه ذریه پاکی کرامت فرمود
پس کیست که در عطایای الهی با من برابری کند و هم سری نماید منم آنکه عمم حضرت حمزه
سید الشهدا است و برادرم جعفر است که پیوسته در بهشت جاودانی با ملائکه در پرواز است
بدو بالیکه بدر و یاقوت مزین شده اند منم صاحب دعوات و منم صاحب نقمات و منم صاحب
عجائب آیات منم حصار یا شاخ اهنین منم که پیوسته تازه ام و هرگز کهنه نشوم منم پدر اهل
وایتام و منم هلاک کنندهٔ جباران و منم پناه پرهیزکاران و منم سید اوصیا و امیر مؤمنان
و ریسمان محکم خدا و منم پناه کاه محفوظ و منم حلقهٔ محکمیکه هرگز نکسلد و خدا شنوا و
دانا ست هرچیزیرا **حدیث صد و ششم** ابن ابی الحدید از علمای اهل سنت در شرح نهج البلاغة
ذکر میکند که زید بن ارقم روایت کرده است که پیغمبر فرمود که آیا میخواهید شما را دلالت کنم بچیزیکه
اگر با او واشتی کنید و یار شوید هلاک نشوید بدرستیکه ولی شما و امام شما علی بن ابی طالب است
پس دل خود را بدوستی او خالص کنید و با مامت او اقرار آورید و او را تصدیق کنید و اینکه
میگویم جبرئیل مرا بآن خبر داده است **حدیث صد و هفتم** دیلمی از محدثان عامه و اهل سنت در
فردوس الاخبار روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین ع که رسول خدا فرمود ما اهل بیتی هستیم
که خدا از ما فواحش آشکار و پنهان را دور کردانیده **و ایضاً** روایت کرده است که
حضرت رسول ص فرمود که ما اهلبیتیم که خدا از برای ما آخرت را بر دنیا اختیار فرموده است
حدیث صد و هشتم ابو نعیم حبری از انس بن مالک روایت کرده است و او از ابو هریره نقل
کرده است که ابو هریره گفت روزی در مجلس حضرت رسول ص حاضر بودم که ناگاه حضرت متوجه عمر بن خطاب شد فرمود

حدیث صد و پنجم

حدیث صد و ششم

حدیث صد و هفتم

حدیث صد و هشتم

حدیث ۱۰
حدیث ۱۱

که یا ابا هریره در میان من و خدا در باره علی عهدی است که علی راهنمای بندگان او و امامان من است
و محل نور ایمان و امام دوستان من و نور طایفهٔ که مرا اطاعت می نمایند حدیث صدو
الخضر محمد بن محمود کرمانی شافعی نقل کرده که حضرت رسالت پناه در مسجد سجدهٔ
شکر می فرمود الهی بحق ولیک اعفر لمحمد نبیک یعنی خدایا بحق علی که ولی تو است بیامرز
محمد را که نبی تست حدیث صد و دویم اکثر از مفسرین و محدثین عامه خصوصاً
نیشابوری و واقدی نقل نموده اند که چون فتح خیبر واقع شد واقع شد و چشم مبارک رسول خدا
بر جمال شاه ولایت افتاد در شان او فقرهٔ چند بر زبان الهام بیان آورد که ترجمه اش
اینست که اگر بیم آن نبودی که گروهی از امت من در بارهٔ پسر عمم گمراه شوند چنانکه نصاری
در بارهٔ عیسی گمراه شدند و بعضی از حقایق عظیمه و دقایق رفیعه آن خیر الخلیقه اظهار می نمودم
که کذر علی بر هر طایفهٔ که واقع می شد قدری از خاک قدم او را بر گرفته و بآن فخر میکردند و از
بقیهٔ آبیکه از وضوی آن میماند شفای بیماران خود را حاصل می نمودند و کافیست ترا یا علی که
تو از منی و من از تو هستم و تو ولی و صاحب اختیار امت منی بعد از من و روح تو روح
من است و گوشت تو گوشت من است و ظاهر تو ظاهر منست و باطن تو باطن من است و جنگ با تو
جنگ با من است و صلح با تو صلح با منست و دشمن تو دشمن من است و من و تو از یکدرختیم و از یک
بیخ و از یک نوریم و ذمهٔ مرا تو از حقوق بری میکردانی و بر سنت من با دشمنان من مقاتله خواهی
کرد و اجرای احکام شریعت خواهی نمود و در آخرت تو همراه من خواهی بود بر سر حوض کوثر
و خلیفه و جانشین من تو باشی و تو اول کسیکه از امت من با من در آید و تو ئیکه شیعیان
تو بچند فضیلت از اهل قیامت ممتاز باشند یکی آنکه بر منبرهای نور قرار داشته باشند یکی
آنکه رو سفید بصحرای محشر در آیند و یکی آنکه در بهشت با پیغمبر خدا همسایه باشند و توئی
که حق با تست یعنی آنچه رضای خدای تعالی است بدان عمل میکنی و حق از تو جدا نیست یعنی غیر
از حقیقت بر زبان و دل و خاطر تو نمیگذرد و هر چه میگوئی و میکنی همه حق است و تو ئیکه ایمان
مخلوط و ممزوج است بخون و گوشت تو چنانکه گوشت بخون امتزاج یافته اگر کسی را دیدهٔ بصیرت
از غبار عداوت امیر المؤمنین ع نابینا نشده باشد در این حدیث از روی انصاف و مروت تدبری

تامل نماید می داند که کسی را که آمیزش با رسول خدا در صورت و معنی بجائی رسیده است که سر از گریبان
مماثلت و مشابهت بر آورده و کلمهٔ دوئی و جدائی محو گشته چه گونه نیابت و خلافت که کمترین حالات نسبت
نسبت بحالات آنحضرت از دیگران عقب انداخته و دیگران را که لیاقت خلافت و پیشوائی خلق را اندیشه
اختیار نموده باشد پس بغیر بسیاری دشمنی و عین بی انصافی چیزی نیست کسانی را که منصب و خلافت از
خلافت آنحضرت نمایند و مدعای ما را همین دلیل کافیست **حدیث صد و یازدهم** باسناد عامه
در کتب خود ذکر نموده اند که حضرت رسول خدا نسبت بشاه ولایت فرمود که اللّهمّ من احبّه من الناس
فلیکن له حبیبا و من ابغضه فلیکن له مبغضا یعنی بار خدایا هر که علی را دوست دارد از خلائق تو او را
دوست بدار و هر که او را دشمن بدارد تو او را دشمن دار و بعد از آن فرمود انت ولیّی فی الدنیا و الآخرة
یعنی یا علی تو ولی و صاحب اختیار منی در دنیا و آخرت **حدیث صد و دوازدهم** ابن شاذان از عبد الله
عباس روایت کرده است که پیغمبر صلعم بعلی فرمود یا علی جبرئیل خبر داد مرا در حق تو بچیزی که چشم من باز و روشن شد
و دل من شاد گردید گفت یا محمد حق سبحانه فرموده از من بمحمد سلام برسان و بگو باو که علی امام هدایت و چراغ ظلمت
و بر همهٔ اهل دنیا حجت است و علی صدیق اکبر و فاروق اعظم است و من بعزت خود قسم یاد کرده ام که داخل
جهنم نکنم هر کسی که او را دوست دارد و امر دین خود را باو و باوصیای او واگذارد و داخل نکنم در بهشت
هر کسی را که با او تولّی نجسته و ترک ولایت او و اوصیای او را کرده است این سخن راستی است که میگویم که
در او خلافی نخواهد بود که پر خواهم کرد طبقات جهنم را از دشمنان علی و پر خواهم نمود بهشت را از دوستان
و شیعیان او الحمد لله الذی جعلنا من المتمسّکین بولایة امیر المؤمنین و الائمة الطاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین **حدیث صد و سیزدهم** در جمع بین الصحاح الستّه مذکور است که رسول خدا فرمود رحم الله علیّا
اللّهمّ ادر الحق معه حیث دار که آنحضرت دعا کرد و گفت رحمت کند حق تعالی علی را و بعد از آن فرمود که
بار خدایا حق را بگردان با او بهر طریقه که او بگردد و هر گاه حق همیشه با کسی باشد بهر طرف که برود حق
هم بآن طرف میل کند یقین که اقتدا باو واجب و اطاعت او لازم است و مخالفت او باطل است و هر که
متابعت غیر او را نماید بیشک گمراه خواهد بود **حدیث صد و چهاردهم** جمهور اهل سنت نقل کرده اند
که بعد از این حدیث سابق الذکر پیغمبر خدا روی بعمار کرد و گفت عباراتیکه ترجمهٔ آن را محض اختصار
بیان میکنم فرمود که ای عمار زود باشد که در امت من بعد از من بعد از آنکه من از دنیا بروم امر عظیمی روی نماید

حدیث صد و یازدهم

حدیث صد و دوازدهم

حدیث صد و سیزدهم

حدیث صد و چهاردهم

و منافقان و اختلاف بهم رسد تا آنکه کار بشمشیر کشد و یکدیگر را بکشند تا آنکه میکشته
باشند بعضی از ایشان بعضی دیگر را و برائت و بیزاری میجویند بعضی شان از بعضی دیگر یا عمار ترا
خواهند کشت گروهی که باغی درگاه خدا و از دین خدا برگشته باشند در آن حال تو با حق باشی و حق
با تو یا عمار بدان که علی ترا دلالت بخیر نماید و بچیزیکه خیر تو در آن نباشد نخواهد کرد و ترا از راه راست
و هر چه موجب هدایت تو باشد بیرون نخواهد برد و اگر خواهی گمراه نشوی پیروی او را از دست
مگذاری یا عمار بدانکه کسیکه حمایل کند شمشیر را به پشت بنیت آنکه علی را مدد نماید حقتعالی در روز قیامت
دو عقد از در و مروارید بهشت رشته نموده حمایل او نماید و کسیکه شمشیر را بر کمر بندد بقصد آنکه
با علی جنگ کند خدای تعالی دو حمایل از دهانهای آتش در گردن او آویزد در روز جزا یا عمار پس هر زمان
که ببینی تو آن روز را پس زنهار تو که با این شخص باش که در طرف راست منست و آن علی است یا عمار اگر ببینی
که همه مردم براهی میروند و علی تنها براه دیگری میرود زنهار تو بآن راه برو که علی میرود یا عمار بدانکه
علی همیشه براه راست بوده و خواهد بود و هدایت کننده و راه نماینده است یا عمار بدان که
فرمان برداری علی فرمان برداری منست و فرمان برداری من فرمان برداری حقتعالی است

حدیث پانزدهم خوارزمی نقل نموده است که پیغمبر خدا فرمود که در شب معراج چون به مقام
قاب و قوسین رسیدم بمن خطاب نمود یا محمد اقرء علیا منی السلام و قل انی احبه و احب من یحبه
یا محمد من حبی لعلی اشتققت له اسما من اسمی فانا العلی العظیم و هو علی و انا محمود و انت محمد یعنی ای
محمد علی را از من سلام برسان و بگو که او را دوست میدارم و هر که او را دوست دارد او را نیز دوست
دارم و از دوستی که مرا با او هست نام او را از نام خود بر آوردم منم علی عظیم و او است علی منم
محمود و توئی محمد

حدیث شانزدهم و همچنین احمد بن موسی بن مردویه که از جمهور اهل سنت
است از چند طریق از عایشه روایت کرده است که او گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود الحق مع علی
و علی مع الحق لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی همیشه حق با علی است و علی با حق است و از هم جدا نشوند
و جدائی ندارند تا آنکه در کنار حوض کوثر بمن برسند و مرا ببینند پس معلوم است بر هر صاحب انصاف
و صاحب عقل که از خبر عمار و خبر عایشه که بعد از پیغمبر خدا امت متفرق خواهند شد و هر که از امت که
متابعت و موافقت بر طرف حضرت امیر المؤمنین نماید که او حق است نجات یابد و فرمان برداری علی

فرمان بردار خدا و رسول خدا می باشد و اگر همه مردم مخالفت کنند و اجماع امت نمایند و براهی بروند که حضرت امیر المؤمنین در ان راه نباشد یکمراهی و ضلالت اند و انکسانیکه با حضرت امیر ع بهمان راه که ان حضرت می رود حق است و همان راه مستقیم و راه راست بسوی خداست و اقتدا بوجود مبارک ان حضرت واجب و اطاعت او لازم است و این دو خبر تصریح است بر خلافت و امامت ان سرور اولیاء **حدیث صد و هفدهم** در جمع بین الصحیحین در مسند ترمذی مذکور است و خطیب دمشقی هم در کتاب خود اورده و در اکثر کتب مخالف و موالف مسطور است در مسجد خوابیدن حضرت امیر المؤمنین ع و ردا از دوش مبارکش افتاده بود و گرد بر روی مبارکش نشسته بود در ان حالت حضرت رسول الله ص بدست مبارک خود گرد و خاک از روی جمال مبارک حضرت امیر ع پاک می فرمود و مکرر میفرمود اجلس یا ابا تراب یعنی بنشین ای پدر خاک و این حدیث از فضایل مخصوصه تامه بر ان سرور نمیبود موجب امتیاز افتخار نمیشد و باین کیفیت شهرت نمییافت و ان حضرت باین فخر نمینمود و دوست و دشمن از جمله مناقب ان حضرت ذکر نمینمودند **حدیث صد و هیجدهم** حافظ در حلیه روایت کرده از انس بن مالک که حضرت رسول روزی بمن گفت ابی برای وضوی من حاضر کن پس برخواست و وضو ساخت و دو رکعت نماز بجا اورد پس فرمود اول کسیکه بر تو داخل شود از این در امام متقیان و سید و سرور مسلمانان و یعسوب مؤمنان یعنی پادشاه ایشان او است و خاتم اوصیاء و کشاننده روسفیدان و دست و پا سفیدان است بسوی بهشت انس گفت من گفتم خدا وندا او را مردی از انصار گردان و دعا خود را پنهان کردم پس علی ع از در وارد شد حضرت رسول گفت یا انس کی امد گفتم یا رسول الله علی ع امد پس برخواست بسوی او شاد و خندان و دست در گردن او کرد و عرق روی مبارک او را پاک می نمود علی گفت یا رسول الله ص امروز می بینم که نسبت بمن کاری میکنی که پیشتر نمیکردی حضرت فرمود چرا نکنم و حال انکه تو از جانب من رسالت مرا بخلق میرسانی و خواهی رسانید و سخن مرا با ایشان خواهی شنوانید و بیان خواهی کرد از برای ایشان انچه در ان اختلاف کنند بعد از من از امت من **حدیث صد و نوزدهم**

حدیث صد و هفدهم

حدیث صد و هیجدهم

حدیث صد و نوزدهم

ابن

در منقبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

ابن مردویه از ابی لیلی انصاری از پدرش روایت کرده است که گفت رفتیم نزد عایشه و پرسیدیم که کی
کشت ایشان را یعنی خوارج را گفت علی کشت ایشان را و گفت مانع نمیشود مرا آن عداوتی
که در نفس من است با علی آنکه حق را بگویم شنیدم از رسول خدا ص که فرمود میکشد ایشان را
بهترین امت من بعد از من و شنیدم که میفرمود حق با علی است و علی با حق است **حدیث صد و بیستم**
فخر رازی و غیره از علمای عامه و مخالفان روایت کرده اند که رسول خدا ص در باب ذو الثدیه
فرمود که میکشد او را بهترین خلق و در روایت دیگر می کشد او را بهترین امت من **حدیث ۱۲۱**
حافظ در حلیه نقل میکند که سند را بعایشه میرساند که حضرت رسول الله ص فرمود بطلبید
از برای من سید عرب را که او علی است من گفتم مگر تو سید عرب نیستی گفت من سید جمیع فرزندان
آدم هستم و علی سید عرب است چون علی آمد انصار را طلبید و گفت ای گروه انصار می خواهید که
دلالت کنم شما را بر چیزی که متمسک شوید بان و هرگز گمراه نشوید گفتند بلی یا رسول الله ص گفت که
او علی است پس او را دوست دارید بدوستی من و گرامی دارید بکرامت من بدرستیکه جبرئیل امر
کرده است مرا از جانب خدا بانچه گفتم از این جهت معلوم است که تمسک بحضرت امیر ع که سبب نشدن گمراهی است
تمسک بولایت است که در شناختن احکام الهی و بیان و تفسیر قرآن و آموختن بمؤمنین حق سبحانه
میباشد که حجت بالغه الهی بوده باشد که جبرئیل امین از جانب خدا به پیغمبر امر میکند به ابلاغ
آن که تمسک نماید امت و بگیرند معارف و احکام را از ولی الله و خلیفة الله **ایضا** حافظ
روایت میکند در حلیه که روزی علی آمد و رسول خدا ص فرمود مرحبا بسید مسلمانان و امام متقیان مردم
گفتند بعلی ع چه گونه است شکر تو بر این نعمت گفت حمد میکنم خدا را بر آنچه که بمن داده است و
سؤال میکنم از او که توفیق دهد که شکر کنم او را بر آنچه بمن عطا کرده است و زیاد کند آنچه بمن انعام
کرده است **حدیث صد و بیست و سیم** احمد در مسند و کتاب فضایل و صاحب فردوس الاخبار روایت کرده اند
که حضرت رسول ص فرمود که بودیم من و علی نوری در نزد حق تعالی پیش از آنکه آدم ع را خلق کند
بچهارده هزار سال پس چون آدم را خلق کرد قسمت کرد آن نور را بدو جزو پس یک جزو من بودم
و یک جزو علی بود و در فردوس زیاد کرده است که پس ما منتقل شدیم در صلبها تا در
صلب عبد المطلب رسیدیم پس از برای من نبوت شد و از برای علی وصیت **حدیث صد و بیست و چهارم** احمد در

مسند

مسند روایت کرده است که حضرت رسول فرمود و خطاب کرد بسوی علی که یا علی نظر کردن بروی
تو عبادت است تو سید و سروری در دنیا و آخرت و هر که تو را دوست دارد مرا دوست داشته
است و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست و وای
بر کسیکه ترا دشمن دارد **حدیث صد و بیست و چهارم** عبد البر که از افاخم علماء مخالفین است
در کتاب استیعاب گفته است که حضرت رسول در حق صحابه گفت اقضاهم علی بن ابی طالب
یعنی داناترین صحابه بعلم قضا و حکم در میان ایشان علی بن ابی طالب است و کسی تا در جمیع علوم
ماهر نباشد مهارت در این امر قضاوت ندارد **حدیث صد و بیست و پنجم** عبد البر
از ابن عباس روایت کرده است که عمر گفت اعلم ما بالقضاء علی است و گفته است که از عطاء
پرسیدند که آیا کسی در اصحاب محمد از علی داناتر بود گفت نه والله کسی را از او داناتر نمیدانم
و عطاء از اکابر علما و محدثین است که گفت بخدا سوگند که داده شده است بعلی نه
عشر علم که مخصوص او بود و بخدا سوگند که در یک عشر باقی با سایر مردم شریک بوده است
و از سعید بن مسیب روایت کرده است که عمر پناه میبرد بخدا از مسئله مشکلی که
ضرور شود و علی حاضر نباشد و مکرر میگفت که اگر علی نبود عمر هلاک میشد **حدیث
صد و بیست و ششم** احمد در کتاب فضایل روایت کرده است که در شب بدر رسول خدا
فرمود کیستکه از برای ما آبی بیاورد و مردم همه امتناع کردند علی ع مشکی برداشت و شب
بسیار تاریکی بود و آمد بر سر چاه بسیار عمیقی و فرو رفت بقعر چاه و حقتعالی وحی کرد بسوی
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل که مهیا شوید برای نصرت و یاوری محمد و برادر علی و
لشکرش پس ایشان از آسمان بزیر آمدند با غلغله و صداهائیکه هر کس می شنید میترسید چون
نزد آن چاه رسیدند همه آن ملئکه بر حضرت امیر ع سلام کردند برای اکرام و اجلال آن حضرت
و ایضا ابن حدیث را احمد بسند دیگر روایت کرده است از انس و آخرش نیز یاد کرده
است که حضرت رسول گفت یا علی در روز قیامت ناقه از ناقهای بهشت را از برای تو خواهند آورد
و بر آن سوار خواهی شد و زانوی تو با زانوی من مقابل خواهد بود تا داخل بهشت شویم
حدیث صد و بیست و هفتم در کتاب فضایل ابن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول خدا

فرمود

در منقبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

فرمود که خدا در حق علی نه چیز بمن عطا فرموده است که محبوبتر است بسوی من از دنیا و آنچه
در آنهاست اول آنکه او متکای من است در پیش خدا تا آنکه خدا فارغ شود از حساب خلایق
دویم آنکه لوای حمد در دست او خواهد بود و آدم و جمیع فرزندان آدم در زیر آن علم
خواهند بود **سیوم** آنکه در کنار حوض کوثر با من خواهد بود که ایستاده و هر که را شناسد
که از دوستان او است آب دهد از امت من **چهارم** آنکه او است عورت مرا
بپوشاند و مرا دفن خواهد کرد **پنجم** آنکه بر او نمیترسم که کافر شود بعد از ایمان یا زانی
شود بعد از احصان **حدیث صد و بیست و ششم** ابن مغازلی شافعی بحذف اسناد در
کتاب مناقب آورده است که رسول خدا فرمود یا علی انت سید المسلمین و قائد الغر المحجلین و
یعسوب المؤمنین و ابن مغازلی گوید ابو القاسم طائی گفت که از احمد بن یحیی ثعلبی سؤال کردم
از یعسوب که چه چیز است گفت بزرگ و پیشرو زنبور عسل است و احمد بن حنبل گوید که حذیفه
گفت رسول خدا سید مسلمانان و امام متقیان است و رسول پروردگار عالمیان است و او را
نظیری در موجودات نیست و علی برادر و نظیر او است الفضل ما شهدت به الاعداء شعر
لم یشارکک فی صفاتک ذات :. غیر من کنت نفسها و اخاها **حدیث صد و بیست و هفتم** د
اخطب الخطبا ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی که جمهور جمهور بر او را صدر الائمه میگویند
در کتاب فضایل امیر المؤمنین ع بسند خود از عبد الرحمن بن ابی لیلی آورده که رسول خدا در روز
خیبر علم را بعلی بن ابی طالب ع سپرد و خدای تعالی فتح خیبر را در آن روز بدست او جاری کرد و
در روز عید غدیر او را نگاه داشت و بمردم فهمانید که علی مولا و آقای هر مؤمن و مؤمنه است
و باز فرمود یا علی تو از منی و من از تو و باز فرمود یا علی قتال و جهاد خواهی کرد با گروهی بر
تاویل قرآن چنانکه من قتال کردم با گروهی بر تنزیل قرآن و باز فرمود تو از من بمنزله هرونی
از موسی ع و باز فرمود من در جنگم با کسیکه با تو در جنگ است و در صلحم با کسیکه با تو صلح است
و باز فرمود توئی دستاویز محکم و فرمود باز تو بیان میکنی از برای مردم آنچه را که بر ایشان
مشتبه شود بعد از من و باز فرمود توئی امام هر مؤمن و مؤمنه و باز فرمود توئی ولی و آقای
هر مؤمن و مؤمنه بعد از من و باز فرمود توئی آنکه در شأن او نازل شده اذان من الله و

حدیث صد و بیست و ششم

حدیث صد و بیست و هفتم

من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر یعنی این اعلامیست و آگاه ساختنی از خدای تعالی
و رسول او بسوی مردم یعنی کفار مکه در روز حج اکبر که عید قربان است **مؤلف گوید**
این خبر را در کتاب غایة المرام نقل نموده است و تمام خبر را نقل کرده است و بقیه خبر موفق
احمد در کتاب فضایل اینست که یا علی تو نگاه دارنده سنت منی و حمایت کننده ملت منی و
و فرمود که یا علی من اول کسی هستم که در روز قیامت سر از قبر بر دارم و تو با من خواهی بود
و فرمود یا علی من در روز قیامت بر سر حوض کوثر باشم و تو با من باشی و باو فرمود من اول
کسی ام که داخل بهشت شوم و تو و حسن و حسین و فاطمه با من داخل بهشت خواهید شد
فرمود یا علی حقتعالی وحی فرستاد بسوی من که فضل ترا در میان مردم منتشر کنم و همه خلایق
را بر آن آگاه کرده ام و من تبلیغ رسالت خود را کردم و فرمود یا علی بپرهیز از کینه های
مردم که از تو در سینه های ایشانست و آن را آشکار نکنند مگر بعد از من حقتعالی آن
طایفه را لعنت میکند پس رسول خدا بگریه در آمد عرض کردند یا رسول الله چرا گریه
میکنی فرمود از آن گریه میکنم که جبرئیل مرا خبر داد که بعد از تو آن طایفه بعلی ظلم کنند
و حق او را غصب کنند و با او جنگ کنند و اولاد او را بکشند و بر ایشان ظلم و ستم کنند
بعد از علی و جبرئیل مرا خبر داد که وقتی آن ظلم برطرف گردد و انتقام ایشان کشیده شود
که قائم ایشان ظهور کند و نام ایشان بلند شود و همه امت بر محبت ایشان جمع شوند و دشمنان
ایشان کم شود و هر که ایشان را دوست ندارد در میان مردم ذلیل شوند و ستایش
کنندگان ایشان زیاد شود و ظهور قائم ایشان در وقتی خواهد شد که اسلوب عالم
متغیر گردد و بندگان خدا ضعیف شوند و از فرج مأیوس گردند و در آن هنگام قائم ایشان
خروج کند و در میان مردم ظاهر شود و فرمود یا علی نام او نام من است و نام پدرش
نام پدر من و او از اولاد دختر من است حقتعالی حق را بدست ایشان آشکار کند و آتش
باطل را بشمشیر ایشان فرو نشاند و مردم همه باطاعت ایشان در آیند بعضی از روی رغبت و رضا
و بعضی از جهة خوف و سطوت **راوی گوید** حضرت از گریه ایستاد و فرمود ای گروه مردم
بشارت باد شما را بفرج که وعده خدا را خلفی نیست و قضای الهی را بازگشتی نیست و او حکیم است آگاه

اثبات خلافت بلافصل برای حضرت امیر المؤمنین است

خود را با امیر المؤمنین عثمان گفت در جواب گفت نعم و هیئت خود را بکسی که از روی حق و استحقاق

امیر المؤمنین است کردم و او علی بن ابیطالب است که مادر زمان رسول خدا ص با مر او بلفظ

امیر المؤمنین سلام کردیم و رسول خدا ص فرمود بما که سلام کنید بر او برادر و وزیر و وارث و خلیفه

من در امت من و ولی هر مؤمن بعد از من علی بن ابی طالب است بلفظ امیر المؤمنین زیرا که علی عمود

خیمه زمین است که زمین باو برپاست و قوام او است و پناه اهل زمین است که مردم در پناه

او گریزند و اگر او نباشی نگیرند زمین و اهل زمین را باطل فرا گیرد یا دید عجل ساحری این ستم

را راوی گوید با بوذر گفتم این سلام بر علی بن ابی طالب بلفظ امیر المؤمنین پیش از حجة الوداع

بود یا بعد از آن گفت سلام اول پیش از حجة الوداع بود و سلام دویم بعد از حجة الوداع بود

حدیث صد و سی و چهارم ایضا در همان کتاب غایة المرام مرحوم سید از ابن مغازلی شافعی بسند

خود روایت میکند که حضرت رسول خدا چون علی را خلیفه خود میکرد با و فرمود که آیا راضی نیستی که

باشی از برای من بمنزله هرون از برای موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نباشد **حدیث صد و سی و پنجم** ایضا

در کتاب غایة المرام از احمد بن حنبل از شعبة بن ابی اسحق روایت میکند که این حدیث را از عمرو

شنیدم اینکه رسول خدا ص فرمود اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واحب

من احبه وابغض من ابغضه **حدیث صد و سی و ششم** ایضا در کتاب غایة المرام از عبد الله بن

احمد بن حنبل باسناد خود از سفیان از ابن نجیح از پدرش و ربیعه حدیثی آورده که وقتی در نزد کسی

نام علی زده شد و سعد بن ابی وقاص در آنجا حاضر بود گفت نام میبرید مردی را که او را چهار

فضیلت است که اگر یکی از آنها در من بود مرا بهتر بود از همه چیزهای دنیا و آخرت یکی آنکه رسول

خدا ص فرمود فردا علم را بکسی دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند

و یکی آنکه فرمود تو از من بمنزله هرون از موسی و یکی آنکه فرمود هر کرا من مولای اویم علی مولای

اوست و فضیلت چهارم را سفیان فراموش کرده بود در کتاب غایة المرام ثعالبی بسند خود از براء بن عازب

آورده است که هنگامی که ما در حجة الوداع در خدمت رسول خدا ص بودیم بغدیر خم رسیدیم

بانگ نماز جماعت در دادند و زیر درختی را برای رسول خدا ص پاکیزه کردند آنحضرت دست علی را

گرفته فرمود الست اولی بالمؤمنین من انفسهم یعنی آیا من نیستم اولی بتصرف در امور مسلمین

از

حدیث ۱۳۴

حدیث ۱۳۵

حدیث ۱۳۶

از خود ایشان عرض کردند بلی یا رسول الله پس فرمود آیا من نیستم اولی بهر مؤمنی از خودش
عرض کردند بلی فرمود این علی آقا و صاحب اختیار و سرور هر کسیست که من آقا و صاحب اختیار و سرور
اویم خداوندا بخواه هر که علی را بخواهد و دشمنی کن با او هر که با او دشمنی کند پس عمر با آن
حضرت ملاقات کرد و گفت مبارک و گوارا باد تورا ای پسر ابوطالب(ع) که امروز آقا و سرور هر
مؤمن و مؤمنه شدی **حدیث صد و سی و هفتم** کتاب غایة المرام از ابوالحسن فقیه بن مغازلی
شافعی بسند خود از شهر بن حوشب از ابوهریره آورده است که گفت هر که روز هجدهم ماه ذی الحجة
الحرام را روزه بدارد نوشته شود در نامهٔ عمل و ثواب روزهٔ شصت ماه و آن روز غدیر خم است
که در آن روز رسول خدا(ص) دست علی را گرفته و فرمود آیا من اولی بتصرف نیستم در امور
مؤمنان عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود هر که من مولای اویم علی مولای او است پس عمر بن
خطاب گفت مبارک باد خوب شد خوب شد برای تو ای پسر ابوطالب(ع) که امروز مولای من و
مولای هر مؤمن و مؤمنه شدی پس حقتعالی این آیه نازل کرد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی یعنی امروز تمام کردم از برای شما دین شما را **حدیث صد و سی و هشتم** ایضاً غایة المرام
از موفق بن احمد در حدیثی که معویه مراسلهٔ بعمرو بن العاص نوشته بود که او را در محاربه
با علی مدد کند عمرو بن العاص ابا کرد و جواب مراسلهٔ معویه را نگاشته و برخی از فضایل امیر المؤمنین(ع)
در آن مرقوم داشته و بعضی از آنچه رسول خدا(ص) در خصوص علی فرموده بود مانند علی منی و
انا منه و مانند و هو منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و غیر اینها و از آنجمله نوشت که
کرد در روز غدیر خم فرمود الا من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
وانصر من نصره واخذل من خذله **حدیث صد و سی و نهم** ایضاً حموینی بسند خود از
عمرو ذی مره روایت کرده که علی بن ابیطالب(ع) گفت رسول خدا(ص) در روز غدیر خم فرمودند
خداوندا علی را یاری کن و بسبب علی مردم را یار باش و او را رحم کن و بسبب او مردم را ببخشا و
او را نصرت ده و بسبب او مردم را یاری نما خداوندا بخواه هر که علی را بخواهد و دشمن باش با هر کس که
علی را دشمن بدارد **ایضاً** حموینی باسناد خود از عبدالله بن عباس مثل حدیث سابق را نقل
کرده است **حدیث صد و چهلم** ایضاً حموینی باسناد خود از اصبغ بن نباته روایت کرده که

حدیث ۱۳۷

حدیث ۱۳۸

حدیث ۱۳۹

حدیث ۱۴۰

از سلمان فارسی رض از علی و فاطمه و آل ایشان پرسیدم در جواب گفت از رسول خدا صلعم شنیدم که
می فرمود علی آقا و صاحب اختیار شما است و او را دوست دارید که او بزرگ شما است و او را پیروی کنید که
کشاینده شما است بسوی بهشت و او را یاری کنید و هرگاه شما را بخواند او را اجابت کنید و چون شما را
امر کند او را اطاعت کنید و او را بدوستی من دوست دارید و بکرامت من اکرام نمائید و من نگفتم درباره
علی سخنی از برای شما مگر آنچه پروردگار من جل شانه مرا بآن امر فرموده است **حدیث صد و چهل و یکم**
ایضاً شیخ ابراهیم بن محمد حموینی که از اجله و اعیان علماء عامه است باسناد خود از ابو صادق روایت
کرده است که حضرت علی بن ابیطالب ع فرمود اصول اسلام سه چیز است که هیچ یک از آنها بدون دیگری
نفع نبخشد نماز و زکوة و تولی و واحدی این هر سه از آیه شریفه انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا
الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون مأخوذ ند زیرا که خدای تعالی ثابت گردانیده است موالات
را در میان مؤمنان بعد از ایشان را وصف نموده است مگر بگذاردن نماز و دادن زکوة پس فرموده
الذین یؤتون الزکوة و یقیمون الصلوة پس هر که علی را دوست دارد خدا و رسول را دوست داشته
و خدای تعالی در آیه دیگر او را بندگان مؤمن خود حبیب فرموده است و گفته است ان الذین امنوا
و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا و واحدی در تفسیر این آیه بسند خود از ابن عباس روایت کرده
که گفت این آیه در شان علی ع نازل شده و هیچ مسلمانی نیست مگر آنکه محبت علی ع در دل او جای
دارد **حدیث صد و چهل و دوم** حموینی باسناد خود از انس بن مالک روایت کرده است که
روزی سائلی بمسجد در آمد و گفت در میان شما کیست که بپادشاه وفا کننده قرض دهد علی
در رکوع بود چون آواز سائل را شنید بدست خود از عقب سر بسائل اشاره نموده سائل آمد و انگشتر
را از دست حضرت بیرون آورد رسول خدا صلعم بعمر فرمود ای عمر واجب شد عمر عرض کرد پدرم و مادرم
فدای تو باد چه چیز واجب شد فرمود بهشت واجب شد و بخدا سوگند که این مرد سائل خلع نکرد آن
انگشتر علی را تا آنکه خلع کرد خدا از او جمیع گناهان و معاصی او را **حدیث صد و چهل و سیم**
ایضاً حافظ ابو نعیم باسناد خود از ابو رافع روایت کرده است که روزی بخدمت رسول خدا رفتم دیدم بخواب رفته است و
ماری در گوشه خانه خوابیده است و او را نکشتم و بدفع آن نکوشیدم مبادا از صدای آن بیدار شود آمدم
در میان آن مار و آن حضرت خوابیدم که اگر از آن مار المی رسد بمن رسد بآن حضرت نرسد ناگاه حضرت از خواب جستند و این آیه

حدیث ۱۴۱
حدیث ۱۴۲
حدیث ۱۴۳

فضایل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

آیه انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون را
تلاوت می فرمود و چون برخواست گفت الحمد لله پس از حضرت بسوی من آمد و فرمود جهت خوابیدن
تو در اینجا چه بود عرض کردم بجهت آزار مار بود پس فرمود که برخیز و آن را بکش من از جای جستم و آن
مار را کشتم پس دست مرا گرفته و فرمود ای ابو رافع زود است که پس از من قومی با علی جنگ کنند
بر مردم واجبست که با آنها جهاد کنند اگر بدست قدرت نداشته باشند بزبان با ایشان
جهاد کنند اگر قدرت آنهم نداشته باشند در دل با ایشان جهاد کنند که غیر از این از جانب خدای تعالی
حکمی درباره ایشان نیست **مؤلف گوید** اصحاب کبار حضرت رسول ص بعد از رحلت آن
حضرت بهمین قسم چند فرقه شدند بعضی در خانه حضرت امیر المؤمنین ع حاضر بودند بقصد جهاد
با آن قوم و جمعی در مسجد حضرت رسول ص با ابوبکر جهاد بزبان نمودند و حقیت حضرت امیر ع را
بیان نمودند مثل سلمان فارسی رض و ابوذر غفاری و عمار و امثال ایشان که احتجاج با خلفای جور
نمودند و بعضی هم ساکت بودند و لیکن حق را با امیر المؤمنین ع می داشتند و با مخالفین حضرت جهاد
با قلب می نمودند **حدیث صد و چهل و چهارم** ابن مغازلی شافعی باسناد خود از سعید بن مسیب
و از سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که رسول خدا ص بعلی فرمود که یا علی تو در مدینه باش
علی ع عرض کرد یا رسول الله تو در هیچ غزوه قدم ننهاده مگر من با تو بودم و هرگز مرا بجا نگذاشتید
رسول خدا فرمود یا علی شهر مدینه باصلاح نیاید و منتظم نشود مگر بمن و تو و تو از من بمنزله هارونی
از موسی مگر آنکه نیست پیغمبری بعد از من سعید گوید بسعد بن ابی وقاص گفتم بگوش خود این را از
رسول خدا شنیدی گفت بلی شنیدم نه یکنوبت بلکه بسیار شنیدم از رسول خدا ص که بعلی میفرمود
حدیث صد و چهل و پنجم ایضا ابن مغازلی شافعی بسند خود روایت کرده است از قیس که گفت روزی
از معویة بن ابی سفیان مسئله سؤال کردم معویه گفت برو این مسئله را از علی ابن ابیطالب سؤال
کن که او از من اعلم است گفتم یا امیر المؤمنین حکم تو در این مسئله برای من بهتر است از حکم علی معویه
گفت بسیار بد سخن گفتی و تو در این سخن مستوجب عقوبت و ملامتی زیرا که مکروه میداری
حکم کسی را که رسول خدا ص او را بالعلم و فضل می ستود و باو فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا
انه لا نبی بعدی و عمر بن الخطاب بسیار از اوقات از او مسئله سؤال میکرد و از او جواب می گرفت [illegible] مکرر خود

حدیث ۱۴۴

حدیث ۱۴۵

عمر را دیدم که چون او را مشکلی پیش آمدی گفتی علی این جاست برخیز از نزد من ایمرد که خداوند پاهای ترا قوت برخواستن ندهد و نام ترا از دیوان محو کند **شعر** وهو الذی اشهد العدو بفضله والفضل ما شهدت به الاعداء **حدیث صد و چهل و ششم** صاحب کتاب اربعین از اربعین و هم حدیث دویم است بسند خود از ابرهیم بن سعید جوهری وصی مامون خلیفهٔ عباسی و او از امیر المؤمنین مامون و او از امیر المؤمنین مهدی و او از امیر المؤمنین منصور و او از پدرش از ابن عباس روایت کرده است که از عمر بن الخطاب شنیدم در وقتیکه جمعی در نزد او بودند و سخن از منافقان اسلام میراندند میگفت اما علی بن ابیطالب را من خود از رسول خدا شنیدم که سه خصلت در او فرمود رسول خدا که من دوست میداشتم که یکی از این سه خصلت در من باشد و از مرا بهتر بود از تمام دنیا و تمام نعمتهای دنیا و آن در وقتیکه فرمود رسول خدا که من و ابوبکر بن ابی قحافه و ابو عبیده و جمع کثیری از اصحاب در خدمت آنحضرت بودیم که دست مبارک بر پشت یا شانهٔ علی گذاشت و فرمود یا علی انت اول المؤمنین ایمانا و اول المسلمین اسلاما و انت منی بمنزلة هرون من موسی یعنی ای علی تو اول مؤمنین میباشی که ایمان آورده و اول مسلمین میباشی در اسلام و تو بمنزلهٔ هرونی از موسی برای من و همین روایت را در کتاب فردوس تألیف ابن شیرویه دیلمی در باب یاء باسناد خود از عمر بن خطاب روایت کرده است و موفق بن احمد در کتاب فضایل باسناد خود این خبر را نقل میکند **حدیث صد و چهل و هفتم** احمد بن حنبل در کتاب مسند خود از عمر بن میمون نقل میکند که نوبتی نزد ابن عباس نشسته بودم که ناگاه جمعی از در در آمدند و گفتند یا ابن عباس برخیز با ما بیا و یا خلوت کن که ما را با تو سخنانیست پنهان ابن عباس گفت برمیخیزم و در آن روز چشمان ابن عباس صحیح بود و هنوز کور نشده بود راوی گوید که برفتند و از ما دور شدند و نشستند و ابتدا بتکلم کردند و سخنان بسیار با هم گفتند کسی ندانست که چه گفتند و آنکه سخن راندند پس برخواستند و رفتند و ابن عباس بنزد ما آمد و ردای خود را بر روی زمین میکشید و میگفت اف و تف باین قوم بباید و گفت این جماعت در صدد اذیت و اهانت کسی افتاده اند که او صاحب ده فضیلت است و در فکر بدگوئی کسی افتاده اند که رسول خدا در حق او فرموده است اهل بیته نفرستم کسی را که هرگز خدا او را خوار نکرده باشد و او خدا و رسول را دوست میدارد و هر یک از اصحاب گردن بلند

کرده

صفحه ۹ع۱

صفحه ۷ع۱

کردہ بودند کہ این منصب جلیل را بایشان ارزانی خواہد داشت پس فرمود علی کجا است عرض
کردند با شیار رفتہ است کہ ارد کند فرمودند کہ ہیچ یک از شما نبود کہ با شیار رود بعد علی مدد رحال التی
کہ چشم مبارکش درد میکرد بحیثیتیکہ قدرت نگاہ کردن نداشت پس حضرت رسول ص آب دہان
مبارک در چشمش انداخت علی الفور شفا یافت پس علم را گرفتہ شد نوبت آن را حرکت دادہ
بعد ازان بعلی ع داد و او روانہ میدان کردید چون از جنگ برگشت دختر حی بن اخطب پادشاہ
خیبر را اسیر کردہ آورد راوی گوید ابن عباس گفت بعد ازان سورہ برائۃ را بفلان شخص
داد و او را بجانب مشرکین فرستاد پس علی ع را بامر خدا فرستادہ سورہ توبہ را ازو گرفتہ
و فرمود حکم خدا اینستکہ این سورہ را نبرد کسے مگر آنکہ او از من باشد و من ازاو و یا اینکہ فرمود
او مرا دوست دارد و من او را و بعد وی بنی ہاشم نمود و فرمود کہ کدام یک از شما در دنیا
و آخرت مرا میخواہید و من او را بخواہم راوی گوید علی در خدمت آن حضرت نشستہ بود عرض
کرد انا اولیک فی الدنیا و الآخرۃ یعنی من دوست و محب وجود اقدس تو ہستم یا رسول اللہ ص
در دنیا و آخرت و دیگر علی اول کسے بودہ کہ بخدا و رسول ایمان آوردہ آورد و علی آن کسے بود کہ رسول خدا ص
جامہ خود را بر روے علی و فاطمہ و حسن و حسین علیہم السلام انداختہ و گفت انما یرید اللہ لیذہب عنکم
الرجس اہل البیت و یطہرکم تطہیرا دیگر گوید علی جان خود را در راہ رسول خدا فدا کرد و لباس او را
پوشید و در خوابگاہ آن حضرت خوابید و مشرکان چنان دانستند کہ او رسول خدا است کہ خوابیدہ است
و مشرکان پیوستہ بعلی ع سنگ زدند و او نالہ میکرد و سر و صورت خود را بخرقہ بستہ بود و بیرون نیامد
تا آنکہ ہوا روشن شد پس سر مبارک خود را مکشوف کرد مشرکان دیدند علی است گفتند ما بجہ سنگ
میانداختیم و از نالہ او تعجب میکردیم دیگر آنکہ رسول خدا بغزوہ تبوک بیرون رفت علی ع عرض کرد من در رکاب
تو باشم فرمود تو در مدینہ باش علی ع گریہ کرد رسول خدا ص فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلۃ ہرون من موسی
الا انک لست نبی یعنی رسول خدا ص فرمود آیا راضی نیستی اینکہ بودہ باشی از من بمنزلہ ہرون کہ از موسی بود
بدرستیکہ نیستی تو نبی و پیغمبر و فرمود مرا جائز نیست کہ سفر کنم بجائے مگر آنکہ تو خلیفہ و جانشین من باشے و دیگر
راوی گوید رسول خدا ص فرمود انت ولی کل مومن و مومنۃ بعدی تو آقا و سرور و صاحب اختیار ہر مومن و
مومنہ میباشی بعد از من و دیگر راوی گوید درہای مسجد را از روی ہر کسی از اصحاب فرمود بستند مگر در خانہ

در فضل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

علی را و علی داخل مسجد می‌شد در حال جنابت و راه او از مسجد رسول خدا صلعم بود و دیگر رسول خدا فرمود
من کنت مولاه فعلی مولاه یعنی هر که را من مولا و اولی بتصرف در امور او یم علی مولا و اولی بتصرف در امور
او است **حدیث صد و چهل هفتم** ایضاً در مسند احمد بن حنبل بود و بسند از مخدوج بن یزید
هذلی روایت کرده است که رسول خدا صلعم در میان مسلمانان طرح برادری انداخت و فرمود ندا یا
علی تو برادر منی بمنزلهٔ هرون از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نباشد آیا نمیدانی که اول کسیکه
در روز قیامت ندا کنند من خواهم بود که از جانب راست عرش برخیزم و حلهٔ سبزی از حلهای بهشت
بپوشم بعد از آن انبیا را خوانند یکی بعد دیگری و ایشان دو صف از جانب راست عرش برخیزند
و حلهای سبز از حلهای بهشت بپوشند و بدان ای علی که امت من در روز قیامت پیش از همهٔ امتها
بموقف حساب برند و بعد از آن ترا خواهند از جهت قرب منزلتیکه در نزد من داری و لوای مرا بدست
تو دهند و آن لوای حمد است و بکشی آنرا در میان صفوف انبیا و آدم و جمیع خلق خدا در
زیر سایهٔ آن باشند و طول آن مسافت هزار ساله راه است چوب آن از یاقوت سرخ و آن را سه شقه است
شقهٔ از نور در مشرق و شقهٔ در مغرب و شقهٔ در وسط دنیا و سه سطر بر آن نوشته است (اول)
بسم الله الرحمن الرحیم دویم الحمد لله رب العالمین سیم لا اله الا الله محمد رسول الله
و طول هر سطری مقدار هزار ساله راه و عرض هر سطری نیز هزار ساله راه است و تو یا علی بیائی
در میان صفوف انبیا و ملائکه و لوا در دست تو باشد و فرزندم حسن از جانب راست تو و حسین هم
از جانب چپ تو تا آنکه در میان من و ابرهیم در زیر سایهٔ عرش خدا بایستی پس یا علی بپوشی تو حلهٔ
سبزی از حلهای بهشتی پس منادی از زیر عرش ندا کند نعم الاب ابوک ابرهیم و نعم الاخ اخوک علی یعنی
نیکو پدری است پدر تو ابرهیم و نیکو برادریست برادر تو علی پس فرمود رسول خدا صلعم بشارت باد ترا یا علی که
بپوشی حلهٔ کرامت را زمانیکه من بپوشم و خوانده شوی زمانیکه مرا خوانند و زنده شوی زمانیکه
من زنده شوم **حدیث صد و چهل و هشتم** صدر الائمه اخطب الخطبا موفق بن احمد خوارزمی از
اکابر علمای عامه در کتاب مناقب و فضایل باسناد خود از ابن عباس روایت میکند که چون رسول خدا صلعم
بنای اخوت و برادری در میان اصحاب و مهاجرین و انصار گذاشت علی را با احدی از ایشان برادر نکرد علی
خشمناک از آنجا بیرون آمد در میان نهری که در آن حوالی بود رفته سر مبارک را بالای دست خود گذاشته

بخوابید و باد بر او وزیده و خاک بر اندام مبارکش پاشیده بود پس رسول خدا بطلب او شتافته او را در آنجا یافت با پای مبارک او را بیدار کرده و فرمود سزاوار نیست مگر آنکه تو ابو تراب باشی یا علی آیا بر من خشم می ورزی از اینکه مواخات کردم در میان مهاجرین و انصار و ترا با کسی برادر نکردم و نمیخواهی که باشی از من بمنزله هرون از موسی مگر آنکه پیغمبری پس از من نباشد یا علی هر که ترا دوست دارد بدان در امن و ایمان است و هر که ترا دشمن دارد خدای تعالی بمیراند او را بمردن جاهلیت و حساب کرده شود بعملش در اسلام **مؤلف گوید** اخر این خبر مطابق است با خبریکه من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة چونکه دشمنی با حضرت هم از عدم معرفت او است در حق آنحضرت **حدیث صد و چهل و نهم** موفق بن احمد در کتاب فضایل بسند خود از جابر بن عبد الله انصاری رض آورده است که گفت وقتی ما در مسجد خوابیده بودیم که رسول خدا نزد ما آمد و در دست آنحضرت شاخه رطبی بود فرمود در مسجد می خوابید ما فورا برخواسته از مسجد بیرون رفتیم و علی هم با ما بیرون رفت آن وقت رسول خدا بعلی فرمود یا علی تو باز گرد و بیا که حق سبحانه و تعالی حلال کرده است از برای تو در مسجد آنچه را که از برای من حلال کرده است آیا نمیخواهی باشی تو که از برای من بمنزله هرون از موسی بغیر نبوت قسم بآن کسیکه نفس محمد در دست او است که تو در روز قیامت مردم را از بالای حوض من براني مانند راندن شتر غریب از سر شریعه با عصائی که از چوب عوسجه در دست تست در آن روز گویا می بینم جای ترا در کنار حوض **حدیث صد و پنجاهم** موفق بن احمد در کتاب فضایل باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرموده است هذا علی بن ابیطالب لحمه لحمی و دمه دمی و هو منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی این علی بن ابی طالب گوشت او گوشت من و خون او خون من است و آن از من بمنزله هرون است از موسی مگر بعد از من پیغمبری نیست و فرمود ای ام سلمه گوش دار و گواه باش این علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و سید الوصیین و هو عیبة علمی و او باب من است که بمن نمیرسد احدی مگر از آن در و او برادر من است در دنیا و آخرت و با من خواهد بود در بهشت در درجات عالیه بهشت و همین حدیث را ابرهیم بن احمد حموینی بسند خود نقل میکند و آخر حدیث میگوید که او است کشنده قاسطین و مارقین و ناکثین **حدیث صد و پنجاه و یکم** حافظ محمد مؤمن شیرازی در کتاب خود در تفسیر آیه عم

حدیث صد و چهل و نهم

حدیث صد و پنجاهم

حدیث صد و پنجاه و یکم

در مناقب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

یتسائلون عن النبا العظیم الذی هم فیه مختلفون باسناد خود از سدی اورده است که وقتی صخر بن
حرب آمد نزد رسول خدا ص بنشست و عرض کرد یا محمد امر خلافت پس از تو بکه خواهد رسید
فرمود یا صخر امر خلافت پس از من مخصوص کسی می باشد که او از من بمنزلهٔ هرون است از موسی
پس حق تعالی نازل نمود عمّ یتسائلون عن النبا العظیم یعنی سؤال میکنند اهل مکه ترا از خلافت
علی بن ابی طالب الذی هم فیه مختلفون بعضی از ایشان تصدیق میکنند خلافت او را و بعضی تکذیب
می نمایند بعد از آن در مقام رد بر ایشان خدا فرموده است کلا سیعلمون یعنی می دانند خلافت[۱]
او را که بعد از تو حق است ثم کلا سیعلمون یعنی میدانند خلافت و ولایت او را و سؤال کرده خواهند شد
از آن در قبرهای خود و باقی نمیماند مرده در مشرق و نه در مغرب و نه در بر و نه در بحر مگر آنکه
منکر و نکیر سؤال خواهند کرد از ولایت علی بن ابی طالب ع بعد از موت سؤال میکنند من ربک
و من نبیک و من امامک و بسند دیگر از عبد خیر روایت کرده است که صخر بن حرب نزد رسول خدا ص
نشست و عرض کرد یا محمد ص امر خلافت بعد از تو از آن مامت یا بکه خواهد رسید فرمود یا صخر
امر خلافت بعد از من از آن کسی است که از من بمنزلهٔ هرون است از موسی تا آخر حدیث
سابق **حدیث صد و پنجاه و دوم** ابن شاذان در کتاب مناقب ماه از طریق مخالفین بسند
خود شان از حضرت امام جعفر صادق ع از پدرش امام محمد باقر ع از پدرش حضرت امام
زین العابدین ع روایت کرده اند که عمر بن خطاب از جای برخواست و گفت یا رسول الله
مگر تو بعلی بن ابی طالب ع میگوئی انت منی بمنزلة هرون من موسی و خدا نبی ع هرون را در قرآن
ذکر کرده و علی را ذکر نکرده است حضرت رسول فرمود ای غلیظ ای اعرابی نشنیده که
حق سبحانه و تعالی میفرماید که هذا صراط مستقیم **حدیث صد و پنجاه و سیم**
ابن ابی الحدید روایت کرده است که رسول خدا ص بعلی ع فرمود اخصمک بالنبوة فلا نبوة بعدی
و تخصم الناس بسبع یعنی غلبه من بر تو بنبوتست که پس از من نبوتی نیست که دارای
آن باشی و غلبه تو بر مردم بهفت خصلت است که احدی آن خصال را ندارد و تو آنها را
دارائی و ذیل آن حدیث میشمرد آن هفت خصلت را که حضرت رسول فرموده اند که تو
پیش از همه ایمان آورده بخدا و پیش از همه وفا کننده بعهد خدا و قیام نماینده تری از همه بامر خدا

حدیث صد و پنجاه و دوم

حدیث صد و پنجاه و سوم

۱ — و دیگران ندارند

وقسمت کننده تری از همه بتسویه در میان مردم و عدالت کننده تری از همه در میان رعیت و داناتری
از همه بحکم خدا و فضل تو نزد خدا از همه بیشتر است و باز باو فرمود انت منی بمنزلة هرون
من موسی و خود را از علی بنبوت جدا ساخت و هرچه غیر از نبوت بود برای او ثابت نمود از
فضایل و خصایص که در همه با او شریک باشد بغیر نبوت آنحضرت حدیث صد و پنجاه و چهارم
موفق بن احمد در کتاب فضایل بسند خود از حضرت امیرالمؤمنین علی ع روایت کرده است که آنحضرت
فرمود روزیکه فتح خیبر کردم رسول خدا ص فرمود اگر نمیترسیدم از آنکه جماعتی از امت من
در حق تو بگویند آنچه نصاری در حق عیسی گفتند هر آینه میگفتم در مدح و منقبت و فضل
و کرامت تو سخنانیکه گذر نمیکردی بر هیچ طایفه از مسلمانان مگر آنکه فرا میگرفتند خاک
کف پای تو را برمیداشتند و فاضل آب وضوی ترا بان استشفا میکردند ولیکن ترا از فضل
همین بس که تو از منی و من از تو و تو وارث منی و من وارث تو و تو از من بمنزله هرونی از
موسی مگر پیغمبری بعد از من نمیباشد یا علی تو ادا کننده دین منی و قتال کننده با دشمنان
بر اجرای سنت من و تو در آخرت از همه کس نزدیکتری بمن و تو در فردای محشر خلیفه منی بر
حوض کوثر که دور میکردانی از آن منافقان از امت من را و تو اول کسی هستی که وارد می
شوی بر حوض من و تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شوی از امت من و شیعیان تو بر
منبرها از نور همگی سیراب و خوشوقت با روهای سفید در دور من در نزد حق تعالی
ایشان را شفیع باشم و ایشان در قیامت همسایگان من اند و دشمنان تو در قیامت همه
تشنه اند و اندوهگین با روهای سیاه و تیره و پیوسته در آتش جهنم بغلطند و عمودها بر فرق
ایشان زنند و انهار آنان پایانها نیست از آتش جهنم جنگ تو جنگ من است و صلح تو صلح منست
آشکار تو آشکار منست و نهان تو نهان منست و مکنون ضمیر تو مکنون ضمیر منست و
توئی باب علم من و فرزندان تو فرزندان من اند و گوشت تو گوشت من است و خون تو خون منست و
حق با تو و جاریست بر زبان تو و ثابتست در دل تو و پیوسته در نظر تست و ایمان مخلوطست
با گوشت و خون تو هم چنانیکه مخلوطست با گوشت و خون من و خدای تعالی مرا امر کرده است که ترا
بشارت دهم باینکه تو و عترت تو در بهشت خواهید بود و دشمن تو در جهنم است و وارد نمیشود

بر حوض من دشمن تو دور میشود و محروم نمیشود از آن دوست تو علی فرمود پس بسجده افتادم و خدا را حمد کردم بر انچه بمن عطا فرموده از شرف اسلام و قرآن و محبت حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین **حدیث صد و پنجاه و پنجم** ابو الحسن ابن مغازلی شافعی بسند خود از جابر بن عبد الله روایت کرده است که رسول خدا فرمود حقتعالی قطعهٔ از نور فرو فرستاده و آن را در صلب آدم جای داد و بعد از آن آن را در اصلاب و ارحام نقل کرد تا آنکه دو قسمت کرد یک جزء آن را در صلب عبد الله و جزء دیگر را در صلب ابو طالب جا داد پس مرا پیغمبر کرد و علی را وصی من **حدیث صد و پنجاه و ششم** ابو الحسن بن مغازلی شافعی واسطی در کتاب مناقب بسند خود از عبد الله بن بریده آورده است که رسول خدا فرمود هر پیغمبری را وصیی و وارثیست و وصی و وارث من علی بن ابی طالبست **حدیث صد و پنجاه و هفتم** موفق بن احمد بسند خود آورده که رسول خدا فرمود که جبرئیل نزد من آمد و دو بال خود را پهن کرده و گسترده بود دیدم در یکی نوشته بود لا اله الا الله محمد النبی رسول الله و در دیگری نوشته بود لا اله الا الله علی الوصی **حدیث صد و پنجاه و هشتم** صاحب کشف الغمه از مناقب خوارزمی نقل میکند که رسول خدا فرمود یا علی بشما فتح میکند امر امامت را و بشما ختم میکند پس یا علی صبر کنید بر غصب غاصبان و جور دشمنان بدرستیکه عاقبت نیکو برای پرهیزکارانست یا علی شما گروه خدائید و دشمنان شما گروه شیطانند خوشا حال کسیکه اطاعت شما کند و وای بر کسیکه نافرمانی شما کند یا علی شمائید حجة خدا بر خلق و شمائید عروة الوثقی که هر که بآن متمسک شود هدایت یابد و هر که آن را ترک کند گمراه گردد و از خدا سؤال میکنم از برای شما بهشت را کسی سبقت نمیگیرد بر شما بسوی طاعت خدا و شما یا علی اولی و احقید بطاعت الهی از دیگران **مؤلف گوید** این حدیث نص خاص ولایت و خلافت حضرت امیر ع و اولاد آن سرور میباشد که امامت بوجود اقدس دوازده امام فتح میشود و بوجود آنها ختم که حضرت بقیة الله حجة بن الحسن آخر ایشان می باشد و فرمایش حضرت رسول ص خبر غصب حق ایشان و جور دشمنان ایشان میدهند و خبر آنکه پیروان ایشان نیکوکاران و دشمنان ایشان پیروان شیطان می باشند و میفرمایند شما حجت خدائید و عروة الوثقی هر که متمسک بایشان است هدایت یافته است هر که مثل شیعیان امامیه و هر که ترک ایشان کند گمراه است الحمد لله الذی

جعلنا من المتمسکین بولایة امیر المؤمنین و اولاده الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین **حدیث**
صد و پنجاه و نهم حافظ ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیاء روایت نموده است که روزی حضرت رسول خدا
در مجلسی تشریف داشت و امیر المؤمنین بخدمت آنحضرت رفت چون چشم مبارک آنحضرت رسول بر جمال
عدیم المثال سلطان ولایت علی بن ابیطالب افتاد فرمود مرحبا بسید المسلمین و امام المتقین **مولف**
گوید سید مسلمین و امام متقین از صفات مخصوصهٔ نفس نفیس حضرت ختمی مرتبت است
چون حقتعالی هم حضرت امیر را نفس حضرت رسول الله خطاب فرموده است در آیهٔ شریفهٔ مباهله
انفسنا و انفسکم خوانده آنحضرت هم موافق فرمودهٔ الهی بهمان وصفی که او را صفات ذات خجسته صفات
وجود مبارکش بود نام برده **حدیث صد و شصتم** ثعلبی که از مشاهیر مفسرین عامه است
روایت کرده است که از ابو حمرا خادم حضرت رسول ص که فرمود در شب معراج دیدم بر ساق عرش
نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به **حدیث صد و شصت و یکم**
ایضا ثعلبی از جابر روایت کرده که حضرت رسول بعلی گفت که مردم از درختهای مختلف اند و من و
تو از یک درختیم **حدیث صد و شصت و دوم** صاحب مشکوة از احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت
رسول ص با علی گفت یا علی در تو مثلی و شباهتی از عیسی هست یهود او را دشمن میدارند بحدی که
مادرش را تهمت زدند و نصاری او را دوست داشتند تا آنکه منزلتی برای او اثبات کردند که او را ضی نبود
تا آنکه او را خدا و پسر خدا خواندند پس حضرت امیر ع فرمود که دو مرد در حق من هلاک می شوند دوستی
که در حق من افراط میکند در دوستی و دشمنی که بر من بهتان میزند **حدیث صد و شصت و سیم** از
مسند ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که علی را دشنام بدهد مرا دشنام
داده است **حدیث صد و شصت و چهارم** حافظ ابو نعیم از حلیة الاولیاء و احمد حنبل در مسند روایت
کرده اند که حضرت رسول ص با علی گفت یا علی بدرستیکه خدا ترا مزین ساخته است بزینتی که مزین
نکرده است کسان را بزینتیکه محبوبتر و دوستتر بسوی او از آن نباشد نزد خدا و آن زینت ابرار و نیکوکاران است
زهد در دنیا است که گردانیده است ترا که چیزی از دنیا کم نمیکنی و دنیا چیزی از تو کم نمیکند و بخشیده است
بتو محبت مسکین را پس گردانیده است ترا که راضی هستی که آنها اتباع تو باشند و آنها راضی هستند که
تو امام ایشان باشی و ابن حنبل این عبارت را زیاد کرده است در کتاب خود که خوشحال کسیکه ترا دوست دارد و

تصدیق تو کند و وای بر کسیکه ترا دشمن دارد و اطاعت تو نکند و تکذیب تو کند مؤلف گوید
خوشا بحال شیعیان و محبان و پیروان آنحضرت که از جملهٔ مساکین اند در نزد معاندین و مخالفین
حدیث صد و شصت و پنجم در مسند احمد حدیث ثقیف را روایت کرده است از حضرت رسول که
بگروه ثقیف فرمود که مسلمان میشوید یا میفرستم مردی را که از من است یا گفت مردی را که عدیل
منست و از روی عمر را نقل میکند و گفته است باز احمد در فضایل علی ع نقل کرده است که مردی
را میفرستم که بمنزلهٔ جان من است ابوذر گفت من در این حالت در حجره خود بودم دیدم که عمر آمد
و دست بر پشت من گذاشت که برود کف دست او را یافتم و از من پرسید که ای ابوذر تو که را گمان داری
که حضرت رسول ص اراده کرده باشد گفتم که ترا نمیخواهد آنرا میخواهد که نعل او را پینه میکند که
علی باشد **حدیث صد و شصت و ششم** موفق بن احمد بسند خود از عبدالله بن مسعود روایت
کرده است که رسول خدا فرمود کسیکه گمان کرده است که بمن و بآنچه من از جانب خدا آورده ام
ایمان آورده است و حال آنکه علی را دشمن دارد دروغ گفته است و مؤمن نیست **حدیث صد و
شصت و هفتم** احمد بن مردویه الحافظ الثقه که از ثقات علمای عامه است بسند خود از صالح بن میثم
از پدرش روایت کرده است که از ابن عباس شنیدم که گفت از رسول خدا ص شنیدم که فرمود هر که با خدا
ملاقات کند و منکر ولایت علی بن ابیطالب باشد خدای تعع بر او خشمناک است و قبول نکند هیچ چیز
از اعمال او را و موکل کرده اند بر او هفتاد ملک را که بر روی او تف کنند و محشور شود با روی
سیاه و چشم کبود گفتم یا ابن عباس محبت علی ع در روز قیامت نفع بخشد گفت اصحاب رسول خدا ص
در محبت علی نزاع کردند تا آنکه از رسول خدا ص سؤال کردند فرمود مرا بگذارید تا از وحی سؤال کنم
چون جبرئیل نازل شد با و فرمود که این را از درگاه الهی سؤال کن جبرئیل باسمان رفت چون باز آمد گفت
یا محمد حق ترا سلام میرساند و میفرماید که علی را دوست دار که هر که علی را دوست دارد مرا
مرا دوست داشته و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته ای محمد ص در هر جا که تو باشی علی
در آنجا است و هر جا که علی باشد دوستان علی در آنجا خواهند بود و هر چند طالب معصیت باشند
مؤلف گوید هر چند این حدیث شریف را که علمای عامه نقل کرده اند لفضل ما شهدت به الاعداء
مقوی روح و نور چشم محبان آنحضرت است لیکن محبین و دوستان علی مبادا خود را بزلت عصیان

پاک خود را بمخالفت و عصیان ناپاک و کدر نماید شیعه آنستکه پیروی اهلبیت اطهار کند و تقوی و
زهد پیشه خود نماید نعوذ بالله اگر معصیتی خطائی سر زند انشاء الله امید است بشفاعت از سرور
و ائمه هدی نجات یابد **حدیث شصت و نهم** ابرهیم بن محمد حمویی بسند خود از ابو عبدالله
جدلی آورده است که گفت بخدمت حضرت علی بن ابی طالب رفتم فرمود یا اباعبدالله می خواهی ترا
آگاه کنم بحسنه که هر که را باشد خدای تعالی او را داخل بهشت کند و بسیئه که هر که را باشد خدای
تعالی او را سرنگون در آتش جهنم اندازد و هیچ عملی با آن سیئه قبول نکند عرض کردم بلی فرمود که
حسنه دوستی ما میباشد بعد از آن فرمود من جاء بالحسنة فله خیر منها **حدیث ۱۶۹**
ابرهیم بن محمد حمویی بسند خود از علقمه از عبدالله روایت کرده است که رسول خدا از خانه
زینب بنت جحش بیرون آمد و بخانه ام سلمه رفت زمانی نکشید که علی در کوبید رسول خدا دانست
و ام سلمه مکروه داشت زیرا که آن روز روز نوبه او بود رسول خدا (ص) فرمود با ام سلمه برخیز و در را
باز کن ام سلمه عذری آورد رسول خدا در غضب شد فرمود طاعت رسول خدا طاعت خداست
و معصیت رسول معصیت خداست و اینکه بر در است کسی است که خدا و رسول خدا را دوست میدارد
و خدا و رسول خدا هم او را دوست میدارند گوید من رفتم و گفتم بخ بخ کیست آنکسیکه خدا و رسول
را دوست میدارد و خدا و رسول او را دوست میدارند در را باز کردم آن مرد دو جانب در را
نگاه داشت تا من در پس پرده که در آنجا بود رفتم و مستور شدم پس رخصت خواسته داخل شد
رسول خدا (ص) فرمود ای ام سلمه او را شناختی عرض کردم بلی علی بن ابی طالب است فرمود او برادر
منست گوشت او گوشت منست و خون او خون من است و او خزانه علم من است ای ام سلمه
بشنو و گواه باش که علی قاتل ناکثین و قاسطین و مارقین خواهد بود پس از من بشنو و گواه
باش که هلاک کننده دشمنان من است و بشنو و گواه باش که علی احیا کننده سنت من است
بشنو و گواه باش که اگر بنده خدا را بندگی کند هزار سال و هزار سال و هزار سال در میان رکن
و مقام و خدا را ملاقات کند و مبغض علی بن ابی طالب و عترت من باشد خدای تعالی او را سرنگون
در آتش جهنم اندازد خلاصه اخبار در این باب بسیار است بهمین اکتفا نمودیم **حدیث ۱۷۰**
شیرازی در کتاب خود از ابو معویه ضریر از اعمش از مسلم بطین از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده

که

که چون روز قیامت شود خدای تعالی امر فرماید بمالک دوزخ که هفت جهنم را مشتعل کرداند و امر کند
برضوان که جنّت هشت بهشت را زینت دهد و بمیکائیل فرماید تا صراط را بر روی جهنّم بکشد و
بجبرئیل فرماید تا میزان عدل را در زیر عرش بر پا کند و بمحمّد ص ندا کند که امّت خود را برای
حساب حاضر کن بعد از ان خدای تعالی امر فرماید که بر بالای صراط هفت قنطره استوار کنند
طول هر قنطرهٔ هفده هزار فرسخ و بر بالای هر قنطرهٔ هفتاد هزار ملك ایستاده پس زن و
مرد این امت را از ولایت امیر المؤمنین و محبّت اهلبیت محمّد سؤال کنند هر که اقرار کند مانند
برق خاطف از ان قنطره بگذرد و هر که اهلبیت رسول خدا ص را دوست ندارد از بالای قنطره سر
نگون در قعر جهنّم در افتد هر چند که حسنات او بقدر عمل هفتاد صدّیق باشد و در قنطرهٔ دوّم
از نماز سؤال کنند و در سیّم از زکوة پرسند و در چهارم از روزه تحقیق نماید و در پنجم
از حج و در ششم از جهاد و در هفتم از عدل هر که هر چیز را اقرار کرد از ان قنطره مانند برق خاطف
بگذرد و هر که اقرار نکرد معذّب شود و اینست که خدای تعالی میفرماید وقفوهم انهم مسئولون
یعنی ملائکه نگاه دارید ایشان را بر قنطرهٔ اوّل انّهم مسئولون عن ولایة علی و حبّ اهل بیت
یعنی سؤال کرده خواهند شد از ولایت علی ع و اهلبیت طاهرا صلوات الله علیهم **حدیث
صد و هفتاد و یکم** موفّق بن احمد که از اعیان علماء عامّه است در کتاب فضایل خود از ابن عبّاس روایت
کرده است که رسول خدا ص فرمود که چون روز قیامت شود خدای تعالی محمّد و علی را در بالای صراط
باز دارد و احدی از ان نگذرد مگر آنکه با او برات بیزاری باشد از دشمنان علی کرّم الله وجهه
حدیث صد و هفتاد و دوم ابو الحسن علی بن محمّد خطیب شافعی معروف بابن مغازلی در
کتاب مناقب علی بسند خود از عبد الله بن انس روایت کرده است که رسول خدا ص فرموده چون روز
قیامت شود و میزان عدل را بر لب جهنّم نصب نمایند از ان نگذرد احدی مگر آنکه کتاب ولایت علی
ابن ابی طالب با او باشد که بگذرد ایضاً ابن مغازلی شافعی بطرق مختلفه و اسانید متعدده روایت
کرده است که حاصل همه روایات اینستکه رسول خدا ص فرمود چون روز قیامت شود و میزان را بر لب جهنّم
نصب نمایند احدی از ان نگذرد مگر کسیکه با او برات ولایت علی ع باشد و در بعضی روایات از
چند طریق وارد است که رسول خدا ص فرمود الا من معه جواز علی بن ابی طالب ع **حدیث صد و هفتاد و سیم**

حدیث صد و هفتاد و یکم
حدیث صد و هفتاد و دوم
حدیث صد و هفتاد و سیم

ابن شیرویه که از اعیان علمای عامه است در کتاب فردوس در باب جا باسناد خود از عمر بن خطاب روایت
کرده است که رسول خدا ص فرمود دوستی علی برات آزادی از آتش جهنم است **مؤلف گوید** پیروان
حضرت عمر مثل ابن خلکان می نویسند در کتاب خود که دوستی علی با تسنن جمع نمیشود یا للعجب باین
اعتقاد فاسد **حدیث صد و چهارم سیصد و هفتاد و دو** ابو الحسن فقیه ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند خود از
حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که در آیه شریفه ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله
فرمودند ماییم بخدا سوگند آن مردمانیکه حسد می برند مردم با ما خدای تع از فضل خود بما
کرامت و عطا فرموده است **حدیث صد و پنجم ثبت و هفتاد** ابو الحسن فقیه ابن مغازلی شافعی بسند خود
از عبد الله بن مسعود روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود منم دعا کرده پدرم ابرهیم ع عرضکردم
یا رسول الله تو دعا کرده اولی فرمود که بلی حق سبحانه و تع بسوی ابرهیم ع وحی فرستاد که انی جاعلک
للناس اماما ابرهیم ع از این وحی شاد شد خواست و تمنا داشت از فرزندان او بیرون بود
عرضکرد و از ذریتی من مثل من امام قرار ده پس خدای تع وحی کرد ای ابرهیم من با تو عهدی نمیکنم که بآن
وفا نکنم عرضکرد پروردگارا آن کدام عهد است که بآن وفا نمیکنی فرمود ستمکاران از ذریه تو امام و پیشوا
نمیکنم ابرهیم عرضکرد پروردگارا آن کدام است ظالمی که عهد امامت باو نمیرسد فرمود کسی است که سجده
کند بتی را آن را هرگز امام نمیگردانم عرضکرد واجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام پس منتهی شد امامت
بسوی من و برادرم علی که من و او هرگز ستایش بت نکردیم یعنی اگر لمحه پرستش بت ما را در یافتی
هر اینه شایسته نبوت و امامت نبودیم پس مرا پیغمبر کرد و علی را وصی و خلیفه من نمود **مؤلف**
گوید این خبر اتقن و احکم ادله و براهین ثابته است بر خلافت و امامت مولی الموالی حضرت
امیر المؤمنین ع و عدم حقیت خلفاء قبل از آن حضرت که همه اینها مشرک و بت پرست بودند قبل از
اسلام و ظالم شایسته امامت نیست و شرک از هر ظلمی بالاتر است ان الشرک لظلم عظیم پس مشرک
امام نخواهد شد و مخفی نماند که چون امامت امانت الهی است صاحب امانت الهی باید کسی باشد که
ظلمی و فسقی اصلا از او سر نزده باشد و سر نزند که تواند مقالید حل و عقد خلایق را که امامت عبارت از آن است
بکف کفایت و گذاشت پس شخص فاسق و فاجر و عاصی و مشرک بالله لایق همچنین امانتی نخواهد بود
و اینست معنی لا ینال عهدی الظالمین چه این به موقت بوقتی دون وقتی نشده است و عدا و بعد علیه و

مؤلف گوید
حدیث صد و چهارم
حدیث صد و پنجم
مؤلف گوید

وجه خیر است و سخن حق را بر زبان قاضی بیضاوی که متصلب در تسنن است در انداخته که حجت باشد با آنکه مخالف در مذهب او است و گفته است لأن الإمامة أمانة من الله وعهد والظالم لا یصلح لها البرية الاتقياء منهم وفیه دلیل علی عصمة الانبیاء من الکبائر قبل البعثة وان الفاسق لا یصلح الامامة انتهی کلام بیضاوی ملخص معنی آنکه عبارت است که امامت امانت از خدا است و عهدی است از خدا که ظالم صلاحیت این امانت ندارد و خاص نیکوکاران و پرهیزکاران است و همین دلیل بر عصمت و پاکی انبیا چه پیش از بعثت ایشان و چه بعد از بعثت ایشان میکند بجهت آنکه فاسق صلاحیت امامت ندارد و همین دلیل را ما قبول داریم و ادله حقیت امامیه است بهمین گفته بیضاوی که از رؤسای علمای اهل سنت است **حدیث صد و هفتاد و ششم** یوسف قطان در تفسیر خود بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که در آیه یوم ندعوا کل اناس بامامهم گفته چون روز قیامت شود حقتعالی ائمه هدی و مصابیح دجی و اعلام تقی حضرت امیر المؤمنین ع و حضرت حسن و حضرت حسین علیهم السلام را بخواند و بایشان فرماید شما خود و شیعیان شما از صراط بگذرید و بی حساب داخل بهشت شوید و بعد از آن امامان فسق و جور را بر خواند و بخدا سوگند که یزید بن معویه نیز از ایشان است پس بان امام فاسق گوید دست دوستان و پیروان خود را بگیر و بی حساب داخل جهنم شو **مؤلف گوید** میگوئیم ما امامیه هر کس که مخالفت امام زمان نموده است و با مخاصمه و مشاجره و ظلم و ایذای امام بحق نموده او هم امام فاسق است چونکه جمع ضدین و نقیضین محال است بعد از آنکه تخصیص بروایت شد یوم ندعوا کل اناس بامامهم و حضرت امیر ع و حسنین ع را خطاب الهی شود که خود تان و شیعیان خود را گرفته و از صراط بگذرید و بی حساب داخل بهشت شوید پس مثل معویه و امثال او که ادعای خلافت و امارت می نمودند و غاصب و ظالم حق حضرت و فرزندان او بودند و پیرو خانواده عصمت نبودند و تابع ایشان نبودند بلکه خود را امیر بر ایشان میدانستند و ظلم و جور بر ایشان روا میداشتند چگونه داخل امام فاسق نباشند و همین دلیل کافی است بر حقیت اهلبیت اطهار و بطلان مخالف ایشان و مؤید عرض مؤلف است این حدیث **حدیث صد و هفتاد و هفتم** حموینی بسند صحیح از حضرت علی بن الحسین ع از پدرش روایت کرده است که حسن بن علی ع بعد از شهادت پدرش خطبه خواند

در فضایل اهلبیت علیهم السلام است

و فرمود بر تحقیق از دنیا رفت در این شب مردیکه احدی بر او پیشی نگرفته است و احدی نیز باو نخواهد رسید
می گویم تا آنکه بعد از آن فرمود ایها الناس هر که مرا میداند بداند و هر که نمیداند بداند منم پسر پیغمبر و
منم پسر بشیر و منم پسر نذیر و منم پسر خواننده مردم بدین حق باذن خدا و منم پسر سراج منیر و منم از اهلبیتی
که جبرئیل در خانه ایشان فرود می آمد و از خانه ایشان بالا میرفت و منم از خانواده که خدای تع برطرف کرده است
از ایشان رجس و شک و کفر را و ایشان را پاک و پاکیزه کرده است از هر گناهی و منم از اهلبیتی که خدای
مودت ایشان را بر مسلمین واجب نمود و فرمود قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا مودت ما اهلبیت است **حدیث صد و هفتاد و هشتم** ابرهیم بن
محمد حموینی که از اعیان علماء عامه است بسند خود از ایاس بن سلمة بن اکوع از پدرش آورده است که
رسول خدا فرمود النجوم امان لاهل السماء و اهلبیتی امان لامتی **حدیث صد و هفتاد و نهم**
حموینی باسناد خود از حضرت علی بن الحسین ع روایت کرده است که فرمود ماییم ائمه مسلمین و
ماییم حجتهای خدا بر عالمیان و ماییم سادات مومنان و ماییم سرکرده نجیبان با نام و نشان و
ماییم آقای مومنان و ماییم امان یعنی زنهار اهل زمین چنانکه ستارگان زنهار اهل آسمانند
حدیث صد و هشتادم در تفسیر ثعلبی بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که
رسول خدا فرمود آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در شان
پنج نفر نازل شده در من و علی و فاطمه و حسن و حسین **حدیث صد و هشتاد و یکم** ابرهیم بن
محمد حموینی در کتاب خود بسند خود از ابن عباس روایت کرده است در آیه ندع ابنائنا و ابنائکم
و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم آورده است که گفت انفسنا در رسول خدا و علی مرتضی که نفس
رسول خداست نازل شده است و نسائنا در فاطمه و ابنائنا در حسنین و نفرین بر دروغ گویان
در حق عاقب و سید و عبد المسیح و اصحاب او نازل شد **حدیث صد و هشتاد و دوم** ابو نعیم صاحب
حلیة الابرار باسناد خود از اعمش از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که چون آیه قل لا
اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی نازل شد عرض کردند یا رسول الله کدام مند آنانیکه
خدا ما را بمودت ایشان امر فرموده است فرمود علی و فاطمه و اولاد ایشان و مالکی هم در کتاب فصول
المهمه بهمین قسم روایت کرده است **حدیث صد و هشتاد و سیوم** مالکی از سکاک از ابن مالک از ابن عباس روایت

حدیث صد و هفتاد و هشتم
حدیث صد و هفتاد و نهم
حدیث صد و هشتادم
حدیث صد و هشتاد و یکم
حدیث صد و هشتاد و دوم
حدیث صد و هشتاد و سیوم

کرده

کرده است که در آیه و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا رسول خدا فرمود حسنه در این آیه مودت
آل محمد است و ایشان اهلبیت من اند **حدیث صد و پنجاه و چهارم** ثعلبی در تفسیر خود بسند
خود از ام سلمه رض روایت کرده است که رسول خدا بفاطمه فرمود شوهر و فرزندانت را نزد من حاضر کن
پس آنحضرت ردائی بر روی ایشان کشید و دست مبارک بر سر ایشان بلند کرد و عرض کرد اللهم
هؤلاء آل محمد فاجعل صلواتك و بركاتك على محمد و آل محمد فانك حميد مجيد ام سلمه گوید من
یکطرف آن کسا را بلند کردم تا داخل شوم حضرت از دست من کشید و فرمود عاقبت تو بخیر است
و ابو حاتم از ابو هریره روایت کرده است که رسول خدا بجانب علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
نظر فرمود و فرمود من جنگم با کسی که با شما جنگست و صلحم با کسی که با شما صلح است **حدیث صد و**
پنجاه و پنجم ابوبکر شیرازی در کتاب نزول القرآن فی شان امیر المؤمنین در حدیث مالک
بن انس از حمید از انس روایت کرده است که گفت ان الذین امنوا در شان علی نازل شده است که پیش
از همه کس رسول خدا را تصدیق کرده و عملوا الصالحات باداء فرایض پیوسته اولئك هم
خیر البریة یعنی علی افضل خلق است بعد از رسول خدا تا آخر سوره و ایضا اعمش از عطیه از خدری
و خطیب خوارزمی از جابر روایت کرده است که چون این آیه نازل شد رسول خدا فرمود بعلی علی خیر البریة
است یعنی علی ع بهترین مردم است و در روایت جابر است که هرگاه علی ع می آمد اصحاب رسول
الله میگفتند خیر البریة آمد **حدیث صد و پنجاه و ششم** در آیه و ربك یخلق ما
یشاء و یختار ما كان لهم الخيرة حافظ محمد بن مؤمن شیرازی و علی بن جعد از علماء عامه هر دو
بسند خود روایت کرده اند از انس که رسول خدا فرمود خدای تع آدم را از گل آفرید بهر نحو که
خواست بعد از آن فرمود و یختار و بدرستیکه خدا برگزید من و اهلبیت مرا بر جمیع خلق و اختیار
کرد ما را و مرا رسول خود کردانید و علی را وصی من پس گفت ما كان لهم الخيرة یعنی من قرار ندادم
برای بندگان که اختیار کنند کسی را و لکن خود اختیار میکنم هر که را بخواهم پس من و اهلبیت
من صفوت خدا و برگزیدگان اوئیم از مخلوق او و اختیار کرده خدائیم از خلق بعد از آن فرمود
سبحان الله عما یشرکون یعنی منزه است خدا از آنچه شریك میکردانند با خداوند کفار
قول مؤلف گوید عجبست که امت حضرت رسول بعد از او جمع شدند و اختیار نمودند کسانی را بمیل

حدیث صد و پنجاه و چهارم
حدیث صد و پنجاه و پنجم
حدیث صد و پنجاه و ششم
قول مؤلف

خود شان و مقدّم داشتند بر اختیار خدا و اختیار نیست و ربّك یعنی پروردگار تو ای محمّد یعلم
ما تکن صدورهم یعنی می داند آنچه را پنهان میکنند در سینه های ایشان حضرت رسول فرمودند یعنی
بعض منافقان نسبت بتو و اهلبیت تو مقابله شد **حدیث صد و هفتاد و ششم** صاحب مناقب الفاخرة
فی العترة الطّاهرة روایت کند از ابوبکر که روایت کرده است از رسول خدا که فرمود یا علی من و تو
از جنب خدا آفریده شده ایم عرض کرد یا رسول الله جنب خدا کدام است فرمود سرّیست مکنون
و علمیست مخزون که جز ما احدی را از آن نیافریده پس هر که ما را دوست دارد بعهد خدا وفا کرده است
و هر که ما را دشمن می دارد خواهد گفت در آخر نفسی که از دنیا می رود یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله
یعنی ای ندامت و پشیمانی من بر آنچه تقصیر کردم در جانب خدا یعنی در حق او و یا در امر او یا در حق
ائمّهٔ دین علیهم السلام **حدیث صد و هفتاد و هفتم** ایضاً ابرهیم بن محمد حموینی که از علما
اهل سنّت است آسنادا خود از خیثمهٔ جعفی روایت میکند که از حضرت ابی عبد الله ع شنیدم فرمود ما ایم جنب الله
و ما ایم برگزیدگان او و ما ایم نیکان او و ما ایم ارث برندگان پیغمبران و ما ایم امنای خدا و ما ایم حجّت خدا
و ما ایم ارکان ایمان و ما ایم ستونهای اسلام و ما ایم رحمت خدا بر خلق و خدای تعالی بما فتح کرده
آفرینش را و بما ختم میکند آن را ما ایم امامان راه نما و ما ایم چراغان شبان تاریك و ما ایم سابقون
و ما ایم آخرون و ما ایم علمهای بلند حق هر که بما تمسّك جست بما رسید و هر که باز پس ماند غرق گردید
ما ایم نجیبان با نام و نشان و ما ایم نیکان خدا و ما ایم راه روشن و ما ایم راه راست بسوی خدا و ما ایم
نعمت خدا بر خلق و ما ایم طریق واضح و روش حق و ما ایم معدن نبوّت و ما ایم موضع رسالت
و ما ایم آنانکه ملائکه در خانهٔ ما آمد و شد میکردند و ما ایم چراغ روشن هر کسی را که از ما طلب روشنائی
کند و ما ایم راه راست از برای کسیکه پیروی ما کند و ما ایم راه نمایان بسوی بهشت و ما ایم حلقه های
محکم اسلام و ما ایم جسرها و پلها که هر که بر ما گذشت بر همه پیشی گرفت و هر که باز پس ماند هلاك شد
و ما ایم مرتبهٔ عالیهٔ بهشت و خدای تعالی بما رحمت خود را نازل میکند و بما زمین را سیراب میکند و بما
عذاب را برطرف میکند هر که ما را شناخت و دانست و حقّ ما را فهمید و امر ما را قبول کرد او از ما ست
و بازگشت او بسوی ما خواهد بود **مؤلّف گوید** که این همه مناقب و فضایل بزبان ابرهیم بن محمّد
حموینی خدا جاری نموده است که احدی از بزرگان خلفای ایشان را ازای ایمان نبوده اند و معلّمی نها هم نداشتند

حدیث صد و هفتاد و ششم

حدیث صد و هفتاد و هفتم

مؤلّف گوید

الفضل ما شهدت به الاعداء **حدیث صد و هشتاد و نهم** ابن مغازلی شافعی بسند خود
از ابن عباس در آیه الذین ینفقون اموالهم روایت کرده است که آن کس علی بود که چهار درهم او را بود پس انفاق
نمود یکدرهم را خفاء و پنهان و یکدرهم را آشکار و هویدا و یکدرهم در شب و یکدرهم در روز این آیه در
شان او نازل شد **حدیث صد و نودم** ثعلبی گوید عبد الله بن عمر گفت علی را سه خصلت بود
و سه فضیلت که اگر مرا یکی از آن ها بود برای من بهتر بود از شتران سرخ موی یکی تزویج فاطمه ع
و یکی اعطاء رایت در روز خیبر و یکی آیه نجوی **مؤلف گوید** مفسر کاشانی هم در تفسیر
این حدیث را از عبد الله بن عمر از پدرش عمر روایت میکند **حدیث صد و نود و یکم** ابن
مردویه بسند خود از حضرت امیر المؤمنین ع در آیه ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا روایت
کرده است که آن حضرت فرمود که مائیم برگزیدگان که قرآن را بارث بما داده خداوند **حدیث صد و نود و دوم**
حاکم ابو القاسم حسکانی بسند خود از محمد بن حنفیه و بروایت دیگر از ابو صالح از ابن عباس روایت
میکند که گفت در کتاب خدا علی را نامها ئیست که مردم آنها را نمی فهمند و عمید اند از انجمله قول خدای
تعالی است فاذن مؤذن بینهم زیرا که مؤذن در این آیه نام نامی آن حضرت است و بعد از آن ابن عباس
گوید که آن حضرت فرمود الا لعنة الله علی الذین کذبوا بولایتی و استخفوا بحقی یعنی آگاه باشید که
لعنت خدا بر جماعتی است که تکذیب ولایت من کردند و حق مرا سهل شمردند و غصب نمودند **حدیث
صد و نود و سیم** حاکم ابو القاسم حسکانی باسناد خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است
که من در خدمت علی بن ابی طالب بودم که ابن الکواء آمد و این آیه را سؤال نمود از آن حضرت فرمود
وای بر تو یا ابن الکواء مائیم که در روز قیامت در میان بهشت و دوزخ بایستیم و هر که در دنیا
ما را یاری نموده است او را بعلامات و بشناسیم و بتعظیم تمام در بهشت عنبر سرشت در آریم و آنهائی
که عداوت ما را ورزیده اند آنها را بعلامات ایشان بشناسیم و بعذاب جهنم و عقاب الیم رسانیم
این خبر را صاحب مناقب الفاخرة بسند خود از ابن عباس روایت میکند غریب چنین مضمون با لا
آنکه در آن حدیث لفظ شیعه دارد و دوستان خود را بشناسیم که به بهشت بریم و لفظ دشمنان
که ما را از مقام خود و منزلت خود مان پست کردند حتی حق ما را نشناختند بشناسیم و داخل جهنم
کنیم **حدیث صد و نود و چهارم** موفق بن احمد بسند خود از مصیر ابن میمون روایت کرده است که

که انس بن مالک گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود برادر و وزیر من و بهتر جانشین من پس از من علی بن ابی طالب است **حدیث صد و نود و پنجم** ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علماء عامه است بسند خود از عبدالله بن علی روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هر که نگوید علی بهترین بشر است آن کس کافر است **حدیث صد و نود و ششم** در کتاب صراط المستقیم از جماعتی از عامه روایت کرده است که از عایشه مرویست که و هم چنین قیس بن حازم و اصفهانی و شیرازی و ابن مردویه خوارزمی و ابن حنبل و بلاذری و ابن عبدوس و طبرانی روایت کرده اند که همه از رؤساء علمای عامه اند که اِنَّ عَلِیّاً خَیرُ البَشَرِ مَن اَبیٰ فَقَد کَفَرَ و خیر البریة و خیر الخلیقة و خیر من اخلف و خیر الناس **حدیث صد و نود و هفتم** در ثلث اخیر از جزء چهارم از صحیح بخاری از اجزاء ثمانیه در فضائل حضرت امیر از عمر بن الخطاب روایت کرده است و ایضاً در کتاب جمع بین الصحاح الستة تألیف رزین عبدری در جزء دوم از مناقب علی بن ابیطالب هم گوید که عمر بن الخطاب گفته است که رسول خدا وفات یافت و از علی راضی بود و رسول خدا فرمود با او اَنتَ مِنّی وَ اَنَا مِنکَ تو از منی و من از تو هستم **حدیث صد و نود و هشتم** موفق احمد بسند خود از جابر روایت کرده است که رسول خدا فرمود چون خدای تعالی آسمانها و زمین را خلق کرد بوحدانیت خود دعوت نمود اجابت نمودند بعد از آن بنبوت من و ولایت علی بن ابی طالب برایشان عرض کرد قبول کردند بعد از آن آفریدگان را خلق کرد و امر دین را بما تفویض نمود پس سعید آن کس است که بما سعید شد و شقی آن کس است که بما شقاوت ورزید مائیم حلال کنند کان حلال خداوند و مائیم حرام کنند کان حرام خدا و ابو الحسن فقیه بن شاذان در کتاب مناقب ماة از طریق عامه از جابر همین حدیث را تا آخر روایت کرده است خیلی جای تعجب است که هیچ صاحب شعوری این روایت را نقل میکند که رسول خدا فرموده است که خدا آفرید خلایق را و امر دین را بمن و علی بن ابیطالب تفویض نمود پس سعید آن کس است که بما سعید شد و شقی آن کسی است که بما شقاوت ورزید مائیم حلال کننده حلال خدا و حرام کننده حرام خدا و ظاهر است امر دین بحضرت رسول بنبوت و بحضرت امیر بخلافت و ولایتست و حلال و حرام الهی هم بدست ایشانست و با وجود این مقدم داشتند کسانی را که حضرت امیر خشمناک و غضبناک و ناراضی بود از ایشان چنانکه بنقل اخبار خود عامه ثابت است هیچ تصور نتوان نمود بغیر شقاوت

حدیث صد و نود و پنجم
حدیث صد و نود و ششم
حدیث صد و نود و هفتم
حدیث صد و نود و هشتم

حدیث در فضایل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

حدیث صد و نود و نهم

ورزیدن بر فرموده حضرت رسول الله ص حدیث صد و نود و نهم ابراهیم بن محمد حموینی بسند خود
از علقمه و اسود روایت کرده است که ما هر دو نزد ابو ایوب انصاری آمدیم و با و گفتیم خدای تعالی
گرامی داشت ترا به پیغمبر خود که اکرام کرد براحله وی که بدر خانه تو نزول نمود در آمد و آن
حضرت مهمان تو بود با آن فضیلتی که بتو ارزانی داشته است خبار کن ما را از بیرون رفتن تو
با علی بن ابیطالب ع و قتال نمودن با اهل لا اله الا الله گفت سوگند یاد میکنم که رسول خدا
در همین خانه که اکنون با من نشسته اید نشسته بود و در خانه کسی نبود مگر رسول خدا و علی ع
در جانب راست و من در جانب چپ او و انس در پیش روی او ایستاده بود که ناگاه در حرکت
کرد با انس فرمود ببین چه کس است انس بیرون رفت و آمد که عمار است فرمود که در را باز کن
برای عمار که پاک و پاکیزه است انس در را باز کرد عمار داخل شد و بر رسول خدا ص سلام کرد
رسول خدا با و مرحبا فرمود بعد از آن بعمار فرمود ای عمار پس از من در میان امت من اختلاف
افتد تا آنکه شمشیرها برای یکدیگر کشند و یکدیگر را کشند چون چنین دیدی دست از دامن علی برمدار
و اگر همگی مردم براهی روند و علی براهی دیگر تو از آن راه برو که علی ع رفته است و دست از مردم
باز کش ای عمار علی ع ترا باز نخواهد داشت از هدایت خود و دلالت نخواهد کرد بضلالت ای عمار
طاعت علی طاعت منست و طاعت من طاعت خدای عز و جل است و قریب بهمین خبر و جزئی اختلاف
عبارت موفق بن احمد بسند خود از علقمه و اسود روایت میکند که هر دو میگویند از ابو ایوب
انصاری شنیدیم که گفت از رسول خدا شنیدم که بعمار یاسر می فرمود که می کشند ترا جماعتی که از
اطاعت امام معصوم ع بیرون رفته باشند و تو با حق باشی و حق با تو باشد ای عمار هرگاه دیدی علی ع
را بوادئی میرود و همه مردم بوادئی دیگر تو بوادئیکه علی ع میرود سلوک کن و مردم را بگذار که
علی ترا بگمراهی نزدیک نمیکند و از هدایت بیرون نمیبرد ای عمار هر که شمشیری بر کمر خود قلاده
سازد باعانت علی ع بر دشمنان او خدای تعالی در روز قیامت حمایلی از در یکتا بگردن او قلاده سازد
هر که شمشیری بگردن در آویزد باعانت دشمنان علی ع خدای تعالی در روز قیامت گردن بندی از آتش بگردن
او و عجب استکه در کتب علماء عامه است که خلیفه دوم شمشیر کشید که یا علی بیعت کن و الا گردنت را میزنم
حضرت فرمودند آیا میکشی کسی را که بنده خدا و برادر پیغمبر خداست گفتند بنده خدا را است ولی برادر پیغمبر نیستی

و ایضاً حموینی باسناد خود از حذیفه روایت کرده است که رسول خدا فرمود طاعت علی طاعتی و معصیته معصیتی و ایضاً عامر شعبی که از نواصب و منحرفین از ولایت حضرت امیر المؤمنین است از عروة بن زبیر بن عوام روایت کرده است که ابو بکر گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود الحق مع علی و علی مع الحق که علی با حق و حق با علیست یا للعجب که همین علی ع مکرر احتجاج فرمود و مطالبه حق خود مینمود و با وجود این حق او را که خدا و رسول تعیین و تصریح نموده بودند ندادند و غصب حق او نمودند **حدیث دویست و نهم** صاحب غایة المرام می نویسد که شیخ ابراهیم بن محمد بن ابی بکر بن ابی حسن بن محمد بن حمویه حموینی که از اکابر و اعیان علماء عامه است در کتاب فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین که از مؤلفات اوست باسناد خود از ابو هریره روایت کرده است که پیغمبر فرمود چون حقتعالی آدم را آفرید و روح در او دمید بجانب راست عرش نظر کرد پنج نور دید که در رکوع و سجود بودند عرض کرد الهی هیچ مخلوقی پیش از من از خاک آفریده خطاب رسید نیافریدم عرض کرد پس چه این اشباحی که در هیئت و صورت خود مشاهده میکنم حقتعالی خطاب فرمود ای آدم اینان که ملاحظه میکنی از اولاد تو اند اگر اینان نبودند تو را نمی‌آفریدم و بجهت ایشان پنج نام از نامهای کرام خود مشتق کرده ام و اگر این پنج نفر نبودند نمی‌آفریدم بهشت را و نه دوزخ را و نه عرش را و نه کرسی را و نه آسمان و نه زمین و نه ملائکه و نه انس و نه جن را ای آدم من محمودم و این محمد است و من عالیم و این علی است و من فاطرم و این فاطمه است و من احسانم و این حسن است و من محسنم و این حسین است بعزت و جلال خود سوگند یاد کرده ام که در دل هر کس بقدر ذره عداوت ایشان باشد او را بسوزانم و باک نکنم یا آدم اینان برگزیده گان من اند بدوستی که بدوستی ایشان مردم را از عذاب جهنم نجات میدهم و بدشمنی با ایشان مردم را باتش میسوزانم و چون تو را بمن حاجتی باشد با نوار این پنج تن توسل جوی که بر آورم پس پیغمبر فرمود مائیم سفینه نجات هر که بان تعلق جوید نجات یابد و هر که از ان تخلف کند هلاک گردد و هر که را حاجتی بسوی خدا باشد با اهلبیت حاجت خود را بخواهد ای طالب حق ملاحظه کن این خبر را و جمع اخباری را که علمای اهل سنت نقل نموده اند در کتابهای خود که این پنج وجود مبارک مقدس مطهر که با این جلالت و شأن که خدای متعال جل شانه این درجه و این مقام را برای اینها خواسته است و بطفیل وجود اقدس اینها خلق و ایجاد فرموده است آیا چگونه امت بر پیغمبر اذیت ایشان ظلم و ستم نمودند **حدیث دویست و سیم** موفق بن احمد در کتاب مناقب خود روایت کرده است که معویة بن ابی سفیان بعمرو بن العاص

حدیث دویست و نهم

حدیث دویست و سیم

کتابت نموده بود و او را ترغیب نموده بود که بیاید و او را در محاربه با علی امداد نماید عمرو در جواب کتابت
معویه نوشت جواب از عمرو بن العاص مصاحب رسول الله بسوی معویة بن ابی سفیان اما بعد بدان ای
معویه که نوشته تو بمن رسید خواندم و مطالب آنرا فهمیدم بمن نوشته بودی که دست از اسلام کشیده
و مثل کافران با تو قدم در ورطهٔ ضلالت گذارم و ترا بر باطل اعانت کنم و شمشیر بر روی علی بن ابیطالب
کشم و حال آنکه علی برادر رسول خدا و وصی و وارث و ادا کننده دین و وفا کنندهٔ وعدهای رسول
خدا است و شوهر دخترش سیدهٔ زنان عالمیان است و پدر دو فرزند او حسن و حسین سادات جوانان
اهل بهشت است و نوشته بودی که من خلیفهٔ عثمان بن عفان هستم این را درست گفتی و لیکن مردم
با دیگری بیعت کردند و بیعت مردم با دیگری سبب عزل تو از خلافت شد و خلافت از دست تو رفت
و اینکه مرا تعظیم و توقیر تمام بردهٔ و ستودهٔ و مرا مصاحب رسول خدا و صاحب جیش آنحضرت خوانده
بودی من با این سخنان که تو نوشته بودی مغرور نمیشوم و از جادهٔ خود قدم بیرون نمیگذارم و
دست از ملت خود باز نمیکشم و اینکه حضرت ابو الحسن علی بن ابی طالب را نسبت ظلم و حسد را بعثمان
بن عفان داده بودی که صحابه را فاسق خوانده و گمان کرده بودی که علی ایشانرا بر قتل عثمان تحریص
کرده است محض کذب و بهتان و افترا است وای بر تو ای معویه خود نمیدانی که علی جان خود را در راه
رسول خدا بذل و ایثار نمود و در فراش و خوابگاه او خوابید و او در اسلام از همه کس سابق تر است و در
هجرت با آن حضرت از همه کس پیشتر است رسول خدا در حق او فرمود علی از من است و من از علی و او
بمنزله هرون است از موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نباشد و در روز غدیر خم فرمود حضرت
رسول الله من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من
من نصره و اخذل من خذله و آنکس است که رسول خدا در روز خیبر فرمود که فردا رایت
جنگ را بکسی دهم که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند و روز دیگر
مرغ بریان در پیش روی او بود عرض کرد خداوندا برسان کسیرا که محبوب ترین مردم باشد در
نزد تو با من از این بریان تناول نماید که علی وارد شد چون وارد شد رسول خدا فرمود
الی الی و در یوم النضیر فرمود علی امام البررة و قاتل الکفرة الفجرة منصور من نصره مخذول
من خذله و بالجمله حضرت رسول در حق علی فرمود علی ولیکم من بعدی و این کلام را بر من بر تو و بر جمیع

مسلمانان مؤکد ساخت و فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و فرمود انا مدینة العلم
و علی بابها و تو ای معویه میدانی آیاتی که حقتعالی در قرآن خود فرستاده در حق علی ع و علی را در این
آیات و در این فضایل شریکی نیست مثل یوفون بالنذر و آیه انما ولیکم الله و رسوله و آیه افمن
کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه و آیه رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و اینکه حقتعالی
بر رسول خود فرمود قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و رسول خدا فرمود باو اما ترضی ان
تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و باو فرمود یا علی ع صلح تو صلح من است و جنگ تو
جنگ من است و تو برادر و ولی منی در دنیا و آخرت یا علی هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته
و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است و خدا تعالی دوستان تو را داخل بهشت کند و دشمنان
ترا سرنگون در جهنم اندازد و میدانی ای معویه که هیچ عاقلی که خداوند شعوری باو داده و متدین
بدین باشد فریب ترا نمیخورد و باین نوشته تو بضلالت نیفتد بعد معویه جواب این نوشته
عمرو بن العاص را نوشت مشتمل بر نوید اموال و وعده حکومت و ریاست باو نوشت و بمهر
خاتم خود مختوم نمود و در آخر کاغذ هم بعضی ابیات نوشت که ملخص مضمون آن اشعار معویه
اینستکه نقد را رها نکن نسیه را بگیر این نوشته موعود مرا نقد بگیر و دنیای خود را و عزت خود را
بیفزا که مال بسیار بتو بخشم و عاقبت هم عمرو بن العاص فریب دنیا خورد و دست از آخرت کشید و رخت
بسوی معویه برد العجب کل العجب از اینجه که در این حدیث از آیات باهره قرآنی و نصوص ظاهره رسول
خدا در حق امیرالمؤمنین نقل کرده است از روایت نواصب اهل خوارج با وجود این دین را به دنیا فروخت
گوی و ضلالت را اختیار نمود همین عمرو بن العاص فریب بوعدها و نویدهای معویه ملحق شد باو مؤلف
گوید که اخبار و روایات در خصوص بخلافت و وصایت و ولایت حضرت امیرالمؤمنین ع
و یازده نفر اولاد آنحضرت از نص جلی و نص خفی بنوعیستکه ممکن نشود احصا نمود یا
محصور شود لیکن فقیر حاصلی از کتب علماء عامه آنچه ملاحظه نموده ام و از نظرم گذشته و آنچه
در کتب مشهوره علماء امامیه محکیا عنهم نقل نموده ام که از کتاب مناقب ابن شهرآشوب و کتاب غایة المرام
و کتاب حدیقة الشیعه و کتاب مناقب از ابن شاذان و از کتاب کشف الغمه و کتاب حق الیقین مرحوم مجلسی
از روات عامه علماء اهل سنت که غیر اخبار امامیه زیاده از هزار هزارها می باشد و حقیر [illegible] آنها را انتخاب

در فضیلت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

محض الزام خصم واقامه دلیل بر نصوص نبوی بملاحظه اختصار کتاب زیاده بقلم تحریر نیاورده‌ام
وممکن نیست وغیر محصور است که احدی بخواهد در بحر اخبار نبوی که در فضیلت ومنقبت حضرت
امیر المؤمنین ع نقل وبیان وبقلم تحریر آورد چه اخطب خوارزمی که از علماء عامه است در
کتاب مناقب از جمهور نقل کرده است از عبد الله بن عباس روایت نموده اند که گفت از رسول خدا
شنیدم که فرمود لو ان الریاض اقلام والبحر مداد والجن حساب والانس کتاب ما احصوا
فضایل علی بن ابی طالب یعنی اگر درختان قلم باشند ودریاها مداد وجنیان حساب
کنند وآدمیان نویسنده نمیتوان شمردن فضایل وکمالات علی را وکسیکه حضرت رسول الله
در شان او چنین فرماید چه گونه ممکن باشد ذکر فضایل ومناقب آن سرور ولیکن بجهة حجة بر
استدلال خود آن عده معدود را نقل کرده‌ام بیت کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست
که تر کنی سر انگشت وصفحه بشماری نقل کرده اند که از شافعی پرسیدند که در شان علی چه
می گوئی گفت در جواب در شان کسیکه چه میتوان گفت که او را سه چیز جمع شده باشد که از برای هیچ
فردی از افراد بنی آدم جمع نشده چه او بخشش داشت با وجود فقر ودرویشی وشجاعت ودلیری
با رای وتدبیر وعلم را با عمل این بیت را خواند انا عبد لفتی انزل فیه هل اتی الی متی
اکتمه الی متی یعنی من بنده آن جوانم که نازل شده آیه در شان او وسوره مبارکه هل اتی بسبب جود و
بخششیکه نمود تا کی پنهان توانم داشت هرچند ظاهر است وموفق بن احمد بسند خود روایت
کرده که رسول خدا ص فرمود که خدای تعالی از برای برادرم فضایلی قرار داده که از بسیاری بشماره
در نمیاید پس کسیکه یک فضیلت از فضایل برادرم علی ذکر کند وبان اقرار داشته باشد بیامرزد
خدای تعالی گناهان گذشته وآینده او را وکسیکه بنویسد فضیلتی از فضایل او را پیوسته ملائکه
برای او استغفار میکنند مادامیکه اثری از آن کتابت باقیست وکسیکه گوش دهد بفضیلتی
از فضایل او بیامرزد خدای تعالی گناهانی را که بشنیدن از او صادر شده بعد از آن فرمودند که
نظر کردن بعلی عبادت است وذکر او عبادت است وقبول نمیکند خدای تعالی ایمان هیچ بنده را مگر به
ولایت وبیزاری جستن از دشمنان او والحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایة امیر المؤمنین
والائمة من اولاده الطیبین الطاهرین والمتبرئین من اعدائهم ومنکری فضائلهم الی یوم القیمة

در فضایل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

وبعض الذی عاداه شرط لحبه کما الطهر شرط فی صلوة الفریضة **وایضاً** موفق بن احمد بسند خود از عیسی بن عبد الله از پدرش از جدش روایت کرده است که مردی در مقام تعجب با بن عباس گفت سبحان الله چه بسیار است فضایل و مناقب علی بن ابی طالب من قریب سه هزار فضیلت برای او شمردم ابن عباس گفت چرا نمیگوئی نزدیک سی هزار اقرب بود علاوه بر اخبار نبوی ص آیات قرآن چه بسیار در شأن حضرت امیر المؤمنین ع نازل شده است که از مخالف و مؤالف انکار ندارد و مقر می باشند و مخالفین ان عامه زیاده از صد آیه را نقل میکنند که در شأن آنحضرت نازل شده است و در مسند احمد حنبل مسطور است که ابن عباس رض گفت هیچ آیه در قرآن نیست مگر آنکه علی ع رأس و رئیس آنست و امیر آنست **وایضاً** در مسند احمد حنبل مذکور است که یکی از مفسران اهل سنت اعتراف نموده است بر اینکه فی علی سبعین آیة و در مناقب خوارزمی هم قریب بهمین عدد آیه از قرآن در شأن حضرت امیر ع مذکور است تعجب در اینکه در زمان خلافت جور بنی عباس و بنی امیه که اغلب علما ناصبی و خوارج و دشمن آنحضرت بوده اند با وجود این اغلب اینها اقرار بفضایل و مناقب مولای متقیان نموده اند و اما علما مذهب حقه شیعه اثنی عشریه بعضی سیصد آیه و بعضی سیصد و هشتاد آیه از کلام ربانی در شأن حضرت امیر ع نقل نموده اند از **حضرت صادق علیه السلام** منقولست که فرمود یک ثلث قرآن در بیان کمالات و حالات اهلبیت علیهم السلام است و یکثلث قرآن در مطاعن و مثالب دشمنان ایشانست و یکثلث دیگر قرآن ظاهرش در بیان احکام شریعت سید المرسلین و باطنش در ذکر اسرار و معارف ربانیه آنهاست که انها را هم احدی نمیدانند و آنهم در نزد اهلبیت اطهار در علم ایشان است مؤلف قریب بیکصد آیه از قرآن را که نقل از کتب علمای عامه و مفسرین اهل سنت و روسا و اجله علماء اهل سنت است باسقاط و حذف اسم کتاب و اسم علماء و مفسرین ایشان و نقل و روایت و شأن نزول آیات محض اختصار بطریق فهرست درج و بیان میکنیم **صورت فهرست آیات شریفه** در شأن حضرت مولی الموالی ع **اول** آیه تطهیر اِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً **دویم** وَمَنْ یُطِعِ اللهَ وَالرَّسُولَ فَاُولٰئِکَ الَّذِینَ اَنْعَمَ اللهُ عَلَیْهِمْ الایه **سیوم** وَالَّذِینَ آمَنُوا بِاللهِ وَرُسُلِهِ اُولٰئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ اَجْرُهُمْ **چهارم** وَالَّذِینَ یُنْفِقُونَ

فهرست آیات شریفه کریمه که در شأن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از قرآن نازل شده

اول

دوم

سوم

چهارم

اَموالہم بِاللیلِ وَالنّہارِ سِرًّا وَعَلانِیَۃً الآیہ بست و نہم وَیُطعِمُونَ الطَّعامَ عَلیٰ حُبِّہٖ مِسکِیناً وَ
یَتِیماً وَاَسِیراً ہشتم سورۂ ہَل اَتیٰ ہفت و ششم وَمَن یُعَظِّم حُرُماتِ اللہِ فَہُوَ خَیرٌ لَہٗ ۸
وَمَن یَقتَرِف حَسَنَۃً نَزِد لَہٗ فِیہا حُسناً نہم وَقُلِ الحَقُّ مِن رَّبِّکُم فَمَن شاءَ فَلیُؤمِن الآیہ
دہم وَعَدَ اللہُ الَّذِینَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ یازدہم وَاجعَل لِّی لِسانَ صِدقٍ
فِی الآخِرِینَ دوازدہم وَفِی الاَرضِ قِطَعٌ مُّتَجاوِراتٌ سیزدہم ثُمَّ اَورَثنَا
الکِتابَ الَّذِینَ اصطَفَینا مِن عِبادِنا چہاردہم یا اَیُّہَا الَّذِینَ استَجِیبُوا لِلّٰہِ الآیۃ
پانزدہم وَاِن تَظاہَرا عَلَیہِ فَاِنَّ اللہَ ہُوَ مَولاہُ وَجِبرِیلُ وَصالِحُ المُؤمِنِینَ ۱۶
اَفَمَن کانَ عَلیٰ بَیِّنَۃٍ مِّن رَّبِّہٖ وَیَتلُوہُ شاہِدٌ مِّنہُ الآیۃ ہفدہم الَّذِینَ اِذا اَصابَتہُم
مُصِیبَۃٌ الآیۃ ہیجدہم وَلَتَعرِفَنَّہُم فِی لَحنِ القَولِ نوزدہم وَاِذ اَخَذَ رَبُّکَ مِن
بَنِی اٰدَمَ الآیۃ بیستم اِنَّ الَّذِینَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ سَیَجعَلُ لَہُمُ الرَّحمٰنُ وُدًّا
بست و یکم وَالَّذِی جاءَ بِالصِّدقِ بست و دوم لَیَستَخلِفَنَّہُم فِی الاَرضِ الآیۃ بست و سوم
فَتَلَقّیٰ اٰدَمُ مِن رَّبِّہٖ کَلِماتٍ فَتابَ عَلَیہِ الآیہ بست و چہارم وَکُلَّ شَیءٍ اَحصَیناہُ فِی اِمامٍ مُّبِینٍ
بست و پنجم فَاسئَلُوا اَہلَ الذِّکرِ الآیۃ بست و ششم سَلامٌ عَلیٰ اِلْیاسِینَ بست و ہفتم
بست و ہشتم حَسبُکَ اللہُ وَمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ المُؤمِنِینَ بست و نہم ہُوَ الَّذِی اَیَّدَکَ بِنَصرِہٖ
وَبِالمُؤمِنِینَ سی ام وَاسئَل مَن اَرسَلنا مِن قَبلِکَ سی و یکم وَقِفُوہُم اِنَّہُم مَّسئُولُونَ
سی و دوم عَمَّ یَتَساءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ العَظِیمِ سی و سیوم اللہُ نُورُ السَّمٰواتِ وَالاَرضِ
مَثَلُ نُورِہٖ الآیہ سی و چہارم یا اَیُّہَا الَّذِینَ اٰمَنُوا وَکُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ سی و پنجم
اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللہُ وَرَسُولُہٗ وَالَّذِینَ اٰمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلٰوۃَ وَیُؤتُونَ الزَّکٰوۃَ وَہُم راکِعُونَ
سی و ششم ثُمَّ لَتُسئَلُنَّ یَومَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ سی و ہفتم وَمِنَ النّاسِ مَن یَّشرِی نَفسَہُ
ابتِغاءَ مَرضاتِ اللہِ سی و ہشتم وَاللہُ رَءُوفٌ بِالعِبادِ سی و نہم وَتَعِیَہا اُذُنٌ واعِیَۃٌ
چہلم اَجَعَلتُم سِقایَۃَ الحاجِّ وَعِمارَۃَ المَسجِدِ الحَرامِ الآیۃ چہل و یکم اَفَمَن کانَ
مُؤمِناً کَمَن کانَ فاسِقاً چہل و دوم اِنَّ الَّذِینَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ طُوبیٰ لَہُم وَحُسنُ
مَاٰبٍ چہل و سیوم اِنَّ الَّذِینَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ اُولٰئِکَ ہُم خَیرُ البَرِیَّۃِ چہل و چہارم مثل

آیاتیکه در منقبت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است

کفی باللہ شہیدا چہل و پنجم واعتصموا بحبل اللہ جمیعا چہل و ششم قل لا اسالکم علیہ اجرا
الا المودۃ فی القربی چہل و ہفتم والنجم اذا ہوی چہل و ہشتم مرج البحرین یلتقیان چہل و نہم
ان اللہ وملائکتہ یصلون علی النبی الآیۃ پنجاہم قل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم وانفسنا
وانفسکم ونساءنا ونساءکم الآیۃ پنجاہ و یکم یا ایہا الرسول بلغ ما انزل الیک فی علی
من ربک پنجاہ و دوم فی بیوت اذن اللہ ان ترفع ویذکر فیہا اسمہ الآیۃ پنجاہ و سیوم واذ اخذ
ربک من بنی آدم من ظہورہم ذریتہم الآیۃ پنجاہ و چہارم اخوانا علی سرر متقابلین الآیۃ پنجاہ و پنجم
من المومنین رجال صدقوا ما عاہدوا اللہ الآیۃ پنجاہ و ششم افمن یعلم انما انزل الیک من ربک
الحق پنجاہ و ہفتم فاستوی علی سوقہ یعجب الزراع الآیۃ پنجاہ و ہشتم محمد رسول اللہ
والذین معہ اشداء علی الکفار رحماء بینہم تراہم رکعا سجدا پنجاہ و نہم واولوا الارحام
بعضہم اولی ببعض الآیۃ شصتم من جاء بالحسنۃ فلہ عشر امثالہا الآیۃ شصت و یکم و
ما یعلم تاویلہ الا اللہ والراسخون فی العلم شصت و دوم واذان من اللہ ورسولہ شصت و سیوم
ومن عندہ علم الکتاب شصت و چہارم ان الذین لا یومنون بالآخرۃ عن الصراط لناکبون شصت و پنجم
انی جاعلک للناس اماما شصت و ششم یوم ندعوا کل اناس بامامہم شصت و ہفتم ان اللہ
اصطفی آدم ونوحا وآل ابراہیم وآل عمران علی العالمین شصت و ہشتم ام یحسدون الناس
علی ما آتاہم اللہ من فضلہ ابن مغازلی شافعی روایت کردہ است علی و اولاد او بیند کہ مردم حسد
می برند از فضل انہا شصت و نہم ما افاء اللہ علی رسولہ من اہل القری ہفتادم و
رہطک منہم المخلصین کہ مراد ازانہا بطریق اخبار علی و حمزہ و حسن و حسین وآل محمد میباشند
ہفتاد و یکم ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب اللہ ہفتاد و دوم وکفی اللہ
المومنین القتال ہفتاد و سیوم واذن موذن بینہم الآیۃ از طریق عامہ موذن اسم حضرت امیر ع است
ہفتاد و چہارم وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماہم ہفتاد و پنجم یخافون یوما کان
شرہ مستطیرا ہفتاد و ششم یا ایہا الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینہ فسوف یاتی اللہ بقوم
یحبہم ویحبونہ ثعلبی در تفسیر خود گفتہ یاتی اللہ بقوم یحبہم ویحبونہ آن کس علی بن ابی طالب است ۸ ۷
وہو الذی خلق من الماء بشرا فجعلہ نسبا وصہرا ثعلبی در تفسیر از راہ سند خود از ابن سیرین روایت کردہ اند

آیاتیکه در مناقب علی علیه السلام است

حضرت رسول و علی بن ابی طالب ع نازل شد که علی شوهر فاطمه است که خدا او را از آب آفریده است و او را
خویش و نسبی پیغمبر ص و داماد او کرد انتهی ابراهیم بن محمد حموینی از حسین اشقر و مالکی هم در کتاب
فصول المهمه بعین همین تفسیر نموده است هفتاد و نهم فانا منهم منتقمون یعنی بعلی منهم منتقمون
هشتادم و انه لذکر لک و لقومک فسوف تسئلون شافعی بسند خود از جابر بن عبد الله انصاری
در آخر روایت حجة الوداع گوید فاستمسک بالذی اوحی الیک من امر علی انک علی صراط مستقیم
و ان علیا العلم للساعة و انه لذکر لک و لقومک فسوف تسئلون عن علی بن ابی طالب ع یعنی زود است که
سؤال کرده شوند از ولایت علی ع حضرت ابی عبد الله می فرماید مائیم قوم رسول الله ص هشتاد و یکم
والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار ابن شهر آشوب از طریق عامه روایت میکند از ابن عباس
که این آیه در شان حضرت امیر المومنین نازل شد فی ان علیا اول الناس اسلاما هشتاد و دوم
والسابقون السابقون اولئک المقربون ثعلبی بسند خود از ابن عباس ابن مغازلی شافعی موفق بن
احمد ابراهیم بن محمد حموینی از سلیم بن قیس ابو نعیم حافظ قریب بهم روایت کرده اند که سابق محمد و وصیت
سابق باین امت که علی بن ابی طالب ع است هشتاد و سیم وارکعوا مع الراکعین موفق بن احمد و ابو
نعیم اصفهانی بسند خود از ابن عباس روایت نموده که گفته است در خصوص رسول خدا و امیر المومنین ع
نازل شده است هشتاد و چهارم انا عرضنا الامانة علی السموات والارض ابو بکر شیرازی در کتاب نزول
القرآن فی علی باسناد خود گفته امانت ولایت حضرت امیر المومنین است هشتاد و پنجم
یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة جبیر از ابن عباس روایت کرده است
که گفت بالقول الثابت یعنی بولایت علی بن ابی طالب ع هشتاد و ششم و من اعرض عن ذکری فان
له معیشة ضنکا و نحشره یوم القیمة اعمی ابو صالح از ابن عباس روایت میکند که گفته است کسیکه ترک
کند ولایت علی را او را خدای تعالی از طریق کوری و از شنیدن کلمه حق کر گرداند هشتاد و هفتم
فستعلمون من اصحاب الصراط السوی و من اهتدی در تفسیر عامه است که اصحاب صراط سوی محمد است
و اهل بیت او و هدایت یافتگانند هشتاد و هشتم واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا
هشتاد و نهم انما انت منذر و لکل قوم هاد نودم آیه سئل سائل بعذاب واقع
نود و یکم و آت ذا القربی حقه الآیة نود و دوم اهدنا الصراط المستقیم ثعلبی در تفسیر
خود آیه نود و سیم فقل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون

حدیث ۷۹
حدیث ۸۰
حدیث ۸۱
حدیث ۸۲
حدیث ۸۳
حدیث ۸۴
حدیث ۸۵
حدیث ۸۶
حدیث ۸۷
حدیث ۸۸
حدیث ۹۰
حدیث ۹۱
حدیث ۹۲
حدیث ۹۱

آیات قرآن مجید است در منقبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

آیهٔ اول

خود در تفسیر وکیع بن جراح از سفیان ثوری از سدی از مجاهد از عبد الله بن عباس روایت نموده مستقیم را بر دوستی محمد و اهلبیت واست **نود و چهارم** یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم در خصوص امیر المؤمنین و ائمه نازل شده است باخبار عامه و خاصه ۵ ۹ لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون **آیهٔ اول** خداوند تعالی در قرآن مجید می فرماید انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون یعنی اینست و جز این نیست که ولی شما و اولی بتصرف در امور دین و دنیای شما خدا است و پیغمبر او است و آنچنان کسانی که ایمان آورده اند و نماز میکنند و زکوة میدهند در حالتیکه در رکوع اند اتفاق علماء و اهل خبر از عامه و خاصه که سنی و شیعه باشند بر اینستکه این آیه شریفه در شان حضرت امیر المؤمنین ع نازل شده در وقتیکه در مسجد حضرت رسول مشغول نماز بود و انگشتری در انگشت مبارکش بود که بسائل داد که نگین آن از یاقوت سرخ بود و قیمت آن خراج مملکت شام بود که ششصد بار نقره و چهار صد بار طلا باشد و همان وقت این آیه نازل شد و بسیاری از اعاظم علماء اهل سنت در کتاب خود شان این حدیث را ذکر نموده اند چنانکه ثعلبی در تفسیر روایت کرده که روزی عباس در کنار چاه زمزم نشسته بود و حدیث نقل میکرد ناگاه ابی ذر غفاری حاضر شد و گفت ایها الناس منم ابوذر غفاری شنیدم از رسول خدا با این دو گوش و الا کر شود و با این دو چشم و الا کور بشود که می فرمود علی قائد نیکوکاران است و کشندهٔ کافران است یاری کرده شده است هر که او را یاری کند و مخذول است هر که او را یاری نکند بدرستیکه من نماز کردم در روزی از روزها با رسول خدا نماز ظهر پس سائلی در مسجد سؤال نمود کسی چیزی باو نداد سائل دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش که من سؤال کردم در مسجد رسول خدا و کسی چیزی بمن نداد و علی ع در رکوع بود پس اشاره کرد بسوی سائل بانگشت کوچک خود در دست راستش و آمد سائل انگشتر را از دست آن حضرت گرفت و حضرت رسول نیز در نماز بود چون فارغ شد سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا برادرم موسی از تو سؤال کرد و گفت پروردگارا سینهٔ مرا گشاده گردان و آسان گردان برای من کار مرا و بگشا گرهی از زبان من که بفهمند سخن مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من که هرون است محکم گردان بآن پشت مرا و شریک گردان او را در کار من پس ما او را مستجاب کردی و باو خطاب

آیات قرآن مجید
در مدح و منقبت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

کردی که بقوت محکم کردانم بازوی ترا و از برای شما هر دو سلطنتی و استیلائی بدهم و خداوندا منم
پیغمبر تو و برگزیدهٔ تو پس بکشا از برای من سینهٔ مرا و آسان کن برای من کار مرا و بکردان برای من
وزیری از اهل من که او علی است و محکم کردان باو پشت مرا ابوذر گفت هنوز سخن آنحضرت تمام نشده
بود که جبرئیل نازل شد از جانب خداوند جلیل و گفت یا محمد بخوان پس این آیه را بر آنحضرت خواند
و سیوطی بسندهای بسیار و فخر رازی بدو سند و زمخشری و بیضاوی و نیشابوری و
ابن البیع و واحدی و سمعانی و حنفی و بیهقی و نطنزی و صاحب مشکوة و مؤلف مصابیح و سایر مفسران
و محدثان عامه و خاصه از سدی و مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبة بن ابی حکم و غالب بن
عبد الله و قیس بن ربیعه و عبایة بن ربعی و ابن عباس و جابر و ابوذر و غیر ایشان روایت کرده اند
و وجه دلالتش بر امامت آنحضرت آنستکه انما کلمه حصر است و ولی در این آیهٔ شریفه بمعنی صاحب اختیار
و اولی بتصرف در امور مسلمین است نه بمعنی یاور و دوست در این آیه مراد نیست زیرا که همه مومنین
و مسلمانان ناصر و یاور و دوست مؤمنین و مسلمین اند بمصداق والمؤمنون بعضهم اولیاء بعض و
ملائکه هم ناصر و محب و یاور مؤمنانند چنانکه فرموده اند نحن اولیائکم فی الحیوة الدنیا بلکه
می شود کفار هم ناصر و دوست مؤمنین بعض اوقات شوند پس ولی در این آیه منحصر بهمین معنی
نخواهد بود پس منحصر است ولی در این آیه بمعنی ولی تصرف و صاحب اختیار چنانکه همه شیعه اتفاق
دارند و علاوه مؤید این آیه احادیث بسیار است از نقل علماء عامه که حضرت رسول مکرر باخبار
فرمودند بعلی ع که تو ولی همه مؤمنی بعد از من و دلیل بر امامت آنحضرت آنستکه محبت و یاری
کردن حضرت امیرالمؤمنین ع در زمان حضرت رسول هم بود و میتوان شد که ولی در اینجا بمعنی محب یا یاری
کردن باشد آیهٔ دوم که اختصاص بولایت و متابعت حضرت امیرمؤمنان ع دارد در قرآن می فرماید
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی ای کسانی که ایمان آورده اند بترسید خدا را
و بوده باشید از راستگویان یعنی متابعت راستگویان کنید در گفتار و کردار نه آنکه ببدن و
جسد با ایشان باشید زیرا که آن محال است و بی فایده و معنی امامت جمهور از علماء سنت مثل
اخطب خوارزمی و ابو نعیم و ابو یوسف و سیوطی در تفسیر منثور و ثعلبی در تفسیر مشهور و خرکوشی در کتاب شرف النبی
بطرق مختلفه روایت کرده اند که مراد از صادقین در این آیهٔ شریفه علی است و بعضی روایت کرده اند که محمد و علی اند

آیات قرآن مجید
در فضایل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امامت

موفق بن احمد بسند خود از ابن عباس و ابرهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است بسند خود از
ابن عباس و ابو نعیم احمد بن عبد الله بن اسحق بن موسی بن مهران اصفهانی باسناد خود هم روایت
کرده اند در آیه کونوا مع الصادقین که گفت ابن عباس یعنی باشید با علی ابن ابی طالب ع و ابن
شهرآشوب از تفسیر ابو یوسف بن سفیان از مالک بن انس از نافع از ابن عمر روایت کرده است
یعنی باشید با محمد و اهلبیت و کتاب شرف المصطفی هم مثل همین روایت کرده است و فخر رازی
و بعضی دیگر گفته اند مراد از صادقین معصومین می باشند که خدا وند در آیه تطهیر خبر از عصمت
آنها داده است و وجه استدلال باین آیه آنستکه خدا در این آیه امر فرموده است مردم را بمتابعت
صادقین و شبهه نیستکه مراد از صادقین باید کسی باشد که صدق او قطعی باشد و در سخن او
که میگوید احتمال دروغ نرود و چنین کسی نیست مگر معصوم پس مراد بصادقین معصومین
می باشند و بعد از پیغمبر غیر از علی ع و یازده اولاد طاهرین آنحضرت کسی دیگر معصوم
نبود باتفاق پس مراد از صادقین حضرت امیر المؤمنین ع و اولاد طاهرین او می باشند و دلیل
دویم چون خطابهای قرآن عام است و شامل جمیع امت و همه زمان هست باتفاق امت پس باید که در
جمیع زمانها چنین صادقی بوده باشد که امت با او باشند و متابعت او را نمایند و معلوم است
که صادق فی الجمله مراد نیست و الا لازم آید که هر کس راستگو باشد متابعتش واجب باشد و
این باتفاق باطل است پس باید صادق در جمیع افعال و اقوال مراد باشد و آن معصوم است پس
ثابت شد که وجود معصوم در هر زمان و وجوب متابعت ایشان در هر زمان و بدانکه
باتفاق همه امت وجود اقدس حضرت رسول و دوازده امام معصوم اند و غیر ایشان معصوم
نیستند پس حقیت مذهب اثنی عشریه و امامت ائمه ایشان بهمین دلیل ثابت است و دلیل
سیم شیخ شهید مفید قده در جواب سؤال نمودن از ایشان در تفسیر این آیه کریمه می فرمایند
که این آیه جلیة الدلالة در شان حضرت امیر المؤمنین ع نازل شده است و حکمش در اولاد امجاد او
که پیشوایان دین و ائمه صادقین و معصومین اند جاری شده است و در اینباب احادیث بسیار وارد شده است و
از سیاق آیه نیز ظاهر می شود زیرا که جناب مقدس الهی در این آیه مردم را امر کرده است که متابعت نمایند
صادقان را و از ایشان جدا نشوند و باید که آنها را که ندا کرده و امر فرموده است اجرا آنها باشند که

بما مور ساخته که با آنها باشند زیرا که محالست که کسی را امر کنند که با خود باشد و متابعت امر خود کند
پس گوئیم مراد از صادقان یا جمیع راستگویانند یا بعضی از ایشانند و اوّل باطل است زیرا که
هر مؤمنی باعتبار ایمان صادق است و در آن دعوی راستگو است پس لازم آید که همه مؤمنان مامور باشند
بمتابعت خود و این محالست و اگر بعضی از ایشان مراد است آیا معهود و معلوم مراد است که الف و لام از برای
عهد خارجی باشد یا آنکه بعض غیر معهودی مراد است بنا بر اول که باید جماعت معلوم و معروف باشند
و مخاطبان ایشان را بشناسند و آیات و روایات باسم و نسب ایشان وارد شده باشد و ایشان کم
باشند و هر که دعوی کند احدی را بغیر این جماعت که ما دعوی میکنیم باطل است زیرا که معلوم است که در حق
دیگری این مراتب متحقق نشده و معهود نبوده اند و خود معترفند که در زمان حضرت رسول تعیین ایشان
نشده بود و بنا بر دوم که بعض غیر معهود مراد باشد پس باید که بعد از آن البته تعیین آن بعض
بشود و الا تکلیف بامر مجهول خواهد بود که ایشان را اطاعت آن امر نتوان کرد و این وجه دوم که محالست
پس معلوم که در غیر ائمه ما کسی ادعای تخصیص و تعیین نکرده و نمیتواند کرد پس ثابت شد که مراد حضرت
امیر المؤمنین ع و یازده فرزندان حضرت میباشند دلیل چهارم و در این آیه شریفه امر شده است که امت
متابعت ایشان نماید علی الاطلاق و تخصیص بامری دون امری نشده است پس باید که ایشان معصوم
باشند و الا لازم آید که امت مامور باشند که در خطا و معصیت متابعت ایشان کنند و این محال است
چون عصمت امریست باطنی که بغیر حق تعالی اطلاع ندارد بر آن پس باید نص بر امامت و عصمت ایشان
شده باشد و باتفاق نص غیر امیر المؤمنین ع و یازده اولاد طاهرین آن حضرت نشده است پس ثابت
شد که ایشان مرادند آیه بیست و سیوم در سوره نور است الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة
فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مباركة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة الآیة
که اهل سنت و علمای ایشان از حسن بصری که رئیس و مقتدای ایشان است نقل کرده اند
که گفت مراد از مشکوة فاطمه زهرا است و مصباح امام حسن و امام حسین اند و زجاجه که گویا
ستاره درخشنده است فاطمه در میان زنان دنیا و شجره مبارکه حضرت ابراهیم است که نه شرقیست و نه
غربی است یعنی نه یهودی و نه نصرانی یکاد زیتها یضیء علم ایشان او میبخشد و ان نور علی نور امامی است بعد
از امامی که از ذریه او و فاطمه باشند حق تعالی راه نماید بسبب ایشان هر که را که خواهد که واسطه هدایت خلق شوند بر کا

ایات قران مجید
ذکر فضل و منقبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

حق تعالی در شان حضرت امیر مؤمنان ع و فاطمه و حسنین علیهم السلام این مثل زده باشد که اکمل و اعلم
و افضل و انور از باقی امت و خلایق میباشند پس اختصاص انوار مقدسه و متابعت ایشان بر همه
امت لازم است و الا ترجیح مرجوح بر راجح و مفضول بر فاضل خواهد بود و قبیح است عند العقل
و الشرع و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که مصباح نور علم است در سینه نبی که سینه حضرت
رسول ص و زجاجه علی است که علم خود را در سینه نبی که سینه او بود بعث نهاده بود نزدیکست که عالمی از
آل محمد ع تکلم نماید پیش از آنکه از او پرسند نور علی نور امامی مؤید بنور علم کاملست و علم شامل برابر
امامی از آل محمد تا قیام قیامت هدایت کند باین نور و راه نماید هر که را خواهد از اهل استحقاق و مهدی
هادی که صاحب امرست در آخر الزمان این نورست که بواسطه هدایت مردم کند نور علی نور بر کل ائمه صادق است
زیرا که هم نور نبوت و هم نور ولایت در ایشان سرایت دارد نور علی نور یعنی امامی مؤید بنور علم و
حکمت بعد از امامی از آل محمد و این همیشه بوده است و خواهد بود تا روز قیامت و ایشانند اوصیاء که
حق تعالی ایشان را خلیفه‌های خود کرده اند در زمین و حجتهای خود کرده اند بر خلق خود در هیچ
عصری زمین خالی از ایشان نمیباشد یهدی الله لنوره من یشاء یعنی هدایت میکند بسوی ائمه
هر که را که میخواهد آیه چهاردهم عم یتساءلون عن النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون کلا
سیعلمون ثم کلا سیعلمون یعنی از چه چیز میپرسند و سؤال میکنند از خبر بزرگ یعنی حشر آنچه
ایشان در آن اختلاف می کنند باز ایستند زود باشد بدانند پس زود باشد که بدانند حافظ ابو نعیم
از علمای عامه باسناد خود از شافعی و او روایت کرده از رسول خدا ص که آن حضرت در وقت تلاوت این آیه
شریفه فرمود که ان ولایة علی یتساءلون عنها فی قبورهم فلا یبقی میت فی شرق و لا غرب و لا فی بر و لا فی
بحر الا منکر و نکیر یسألانه عن ولایة امیر المؤمنین ع بعد الموت یقولون للمیت من ربک و ما دینک
و من نبیک و من امامک یعنی بدرستیکه از سبکان می پرسند بعد از مرگ از ولایت حضرت امیر المؤمنین
علی در قبرهای ایشان پس نمیماند هیچ کس در مشرق و مغرب و خشکی و دریاها مگر آنکه چون از دنیا
بیرون روند ولایت امیر المؤمنین ع را از او پرسند منکر و نکیر و از او سؤال نمایند که خدای
تو کیست و دین تو چه ملت و پیغمبر تو که بود و جانشین رسول خدا که را میدانی و حافظ محمد مؤمن
شیرازی در کتاب خود که مستخرج از دوازده تفسیرست در تفسیر آیه عم یتساءلون قریب [illegible]

آیه چهاردهم

آیات قرآن مجید
در مناقب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

از سدی روایت کرده که روزی صخر بن حرب آمد بنزد رسول خدا و نشست و گفت یا محمد این امر بعد از
تو از آن ما است یا از آن که خواهد بود فرمودند ای صخر بعد از من امر خلافت از آن کسیست که از من
بمنزلهٔ هرون است از موسی پس آیهٔ عم یتساءلون را تلاوت فرمودند و بقیهٔ خبر مطابق است با
خبر حافظ ابو نعیم که ذکر شد و همین حافظ ابو نعیم از سدی نقل کرده و او از علقمه که در روز
حرب صفین مردی از لشکر شام جدا شد مکمل و مسلح و مصحفی حمایل کرده و میخواند باواز
بلند عم یتساءلون عن النبأ العظیم من اراده کردم که در برابر او روم و با او حرب کنم حضرت امیر ع
چون برابر آمده من مطلع شد فرمود یا علقمه کن فی مکانک یعنی ای علقمه بر جای خود باش و خود
بنفس نفیس بنزد آن مرد شد و چون باو نزدیک شد فرمود اتعرف النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون و
علی ولایتی تنازعتم و رجعتم بعد ما قبلتم و ببغیکم هلکتم بعد ما بی نجوتم و یوم غدیر قد علمتم
و یوم القیمة تعلمون ثم علا السیف رمی راسه و یده که ملخص ترجمهٔ فرمایش آن حضرت اینست یعنی
قسم بخدا که منم آن نبأ عظیم که در او اختلاف کردید و بر ولایت و خلافت من نزاع کردید و از دوستی
من برگشتید بعد از آنکه قبول کردید و بدشمنی هلاک شدید پس از آنکه نجات و هدایت یافته بودید
و در روز غدیر حق را دانستید و در روز قیامت خواهید دانست از آنچه کرده اید جزای عملهای
خود را خواهید یافت و چون سخن را باینجا رسانید شمشیر را حرکت داد و سر و دست او را بدور انداخت
و سبب نزول این آیه آنست که چون حضرت رسول ص دعوت را آشکار کرد و قرآن را بخلق خواند
و بروز قیامت بیم کرد و در روز قیامت عذابهای او را بیانها آورد و در فضیلت و ولایت و
خلافت حضرت امیر المؤمنین علی ع مکرر سخن گفت اختلاف کردند و از آن از یکی بیکی میپرسیدند ابن ابی
امد و علی بن ابرهیم بن هاشم از امام ثامن ضامن امام رضا ع نقل کرده است که آن حضرت فرمود که
فضیلت حضرت امیر المؤمنین ع در همه کتابهای سماوی مذکور بوده است بعضی منکر شدند و جمعی قبول نمودند
و طایفهٔ اختلاف کردند که امام و خلیفه و وصی پیغمبرست یا نه و بعضی غلو نمودند و جمعی بغض او را
ورزیدند و بجانب تفریط او فتادند و مؤمنان یکدل و یکرو حد وسط اختیار نمودند و از اختلاف
گذشتند و مخالفان در اختلاف ماندند کلا سیعلمون ثم کلا سیعلمون یعنی زود باشد بدانند که آنچه
در آن اختلاف کرده اند حق است و در روز قیامت عقیدهٔ بد و نیک هر کسی ظاهر شود آیهٔ پنجم

وقفوهم انهم مسئولون که این آیه شریفه در معنی نزدیک بآیه قبل است ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان
علمای عامه است در کتاب فرائد السمطین از ابو سعید روایت کرده است که وقفوهم انهم
مسئولون سؤال میکنند از ایشان بولایت علی بن ابی طالب ع چنانکه حضرت رسول ص
بآنها وصیت نموده بود و ایضاً حدیثی از مسند از ابو الحسن علی بن احمد واحدی
نقل کرده است که بعد از آنکه حدیث غدیر من کنت مولاه فهذا علی مولاه را روایت کرده است و گفته
است این روایتی است که رسول خدا ص در حق علی ع ثابت کرده است یعنی ولایت علی ع در
روز قیامت سؤال از آن خواهند شد **مؤلف گوید** العجب کل العجب از علمای عامه چگونه
روایت میکنند و ثابت میکنند از حضرت رسول ص و عمل بخلاف آن میکنند **و ایضاً** شیرازی
در کتاب خود حدیثی در خصوص این آیه نقل میکند که قوت روح ایمانی شیعیان است و مؤلف در اخبار
منصوصه خصوص حضرت امیر ع در خبر یکصد و هفتاد دوم نقل نموده ام و در اینجا محض اینکه تطویل خواهد شد
نقل ننمود و جمهور اهل سنت از ابن عباس و ابی سعید خدری نقل نموده اند و ابن حجر از دیلمی نقل نموده
که حضرت رسول خدا ص فرمود که باز میدارند خلایق را در موقف حساب و سؤال کرده میشوند از ولایت
علی و واحدی گفته سؤال کرده می شوند خلایق از ولایت علی بن ابی طالب و اهلبیت او از جهت آنکه
حق تعالی امر کرده است حضرت رسول را که بخلق بفهماند و شیخ طبرسی نیز از سعید بن جبیر نقلکرده است
و در تفاسیر مذکور است که در موقف حساب بر پل صراط از ولایت و امامت حضرت امیر المؤمنین ع
خواهند پرسید و هر که بامامت آنحضرت و سایر ائمه اطهار از اولاد او که بنص خدا و رسول
نائب و جانشین می باشند قائل نشده باشند در آن موقف باید از عهده جواب بر آید **آیه
ششم** در قرآن مجید حق تعالی می فرماید واسئل من ارسلنا قبلک من رسلنا محمد حموینی
که از اعیان علمای عامه است بسند خود از عبد الله بن مسعود روایتکرده است که رسول خدا فرمود که
ملکی بنزد من آمد و گفت یا محمد و اسئل من ارسلنا من قبلک رسلنا انبیا گفتند بر اقرار به
نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب ع و ابن عبد البر و حافظ ابو نعیم از علمای اهل سنت جمیعاً از حضرت رسول
نقل کرده اند که پیغمبر خدا فرمود در شب اسری حق تعالی جمع کرد میان من و انبیا را و بمن خطاب کرد
و فرمود که از ایشان بپرس یا محمد که ای پیغمبران برای چه چیز شما ها بر انگیخته شده اید [illegible] سؤال از

آیه ششم

آیات قرآن مجید
در ولایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

آنها نمودم همه گفتند علی شهادة ان لا اله الا الله والاقرار بنبوتک والولایة لعلی بن ابیطالب یعنی همه
مبعوث شدیم بگواهی دادن بر آنکه بغیر خدا خدائی نیست و پیغمبری تو و بولایت علی بن ابی طالب
و این خبر از خود اهل عامه دلیل صحیح صریح متقن است بر امامت آنحضرت و محتاج بییان نیست
آیهٔ هفتم هو الذی ایدک بنصره وبالمؤمنین است که حافظ ابو نعیم از ابو هریره نقل کرده
که گفت از رسول خدا شنیدم که گفت دیدم که بر عرش مجید نوشته بود لا اله الا الله وحده لا
شریک له محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی بن ابی طالب و پر واضح است که در عرش مجید نعت نبوت
و یگانگی خدای جلیل و رسالت حضرت خاتم انبیا و تائید در تبلیغ بفلان حضرت امیر مؤمنان است
و این جا سخن در محض مدد کاری و یاری و همراهی با آنحضرت نیست چونکه امیر مؤمنان همه
شریکند بلکه سخن در نوشتن اسم مبارک امیر مؤمنانست بصفت تائید در پهلوی اسم خدا
و اسم رسول او بر عرش اعظم در ازل و این از اعظم فضایل و بزرگترین مراتبست که هیچ کس را
بغیر آنحضرت نصیب نشده و کسی را انکار آن نمیرسد مدح خدا و همنامی رسول و خوبترین نصیب
و محکمترین دلیل بر امامت آنحضرت است **آیهٔ هشتم** آیهٔ شریفهٔ قرآنست حسبک الله ومن
اتبعک من المؤمنین معنی آیه شریفه آنستکه یا محمد در دفع شر دشمنان بس است و کفایت میکند ترا خدای تعالی
با آن کسیکه تابع شده است ترا از مؤمنین معلوم که مراد خدا از کافهٔ مؤمنین نبوده والا بایستی
چنین باشد حسبک الله والمؤمنون پس چونکه قید من اتبعک من المؤمنین شده دلالت میکند بر اراده
تخصیص اما وجه دلالت بر مدعا آنکه چون حق تعالی حصر کرده کفایت شر را از پیغمبر و کسیکه تابع او باشد
و همچنین حصر تابع بودن نبی را در او بمقتضای روایات دلالت میکند بر افضلیت او بر سایر
مؤمنان و در کتاب عز الدین عبد الرزاق و محدث حنبلی و حافظ ابو نعیم و جمهور اهل سنت نقل
کرده اند و روایت نموده اند که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین ع نازل شده است این فضیلتی است
که احدی را از اصحاب بغیر از وجود اقدس این سرور حاصل نشده **آیهٔ نهم** در قرآن
سلام علی آل یس که مراد آل محمد است از طریق عامه و خاصه احادیث بسیار وارد شده اگر قرائت
منزله آل یس است که مراد آل محمد است و ابن حجر در صواعق از فخر رازی که هر دو از رؤسای
علما و اهل سنت اند نقل کرده است که اهلبیت حضرت رسول با آنحضرت مساوی اند در پنج چیز در

آیات قرآن مجید
در فضیلت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت

در بارهٔ حضرت رسول صلعم فرموده السلام علیک ایها النبی و در بارهٔ اهلبیت فرموده که سلام علی آل
یس دویم در تشهد حضرت رسول و اهلبیت را مرادف فرموده است سیم در حق حضرت رسول فرموده است
طه یعنی یا طاهر و در شان اهلبیت فرموده است و یطهرکم تطهیرا (۴) در حرمت تصدق بوجود مقدس
حضرت رسول صلعم و اهلبیت آنحضرت مساوی‌اند (۵) در محبت در شان حضرت رسول فرموده است
فاتبعونی یحببکم الله و در شان اهلبیت فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و از ابن
عباس روایت شده که سلام علی آل یس یعنی سلام از جانب خداوند عالمیان بر محمد و آل او و سلامتی از
برای کسیکه ولایت ایشان را قبول کند در قیامت از عذاب خدا **و در حدیث** طولانیست که حضرت
امام رضا ع احتجاج نمود بر علمای عامه در فضل عترت طاهره که حضرت از ایشان پرسید که خبر دهید مرا
از قول حق تعالی یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم مراد بیس کیست علمای عامه
گفتند محمد صلی الله علیه و آله است و کسی در آن شک ندارد حضرت فرمود که پس خدا عطا کرده است محمد
و آل محمد را باین سبب فضیلتی که کسی بکنه آن وصف نمیرسد مگر کسیکه درست تعقل کند آن را زیرا که خدا
سلام نفرستاده است بر احدی مگر انبیا پس فرموده است سلام علی نوح فی العالمین و فرموده است سلام علی
ابرهیم و فرموده است سلام علی موسی و هرون و لی فرموده است سلام علی آل یس یعنی آل محمد و نفرموده است
سلام علی آل نوح و آل ابرهیم **آیهٔ یازدهم** آیه شریفه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ابن بطریق
از تفسیر ثعلبی روایت نموده است از حضرت صادق ع که ماییم اهل ذکر و از حضرت امیرالمؤمنین ع نیز چنین
روایت کرده است و علامه حلی ره در کتاب کشف الحق از تفسیر محمد بن موسی شیرازی که از علمای عامه است و از دوازده
تفسیر استخراج نموده است روایت کرده است از ابن عباس که اهل ذکر محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلم می باشند
ایشان اهل ذکر و علم و عقل و بیان می باشند و اهلبیت نبوت و معدن رسالت اند و محل آمدن و رفتن
ملائکه اند و الله که خدا مؤمن را مؤمن ننامیده مگر از برای کرامت امیرالمؤمنین ع پس بنا بر اخبار کثیره
اهل ذکر حضرت رسول ص و حضرت امیرالمؤمنین ع و اولاد آنحضرت میباشند که ائمه و پیشوایان خلایق
و مبین احکام الهی که خدا امر کرده است مردم را که از ایشان سؤال کنند از تفسیر قرآن و محکمات و متشابهات
قرآن پس ایشانند والیان مردم و اولی بامر ایشان پس حلال نیست احدی از مردم را که از ایشان تخلف کند خدا قرار داده است
برای ایشان واجب کرده است که از ایشان بگیرند و بکشایند دهند که در جواب هر مسئله امر و حکم و نهی و بیان

آیهٔ یازدهم

آیات قرآن مجید
ذکر مناقب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

وباید مشکل مانده یکنفر از آنها گوید اقیلونی دیگری گوید لولا علی لهلک عمر **آیهٔ دوازدهم** وکل شیء
احصیناه فی امام مبین مفسرین امام مبین را در آیهٔ شریفه اختلاف کرده اند بعضی گفته اند مراد از
امام مبین لوح محفوظ است وبعضی امام مبین را تفسیر نموده اند بحضرت امیرالمؤمنین که خدا علم
همه چیز را در او جاری نمود وعطا به آن حضرت نموده است ودر معانی الاخبار از حضرت
باقر ع روایت نموده است که چون این آیه بحضرت رسول ص نازل شد ابوبکر وعمر برخواستند
وسؤال کردند یا رسول الله آیا امام مبین توریة است حضرت فرمودند نه گفتند پس انجیل است
حضرت فرمودند نه گفتند پس قرآنست حضرت فرمودند نه پس در آن وقت حضرت امیرالمؤمنین حاضر شد
فرمودند اینست آن امام مبین که خدا همه چیزها را در او احصا کرده وبا این مضمون احادیث بسیار است
آیهٔ سیزدهم در تفسیر فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم در این کلمات
که با آدم القا شد وحضرت آدم فرا گرفت وتوبه نمود وتوبهٔ او قبول شد از علمای خاصه از کلینی وابن
بابویه وشیخ طوسی وشیخ طبرسی وجماعتی بسیار روایت نموده اند وهم چنین ابن مغازلی شافعی
نیز این روایت را از ابن عباس ذکر میکنند که آن کلمات آن بود که گفت آدم خداوندا سؤال میکنم از
تو بحق محمد وعلی وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلام که مرا رحم کنی وبیامرزی وتوبهٔ مرا قبول کنی پس
خداوند توبهٔ او را قبول کرد **آیهٔ چهاردهم** لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من
قبلهم جمهور اهل سنت تفسیر بحضرت امیرالمؤمنین نموده اند واز ایشان مشهور ومتواتر است که این آیه
از جهت حضرت امیرالمؤمنین است وحافظ ابونعیم از ابن مسعود روایت کرده که گفت این تصریح بخلافت
است واز برای هر کس خلیفه بوده اول با آدم صفی الله فرموده انی جاعل فی الارض خلیفة یعنی بدرستیکه
ما کردانیدیم ترا در روی زمین خلیفه دویم از برای داود نبی که خطاب با وفرموده یا داود انا جعلناک
فی الارض خلیفة یعنی بدرستیکه ما کردانیدیم ترا در روی زمین خلیفه سیم از برای امیرالمؤمنین ع که فرموده
لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم
من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا ومن کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون یعنی
خلیفه میکرداند خدای تعالی ایشان را در زمین هم چنانکه خلیفه کردانید کسانی را که پیش از ایشان بودند
وهر آینه تمکین وقوت می دهد از برای ایشان دین ایشان آنچنان که پسندیده است از برای ایشان یعنی

دین اسلام و باین راضی شده اند و هر اینه بدل میدهد آیتها را از پس ترس ایمن دشمنان که می پرستند مرا
در زمان خلافت و شریک نسازند چیزی را با من یعنی محبت جاه و مال ایشان را از عبادت و
توحید باز ندارد و هر که در آن نعمت که ولایت و خلافت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است کفران ورزد
بعد از این پس آن گروه کافر نعمتها بیند و فاسقان و عاصیان خدا و رسول اند و جمهور اهل
سنت نیز همین تفصیل نقل کرده اند و از علماء ایشان مشهور و متواتر است پس کسیرا انکار این نرسد و
در تفسیر اهل بیت علیهم السلام مذکور است که کفران نعمت اول طایفه که کردند و بنای مخالفت با اهل
بیت نهادند پس کسانی که جمع شدند و اتفاق بر خلاف نمودند و خلافت را بمیل صحابه قرار دادند
بر نص همین اینها غلط و خلاف و کفران نمودند چه اگر نص خدا و رسول بودی احتیاج باختیار صحابه در مادهٔ
ابی بکر و نص ابی بکر در مادهٔ عمر و از عمر بشوری در مادهٔ عثمان نبودی و هرگاه نص صحیح مثل إِنَّا
جَعَلْنَاكَ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً باشد بادعاء اجماع و بیعت بعضی منافقان اجابت نمی و فتد و واقع
نخواهد شد آیهٔ پانزدهم وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ حافظ ابو نعیم و فقیه ابن مغازلی
شافعی از مجاهد نقل کرده اند که مراد از وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ رسول خدا است و مقصود از صدق به امیر المؤمنین است
یعنی آن کس که از جانب حق تعالی براستی بخلق و آنکه تصدیق کرده باو قبل از همه کس علی بن ابی طالب است ع
آیهٔ شانزدهم إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَٰنُ وُدًّا فخر رازی و
نشابوری و بغوی در تفسیرهای خودشان و جمهور اهل سنت از ابن عباس نقل کرده اند که
گفت این آیه در شأن امیر المؤمنین نازل شده و گفته ودا اینجا یعنی محبت است در دلهای مؤمنان
و ابن حجر در کتاب خود نقل کرده بعینه همین خبر را و ابن مردویه و سیوطی در در منثور از ابن عباس
نقل کرده اند و ابن جبیر نیز از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیه یعنی محبت علی ع در دل
هر مؤمنی هست و از محمد بن حنفیه روایت کرده است که یعنی هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در دل او محبت علی
هست - و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که ما در مکه بودیم رسول خدا دست علی را
گرفت و چهار رکعت نماز کرد در کوه بعد از آن سر بسوی آسمان بلند کرد و علی را گفت که دست بسوی
آسمان بلند کن و دعا کن و هر چه خواهی سؤال کن که خدا بتو عطا میکند پس علی ع دستهای خود را
بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای من در دلهای مؤمنین دوستی

محقق

حق تعالی این آیه را فرستاد و حضرت رسول صلعم این آیه را بر اصحاب خود خواند اصحاب از این واقعه تعجب بسیار کردند حضرت فرمودند از چه چیز تعجب میکنید قرآن چهار ربع است ربعی در شان ما اهلبیت است که بخصوص نازل شده و ربعی در مذمت دشمنان ما اهلبیت نازل شده و ربعی در حلال و حرام و ربعی در باب فرایض و احکام است بدرستیکه حق تعالی بهترین آیات قرآن را در شان علی و مدح علی ع فرستاده و نزول این آیه در شان آنحضرت اکثر محدثین و مفسرین نقل نموده اند مانند نیشابوری در تفسیر مشهور و ابن مردویه در مناقب و سجستانی در غرائب القرآن و طبری در خصایص و ابن حجر در صواعق و غیر ایشان در کتب خود روایت کرده اند و از حضرت امام جعفر الصادق مرویست که ودّ که خدای حق سبحانه و تعالی فرموده است یعنی ولایت امیر المومنین است و هم آنحضرت فرموده است و ابن بابویه هم ذکر کرده است در اعتقاداتش که ولایتی منها احبّ من ولا تنی منه یعنی دوستی و ولایت و محبت من امیر المومنین را خوشتر است از فرزندی من از او و چون آیه در مقام امتنان واقع شده با آنکه فرموده من محبت او را در دلهای خلق افکنم البته دلالت بر عصمت آنحضرت نیز دارد چه دوست داشتن را سببی بهتر از عصمت نیست و هرگاه خدای تعالی با شخصی در اینمقام باشد که محبت او را در دلهای خلایق بوا فکند بر یقین آن شخص را بخلافت و نیابت اولی از دیگران خواهد دانست آیه هفدهم و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی ابن شیرویه در کتاب فردوس از حذیفه یمانی نقل کرده که جمهور اهل سنت از رسول خدا نقل نموده اند که حضرت رسول صلعم فرمود اگر مردم دانستند مردمان که در چه وقت اسم امیر المومنین اطلاق شده بعلی بن ابی طالب کی او را امیر المومنین گفته هیچ کس منکر فضل و کمال او نمیشد و حال آنکه آدم میان روح و جسد بود یعنی هنوز روح داخل جسد او نشده بود پس حضرت رسول بعد از آنکه این کلام شریف را فرمودند این آیه را خواندند و بعد از آنکه بلفظ قالوا بلی رسیدند فرمودند قال الله تعالی انا ربکم و محمد نبیکم و علی امامکم فرمودند یعنی در روز الست چون سوال و جواب واقع شد ذریت آدم را گفتند بلی خطاب عزت با ایشان رسید که من پروردگار شمایم و محمد رسول شما است و علی امام شما است پس ای منصف خالی از تعصب و کفر هرگاه آنحضرت را پیش از

وجود آدم صفی علی را بامامت و خلافت و امیر المؤمنین نامیده باشند و باین خلعت عزت و جلالت منصوص
نموده باشد و حضرت رسول الله صلعم و باخبار متواتره متکاثره خود علما و رؤسای اهل سنت در ازمنهٔ
متعدده و امکنهٔ غیر متعدده حضرت رسول الله بامر الهی منصوص اند حضرت را بامامت و خلافت و نیابت و
وصایت و امارت نموده باشد جای شبهه و اختلاف نخواهد بود و آیه بعد دلالت بر همین اختصاص دارد

آیهٔ ع هیجدهم که ولتعرفنهم فی لحن القول مضمون این آیه با سابق و لاحق آیه بیان حال منافقانست
که نفاق را پنهان کردند از رسول خدا متصور آنکه ظاهر نمیکردند حق تعالی کینه ها و مکرهای ایشان را
حق سبحانه و تعالی می فرماید که اگر خواهیم بنمائیم و علامات ایشان را ظاهر کنیم پس تو بشناسی ایشان را به
علامات دالهٔ بر کینه و نفاق و هر آینه بشناسی قول ایشان را در گردانیدن سخن از صوب صواب بجهة
تعریض خدای تعالی می‌داند کردار هر کسی را و منافقان جزا خواهند داد نقل نموده اند اهل سنت که بعد از
نزول این آیه هیچ کس از اهل نفاق و انکار نبود الا که آنحضرت شناخت و او را در خلوت با امیر المؤمنین ع
تفصیل کرد و گروه از قوم خود را الا انت امینه او را جمیعا گفت و او را وصیت بصبر نمود و حافظ ابونعیم و
جمهور اهل سنت از ابوسعید خدری نقل کرده اند که مراد لتعرفنهم فی لحن القول بغض منافقان و
دشمنان امیر المؤمنین است و در کتاب کشف الغمه از حافظ ابوبکر موسی بن مردویه نقل کرده که او در
کتاب مناقب ذکر کرده که از جملهٔ آیات نازله در شان امیر المؤمنین ع یکی همین آیه است و وجه استدلال این آیه
همین است که این فضیلت در غیر آن حضرت از صحابه رسول نبود که دشمنی او سبب کفر باشد نوزدهم

آیهٔ نوزدهم
در سورهٔ بقره الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من
ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون این آیه در شان جماعتیست در تفسیر ثعلبی و تفسیر مجاشعی
و غیرهما مذکورست که این آیه در شان امیر المؤمنین ع نازل شده در حالتیکه خبر شهادت حمزه سید الشهدا
باو رسید او بکلمهٔ استرجاع تکلم فرمود و قبل از آن حضرت کسی این کلمه را نگفته بود در مصیبت حق تعالی
این آیه را فرستاد و فرمود که این کلمه را سنتی کردانیدم تا هر مصیبت زده بآن حضرت اقتدا کنند و این
کلمه بگوید از من بر وی صلوات و رحمة باشد و رحمة از جانب حق سبحانه و تعالی بشخص تنها مخصوص است
و اینجا رحمة الهی مخصوص با آنحضرت است و این آیه دال است بر عصمت آنحضرت و چون رحمة ثابت شد
امامت ثابتست و وجه دیگر حصر کمال اهتدا و راه یافتن سبکان براه نمودن او در اولئک هم المهتدین چنانکه

آیات قرآن مجید
در فضایل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

در آیهٔ اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و آیهٔ اَنَا هَدَیْنَاهُ السَّبِیْلَ استیعاب دلالت بر افضلیت دارد
و هر گاه افضل شد اولی و احق بامامت خواهد بود آیهٔ بیست و سیم در کلام الله مجید فرموده
اَمْ یَحْسُدُوْنَ النَّاسَ عَلٰی مَا اٰتٰهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهٖ ابن شهرآشوب از طریق عامه بسند ایشان از ابن
عباس روایت کرده است که در آیهٔ ام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله من فضله گفته که این آیه در خصوص
حضرت رسول و علی نازل شده و گوید شیخ علی طبرسی در کتاب مجمع البیان گفته مراد بناس
پیغمبر و آل پیغمبر است و گوید حضرت ابی جعفر فرموده است که مراد بفضل در حق پیغمبر نبوت است و در علی
امامت است و ابو الحسن مغازلی شافعی در کتاب مناقب خود از حضرت امام محمد باقر نقل کرده که
آنحضرت فرمود در این نحن الناس والله یعنی مائیم ناس در این آیه که وارد شده مراد الهی از آن
مائیم بخدا قسم که حسد می بردند بر آن چیزیکه خدای تعالی داده است که مردمان بر ایشان حسد میبردند
و مراد اهلبیت علیهم السلام اند و وجه دلالت بر مدعا آنکه کسیکه محسود مردم باشد خصوصا در امر دین
البته افضل از همه خواهد بود و مفضول حسد از افضل خواهد برد آیهٔ بیست و چهارم اَفَمَنْ
کَانَ عَلٰی بَیِّنَةٍ مِّنْ رَّبِّهٖ وَیَتْلُوْهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ از طریق اهلبیت مرویست که صاحب بینه رسول الله است
و شاهد امیر المؤمنین است و ابن جریر طبرسی و ثعلبی و حافظ ابو نعیم از عبد الله از سدی و مجاهد و
فخر رازی در تفسیر کبیر ذکر کرده اند که مراد از شاهد امیر المؤمنین علی است یعنی در پهلوی او است
شاهدی که از جنس او است چه من در منه از برای بیان جنس است یعنی این شاهد از محمد است و شک
نیست که گواه بر اقامت و باید که اعدل و اشرف خلائق باشد خصوصا وقتیکه از او باشد و لفظ
یتلوه شاهد دلیل است بر اینکه او دویم رسول است زیرا که تالی آنستکه در پهلوی خبر می باشد پس
چگونه مقدم توانی داشت بر او غیر او و دیگری را تالی معین نمودن و مؤید مطلوبست حدیث انت
منی و انا منک یعنی یا علی تو از منی و من از تو و ابن ابی الحدید و ابن مغازلی و سیوطی در در منثور و طبری
و اکثر عامه بطرق متعدده روایت کرده اند از عباد بن عبد الله و عبد الله بن الحارث که روزی حضرت
امیر المؤمنین فرمود کسی از قریش نیست مگر آنکه یک آیه یا دو آیه در مدح یا مذمت و نازل شده
باشد پس مردی پرسید که کدام آیه در شأن تو نازل شده است حضرت در غضب شد فرمود در سورهٔ
هود نخوانده این آیه را که رسول خدا بر بینه است از جانب پروردگار خود و من گواه اویم و فخر رازی گوید

آیات قرآن مجید در مناقب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

این روایت را ذکر میکند گفته است که گفته که حق تعالی از برای شرافت این گواه فرموده که از اوست
یعنی پاره‌ئی از اوست **آیهٔ بیست و دویم** وان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه وجبریل وصالح
المؤمنین سبب نزول این آیه شریفه آنستکه حضرت رسول صلعم رازی چند با بعضی از ازواج گفته که
تحریم ماریه است یا عسل یا حکایت خلافت اول و دویم و امر بخفاء آن فرموده و عایشه و حفصه
این راز را آشکارا کردند و حق تعالی فرستاد که اگر توبه کنید و از رسول خدا نکوشید شما را بهتر باشد
و اگر در آزار آن حضرت با یکدیگر هم پشت شوید بدرستیکه حق تعالی او را مددکار است و جبرئیل مدد
و رفیق او است و شایستگان از مؤمنان که اتباع و اعوان اویند که امیرالمؤمنین هم باشد و مجاهد هم
گفته که صالح المؤمنین امیرالمؤمنین است در این آیه و طبرسی نقل میکند که مرویست از خاص و عام که چون
این آیه نازل شد رسول خدا صلعم دست علی را گرفت و فرمود ای مردمان صالح المؤمنین اینمرد است و صاحب
کشف الغمه از عز الدین عبد الرزاق محدث حنبلی و از حافظ ابوبکر مردویه و از ابن عباس و همچنین سدی
در تفسیرش و ثعلبی در تفسیرش بلکه جمیع محدثان اهل سنت نقل کرده اند که صالح المؤمنین امیرالمؤمنین
است و حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن و ثعلبی در تفسیرش و ابن مردویه در مناقب از اسماء بنت
عمیس و غیر او روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که صالح مؤمنان علی است و فخر رازی در
اربعین گفته است که مفسران گفته اند که صالح مؤمنان علی است و تحقیق این مقام آنستکه مراد بصالح
اصلح است بدلالت عرف و استعمال بجهة آنکه اگر گویند فلان عالم قوم است یا زاهد قبیله است مراد آنستکه
اعلم و ازهد است و چون گویند فلان شجاع القوم غرض آنستکه اشجع قوم است و یقین است در اینجا که حق تعالی
گوید من و جبرئیل مددکار رسولیم و بسیم خود و جبرئیل را صالح و شایسته مؤمنان ذکر کند با
خود و جبرئیل که او هم مددکار رسول است البته آن کس اصلح و اقدم و اشرف خواهد بود و نسبت بمحل کلام
که ضعیف الحال یا متوسط را اراده کند چنانکه هرگاه دشمنی داشته باشد دشمن خود را بیکی از یاوران
خود نترساند بلکه آن کس از همه کس مشهورتر باشد و این دلالت بر افضلیت حضرت امیر دارد پس این آیه دلالت
تام دارد بر افضلیتی که مقصود ما است و مناقشه در اینجا مطرح را هو ندارد پس کسیکه بعد از خدای تعالی و
جبرئیل بلفظ اصلح مددکار رسول خدا باشد در امور دین پس چگونه مفضول و غیر مصلح مقدم بر او خواهد شد
تامل و تدبر **آیهٔ بیست و سیم** یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم

آیهٔ بیست و دوم

آیهٔ بیست و سوم

آیات قرآن مجید
در مناقب حضرت امیر المومنین علیه السلام است

ای مؤمنان اجابت کنید خدا را و فرستاده و رسول خدا را چون بخواند شما را با نچه شما را زنده کرداند
یعنی علوم دینیه و عقاید صحیحه و با ولایت امیر المؤمنین ع چنانچه بعضی از امامیه و بعضی از
اهل سنت تفسیر بان نموده اند و بنابراین مراد و لایت و امامت و خلافت است چنانکه ظاهر است و
متبادر بفهم پس دلالت میکند ایه بر وجوب طاعت حضرت امیر ع و اعتقاد بخلافت و بظاهر ام
دلالت بر وجوب دارد و فخر رازی هم تصریح بهمین تفسیر نموده است زیرا که نصرت غیر انحضرت
بر هیچ فردی از امت واجب نیست و مطلب ثابت است **ایهٔ بیست و چهارم** ثم اورثنا الکتاب
الذین اصطفینا من عبادنا یعنی ما کتابهای گذشته را با متهای پیشین فرستادیم و میراث دادیم
قران را یعنی تاخیر کردیم با نان که برگزیدهای بندهای ما عطا کنیم در طریق اهلبیت امده که مراد ائمه
معصومین اند چه وصف اصطفینا و برگزیده با ایشان لایق که حقیقة وارث انبیا ایشانند
و قدوه علمایند که عارفند بحقایق قرانی و دقایق قران و چونکه میراث مالی را میگویند که بتعب
بدست امده باشد و قران که بمحض عنایت و فیض الهی بر جد شان نازل شده و باولاد سید
ان را میراث خوانده اند و از اهل سنت حافظ ابوبکر بن مردویه با امامیه اتفاق کرده اند که
این ایه در شان امیر المومنین ع نازل شده و مراد الذین اصطفینا انحضرت است و باقی صحابه از
این میراث و فضل بری اند و احادیث از اهل سنت در این خصوص نقل شده که حضرت امیر المومنین
کاشف و محقق و مدقق و مفسر قرانست و بعد از ان حضرت اولاد طاهرین او که قران در خانه نبوت
نازل شده هر زمان هر یک از صحابه و امت از بعضی مشکلات و متشابهات و مجملات قران فهم نمیکردند
از ان حضرت و اولاد ان حضرت سؤال مینمودند و بیان از ایشان می شد **ایه بیست و پنجم** انکه در
سورهٔ رعد می فرماید و فی الارض قطع متجاورات و جنات من اعناب و زروع و نخیل صنوان و
غیر صنوان یسقی بماء واحد تا اخر ایه حق تعالی در این ایه شریفه اثار قدرت خود کرده است و
قطعهای زمین را بیکدیگر پیوسته بعضی قابل زراعت است و در او بستانها است و همه
از یکجا اب میخورند و در رنگ و طعم و شکلهای انها مختلفاست و جابر بن عبد الله انصاری
نقل کرده که چون این ایه نازل شد رسول خدا ص فرمود که ای علی در زمین اشجار متفرقند و من
و تو از یک درختیم و صاحب کشف الغمه نیز همین روایت را از حافظ ابی بکر بن مردویه همین قسم نقل میکند

آیه بیست و چهارم

آیه بیست و پنجم

آیات قرآن مجید
در فضائل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

و چون قرآن را ظاهری هست و باطنی ظاهرش اینستکه اول مذکور شد و باطنش اینستکه جابر نقل کرده و این کنایه است از اتحاد نبی و وصی او صلوات الله علیهما مثل دو درختیکه دو سر داشته باشد و از یک بیخ و ریشه هر دو سیراب خورد از فضل و عنایت الهی و در احادیث خاصه و عامه بهمین مضمون متواتر نقل شده از انجمله اینستکه حضرت رسول می فرماید خلقت انا و علی من نور واحد یعنی خلق کرده شدم من و علی هر دو از یک نور آیه بیست و ششم واجعلنی لسان صدق فی الاخرین حضرت خلیل الرحمن حاجات خود را از قاضی الحاجات مسئلت نمود و چون ولایت امیر المؤمنین را بر او عرض کردند گفت خدایا مکردان او را از ذریه من که مراد از لسان صدق مردم صادق باشد یعنی ظاهر کن از برای من اصل تجدید دین را من ستکوئی را از ذریه من که در آخر الزمان که آخرین مرتضی علی است و این روایت را نیز ابن مردویه از اهل سنت در کتاب خود نقل کرده و بعضی گفته اند محمد و اهلبیت او مراد ابرهیم بوده است او فرقی نیست میان حمل کردن لسان صدق بر محمد و آل محمد یا حمل نمودن بر حضرت امیر المؤمنین ع بهر تقدیر که گفته اند افضلیت آنحضرت ثابت است و تقدیم آن سرور بر دیگران واجبست آیه بیست و هفتم وقل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین نارا ابن ماهیار از حضرت باقر ع روایت نموده که این آیه چنین بوده وقل الحق من ربکم فی ولایة علی فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین آل محمد نارا یعنی بگو حق و قول درست از جانب پروردگار شما است در ولایت علی ع پس هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود ما آماده کرده ایم از برای ستمکاران بآل محمد ع آتشی را که احاطه کرده باشد بایشان پردهای آن آیه بیست و هشتم وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة واجرا عظیما یعنی وعده کرده است خدا آنهارا که ایمان آورده اند و عملهای شایسته کرده اند از ایشان آمرزش گناهان و مزد عظیم را در کتاب تأویل الآیات از خطیب خوارزمی که از علمای سنیان است روایت کرده است که جماعتی از حضرت رسول ص پرسیدند که این آیه در حق که نازل شد حضرت فرمود که چون روز قیامت شود بسته شود علمی از نور سفید ... و ندا کند منادی که برخیزد سید مؤمنان علی بن ابی طالب ... دهند و در زیر آن علم جمیع سابقان اولان از مهاجرین اولین و انصار باشند مخلوط نمیشوند با ایشان غیر ایشان تا آنکه بنشینند بمنبری از نور رب العزت و عرض نمایند جمیع را بآنحضرت یکی یکی و هر یکرا مزد و نورش را باو عطا میکنند پس چون تا آخر ایشان می رسد بایشان گویند دانستید صفت خود را

Margin notes:

آیه بیست و ششم

آیه بیست و هفتم

آیه بیست و هشتم

ان علم بر دست علی باشد

آیات قرآن مجید
در مناقب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

وجنان خود را در بهشت بدرستیکه پروردگار شما میگوید که شما را از دشمن امیرش بزرگی بهشت یعنی
بهشت پس حضرت امیر المؤمنین برخیزد و این گروه در زیر علم او باشند تا ایشان را داخل بهشت کرده
وغیر ایشان را داخل جهنم کرداند پس اینست قول حق تعالی وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ
الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ یعنی آنانکه ایمان بخدا و رسولهای او آوردند این
جماعت بسبب ایشان تصدیق کنند که ایشان پیغمبران وشهیدان یا گواهانند نزد پروردگار ایشان
مر ایشان راست اجر ایشان ونور ایشان حضرت رسول فرمود که یعنی سابقین اولین مؤمنان و
آنهاکه ولایت امیر المؤمنین ع را دارند **مؤلف گوید** آنچه از اخبار و نصوص حضرت رسول است تأویل
ایمان بولایت حضرت امیر المؤمنین است و ظاهر است نیز که جزو عمده و مستلزم سایر اجزاء آنست و اصول و
فروع ایمان به بیان آن حضرت و اولاد طاهرین آنحضرت معلوم میشود و مجلسی نور الله مرقده میفرماید که
ملخص آن این است انکار آنچه پیغمبر آورده عین کفر است تأویل شرک شریک کردانیدن در ولایت یا
انکار ولایت بچند وجه است اول آنکه دو برابر امامیکه خدا نصب کرده دیگری را که مردم نصب نمایند بالجمله شریک
شده است دویم آنکه اطاعت کسی کردن که خدا نفرموده باشد حکم پرستیدن او وا دارد چنانکه خداوند تعالی
مکرر در قرآن فرموده که عبادت شیطان مکنید اطاعت او را عبادت فرموده سیم آنکه بسیاری چیزها را
خداوند عالم که نسبت بدوستانش واقع شده نسبت بخود شان داده چنانکه ظلم بر ایشان را ظلم بر خود شمرده
است و اطاعت و بیعت ایشان را اطاعت و بیعت خود قرار داده پس میتواند بود که شریک با ایشان قرار داد را
شریک با خود قرار داده باشد **آیه بیست و نهم** وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا یعنی هر که
کسب کند عمل نیکوئی را زیاد میکنیم از برای او نیکی او را ثعلبی و غیر او از مفسران اهل سنت از عامه
از حضرت امام حسن ع و ابن عباس و دیگران روایت کرده اند که اقتراف حسنه محبت و ولایت اهلبیت محمد است
و عامه و خاصه روایت کرده اند که بعد از صلح با معویه حضرت مجتبی ع خطبه خواندند و در آن فرمودند که ما از
اهل بیتی ایم که خدا واجب کردانیده بر هر مسلمانی محبت و مودت ما را پس این آیه قل لا اسئلکم اجرا الا المودة
خواندند و فرمودند و من يقترف حسنة نزد له فيها حسنا **آیه سی ام** ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ
النَّعِيمِ **شیخ مفید ره** از طرق عامه بسند خود شان از محمد بن سائب کلبی روایت کرده است
که چون حضرت صادق ع بجانب عراق آمد و در حیره وارد شد ابو حنیفه متعمداً بخدمت آنحضرت آمد و مسائلی چند از آنحضرت

سؤال

آیه بیست و نهم

آیه سی ام

آیات قرآن مجید
در مناقب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

سؤال نمود از آن جمله عرض کرد جعلت فداك امر معروف کدام است فرمود ای ابو حنیفه معروف
آنست که در میان اهل آسمان معروف است و در میان اهل زمین و آن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است عرض کرد
جعلت فداك منکر کدام است فرمود آن دو نفر که بر آن حضرت ظلم کردند و حق او را از دست او گرفتند
و او را مقهور کردند و مردم را بر او مسلط کردند و بر دوش او سوار کردند تا آنکه میگوید جعلت فداك
نعیم در آیهٔ لتسئلن یومئذ عن النعیم چه چیز است فرمود تو آن را چه میدانی گفت امنیت خاطر و صحت
و قوت مهیا و آماده فرمود ای ابو حنیفه چون خدای تعالی در روز قیامت ترا باز دارد و از تو
سؤال کند از طعامی که خورده و آبیکه آشامیده وقوف تو بطول انجامد عرض کرد پس نعیم کدام است
فرمود که مائیم نعیم که خدای تعالی مردمان را بسبب ما از تیه گمراهی نجات داد و بما مردم را از کوری رهانیده
بینا گردانیده و از جهل بیرون آورد آیهٔ نود و یکم و من یعظم حرمات الله فهو خیر له
عند ربه یعنی هر که تعظیم کند و بزرگ شمارد حرمتهای خدا را پس آن بهتر است برای او نزد پروردگار
و حرمت در لغت امری است که رعایت آن لازم است و استخفاف آن روا نباشد و در این آیه مفسران
اختلاف کرده اند و بسیاری از خاصه و عامه تفسیر کرده اند بقرآن و کعبهٔ معظمه و اهلبیت اطهار و از طرق
مخالفان از ابو سعید خدری روایت کرده اند که حضرت رسول ص فرمود که خدا را سه حرمت است هر که آنها را
حفظ کند خداوند از برای او امور دین و دنیای او را حفظ کند و هر که حفظ آن حرمتها نکند خدا هیچ
او را حفظ نکند و آن سه حرمت اسلام است و حرمت من است و حرمت اهلبیت من و ایضا از
طرق عامه از جابر انصاری روایت کرده که گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود می آیند در روز قیامت
سه چیز نزد خدا و شکایت میکنند مصحف و مسجد و عترت من مصحف میگوید پروردگارا مرا تحریف
کردند و پاره نمودند و مسجد میگوید پروردگارا مرا معطل گذاشتند و ضایع گذاشتند و عترت من
میگوید پروردگارا ما را کشتند و راندند و آواره کردند پس من بدو زانو بنشینم از برای خصومت
با مردم پس خدا می فرماید من سزاوارترم که در این امور با خلایق خصمی کنم آیهٔ نود و دوم الذین
ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم
یحزنون یعنی آنکسانیکه انفاق میکنند مالهای خود شان را در شب و روز پنهان و آشکار پس برای ایشان است
اجر ایشان نزد پروردگار ایشان و نیست خوفی بر ایشان و نه ایشان اندوهناک می شوند یعنی در آخرت

آیهٔ نود و یکم

آیهٔ نود و دوم

در

آیات قرآن مجید
در فضائل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

در تفسیر ثعلبی و زمخشری و کتاب نهج الحق و غیره از عبد الله بن عباس مرویست که آیهٔ مسطوره
در شان حضرت امیر المؤمنین ع نازل شده زیرا که حضرت امیر ع از مال دنیا چهار درهم داشت در نزد خود
یکدرهم را شب صدقه داد و یکدرهم آن را در روز صدقه داد و یکدرهم آن را آشکارا صدقه
داد و یکدرهم آن را الصدقه پنهان داد و صاحب تفسیر حسینی در روضة الشهداء نقل میکند که پس
از نزول این آیه کریمه حضرت رسول ص از امیر المؤمنین ع پرسیدند که یا اخی تورا باین نوع صدقه چه
باعث شد جواب عرض نمود که یا رسول الله ص طریق عطای صدقه را با مید آنکه یک وجه از وجوه
قبول درگاه حضرت رب الارباب افتد منحصر در این چهار وجه یافتم سید کائنات فرمودند یا علی آنچه
مقصود تو بود یافتی **آیهٔ سیوم** و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا
یعنی میخورانند طعام خود را با گرسنگی و محبت آن یا در راه محبت با خدای خود بمسکین و
یتیم و اسیر و اتفاق کرده اند مفسران خاصه و عامه و خلاف نکرده اند جمیع مسلمین در این
آیه که این آیه مبارکه بلکه مجموع این سوره هل اتی در شان علی و فاطمه و حسن و حسین ع نازل
شده است و سبب نزول آیه شریفه ابو المؤید موفق بن احمد اخطب خوارزم در کتاب مناقب خود بسند
خود از مجاهد و از ابن عباس و هم چنین ثعلبی بسند خود از ابو صالح از ابن عباس روایت کرده اند که دو
برگزیده ذوالجلال و دو سید و دو سرو جوانان بهشت حسن و حسین علیهم السلام مریض شدند حضرت
رسول فرمودند بحضرت امیر و فاطمه که نذر نمائید که تا خداوند شفا عطا فرماید بدو فرزندم سه روز
روزه بدارید پس آن بزرگواران نذر نمودند که خداوند تعالی شفا عطا فرماید سه روز روزه بدارند
چون حق سبحانه و تعالی شفا عطا فرمود بحسن و حسین حضرت امیر مؤمنان و فاطمه زهرا ع روزه داشتند
حسنین و فضه هم متابعت آن بزرگواران نموده روزه داشتند و حضرت فاطمه زهرا ع چادر خود را
که وصله دار بود بحضرت امیر دادند که جائی گذارده مقداری جو قرض نموده باشند آن حضرت
(قر) قدری جو قرض فرموده و حضرت زهرا ع آن را بدست مبارک آرد نموده نان پخته بجهة افطار

و بروایت دیگر حضرت امیر نزد شمعون یهودی تشریف برده فرمودند که میتوانی
قدری پشم بدهی فاطمه دختر محمد از برای تو بریسد بسه صاع از جو قبول نموده پشم و جو را داد حضرت
امیر مؤمنان گرفته بنزد فاطمه ع آورد حضرت صدیقه طاهره ثلث آن پشم را روز اول رشته و ثلث جو را هم

آیات قرآن مجید
در مناقب حضرت امیرالمؤمنین علیه التحیات

آرد نموده نان بپختند چون نماز شام شد خواستند افطار نمایند مسکینی در به خانه آن حضرت آمد
گفت السّلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة انا مسکین من مساکین اطعمونی مما تاکلون
من مسکینی هستم در راه خدا مرا طعام دهید حضرت امیر ع یک قرص نان خود را خواستند که
بسائل عطا فرمایند فاطمه و حسنین و فضه هم متابعت نمودند و بمسکین دادند و باب کرم
افطار نمودند و شب را با طاعت اله خود گذرانیدند فردا که شد باز بهمین قسم روزه داشتند و
حضرت فاطمه باز ثلث پشم را رشته و ثلث جو را پنج قرص نان طبخ فرمود وقت افطار شد یتیمی بدر
خانه آمد و عرض کرد انا یتیم من یتامی المسلمین اطعمونی مما تاکلون یتیمی هستم طعامی بمن عطا
فرمایید خداوند اجر دهد و اطعام کند شما را از موائد بهشت باز هم حضرت امیر ع یک قرص نان جوین
خود را عطا فرمودند با طفل یتیم حضرت فاطمه و حسنین و فضه هم متابعت بآنحضرت نمودند و
باب کرم افطار نمودند روز بعد را هم روزه داشتند و بهمان قسم آن دو روز ثلث پشم را رشته و
ثلث بقیه جو را هم آرد و نان پختند در پنج قرص نان و شام که خواستند افطار نمایند اسیری بدر خانه
آمد باز هم مطالبه طعام نموده و سلام داده و اهلبیت اطهار بهمان قسم پنج قرص نان خود
را بآن شخص اسیر مرحمت نموده و باب کرم افطار فرمودند بعد از آن سورهٔ هل اتی نازل شد
و ابن ابی الحدید گفته سخاوت آن حضرت از آن مشهورتر است که ذکر شود که علی بن ابیطالب ع زهاد روزه
میگرفت و شبها را گرسنگی میگذرانید و قوت خود را بدیگران میداد و سورهٔ هل اتی بآن سبب نازل شد
ابن طاوس الحسینی در کتاب طرایف بعد نقل این حدیث میگوید ثعلبی که از مفسران
اهل سنت است از محمد بن علی بن معالی که او نیز از مشاهیر فضلای اهل سنت است نقل نموده است
که او در کتابیکه آن را بلغه نام کرده آورده که بعد از ایثار اهلبیت اطهار سه شب متعاقب نان افطار خود
سورهٔ هل اتی نازل شد و حضرت واهب بی منت بجهت اطعام ایشان خوانی پر از اطعمه لذیذه فرستاده
شد از بهشت هفت شبانه روز صبح و شام تناول می فرمودند اهلبیت رسول خدا و بعد از آن
ناپدید شد و **محمد بن یوسف شافعی** و در کتابی که کفایة الطالب نام کرده شأن
نزول هل اتی را باین طریق ذکر نموده که بعد نجها م حضرت امیر ع دست حسنین را گرفته بمسجد
حضرت رسول ص رفتند چون نظر حضرت رسول ص بر ایشان افتاد و بر گرسنگی ایشان مطلع شد بگریه ابیشد و

دیگر را

آیات قرآن مجید
در فضایل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اثبات خلافت

و دیگری را بر دوش گرفته بخانهٔ فاطمه آمد چون چشم او بر پدر افتاد بی اختیار بگریه افتاد گفت بطریق
حکایت میگویم ای پدر نه از روی شکایت امروز چهار روز است که من و علی و فرزندانم از
طعام دنیا نچشیده ایم و تا بحال از شما پنهان داشته ایم پس حضرت رسول با علی دست
مبارک بدعا بر داشتند که بار خدایا فرو فرست بر محمد مائده بهشت چنانکه فرستادی قبل
از این برای مریم دختر عمران بعد از آن بفاطمه امر فرمود که با فرزندان بدرون خانه داخل شوید
پس حضرت رسول با علی نیز موافقت نمودند بان حجره در آمدند دیدند کاسه مکلل با جواهر که
بوی مشک از فراز آن میدمید پر از رطب و قطعهٔ گوشت مرغ پخته بر روی آن تا هفت روز
چاشت و شام اهلبیت از آن میل مینمودند و ذرهٔ از آن کم نشد **آیه سی و چهارم** وَالَّذِينَ
آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِندَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ
احمد حنبل و جمع بسیاری از علماء عامه از ابن عباس روایت کرده اند که این آیه در شان حضرت امیر
نازل شده **آیه سی و پنجم** وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ
عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا مفسران
وغیره روایتکرده اند این آیه شریفه در شان علی و حمزه و جعفر نازل شد و خاصه و عامه بطرق متواتر
روایتکرده اند که علی بن ابی طالب صدیق این امت است فخر رازی و ثعلبی و احمد حنبل در مسند
و ابن شیرویه در فردوس و ابن مغازلی و دیگران از حضرت رسول روایتکرده اند که صدیقان
سه نفرند حبیب نجار که مؤمن آل یس است و حزقیل که مؤمن آل فرعون است و علی بن ابی طالب
و علی افضل از ایشان و ثعلبی بسند دیگر روایتکرده که سبقت گیرنده کان امتها سه نفرند
که کافر نبودند بخدا یک چشم بر هم زدن علی بن ابی طالب و صاحب یس و مؤمن آل فرعون
پس ایشانند صدیقان و علی بن ابی طالب افضل است از ایشان و حافظ ابو نعیم روایت کرده
از عباد بن عبد الله که شنیدم که امیر المؤمنین میفرمود منم صدیق اکبر نمیگوید این سخن را بعد از من
مگر دروغگوئی و هفت سال پیش از دیگران نماز کردم و فخر رازی و بعضی دیگر از علمای اهل سنت در تفسیر
وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ گفته اند که مراد از صادقین معصومین اند که خداوند در آیهٔ تطهیر خبر از عصمت
ایشان داده **آیه سی و ششم** إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ یعنی نیستی تو یا محمد مگر ترساننده این

آیات قرآن مجید
در مدح و منقبت حضرت امیر المومنین علیه السلام

این گروه از عذاب الهی از برای هر قومی هدایت کننده هست در سیاق آیه اگر تفکر نمائی میبینی که معنی آیه
ظاهر است بوجود اقدس نبوی ص بکلمهٔ انت منذر و انذار و در هدایت کننده از برای هر قومی هست حصر بوجود
اقدس نبوی ندارد چنانکه احادیث مستفیضه از طریق شیعه و سنی بطرق متعدده روایت نموده اند
در شواهد التنزیل از ابی بردهٔ اسلمی روایت کرده اند علمای عامه که روزی حضرت رسول الله ص آب وضو
طلبید چون از وضو فارغ شد دست علی را گرفت و بر سینهٔ خود چسبانید پس گفت انما انت منذر پس دست
مبارک بر سینهٔ با سکینهٔ علی ع گذاشت و گفت و لکل قوم هاد پس گفت توئی نور بخش خلایق و علامت راه
هدایت و امیر قاریان قرآن و گواهی میدهم که تو چنینی و حافظ ابونعیم اصفهانی که از مشاهیر محدثان عامه است
در کتاب ما نزل من القرآن فی حق علی ع بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که چون آیه نازل شد حضرت رسول
دست مبارک خود را بر دوش حضرت امیر ع گذاشت و گفت توئی یا علی ع هادی بتو هدایت می یابند هدایت
یافتگان بعد از من و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس روایت کرده و ابونعیم بروایت دیگر از حضرت رسول
روایت کرده است که حضرت فرمود منم منذر و علی ع هادی است یا علی بتو هدایت می یابند هدایت یافتگان و بروایت
دیگر از حضرت امیر ع روایت است که منذر حضرت رسول است و هادی مردیست از بنی هاشم و معلوم است که خود را
اراده فرموده است بر طبق احادیث نبوی ص مذکوره چنانکه ثعلبی بعد از آنکه این روایت را بدو سند از حضرت
امیر ع روایت کرده است گفته نفسه یعنی وجود اقدس علی ع اراده نفس مبارک خود نموده است و عبدالله بن
احمد حنبل نیز در مسند خود روایت کرده است این حدیث را پس بنابر روایات مستفیضهٔ خاصه و عامه
که وارد شده دلالت میکند بر ادعای فرقهٔ ناجیهٔ امامیه رضوان الله علیهم که قائل اند که هیچ عصر
و زمانی زمین خالی از حجت از جانب خدا نیست بر بنده کان از پیغمبر یا وصی پیغمبر یا امام که هدایت
کنندهٔ خلایق باشد و مردم را بطریق حقه راه نما باشد و از ضلالت و گمراهی نگاه دار باشند چنانکه
عقل هم شاهد است آیهٔ سی و هفتم و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله
والله رؤف بالعباد یعنی و از جملهٔ مردم کسیست که می فروشد جان خود را برای طلب خوشنودی خدا
و خدا مهربانست بر بنده کان خود و احادیث مستفیضهٔ متواتره از طرق خاصه و عامه وارد شده است
که این آیه در شأن مولی الموالی حضرت امیر المؤمنین ع نازل شده است در شبیکه کفار قریش اتفاق و اتحاد کردند بر
قتل حضرت رسول ص اکثر مخالفان در کتب تفسیر خود بطرق متعدده روایت کرده اند مانند فخر رازی در تفسیر کبیر و نیشابوری

آیه یشری نفسه

و ثعلبی

و ثعلبی و حافظ ابو نعیم در نزول آیات و احمد در مسند و سمعانی در فضایل و غزالی در احیاء و سایر مورخین
و محدثین و شعراء و در این رساله مختصر بروایت ثعلبی و حافظ ابو نعیم اکتفا میکنیم که ثعلبی در
تفسیر مشهور خود از سدی از ابن عباس روایت کرده است که چون حضرت رسول ص اراده مدینه
فرمود حضرت امیر ع را در مکه گذاشت که قرضهای آنحضرت را ادا کند و امانتهای مردم را بدهد و
رد کند که در نزد آن حضرت بوده است و در شبیکه خواست بغار رود مشرکان بخانه آن حضرت
احاطه کرده بودند امر فرمود علی بن ابی طالب ع را که بر فراش آن حضرت بخوابد و فرمود که برده خضرمی
سبزی که من بر خود می پوشیدم در شبها بر خود بپوش و در میان رختخواب من بخواب اگر خدای تع
بخواهد مکروهی بتو نخواهد رسید پس حضرت امیر ع بفرموده رسول همچنین نمود و حقتع
وحی نمود بسوی جبرئیل و میکائیل که من میان شما برادری قرار داده ام و عمر یکی از شما را دراز تر
قرار داده ام از دیگری کدام یک از شما دیگری را بر خود اختیار میکند بطول زندگانی پس هیچ یک دست
از طول زندگانی خود بر نداشتند و اختیار طول حیات دیگری بر خود نکردند حقتع وحی کرد بایشان
چرا که شما مثل علی بن ابی طالب ع نبودید که من او را با محمد پیغمبر خود برادر کردم و بر فراش او خوابید و جان
خود را فدای او کرده است و زندگانی محمد را بر زندگانی خود اختیار کرده و اکنون بروید بسوی زمین و او را
از شر دشمنان محافظت نمائید پس هر دو بسوی زمین آمدند و جبرئیل نزد سر آنحضرت نشست و میکائیل
نزد پاهای او و جبرئیل ندا کرد که به به کیست مثل تو ای پسر ابی طالب خدای عالم بتو مباهات میکند
بر ملائکه پس حقتع این آیه را بر حضرت رسول فرستاد در وقتیکه متوجه مدینه طیبه بودند در
شان او نازل نمود و حافظ ابو نعیم نیز نزول این آیه را در شان حضرت امیر ع ذکر میکند بهمین قسم
از ابن عباس روایت میکند العجب ثم العجب نزول این آیه شریفه را اکثر مخالفین بروایات متعدده ذکر
و نقل نموده اند و با فضیلت و برتری حضرت امیر ع بر ملائکه مقربین مثل جبرئیل و میکائیل و مباهات
حق سبحانه و تع با وجود ذکر این فضیلت برای پیشوای خود خلیفه اول می نمایند مرافقت او را با
غار و حال آنکه آن حضرت مطمئن نبودند بعد از ملاقات ابو بکر از اینکه مراجعت نماید خبر حضرت را
بکفار قریش بدهد بهمین ملاحظه او را بهم راه خود بغار بردند و حال آنکه در غار هم بعد از آنکه کفار قریش
در طلب آنحضرت از عقب آمدند ابو بکر اظهار خوف مینمود و متزلزل بود که الحال کفار ما را پیدا خواهند

کرد حضرت رسول با وجود اینکه اطمینانها باو میداد و علاوه از جانب خداوند امر شد عنکبوت را
که تار در درب غار بکبرد و معلوم است که وجود اقدس نبوی را خداوند حفظ خواهد فرمود
از شر کفار با وجود آنکه آن حضرت صریحا او را مطمئن می فرمودند باز هم مضطرب بود و علاوه
پای خود را دراز نمود که کفار را بفهماند از بودن وجود اقدس حضرت رسول آیا فضیلت
مباهات خداوند است با آنکه خوف نفاق و بیم افشا هم راهی او با حضرت رسول فرق از
زمین تا آسمان است تأمل تفکر **آیهٔ بیست و ششم** آیهٔ کریمهٔ تطهیر است انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی اراده نکرده است حقتعالی مگر آنکه برطرف کند از
شما شرک و گناه و شک و هر بدی را ای اهلبیت پیغمبر و پاک کرداند شما را پاک کردانیدنی
بدانکه احادیث معتبرهٔ متواتره از طریق خاصه و عامه وارد شده که این آیهٔ شریفه در شأن حضرت
امیر و فاطمه و حسنین علیهم السلام نازل شده و زیاده از پنجاه حدیث بطریق بیشمار علمای اهل سنت در
کتب معتبرهٔ خودشان بیان و روایت کرده اند که مؤلف مشاهده نموده ام و مؤلف در این رساله بهفت
حدیث از روایات ایشان اکتفا میکنم **حدیث اول** آنستکه عبد الله بن احمد حنبل از
عطاء بن ابی رباح و ثعلبی از ام سلمه روایت کرده و در صحیح ابی داود و صحیح مسلم بچند طریق
حدیث را نقل کرده اند که ام سلمه گفت روزی رسول خدا در خانه من بود و فاطمه زهرا حریره
از برای پیغمبر آورد حضرت در صفه نشسته بود که خوابگاه آنحضرت بود و در زیرش عبای خیبری
گسترده بود و من در حجره نماز میکردم پس بفاطمه فرمود رسول الله بطلب شوهرت علی و دو
فرزندت حسن و حسین را که با من حریره بخورند چون ایشان را طلبید و حاضر شدند مشغول حریره
خوردن شدند که جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد پس حضرت رسول زیادتی عبا را گرفت و
بر ایشان پوشانید و دست مبارک بسوی آسمان بلند کرد و فرمود پروردگارا اینها اهلبیت و
خاصان من اند پس از ایشان رجس را دور کردان و پاک کردان اینها را پاک کردنی ام سلمه گفت من
سر خود را در خانه داخل کردم و گفتم من نیز با شمایم یا رسول الله فرمود تو بر خیری اهلبیتم اینهایند
ولکن عاقبت تو بخیر است و مراد اهل اینها اند **حدیث دوم** ثعلبی از مجمع روایت کرده که گفت
با مادرم رفتم نزد عایشه مادرم سبب خروج او را بجنگ جمل پرسید گفت امری بود از قضا و قدر خدا

آیهٔ بیست و ششم

حدیث بیست و ششم

حدیث بیست و هفتم

آیات قرآن مجید
در مدح حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اثبات امامت

مادرم گفت در باب علی چه میگوئی گفت سوال میکنی از کسیکه محبوبترین مردان بود نزد حضرت رسول ص و دخترش محبوبترین زنان بود نزد آن حضرت بتحقیقکه دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را که حضرت رسول ایشان را در زیر جامه جمع نمود و گفت خداوندا اینها اهلبیت و مخصوصان و دوستان من اند پس از ایشان رجس را دور گردان و پاک گردان ایشان را پاک کردنی من خواستم داخل شوم گفت دور شو **حدیث سوم** بعض محدثان اهل سنت در کتب احادیث خود نقل کرده اند از ابی حمراء و در جامع الاصول از صحیح ترمذی و ابی داود در صحیح خود و انس مالک در موطای خود روایت کرده است که انس بن مالک گفت که آیهٔ تطهیر در شان اهلبیت نازل شد تا شش ماه حضرت رسول ص چون بنماز میآمد بر در خانهٔ فاطمه می ایستاد و دست مبارک بر در آن خانه می گذاشت و می فرمود السلام علیکم و رحمة الله و برکاته در جواب علی و فاطمه و حسن و حسین میگفتند علیکم السلام یا نبی الله و رحمة الله و برکاته بعد از آن رسول خدا می فرمود بحکم الله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا **و ایضا** نزول آیه را در شان علی و فاطمه و حسن و حسین از عبد الله بن جعفر طیار روایت کرده است و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة از صحیح مسلم روایت کرده اند از عایشه که روزی حضرت رسول ص بیرون آمد و عبای منقش سیاهی پوشیده بودند و علی و فاطمه و حسن و حسین را داخل عبا کردانید و این آیه را خواند و ثعلبی هم این حدیث را از عایشه نقل میکند **حدیث چهارم** ثعلبی در تفسیر خود از ابی سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در شان من و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است **حدیث پنجم** از مسند احمد بن حنبل عبد الرحمن بن احمد حنبل از پدرش احمد از شداد بن عماره روایت کرده است که بنزد واثلة بن اسقع رفتم جماعتی نزد او بودند و علی ع را نا سزا میگفتند من نیز با ایشان شریک شدم واثله گفت میخواهی ترا خبر دهم بآنچه از رسول خدا ص دیدم گفتم بلی گفت بنزد فاطمه رفتم و از حال علی ع سوال کردم فرمود بنزد رسول خدا رفته من بانتظار او ایستادم تا آنکه رسول خدا آمد و علی ع با آن حضرت بود و حسن و حسین نیز با آن حضرت بودند و دست ایشان را

گرفته بودند رسول خدا و علی و فاطمه و حسنین نزد خود خواستند و حسنین را در بالای رانهای خود
نشانیده پس جامهٔ خود را بر روی ایشان انداخت و یا آنکه گفت کسای خود را بر روی ایشان انداخت
پس این آیه را تلاوت فرمود انما یرید الله تا آخر آیه بعد از آن فرمود خدایا اینها اهلبیت منند و
اهل بیت من سزاوارترند بخلافت **حدیث ششم** آنستکه شیخ ابرهیم حموینی در کتاب فرائد السمطین
فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین باسناد خود از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است
و آن حدیث بسیار طولانیست و در آن حدیث است که چون آیهٔ تطهیر نازل شد پیغمبر ص و علی ع و فاطمه و حسن و
حسین را جمع نموده عرض کرد الهی اینها اهل بیت من اند خدایا دور کن از ایشان رجس را و
ایشان را پاک و پاکیزه گردان ام سلمه عرض کرد ای رسول خدا مرا نیز داخل ایشان گردان فرمودند
آخر کار تو بخیر است و لیکن این آیه نازل نشده است مگر در حق من و علی ع و دخترم فاطمه و دو پسرم حسن و
حسین و نه نفر از اولاد فرزندم حسین ع بخصوص و هیچ کس در این آیه با ما ها شریک نیست
حدیث هفتم بطرق بسیار ثعلبی از ابوسعید خدری و صاحب جامع الاصول از صحیح
ترمذی روایت میکند از انس بن مالک و عایشه و ام سلمه و در مسند احمد حنبل از واثله
بن اسقع و غیر ایشان روایت کرده اند که این آیه در شأن آل عبا حضرت رسول ص و علی ع و فاطمه
و حسن و حسین علیهم السلام نازل شد و در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شده است به
اعتبار آنکه حصین بن سمره از زید بن ارقم پرسید که آیا زنان آنحضرت اهلبیتند و زید گفت نه بخدا
سوگند زن مدتی با شوهر میباشد چون طلاقش گفت بخانهٔ پدرش میرود و بقوم خود ملحق
می شود بلکه اهلبیت او خویشان اویند که صدقه بر ایشان حرام است ملخص کلام آنستکه احادیث
بسیار بطریق خاصه و عامه است که این آیه تطهیر در شأن پیغمبر و علی ع و فاطمه و حسن و حسین صلوات
الله علیهم اجمعین نازل شده است **مؤلف گوید** علاوه بر آنکه این آیه موافق بسیاری از
احادیث درباره حضرت رسول ص و حضرت امیر ع و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر از اولاد آن
حسین ع نازل شده است چنانکه از حدیث ششم مذکور از شیخ ابرهیم حموینی که در کتاب فرائد
السمطین از سلیم بن قیس هلالی تصریح دارد از حضرت رسول ص در آخر روایت نه نفر اولاد حضرت
ابی عبدالله الحسین علیه السلام و اطلاق لفظ اهلبیت بر چهارده معصومین از احادیث بسیار [illegible]

حدیث ششم

حدیث هفتم

آیات قرآن مجید در مناقب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

که لفظ اهلبیت ذکر شده است مراد همه آن بزرگواران می باشند پس لفظ اهلبیت که در این آیه
شریفه است شامل همه اینها خواهد بود و عصمت همه اینها را ثابت خواهد کرد و شبهه نیست که کذب و دروغ
گفتن از رجس است پس موافق این آیه و موافق احادیث بسیاری از اهل سنت حضرت امیر ع و سایر
اهلبیت از کذب بلکه از سایر معاصی دور بودند و خلافی نیست در اینکه حضرت امیر المؤمنین ادعای خلافت و
امامت کرد و احتجاج مکرر با خلفای ثلاثه نمود که در تمام کتب تا بعین اینها که علماء اهل سنت باشند
ذکر شده است پس با این آیه تطهیر و روایات کثیره هر سه نفر خلفا که مخالفت حضرت امیر ع را نمودند پس
آن حضرت در ادعای خود صادق بود و اصحاب که مخالفت او کردند بر باطل بودند و بهمین طریق بود
سایر ائمه موافق این آیه شریفه نیز میگوییم پس هر کسیکه هر زمان مخالفت هر یک از اینها نمودند همه
باطل بودند و بعبارت دیگر میگوییم که حضرت امیر ع و سایر ائمه موافق این آیه شریفه از خطا و کذب و
سایر معاصی دور بودند و همین قسم شد پس قول اینها حق و فرمایشات اینها حجت خواهد بود متابعت
اقوال و فرمودههای ایشان واجب و موجب نجات خواهد بود و مخالفت قول ایشان حرام و موجب
هلاکت خواهد بود آیه سیم و لهم و تعیها اذن واعیة یعنی ضبط مینماید و حفظ میکند آیات
قرآنی و حقایق ربانی را گوشی که حفظ کننده و نگاه دارنده است خاصه و عامه بطرق مستفیضه روایت
میکنند که این آیه در شأن حضرت امیر المؤمنین نازل شده است چنانکه ثعلبی در تفسیر و حافظ ابو نعیم در
حلیه و واحدی در اسباب نزول و طبری در خصایص و راغب اصفهانی در محاضرات و ابن مغازلی در
مناقب و ابن مردویه در مناقب و اکثر مفسران خاصه و عامه از حضرت امیر ع و ابن عباس و بریده اسلمی
و ضحاک و جماعت بسیاری روایت کرده اند و موفق بن احمد در کتاب فضایل امیر ع و ابن ابی الحدید و طبری
و غیره تمام از طرق علماء عامه این خبر نقل شده و بسبب تواتر معنوی رسیده است و مجال مناقشه نیست
و بعضی با این لفظ است که حضرت امیر المؤمنین گفت که رسول خدا مرا در بر گرفت و گفت امر کرده است مرا
پروردگار من که ترا نزدیک خود نزدیک گردانم و علوم خود را بتو تعلیم نمایم و بر من لازم است که اطاعت
امر پروردگار خود نمایم در حق تو و ترا سزاوار است که حفظ نمائی و فرمود پس این آیه نازل شد
و بروایت دیگر فرمود که چون این آیه نازل شد حضرت رسول فرمود که از خدا سؤال نمودم که
این را گوشهای تو گرداند و خدا مستجاب گردید دعای مرا پس حضرت امیر فرمود که بعد از آن چیزی را نشنیدم

آیات قرآن مجید
در مدح حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

هرگز فراموش نکردم چون تواند بود که فراموش کنم بعد از دعای آنحضرت و زمخشری و فخر رازی
با نهایت تعصب ایشان این روایت را نقل کرده اند و زمخشری در کشاف گفته که مراد باذن واعیه
گوشیست که از شأن او آن باشد که هر چه بشنود حفظ نماید و ضایع نکرداند بترك عمل بان پس این روایت
اخیر را روایت کرده است که اگر گوئی چرا اذن را بلفظ مفرد و نکره ادا کرده است جواب گوئیم که آن
برای اشعار بانست که حفظ کننده بسیار کم است و سرزنشست مردم را بر این امر و آن برای دلالت
بر آنستکه یك گوش حفظ کننده بس است و نزد خدا بمنزلهٔ گروه بسیار است و پروائی نیست بجماعت
دیگر هر چند تمام عالم را پر کند تمام شد کلام زمخشری و حقتعالی بر قلم او جاری کرده و اعتراف کرده
که فایدهٔ بعثت و نزول آیات در خصوص خاص امیر المؤمنین ع بعمل آمده است او است حافظ علوم الهی و
چون تواند بود که حضرت امیر ع محکوم حکم جاهلی چند باشد که همهٔ ایشان جمیع احکام خود شان را باو
محتاج بودند و از او سؤال می نمودند و خداوند در قرآن مجید میفرماید هل یستوی الذین یعلمون
والذین لا یعلمون با سایر آیات دالّه که سابقاً مذکور شد مؤید آنستکه حضرت امیر ع اعلم ناس
بود بلفظ و معنی قرآن زیرا که ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه از ابن سعد روایت کرده است که امیر
المؤمنین ع فرمود که بخدا سوگند که هیچ آیه نازل نشده مگر آنکه می دانم در چه امر نازل شده و در
کجا نازل شده و بر کی نازل شده بدرستیکه عطا کرده است مرا پروردگار من دلی فهمنده و زبانی
گویا و گفته است ابن ابی داود از ابن محمد سیرین روایت کرده است که چون حضرت بعالم قدس
ارتحال نمود علی ع به بیعت ابوبکر حاضر نشد و فرمود که سوگند یاد کرده ام که ردا بر دوش نه
اندازم مگر بجهت نماز تا قرآن را جمع کنم پس میگویند جمیع قرآن را بترتیبی که نازل شده بود جمع کرد
ابن سیرین میگفت چه بود اگر آن قرآن را می یافتم که علم در آنجا است طریق روایت کرده است از ام سلمه
که گفت شنیدم از رسول خدا که علی با قرآنست و قرآن با علی است از هم جدا نمیشوند تا در حوض
کوثر بر من وارد شوند ایضاً روایت کرده است که حضرت رسول در مرض موت خود فرمود ایها الناس
نزدیکست که روح مرا زود بی قبض کنند و من از میان شما بروم و بتحقیق با شما سخن میگویم و عذر خود را
بر شما تمام کنم بدرستیکه من در میان شما میگذارم کتاب خداوند و عترت خود را که اهلبیت من اند و
دست علی را گرفت و بلند کرد و گفت این علی ایها الناظر با قرآن است و قرآن با این علی است [illegible] جدا نمی توانند

شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس از ایشان خواهم پرسید کہ چگونہ رعایت من در حق ایشان کردہ اید
مؤلف گوید شخص منصف تامل کند کہ چنین متعصبی کہ در اکثر احادیث متواترہ مدح کردہ
و با نہایت تعصب نقل این حدیث کردہ و رد نکردہ است ہمین بس است از برای علی بامامت
و خلافت او کہ می نویسد و نقل میکند کہ دست حضرت امیرالمومنین را حضرت رسول گرفت و
بلند نمود محض حجت کہ این علی با قرآنست و قرآن با علیست و از یکدیگر جدا نمیشوند و صریح است
در اینکہ لفظ و معنی قرآن با او است و مفسر قرآن او است و قرآن شاہد است بر حقیت او و مؤید ہدی
و متابعت قرآن بدون متابعت او صحیح نیست و بعد از آن بر سبیل تاکید فرماید کہ در قیامت
از ایشان سؤال خواہم کرد کہ چگونہ رعایت در حق ایشان کردہ اید ہر عاقل کہ در این حدیث تامل
نماید تعصب و کفر نورزد می داند و می فہمد کہ ہمین حدیث نص صریح است بر خلافت آن حضرت ع
قطع نظر از اینکہ اعلمیت ثابت می شود و آن کافی است از برای اولویت بامامت آن حضرت آیہ ع
چہل اَجَعَلۡتُمۡ سِقَایَةَ الۡحَاجِّ وَعِمَارَةَ الۡمَسۡجِدِ الۡحَرَامِ کَمَنۡ اٰمَنَ بِاللّٰہِ وَالۡیَوۡمِ الۡاٰخِرِ وَ
جَاھَدَ فِیۡ سَبِیۡلِ اللّٰہِ لَا یَسۡتَوٗنَ عِنۡدَ اللّٰہِ وَاللّٰہُ لَا یَھۡدِی الۡقَوۡمَ الظّٰلِمِیۡنَ الَّذِیۡنَ اٰمَنُوۡا وَھَاجَرُوۡا
وَجَاھَدُوۡا فِیۡ سَبِیۡلِ اللّٰہِ بِاَمۡوَالِھِمۡ وَاَنۡفُسِھِمۡ اَعۡظَمُ دَرَجَةً عِنۡدَ اللّٰہِ وَاُولٰٓئِکَ ھُمُ الۡفَآئِزُوۡنَ یعنی
آیا قرار میدہید شما ہا و میگردانید آب دادن حاجیان را از چاہ زمزم و عمارت کردن مسجد الحرام
را مثل اعمال کسیکہ ایمان آوردہ است بخدا و روز قیامت و جہاد کردہ است در راہ خدا مساوی نیستند
ایشان در فضل و خداوند ہدایت نمیکند براہ بہشت گروہ ستمکاران را آنکسانیکہ ایمان آوردہ اند
و ہجرت کردہ اند بدار الاسلام و جہاد کردہ اند در راہ خدا بمالہای خود و جانہای خود بزرگتر
است درجہ ایشان و ایشانند رستگاران و رسیدہ اند بدرجہ و فوز و مقصود خود اتفاق
کردہ اند مفسران و محدثان خاصہ و عامہ کہ این آیات در شان مولی الموالی حضرت امیر ع نازل شدہ
حتی صاحب کشاف و فخر رازی و بیضاوی اہل سنت با نہایت تعصب انکار نکردہ اند و ثعلبی و حافظ
ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچند طریق روایت میکنند و سمعانی از فحول علمای عامہ در
کتاب فضایل الصحابہ و دیلمی در فردوس ہر یک بطریق مختلف روایت را نقل کردہ اند در جامع الاصول
و از سنن نسائی روایت کردہ است از محمد بن کعب قرظی و سیوطی در در منثور بسند ہای بسیار روایت

کرده است از محمد بن جریر و ابن مردویه و جماعتی بسیار از شعبی و ابن عباس روایت میکنند که میان علی و
عباس منازعه شد عباس گفت من عم پیغمبرم و تو پسر عم اوئی سقایت حاج و عمارت مسجد الحرام با من است
پس حق تعالی این آیه را فرستاد و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن بچند طریق از ابن عباس و
دیگران روایت کرده است که در مفاخرت علی و عباس و شیبه این آیه نازل شد و از شعبی روایت
کرده اند که در مفاخرت علی و عباس و شیبه این آیه نازل شد تا حتی یاتی الله بامره و ابو القاسم
حسکانی از بریده روایت کرده است که روزی شیبه و عباس با یکدیگر مفاخرت میکردند پس
علی ع بر ایشان گذشت و گفت بچه چیز فخر میکنید عباس گفت خدا فضیلتی بمن داده است که
بدیگری نداده است و آن آب دادن حاجیان است شیبه گفت بمن عمارت مسجد الحرام را داده است
علی گفت خدا بمن داده در طفولیت چیزی که بشما نداده است گفتند کدام است که بما نداده است
گفت شمشیر زدم بر بینی شما تا ایمان آوردید بخدا و رسول او پس عباس غضبناک شد و برخاست
و دامن خود را بر زمین میکشید و شکایت میبرد بحضرت رسول و گفت نمی بینی که علی بروی
من چه سخن میگوید حضرت فرمود که علی را بطلبید چون حاضر شد فرمود که چه باعث شد که
چنین سخن بروی عم خود گفتی علی گفت یا رسول الله حرف حق را بدرشتی زدم و گفتم
هر که خواهد بغضب آید و هر که خواهد راضی شود پس جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد پروردگار
سلام میرساند و میفرماید این آیات را بر ایشان بخوان چون بر ایشان خواند شد عباس
سه مرتبه گفت ما راضی شدیم و مؤید این آیات در شان آن حضرت است که حق تعالی در آیه فرموده
ایشانند فائزون و سمعانی از علمای عامه در کتاب فضایل الصحابه از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده است که از ام سلمه زوجه حضرت رسول پرسیدند از حال علی گفت شنیدم از
حضرت رسول که میگفت بدرستیکه علی و شیعیان او ایشانند فائزون در روز قیامت نه غیر ایشان
پس مؤلف گوید بتحقیق از اخبار مخالف و عامه معلوم شد که این آیات در شان حضرت امیر المؤمنین
نازل شده پس معلوم شد که آن حضرت اولی و احق است بامامت زیرا که از این آیات بوضوح پیوست که مناط
فخر و فضل و فوز سعادات ایمان و هجرت و جهاد است و باتفاق کل مسلمین مؤالف و مخالف
حضرت امیر در این مقامات بر همه صحابه بحسب ایمان و در هجرت سبقت داشت چنانکه [illegible]

نقض حجت مؤلف

آیات قرآنیکه در مناقب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است

روایت کرده است از سلمان و ابوذر و مقداد و حذیفه و جابر و ابوسعید خدری و زید بن ارقم که علی
اول کسی بود که ایمان آورده است و همه این جماعت تفضیل می دهند او را بر سایر صحابه و از محمد بن
اسحق نقل کرده است که اول کسیکه ایمان بخدا و رسول او آورد از مردان علی بود و ابن شهاب نیز چنین
گفته از مردان او بود و بعد از او خدیجه و ایضاً گفته است که روایت شده است بسند بسیار از
سلمان که رسول خدا گفت که اول شما در وارد شدن بر من در حوض کوثر کسیست که پیش از
همه ایمان آورده است و اوست علی و گفته است که این روایات بسیار مذکور است و ایضاً از ابن عباس
روایت کرده است که علی را چهار خصلت بود که احدی را غیر او نبود او اول عرب و عجم بود که با
رسول الله نماز کرده و در هر جنگی علم حضرت رسول صلعم با او بود و در روز احد هم که غیر او بود که گریخت
او ثابت قدم بود و بماند و او حضرت رسول را غسل داد و او را داخل قبر کرد و ابو المظفر سمعانی
در فضایل الصحابه و دیلمی در فردوس و دیگران از ابوذر و ابوایوب انصاری روایت کرده اند که
رسول خدا فرمود که صلوات فرستادند ملائکه بر علی هفت سال زیرا که غیر او کسی با من نماز نمیکرد
و بروایت دیگر پیش از انکه بشری مسلمان شود و در فردوس روایت کرده است که اول کسی که
با من نماز کرد علی بود و سبق ایمان آنحضرت متواتر است و عبدالله بن احمد بن حنبل در مسند خود
بسندهای بسیار سبق ایمان آنحضرت را ذکر کرده است و نقل آنها موجب تطویل رساله خواهد شد و کمال ایمان
آنحضرت بر همه که بهره از ایمان دارد ظاهر است چنانکه حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی
علی از ابن عباس روایت کرده است که خدا نفرستاده است سوره از قرآن را مگر در مواضع بسیار آنکه
علی امیر و شریف آن سوره است و تحقیق حقتعالی عتاب کرده اصحاب محمد را و نگفته از برای علی مگر خیر و نیکی
را و ایضاً روایت کرده است که جمعی از مردم می گفتند یا ایها الذین آمنوا خطاب باصحاب محمد است حذیفه
گفت هر جا ابن خطاب در قرآن وارد شده لب لباب برای علی است **آیهٔ [illegible]** افمن کان
مؤمنا کمن کان فاسقا یعنی آیا پس کسیکه مؤمن باشد همانند کسیست که فاسق باشد مساوی
نیستند پس فرمود و اما آنها که ایمان آورده اند و اعمال صالحه نموده اند پس از برای ایشان است
بهشتهائیکه ماوا و ابدی مؤمنانست بسبب آنچه کرده اند از ایمان و اعمال صالحه و اما آنها که فاسق
بودند پس ماوای ایشان جهنم است و بسندهای بسیار حافظ ابونعیم و دیگران از مخالفان

آیات قرآنی که
در مناقب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است

از ابن عباس و مجاهد و غیر ایشان روایت کرده اند که مؤمن علی بن ابی طالب است و فاسق ولید بن عقبه است و حافظ
ابو نعیم و غیر او بسندهای بسیار روایت کرده اند که میان علی و ولید بن عقبه برادر مادری عثمان نزاعی شد ولید
بحضرت امیر گفت که ساکت شو بدرستیکه تو کودکی و من والله زبانم از تو گشاده تر است و نیزه ام تند تر و در جنگ
شجاع ترم حضرت فرمود ساکت شو ای فاسق پس حقتعالی تصدیق گفتار آنحضرت را فرمود و این آیه را نازل فرمود
افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا در دلالت این آیه بر کمال ایمان آنحضرت شکی نیست بلکه دلالت بر عصمت آنحضرت
هم میکند چون در ترک فاسق واقع شد جزم بدخول بهشت و شده است آیهٔ چهل و دویم ان الذین آمنوا
و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة یعنی بدرستیکه آنها که ایمان آورده اند و عمل شایسته نموده اند ایشان
بهترین خلایق پس بعد از آن فرموده است جزاؤهم عند ربهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله
عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه یعنی جزای ایشان نزد پروردگار ایشان باغستانهای با اقامت است که جاری
میشود از زیر آنها نهرها نهرهای روان ابد الآباد در آنها خواهند بود و خداوند راضیست از ایشان و ایشان راضی
هستند از خدا این از برای کسیست که بترسد از خدا و پروردگار خود و در این باب احادیث معتبرهٔ بسیار از طرق خاصه
و عامه وارد شده است که این آیات در شان حضرت امیر المؤمنین و شیعیان آنحضرت نازل شده است چنانکه
حافظ ابو نعیم بسندهای خود از ابن عباس و حضرت باقر ع روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت
رسول بحضرت امیر ع گفت که مصداق این آیه توئی و شیعیان تو در روز قیامت خواهید آمد تو و شیعیان
تو راضی و پسندیده و خدا از شما راضی و خواهند آمد دشمنان تو غضبناک و بیک غلی در کردن آنها
و ابو القاسم حسکانی از رؤسای اهل سنت در کتاب شواهد التنزیل روایت کرده است از یزید بن
شراحبیل که گفت شنیدم از حضرت امیر ع که فرمود حضرت رسول قبض روح شد در حالتیکه بسینهٔ من تکیه
کرده بود پس در آن حالت گفته بود که یا علی شنیده قول خدا را که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم
خیر البریة پس فرمود که ایشان شیعیان تواند و موعد من و شما در نزد حوض کوثر است آن زمانیکه جمع شوند
همه امتها از برای حساب خواهند خواند شما را با روهای سفید و نورانی و ایضا همین ابو القاسم
حسکانی از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان علی ع و اهلبیت او نازل شده و ابن مردویه و سایر
محدثان عامه بطرق متعدده همین مضمون را روایت کرده اند و مؤید این حدیث است آنکه فخر رازی که از علمای
متعصبین اهل سنت است و غیر او از ابن مسعود روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود علی خیر البشر من ابی

آیات قرآنی که
در مناقب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است

فقد کفر یعنی علی بهترین بشر است هر که اباوا انکار کند کافر است **وایضاً** فخر رازی و غیر او از مخالفان روایت کرده اند که رسول خدا در باب نبی والتدبیر فرمود که میکشد او را بهترین خلق پس از این احادیث که متفق علیه است از خاصه و عامه ظاهر شد که آن حضرت و شیعیان و پیروان آن حضرت بهترین خلایق اند پس آن حضرت اولی و احق است بامامت **آیه چهل و یکم** قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم ومن عنده علم الکتاب یعنی بگو یا محمد بس است میان من و شما خدا گواه و آنکه نزد او است علم کتاب یعنی علم قرآن یا علم لوح محفوظ **و احادیث** مستفیضه از طرق عامه و خاصه وارد شده که مراد بانکسیکه نزد او است علم کتاب یعنی قرآن یا علم لوح محفوظ حضرت امیر المؤمنین و فرزندان آن حضرت است و ثعلبی و ابو نعیم علمای اهل سنت بسندهای خود **از محمد حنفیه** روایت کرده اند که من عنده علم الکتاب علی بود **مؤلف گوید** که این آیه شریفه از جهت سه دلالت دارد بر فضیلت و امامت حضرت امیر المؤمنین **وجه اول** از جهت اعلم بودن چنانکه مذکور شد **وجه دوم** آنکه آن حضرت را بر شهادت بر حقیقت رسول قرین خود خالق متعال کردانیده و این نهایت بلندی است **وجه سیم** بشهادت آن حضرت بتنهائی کفایت میکند بر عصمت آن حضرت زیرا که بشهادت یک گواه بغیر معصوم مدعا ثابت نمیشود و عصمت دلیل امامت است **آیه چهل و دوم** واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا یعنی دست زنید بریسمان محکم خدا همه یکی و متفرق و پراکنده مشوید معلوم است که حبل خدا و ریسمان محکم خدا کنایه است از چیزی که چنگ زدن سبب نجات این امت کردانیده است **در احادیث** بسیار از خاصه و عامه وارد شده که این آیه تمسک جوئید بحبل الله مراد اهلبیت رسول الله می باشند چنانکه ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده و حافظ ابو نعیم این مضمون را روایت کرده است صاحب کتاب مناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة از عبدالله بن عباس روایت کرده که ما در خدمت رسول خدا بودیم که اعرابی آمد و عرض کرد یا رسول الله شنیدیم که می فرمودی اعتصموا بحبل الله حبل خدا کدام است که بان تمسک جوئیم رسول خدا دست خود را بر دست علی زده و فرمود باین تمسک جوئید که حبل المتین است **ابن شهر آشوب** از محمد علی عنبری باسناد خود از رسول خدا روایت کرده است که اعرابی از این آیه واعتصموا بحبل الله جمیعاً سؤال کرد رسول خدا دست علی را گرفته و فرمود ای اعرابی اینست حبل خدا باو تمسک جوی اعرابی بدور علی میگردید و او را در بغل میکشید و میگفت اللهم انی اشهدک انی قد اعتصمت بحبلک رسول خدا فرمودند

آیه چهل و یکم

وجه اول

وجه دوم

وجه سیوم

آیه چهل و دوم

در تفسیر ... [illegible]

آیات قرآنیه
در مناقب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

هر که می‌خواهد یکی از اهل بهشت را ببیند این مرد را ببیند **و ایضاً** عامه از ابو سعید خدری روایت
کرده‌اند که رسول خدا فرمود ایها الناس من در میان شما دو حبل گذاشتم اگر متمسک شوید
بآنها گمراه نمیشوید بعد از من و یکی بزرگتر از دیگری کتاب خدا ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین و
عترت و اهلبیت من و بدرستیکه این دو تا از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند
مؤلف گوید مؤید این قول است و من عنده علم الکتاب که تفسیر بحضرت امیر است که این کتاب
الله و علم کتاب الله با یکدیگر سبب هدایت خلق است **آیه چهل و پنجم** قل لا اسئلکم علیه
اجراً الا المودة فی القربی موافق خاصه و عامه معنی آیه اینست که بگو یا محمد از شما بر تبلیغ و رسالت
رسالت خود مزدی و اجری نمیخواهم مگر محبت و مودت و دوستی خویشان و اقربا و نزدیکان خود
را **و در حدیث** مسلم از ابن جبیر روایت کرده است که قربی در این آیه قربای آل محمد اند و ابو القاسم
حسکانی در شواهد التنزیل از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد صحابه
گفتند یا رسول الله کیستند آنها که ما مأمور شده‌ایم ما بدوستی و مودت آنها فرمود که علی و فاطمه و حسن
و حسین و فرزندان ایشان اند و بروایت ابو نعیم و پسران ایشان و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس
این مضمون را روایت کرده است **و ایضاً** در شواهد التنزیل از ابو امامه باهلی روایت کرده
که رسول خدا فرمود که حقتعالی پیغمبران را از درختهای متفرق خلق کرده و من و علی از یک درختیم که خلق
شده‌ایم من اصل آن درختم و علی فرع آنست و حسن و حسین میوه‌های آن درخت اند و شیعیان
ما برگهای آنند هر که در یک شاخی از شاخهای آن درخت چنگ زند نجات می‌یابد و هر که از آن
میل بجانب دیگر کند در جهنم افتد و اگر بنده عبادت کند خدا را در میان صفا و مروه هزار سال پس از آن هزار سال
تا آنکه مثل مشک پوسیده شود و محبت ما را در نیابد خداوند او را برو در جهنم اندازد پس این آیه
قل لا اسئلکم را تا آخر خواند و حافظ ابو نعیم بسندهای بسیار از زید بن ارقم **روایت** کرده است که رسول خدا
بسوی خانه فاطمه رفت و فاطمه و حسن و حسین در آن خانه بودند پس دو طرف در را گرفت و گفت من
جنگم با هر که با شما جنگ کند و صلح هستم با هر که با شما صلح کند **و ایضاً** همین مضمون را از ام سلمه و
ابو سعید خدری روایت کرده است **مؤلف گوید** که با رسول الله همین در خانه که دو طرف آن را بگیرد
[illegible] مودت ایشان [illegible] آیه مودة فی القربی [illegible]

ابن حجر [illegible]

قبل از رفتن بنماز در رب همین خانه جبیئ آت فاطمه زهرا می آمدی و آیه تطهیر می خواندی در
حق ایشان بفاصله قلیلی از زمان بعد از رحلت تو از دنیا آمدند منافقان و همین در طرف
در را گرفتند و فریاد نمودند که ای فاطمه بگوی علی را که از خانه بیرون آید و با ابوبکر بیعت کند و
الا خانه را با اهل خانه آتش می زنیم و این خبر بنقل علمای اهل سنت در کتاب خود شان است که
پیروان خلفای ثلاثه میباشند ثعلبی در تفسیر و علامه منطق الطیر روایت کرده است که قبره جبوانی
است فریاد میکند و میگوید در صیح خود خداوندا لعنت کن بر دشمنان آل محمد بلی خانواده
عصمت و طهارت آل محمد مصیبت رسیده بودند بر حلت سید کاینات پیغمبر عالی مقدار خود این جماعت
محض تسلیه مصیبت ایشان تهاجم نمودند و همان در را سوزاندند و داخل خانه بی اذن شدند و
حضرت امیر را بعوض شال عزا ریسمان بگردن مبارک او انداختند و از خانه بمسجد بجبر آوردند و
نصیب بقیه طاهره فاطمه زهرا آه بضرب تازیانه و غلاف شمشیر بر بازو و پهلوی او تسلیه و تعزیت
آل محمد و قرابت داران در حق ایشان خوب بعمل آوردند و فخر رازی از علماء اهل سنت است از جریر بن
عبدالله روایت کرده است که رسول خدا فرموده هر که بر محبت آل محمد بمیرد شهید مرده است و هر که بر محبت
آل محمد بمیرد آمرزیده مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد توبه کرده مرده است و هر که بر محبت آل
محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد بشارت دهد او را ملک موت و
منکر و نکیر به بهشت و هر که بر محبت آل محمد بمیرد او را بسوی بهشت برند مانند عروسیکه بخانه
داماد برند و هر که بمحبت آل محمد بمیرد از قبرش بسوی بهشت دو در بگشایند و هر که بر محبت آل
محمد بمیرد حقتعالی ملئکه را با رحمت بزیارت قبر او بفرستند و هر که بر محبت آل محمد بمیرد بر سنت
و جماعت مرده است و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد چون روز قیامت حاضر شود در میان هر دو دیده اش نوشته
باشد که نا امید است از رحمت حقتعالی و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است و هر که بر بغض آل محمد بمیرد
بوی بهشت را نشنود **مؤلف** بزبان و قلب و جوارح شهادت میدهد که محبت و مودت
اهلبیت اطهار را اقرار دارد بکتاب خدا که قرآن مجید است و فرمایشات حضرت رسول خاتم النبیین
انجام بالطاعت و مودت و خلافت و ولایت در حق اهلبیت خود فرموده اند که حضرت امیر المؤمنین
و امام حسن و امام حسین و نه نفر از اولاد معصومین طاهرین حضرت امام حسین علیه السلام بوده تمام اند

فضیلت محبت آل محمد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

آیات قرآنی که
در فضیلت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است

الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایة امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و اولاده الطاهرین المعصومین
صلوات الله علیهم اجمعین عجب است از خلکان می نویسد که دوستی علی ع با تسنن جمع نمیشود
ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة از مسند ابن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول خطبه
خواند و فرمود ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت و مودت برادرم و ابن عمم علی بن ابیطالب ع
دوست او نیست مگر مؤمن و دشمن او نیست مگر منافق و دوست او دوست من است و دشمن او دشمن
من است و هر که دشمن من باشد جزای او عذاب جهنم است و در تفسیر ثعلبی روایت کرده است که
در شب معراج ملکی از جانب حق تعالی آمد بحضرت رسول ص و گفت از پیغمبران سؤال نما که شما ها بچه
مبعوث شده گشتید جواب گفتند یا رسول الله بر ولایت تو و محبت تو و ولایت و محبت علی ع و
احادیث در این مطلب زیاده از آنست که کل آنها را نقل کنیم چون بنا بر اختصار است آیه چهل و ششم
ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب یعنی آنها که ایمان آورده اند و اعمال شایسته
کرده اند طوبی از برای ایشان است و نیکی بازگشت ایشان بآخرت مفسرین و محدثین خاصه و
عامه روایت کرده اند که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین ع و اولاد او است ثعلبی از ابن عباس رض
روایت کرده است که طوبی درختی است که اصلش در خانه علی است در بهشت و در خانه هر مؤمنی
شاخی از آن درخت است آیه چهل و هفتم والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی
و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علامه حلی ره در کتاب منهاج الکرامة نقل کرده است
از ابن مغازلی و او از ابن عباس و هم چنین در کتاب غایة المطلوب و ایضا در کتاب موفق المکی الخوارزمی
مسطور است که نشسته بودیم با بعضی از جوانان بنی هاشم نزدیک رسول خدا ص ناگاه کوکبی از بالا
فرود آمد آن حضرت فرمودند : که این ستاره در منزل هر که وارد آید او وصی من است
بعد از من پس آن جماعت برخاستند و نظر کردند دیدند که آن کوکب در منزل حضرت امیر
المؤمنین ع فرود آمد گویند که آن ستاره زهره بود یا زحل و این معنی موجب اثاره حسد
حساد و منافقین شد بی اختیار بزبان آورده گفتند یا رسول الله بدرستیکه تو
گمراه شده در دوستی علی بن ابیطالب هنوز حرف آنها تمام نشده بود که این آیه نازل شد که
بحق ستاره چون طلوع کند و بزمین آید گمراه نشد صاحب شما یعنی محمد مصطفی و خطا نکرده

آیه چهل و ششم
آیه چهل و هفتم

و مرتکب هیچ و بالی نشد و نطق نکرد از روی هوای نفس زیرا که آن نطق نبوده مگر وحی که با و شده است
یعنی دل مبارکش بباطل میل نفرموده مفاد آیه اینستکه هرگز سخن نگفت و نمیگوید از هوای نفس یا از روی طمع
یعنی بباطل تکلم نمیکند مگر وحی از جانب خدا با و شود پس در فضایل و خلافت و وصایت علی بن ابیطالب ع
بخواهش نفس چیزی نگفته تا جبرئیل پیغام نیاورده آن حضرت نقل ننموده و در روایت دیگر نقل
شده و شیخ مفید ره در ارشاد روایت نموده از امام محمد باقر ع که چون پیغمبر بسیار فضیلت حضرت امیر المؤمنین
را اظهار مینمودند و امر باطاعت او میفرمودند و بیعت بجهت آن بزرگوار میگرفتند منافقین میگفتند
محمد گمراه شده از شدت محبت با پسر عمش علی ع و بجز او هیچ چیز را عزیز نکرده در پیش محمد مگر کشتن شجاعان
نامی عرب و بزرگان قریش و یهود را و هر سخنی که حضرت میگویند در مدح او و بعلت زیادتی محبت با او است
و این سخنان بسمع مبارک سید کائنات میرسید تا آنکه نه نفر از مفسدین در خانه قرح بن حابس جمع شدند
و از آنها بودند ابا بکر بن ابی قحافه و عمر بن الخطاب و عثمان بن العفان و طلحه و زبیر و سعد وقاص و سعید بن
العاص و عبد الرحمن بن عوف و ابو عبیدة بن جراح و گفتند محمد در شان علی ع منزلت او اظهار میکند بحدی
که اگر میتوانست نبی میگفت او را عبادت کنید سعد گفت کاش آیات و معجزات که در باره خود ظاهر
نموده در باره او ظاهر مینمود و آن شب را در خانه صهیب خوابیدند پس نازل شد ستاره از آسمان و بر
سر دیوار خانه امیر المؤمنین ایستاد و قرار گرفت و همه جا مدینه را روشنی داد معبرها و خانها و اطاقها
و چاها و غارها پس اهل مدینه ترسیدند ترسیدن شدیدی و رفتند خدمت پیغمبر و حضرت رسول تشریف
بردند بمسجد و فرمایاد زدند ایها الناس چه چیز شما را ترسانیده این ستاره اینستکه در خانه علی واقع شده
گویا از این ترسیده اید گفتند بلی یا رسول الله حضرت فرمودند مگر امروز منافقین شما در خانه صهیب
جمع نشدند و نگفتند چنین و چنان حتی آنکه گفتند کاش معجزه و آیه که در شان خود نازل شده در حق
علی نازل می نمود الحال خداوند اقدس الطف این ستاره را در خانه او نازل نموده و آیه و النجم را در باره او نازل نموده
که و النجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و این ستاره ماند تا همه شما ها مرتب نمودند آن بهما طریق
بر سر دیوار حضرت امیر ع بود تا آنکه نماز صبح را حضرت رسول خواندند با اصحاب خود و باز هم شما بودید مردم
نگاه میکردند و بعد از آن بلند شد باسمان رفت در حالتی که مردم نظر مینمودند و غایب شد ۱۱ آیه
چهل و ششم آیه و آنچه در این آیه مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان فبای آلاء ربکما تکذبان یخرج

آیات قرآنی که در فضیلت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است

منهما اللؤلؤ والمرجان اکثر اهل سنت از انس بن مالک نقل کرده اند و ثعلبی در تفسیر خود آورده و حافظ
ابو نعیم از ابن عباس نقل کرده که مراد از بحرین امیر المؤمنین و فاطمه زهرا میباشند و برزخ رسول خدا است
و لؤلؤ و مرجان امام حسن و حسین میباشند و صاحب کشف الغمه نیز همین طریق نقل کرده و در کتب تفاسیر
و مناقب نیز همین طریق مسطورا است و شیخ عز الدین عبد السلام شافعی رساله در مدح خلفاء ثلاثه نوشته
و تعجب در اینست که در آن رساله مدح خلفاء ثلاثه این بیانرا ذکر نموده که چون خدیجه کبری رضی الله عنها
بفاطمه زهرا حامله شد از غم تنهائی خلاص شد و فاطمه در رحم با مادر صحبت می داشت و مونس او بود و
این رازرا از رسول خدا پنهان می داشت تا روزی آن حضرت رسید و شنید که خدیجه با کسی سخن می گوید
در حدیث است پرسید که با که سخن می گوئی گفت با این طفل که در شکم دارم گفت ای خدیجه بشارت باد
ترا که این دختر نیست که حقتعالی کردانیده است و را مادر یازده تن از خلفاء طاهرین که از نسل من خواهند بود و بعد از
انقضاء وحی و بعد از پدر خود از خلفای من خواهند بود و بعد از آنکه تولد یافت و در خدمت پدر بزرگوار خود
بود تا آنکه روزی ملکی محمود نام از جانب رب العزت آمد و گفت ام حقتعالی است که فاطمه را با علی تزویج کنی
که حضرت رب العزت در بالای هفت آسمان در حضور جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و هفتاد هزار ملئکه
کرام که هر یک چون سر بسجده نهند تا روز قیامت سر بر نمیدارند امر شد که سرها را بردارند از سجود و بر عقد
علی و فاطمه گواه باشند و جبرئیل خطبه خواند و میکائیل و اسرافیل گواه شدند و امر شد که جمیع حوریان در
زیر شجره طوبی حاضر آیند و شجره را امر شد که آنچه از او بود بحوریان نثار کند و جوز و لؤلؤ و در و یاقوت
و شکر جنت بر ایشان نثار کند و حوریان از یکدیگر بودند و بتبرک نگاه داشتند و بان فخر میکنند که این
از تزویج علی و فاطمه است و حضرت رسول ص اصحاب خود را جمع نمود و خطبه ادا نمود و گفت اشهدکم انی زوجت
فاطمة بعلی ع یعنی گواه میکیرم شمارا باینکه من تزویج کردم فاطمه ع را بعلی ع پس چون ملاقات کردند بحر
نبوت از طرف فاطمه و بحر فتوت از طرف علی ع مرج البحرین یلتقیان به تحقیق یافت و چون وجود رسالت
پناه سبب است که نه فاطمه را بر علی دعوی است و نه علی را از او شکوه بود بمعنی بینهما برزخ لا یبغیان و ظهور سید
و چون نسل شهیدین یعنی حسن و حسین علیهما السلام کردور یحانه او بودند هر وقت که نظر با ایشان حضرت رسول
می نمود می فرمود هذان سیدا شباب اهل الجنة و ابوهما خیر منهما یعنی این هر دو بهترین جوانان اهل بهشت اند
و پدر ایشان از ایشان بهتر است و فاطمه پاره است از من آزار کننده ایشان آزار کننده من است و خوشحالی

ذکر فضیلت حضرت فاطمہ علیہا السلام است

رسانندہ ایشان خوشحالی رسانندہ من است متولد شدند و با جمال و کمال خود باعث روشنی دیدہ
و سرور سینۂ سید کائنات گشتند یخرج منہما اللؤلؤ والمرجان ظاہر گشت تا اینجا ترجمہ کلام شیخ عبد
السلام شافعی است **مؤلف گوید** نقل این حکایات از علمای سنت و جماعت کہ بسیار متعصب
بودہ اند جحت است بر استحقاق خلافت حضرت امیر مؤمنان و فضیلت حضرت فاطمۂ زہرا کہ در رحم
مادر خود خدیجہ کلام می فرمود و مژدہ حضرت رسول کہ یازدہ تن از خلفاء طاہرین بعد از من
حقیقت از نسل من از اولاد تو خواہند بود کہ ہر یک از ایشان خلفا من خواہند بود و بعد در خصوص
تزویج فاطمۂ زہرا بحضرت امیر و فضل حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و فرمودن حضرت
رسول کہ این دو نور دیدۂ من و دو سید جوانان اہل بہشت اند و پدر ایشان از ایشان بہتر است
و فرمودن پیغمبر فاطمہ پارۂ تن منست ہر کہ او را آزار کند مرا آزار کردہ و ہر کہ او را خوشحال
کند مرا خوشحال کردہ است بعد ازین ہمین عبد السلام متعصب سنی پیر و مرید کسانیست این شہر
کہ متفق علیہ جمیع امت از خاصہ و عامہ است کہ فاطمہ زہرا رحلت نمود از دنیا و غضبناک بود بر
شیخین و ظلم و جفا و جور کہ بر آن مظلومہ نمودند کہ از دنیا رحلت نمود فاطمۂ زہرا با پہلوی شکستہ و
صورت سیلی خوردہ گوشہ چشم اثر سیلی بر او و بازوی ورم شدہ و محسن او سقط شدہ و فدک او
غصب شدہ و دفن و قبر او مخفی خداوند انتقام خواہد کشید **آیۂ صل و نظم** ان اللہ وملئکتہ
یصلون علی النبی یا ایہا الذین امنوا صلوا علیہ وسلموا تسلیما در صحیح مسلم مذکور است کہ
چون این آیہ فرود آمد پرسیدند کہ یا رسول اللہ سلام بر شما را دانستیم صلوۃ بر شما چگونہ است فرمودند
کہ بگوئید اللہم صل علی محمد وال محمد کما صلیت وبارکت علی ابرھیم وال ابرھیم انک حمید مجید
بنا بر نقل خبر صحیح مسلم ہرگاہ رسول خدا امر بصلوات بر آل کردہ باشند درین شکی نیست کہ حضرت امیر المؤمنین
افضل آل محمد است پس البتہ اولی و انسب باشد بنیابت و خلافت رسول و درین شکی نیست حموینی باسناد خود
از ابن مسعود از رسول خدا روایت کردہ است کہ فرمود در تشہد نماز بگوئید اللہم صل علی محمد وال محمد
وبارک علی محمد وال محمد کما صلیت وبارکت علی ابرھیم وال ابرھیم انک حمید مجید و ابن حجر کہ
یکی از متعصبان اہل سنت است در باب ہم از کتاب صواعق از شافعی شعری باین مضمون نقل کردہ است
یا اہل بیت رسول اللہ حبکم فرض من اللہ فی القران انزلہ کفاکم من عظیم القدر انکم من لا یصلی علیکم لا صلوۃ لہ

یعنی

آیات قرآن مجید که در فضیلت اهلبیت علیهم السلام است

یعنی ای اهلبیت رسول الله دوستی و محبت شما دوستی و محبتی استکه حقتعالی در قرآن عزیز که نازل
نموده واجب ساخته و بخلق فرستاده و در مقام و مرتبه شما همین بس که هر که در نماز بر شما صلوات نه
فرستد نماز او در مرتبه قبول نمی‌آید الفضل ما شهدت به الاعداء در استدلال این آیه بر کرامت و بزرگی
اهلبیت گفته اند که رسول خدا ایشانرا یعنی اهلبیت اطهار که اولاد طاهرین او باشند قائم مقام
خود کرده است و چنان که صلوات بر آن حضرت حب مو تعظیم ایشان است صلوات بر ایشان هم
باعث تعظیم آن حضرت است و مرویست که رسول خدا روزی ایشان را در عبای خود داخل نمود
و فرمود اللّٰهمّ انهم منّی و انا منهم فاجعل صلواتك و مغفرتك و رضوانك علیّ و علیهم یعنی
بار خدایا ایشان از من اند و من از ایشانم و چون در آن وقت شریك ساخته از مؤمنان نیز
طلب فرموده که حقتعالی در وقت سؤال رحمت ایشانرا شریك با او سازند و فرموده است خدایا
قرار ده صلوات خود را و مغفرت خود را و رضوان خود را بر من و بر ایشان و در حدیث وارد شده است که
ترجمه او اینست یعنی نفرستید بر من صلوات تبری و چون پرسیدند که صلوات تبری کدام است فرمود
آنکه بگوئید اللّٰهمّ صلّ علی محمّد و بس کنید و همان اکتفا کنید بلکه می باید بگوئید اللّٰهمّ صلّ علی محمّد
و آل محمّد چه تبری بمعنی بیزاریست یعنی آن قسم صلوات فرستادن موجب بیزاری و ناخوشنودی آن
حضرت است نعوذ بالله منها پس کسانیکه همچنان باشند و خداوند در نماز واجب نموده باشد
صلوات بر ایشان و بر حضرت رسول آن کسانی بعد از آنکه نبوت ختم بسید کائنات شد ایشان البتّه
خلیفه و جانشین او می باشند دیگری بر ایشان نخواهد بود در مرتبه و ولایت که هدایت خلق باشد
آیهٔ پنجاهم آیهٔ مباهله است فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم
و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی کسیکه مجادله کند با تو
در امر حضرت عیسیٰ ع بعد از آنچه آمده است بسوی تو از علم پس بگو بیائید تا بخوانیم پسران ما را
و پسران شما را و زنان ما و زنان شما را و نفسها که جانهای ما و جانهای شما را پس مباهله کنیم
و تضرع کنیم نزد خدا پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغ گویان از احادیث متواتره از طرق عامّه
و خاصّه وارد شده است که این آیه در شأن آل عبا نازل شده چنانکه صاحب مشکوة و جامع الاصول
و دیگران از صحیح مسلم روایت کرده اند از سعد ابی وقاص که چون آیهٔ مباهله نازل شد رسول خدا علی و فاطمه

آیات قرآن مجید که در مناقب اهلبیت علیهم السلام است

وحسن و حسین را طلبید و گفت اللّٰهم هؤلاء اهل بیتی و ایضاً در مشکوة و صحیح مسلم و جامع
الاصول از عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول بامدادی آمد و بر او عبای مُلوّنی بود پس حسن ع
آمد و او را داخل عبا کرد پس حسین آمد و او را داخل عبا کرد پس فاطمه آمد و او را نیز داخل عبا کرد پس علی ع
آمد و او را هم داخل کرد پس آیه تطهیر را خواند و قاضی بیضاوی و دیگران از مفسران مخالف نقل کرده اند که
امام حسن را بر داشت و امام حسین را بدست مبارک گرفته بود و فاطمه زهرا در عقب آنحضرت بود و حضرت
امیر در پی خیر النساء و ایشان را در عبای سیاه و سفیدی که بر دوش مبارک داشت در آورده و فرمود
که چون من دعا میکنم شما ها آمین بگوئید پس اسقف نجرانی .. که سرکرده آنها بود گفت ای گروه نصاری
من می بینم روهای چند را که اگر خدا خواهد کوهی را از جا بکند باین روها میکند پس مباهله نکنید
که هلاک می شوید و بر روی زمین یک نصرانی باقی نمیماند تا روز قیامت پس ایشان گفتند ای ابو القاسم
رای ما بر آن قرار گرفته است که با تو مباهله نکنیم و ترا بر دین خود بگذاریم و ما هم بر دین خود ثابت باشیم
پس حضرت فرمود هر گاه ابا میکنید از مباهله کردن پس مسلمان شوید که بوده باشد از برای شما آنچه
از برای مسلمانان است پس ابا کردند حضرت فرمود پس با شما جنگ میکنیم گفتند ما را طاقت جنگ عرب
نیست ولیکن صلح میکنیم با تو که با ما جنگ نکنی و ما را نترسانی بشرط آنکه در هم سال هر سالی دو
هزار حلّه بدهیم برای جزیه هزار حلّه در ماه صفر و هزار حلّه در ماه رجب و سه زره عادی نیز بدهیم
مؤلف میگوید اختلافی نیست در آنکه مباهله با آل عبا شد و غیر ایشان کسی نبود داخل عبا و
این آیه و این واقعه دلالت دارد بر حقیت حضرت رسول ص و امامت علی مرتضی و فضیلت مجموع پنج تن
مقدس صلوات الله علیهم اجمعین بوجوه بسیار **اوّل** آنکه حضرت رسول که بنا بر حقیت وجود
اقدس مبارک خود اقدام نمود بر مباهله و عزیزترین اهل خود را باستجابت دعا و هلاک خصم حاضر نمود
و اگر وثوق تمام بر حقیت خود و تقرب این چهار نفر عزیز خود نزد خداوند متعال نداشت جرأت اقدام بر
مباهله نمی نمود **دویم** آنکه خبر داد که اگر با من مباهله کنید عذاب الهی بر شما ها نازل خواهد شد
و مبالغه می نمود در تحقق مباهله اگر جزم بحقیت خود نداشت مبالغه نمودن حضرت سعی بر کذب بود نعوذ
بالله که آن حضرت اصدق و اعقل خلایق بود **سیوم** آنکه نصاری چون مشاهده جمال آنحضرت نمودند
علم بحقیت آن سرور بهم رسانیدند و اظهار بیکدیگر نمودند که روهای چند می بینیم و هذه ... میکنیم که اگر

اوّل

دوم

سوم

خدا را خوانند کوهها را از جای حرکت دهند و گفتند ای نصاری مباهله نکنید که هلاک
می شوید و از قوم نجران اثری نخواهد ماند و راضی شدند که جزیه بدهند و محفوظ ماندند و معلوم
از این قصه و نزول آیهٔ شریفه ظاهر است که حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات
الله علیهم بعد از حضرت رسالت اشرف و افضل و اعز از همه خلایق بودند نزد خداوند عالم
چنانکه جمیع مخالفان و متعصبان ایشان مانند زمخشری که از همه متعصب تر است در کشاف
گفته است که اگر بگوئی دعوت کردن خصم بمباهله برای آن بود که ظاهر شود که او کاذبست یا
خصم او و این امر مخصوص او و خصم او بود پس چه فایده داشت ضم کردن و ملحق کردن ایشان پسران
و زنان در مباهله جواب گوئیم که ضم کردن و ملحق کردن ایشان در مباهله دلالتش بر وثوق و اعتماد
بر حقیت او زیاده می شود اگر خود بتنهائی مباهله نماید زیرا که با ضم کردن ایشان جرأت نمود
بر آنکه اعزه خود و پارهای جگر خود و محبوب ترین مردم را نزد خود در معرض نفرین و هلاک در
آورد و التفات ننمود بخود بتنهائی و دلالت کرد بر آنکه اعتماد تمام بر دروغگو بودن خصم خود داشت
و خواست که خصم او با اعزه و احبایش هلاک شوند و مستأصل گردند اگر مباهله واقع شود و مخصوص
گردانید برای مباهله پسران و زنان را که ایشان عزیزترین اهل اند و بدل بیش از دیگران می چسبند
و بسا باشد که آدمی خود را در معرض هلاک در می آورد برای آنکه آسیبی و صدمه باعزه و اولاد او نرسد
و باین سبب زنان و فرزندان را در جنگها با خود میبردند هر قومیکه نگریزند و باین جهة حق تعالی
ایشان را بر نفس خود در این آیه مقدم داشت تا اعلام دارد که ایشان بر جان و نفس خود شان
مقدم‌اند پس بعد از این گفته است زمخشری که این دلیلیست که دلیلی از این قویتر نمی باشد بر فضیلت
اهلبیت اطهار و اصحاب عبا تمام شد کلام زمخشری پس گوئیم هرگاه که معلوم شد که این چهار تن
مقدس احب و اعز خلق بوده اند نزد آن حضرت و خدا پس باید که بهترین خلق باشند بعد از آنحضرت
زیرا بر هر عاقل منصف معلوم و ظاهر است که ایشان احب و اعز خلق بودند نزد آنحضرت و محبت
ایشان از باب روابط بشریت نبوده است بلکه هر که نزد خدا محبوب تر و مقرب تر بوده آنحضرت
هم آن کس را عزیز و محبوب خود می دانسته پس چونکه معلوم شد که ایشان اعز و احب خلق بوده اند
نزد خدا و رسول و بهترین امت بوده اند پس مقدم داشتن دیگران بر ایشان بر امامت غلط و عقلاً قبیح است

پس امامت حضرت امیر علیه السلام بهمین دلیل ثابت شد زیرا که از جملهٔ کمالات حضرت رسول امامت و وجوب
الطاعت است و آن غیر پیغمبری نیست پس باید آن حضرت امام باشد و بس است همین فضل حضرت امیر ع که
خداوند عزت در آیهٔ شریفه علی را نفس پیغمبر خود خوانده و فرموده است نخوانیم نفسهای
خود را و نفسهای شما را و مراد از نفسها نفس مقدس حضرت رسول الله نبوده است زیرا که دعوت
ادعای مغایرت میکند و آدمی خود را نمیخواند پس باید دیگری مراد باشد پس باتفاق مخالف و موالف
غیر از زنان و پسران کسیکه با نفسنا تعبیر کرده باشند بغیر علی بن ابی طالب ع نبوده است پس
معلوم شد که حقتعالی نفس علی را نفس پیغمبر خود گفته است و چون اتحاد حقیقی در میان
دو نفس محال است پس باید که مجاز باشد و این مقرر است و فخر رازی که از اعاظم علمای
اهل سنت است هم چنین بیان نموده است چنانکه این معنی در احادیث بطریق مختلف نقل
شده است از انجمله در صحاح اهل سنت مروی است که پیغمبر ص بعلی ع فرمود تو از منی و من
از توام و صاحب کتاب فردوس الاخبار که از اجلهٔ علماء اهل سنت است روایت کرده است
که پیغمبر ص فرمود علی بمنزلهٔ سر من است از بدن و نیز بروایت دیگر بمنزلهٔ روح من است از بدن من و
نیز مروی است که پیغمبر ص بگروهی از منافقان فرمود که نماز کنید و زکوة بدهید و گرنه می فرستم
بسوی شما مردی را که بمنزلهٔ نفس من است یعنی علی ع و نیز مروی است که پیغمبر ص فرمود بعلی ع یا
علی نفسک نفسی و دمک دمی و لحمک لحمی یعنی ای علی نفس تو نفس من است و خون تو خون من است
و گوشت تو گوشت من است و از این قبیل احادیث بسیار است پس مؤلف گوید که موافق آیه
شریفه خدای تعالی علی را نفس پیغمبر ص نامیده است و واضح است که علی خود نفس پیغمبر نیست و پیغمبر ص
هم نیز خود علی نیست و محال است که دو نفر یک نفر شود پس چون معنی حقیقی متعذر است باید
که حمل بر معنی مجازی نمود و در صورتیکه معنی مجازی متعدد باشد بقاعده که در اصول فقه مقرر است
باید حمل نمود لفظ را بر معنی مجازی که اقرب و نزدیکتر باشد بمعنی حقیقی آن لفظ پس اقرب معانی
مجازی لفظ نفس که در اینجا علی ع نفس پیغمبر است مساوی بودن علی است با پیغمبر در همهٔ امور و
شریک بودن با او است در همه کمالات مگر آنچه بدلیل بیرون رود پس مراد آنکه علی ع مثل
پیغمبر است در همهٔ امور و صفات و کمالات و پیغمبر هم نیز مثل علی است پس هر چه پیغمبر دارد علی ع هم دارد

بدون تفاوت بغیر نبوت که از حدیث منزلت خارج است پس نبوت از تحت این عموم بیرون رفت
پس پیغمبر با علی مثل هم هستند در همه چیز مگر نبوت که علی ع پیغمبر نیست و علی بغیر از نبوت در همه
امور و صفات و کمالات دیگر با پیغمبر شریکست پس باید حضرت امیر ع هم مثل پیغمبر ص صاحب اختیار مردم
باشد در امور دین و دنیای ایشان مثل پیغمبر ص بدون تفاوت چنانکه از آیه شریفه اطیعوا الله
واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم باخبار مذکوره شد در محل خود وجوب طاعت حضرت
امیر ع بعد از طاعت خدا و اطاعت رسول خدا و هم چنین بعبارت دیگر میگوئیم که از جمله
کمالات پیغمبر امامت و وجوب طاعت است و آن غیر از نبوت است پس باید که حضرت امیر مؤمنان
امام باشد و اطاعت او هم بر همه مردم واجب بوده باشد بجهت تقریری و بیانی که نمودیم که علی در
همه چیز مثل پیغمبر است مگر در نبوت و نیز از جمله کمالات پیغمبر افضلیت است از سایر
پیغمبران و از همه صحابه پس حضرت امیر المؤمنین ع نیز باید که افضل از همه انها باشد و
افضل بودن آن سرور از سایر پیغمبران لازم دارد اعلی مراتب امامت را قطع نظر از اینکه
ترجیح مرجوح عقلا قبیح است و جای این نیست و اکتفا نمودیم باین تقریر مذکور و باختصار
کوشیدیم و کفایتست برای ادعای خود **آیه بیست و یکم** آیه شریفه یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس سیوطی
در در منثور روایت کرده است از ابن مردویه باسناد او از ابن مسعود که گفت در عهد رسول خدا
این آیه را چنین میخواندیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین
و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس یعنی ای پیغمبر برسان امری را که فرو
فرستاده شد بسوی تو از پروردگار تو بدرستیکه علی مولای مؤمنین است و اگر بجا نیاوری
و نرسانی بمردم یعنی اگر کتمان کنی و تبلیغ نکنی کرده نخواهی بود تو رسالت خود را و خدا نگاه میدارد ترا
از شر دشمنان خلاصه کلام درباره این مقام آنستکه چون رسول خدا ص از وظائف حجة الوداع فارغ
عازم مدینه گشت جبرئیل امین نازل شد پیغام الهی را آورد که علی بن ابی طالب ع را امام کل خلایق
نموده باش و عهد بیعت او را بر جمیع مکلفین لازم گردانید که پیغام من برسان و بگو که علی بنده
من و خلیفه و وصی رسول من است و طاعت او مقرون بطاعت من است مخالفت او مخالفت من است و منکر

آیه بیست و یکم

در بیان وقعهٔ غدیر خم و نصب علی علیه السلام بخلافت

این امر از جملهٔ کفار است پس حضرت خاتم الانبیاء در آن روز خلوت نمود و جواهر خزائن اسرار نبوت
را با آن جناب ولایت مآب در میان نهاد و چون عایشه بامر خلوت پی برد بتحقیق از حضرت رسول
نمود و مبالغه نمود پیغمبر در اخفای این امر نهایت اهتمام را نمود تا بحدی که فرمود اگر
اظهار و افشای این راز را نمائی خلاف امر من کرده باشی و آنگاه در زمرهٔ کفره باشی و چون
مجملی از نزول جبرئیل و امر الهی در باب حضرت امیر علیه السلام و وقوف بهم رسانید و مبالغه و سفارش حضرت
رسول خدا را در اخفای این راز اعتبار نکرده بعد از ساعتی حفصه دختر عمر را خبر داد و حفصه
پدر خود را آگاه از این سر نمود و عمر بابی بکر این خبر رسانیده و از او بابی عبیدهٔ جراح و عبد الرحمن بن
عوف و از ایشان بباقی منافقین سرایت کرد تا آنکه مجتمع شدند در هلاکت پیغمبر خدا مشورت
ها نمودند تا رأی همه بتعلیم ابلیس لعین بقصهٔ عقبه قرار گرفت و آن قصهٔ عقبه را در محل
خود اگر موفق شد مؤلف ذکر خواهد نمود خلاصه چون ضمیر منیر حضرت رسالت پناه جام
جهان نما است عایشه را طلب نمود و باین کلام او را مخاطب ساخت فشیت سری و الله یجازیک
بعملک یعنی فاش کردی سر مرا خدای تعالی جزا دهد ترا بآنچه کردی در افشای راز من بعد از آن
در طی مسافت و شتافتن بسوی مدینه آن حضرت محمد شده منزل بمنزل می آمد تا بموضعی رسید
که آنجا را کراع الغمیم نام بود بآنجا که رسیدند باز جبرئیل علیه السلام نازل شد این آیه را آورد فلعلک
تارک بعض ما یوحی الیک وضائق به صدرک یعنی ای رسول من پارهٔ از وحی که بسوی تو فرستم
ترک می نمائی و تنگ میسازی و سینهٔ ترا تحمل آن نماند و تنگ شد که این امر را در او جا گیر و این آیه نهایت
تاکید و تشدد داشت و باز هم بعد از ساعتی بموضع مشهور بغدیر خم رسید جبرئیل امین دیگر
باره بجهت تاکید رسانیدن و تبلیغ این امر مهم بسید کائنات رسید و آیهٔ مبارکهٔ یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک را تا آخر آیه آورد که و ان لم تفعل فما بلغت رسالته که بجا نیاوردی و نه
رسانیدی امر مرا پس تبلیغ رسالت نکرده و اکثر از رفیقان و منافقانیکه همراه تواند اندیشه و
خوف مباش که والله یعصمک من الناس خدای تعالی حافظ و نگهبان تست از شر دشمنان اندیشه مدار پس
بر این در آن محل در عین شدت گرما با آنکه محل نزول نبود فرود آمد و هر کس رفته بود امر نمود که بر
گردانیدند و هر که عقب بود ندا کردند که زودتر خود را برسانند و منبری از جهاز شتران ترتیب هم

خطبهٔ حضرت رسولؐ در روز غدیر خم است

نهاده بنا نهادند که پیغمبر خدا بر آن منبر برآمده و خطبهٔ بلیغ مشتمل بر فواید تمام خلایق و بلاغت ما لا
کلام در حمد و ثنای الٰهی و مواعظ و نصایح امت ادا نمود که در بسیاری از کتابهای علمای اهل سنت و شیعه
مذهب مذکور است عربی و فارسی بطریق متعدد زیاده از ده ورق مفصل که درین رسالهٔ مختصره
بعضی ترجمهٔ آن را ذکر خواهد نمود و تمام فرمایش حضرت رسولؐ در خلافت و امارت و ولایت حضرت
امیر المؤمنین است که از جانب حضرت رب العالمین ادا فرموده اند من جمله ترجمهٔ ابن عباس فرموده حضرت
که — گوش کنید ای حاضران و مطیع و فرمان بردار باشید ای مؤمنان که این مقامیست که خدای تعالی
مرا امر نموده است برسانم بشما ای گروه آدمیان که نصب فرموده است حق تعالی در میان شما صاحب اختیاری
در امر دین و دنیای شما و امامی که اطاعت او فرض است بر مهاجر و انصار و حاضر و غائب و عرب و عجم و
بزرگ و کوچک و بنده و آزاد و سفید و سیاه هر که بوحدانیت خدا اقرار دارد و حکم او بر همه جاری
باد که بعد از من علیست امام و امیر و والی بر خلق و بعد از او ذریهٔ من است که از اولاد علی امت باشند
تا روز قیامت و کسی بعد از من بغیر از علی سزاوار امامت نیست و اینمعنی از بعضی خطبهٔ حضرت رسول است
و بعضی از روایت حذیفه باین قسم است که گفت وقتی این آیه نازل شد که بغدیر خم رسیدیم و هوا بمرتبهٔ گرم بود
که اگر گوشت بر زمین می افکندند بریان می شد پس فرمودند اگر دند جمع شوند مردم و مقداد و سلمان و
ابوذر و عمار را امر کرد که زیر درختان خار را بروبند و سنگها را بر روی یکدیگر بگذارند بشکل منبر
بقدر قامت رسول الله ص پس ساختند منبر را و جامهٔ بر رویش کشیدند و حضرت رسولؐ بر منبر بالا رفت
و خطبهٔ طولانی در نهایت فصاحت و بلاغت ادا فرمودند تا آنکه گفت اقرار میکنم از برای خدا بر نفس
خود ببندگی و گواهی میدهم از برای او بخداوندی و ادا میکنم آنچه وحی کرده است بسوی من از ترس آنکه
اگر نکویم و نکنم بلای عظیمی بر من نازل شود و وحی کرده است خدا بسوی من که یا ایها الرسول بلغ ما
انزل الیک من ربک فی علیّ تا آخر آیه پس گفت ای گروه مردم من تقصیر نکردم در رسانیدن آنچه که
خدا بسوی من فرستاده و بیان میکنم من برای شما سبب نزول این آیه را بدرستیکه جبرئیل مکرر بر من نازل شد
و امر کرد از جانب خداوند جلیل که بگویم در حضور مردم و اعلام کنم هر سیاه و سفید را که علی بن ابی طالبؑ
برادر من است و خلیفهٔ من است و امام امت بعد از من ایها الناس ای مردم علم من احاطه کرده است بر
منافقانیکه میگویند بزبانهای خود آنچه نیست در دلهای ایشان و این را سهل و آسان می انگارند و نزد خدا عظیم است

حاضرین غائبین را خبر نمودند [illegible] حضرت علی [illegible] بخلافت

خطبهٔ روز غدیر
و اثبات خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

و مرا آزار کردند در باب علی آزار بسیار تا اینکه مرا بیشتر گفتند او گوش است یعنی آنچه میگویند او قبول کند بسبب آنکه میدیدند که علی همیشه با من است و من پیوسته متوجه اویم تا آنکه حق تعالی فرستاد آیه و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن یعنی از جمله منافقین جمعی هستند که آزار و اذیت پیغمبر میکنند و میگویند که او گوش بجز مردم است یعنی علی بگو یا محمد او گوش نیکیست از برائی شما ایمان میاورد از برای خدا و ایمان می آورد از برای مؤمنان پس آنحضرت فرمود که اگر گویند گانرا خواهم نام می برم میتوانم گفت و باید بیند که حقتعالی نصب کرده است علی را از برای شما ولی و صاحب اختیار و امامی که واجب کرده اید است اطاعت او را بر مهاجر و انصار و بر تابعان و بر صحرا نشینان و شهریان و هر عربی و عجمی و هر آزادی و بندهٔ بزرگ و کوچک سیاه و سفید و بر هر که اقرار بیکتائی خدا دارد پس حکمش بر همه رواست و گفتارش بر همه نافذ است و امرش بر همه جاریست و ملعونست هر کسیکه مخالفت او کند و مرحوم است هر که تصدیق او کند ای گروه مردم تدبر کنید در قرآن و بفهمید آیات محکمات آنرا و عمل کنید بآنها و تتبع نکنید متشابهات آنرا پس بخدا سوگند که واضح نمیکرداند تفسیر قرآنرا مگر علی ای گروه مردم و بدرستیکه علی و طیبین از ذریه من که از صلب ویند ثقل کوچک است و قرآن ثقل بزرگتر است از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و حلال نیست امارت و پادشاهی مؤمنان از برای احدی بعد از من بغیر از پس دست زده و بازوی علی را گرفت و بالا برد و یک درجه پائین تر از خود باز داشت بطرف دست راست خود پس دست او را بلند کرد و گفت ایها الناس ای گروه مردم کیست اولی بشما از جانهای شما صحابه گفتند خدا و رسول پس گفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی میکند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند یاری کن هر که او را یاری کند خداوندا واگذار هر که او را واگذارد بدرستیکه خدا کامل کرد از برای شما دین شما را بولایت و امامت او و هیچ آیه نازل نشده است که خطاب بمؤمنان کرده باشد مگر آنکه ابتدا باو کرده است و شهادت نداده است در سورهٔ هل اتی مگر از برای او و فرستاده است سورهٔ هل اتی را مگر از برای او و ذریه هر پیغمبری از صلب خود شد هست و ذریهٔ من از صلب علی است دشمن نمیدارد علی را مگر شقی و بدبختی و دوست نمیدارد او را مگر متقی و پرهیزکار و سورهٔ عصر در شان علی

خطبهٔ روز غدیر که در اثبات خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است

نازل شده و تفسیرش اینست که سوگند یاد میکنم بعصر قیامت که ایشان یعنی دشمنان آل محمد در
زیان کاری اند مگر آنها که ایمان آورده اند بولایت علی ع و اعمال صالحه کردند باعانت و رعایت
برادران خود و وصیت کردند یکدیگر را بحفظ دین حق که ولایت علی و اولاد او است و وصیت
کردند یکدیگر را بصبر بر فتنه ها و شدت ها در غیبت قائم آل محمد ای گروه مردمان ایمان
بیاورید بخدا و رسول او و بنوریکه خدا فرستاده است و در قرآن یاد کرده است و آن نور
امامت است که در علی است و در امامان فرزندان او تا مهدی که حق خدا را از مردم خواهد
گرفت و حق های همهٔ ما اهلبیت را ای گروه مردمان منم رسول خدا بسوی شما و پیش از من
پیغمبران گذشته اند و من برسنت و طریقهٔ ایشانم و علی ع موصوف است بصبر و شکر و بعد
از او امامان از صلب او همه چنینند ای گروه مردم گمراه شدند پیش از شما اکثر گذشتگان منم
صراط مستقیم و راه راست خدا که امر کرده است شما را در سورهٔ حمد که سؤال کنید از خدا هدایت
بسوی آن را پس بعد از من علی ع و بعد از او پسران من از صلب او امامانند که هدایت میکنند
مردم را بحق و راستی بدرستیکه من بیان کردم از برای شما و فهمانیدم حق را بشما و علی بعد
از من میفهماند و من بعد از این خطبه دعوت میکنم و میخواهم شما را که مصافحه کنید با من بر
بیعت علی ع و اقرار از برای او بامامت و بدانید که من بیعت میگیرم از برای خدا و علی ع بیعت میکرد
از برای من و من بیعت میگیرم از برای او از جانب خدا فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و
من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما یعنی پس هر که بشکند این بیعت را پس
بر خود شکسته و ضررش باو عاید میگردد و هر که وفا کند بآنچه خدا عهد کرده است بر آن بزودی
مزد بزرگ برا عطا میکند ای گروه مردم شما ها زیاده از آن هستید که همه با کف خود
با من مصافحه کنید بتحقیق که خدا مرا امر کرده است که اقرار از زبانهای شما بگیرم که اعتقاد
کرده اید بامارت علی ع و امامان که بعد از من می آیند که از نسل من و از صلب وی اند چنانکه گفتم که
ذریهٔ من از نسل او همه می رسد پس حاضران بغائبان برسانند پس بگوئید که ما شنیدیم و اطاعت
کردیم و راضی هستیم بآنچه رسانیدی بما از جانب خدا بیعت میکنیم با تو در این امر بدلهای ما و زبانهای
ما و دستهای ما و براین عقیده زندگانی میکنیم و بر اینحال میمیریم و بر این حال از قبرها مبعوث

خطبهٔ روز غدیر که
در اثبات خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است

بشویم و تغییر و تبدیل نمیکنیم و شک و ریبی نداریم بخدا و بتو و بعلی و بحسن و حسین و امامها که
یاد کردی بر عهد و پیمان که گرفتی از دلهای خود و بدل این پیمان و اعتقاد امر دیگری طلب نمیکنیم
و آنچه فرمودی خواهیم رسانید بهر که ببینیم پس مردم از همه طرف صداها بلند کردند بلی
شنیدیم و اطاعت کردیم امر خدا و امر رسول او را و ایمان آوردیم باو بدلهای خود پس هجوم
آوردند بر حضرت رسول و حضرت امیر ع و دست گشودند به بیعت کردن تا آنکه حضرت نماز
ظهر و عصر را در یکوقت بجا آورد و باقی روز مشغول بیعت بودند تا آنکه نماز شام
و خفتن را نیز در یکوقت بجا آوردند از کثرت طول بیعت و تنگی وقت و این خطبهٔ مختصریست از
آنچه علما در کتابهای خود ذکر نموده اند و نوشته اند و محمد غزالی ناصبی دعوی اجماع کرده امت
بر صحت حکایت روز غدیر و عبارات که عمر گفت بخ بخ لک یا علی یا ابن ابی طالب اصبحت مولای و
مولی کل مؤمن و مؤمنة یعنی خوشا بحال تو ای پسر ابی طالب صبح کردی و گردیدی مولای من
و مولای هر مؤمن و مؤمنه و احمد بن حنبل در مسند و ثعلبی در تفسیرش و ابن مغازلی شافعی
در کتاب مناقب بعبارات غزالی ابن جوزی که از اکابر این طایفه است نقل نموده حاصل استدلال
بآیهٔ یا ایها الرسول الخ و چون ابن جوزی شافعی رساله اسنی المطالب فی مناقب آل ابی طالب ع نام
کرده جمیعا نقل کرده اند که این آیه و الی هذا آیه در فضیلت امیرالمؤمنین ع نازل شد که روز غدیر
خم و همچنین آیهٔ الیوم اکملت لکم دینکم و همه باین روش نقل نموده اند که چون آیهٔ یا ایها الرسول
نازل شد حضرت رسالت پناه دست حضرت امیرالمؤمنین را بلند کرد تا بحدی که سفیدی زیر
بغل آن حضرت را دیدند و گفت ایها الناس الست اولی بکم من انفسکم و خلایق گفتند
اند بلی یا رسول الله پس فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق معه کیف ما دار معنی حدیث مذکور پیشتر
گفته شد و چون آیهٔ دویم الیوم اکملت لکم دینکم نازل شد حضرت رسول فرمود الله اکبر
علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب و بالولایة لعلی من بعدی یعنی بزرگست خدا که
منت نهاد بر من بکمال دین و تمام شدن نعمت و راضی بودن حق تعالی از پیغمبری من بولایت و امامت
برای علی بن ابی طالب بعد از من و بعد از آن باز اعاده فرمود قول اول را که من کنت مولاه فعلی مولاه الخ و ابن مغازلی

خطبهٔ روز غدیر که در اثبات خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است

در کتاب مناقب و خطیب در تاریخ بغداد و ابن عساکر و غیر ایشان روایت کرده‌اند از ابی هریره که
میگویند این آیه را فی هذه الآیة الیوم اکملت لکم دینکم بعد از آنکه پیغمبر دست علی را گرفت و ابن عباس نیز گفته
شد فرموده در آن وقت نازل شد و آنچه پیغمبر فرموده با تهنیت عمر بعلی بتفصیلی که بیان شد همه را از
ابی هریره علمای خود شان که گفتیم نقل قرآنیه میکنند و گفته‌اند هشتاد و شش هزار نفر که در روز
غدیر در خدمت حضرت پیغمبر حاضر بودند بر این حدیث و علمای اهل سنت این حدیث را در کتابهای
خود شان بطرق متعدده روایت نموده‌اند از آنجمله محمد بن جریر طبری بهفتاد و پنج طریق روایت نموده
و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بدوازده طریق روایت کرده است و گفته است که این حدیث صحیحی
از پیغمبر و من هیچ عیبی و علتی در او نمی‌بینم و این فضیلتی است که خدای تعالی علی را بآن ممتاز کرده
است و در اکثر کتابهای اهل سنت این حدیث مذکور است از آنجمله مسعود بن ناصر سجستانی که از
ثقات علمای مخالفان است در کتاب ولایت که هفده جزو است حدیث غدیر را از صد و بیست نفر صحابه
روایت کرده است و ابو القاسم حسکانی بطرق بسیار روایت کرده است و شیخ مفسر محدث عماد الدین بن کثیر
شافعی شامی در تاریخ کبیر در ترجمهٔ محمد بن جریر شافعی ذکر نموده که او را کتابیست مشتمل بر دو مجلد که
احادیث غدیر خم را در آن جمع نموده نقل نموده است که ابو المعالی جوینی شافعی که مشهور است بامام
الحرمین تعجب میکرده و می‌گفته که در بغداد کتابی در دست صحافی دیدم که در پشت آن نوشته بود
مجلد بیست و هشتم حدیث غدیر خم از طرق من کنت مولاه فعلی مولاه و از ابو العطاء همدانی منقولست که
گفته من این حدیث را در دویست و پنجاه طریق روایت دارم و شیخ محمد جزری شافعی که از اکابر اهل
سنت است در رسالهٔ مشهوره در تواتر حدیث غدیر تواتر این حدیث را از چندین طریق اثبات نموده است
و بعضی از اهل سنت این حدیث را بیکصد و بیست طریق و بعضی بیکصد و پنجاه طریق روایت کرده‌اند و در اکثر
کتابهای مخالفین این حدیث مذکور است مثل صحیح مسلم و صحیح بخاری و صحیح ترمذی و صحیح ابی داود و جمع بین
الصحیحین و جمع بین الصحاح الستة و مسند احمد حنبل و تفسیر ثعلبی و غیر اینها که حجت قاطع است در اثبات امر
خلافت و ولایت و وصیت حضرت امیر المؤمنین ع و ابو القاسم حسکانی بطریق بسیار روایت کرده است و ابن
عقده حافظ در کتاب الولایة بصد و پنج طریق روایت کرده است و محمد غزالی ناصبی دعوی اجماع بر صحت حکایت
روز غدیر و خطبات عمر که مشتمل است بر کلمهٔ بخ بخ لک یا ابن ابی طالب می‌نماید و تعجب است که گفته است محمد غزالی

خطبهٔ روز غدیر که در اثبات خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است

ناصبی بعد از این عبارت که ترجمهٔ او است یعنی روز اول قبول حکم الهی نمودند و رضا دادند و تسلیم شدند و بعد از آن هوای نفس و محبت دنیا و حب جاه و ریاست که ایشان را بخلافت نام برده اند و محبت انکه علم‌ها و نشانهای خلافت در پیش و پیش ایشان باشد و اسبان و استران سواری بست و پا از هم کذرانیده صورت شبکه منظر در آید و مردمان و خلایق بر در خانهٔ ایشان جمع شوند چنانکه روش حکام دنیا است و عهد و میثاق روز غدیر را فراموش کرده در پس پشت انداختند آخرت را بدنیا فروختند بها سهل و بد خرید و فروختی بود که ایشان کردند و در صحیح مسلم در جلد سیم روایت کرده از طاوس بن شهاب که یهودان بعمر گفتند که اگر آیهٔ الیوم اکملت لکم دینکم بر ما نازل میشد هر اینه ما آن روزیکه این آیه در آن روز نازل شده بود عید میکردیم و جملهٔ اشعاریکه در آن روز باذن حضرت رسول حسان بن ثابت انشا نمود از جملهٔ آن این ابیات است   وقال له قم یا علی فاننی رضیتك من بعدی اماما و هادیا
و اشعار حسان شاعر حضرت رسول در جمیع کتب علمای عامه مذکور است و متواتر است و مرویست که در آن روز جبرئیل بصورت شخصی خوش هیبت نیکو لباس معطر ببوی خوش در آن مجلس حاضر شد و بعد از اتمام وصایت حضرت رسول عرض کرد والله ما رأیت کالیوم قط ما اشد تاکدا لابن عمه انه یعقد له عقدا لا یحله الا کافر بالله العظیم و رسوله الکریم و ویل فویل لمن حل عقده والله که ندیدیم هم چنان روز و نشنیدم هرگز پیغمبری بچه شدتی و چه گونه تاکیدی از برای پسر عم خود عقد ولایت نموده باشد بدرستیکه حل این عقد نخواهد کرد و این گره را نخواهد کشود مگر کسیکه از خدا و رسول برگشته باشد و ویل و همای حسرت عظیم خواهد بود بر کسیکه حل این عقد کند و عمر خطاب از جملهٔ جمعی بود که این کلام جبرئیل را شنید پس بخدمت حضرت رسول آمد و آنچه از جبرئیل شنیده بود عرض نمود پس حضرت رسول فرمود که ای عمر آیا شناختی آن جوان را عمر گفت ندانستم حضرت فرمودند که آن شخص جبرئیل بود پس بپرهیز ای عمر که تو کشاینده این گره باشی بدرستیکه تو اگر حل این عقد نمائی یقین که خدا و رسول و مؤمنان از تو بیزار و بری خواهند بود و بر اهل بصیرت مخفی نیست که حل عقد و گره را که کشوده است و چه شخص است که کافر است مقتضای فحوای عبارات جبرئیل و ابو سعید سمان روایت کرده است که شیطان بصورت مرد پیری در روز غدیر خم نزد حضرت رسول آمد و گفت چه بسیار کم است کسیکه متابعت تو کند در آنچه گفتی در حق پسر عمت پس حق تعالی این آیه را فرستاد و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی بتحقیق که راست

از جملهٔ شعر حسان بن ثابت

خطبهٔ روز غدیر که در اثبات خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

گردانید شیطان بر مردم گمان خود را پس متابعت کردند او را مگر گروهی از مؤمنان پس جمع شدند
گروهی از منافقان که عهد آن حضرت را شکستند و گفتند دیروز محمد در مسجد خیف گفت آنچه گفت
و در این جا گفت هر چه گفت و اگر بمدینه برگردد تأکید این بیعت خواهد کرد و مصلحت در آنست که او را
هلاک کنیم پیش از آنکه داخل مدینه شود و چون شب شد چهارده نفر از منافقان در کمین آنحضرت
نشستند در عقبه که آن حضرت را هلاک کنند و آن عقبه بود میان جحفه و ابواء پس هفت نفر از جانب
راست عقبه و هفت نفر از جانب چپ عقبه نشستند که چون حضرت بآنجا رسد ناقه حضرت را رم دهند چون
شام شد و حضرت نماز خواند بار کرد و اصحاب حضرت پیش رفتند و حضرت بر ناقه تندروی سوار بودند
و چون بعقبه بالا رفت جبرئیل ندا کرد آن حضرت را که یا محمد این جماعت در کمین تو نشسته اند که ترا
بی خبر هلاک کنند پس حضرت بعقب نگاه کرد و گفت کیست اینکه در عقب من است حذیفه گفت منم حضرت
گفت که شنیدی از جبرئیل آنچه من شنیدم گفت بلی یا رسول الله گفت پنهان کن چون حضرت نزد ایشان
رسیدند ندا کرد ایشان را بنامهای خودشان و پدرانشان چون ندای آنحضرت را شنیدند بزیر رفتند و
داخل قافله شدند و شترهای خود را که عقال کرده بودند در عقبه گذاشتند و مردم بحضرت ملحق شدند و
حضرت بشتران ایشان رسید و شناخت که شتران کدام جماعت است و چون از عقبه بزیر آمدند فرمود که چه
جهت دارد که جماعتی در کعبه هم سوگند شدند که اگر بمیرد محمد یا کشته شود نگذارند که امر خلافت باهلبیت او
برسد پس بعد از آن چنین قصدی نسبت بمن میکنند و در حدیث طولانی حذیفه مذکور است که آن عقبه
مسمی بود بهرشی و حضرت مرا و عمار را طلبید و مرا امر کرد که مهار ناقه را بکشم و عمار را امر کرد ناقه را از
عقب براند چون بسر گردنگاه رسیدیم آن چهارده نفر منافق دبه‌ها پر از ریگ کرده بودند از عقب ناقه
آمدند و دبه‌ها را از زیر ناقه حضرت رسول انداختند نزدیک بود که رم کند حضرت صدا زد باو که ساکن
باش بر تو باکی نیست پس خداوند ناقه را بسخن در آورد و بزبان عربی فصیح عرض کرد بخدا سوگند یا
رسول الله که حرکت نمیکنم دست از جای دست و پا از جای پا تا تو بر پشت منی چون دیدند
منافقان که ناقه رم نکرد نزدیک آمدند که ناقه را بیندازند پس من و عمار شمشیر کشیدیم و دفع ایشان
و شب تاریکی بود پس ایشان ناامید شدند از آنچه که اراده کرده بودند و شب تاریکی بود پس برقی ساطع شد
و حذیفه همه را شناخت و حذیفه گفت نه نفر از قریش بودند ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و عبدالرحمن بن عوف و سعد

اراده منافقین قتل رسول خدا را در وادی عقبه

خطبهٔ روز غدیر که در اثبات خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است

ابی وقاص و ابو عبیده جراح و معویة بن ابی سفیان و عمرو بن عاص و پنج نفر دیگر ابو موسی اشعری و
مغیرة بن شعبه و اوس بن حدثان و ابو هریره و ابو طلحه انصاری **مؤلف گوید** حدیث حذیفه طولانیست
اگرچه فواید بسیار دارد ولی از طول حدیث مناسب این رساله نیست محض شاهد بر مقال ذکر کردند و
نیز ثعلبی و غیر او از مفسرین اهل سنت در سبب نزول آیهٔ سأل سائل بعذاب واقع روایت کرده‌اند
و همچنین صاحبان تواریخ ذکر نموده‌اند بلکه بنهایت مشهور است که حارث بن نعمان چون خبر
روز غدیر باو رسید بر شتر خود سوار شده و بمدینه خدمت حضرت پیغمبر ص آمد در وقتیکه مجلس آن
حضرت مملو از مهاجر و انصار بود پس عرض کرد یا محمد تو ما را بتوحید الهی و پیغمبری خود خواندی ما
قبول نمودیم و بنماز و روزه امر نمودی قبول کردیم و باینها راضی نشدی تا آنکه بازوی پسر عم خود
علی را گرفتی و بر ما تفضیل دادی آیا این کار را از پیش خود کردی یا از نزد خدا آن حضرت فرمود
که باذن خدا کردم پس حارث برگشت و گفت الهی اگر محمد میگوید در حق علی آنچه راست میگوید بر ما
تو بباران بر من سنگ بباران هنوز بشتر خود نرسیده بود که سنگی بسر او آمد که هلاک شد بعد
از آن این آیه نازل شد پس از آنچه گفتیم و نقل کردیم از برای کسیکه خالی از تعصب و کفر باشد ثابت و محقق است
بر امامت و وصایت و خلافت حضرت امیر المؤمنین ع و در اثبات امامت او احتیاج زیاده بر این بینه
و برهان نیست از برای احدی و لذا مناسب دانستم حکایتی از محمد بن طلحه شافعی که با وجود آنکه از
علماء اهل سنت است چون مرد با انصافی دانشمندی بوده است و مثل دیگران از رفقای خود کمر عداوت اهل بیت
را بر میان نبسته و بیچاره گی از دین بیگانه نشده از قلم خجسته الحال بخواطر ضعیف **مؤلف** در آمد که
گوشزد ارباب بصیرت نماید و بذکر آن بقلم تحریر در این رساله بیان نماید که در کتاب مطالب السؤال فی مناقب
آل الرسول که از تصنیفات او بوده است از صحیح ترمذی از زید بن ارقم حدیث غدیر را روایت نموده است و گفته
که روزی حضرت امیر المؤمنین از جمعی که در خدمت آن حضرت حاضر بودند پرسید که کسی در میان شما
نیست که حکایت روز غدیر را از حضرت رسالت پناه ص شنیده باشد سیزده نفر از آن جماعت شهادت دادند
که ما عبارت من کنت مولاه فعلی مولاه را از حضرت رسول الله ص شنیدیم و بعد از آن افاده فرموده که چون لفظ
من در من کنت مولاه افادهٔ عموم میکند دلیل است بر آنکه هر که حضرت رسول خدا مولا و صاحب اختیار او بوده است علی بن
ابی طالب ع مولا و صاحب اختیار او باشد بعد از آن افاده از آن بعمل نموده که چون لفظ مولی در قرآن مجید از روی

شأن نزول آیه سأل سائل بعذاب واقع

حدیث شریف نبوی در مدح علی

مجاز در معنیهای دیگر مستعمل است چون ناصر و دوست و وارث و غیرها بنا بر آن حضرت رسالت پناه تصریح بمعنی مولی و صاحب اولی بتصرف نموده و بیکی از الفاظ مذکوره مقید ساخته تا دانسته شود که مراد حضرت از لفظ مولی آنستکه هر نسبتی که میان امیر المؤمنین و هر شخصی از اشخاص امت واقع خواهد بود معنی من کنت مولاه فعلی مولاه آنستکه هر مؤمن که من مولی و اولی باو بودم از او امیر المؤمنین نیز چنین است و بعد از آن آنمرد گفته است که این حدیث صریح است در آنکه حضرت رسول امیر المؤمنین علی را بمنقبتی و مرتبه و درجه مخصوص ساخته که بغیر از او هیچ کس از جانب رسول خدا باین قسم مرتبه اختصاص نداشته و باین نحو منزلتی فایز نگشته و مضمون این حدیث آن اسلوبی است که حق تعالی در آیهٔ مبارکهٔ مباهله مندرج کردانیده و حضرت در این حدیث اشاره بان فرموده است در آنجا که حق تعالی نفس نبی و ولی را شبیه و نظیر یکدیگر شمرده است و هر دو را در یک کلمه درج و جمع ساخته و بضمیری که اضافه برسولست متصل ساخته و فرموده انفسنا و انفسکم و در حدیث حضرت رسول خواسته که ثابت نماید که آنچه ذات نبوی باآن موصوفست و درجه که خدای تعالی کرامت فرموده است بان حضرت علی هم بان اتصاف دارد و صاحب اختیار مؤمنانست و بجمیع صفات مذکوره متصف و جامع جمیع اوصاف معینه است و در آخر عبارت خود امر را افاده نموده و هذه مرتبة و منزلة نامیة و درجة علیة و مکانة رفیعة خصصه بها دون غیره فلهذا صار ذلک الیوم عیداً و موسم سرور لاولیائه یعنی اینمرتبه سامی و منزلهٔ نامی و درجهٔ بلند و محلی ارجمند است که مخصوص ساخته حضرت رسالت پناه آن را بحضرت امیر المؤمنین ع و ختم افادات در اینمقام باین شده است که از تتبع آیات قرآنی و افادات نبوی ظاهر می شود که هر صفت کمال که حضرت رسول ص اثبات آن بر جهت ابن عم خود علی ع نموده تا اول حق تعالی ذات مرتضوی را بان صفت نستوده است حضرت رسول ع اظهار نفرموده است و اگر اراده آن داشته تا از جانب حضرت عزت بان مأمور نشده بان حضرت جرأت بکشف آن نکرده و از انجمله چون حضرت عزت امیر المؤمنین را ناصر رسول خوانده و فرموده است هو مولیه و جبریل و صالح المؤمنین علیت و حضرت رسول ص نیز در اینجا موافقت امر الهی نموده در تعیین امامت و متکلم بکلمه شده که یکی از معانیش ناصر است تا چنانچه حق تعالی او را ناصر خوانده آن حضرت نیز اشاره بان نموده است او را ناصر گفته تا اینجا عبارات کلام این مرد مخالف است میدانم بعد کله باری آنکه این مرد در آخر عمر بینا یافته و خود را از آتش دوزخ خلاص نموده

باشد

مراد از انفسنا و انفسکم در آیهٔ مباهله

باشد و مؤید این افادۀ اخرین او است قول حافظ ابو نعیم که از علمای سنت در کتاب حلیة الاولیا
نقل نموده است که روزی حضرت رسول ص در مجلس تشریف داشت و امیر المؤمنین ع بخدمت
ان حضرت رفت چون چشم حضرت رسالت بر جمال حباب ولایت دستگاه افتاد فرمود که
مرحبا بسید المسلمین و امام المتقین و چون سیادت مسلمین و امامت متقین از صفات مخصوصۀ
نفس نفیس سید البشر بود و حق تعالی حضرت امیر المؤمنین را نفس رسول خدا خطاب فرموده در آیۀ
انفسنا و انفسکم ان حضرت بموافقت فرمودۀ الهی او را بهمان وصفیکه از اوصاف خجستۀ صفات
خودش بود نام برد و ابو نعیم هم بتائید قول خود انس بن مالک روایت نموده است و او از ابو هریره
نقل کرده که ابو هریره گفت روزی در مجلس حضرت رسول خدا ص حاضر بودم که ان حضرت به
تقریبی عمر بن خطاب نمود که یا ابا هریره میان من و خدا در بارۀ علی بن ابی طالب ع عهدی است و ان
عهد اینست که علی ع راه نمای بندگان او و امانت دار من است و محل نور ایمان و امام دوستان من
و نور طایفۀ که مرا اطاعت مینمایند و در احادیث هم وارد شده که در روز غدیر بعد از انکه امر وصایت
تمام شد حضرت رسول مسلمانان را امر نمود که سلموا علی علی بامیر المؤمنین و خیمۀ بپای نمود
جمیع خلق و لشکر فوج فوج وارد می شدند و بران حضرت سلام می نمودند باین طریق که السلام
علیك یا امیر المؤمنین ع و مبارکباد و تهنیت می نمودند و چون اقدس او را بعد از انکه خلایق را
امر به سلام از وجود اقدس نموده بود زبان معجز بیان خود باین کلام تکلم فرمود که انه سید المسلمین و امام
المتقین و قائد الغر المحجلین و هذا ولی کل مؤمن بعدی و ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن
و مؤمنة یعنی بدرستیکه علی سید بهترین مسلمانان و پیشوای متقیان و کشنده و راه نمای مومنان
است به بهشت چنانکه اسبان پیشانی سفید و دست و پا سفید در میان اسبان نشانداران گروه در میان
مردم بسفیدی روی محبت و نشان اند و اینست ولی و وصی و حبیب احبای هر مؤمن بعد از من بدرستیکه علی ع
از من است و من از علیم و او مولای مؤمنین و مؤمنات است بعد از انکه من از شما ها بیرون روم و ظاهر است
که این حدیث نیز دلالت بر مطلوب دارد و هر که حدیث غدیر را نقل کرده تمامی واقعه را باید بیان نماید

آیۀ پنجاه و دوم اهدنا الصراط المستقیم ثعلبی در تفسیر خود از مسلم بن حیان روایت کرده
که از ابو بریده شنیدم که گفت صراط محمد است و ال محمد ص و در تفسیر وکیع بن جراح از سفیان ثوری از سدی

آیات قرآنی که در اثبات امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است

از مجاهد از عبدالله بن عباس در آیه اهدنا الصراط المستقیم روایت کرده است که گفت ای گروه بندگان بگوئید ما را ارشاد کن بدوستی محمد و اهلبیت او و صاحب غایة المرام نقل نموده از ابراهیم بن محمد حموینی که از علمای عامه است بسند خود از خیثمه جعفی روایت کرده است که از حضرت امام محمد باقر ع شنیدم که فرمود مائیم جنب الله و مائیم بندگان خالص خدا و مائیم برگزیدگان خدا و مائیم که میراث انبیا در نزد ما است و مائیم امنای خدا و مائیم حجت خدا و مائیم رکنهای ایمان و مائیم ستونهای اسلام و مائیم رحمت خدا بر خلق و بما ابتدا کرد خدا آفرینش را و بما تمام میکند آنرا مائیم پیشوایان راه هدایت و مائیم چراغهای شب ظلمت مائیم منارهای هدایت مائیم سابقون و مائیم آخرون و مائیم علم بلندتر باشد از برای خلق هر که بما متمسک شود بما ملحق گردد و هر که از ما باز پس ماند هلاک گردد و مائیم سرکرده پیشانی و دست و پا سفیدان مائیم نیکان خدا و مائیم راه واضح و مائیم صراط مستقیم و مائیم نعمت خدا و مائیم راه روشن خدا و مائیم معدن نبوت و مائیم موضع رسالت و مائیم محل تردد ملائکه و مائیم چراغ روشن مر کسانی را که طلب روشنائی از ما کنند و مائیم راه راست مر کسانی را که بما پیروی کنند و مائیم راه نمایان بهشت و مائیم حلقهای محکم اسلام و مائیم جسرها و پلهائی که هر که بر آنها گذرد احدی بر او سبقت نگیرد و هر که از آنها باز پس ماند هلاک شود و مائیم درجه بلند و بزرگ خدا و بما فرو فرستد خدا رحمت را و بما سیراب کرده اند تشنگان را و مائیم که دفع کند بما خدای تع از شما عذاب را پس هر که ما را شناخت و تعقل نمود و اطاعت ما نمود او از ما است و بازگشت او بسوی ما است **آیه نود و یکم** ولئن الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط لناکبون نکب یعنی کناره جستن از راه راست و بعضی بمعنی خسران و خذلان گفته اند ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است بسند خود از اصبغ بن نباته از **حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام** روایت نموده است که در آیه ان الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط لناکبون فرمود کسانیکه ایمان نیاورده اند یعنی بر ولایت ما در روز قیامت از پل صراط کناره جویند و دیگر ابن شهرآشوب در کتاب خصایص از طریق عامه باسناد خود همین قسم روایت میکند از طریق عامه در معنی آیه شریفه مرویست یعنی صراط محمد و آل محمد علیهم السلام که ولایت محمد و آل محمد بوده باشد **آیه نود و دوم** آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم ابن شهرآشوب از تفسیر مجاهد نقل کرده است **و ایضا** ابن شهرآشوب در کتاب ابانة الفلکی آورده است که هر دو بسند خود نقل کرده اند که این آیه در شأن علی ع نازل شده است در وقتیکه ابو

آیه نود و یکم

آیه نود و دوم

آیات قرآنی که
در اثبات امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است

از علی شکایت کرد الخبر و معنی آیه اینست که ای گروهی که ایمان بخدا و رسول خدا آورده اید اطاعت
کنید خدا و رسول خدا را و اطاعت کنید اولو الامر از شمارا و حسن بن صالح بن حی نیز بدین از حضرت صادق
در معنی این آیه گفته است مراد ائمه اند از اهل بیت رسول خدا و ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه
است بسند خود از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که علی را دیدم در مسجد رسول خدا در ایام
خلافت عثمان با جمعیکه حدیث میگفتند و مذاکرهٔ علم فقه میکردند و حدیث طولانیست که ما مختصر از اثبات
مدعی خود اکتفا باخر حدیث میکنیم که بالجمله در طی مناشدات حضرت امیر علی بن ابیطالب با ایشان
می فرماید انشدکم بالله یاد دارید هنگامیکه آیه یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و
اولی الامر منکم و آیه انما ولیکم الله و رسوله و آیه لم یتخذوا من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنین
ولیجة نازل شد مردم عرض کردند یا رسول الله این آیات مخصوص بعضی از مؤمنین نازل شده اند یا
عموما در شان همه در آن وقت خدای تعالی رسول خود را امر فرمود که ولایت و الیان امر را با ایشان اعلام
کند و مانند نماز و روزه و حج و جهاد آن را تفسیر نماید و در روز غدیر خم آن حضرت خطبه خوانده
و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه همه مردم گفتند بلی یا علی همین است که می فرمائید الحدیث
آیه بیست و چهارم — انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین
واحدی از مفسرین عامه است در تفسیر آیه لا ینال عهدی الظالمین گفته است که خدای تعالی باین آیه
ابراهیم را اعلام کرد که بعضی از ذریهٔ او ظالم اند و گوید سدی گفته است که مراد از عهد نبوت و ولایت
است نمیرسد باولاد تو که او ظالم باشد و گوید فراء مشرک امام خلق نمیشود مؤلف گوید چون که
شرک از هر ظلمی بالاتر است ان الشرک لظلم عظیم پس مشرک امام نخواهد شد حق سبحانه و تعالی سخن حق
را بر زبان قاضی بیضاوی که متصلب در تسنن بلکه در اندک خشک با آنکه مخالف مذهب او است و ما ترجمه نقل
کلام او را نقل میکنیم که گفته است بدرستیکه امامت امانت از خدای تعالی است و عهدیست از خدا و ظالم
صلاحیت از برای بردن ندارد و اینست و جز این نیست که این امانت و عهد خدای تعالی خاص پاکیزگان و
پرهیزکاران است از ایشان و در او سند دلیل بر عصمت انبیا از کبایر قبل البعثة بدرستیکه فاسق
صلاحیت امامت ندارد انتهی کلام قاضی بیضاوی حشره الله مع اولیائه و ابو الحسن فقیه ابن مغازلی
شافعی بسند خود از عبد الله بن مسعود روایت کرده که رسول خدا فرمود منم دعا کرده پدر خود ابراهیم عرض کردم

آیه بیست و چهارم

مؤلف گوید

آیات قرآن مجید
در عهد امامت و بطلان ائمه غیر

یا رسول الله فرمود بلی حق تعالی وحی فرستاد بسوی ابراهیم که انی جاعلک للناس اماما ابراهیم ازین
وحی شاد شد خواست که این امامت در فرزندان او بوده باشد عرضکرد و از ذریتی من مثل من
امام قرار بده پس خدای تعالی وحی کرد باو که ای ابراهیم من با تو عهدی نمیکنم که بآن وفا نکنم عرضکرد
پروردگارا کدام است آن عهدی که بآن وفا نکنی فرمود ستمکاران از ذریه تو را امام نمیکردانم
ابراهیم عرضکرد پروردگارا کدام است که آن ظالمیکه عهد امامت باو نمیرسد فرمود کسیکه
سجده کند بتی را او را هرگز امام نمیکردانم عرضکرد واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام یعنی دور گردان
مرا و فرزندانم را ازینکه بپرستیم بتها را این بتها گمراه کردند بسیاری از مردم را رسول خدا
فرمود پس منتهی شد دعوت امامت بسوی من و برادرم علی که من و او هرگز پرستش بت را
نکردیم پس مرا پیغمبر کرد و علی را وصی من کرد انتهی **مؤلف گوید** تمام فرق مسلمین انکار
نتوانند نمود که خلفای ثلثه عبادت اصنام می نمودند قبل از اسلام و امامت عهد خداست او را
اهل نبوده و بقول پیروان ایشان قاضی بیضاوی پس ایشان صلاحیت امر تبرا نداشتند بحسب
اقرار خود شان **آیه پنجاه و هشتم** یوم ندعوا کل اناس بامامهم یوسف قطان در تفسیر
بسند خود از ابن عباس در آیه یوم ندعوا کل اناس بامامهم آورده است که گفت چون روز قیامت شود حق تعالی
ائمه هدی و مصابیح دجی و اعلام تقی حضرت امیر المومنین و حسن و حسین علیهم السلام را بخواند و
بایشان بفرماید شما خود و شیعیان شما از صراط بگذرید بی حساب داخل بهشت شوید بعد از آن
امامان فسق را بخواند و بخدا سوگند که یزید بن معویه نیز از امامان فسق است پس گوید بایشان که
دست شیعیان خود را بگیرید و بی حساب داخل جهنم شوید **مؤلف گوید** امام فاسق بسیار بودند
محض تعصب مذهبی یوسف قطان آنها را ذکر نموده است یزید را بتنهائی نام برده است ثعلبی
هم در تفسیر خود بسند خود آورده است که هر قومی را بامام زمان خود و کتاب پروردگار خود و سنت
پیغمبر خود می خوانند **آیه پنجاه و نهم** فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له
فیها بالغدو والاصال رجال ثعلبی که از علمای عامه است در تفسیر خود در تفسیر این آیه مرفوعا سند را
از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا این آیه را خواند پس مردی از جا برخواست و عرضکرد یا رسول الله
این خانها کدام اند حضرت فرمود خانهای انبیا ابو بکر از جای برخواست و عرضکرد یا رسول الله این خانها

آیه ۹۱ پنجاه و هشتم

آیه ۶۱ پنجاه و نهم

آیا قرآن مجید که در اثبات امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است

از آنهااست یعنی خانهٔ فاطمه و علی رسول خدا فرمود بلی از آنخانه هاست و از بهترین آنخانه‌ها است **وایضًا** باز هم ثعلبی در تفسیر خود همین روایت را بسند خود از انس بن مالک و از بریدهٔ اسلمی روایت میکند مثل خبر قبل چیزی که تفاوت دارد اینست که حضرت رسول در جواب ابی بکر فرمایند بلی خانهٔ علی و فاطمه از آنخانه‌هاست و از افاضل خانهٔ انبیاء است آیهٔ **ممّن هدینا واجتبینا** اِنَّ اللهَ اصْطَفٰی اٰدَمَ وَ نُوحًا وَّاٰلَ اِبْرٰهِیْمَ وَاٰلَ عِمْرٰنَ عَلَی الْعٰلَمِیْنَ ثعلبی از مفسران عامه است بسند خود از ابوالوایل روایت کرده است که در مصحف عبدالله بن مسعود بود که خواندم و آل ابرهیم و آل محمّد علی العالمین و از ابن عبّاس روایت کرده است که آل ابرهیم و آل عمران و آل یس و آل محمد علیهم السّلم بود آیهٔ **ممّن هدینا واجتبینا** و آت ذا القربی حقّه احادیث از عامه و خاصه بسیار است که ذوی القربی حضرت رسول حضرت امیر فاطمه و حسن و حسین و اولاد طاهرین آنحضرت بودند عیاشی در تفسیر خود باسناد خود از عبدالرحمن از حضرت ابی عبدالله روایت کرده است که چون آیهٔ و آت ذا القربی حقّه نازل شد رسول خدا بجبرئیل گفت مسکین را دانستم ذوی القربی کیانند جبرئیل گفت خویشان تواند رسول خدا حسن و حسین و فاطمه را نزد خود خواند و گفت پروردگار من مرا امر فرموده است که آن چیزرا که خدای تعالی بمن ارزانی داشته است بشما دهم اکنون من فدک را بشما دادم عیاشی **وایضًا** باسناد خود از ابن تغلب روایت کرده است که از حضرت ابی عبدالله سؤال کردم که رسول خدا فدک را بفاطمه ارزانی داشت فرمودند فدک را خدای تعالی بفاطمه عطا فرموده و در روایت دیگر است که چون آیهٔ و آت ذا القربی حقّه نازل شد رسول خدا بفاطمه داد و فرمود لک فدک و ثعلبی که از علمای عامه است در تفسیر این آیه گفته است خداوند باین آیه قصد کرده اقربای رسول خدا را بعد از آن ثعلبی گوید از سدی از ابو الدیلمی روایت شده است که حضرت علی بن الحسین به یکی از اهل شام فرمودند آیا قرآن خوانده گفت بلی فرمودند تو در سورهٔ بنی اسرائیل و آت ذا القربی حقّه آن شخص بآن حضرت عرض کرد شما بودید آن قرابتی که خدا بآن امر فرموده است که حق او را باو برسانند حضرت فرمودند بلی مائیم ذوی القربی حضرت رسول آیهٔ **شیعتهم** لَا یَسْتَوِیْۤ اَصْحٰبُ النَّارِ وَ اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَآئِزُوْنَ روایات خاصه و عامه اکر رسول خدا فرمود که اصحاب الجنّة کسانی باشند که مرا اطاعت کنند و

ایهٔ ممّن هدینا واجتبینا

ایهٔ ممّن هدینا واجتبینا

ایهٔ شیعتهم

...کلام است فرمود خانهای انبیاء ابوبکر عرض کرد یا رسول الله این خانه

آیات قرآنی که
در ولایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

بعد از من بحکم علی راضی باشند و اصحاب جهنم کسانی باشند که ولایت او را انکار کنند و عهد او را
بشکنند و با او مقاتله کنند و صاحب کتاب غایة المرام از ابو الموفق بن احمد که از اعیان علمای عامه است نقل میکند
بسند خود از جابر روایت کرده است که گفت ما در خدمت رسول خدا بودیم که علی ع داخل شد حضرت رسول خدا فرمود
قسم بآن کسی که جان من در دست او است که این مرد و شیعهٔ او فائزون یعنی رستگاراند در روز قیامت

آیهٔ هشتصد و یکم من جاء بالحسنة فله خیر منها وهم من فزع یومئذ آمنون ومن جاء بالسیئة
فکبت وجوههم فی النار الآیة ابراهیم بن محمد حموینی در کتاب فرائد السمطین فی فضائل المرتضی والبتول
والسبطین بسند خود از عبد الله جدلی و ابو نعیم اصفهانی بسند خود ایضاً از ابو عبد الله الجدلی
نیز بسند خود ایضاً از ابو عبد الله جدلی روایت کرده که بخدمت علی ع رفتم فرمود یا ابا عبد الله
ترا آگاه کنم از حسنه که هر کس آنرا بیاورد خدای تعالی او را داخل بهشت کند و از سیئه که هر کس آنرا بیاورد
خدای تعالی او را داخل جهنم کند و هیچ عملی با آن سیئه قبول ننماید گوید عرض کردم بلی یا امیر المؤمنین
فرمود آن حسنه دوستی ما و آن سیئه دشمنی با ما است و فرموده است فله خیر منها

آیهٔ هشتصد و دوم وربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة علی بن جعد بسند خود
از انس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که خدای تعالی آدم را از گل آفرید بطوریکه خواست و
بعد از آن فرمود ویختار یعنی بدرستیکه خداوند برگزید من و اهلبیت مرا بر جمیع خلق و اختیار
کرد ما را و مرا رسول خود کرد و علی را وصی من پس گفت ما کان لهم الخیرة پس من و اهلبیت من
برگزیده و اختیار کردهٔ خدائیم از خلق بعد از آن فرمود سبحان الله عما یشرکون و حافظ محمد بن مؤمن
شیرازی در کتاب خود از دوازده تفسیر بیرون آورده است و او از مشایخ اهل سنت است بسند
خود مثل از انس روایت کرده است که از حضرت رسول ص از این آیه سؤال کردم بهمین مضمون روایت
ذکر میکند تا آنکه حضرت گوید خدای تعالی من و اهلبیت مرا بر جمیع خلق اختیار کرد و ما را برگزید و مرا
رسول کرد و علی بن ابیطالب ع را وصی من بعد از من قرار داده ام که نشاید کان اختیار کنند کسی را
ولیکن خود اختیار میکنم هر کرا بخواهم پس من و اهلبیت من صفوة خدا و برگزیدگان اوئیم و
زیاده در آخر روایت اینست که فرمود وربک یعنی پروردگار تو ای محمد یعلم ما تکن صدورهم یعنی میداند
آنچه را پنهان میکنند در سینه‌ها شان حضرت فرمود یعنی منافقین نسبت بتو و باهل بیت

آیهٔ هشتصد و یکم

آیهٔ هشتصد و دوم

آیات قرآنی در
اثبات امامت حضرت امیر علیه السلام

تو یعنی اشکار میکند بزبانهای خود از دوستی تو و اهلبیت تو **آیهٔ بیست و سیم** الیوم
اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا از روایات عامه صدر الائمه نزد عامه
ابو المؤید موفق بن احمد در کتاب فضایل بسند خود از ابو هریره وابو سعید خدری روایت میکنند
وابرهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است بسند خود از ابو سعید خدری روایت میکنند وابو نعیم
ایضا از ابو سعید خدری روایت میکند همه مضمون روایت قریب بهم است که رسول خدا در روز غدیر خم
مردم را بولایت علی بن ابی طالب دعوت کرد و امر فرمود که تا زیر درختان را پاک کردند و ان روز روز پنجشنبه
بود پس علی را خوانده و بازوی او را گرفته بلند کرد چنانکه مردم سفیدی زیر بغل رسول خدا را مشاهده
کردند و از ان مکان متفرق نشده بودند تا ایه الیوم اکملت لکم دینکم الی اخر ایه نازل شد پس ان حضرت گفت
الله اکبر علی اکمال الدین واتمام النعمة ورضی الرب برسالتی والولایة لعلی من بعد بعد از ان فرمود من کنت
مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله پس حسان بن
ثابت رخصت خواست تا اشعاری در شان علی انشاء کند حضرت فرمودند بگو برکت و مبارکی خدا تبعم
وحموینی در عقب این حدیث ابیات را بطریق نسبا نقل نموده است و ابو نعیم در کتاب خود موسوم بنزول القران
فی امیر المومنین علی بن ابیطالب بسند خود از عطیه روایت کرده است که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک و
ایه الیوم اکملت لکم دینکم در خصوص علی بن ابیطالب بر رسول خدا نازل شد و در صحیح مسلم در جلد سیم
روایت کرده است از طاوس بن شهاب که یهود بعمر گفتند که اگر ایه اکملت لکم دینکم بر ما نازل می شد هر اینه
ما ان روز را که این ایه نازل شد عید میکردیم **آیهٔ بیست و چهارم** تقول نفس یا حسرتی علی
ما فرطت فی جنب الله وان کنت لمن الساخرین صاحب کتاب مناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة کوید از ابوذر
روایت کرده است که گفت رسول خدا فرمود که یا علی من و تو از جنب خدا افریده شدیم عرض کردم یا رسول الله جنب
خدا کدام است فرمود نفس سری مکنون و علمیست مخزون که جز ما احدی را از ان نیافریده است پس هر که ما را دوست
دارد بعهد خدا وفا کرده و هر که ما را دشمن دارد در اخر نفس خود که از دنیا می رود خواهد گفت یا
حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله یعنی ای ندامت و پشیمانی من بر انچه تقصیر کردم در جانب خدا یعنی در قبول
با امام او یا در حق اهلبیت رسول او و صاحب کتاب غایة المرام نقل میکند از محمد بن ابرهیم معروف بابن زینب نعمانی از طریق
عامه از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که گفت فرمان الهی نازل شد بر رسول خدا ای محمد نبی و ما در حق این حضرت

بودیم بما فرمود که اهل یمن نزد شما می آیند با بشاشت هر چه تمامتر و چون بر رسول خدا داخل شدند فرمود
ایشان جماعتی اند که دلهای ایشان رقیق و ایمان های ایشان ثابت و راسخ است و از ایشانست منصور که با هفتاد
هزار نفر که بیاری فرزندم و فرزند وصی ام خروج کند و حمایل شمشیرهای ایشان از لیف خرما است عرض کردند
یا رسول الله وصی تو کی است فرمود آن کسی است که خدای تعالی شما را امر فرموده که بآن چنگ بزنید و بهم
او بکرویید و از او جدا نشوید و فرموده است خدا واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا عرض کردند آن
حبل کدام است فرمود آنستکه خدای تعالی فرموده الا بحبل من الله وحبل من الناس و حبل خدا کتاب
او است و حبل مردم و خلایق وصی من است عرض کردند یا رسول الله وصی تو کی است فرمود آن کسی است
که خدای تعالی در شأن او فرموده است ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله عرض کردند
یا رسول الله جنب الله کدام است فرمود آنستکه خدای تعالی در حق او می فرماید یوم یعض الظالم
علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا و سبیل وصی من است و او بعد از من سبیل است
که مردم را بمن رساند عرض کردند یا رسول الله ترا قسم می دهیم بحق آن کسی که ترا بحق مبعوث کرده است که
او را بما بنمائید که ما همه باو مشتاق شده ایم حضرت رسول فرمود او آن کسی می باشد که خدای تعالی
گردانیده است او را علامتی برای اهل فراست پس هرگاه باو نظر کنید نظر من کان له قلب او القی السمع
وهو شهید خواهید دانست که او وصی من است چنانکه دانستید من پیغمبر شمایم اکنون در میان صفوف
جماعت بگردید و جستجو نمائید و بر روی مردم نظر نمائید دل شما هر که مایل شد او وصی من است
زیرا که خدای تعالی در کتاب خود می فرماید واجعل افئدة من الناس تهوی الیهم یعنی میل کنند بسوی او
و ذریه او راوی گوید ابو عامر اشعری در میان اشعریین و ابو غره خولانی در خولانیین و ظبیان و عثمان
بن قیس و عرنه دوسی در دوسیین و لاحق بن علاء از جای برخواستند و در میان صفوف
مردم افتادند و در روی ایشان نگاه میکردند تا آنکه اصلع البطین یعنی حضرت امیر المؤمنین ع
را گرفته عرض کردند یا رسول الله دل ما بجانب این مرد مایل است رسول خدا فرمودند شما نجیب و بر
گزیدگان که وصی رسول خدا را نادیده شناختید از کجا شناختید مؤلف گوید که جمعیکه شنا
روز در حضرت رسول خدا بودند و هزارها مناقب و فضایل و تخصیص و صایت و خلافت و ولایت و امامت
هیئت و مما احظروا استماع می نمودند که حضرت نسبت بحضرت امیر المؤمنین ع می فرمود لیکن [illegible] ده بر لیله

آیات قرآنی که در منقبت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است

انها سخت کشیده بود که انها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور تمام فرمایش حضرت
رسول را فراموش نمودند و عناد و نفاق خود را ظاهر نموده بنای مخالفت را گذاردند و از ان
حضرت اعراض نمودند و ان سرور اولیا و سید اوصیا را اخر دیگران قرار دادند خلاصه عرض
کردند ان جماعت اهل یمن یا رسول الله ص بمجرد نظر کردیم دل ما بجانب او نه میل نکرد و چون که او را
دیدیم دل ما ها در سینه طپید و بعد از ان ارام شد و جگرهای ما ربوده شد و اشک از دیدهای
ما بارید و دلهای ما روشن شد چنانکه گفتی او پدر ما است و ما فرزندان اوئیم رسول خدا فرمود
و ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم شما از او بمنزلت و مکانی هستید که سبقت لکم بها
الحسنی وانتم عن النار مبعدون یعنی سبقت حسنه است مر شما را بسبب ان منزلت و نیک بختی
در اول امر شما و شما ازاد شدگان از اتش جهنم می باشید و در اخر امر هم او نیکو بید هم چنین بودند
در وقعه جمل و صفین در رکاب حضرت امیر ع بفیض شهادت رسیدند و رسول خدا ص ایشان
را ببهشت بشارت داده بود و با ایشان فرموده بود که با علی بن ابی طالب کرم الله وجهه شهید خواهند شد

آیه بیست و پنجم

آیهٔ بیست و پنجم فاذن موذن بینهم ان لعنة الله علی الظالمین معنی آیه اینستکه پس
اواز دهد اواز دهنده در میان اهل بهشت و اهل دوزخ بدرستیکه لعنت خدا بر کافران و ستم
کاران است حاکم ابو القاسم حسکانی از علمای اهل سنت بسند خود از محمد حنفیه از علی ع روایت کرده است
که فرمود ان موذن منم **ایضا** از ابو صالح از ابن عباس روایت کرده است که گفت در کتاب خدا
علی را نامهائیست که مردم انها را نمیدانند از جمله انها قول خدای تعالی است فاذن موذن بینهم که در
ان اسم ان حضرت است بعد از ان ابن عباس گفت الا لعنة الله علی الذین کذبوا بولایتی و استخفوا
بحقی یعنی اگاه باشید که لعنت بر ان جماعتی است که تکذیب ولایت من کردند و حق مرا سهل شمردند و غصب
حق من نمودند

آیه بیست و ششم

آیهٔ بیست و ششم وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم الایه معنی ایه
اینستکه بر اعراف مردانی چند اند که می شناسند هر یک از اهل بهشت و دوزخ را بعلامتهای ایشان
چه بهشتیان سفید روی و دوزخیان سیاه روی می باشند حاکم ابو القاسم حسکانی باسناد
خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است و صاحب کتاب مناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة بسند خود از ابن عباس
روایت کرده که در خدمت حضرت امیر المؤمنین ع نشسته بودیم ناگاه ابن الکوا امد و عرض کرد یا امیر المؤمنین ع

آیات قرآنی که در فضیلت حضرت امیر المومنین علیه السلام است

مراد از معنی آیهٔ و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم اعلام فرمای فرمودند یا ابن الکوا ما در روز
قیامت در بالای اعراف در میان بهشت و جهنم بایستیم و هر که ما را یاری کرده از شیعیان و دوستان ما و ما را
شناخته است و ما از علامات او بشناسیم و داخل بهشت کنیم و هر که ما را دشمن داشته و ما را از مقام و منزلت ما
پست کرده باشد و حق ما را نشناخته او را از علامات او بشناسیم و داخل جهنم کنیم و روایت اصبغ بن نباته
که حاکم ابو القاسم حسکانی نقل نموده ایضا مثل همین خبر است **آیهٔ شصت و هفتم** قل کفی با
الله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب ابو نعیم اصفهانی باسند خود از ابن حنفیه روایت کرده است
که در آیهٔ قل کفی بالله الی آخر آن کسی که نزد او علم کتاب است علی بن ابی طالب است و شیخ علی بن یونس نباطی
عاملی در کتاب صراط مستقیم گفته است و ثعلبی در تفسیر خود آورده است که ابن عطا آورده که در خدمت
ابو جعفر در مسجد نشسته بودیم عبد الله بن سلام را دیدیم گفتیم اینست که علم کتاب در نزد او گفت
نه اینست آن کس مگر علی بن ابی طالب و ابو ابراهیم از ابن حنفیه بدو طریق روایت کرده است و گفته است این
روایت منسوب است با ابن عمر و جابر و ابو هریره و عایشه و ثعلبی که از مفسران عامه است در تفسیر خود
آورده است که همین عبد الله بن سلام از حضرت رسالت پناه پرسید که یا رسول الله چه کس بود که تخت
بلقیس را از شهر صبا نزد سلیمان حاضر کرد فرمود آن کس نبود مگر علی بن ابی طالب باسمی از اسماء اعظم
الهی تخت بلقیس را نزد سلیمان حاضر ساخت پس پیغمبر بعلی فرمود یا علی تو با پیغمبران بودی پنهان
و با من بودی آشکارا و در اخبار بوضوح پیوسته است که آن حضرت در همه از منه بامر الهی بصورتی که خواسته
متمثل می شده و امور عجیبه از او بظهور می رسیده **آیهٔ شصت و هشتم** و اذان من الله و رسوله الی
الناس یوم الحج الاکبر ان الله بریء من المشرکین و رسوله یعنی ظاهر اینست این اعلام
است از خدای تع و رسول او بسوی مردمان در روز حج اکبر که عید قربانست و مضمون
اعلام اینست که خدای تع بیزار است از مشرکان و عهود ایشان و رسول او نیز بیزار است
و صدر الائمه نزد عامه موفق بن احمد باسند خود از عبد الرحمن ابی لیلی روایت کرده است که رسول خدا در
روز خیبر لوا را بدست علی بن ابی طالب داد و بر دست او خدا فتح را روزی کرد و در روز غدیر خم
او را باز داشت و مردم را اعلام کرد که علی مولای هر مومن و مومنه است و بعلی فرمود تو از منی
و من از توام و باز فرمود تو از من بمنزله هرونی از موسی و باز فرمود من صلحم با کسی که با تو صلح است و

آیهٔ شصت و هفتم ۹۱

آیهٔ شصت و هشتم ۹۲

آیات قرآنی در اثبات خلافت حضرت امیر علیه السلام است

وجنگم با هرکه با تو جنگست وبعلی فرمود تو قتال خواهی کرد بر تاویل قرآن چنانکه من قتال کردم بر
تنزیل قرآن وباو فرمود تو بری سنت وبر محکم خدا وباو فرمود تو بیان میکنی از برای مردم آنچه
مشتبه شود بر ایشان بعد از من وبعلی فرمود تو امام هر مومن ومومنه بعد از من
وباو فرمود تو آن کسی که آیه واذان من الله ورسوله الی الناس یوم الحج الاکبر درشان تو
یا علی نازل شده است در نصف جزء نهم از صحیح خود در همین آیه واذان من الله بسند خود
از ابو هریره نقل میکند که ابوبکر در آن سال در جملهٔ موذنانی بود که در یوم النحر فرستاده
بود فرستاد باینکه مردم را اعلام کند باینکه بعد از این سال مشرکی حج نکند وعریانی
در خانهٔ کعبه طواف نکند حمید گوید رسول خدا علی را از پی ابوبکر فرستاد
وامر فرمود که سورهٔ برائت را بر مردم بخواند وایشان را از این سوره اعلام کند ابوهریره
گوید علی در میان اهل منی در روز نحر بسورهٔ برائت وباینکه بعد از این سال مشرکین حج نکنند
وبرهنه طواف ننمایند اعلام نمود **آیه شصت وسیم** آیه یوفون بالنذر ویخافون یوما
کان شره مستطیرا از روایات عامه ابو المؤید موفق بن احمد خطیب خوارزم در کتاب مناقب امیر المومنین
بسند خود از مجاهد واز ابن عباس وهمچنین ثعلبی از ابو صالح از ابن عباس روایت کرده اندکه در آیه
یوفون بالنذر گفت وقتی حسن وحسین مریض شدند رسول خدا ایشان را عیادت کرد ابوبکر وعمر
نیز در خدمت آن حضرت بودند وتمام عرب نیز بعیادت ایشان رفتند بعلی بن ابیطالب گفتند یا ابا الحسن
بجهت شفای دو فرزند نذر کن آن حضرت هم نذر نمود که اگر دو فرزندم از این مرض شفا یابند شکرانه
آن سه روز روزه دارد وفاطمه هم نیز چنین نذر کرد وکنیزکی که او را فضه میگفتند او نیز چنین نذر
کرد خدای تعالی بر ایشان لباس صحت وعافیت پوشانید **مؤلف گوید** چون این خبر را در آیه
سی ودویم نقل وذکر نمودیم لهذا بجهت تکرار ساقط شد بقیهٔ خبر واخبار متواتره در خصوص این قصه
ونزول سورهٔ هل اتی در حق حضرت امیر المؤمنین وفاطمه وحسن وحسین بنقل وروایت روات عامه
وخاصه شده است بحد تواتر ودر این خبر مذکور ابیاتی از فرمایش حضرت امیر وفاطمه ذکر نموده اند حقیر
محض اختصار آن ابیات را ساقط نموده تحریر نکردم معلوم بوده باشد **آیه هفتادم** یا ایها
الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه از روایات عامه ثعلبی در تفسیر

آیات قرآنی که در فضیلت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است

آنکس که خدای متعال دوست دارد ایشان را و ایشان دوست دارند او را آن کس علی است **وایضا**
ثعلبی بسند خود از ابن مسیب آورده است که ابوهریره حدیث میکرد و میگفت رسول خدا فرمود
که در روز قیامت جماعتی از اصحاب من بر سر حوض من آیند پس ایشان را از سر حوض من برانند و
پراکنده کنند من عرض کنم پروردگارا ایشان اصحاب منند پس گفته شود که یا محمد ترا علمی بحال این
جماعت نیست که پس از تو چه کردند اینها مرتد شدند و از دین خود برگشتند و معنی آیه شریفه این است
که هر که از شما بر گردد و مرتد شود پس زود است که بیاورد خدای تعالی قومی را که دوست دارد ایشان را
و ایشان دوست دارند او را مهربان باشند بر مؤمنان و سخت دل باشند بر کافران جهاد کنند در راه
خدا و از ملامت کسی نترسند و گفته است ثعلبی آن کس علی بن ابی طالب است **ایضا** و **کریمه**
وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا اند روایات عامه ثعلبی در تفسیر این آیه بسند خود
از ابن سیرین آورده است که گفت این آیه در شان رسول خدا و علی بن ابی طالب نازل شده که
او شوهر فاطمه است و او است آن کسی که خدای تعالی او را از آب آفرید و او را خویش نسبی پیغمبر و داماد
او کرده است و پروردگار تو بر هر چیزی قادر و توانا است و ابراهیم بن محمد حموینی بسند متصل از حسین اشقر
و مالکی هم در فصول المهمه بهمین قسم روایت میکند حموینی از حسین اشقر آورده که از ابن سیرین در خصوص
این آیه شنیدم که گفت این آیه در شان رسول خدا و علی نازل شده و رسول خدا فاطمه دختر خود را
بعلی تزویج نمود و علی پسر عم رسول خدا و شوهر دختر او است پس هم خویش نسبی حضرت رسول است
و هم صهر و داماد او است و پروردگار تو بر هر چیزی توانا است **و ابن شهرآشوب** از طریق عامه
و خاصه از ابن عباس و ابن مسعود و جابر و براء بن عازب و انس و ام سلمه و سدی و ابن سیرین و
حضرت باقر ع در آیه وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا روایت کرده است که آن محمد و
علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام **و در روایت دیگر** بشر و نسب فاطمه و صهر علی است و
مالکی هم در کتاب فصول المهمه از محمد بن سیرین در آیه شریفه آورده است که گفت این آیه در شان نبی و علی
نازل شده است و علی بن ابی طالب پسر عم رسول خدا و شوهر دختر او فاطمه است **ایضا** و **کریمه**
وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ از روایات عامه ابراهیم بن محمد حموینی بسند خود از سلیم
قیس هلالی در حدیث طولانی بیان میکند که حضرت امیر المؤمنین ع مناقب و فضایل خود را در مجمع کثیر

ان

آیات قرآنی که در اثبات امامت حضرت امیر و اوصیا علیهم السلام است

از مهاجرین و انصار ذکر میکند و از ایشان اقرار میگیرد بفضایل خود تا آنکه می فرماید شما را بحق خداوند سوگند میدهم آیا میدانید که خدای عزّ و جلّ در کتاب خود در چند آیه سابق را بر مسبوق داد از امّت سبقت نگرفت بر من در ایمان بخدا و رسول خدا گفتند بلی فرمود دانشمندکم الله میدانید که چون آیه السّابقون الاوّلون من المهاجرین والانصار و آیه السّابقون السّابقون اولئک المقرّبون نازل شد از حضرت رسول سؤال کردند فرمود خدای فرو فرستاده این آیات را در انبیا و اوصیا ایشان و منم افضل انبیا و رسل و علیّ بن ابی طالب ع وصیّ من افضل اوصیا است همه گفتند بلی حدیث طولانی است و نیکو حدیثی است مختصر از آن مجمل ما حتیاج گفتار شد و ابن شهر آشوب از طریق عامّه در جائیکه میگوید الرّوایات فی انّ علیّاً اوّل النّاس اسلاماً کثیرة وقد صنّف فیه الکتب بعد از آن از مالک بن انس از ابو صالح از ابن عبّاس روایت کرده است که آیه والسّابقون الاوّلون در شان امیر المؤمنین ع نازل شده و آن حضرت سبقت گرفت بر همه مردم بایمان و بدو قبله نماز کرد و با رسول خدا دو بیعت کرد بیعت بدر و بیعت رضوان و دو هجرت نمود با جعفر بسوی حبشه و از حبشه بسوی مدینه بعد از آن ابن شهر آشوب گوید که جماعتی از مفسّرین این روایت را کرده اند و صاحب کتاب غایة المرام میگوید که ابو نعیم اصفهانی میگوید در آیه والسّابقون الاوّلون علی ع و سلمان را ذکر کرده است

آیه هفتاد و سیوم السّابقون السّابقون اولئک المقرّبون از روایات عامّه حافظ ابو نعیم بسند خود از ابن عبّاس روایت کرده است که سابق این امّت علیّ بن ابی طالب است و ابو المؤیّد موفّق بن احمد بسند خود از ابن عبّاس روایت کرده که عمر بن خطّاب شنیدم وقتیکه جمعی در نزد او بودند و سابقان باسلام را ذکر میکردند عمر گفت امّا علی ع را از رسول خدا شنیدم که فرمود در علی سه خصلت است که من دوست میداشتم که یکی از آنها از من باشد و مرا بهتر بود از آنچه آفتاب بر آن تابید و نزد من و ابو بکر و ابو عبیده و جمعی از اصحاب بودیم که رسول خدا ع دست بر پشت علی زده و فرمود یا علی انت اوّل المؤمنین ایماناً و اوّل المسلمین اسلاماً و انت منّی بمنزلة هارون من موسی الی آخر و ابن مغازلی شافعی فقیه در کتاب مناقب در آیه السّابقون السّابقون بسند خود از ابن عبّاس روایت کرده است که سابقان سه نفرند یکی یوشع بن نون که از همه پیشتر بموسی ع ایمان آورد و یکی صاحب یس که بعیسی ع پیش از همه ایمان آورد و یکی علیّ بن ابی طالب ع که بمحمّد ص قبل از همه کس ایمان آورد و علی ع از همه آنها افضل است

آیه هفتاد و چهارم

اقبموا

اقیموا الصلوة وآتوا الزکوة وارکعوا مع الراکعین از روایات علماء موفق بن احمد که از اعیان علماء عامه است در کتاب فضائل بسند خود از ابن عباس و نیز در کتاب ابو نعیم اصفهانی فیما نزل القرآن فی علی وحبری از ابن عباس روایة باسناد خود از ابوصالح از ابن عباس و کلبی روایت نموده اند که آیه مخصوص حضرت رسول و حضرت امیر علی ابی طالب نازل شده و این دو اول کسی بودند که نماز گذاردند و رکوع کردند برای خدای تعالی آیهٔ هفتاد و پنجم انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا از روایات عامه موفق بن احمد بسند خود از جابر روایت کرده است که رسول خدا فرمودند چون حقتعالی آسمان و زمین را آفرید آنها را دعوت کرد و ایشان اجابت کردند پس نبوت من و ولایت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را بر ایشان عرض کرد همه را قبول نمودند بعد از آن خلق را خلق نمود و امر دین را بما تفویض کرد پس سعادتمند کسی است که بمحبت ما سعادت یافته و شقی کسی است که بدشمنی و ولایت ما شقی شده باشد مائیم مردمان حلال کننده آنچه حلال است و حرام کننده آنچه حرام خداوند ابوبکر شیرازی که از علماء عامه است در کتاب نزول القرآن فی شان علی علیه السلام باسناد خود از مقاتل از محمد بن حنفیه از حضرت امیر علیه السلام در آیهٔ انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال روایت کرده است که آنحضرت فرمود که خدای تعالی امانت مرا بر هفت آسمان عرض کرد ثواب و عقاب عرض کرد گفتند بار امانت ثواب و عقاب نمیکنیم ولکن او را بر میداریم بدون ثواب و عقاب و خدای تعالی امانت و ولایت مرا بر مرغان عرض کرد اول مرغی که ایمان آورد باز بود و قبره که قسمی است از طیور مثل گنجشک و در کتاب حیوة الحیوان تالیف دمیری که از علماء عامه است نیز مثل این حدیث را نقل کرده و ننامده در این حدیث اینست که باجمله فرمودند در اول مرغی که انکار ولایت من کرده بوم بود بوم و عنقا بود خدای تعالی آنها را از میان طیور لعن کرد بوم فلعنت نداردکه در روز پرواز کند و نظر بکند بکه مرغان آنرا دارند و عنقا پوشیده در دریاها و مرغان او را نمی بینند و کعب الاخبار روایت کرده است که ذکر باز اینست میگوید سبحان ربی و بحمده و در حدیث است که قبره در ذکر خود میگوید لعن الله مبغضی آل محمد و خدای تعالی امانت مرا بر زمین عرض کرد هر بقعه که بولایت و امامت من اقرار کرد خدای تعالی آنرا طیب و مبارک و زکی و کیاه و ثمر آن

امانت عرض نمودن

ذکر بعضی از طیور ملعون

آیات قرآن مجیده
در اثبات امامت حضرت امیر مؤمنان است

آن را شیرین و گوارا و ابشر ان را زلال کردانید و هر بقعه که جاحد امانت و امامت و ولایت من شد
آن را شوره زار کردانید که از ان گیاه نروئید و گیاه آن را تلخ و ثمرات آن را عوسج که خاری است
معروف و حنظل کردانید و ابشر ان را تلخ و شور ساخت بعد از ان فرمود وحملها الانسان یعنی امت
محمد حمل نمودند ولایت امیر المؤمنین ع و امامت ورا با بخیر آن بتوا ز ثواب و عقاب بر قبول
و انکار آن انه کان ظلوما لنفسه جهولا لامر ربه هر که ادای حق آن نکند او کسی ظلوم و غشوم
و حضرت امیر ع فرمود دوست نمیدارد مرا مگر مؤمن و دشمن نمیدارد مرا مگر منافق و حرام
زاده **آیۀ هفتاد و ششم** سأل سائل بعذاب واقع محمد حموئینی که از اعیان علماء عامه است
بسند خود از ابو اسحق ثعلبی روایت کرده است که در تفسیر خود گفته است شخصی از سفیان بن
عیینه پرسید از این آیه که در حق که نازل شده است سفیان گفت از مسئله سؤال کردی که
احدی پیش از تو از من سؤال نکرده بود حضرت جعفر بن محمد الصادق ع از پدران خود روایت کرد
که چون رسول خدا ص در روز غدیر خم مردم را ندا در داد و همه گرد آمدند دست علی ع را گرفته
فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه و این قضیه در اقطار بلاد شایع شد تا آنکه بحارث
بن نعمان فهری رسید آن ملعون بر ناقه خود سوار شده با بطح آمد و پیاده شد و اشتر خود را
بر بست و نزد رسول خدا ص آمد و جماعت بسیار در خدمت آن بزرگوار بودند گفت یا محمد ما را از جانب
خدا امر کردی بگفتن اشهد ان لا اله الا الله قبول کردیم بعد از آن بپنج نماز امر کردی قبول
کردیم و مارا بزکوة امر کردی قبول کردیم و مارا بروزه ماه مبارک رمضان امر کردی قبول کردیم
و باین بها قناعت نکردی دست پسر عمت علی را گرفتی و بر ما برتری دادی و گفتی من
کنت مولاه فعلی مولاه این امر از تست یا از جانب خدا است رسول خدا فرمود قسم بآن خدائیکه جز او
خدائی نیست که این از جانب خدا است حارث بن نعمان بازگشت بجانب ناقه خود میرفت و میگفت خدایا
اگر آنچه محمد میگوید راست است بر سر ما سنگ بباران یا ما را بعذابی دردناک معذب گردان
هنوز بناقه خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سرش آمد و از سوراخ دبرش بیرون رفت
واورا بجهنم واصل کرد پس این آیه سأل سائل بعذاب واقع نازل شد و روایات خاصه در خصوص این آیه و
شأن نزول او بهمین قسم که بیان شد این حدیث را چند نفر نقل نموده اند و در احتجاج طبرسی و غیره (مولف)

حظ نموده است **آیه هفتاد هفتم** وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ از
روایات عامه در مسند احمد حنبل بسند خود از زید بن ابی اوفی و ابراهیم بن محمد حموینی بحذف اسناد از
زید بن ارقم و ابن مغازلی در کتاب مناقب از زید بن ارقم روایت کرده است که روزی محمد مصطفی رسول خدا فرمود
فرمود شما را با یکدیگر برادر میکنم چنانکه خدای تعالی در میان ملائکه برادری افکند و بعد از آن بعلی فرمود
یا علی تو برادر منی و رفیق منی بعد از آن این آیه را تلاوت کرد اخوانا علی سرر متقابلین فی الله ینظر بعضهم
الی بعض و در کتاب مسند احمد حنبل و ابراهیم بن محمد حموینی از ابن عباس روایت است که بعد از ذکر حضرت
رسول ص در مواخات اصحاب پس علی ع عرض کرد یا رسول الله روح از بدنم مفارقت کرد و پشتم درشکست
از اینکه همه اصحاب را با هم برادر کردی مگر مرا از سخطی و غضبی است که بر من کرده اگر امر چنین شد که عتاب کنی و کرم
نمائی حضرت رسول ص فرمود که قسم بخدائیکه مرا برسالت بحق فرستاده که ترا نگاه نداشتم مگر از برای خود
تو از من بمنزله هرون از موسی مگر آنکه نبوت پس از من نباشد و تو برادر و وارث منی علی عرض کرد یا رسول الله
از تو چه ارث خواهم برد فرمود آنچه از انبیاء پیش از من برده اند عرض کرد از آنها چه برده اند فرمود کتاب خدا و
پیغمبر خود را و تو با من در قصر من خواهی بود در بهشت با دختر من فاطمه و تو برادر و رفیق منی بعد از آن این آیه
را تلاوت فرمود اخوانا علی سرر متقابلین و در روایت دیگر حافظ ابو نعیم بسند خود از ابو هریره روایت کرده است
که علی برسول خدا عرض کرد یا رسول الله من و فاطمه کدام یک نزد تو محبوبتریم آن حضرت فرمود فاطمه
از تو محبوبتر است نزد من و تو از فاطمه عزیزتری و گویا می بینم بر بالای حوض کوثر که دشمنان مرا از آن دور
میکنی و برد و آن حوض ابریقها بعدد ستارگان آسمان و تو و حسن و حسین و حمزه و جعفر در بهشت برادر
وار بالای سریرها و تختها در مقابل یکدیگر نشسته اید و تو یا علی با شیعه تو با من خواهید بود بعد از آن
این آیه اخوانا علی سرر متقابلین را تلاوت فرمود **آیه هفتاد هشتم** يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ از روایات عامه حبری از ابن عباس در این آیه روایت کرده است که گفت بالقول الثابت
یعنی بولایت علی ابیطالب ع **آیه هفتاد و نهم** وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ
نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ از روایات عامه روایت است از ابو صالح از ابن عباس در نزول این آیه روایت کرده است
که گفت یعنی کسیکه ترک نماید ولایت علی را خدای تعالی او را از طریق کور و از شنیدن کلمه حق کر کرداند و معنی این آیه است که
هر که اعراض کند از ذکر من بدرستیکه از برای او است در دنیا یا در قبر یا در جهنم زندگانی تنگ و عیشه و [illegible]

آیه هفتاد و هفتم

آیه هفتاد و هشتم

آیه هفتاد و نهم

اولا

آیات قرآن مجید که در فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام است

و او در قیامت کور است **آیهٔ هشتادم** و کفی الله المؤمنین القتال از روایات عامه نقل نموده اند که
در شان امیر المؤمنین نازل شد در جنگ احزاب بالجمله حافظ منصور بن شهردار بن شیرویه باسناد
خود از ابن عباس روایت کرده است که چون علی ع عمرو بن عبدود را بجهنم واصل کرد و نزد رسول
خدا ص آمد و از شمشیر او خون میچکید و چون تکبیر گفت و مسلمانان تکبیر گفتند رسول خدا ص
فرمود که خدای تع فضیلتی بعلی کرامت فرمود که باحدی پیش از او نداده و باحدی هم پس از
او نخواهد داد گوید پس جبرئیل نازل شد با ترنجی از ترنج های بهشت و عرض کرد یا رسول الله
حق عز و جل ترا سلام میرساند و میفرماید علی بن ابی طالب ع را باین ترنج بهشت تهنیت گوی
رسول خدای ص آن ترنج را بعلی داد و در دست علی شکافته بدو نیم شد از میان یا حریر سبزی
بیرون آمد و در وی بخط سبز این نوشته بود تحفة من الطالب الغالب الی علی بن ابی طالب ع یعنی تحفه ایست
از خداوندی که طالب و غالب است که برای علی بن ابی طالب ع فرستاده است و ابو نعیم اصفهانی در کتاب نزول
القرآن فی علی روایت کرده است که مرة بن عتبه این آیه را چنین خواند و کفی الله المؤمنین القتال بعلی بن ابی طالب
و ابو نعیم اصفهانی فی ما نزل من القرآن باسناد از سفیان ثوری از مهدی از مرة از عبد الله آورده است
که گوید جماعتی از مفسران گفته اند و اذکروا نعمة الله علیکم انجام آنکه خبر در شان علی نازل شد در
روز جنگ احزاب و بسند خود از عبد الله بن مسعود روایت کرده است که انه یقرء و کفی الله المؤمنین
القتال بعلی و کان الله قویا عزیزا یعنی خداوند توانا و غالب و قادر است بر هر چه بخواهد **آیهٔ
هشتاد و یکم** و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون از روایات عامه موفق بن احمد خطیب
خوارزمی بسند خود از زاذان از علی ع روایت کرده است که آن حضرت فرمود این امت هفتاد و سه فرقه
خواهند شد هفتاد و دو فرقه از آنها در آتش خواهند بود و یکی از آنها در بهشت و آنها فرقه که خدای تع
در شان ایشان فرموده است و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون و ایشان من و شیعیان
من اند و **ابن شهر آشوب** از روایات عامه از ابن عباس در این آیه شریفه روایت کرده است که گفت و
ممن خلقنا امة یعنی امت محمد یهدون بالحق یعنی علی بن ابی طالب ع که میخوانند مردم را بعد از توحید بسوی
حق و به یعدلون یعنی در امر خلافت بعد از تو و مراد از لفظ امت در این آیه علم خیر است که نیکان در سایهٔ
آن علم باشند یا مردمی که براه خیر روند چنانکه در آیه ان ابراهیم کان امة قانتا ای علما للخیر و ابن مردویه

که

آیات قرآن مجید
در فضیلت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

و ابن مردویه که از محدثان عامه است و همچنین حافظ ابو نعیم که از علمای اهل تسنن است از ابن
نیز همین حدیث را بعینه روایت کرده است و فخر رازی میگوید مراد از امت درین آیه قوم محمد اند از ابن
عباس مرویست و از انس بن مالک روایت کرده است که گفت من حاضر بودم و شنیدم که رسول خدا
این آیه را تلاوت نمود بعد از آن فرمود از امت من قومی اند که از امروز تا روزی که عیسی از آسمان
فرود آید بر حق خواهند بود و در راه حق ثابت قدم اند و متابعان ایشان هر که باشد بینا اند و جهان از ایشان خالی نخواهد
ماند آیه هشتاد و دوم یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین شرف
الدین نجفی در شان نزول این آیه گوید ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیاء بطریق خود از ابو هریره روایت
کرده است که این آیه در شان علی بن ابیطالب نازل شده است و مقصود از لفظ مؤمنین آنحضرت است
و معنی آیه اینست که ای پیغمبر برگزیده بس است ترا خدا و آنانکه پیروی تو کرده اند از مومنان
آیه هشتاد و سیم الا بذکر الله تطمئن القلوب ابو نعیم اصفهانی باسناد خود از ابو داود
انس بن مالک روایت کرده که رسول خدا فرمود الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکر الله الا بذکر الله تطمئن القلوب
فرمود ای پسر ام سلیم میدانی اینها کیانند عرض کردم یا رسول الله فرمودند اینها ما و اهل بیت
ما و شیعیان ما اند آیه هشتاد و چهارم قل جاء الحق و زهق الباطل ابو بکر شیرازی در کتاب نزول
القرآن از قتاده از ابن مسیب از ابو هریره روایت میکند که جابر بن عبد الله گفت ما با رسول خدا داخل
کعبه شدیم و سیصد و شصت بت بود و بتخانه بود رسول خدا امر کرد تا همه بتها را بر روی در انداختند
و بتی بلند در آنجا بود که آن را هبل میگفتند رسول خدا بعلی نظر کرده و فرمود تو بر دوش من بالا برو
تا این بت را سرنگون کنی یا من بدوش تو بالا روم حضرت امیر عرض کرد یا رسول الله تو بر دوش من
بالا رو چون رسول خدا بر دوش من بالا رفت مرا تاب و توانائی حمل بار رسالت نبود عرض کردم یا رسول الله
مرا قدرت آن نیست که ترا حمل نمایم و من بر دوش تو بالا روم و آن را سرنگون کنم رسول خدا بخندید و از
پشت من فرود آمد و پشت خود را خم کرده و من بر پشت او بالا شدم و بحق آن خدا و قسم بآنکسی که
دانه را شکافته و خلق را آفریده که اگر در آن وقت میخواستم آسمانها را بدست خود نگاه دارم میتوانستم
بود بالجمله هبل را از بالای کعبه بزیر انداختم پس خدا نازل کرد این آیه را فقل جاء الحق و زهق الباطل
یعنی بگو یا محمد که حق آمد و باطل برطرف شد ابو المؤید موفق بن احمد بسند خود از ابو مریم از علمای ... اجمعین قسم

اثبات قرآن کریم
اثبات خلافت آنحضرت علیہ السلام

روایت

می‌کند آخر این روایت اضافہ اینست کہ آن بتان از مس بود کہ بمیخ‌ہای آہنین آنرا بزمین محکم نمودہ بودند حضرت فرمود قوت کن آنرا بر کن و بینداز و می‌فرمود جاء الحق و زہق الباطل و من پیوستہ کوشش میکردم تا آنرا کندم و فرمود آنرا بینداز انداختم بر زمین خورد و شکست این را کسبہ بر اسلم

آیۂ ہشتاد و پنجم وان ہذا صراطی مستقیما ابوبکر شیرازی کہ از اعیان علمای عامہ است بسند خود از قتادہ از حسن بصری در این آیہ گفتہ است خدا تعالی می‌فرماید این طریقۂ علی بن ابی‌طالب و ذریۂ او طریقی است مستقیم و دینی است قویم پیروی آن کنید و بآن چنگ در زنید کہ واضح است و واضح و روشن و ہیچ کجی در آن نیست

آیۂ ہشتاد و ششم افمن یمشی مکبا علی وجہہ اہدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم از عامہ از عبد اللہ بن عمر مرویست کہ گفت من پیروی میکنم این پیشانی سفید را کہ علی باشد کہ پیش از ہمہ ایمان اسلام آورد و حق ہمیشہ با اوست و من خود از رسول خدا شنیدم کہ در این آیہ افمن یمشی مکبا علی وجہہ فرمودند کہ تمام مردم بر رو افتادہ خواہند بود در روز قیامت غیر از علی و معنی آیہ اینست کہ کسی کہ می‌رود برو در افتادہ و سرنگون راہ یافتہ‌تر و بمطلوب رسندہ‌تر است یا آنکسیکہ براہ راست رود باقامت راست ایستادہ

آیۂ ہشتاد و ہفتم فلما راوہ زلفۃ سیئت وجوہ الذین کفروا ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان گوید حاکم حسکانی باسناد صحیح از اعمش روایت کردہ کہ چون منافقان و کافران دیدند کہ علی را در نزد خدای تعالی منزلتی است سیئت وجوہ الذین کفروا یعنی زشت شد رویہای آنانکہ کافر شدہ بودند اعمش گفتہ است یعنی آنانکہ تکذیب نمودند فضل علی را

آیۂ ہشتاد و ہشتم ولتعرفنہم فی لحن القول ابن مغازلی شافعی بسند خود از ابو سعید خدری روایت کردہ کہ در آیۂ مذکورہ گفتہ است یعنی بعداوت ایشان با علی بن ابی‌طالب و حافظ ابو نعیم باسناد خود از ابو سعید در معنی این آیہ ہم وارد است کہ لحن قول بغض علی بن ابی‌طالب است و حافظ ابوبکر موسی بن مردویہ در کتاب مناقب ذکر کردہ است کہ این آیہ از جملۂ آیاتی است کہ در شان امیر المؤمنین نازل شدہ است

آیۂ ہشتاد و نہم فامنوا باللہ و رسولہ والنور الذی انزلنا واللہ بما تعملون خبیر ابو جعفر طبری از ابن عباس روایت کردہ است کہ مراد از نور در این آیہ ولایت علی است و تفسیر آیہ معلوم است

آیۂ نودم ومن یشاقق الرسول من بعد ما تبین لہ الہدی

ویتبع غیر سبیل المؤمنین ابن مردویہ در ... آیہ فی شریفہ گفتہ است فی بغض ما تبین لہ الہدی

فی امر علی معنی آیه اینست که کسیکه مخالفت کند با رسول خدا بعد از آنکه ظاهر شده باشد از برای او

راه حق یعنی راه علی را و پیروی کنید غیر راه مؤمنان را بگردانیم او را بجانب آن چیزی که خواسته است یعنی

بشر او را بطرق باطل کنیم و توفیق حق را از او سلب کنیم **آیه نود و یکم** یا ایها الذین آمنوا

ادخلوا فی السلم کافة و لا تتبعوا خطوات الشیطان اصفهانی اموی در معنی آیه شریفه بچند طریق از

علی علیه السلام روایت کرده است که مراد از سلم ولایت ما اهلبیت است و معنی آیه اینست که ای آن کسانیکه ایمان

آورده اید داخل شوید در سلم یعنی در رابطه اطاعت و انقیاد علی علیه السلام همگی و پیروی مکنید گامهای

شیطان را که شیطان مر شما را دشمنی است آشکار کننده **آیه نود و دوم** یا ایها الذین

آمنوا استعینوا بالصبر و الصلوة موفق بن احمد بسند خود از مجاهد و از عکرمه از ابن عباس

روایت کرده است که رسول خدا فرمود هیچ آیه در قرآن نازل نشده که یا ایها الذین آمنوا باشد

مگر آنکه علی امیر و شریف و امیر آن آیه است **آیه نود و سیم** آیه ن و القلم و ما یسطرون

ما انت بنعمة ربک بمجنون شیخ طبرسی بسند خود از ضحاک بن مزاحم که از اعیان مفسران عامه است

روایت کرده است که چون قریش دیدند که رسول خدا علی را مقدم بر ایشان میدارد و تعظیم و تکریم

بسیار میکند زبان بمذمت علی گشودند و گفتند محمد بعلی مفتون شده پس حق تعالی فرو فرستاد

این آیه را که این سوگندیست که حق سبحانه و تعالی یاد کرده است ما انت بنعمة ربک بمجنون و انک لعلی

خلق عظیم گوید یعنی قرآن تا آنجا که میفرماید بمن ضل عن سبیله گوید مراد جماعتی اند که منت علی

میگذارند و میگفتند که محمد مفتون شده است بعلی و هو اعلم بالمهتدین گوید مراد از مهتدین علی

ابن ابیطالب است **آیه نود و چهارم** کزرع اخرج شطأه فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه

حافظ ابونعیم در آیه مذکوره آورده است که اسلام بشمشیر علی بن ابیطالب شدت و رونق گرفت

و ابن مردویه بسند خود از حسن بن علی روایت کرده است که آنحضرت فرمود استوی الاسلام بسیف علی بن

ابیطالب **آیه نود و پنجم** قال الذین کفروا ربنا ارنا اللذین اضلانا من

الجن و الانس نجعلهما تحت اقدامنا لیکونا من الاسفلین صاحب کتاب صراط مستقیم از طرق

عامه روایت کرده است که مراد اضلانا من الجن و الانس اول و ثانی است و معنی آیه اینست که آنانکه کافر شدند

گویند پروردگارا بما نشان ده آن دو نفری را که ما را گمراه کردند از جن و انس و ... را حق

آیات قرآن مجید که در فضایل و مناقب اهلبیت علیهم السلام است

بد ببرند تا ما انهار از زیر پای خود کذاریم و انظار را پست کنیم یا انهار الکد کو کنیم و عکرمه که از خوارج است

بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که علی ع فرمود که اول کسیکه بجهة مظلمه من داخل جهنم میشود عتیق

است و ابن خطاب و این آیه را خواند و کوید مرویست که چون این آیه نازل شد رسول خدا ص اول و ثانی را طلبید

و با ایشان فرمود که این آیه در شان شما ها نازل شده است **آیه نود و ششم** وبشر الذین امنوا

وعملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار حبیری که از اعیان علماء عامه است از ابن عباس

روایت کرده است که از جمله آیاتیکه در سوره بقره در شان خاصان رسول خدا ص و علی و اهلبیت او بخصوص

نازل شده و دیکری در آن شریک نیست همین آیه است **آیه نود و هفتم** ما یکون من نجوی ثلثة

الا هو رابعهم ابوجعفر طبری از ابن عباس روایت کرده است که بزرکان قریش جمع شدند و عهد نامه بر قتل علی

نوشتند و آن را بابی عبیده جراح که امین ایشان بود سپردند پس این آیه نازل شد پس رسول خدا ص آن

عهد نامه را طلبید ایشان ناچار شدند بآن حضرت دادند حضرت فرمودند کافر شدید بعد از اسلام

آوردید **آیه نود و هشتم** لا یخزی الله النبی والذین امنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم

ابن شهر اشوب از تفسیر مقاتل و عطاء از ابن عباس در این آیه روایت کرده است که کفت یعنی عذاب نمیکند خدا تعالی

در آن روز محمد را و آنکسانیکه با او هستند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین ع و حمزه و جعفر و ابونعیم که

از علماء عامه است روایت کرده است که اول کسیکه حله بهشت پوشد ابرهیم است و محمد و بعد از آن علی در میان

ایشان می درخشد و بعد از آن این آیه را خواند **آیه نود و نهم** وبشر المخبتین الذین اذا

ذکر الله وجلت قلوبهم والصابرین علی ما اصابهم والمقیمی الصلوة ومما رزقناهم ینفقون

ابونعیم اصفهانی در آیه وبشر المخبتین تا آنجا که می فرماید ومما رزقناهم ینفقون کوید مراد از آن علی و

سلمان **آیه صدم** افمن وعدناه وعدا حسنا فهو لاقیه ابرهیم بن محمد حموینی روایت

کرده است بسند خود از مجاهد که وعدناه وعدا حسنا در شأن علی ع و حمزه نازل شده **آیه صد و یک**

من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر خرکوشی و ثعلبی

نقل کرده است که حضرت ابی جعفر م در آیه شریفه فرمود رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه مراد از

رجال حمزه و علی ع و جعفر است و ابوبکر شیرازی نیز مثل این نقل میکنند و از روایات

او است ان علیا هو الصدیق الاکبر

آیه نود و ششم

آیه نود و هفتم

آیه نود و هشتم

آیه نود و نهم

آیه صدم

آیه صد و یکم

باب چهارم در نصوص
از حضرت رسول در تعیین و تخصیص خلفاء خود بدوازده نفر ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین بسبیل اختصار و اجمال
است و به ثقتی

اند روایات در کتب علماء عامه بعلاوه اخبار سابقه که در باب اول و دویم و سیم ذکر یافت بملاحظه احقر رسیده لکن محض عدم تطویل کتاب باختصار محض حجت بر خصم قلیلی از بسیار نقل میکنیم که روی هم این اخبار بالفاظ متقاربة المضمون و متناسبة الدلالة اند اشاره بهمان طرق و روایات عامه مینمائیم

حدیث اول مسلم در صحیح خود بسند خود از حماد بن سلمه از سماک بن حرب از جابر بن سمره اورده است که از رسول خدا صلعم شنیدم که فرمود پیوسته اسلام عزیز است بخلافت دوازده خلیفه و سخنی فرمودند که آن را نفهمیدم پس بپدرم گفتم که رسول خدا صلعم چه فرمود پدرم گفت پیغمبر صلعم فرمود که همه آن دوازده نفر از قریش باشند

حدیث دویم ابن مردویه در جزء ثانی از کتاب فردوس در باب سیم و یکم از جابر بن سمره روایت کرده است که رسول خدا صلعم فرمود لا یزال هذا الامر قائما حتی یمضی اثنی عشر امیرا کلهم من قریش یعنی دین اسلام برقرار و باقیست منقضی نمیشود و تمام نخواهد شد تا روز قیامت تا اینکه دوازده نفر امیر و والی باشند که همه آنها از قریش اند

حدیث سیم سمرقندی بسند خود از ابو خالد والبجلی روایت کرده است که از جابر بن سمره شنیدم که گفت از رسول خدا صلعم شنیدم که فرمود زیان نرسانند باین دین هر کسیکه قصد آن کند تا آنکه دوازده نفر بخلافت قیام کنند و همگی ایشان از قریش اند

حدیث چهارم ابن سمرقندی بسند خود از عون بن ابی جحیفه روایت است که رسول خدا صلعم فرمود پیوسته امر امت من بصلاحیت است تا خلافت کنند دوازده نفر که همه ایشان از قریش باشند

حدیث پنجم شیخ ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان مفید ره از محمد بن عثمان ذهبی بسند خود از شعبی از مسروق روایت کرده است که گفت ما نزد عبد الله بن مسعود بودیم که شخصی از او پرسید که یا ابن مسعود هیچ از رسول خدا شنیده که فرموده باشد که بعد از او چند خلیفه خواهند بود گفت بلی شنیدم که فرمود خلفای من بعد از من بعدد نقبای بنی اسرائیل دوازده نفر خواهند بود و همه ایشان از قریشند

حدیث ششم عثمان بن ابی شیبه و ابو سعید اشج و ابو کریب و محمود بن غیلان و علی بن خشرم و ابراهیم بن سعید جوهری

اوّل — دوّم — سیّم — چهارم — پنجم — ششم

باب چهارم در تعیین حضرت رسول اوصیای خود را

ایشان از ابواسامه از مجالد از شعبی از مسروق همین حدیث مذکور را روایت نموده است **هفتم**
حماد بن زید از مجالد از شعبی از مسروق از عبدالله همان حدیث را نقل کرده است و در این حدیث
گفته است که ما در نزد عبدالله بقرائت قرآن مشغول بودیم شخصی گفت ای عبدالله هیچ از
رسول خدا شنیده و سؤال کرده که چند نفر خلیفه و صاحب امر این امت می شوند بعد از نبی
عبدالله گفت از آن روز یکه بعراق آمدم احدی این سؤال را از من نکرده است بلی از رسول خدا
سؤال کردیم فرمود دوازده نفر بعدد نقبای بنی اسرائیل اند **حدیث هشتم** عبدالله بن ابی امیه
مولای مجاشع از یزید رقاشی از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا فرمود لن یزال هذا
الدین قائما الی اثنی عشر من قریش فاذا مضوا ساخت الارض باهلها یعنی همیشه دین اسلام باقی
و برقرار است بوجود دوازده نفر خلیفه که از قریش باشند و چون زمان خلافت ایشان منقضی شد
موج می زند زمین باهل خود که نظام عالم برطرف خواهد شد و قیامت برپا خواهد شد **حدیث نهم**
ابوبکر خیثمه بسند خود از اسود بن سعید همدانی روایت کرده است که از جابر بن سمره شنیدم که
گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود پس از من دوازده نفر خلیفه خواهند بود از قریش باو عرض
کردند که بعد از آن چه خواهد شد فرمود اگر نباشند هرج و مرج شود **حدیث دهم**
بخاری در صحیح خود از ابن عیینه روایت کرده است که رسول خدا فرمود که پیوسته امر امت من
می گذرد تا دامیکه دوازده نفر والی و صاحب اختیار اند و کلمه دیگر فرمود که من آن را نشنیدم سؤال
کردم که آن کلمه چه بود گفتند که فرمود کلهم من قریش **یازدهم** نیز بخاری در صحیح بسند خود از
عبدالله بن عمر روایت کرده است که گفت از رسول خدا شنیدم که می فرمود پیوسته امر خلافت در
قریش است اگر چه دو نفر از مردم باشند و مسلم در صحیح خود از عبدالملک بن عمیر و از جابر باین لفظ
روایت کرده است که قال رسول الله لا یزال الامر ماضیا ما ولاهم اثنا عشر رجلا کلهم من قریش
یعنی رسول خدا فرمود که همیشه امر اسلام ماضی و برقرار است مادامیکه والی ایشان باشند دوازده
نفر که همه آنها از قریش باشند و مضمون این روایت از مسلم بچند سند نقل کرده است **دوازدهم**
سهل بن حماد از یونس بن ابی یعقوب از عون بن ابی جحیفه که نام او وهب بن عبدالله است روایت کرده است که
گفت در خدمت رسول خدا بودم و عمم در پیش من نشسته بود حضرت فرمود که پیوسته امر امت من با صلاح است تا دوازده نفر

ایشان خلافت کنند و همه از قریشند **چهاردهم** لیث بن سعد از خالد بن یزید بن ابی هلال
از ربیعة بن سیف روایت کرده است که ما در نزد شفی اصبحی بودیم او گفت از عبد الله بن عمر شنیدم
که گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود پس از من دوازده خلیفه خواهند بود **پانزدهم**
حماد بن سلمه از ابو الطفیل روایت کرده که عبد الله عمر گفت یا ابا الطفیل دوازده نفر بشماره در
بیاور خلیفهٔ رسول الله و بعد از آن زمان کینه و نفاق است **حدیث شانزدهم** مسلم
در صحیح خود از جابر بن سمره روایت کرده است که رسول خدا فرمود لا یزال هذا الدین عزیزا منیعا
الی اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش یعنی این دین اسلام همیشه عزیز و با رفعت و جلالت است تا
دوازده نفر خلیفه که همهٔ ایشان از قریش اند و مضمون این حدیث را مسلم بچند سند روایت کرده
هفدهم حمیدی بچند روایت و سند نقل کرده و ابو الحسن رزین در جمع بین
صحاح ستّه بچند سند روایت نقل کرده و نیز مسلم در صحیح خود و حمیدی و ابی داود سجستانی در
کتاب سنن و بخاری در صحیح هر یک باسانید عدیده و روایات کثیره روایت کرده اند که رسول خدا
فرمودند لا یزال الدین قائما حتی تقوم الساعة و تکون علیهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش
یعنی دین اسلام همیشه برپا است تا روز قیامت می باشد بر مردم دوازده خلیفه که همه ایشان از
قریش می باشند **حدیث هیجدهم** در مسند خود از ابن مثنی از پدرش روایت کرده که از عائشه
پرسیدیم خلفای رسول الله چند نفرند عائشه گفت رسول خدا بمن فرمود عدد خلفای خود را که خلفای
من بعد از من دوازده نفرند گفتم کیانند آنها گفت نامهای ایشان در نزد من مکتوبست باملای رسول
خدا گفتم بمن نشان ده ابا کرد و بمن نشان نداد **حدیث نوزدهم** علی بن احمد مالکی که از اعیان
علمای عامه است در کتاب فصول المهمه از زراره روایت کرده است که گفت از ابو جعفر شنیدم که
فرمود امامان دوازده نفرند و همه از آل رسول اند و آنها علی بن ابیطالب و یازده نفر از اولاد
او **بیستم** در شرح جمع بین الصحیحین روایت کرده است از جابر بن سمره که گفت با پدر خود رفتم
نزد رسول خدا و شنیدم که آن حضرت می فرمود این دین همیشه عزیز و محترم خواهد بود
تا آنکه دوازده نفر خلیفه بگذرند پس کلمه فرمود که صدای مردم مانع شد از شنیدن آن پس از
پدرم پرسیدم که آن سرور چه فرمود گفت فرمود که تمام آنها از قریش اند پس **مولف گوید** اخبار متواتره از صحاح

چهاردهم
پانزدهم
شانزدهم
هفدهم
هیجدهم
نوزدهم
بیستم

وعامه هم اثبات خلفای دوازده کانه از نصوص حضرت رسول صلعم وارد شده و از اخبار عامه مؤلف
بهمین بیست خبر اکتفا نموده محض اختصار کتاب و تمام این اخبار از طرق عامه چه از صحیح مسلم
و چه از صحیح بخاری و چه از جمع بین الصحیحین و چه از جمع بین الصحاح الستة و چه مسند احمد
حنبل و چه از سایر کتب هفتاد خبر احقر ملاحظه نموده ام با الفاظ متفاوته که لا یزال الدین
ماضیا و لهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش و بعضی بلفظ لا یزال هذا الدین قائما حتی تقوم
الساعة و یکون علیهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش و در بعضی فاذا مضوا ماجت الارض باهلها
و در بعضی بجای الدین) الاسلام آمده و همچنین از عبد الله عمر که لا یزال هذا الامر فی قریش ما بقی
من الناس اثنان و در بعضی ما بقی منهم اثنان ای من قریش و حاصل ترجمه این روایات اینست که دین
اسلام تا روز قیامت منقضی و تمام نخواهد شد تا آنکه دوازده نفر خلیفه و امام از ذریه و قبیله سید
انام علیه و آله الصلوة والسلام بر ایشان والی نگردند و نگذرند و بعد از آنکه همه بگذرند زمین با جمیع
اهلش بهلاک شوند و این دین اسلام تا قیامت همیشه با عزت و رفعت و جلالت برقرار است و غالب بر همه
ادیان است بولایت و خلافت دوازده خلیفه که همه از قریش می باشند و بدیهی است بلکه بالحس و العیان ثابت
آنکه مراد از اخبار و روایات از حضرت رسول الله که غلبه و بقاء و اصلاح و برتری و عزت و رفعت
و امر خلافت و ولایت بر بقاء امر اسلام و برقرار بودن اسلام و دوام ولایت و خلافت الی یوم القیمة
تخصیص داده بخلیفة الله و خلیفة الرسول که امام و پیشوا و والی بر خلق است نه سلطنت عمومی که
شوکت سلطنت امر دنیویست مشترک بین مسلمین و کفار و دخلی بشوکت و رفعت دین و شریعت ندارد
بلکه در اغلب اوقات شوکت و سطوت سلطنت کفار غلبه دارد بر شوکت مسلمین و در کثیری از اوقات
سلاطین اسلام مغلوب و مقهور سلاطین کفار بودند پس اگر مراد بغلبه دین اسلام همان غلبه شوکت سلطنت
باشد لازم خواهد آمد کذب این اخبار و این باطل است پس حتما و لابد باید بدلالت اقتضاء
مراد غلبه دین اسلام بر کفر باشد چنانکه از بعضی اخبار مستفاد می شود که قوام دین اسلام و حفظ نظام ملت
سید المرسلین منوط بوجود این خلفای دوازده کانه است الی یوم القیمة که لا یزال هذا الدین قائما
حتی تقوم الساعة و یکون علیهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش **مؤلف گوید** که از این اخبار چند امر
معلوم می شود **امر اول** آنکه خلفاء حضرت رسول الله صلعم دوازده نفر بلا زیاده و کمتر

در تعیین خلفاء دوازده گانه آنحضرت

نیستند **امر دویم** همه دوازده نفر خلیفه از قریش میباشند و غیر قریش نیستند **امر سیم**
آنکه بسیاری ازین اخبار را ابن مسعود روایت کرده اند که رسول خدا فرموده خلفای من بعد از من
عدد نقبای بنی اسرائیل اند و واضح استکه ازین تشبیه باید خلفاء رسول خدا مثل نقباء بنی اسرائیل
باشند که همه ایشان از صفوة الله و اولاد انبیاء بودند که اکثر ایشان را خدا در قرآن مجید مدح فرموده است
پس حال مشبه که خلفای حضرت ختمی مآب باشد باید مثل حال مشبه به باشد که نقبای بنی اسرائیل اند
و از واضحات در میان خاصه و عامه آنکه در میان امت پیغمبر آخر الزمان احدی مثل نقباء بنی اسرائیل نبوده است
مگر افاضل از عترت طاهره فتعین ان المراد بالخلفاء فی هذه الاخبار العترة الطاهرة الائمة الاثنی عشر
من ذریة محمد و علیهم اجمعین **امر چهارم** آنکه تا دو نفر از مردم در دنیا هستند از این خلفا
دوازده گانه یکی از ایشان باید در میان خلایق باشد و خلافت از ایشان منقطع و منفصل نشود و مستمر خلافت
ایشان باقی باشد تا روز قیامت پس نمیشود در زمانی زمین خالی از حجت و خلیفه باشد که بر طبق این اخبار
زمین اهلش را فرو برد **امر پنجم** آنکه از بعضی اخبار من جمله نقل خبر در کتاب بخاری در صحیح
مسلم که این دوازده نفر خلیفه و ولی و صاحب اختیار اند و باید همه اولو الامر باشند و صاحب باشند و
اطاعت اولو الامر واجب است بنص قرآن لهذا بنا بر این پنج امر مذکور دلیل محکم است بر خلافت و ولایت
ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین و حجة و برهان قاطع استکه بعد از رحلت سید کائنات
خلفاء حقه همین دوازده نفر اهلبیت عصمت و طهارت بوده اند پس وجه دلالت این اخبار مذکوره بر
خلافت و حقیت ائمه اطهار مستغنی از بیان است زیرا که هیچ یک از فرق اسلام قائل بوجوب حصر عدد در این
خلفاء و خصوصا همگی از قریش باشند و بوجوب استمرار خلافت ما دامت الخلیقة نیستند مگر فرقه
امامیه شیعه اثنی عشریه زیرا اگر این اخبار را حمل کنند بر خلفای اربعه منافی با حصر است و اگر حمل کنند بر خلفای
صالح بعد از رسول خدا از صلحای بنی امیه و بنی عباسیه خلیفه صالحی در میان ایشان یافت نشد بر این
هم باطل است زیرا که حال خلفای ایشان بر همه مسلمین معلوم است چه آنکه اول ایشان معویه است که باتفاق
عامه و خاصه خلافت او باطل است زیرا که او از خوارج است و بر حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب که باجماع
همه مسلمین خلیفه بر حق بوده است در زمان خلافت آنحضرت خروج کرد و سبب ریختن هزارها خون مسلمین شد
و بعد از او یزید پلید ولد الزنا فاسق فاجر شرابخوار ملعون که قاتل سید جوانان اهل بهشت حضرت سید الشهداء بود

عدد اوصیاء آنحضرت مطابق با نقباء بنی اسرائیل است

وخانهٔ کعبه را خراب کرد که کثیری از علمای عامه حکم بکفر او داده اند چون نسفی وتفتازانی وغیر ایشان
وبعد از او مروان لعین بود که باتفاق خاصه وعامه رسول خدا او را لعن کرده بود چنانکه حاکم ابو
القاسم حسکانی از عایشه روایت کرده است که رسول خدا مروان وپدر او را لعن کرد وبعد از او
ولید عنید بود که قرآن را نشانه تیر کرده بود چنانکه عامه وخاصه از حال او نقل کرده اند واز شرح
صحیح بخاری نقل کرده که سلاطین بنی امیه در اثنای خطبهٔ جمعه آنکه مستحق سب بودند سب میکردند و
چون مردم از نماز عید فارغ گشته متفرق می شدند واز شنیدن خطبه اعراض میکردند تا آنکه الفاظ
ناخوش از ایشان نشنوند ایشانهم از این جهة خطبه را بر نماز عید مقدم میداشتند تا مردم بضرورت
توقف نمایند واما خلفای بنی عباسیه که حال ایشان اظهر من الشمس است در فسق وفجور وسفک دماء
مسلمانان خصوصاً عداوت ایشان با آل رسول الله چگونه هر یک از اینها خلفای صالحین راشدین
می شدند واولو الامر بودند واطاعت ایشان بر خلایق واجب می شد که زمین بوجود منحوس اینها قرار
می بود وامان خلق می بودند وبعضی از متعصبین عامه گفته اند که مراد بصلحای بنی امیه وبنی عباسیه مانند
عمر عبد العزیز وامثال اینها می باشند واین وجه هم باطل است چه آنکه لازم این توجیه هم طرفه است که
دوازده نفر بعد از حضرت رسول خلیفه باشند اگر چه فاصله شود در میان ایشان چند نفر خلفاء جور
وظلم غیر حقه واین منافی با صریح این اخبار است وعلاوه **مؤلف گوید** تعیین خلفاء دوازده
گانه حقه بغیر ائمه اثنی عشر اول اینها حضرت امیر علی بن ابی طالب ع وآخر اینها فرزند حضرت حسن عسکری
حجة المنتظر بغیر این ذوات مقدسه منافی با بقاء واستمرار خلافت ایشان دارد با صریح اخبار که الی
یوم القیمة باشد چنانکه خلافت این جماعت فساق وفجار منقطع وزایل وتمام منقضی شد که اسامی
بسیاری از ایشان از صفحهٔ روزگار محو شده است وتعجب است که اکثر اهل سنت وجماعت بافعال واعمال
اینها اغماض نمینمایند واینها را ظالم وغاصب وغیر حق میدانند چگونه اینها را خلفای دین واوصیای سید المرسلین
گویند فضل بن روزبهان را که از این قبیل امامان است گوید امام اولی ووالی الیوم در بی باشد که
بعد از حضرت رسول حفظ کتاب خدا وسنت او کند وبندگان را بحسب معاش ومعاد بنهج صواب سداد کند
تا مردم از شریعت سنت تعلیم نمایند واز ظلم وفسق وفساد باز دارد واین از کسی بر آید وکسی را شاید که
بصفت عصمت متصف باشد تا او را پیروی توان کرد وباوامر ونواهی او توان اعتماد نمود پس بعد از

حدیث شریف نبوی است در تخصیص خلفاء

رسول خدا محل اعتماد و رسوخ حبر دوازده امام نیستند زیرا که باتفاق مخالف و مؤالف کسی جز ایشان معصوم نیست الفضل ما شهدت به الاعداء که خلاصه امر خلافت روشن تر از انستکه محتاج باینکونه مؤیدات باشیم و حال آنکه علاوه بر اخبار نص بر خلفای دوازده کانه اخباری که بالصراحة حضرت رسول صلعم تعیین فرموده اند و مؤلف بکصد خبر از کتب عامه در باب اول بخصوص نقل نموده ام در این باب هم چند خبر علاوه از ان اخبار نقل میکنیم محض الزام خصم که حجة تمام باشد بر اثبات حقیت مذهب حقه اثنی عشریه بسندهای علیحده بغیر اخبار و احادیث **حدیث اول** دوستی و احمد بسند خود روایت میکنند از ابن عباس که رسول خدا فرموده است دوازده نفر خلیفه از آل من مالک این امر میشوند پس مهدی از اولاد من خروج کند **حدیث دویم** حموینی باسناد خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت است که نوبتی بخدمت فاطمه ع مشرف شدم در نزد او لوحی دیدم که برق و لمعان آن چشم را خیره میکرد و در ان لوح دوازده نام دیدم و سه نام در پشت ان بود و سه نام دیگر در اخر ان و سه نام دیگر در پهلوی ان نامها را شمردم دوازده نام بود بفاطمه ع عرض کردم اینها نام کیانند فرمود نامهای اوصیای پیغمبر اند اول ایشان پسر عمم علی بن ابی طالب و یازده نفر دیگر از اولاد من که اخر ایشان قائم است جابر گوید در ان لوح سه محمد دیدم و چهار جا علی دیدم و حسن و حسین و جعفر و موسی دیدم **حدیث سیم** حموینی باسناد خود از عبد الله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود خلفای من و اوصیای من و حجت های خدا بر خلق بعد از من دوازده نفرند اول انها برادر من است و اخر انها فرزند من است عرض کردند یا رسول الله برادر تو کیست فرمود علی بن ابی طالب ع عرض کردند یا رسول الله فرزند تو کیست فرمودند مهدی که زمین را پر کند از عدل بعد از انکه پر شده باشد از ظلم و جور قسم بان کسیکه مرا بشارت دهنده بحق فرستاده است که اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز خدای تعالی ان روز را دراز کند تا انکه مهدی فرزند من خروج کند و عیسی روح الله از اسمان فرود اید و در عقب سر او نماز کند و روی زمین را بنور پروردگار روشن کرداند و پادشاهی او از مشرق و مغرب عالم فرا گیرد **حدیث چهارم** ایضا حموینی بسند خود از عبد الله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود من سید پیغمبرانم و علی بن ابی طالب ع سید اوصیا است و اوصیا بعد از من دوازده نفرند اول ایشان علی بن ابی طالب ع است و اخر ایشان مهدی است **حدیث پنجم** ابن شاذان از طریق عامه

اول

دویم

سیم

چهارم

پنجم

از ابن عباس روایت کرده است که از رسول خدا شنیدم که فرمود ای گروه مردم خدای تعالی را بابی است که هر که
از آن باب داخل شود از آتش جهنم و هول محشر ایمن خواهد بود ابو سعید خدری از جای برخواست
عرض کرد یا رسول الله ما را بآن در هدایت کن تا بدانیم فرمود آن باب علی بن ابی طالب ع است سید
الوصیین امیر المؤمنین است برادر رسول رب العالمین و خلیفة الله علی الناس اجمعین است
ای گروه مردم هر که خواهد که چنگ زند بحلقه محکمی که هرگز شکسته نشود باید بولایت علی بن
ابی طالب ع متمسک شود که ولایت او ولایت من است و طاعت او طاعت من است ای گروه مردم
هر که بخواهد که حجت خدا را پس از من بشناسد باید که علی بن ابی طالب ع را بشناسد ای گروه
مردم هر که خواهد مرا پیروی کند باید بولایت علی بن ابی طالب ع و ائمه از ذریه او چنگ زند که ایشان
خزانهای علم من اند جابر بن عبد الله انصاری از جای برخواست و عرض کرد یا رسول الله
عدد امامان بعد از تو چند است فرمود خدا ترا بیامرزد از من سؤال کردی از تمام
اسلام عدد ایشان عدد شهور است و آنها نزد خدای تعالی دوازده ماه است در کتاب خدا روزی که
خدای تعالی آسمانها و زمین را خلق کرد و شماره ایشان شماره چشمه هایی است که از برای موسی بن عمران منفجر شد
وقتیکه عصای خود را بر زمین زده دوازده چشمه جاری شد و عدد ایشان عدد نقبای بنی اسرائیل است
قال الله تعالی و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا ای جابر ائمه هم دوازده نفر اند اول ایشان علی بن ابی طالب است
و آخر ایشان قائم صلوات الله علیهم اجمعین **حدیث ششم** حموینی بدو سند خود یکی از عبد الله
بن عباس روایت و یکی باسناد خود از اصبغ بن نباته نقل کرده است که گفت از رسول خدا شنیدم که
فرمود من و علی و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین همگی مطهریم و معصومیم **حدیث هفتم**
علی بن احمد مالکی که از اعیان عامه است در کتاب فصول المهمه از ابن داره روایت کرده است که گفت از حضرت
ابو جعفر ع شنیدم که فرمود امامان دوازده اند و همه از آل رسول خدا اند اول ایشان علی بن ابی طالب و یازده
نفر از اولاد او **حدیث هشتم** ابن شاذان عن طریق عامه از سلمان محمدی یعنی سلمان فارسی
روایت کرده است این روایت که ابن شاذان نقل نموده است موفق بن احمد در کتاب فضایل بسند خود
از سلیم بن قیس هلالی نقل میکند که بخدمت رسول خدا رفتم دیدم که حسین ع در بالای ران خود نشانده
و بوسه بر دیده و دهان او میزند و میفرمود انت السید ابن السید ابو السادات و انت الامام ابن الامام ابو

ابو الائمة انت الحجة بن الحجة ابو الحجج تسعة من صلبك تاسعهم قائمهم حدیث نهم قاضی ابوالفرج
بغدادی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود علی مع الحق والحق معه که علی امام
و خلیفه است بعد از من و هر که باو متمسک شد نجات یافت و هر کس از او تخلف ورزید گمراه شد
و او است که مرا غسل میدهد و کفن میپوشاند و دین مرا ادا میکند و پدر دو سبط من حسن و حسین است و
بیرون میاید از صلب حسین نه امام و از ما است مهدی این امت حدیث دهم محمد بن جریر طبری شافعی
بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده است که شنیدم از رسول خدا صلعم که بحسین علیه السلام فرمودند
حسین انت الامام اخو الامام تسعة من ولدك ائمة ابرار تاسعهم قائمهم پس گفته شد یا رسول الله
چند نفر امام بعد از تو میباشند فرمود دوازده نفر نه نفر آنها از صلب حسین علیه السلام میباشند حدیث
یازدهم ابرهیم بن محمد حموینی که از اجلاء علماء سنت است از ابن عباس روایت کرده است که پیغمبر فرمود
یا علی من شهر حکمتم و تو در آن شهری و کسی داخل آن نشود مگر از در آن دروغ گفته است کسیکه گمان
کند مرا دوست داشته و حال آنکه ترا دشمن دارد زیرا که تو از منی و من از توام گوشت تو گوشت من است و
خون تو خون من است و روح تو از روح من است باطن تو از باطن من است و ظاهر تو از ظاهر من و تو امام
امت منی و تو خلیفه و جانشین منی بر امت من سعادتمند کسی است که ترا اطاعت کند و شقی و بدبخت
کسی است که ترا مخالفت کند سودمند و بهره مند کسی است که ترا دوست دارد و زیان کار است کسیکه ترا
دشمن دارد و رستگار است کسیکه بتو پیوسته است و هلاک است کسیکه از تو دوری جوید و مثل ائمه از
اولاد تو بعد از من مثل کشتی نوح است هر که بر آن سوار شود نجات یابد و هر که از آن باز ماند هلاک شود
مثل شما ائمه دین مثل ستارگان است که هر که غروب کرد دیگری بجای او طلوع کند تا روز قیامت حدیث
دوازدهم قندوزی که از معاندین اهلبیت و نزد جمهور اهل سنت ثقه و مأمون است نقل کرده است که رسول خدا صلعم
فرمود بفاطمه علیها السلام روح و ریحان و بار زندگی دل من است و هر دو پسر او میوه دل من اند و شوهر او علی علیه السلام روشنی چشم من است و امامان
که از نسل او بهم خواهند رسید تا روز قیامت امینان پروردگار اند و ریسمانی هستند کشیده میان خدا و مخلوق
او هر که چنگ زند بآنها و متوسل شود بآنها نجات مییابد و هر که از ایشان دوری کند و مخالفت آنها کند هلاک
و ناچیز میگردد حدیث سیزدهم ابو سعید خدری نقل کرده است صاحب فصول باسناد خود که ابو سعید گفت ما
میخواندیم ما با رسول خدا صلعم نماز اولی خوانده شد پس رو کرد وجه کریم خود را بطرف ما و فرمود معاشر اصحاب

نهم

دهم

یازدهم

دوازدهم

سیزدهم

بدانید

در وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام است

و ائمه رشد

بدانید بدرستیکه مثل اهلبیت من در میان شما مثل کشتی نوح و باب حطه است در بنی اسرائیل پس
متمسک شوید و بچسبید باهلبیت من بعد از من و از اینها هستند پس بدرستیکه ایشان از ذریه من
اند و گمراه نمیکنند پس یکی گفت یا رسول الله چند امام هستند بعد از تو گفت دوازده نفرند که از
اهلبیت من اند و گفت از عترت من اند **حدیث چهاردهم** صاحب نصوص باسناد خود نقل میکند از
ابوهریره که او گفت گفتم برسول خدا بدرستیکه از برای هر پیغمبری وصی بوده است و اولادی پس کیست
وصی تو یا رسول الله پس ساکت شدم و اراده نکرد بر من جواب دهد پس برگشتم محزون پس چون که گردید
ظاهر حزن من گفت از آن بگوی یا اباهریره از جانب من پس از آن گفتم و گفتم پناه میبرم بخدا از غضب خدا
و غضب رسول خدا پس حضرت رسول خدا فرمود که بدرستیکه خدا مبعوث نمود چهار هزار پیغمبر و
بود از برای ایشان هزار وصی و هشت هزار سبط پس قسم بآن کسیکه نفس و جان من بید اوست
که من بهترین پیغمبرانم و وصی من بهترین وصیین پیغمبرانند و پسران و سبطان بهترین اسباط
پیغمبرانند پس گفت حسن و حسین دو سبط این امت اند و بدرستیکه امامان بعد از من از اهلبیت
من اند علی اول ایشان است و وسط ایشان محمد است و آخر ایشان مهدی این امت است همچنان نیست
که نماز میکند عیسی بن مریم عقب او آگاه باشید اگر متمسک شوید بایشان پس متمسک شده اید بریسمان
محکم خدای **حدیث پانزدهم** نیز باسناد نقل کرده است که عمر بن الخطاب گفت شنیدم
من از رسول خدا که امامان بعد از من دوازده نفرند نه نفر آنها از صلب فرزندم حسین اند
و از ایشان است مهدی و هدایت کننده این امت هر کسیکه متمسک شود بعد از من بایشان پس بتحقیق
که متمسک شده بریسمان محکم خدا و کسیکه واگذارد آنها را واگذاشته است خدا را **مؤلف گوید**
خیلی عجب است و وای بر این امت که خود آنها این اخبار را از روات خود نقل میکنند و افعال
آنها را هم بعد از رحلت رسول خدا در حق اهلبیت دیده اند و با وجود این تابع و پیرو آنها میباشند
حدیث شانزدهم صاحب کشف الغمه از مناقب خوارزمی نقل میکند بسند خود که رسول خدا
فرمود یا علی بشما فتح میکند خدا امر امامت را و بشما هم ختم میکند آن را پس صبر کنید بر غصب غاصبان
و جور دشمنان بدرستیکه عاقبت نیکو برای نیکوکاران است یا علی شما گروه خدائید و دشمنان شما گروه خدا
نیستند بلکه گروه شیطان اند خوشا حال کسیکه اطاعت شماها کند و وای بر حال کسیکه نافرمانی شماها کند

حدیث چهاردهم

حدیث پانزدهم

حدیث شانزدهم

یا علی شما ها هستید حجت خدا بر خلق و شمائید عروة الوثقی که هر که بآن تمسک نماید هدایت یابد و هر که آن را ترک کند گمراه گردد و از خدا سؤال میکنیم از برای شما ها بهشت را و کسی یا علی سبقت نمیگیرد بر شما ها بسوی طاعت خدا و شما اولی و احق هستید بطاعت الهی از دیگران و این حدیث هم از ادلهٔ تامه است بر امامت حضرت امیر المؤمنین ع و یازده فرزندان سرور تا حضرت حجة بن الحسن ع که تصریح است بر غصب غاصبان و ظلم ظالمان بر اهلبیت طاهرات از کتب خود علمای اهل سنت است

حدیث هفدهم ابرهیم حموینی در کتاب فرائد السمطین از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است از حضرت رسول ص و این حدیث بسیار طولانی است که محل حاجت خود را نقل میکنیم از آن حدیث که بعد از آنکه پیغمبر خدا ص حدیث ثقلین را فرمود عمر خشمناک برخواست و عرض کرد ای رسول خدا همه اهل بیت چنین اند پیغمبر خدا در جواب عمر فرمودند نه همه چنین نیستند بلکه عترت من آن کسانی اند که اوصیا منند اول ایشان برادرم است که وصی و وارث و خلیفهٔ من است در امت من و بعد از او فرزندم حسن و بعد از او فرزندم حسین و بعد از ایشان نه نفر از اولاد حسین اند که هر یکی بعد از دیگری تا آن زمان که وارد شوند در حوض کوثر بمن و ایشان گواهان خدا یند در روی زمین و حجتهای خدا یند بر خلق خدا و ایشان خزانهای علم و معدنهای حکمت الهی میباشند هر که ایشان را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است و هر که معصیت ایشان کند معصیت خدا کرده است این خبر و نقل این حدیث که از اعاظم علمای اهل سنت است مطابقت با عقیدهٔ حقهٔ شیعهٔ اثنی عشریه و جای از مخالف و موالف را انکار فضایل و مناقب ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین نیست حیا نکه مؤید آن حدیث بعد است

حدیث هیجدهم محمد بن جریر طبری شافعی که از اعیان علمای عامه است و اهل خلاف است و متبع القول است و موثق در نزد همه ایشانست نواوی شافعی در کتاب رجال که موسوم بتهذیب الاسماء است نوشته که محمد بن جریر طبری هو الامام البارع فی انواع العلوم و کنیتش ابو جعفر و خطیب بغدادی صاحب کتاب تاریخ که معروف بحافظ ابوبکر است در شرح احوال محمد بن جریر طبری شرح می نویسد که او یکی از علماء بوده است که همهٔ مردم برای او رجوع میکردند بحکم و فتوای او عمل مینمودند و جامع جمیع علوم بوده است و حافظ کتاب خدا و بصیر بود بفهم معانی قرآن و فقیه در احکام و عالم بسنن و عارف باقوال صحابه ملخص آنکه همین محمد بن جریر طبری باسناد خود از

حدیث هفدهم

حدیث هیجدهم

معاذ بن جبل روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که خدای عز و جل خلق نمود مرا و علی ع و فاطمه و
حسن و حسین را قبل از خلقت دنیا هفت هزار سال عرض کردم یا رسول الله در آن وقت در چه
مکان بودید فرمود در قدام عرش الهی بتسبیح و تقدیس و تمجید می نمودیم حق سبحانه و تعالی را تا آنکه
نور ما را در صلب آدم قرار داد و از اصلاب آباء و ارحام امهات منتقل می شدیم که همه آنها طاهر و
مطهر از نجاست کفر و شرک بودند تا آنکه در صلب عبد المطلب قرار گرفتیم آنوقت خدای تعالی آن نور را
بدو نصف کرد نصفی در صلب عبد الله و نصفی در صلب ابو طالب قرار گرفت پس من از عبد الله
خارج شدم و علی ع از ابو طالب و از نور من فاطمه خارج شد و از نور علی حسن و حسین و
بعد از آن آنچه از نور علی بود خدا وندان را در اولاد حسن قرار داد و آنچه از نور من بود خداوند
در اولاد حسین قرار داد پس ائمه هدی صلوات الله علیهم از نور من اند که در صلب حسین قرار گرفته اند
و این حدیث را بسند متعدد از معاذ بن جبل روایت کرده است **حدیث نوزدهم** صدر الائمه
اخطب خوارزمی بسند خود از ابو سلیمان راعی رسول خدا ص روایت کرده است که آنحضرت فرمود در لیلة
المعراج حق سبحانه و تعالی بمن وحی فرمود که ای محمد آفریدیم ترا و علی و فاطمه و حسن و حسین را و ائمه ع
از اولاد حسین را از نور خودم عرض کردم ولایت ایشان را بر اهل آسمانها و زمینها هر که قبول ولایت
ایشان کرد از مؤمنین است و هر که قبول ولایت ایشان نکرد از کافرین است ای محمد هر گاه بنده عبادت
کند مرا چندانکه بدنش مانند ریسمان پوسیده گردد و انکار نماید دوستی و ولایت شما را او را نیامرزم
مگر آنکه بولایت شما اقرار کند **مؤلف گوید** این حدیث شریف ولایت بفتح واو است که امامت و
خلافت ائمه ع اطهار باشد چونکه ولایت بکسر واو که محبت باشد اقرار لازم ندارد بلکه محبت قلبی است
و لیکن اقرار بولایت قرار بامامت و خلافت و وصیت آن بزرگوار انست هر چند که واجب بودن محبت و مودت
مستلزم وجوب اطاعت است **حدیث بیستم** محمد بن ابرهیم حموینی بسند حموینی بسند خود از ابن
عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی بنویس آنچه بتو میگویم عرض کردم یا رسول الله ص
اندیشه دارید که فراموش نمایم فرمود که من از خدای تعالی سؤال کردم که ترا حافظه گرداند و فراموشی و
نسیان را از تو زایل کند ولکن بجهت شریکان خود بنویس عرض کردم که شریکان من کیانند فرمود که ائمه
از اولاد تو که خدای تعالی بسبب ایشان امت مرا از باران سیراب میکند و دعا ایشان را مستجاب میفرماید و

بایشان

تعبیر بدوازده امام که از صلب حسین بن علی علیهما السلام است

و با ایشان بلا را از مردم دفع مینماید و رحمت خود را با ایشان نازل می فرماید این اول ایشانست و
اشاره نمود بجانب حسن پس فرمود این دویم ایشانست و اشاره کرد بجانب حسین پس فرمود نه
ائمه از اولاد حسینیم می باشند **حدیث بیست و یکم** ابرهیم بن محمد حموینی بسند خود از ابن عباس
روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هر که بخواهد بزندگی من زنده باشد و بموت من بمیرد و با
من در بهشت عدن که بید قدرت آفریده شده است ساکن گردد باید که بعلی بن ابی طالب ع
وصی و خلیفه و جانشین من و اولیاء او تولا جوید و با امامان بعد از من اقتدا کند که ایشان
عترت من اند و از طینت من آفریده شده اند و خدای تع علم و فهم با ایشان کرامت فرموده است و وای
کسانی که تکذیب فضل ایشان کنند از امت من و وای بر آنانیکه قرابت مرا با ایشان اعتبار ننمایند
خدای تع شفاعت مرا نصیب ایشان نفرماید و همین حدیث را بعینه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة
و صاحب کتاب حلیة الاولیاء روایت کرده اند **مؤلف گوید** پس کسانی که بیگانگان بی شرف و بی
حسب و نسب و خالی از فضل و گمراه کننده بندگان بوادی حیرت و سرگردانی افکننده که اخلاف نقو
را پیروی نموده اند در امور خود ها شانرا بکسانی داده اند که خود انها مکرر اذعان و اعتراف بجهالت
خود نموده اند و بعضی شان اظهار داشته اند که مرا شیطانی هست که گمراه میکند مرا و کلمه اقیلونی
مرا واگذارید و بسوی اهلش روید گفته اند و این جماعت بکلی فرموده های رسول خدا را چشم پوشیده
و اهلبیت او را که آیه تطهیر در شان ایشان نازل شده ترک نموده و هر یک را از غربت ذلیل بدست
سلاطین جور و ظلم گذاشته که بانواع ظلم هر یک از ایشان را بقسمی شهید نموده اند **حدیث بیست و دویم**
شیخ عز الدین عبد السلام شافعی که بسیار متعصب در مذهب عامه است و در مدح خلفاء ثلاثه
رساله نوشته است و در آن رساله مدح خلفاء ثلاثه این خبر را نقل میکند که چون خدیجه
کبری رضی الله عنها بفاطمه زهراء حامله شد از غم تنهائی خلاص شد فاطمه با او صحبت میداشت
در رحم مادر که بود مونس خدیجه بود و این راز را از حضرت رسول مخفی و پنهان میداشت تا روزی حضرت
وارد شدند و صدای خدیجه را شنیدند که با کسی سخن میگوید و بنقل شیخ عبد السلام شافعی در همان
رساله ذکر میکند که حضرت رسول پرسیدند ای خدیجه تو با که حرف میزنی گفت با این طفل که در شکم
دارم گفت پیغمبر ای خدیجه بشارت باد ترا که در رحم تو این دختر است که حق تعالی نور ...

یازده تن از خلفای طاهرین که از نسل من خواهند بود بعد از انقضای وصی بعد از یازده خوبی از خلفای
من خواهند بود و بعد خبر را مفصل در تولد حضرت فاطمهٔ زهرا ع و تزویج او بحضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب
و کیفیت ظهور او را بعلی و بعد تفسیر مرج البحرین یلتقیان و معنی بینهما برزخ لا یبغیان و خروج یخرج منهما
اللؤلؤ والمرجان بوجود مبارک حضرت امام حسن و امام حسین ع بیان میکند مؤلف چونکه این
جزو مخصوص این چهل و هفتم و ترجمه کلام و نقل او را مفصل نوشته‌ام بناء علی ذلک بتقدیم ما اختصار نقل
نمودم **حدیث بیست و چهارم** حافظ بن عقده در کتاب خود نقل میکند که علماء و مشایخ ما روایت
کرده‌اند از عبد القیس که در بصره نزد ابو ایوب انصاری رفتم و از او شنیدم که گفت از حضرت رسول خدا
شنیدم که می فرمود علی با حق است و حق با علی است و علی بیست امام و خلیفه بعد از من و دو فرزند او حسن
و حسین دو سبط من اند از این امت و هر دو امام اند چه قیام کنند بحق خود یا ننمایند و یا بنشینند که غصب حق
ایشان شود و حق خود را نستانند و پدر ایشان خیر از ایشان است و امامان بعد از حسین نه نفر
که از صلب حسین اند که از ایشان است قائم آل محمد که قیام می نماید در آخر الزمان چنانکه من قیام نمودم در
اول زمان پس سؤال نمودم از رسول خدا ص از نام های ایشان فرمود که در لیلة المعراج نظر کردم بساق
عرش دیدم که نوشته شده است بنور لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته بعلی و دیدم
یازده اسم دیگر نوشته شده بود بساق عرش بخط نور بعد از اسم علی و الحسن حسین و سه علی و دو
محمد و جعفر و موسی و حسن و حجت عرض کردم الهی و سیدی این گروه کیانند که گرامی داشتی ایشان را و مقرون نمودی
اسمای ایشان را باسم خود ندا رسید که اینها اوصیا بعد از تو و امامان بعد از تو می باشند فطوبی
لمحبیهم والویل لمبغضیهم **حدیث بیست و پنجم** واقدی بسند خود از ابی سلمه روایت کرده که نزد عایشه
رفتم و او را محزون یافتم و در نزد او کتابی بود که در او نظر میکرد عایشه و میگفت صدق رسول الله گفتم چه
چیز است این کتاب ای ام المؤمنین گفت اخبار و قصص است که کتابت نموده‌ام از رسول خدا ص پس از او درخواست
کردم که آیا رسول خدا ص باو بیان نموده که خلفای بعد از او چند نفر و کیانند پس عایشه آن کتاب را
گشود و گفت ای ابو سلمه از برای ما مشربه بود که آن بیت مخصوص بود که محل وحی رسول خدا ص بود
جبرئیل نازل شد بر آن حضرت و امر کرد مرا که کسی بر او داخل نشود که ناگاه حسین داخل شد بر آن
حضرت و جبرئیل بآن حضرت خبر داد کیفیت شهادت حسین را پس رسول خدا گریست و تربت ما فی او را که

حدیث بیست و چهارم

حدیث بیست و پنجم

اسامی ائمه که نص منصب من عند الله است

خاک سرخی بود بآن حضرت داد و عرض کرد که خداوند انتقام میکشد از دشمنان و بقائم ع و رود ائمه است
که خداوند خلق نماید از حسین فرزندی که نام او علی است که خاضع و خاشع است از برای خداوند و از
صلب او بیرون می آورد فرزندی محمد نام که قانت و ساجد است از برای خداوند و از صلب محمد بیرون
می آورد فرزندی که نام او جعفر است و ناطق عند الله و صادق است در راه خدا و از صلب جعفر بیرون
میآورد فرزندیکه موسی نام اوست و واثق بالله و محب خدا است و از صلب موسی بیرون می آورد فرزند
او را که وفی و رضی است و از صلب علی رضا بیرون می آورد محمد را که مرغب فی الله است و از صلب او علی
که ولی خداوند است و از صلب او حسن که مؤمن بالله است و مرشد بسوی خداوند است و از صلب حسن
بیرون می آورد کلمه حق و لسان صدق و مظهر حق که حجة الله علی البریه می باشد و از برای او غیبت
طولانی است که ظاهر می فرماید باو دین اسلام را و باو فرو می نشاند کفر را ابو سلمه گفت من همین حدیث
را در نزد عایشه کتابت کردم که بمن املا می نمود ولی میگفت که کتمان نما این حدیث را تا مردن من در زمان
خلافت علی ابن ابی طالب که آن حضرت مطالبه فرمود ای ابو سلمه بیرون بیاور آن چیزی را که با املاء
عایشه کتابت کردی که اسامی اوصیاء من در آن ثبت است پس آن مکتوب را بیرون آوردم و بآن حضرت عرضه
داشتم و این حدیث را قتاده و حسن بصری نیز از ابو سلمه روایت کرده اند حدیث بیست و ششم
ابو المفضل شیبانی از محمد بن عبد الله بن ابراهیم شافعی و او بسند خود از جابر بن عبد الله روایت کرده است
که مؤلف مشروحاً من اوله الی آخره در باب اول نصوص نقل نموده است که یک نفر از احبار علماء یهود که اسلم و
جندل بن جناده بود خدمت حضرت رسول مشرف شد و چند مسئله سؤال کرد و اسلام اختیار کرد و بعض از
سؤالات او این بود که اوصیاء بعد از تو چند نفرند حضرت فرمودند دوازده نفرند بعدد نقباء بنی اسرائیل
عرض کرد همه در یک زمان واحد خواهند بود فرمود بلکه خلیفه بعد خلیفه باشند و تو سه نفر از ایشان
را ادراک خواهی نمود عرض کرد که اسامی ایشان را بیان فرمای برای من حضرت فرمودند بلی بعد از من سید اوصیاء
و وارث انبیاء و ابو الائمه علی بن ابی طالب و بعد از او فرزندش حسن و بعد از حسن فرزند دیگرش حسین را
می یابی و متمسک باینها باش و جهل جهال ترا مغرور نکند و بعد از ایام عمر و زندگانی تو منقضی میشود
و آخر زاد تو از دنیا یک شربت از شیر خواهد بود عرض کرد بعد از حسین اوصیا را بفرمای
و اسامی هر یک از ایشان را ابدا نما رسول خدا فرمودند چون مدت حسین منقضی شد ولدش علی که ملقب بزین العابدین است

حدیث بیست و ششم

اسامی مقدسهٔ دوازده امام علیهم السلام

قائم بامر امامت شود و بعد از او علی قائم بامر امامت شود و بعد از علی قائم بامر امامت شود محمد پسر او
که ملقب بباقر است و بعد از او قائم بامر شود پسر او جعفر که ملقب بصادق است و بعد از او قائم
بامر شود فرزند جعفر موسی که ملقب بکاظم است و بعد از او قائم بامر شود علی که ملقب برضا است
و بعد از او قائم بامر شود محمد پسر او که ملقب بزکی است و پس از او علی پسر محمد قائم بامر است که ملقب
بنقی است و بعد از او قائم بامر شود حسن که ملقب بامین است و پسر علی است و بعد از او غائب خواهد بود
امام ایشان جندل عرض کرد که آن امام غائب حسن بن علی خواهد بود رسول خدا فرمود نه فرزند
حسن حجت است راوی گوید که جندب بن جناده عمر نمود تا ایام امامت امام حسین و بعد بجانب طائف
رفت و از نعیم بن قیس روایت کرده که در وقت مرض موتش در نزد جندل حاضر بودم که قدحی از شیر
طلبید و آشامید و گفت رسول خدا مرا خبر داده و آشامید و برحمت خدا واصل شد حدیث
بیست و پنجم ابراهیم بن محمد حموینیکه از علماء عامه است از ابن عباس روایت کرده است که گفت از رسول خدا
شنیدم قصه دردائیل را که ملک مقرب بوده و بسبب خطوریکه در قلب خود نموده پر و بال او بجهته
معذب شده تا آن شبی که حضرت سید الشهداء خامس آل عبا عالم را بنور قدوم خود منور و مزین ساخت
که بتولد آن حضرت حقتعالی آتش جهنم را فرو نشانید و بهشت و حوریان را زینت داده و صفوف ملائکه را
آراسته و بجبرئیل امر نمود که هزار قبیل از ملائکه با زینت تمام بزمین فرود آیند و برسول خدا تهنیت
گویند و بعد از تهنیت تعزیت گویند که امت تو این فرزند را شهید خواهند نمود و قاتلان او در جهنم
مخلد خواهند بود پس جبرئیل با آن گروه ملائکه خدمت حضرت رسول الله نازل شده و مشرف گردید
و آنچه از جانب پروردگار مامور بودند امتثال نمودند پس رسول خدا از قاتلان حسین بیزاری
نمود و بنزد فاطمه رفته او را تهنیت و تعزیت گفت فاطمه بگریه در آمد حضرت فرمود ندای فاطمه حسین ع
کشته نگردد تا آن زمان که امامی از او بوجود آید که امامان دین و هادیان راه یقین همه از او بوجود آیند
و ائمه دین بعد از من علی حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر
و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و آنکه عیسی بن مریم از آسمان فرود آید در عقب او نماز میکند پسر
حسن بن علی است و لقب او قائم است پس فاطمه از گریه ساکت شد بعد جبرئیل قصه دردائیل را عرض کرد و ابن
عباس گوید که ببرکت حسین ع عروج باسمان نمود با ملائکه حدیث بیست و ششم ابراهیم بن محمد حموینی بسند خود

حدیث بیست و پنجم

حدیث بیست و ششم

حدیث نعثل که یکی از احبار یهود بوده است

از ابن عباس روایت کرده است که نعثل نامی از احبار علمای یهود خدمت حضرت رسول صلعم مشرف شد و مسائل
چندی از آن حضرت سؤال نمود از توحید و چونکه آن بزرگوار جواب کافی در توحید بیان فرمودند
باسلام مشرف شد و بعد از تشرف اسلام عرض کرد فدایت شوم خبر ده مرا از وصی خود زیرا که
پیغمبری از پیغمبران خدا مبعوث نشده مگر آنکه از برای او وصیی بوده است و پیغمبر ما موسی یوشع بن
نون را وصی خود کرد آیا بیند یا رسول الله وصی تو که خواهد بود حضرت رسول فرمودند در جواب
نعثل که پس از من علی بن ابی طالب ع وصی من است و بعد از او دو پسر او که فرزندان من اند حسن و حسین
و پس از ایشان نه نفر از اولاد حسین که همه امامان نیکوکردارند نعثل عرض کرد اسماء ایشان را
بیان فرمای حضرت رسول فرمودند که چون حسین از دنیا گذرد پسرش علی امام است و بعد از علی
پسرش که محمد است و بعد از محمد پسرش جعفر و بعد از جعفر موسی پسر جعفر امام است و پس از وفات
موسی علی پسر موسی امام گردد و بعد از علی پسر او محمد امام است و بعد از محمد علی که پسر محمد است امام
و پس از علی حسن پسر علی امام است و بعد از حسن محمد که پسر حسن است امام می باشد و این دوازده
نفر امامان بعدد نقبای بنی اسرائیل می باشند نعثل عرض کرد فدایت شوم آنچه فرمودی در کتب
پیشینیان دیده ام و در وصیت نامه موسی بن عمران خوانده ام و بعد از آن برخواست و در حضور
حضرت اشعاری فرمود که در خصوص باب اول نقل نموده ام که ملخص ترجمه اشعار نعثل یهودی آنست که
هر که دوری از دوازده امام بکند البته بهره وی در جهنم خواهد افتاد [illegible] حدیث بیست و نهم ابراهیم بن
محمد حموینی بسند خود از ابونضره روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر ع در زمان وفات خود طلبیدند
جابر بن عبدالله انصاری را و با او فرمود ای جابر خبر ده مرا از آنچه مشاهده کردی بچشم خود از
صحیفه که در دست حضرت فاطمه زهراء ع بود جابر عرض کرد بلی خدمت خاتون خود شرفیاب شدم تا
آنکه او را بولادت حسین فرزند او تهنیت گویم دیدم که صحیفه از در سفید در دست دارد عرض کردم
ای خاتون من این چه صحیفه باشد فرمود که این صحیفه می باشد که اسماء امامان اولاد من است عرض
کردم آن را مرحمت بمن فرمای تا آن را مشاهده کنم فرمودند یا جابر هرگاه مرا رخصتی می بود آن را
بتو میدادم لیکن نهی شده که آن را بجز رسول خدا ص و اوصیاء او دست نزنند ولی ترا رخصت میدهم که از
پشت آن را ملاحظه کنی چون نمودم آن را نظر نمودم دیدم که نوشته بود ابوالقاسم محمد بن عبدالله المصطفی

خبر بیست و نهم

حدیث لوح حضرت فاطمه علیها السلام

مادرش آمنه و ابو الحسن علی بن ابی طالب المرتضی مادرش فاطمه بنت اسد و ابو محمد الحسن بن علی
و ابو عبد الله الحسین بن علی مادر ایشان فاطمه بنت رسول الله و ابو محمد علی بن الحسین زین العابدین مادر
شاه بانو بنت یزدجرد پسر شاهنشاه و ابو جعفر محمد بن علی الباقر مادر او ام عبد الله و ابو عبد الله
جعفر بن محمد الصادق مادرش ام فروه بنت قاسم بن محمد و ابو ابراهیم موسی بن جعفر الثقه مادرش حمیده
و ابو الحسن علی بن موسی الرضا مادرش نجمه و ابو جعفر محمد بن علی الزکی مادرش خیزران و ابو الحسن
علی بن محمد الامین مادرش سوسن و ابو محمد الحسن الرفیق مادرش سمانه و ابو القاسم محمد بن الحسن هو الحجة
القائم مادرش نرجس **و ایضا** همین ابراهیم بن محمد حموینی که از علماء اهل سنت است بسند خود
از حضرت امام جعفر الصادق روایت کرده است که جابر بن عبد الله انصاری بخدمت پدرم رسید و پدرم
از او سؤال کرد از لوحی که در خدمت حضرت فاطمه دیده بود جابر عرض کرد بهمان قسم که مشرف شدم خدمت
خاتون خود فاطمه بجهت تهنیت فرزند مولودش حسین دیدم در دست او لوحی بود از زمرد و در آن
خطی نوشته بود ملاحظه خطوط آن را نمودم مانند نور آفتاب سفید میدرخشید عرض کردم فداک ابی و امی
این لوح چیست فرمود این لوح را خدای تعالی برای پدرم پیغمبر فرستاده که در آن نام پدر و شوهر و
دو فرزندم و نام اوصیاء آینده از اولادم هم در آن لوح نوشته پس پدرم بجابر فرمود تو بنسخه خود
نگاه کن تا من بخوانم جابر در نسخه خود نگاه میکرد و پدرم میخواند و بقدر یک حرف در این دو نسخه
اختلاف نبود جابر گفت اشهد بالله آنچه خواندی همان است و صورت آن این است بسم الله الرحمن الرحیم
این کتابیست از جانب خدای عزیز حکیم بسوی محمد که نور خدا و فرستاده دانا و پیغمبر بشارت
دهنده و امیدوار کننده و حجاب و دلیل اوست که روح الامین از نزد رب العالمین بنزد او
فرود آورده ای محمد نامهای مرا تعظیم کن و نعمتهای مرا شکر کن و به بخشش و عطاهای من
کفران مکن منم معبود یکه جز من معبودی نیست ای محمد مرا بندگی کن و بر من توکل نما هیچ پیغمبر مبعوث را
از دنیا نبردم مگر آنکه برای او وصی قرار دادم و من ترا بر همه انبیاء تفضیل دادم و هم چنین وصی ترا بر همه
اوصیاء برتری دادم و ترا بدو پسرت گرامی داشتم پس از خودت و پدر ایشان را معدن علم خود
گردانیدم و حسین را مخزن وحی خود کردم و او را بشهادت گرامی داشتم و بدوستی عترت او مردم
را ثواب بخشم و بدشمنی ایشان خلق را عقاب کنم اول ایشان سید عابدان و زینت گذشتگان اولیاء من و

بعد

نصوص نبوی بوصایت امامان دوازده گانه

من است و بعد از او فرزندان او شبیر جانشین پیغمبر محمود محمد که شکافنده علم و معدن حکمت من است و
بعد از او جعفر که هر که در او شک کند هلاک شود و رد او رد بر من است و گرامی خواهم داشت جعفر را
بشیعیان و انصار و دوستان او و او را خوشنود کرده ام و پس از جعفر موسی را برگزیدیم و پدران و جوانان را برگزیدیم
تا آنکه ریسمان حکم و تکلیف من از خلق بریده نشود و حجت من بر مردم مخفی نماند و بعد از او امام
هشتم علی ولی و ناصر دین من است و بارهای گران نبوت را بر دوش او بار کنم و دیده علی را روشن
نمایم بفرزندش محمد که خلیفه و جانشین او است و وارث علم من و معدن حکمت و موضع سر من است
و او حجت من است بر بنده گان و بعد از او فرزندش علی را که ناصر دین من است و گواه منست بر خلق من
و امین من است بر وحی من و بیرون آرم از صلب او کسی را که مردم را بسوی من دعوت کند و او خازن علم من
حسن است پس کامل کرده ام او را بپسرش که رحمت خدا است بر اهل عالم و در او است کمال موسی و بهاء
عیسی و صبر ایوب و دوستان من در زمان غیبت او ذلیل خواهند شد و پیوسته خائف و مضطرب
باشند و ایشانند دوستان من حقا و بایشان دفع کنم فتنه های صعب دشوار را یعنی کفر و ضلالت را
حدیث مسمی ام و قاضی ابو الفرج بغدادی از جماعتی از شیوخ خود که ایشان از ابی هریره روایت کرده اند
که من و جماعتی از اصحاب حضرت رسول الله حاضر شدیم از آن جمله ابوبکر و عمر و فضل بن عباس و
زید بن حارثه و ابن مسعود بودند که امام حسین داخل شد و رسول خدا او را در کنار گرفت و بوسید و
فرمود یا حسین انت الامام بن الامام ابو الائمة تسعة من ولدك ائمة الابرار عبد الله مسعود عرض کرد
یا رسول الله کیانند امامانی که فرمودی از صلب حسین بوجود آیند حضرت رسول سر مبارک را بزیر انداخته و بعد از
آن بلند نمود و فرمود یا بن مسعود از امر عظیمی سؤال نمودی و لیکن من خبر میدهم ترا که از صلب حسین این
فرزندم بیرون می آید علی که هم اسم جد خود علی است و لقب او عابد است و از صلب او بیرون می آید
که اسم او اسم من است و شبیه ترین خلق است بمن و محمد شکافنده علم را شکافتنی و ناطق بحق و امر کننده
بصواب است و بیرون می آورد از صلب او کلمه حق و لسان صدق را ابن مسعود از اسم او سؤال کرد فرمود
اسم او جعفر صادق است و بعد از آن حسان بن ثابت داخل شد بر رسول خدا و انشاء مدح آن حضرت نمود پس از آن
حضرت رسول برخواسته و داخل خانه عائشه شد و ما نیز با آن حضرت داخل شدیم یعنی من و علی بن ابیطالب و
عباس و رسول خدا را قاعده این بود که اگر سؤال از رسول خدا میشد جواب میفرمود و اگر کسی سؤال نمیکردند

حدیث مسمی ام

اخبار باوصیا و اسما و مدفن انها را

انشاءالله سبحانه تعالی فرمود پس من عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد آیا خبر نمیدهی مرا از ابنا و خلفای خود
از نسل حسین فرمود بلی یا اباهریره بیرون می آورد خدای تعالی از صلب جعفر اولاد نقی طاهری که نام او
نام موسی بن عمران است و از صلب موسی بیرون می آورد فرزندی که خوانده میشود او برضا و او موضع علم و
معدن حلم است و فرمود بابی المقتول فی ارض الغربة و از صلب رضا بیرون می آورد فرزند او
محمد که محمود و اطهر در خلق است و از و خارج می شود علی که طاهر الحسب صادق اللهجه است
و از علی بیرون می آورد حسن تقی طاهر که ناطق از جانب خدا است و پدر حجة الله است و بیرون
می آورد از صلب او قائم اهلبیت را که پر کند زمین را از عدل بعد از آنکه پر شده باشد از جور و
از برای او است هیبت موسی و بهاء عیسی و بعد از آن تلاوت فرمود این آیه را ذریة بعضها من بعض
والله سمیع علیم مؤلف گوید خبر صحیح در کتب معتبره علمای اهل سنت از روایات معتبره
انها از اباهریره که از حضرت رسول ص منصوص می فرماید فرزند خود حسین بن علی بن ابیطالب را
بعد از پدر عالی مقدارش بامامت و خلافت خود و بعد به نفر از اولاد حضرت ابی عبدالله الحسین را
باسم و لقب بلکه حضرت علی بن موسی الرضا را حضرت رسول می فرماید پدر و مادرم فدای تو باد
که کشته خواهی شد در زمین غربت و همین قسم که حضرت فرموده بود واقع شد در خراسان در ملک
طوس دور از وطن اصلی که مدینه بود بزهر ستم مامون شهید گردید و علاوه هر یک از ائمه اطهار را
صلوات الله علیهم اجمعین باوصاف حمیده و اخلاق و صفات کامله بعنوان صدق و عدل و حلم و
یقین و تقوی و عبادت و محمود و اطهر و احق و حجت بر تمام خلق بیان فرموده است و امام دوازدهم
را خبر داده بریاست و امامت و حکم رانی بر روی زمین و صفات حمیده آن سرور را تشبیه فرموده است
بهیبت موسی و بهاء عیسی و احکام حضرت داود و بعد آیه شریفه قرآن مؤید فرموده خود فرموده ملخص
کلام محض اختصار بهمین اخبار مؤلف اکتفا نمود و بحضر الزام خصم بهمین اخبار صحیح اکابر رجال
علمای عامه باسناد خودشان مثل ابن عباس و انس بن مالک و اباهریره وغیره دلیل محکم متقن است بر
خلافت و ولایت و وصایت و امامت هر یک از ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین که اول ایشان حضرت
مولی الموالی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع و آخر ایشان حضرت حجة بن الحسن بقیة الله فی الارضین واحداً
بعد واحد بدون فاصله پدر و پسر و پسر هر یک را از ایشان حضرت رسول ص باسم مبارک هر یک بیان فرموده اند

وحکم داود

بلکه

علاوه در بعضی از آنها اسامی ائمه علیهم السلام با القاب و کنیه ایشان از حضرت رسول بیان میفرمایند

بلکه در بعض اخبار مذکوره لقب و کنیۀ ایشان را حضرت رسول بیان میفرمایند ملخص آنکه بعد از نقل این اخبار منصوصه معروفه باضم اخبار تخصیص حضرت رسول الله بخلفاء اثنی عشر که ذکر و بیان شد ایا از برای مسلم منصف متدین بدین حضرت ختمی مرتبت جای شبهه و تامل و وسوسه و پایدست و پا کردن و حق را پوشانیدن و باطل را بجای حق پیروی نمودن است و احقر محض خاطر ضعفاء ملت مختصر نموده ام اخبار نصوص خلافت و امامت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین را بنقل اخبار و روات عامه و از بسیاری باید کی اکتفا نموده ام و حال آنکه جماعت عامه از بسیاری تعصب در این زمانها اکثر کتبی که در اعصار سابقه میان ایشان متداول بوده از اخبار نصوص و فضائل اهلبیت اطهار و مطاعن و مثالب خلفاء ثلاثه متروک و در این طبع کتب جدیده ساقط نموده اند و بحمد الله تعالی تا بیاید تا حضرت الرجل شانه زیاده از نصد خبر از کتب معتبرۀ ایشان بیان نموده ام و لیکن اخبار اینمقوله که علماء عامه و روات ایشان روایت کرده اند زیاده از آنستکه نقل شود و مقصود مؤلف از استدلال باخبار این جماعت عامه محض الزام ایشانست خصوصاً بملاحظۀ خصوصیات وارده در این اخبار که فوق نص صریح است

حدیث سلیم بن قیس

حدیث سلیم بن قیس ابراهیم بن محمد حموینی در کتاب فرائد السمطین بسند خود از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده که در زمان خلافت عثمان علی را دیدم که در مسجد نشسته بود و با مردم در علم و فقه گفتگو میکرد که از فضل قریش و سبقت ایشان در اسلام سخن در میان آمد تا آنکه آن حضرت قسم داد بحضار که آیا شنیده اند از رسول خدا که در حق او فرموده است خبر دهند که آن حضرت فرمودند علی برادر و وزیر و وارث و وصی و خلیفۀ من است در امت من و علی هر مؤمن است و بعد از او حسن و حسین و بعد از ایشان نه نفر از اولاد حسین اند یکی بعد دیگری پس زید ارقم و براء بن عازب و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار یاسر برخواستند که ما گواهی میدهیم و یاد داریم که رسول خدا فرمود ایها الناس حق سبحانه و تعالی مرا امر فرموده است که نصب کنم و برپا نمایم از برای شما بعد از خودم وصی و خلیفۀ خود را و آن کسیکه واجب کرده باشد است بر ذمه مؤمنان اطاعت او را و اطاعت او را مقرون باطاعت من و اطاعت مرا مقرون باطاعت خود نموده است و شما را تقبل ولایت او امر فرموده است و من شما را گواه میگیرم که ولایتی که حق سبحانه و تعالی شما را بآن فرموده است مخصوص باین مردم است و دست خود را بر سر

تعیین خلفا از برای حضرت امیر علیه السلام

علی بن ابی طالب ع گذاشت و از برای دو پسر او است بعد از او و از برای اوصیا من است بعد از ایشان که
از اولاد ایشانند و از قرآن جدا نمیشوند و قرآن از ایشان جدا نمیشود تا روزی که در حوض و آیند
بر من کرده ندای گروه مردم بیان کردم برای شما و آگاه کردانیدم شما را بآن کسیکه پناه شما باشد
بعد از من و شما را از ضلالت و عصیان باز دارد و بشما گفتم که امام و دلیل و هادی شما
بعد از من برادرم علی بن ابی طالب ع است و او در میان شما بمنزله من است در میان شما پس باو تقلید
کنید در امور دین خود در جمیع امور اطاعت او کنید که بتحقیق آنچه از علم و حلم بمن عطا فرموده
و آنچه از حکمت بمن تعلیم کرده است همه در نزد او است و از او بپرسید آنچه شما را مشکل افتد از او
یاد گیرید آنچه را که نمیدانید و هم چنین از اوصیا او بعد از او و با ایشان یاد مدهید و بر ایشان
پیشی مجوئید و از ایشان باز پس نمانید و با ایشان باشید که همه ایشان با حق اند و حق با ایشانست
نه ایشان از حق کنده اند و نه حق از ایشان کنده این فرمایشات حضرت رسول ص را همه گفتند و شنیدند
حدیث سی و دوم روایت ابن ابی الحدید از صاحب حلیة الاولیاء روایت کرده است و در فضایل احمد بن حنبل و خصایص
نطنزی نیز مذکور است که حضرت رسول ص فرمود هر که خواهد زندگانی او مثل زندگانی من و مردن او مثل
مردن من باشد و در جنت عدن که خداوند بدست قدرت خود خلق و آنرا غرس نموده و منزل منست
ساکن شود باید که بعد از من ولایت علی ع را اختیار کند و پیروی کند امامان و اوصیا فرزندان
او را بدرستیکه ایشان عترت من اند و از طینت من خلق شده اند و فهم من و علم من را خدا بایشان
نصیب و روزی ایشان کرده است پس وای بر جمعی از امت من که تکذیب ایشان کنند و میان من و ایشان را
قطع کنند و رعایت من در حق ایشان نکنند خدای تعالی شفاعت مرا بایشان نرساند **حدیث
سی و سیوم** زمخشری که از علمای عامه است روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود فاطمه بهجة و سرور
دل من است و دو پسرش میوه دل من اند و شوهرش نور دیده من است و امامان از اولادش
امینان پروردگار من اند و ریسمانی باشند کشیده میان من و میان خلق و هر که چنگ زند در
متابعت ایشان نجات یابد و هر که تخلف از ایشان نماید جدا شود بدرک اسفل و از ذکر کرده و همین
حدیث را قشیری که از معاندین اهل بیت است و جمهور این طایفه او را ثقه و مأمون میدانند نیز روایت کرده
حدیث سی و چهارم ابن اثیر که از اعاظم علمای اهل سنت است در کتاب نهایه نقل نموده است از ابن عباس که

حدیث سی و دوم

حدیث سی و سیوم

حدیث سی و چهارم

مراد باهل ذکر ائمه علیهم السلام اند

ابن شیخ طریق و شیخ ابراهیم بن شیخ طریق و علی بن احمد مالکی در فصول المهمه و ابو المظفر سمعانی در کتاب
فضایل الصحابه ابن مغازلی نقل کرده اند باین مضمون همه روایات است که حضرت رسول فرموده است که مثل
اهل بیت من در میان شما مثل سفینهٔ نوح است که هر که در کشتی متابعت اهلبیت من سوار شد نجات یافت
و هر که متابعت اهلبیت من ننماید و تخلف کند هلاک شود و در پس گردنش زنند و او را در جهنم اندازند
حدیث سی و پنجم علامه حلی در کتاب کشف الحق از تفسیر محمد بن موسی شیرازی که از علماء عامه است در
آیهٔ فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون گفته است و از دوازده تفسیر استخراج کرده است و روایت کرده
که اهل ذکر محمد و علی و حسن و حسین و اولاد ایشان می باشند که ایشان اهل ذکر و علم و عقل و بیان می باشند
و اهلبیت نبوت و معدن رسالت اند و محل آمد و رفت ملائکه می باشند و ثعلبی هم که از مفسرین
عامه است روایت نموده است از حضرت صادق ع که ما ئیم اهل ذکر و از حضرت امیر المؤمنین ع نیز چنین
روایت کرده است حدیث سی و ششم موفق بن احمد خوارزمی از سعید بن بشیر از علی بن ابی طالب
روایت کرده که پیغمبر ص فرمود من شما را بر حوض خود وارد کرده ام و تو ای علی ساقی خواهی بود بر آن حوض
و حسن دور کننده دشمنان من اند از آن حوض و حسین امر کننده است که فلان شخص را آب دهید و فلان را
سیراب کنید و فلان کس را آب ندهید و علی بن الحسین قسمت هر کس را از آب معین نماید و محمد بن علی ناشر است
یعنی خلق را از قبر بیرون آورد و جعفر بن محمد سایق است یعنی راننده اهل محشر است و موسی بن جعفر محصی
دوستان و دشمنان است یعنی شمارنده ایشان است و ریشهٔ ایشان را از بیخ بر کند و علی بن موسی زینت
دهنده مؤمنین است و محمد بن علی فرود آورنده اهل بهشت است و علی بن محمد خطیب شیعیان است و مروج
ایشان است و حسن بن علی چراغ اهل بهشت است و مهدی شفاعت کننده اهل بهشت است در روز قیامت
در وقتیکه خدا اذن شفاعت نمی دهد مگر از برای کسیکه بخواهد و راضی باشد بشفاعت کردن او
همین حدیث را صاحب کتاب مقتضب الاثر و شیخ ابراهیم حموینی هم روایت کرده اند حدیث سی و هفتم
صاحب کتاب کفایه نقل میکند از صاحب کتاب مقتضب الاثر از مؤلف ثوابت الموصلی که بسند خود از ابی
مروج روایت کرده است که من در بیت المقدس ملاقات نمودم عمران بن خاقان را که جدید الاسلام بود که
محاجه می نمود با یهودی بنیان و علم خود آنچه را که مشاهده نموده بود در تورات از علامات پیغمبر آخر الزمان
و یهودی نمیتوانست انکار او نماید و نمی گفت ای ابی مروج یافتیم ما در توراتیه سید را که اسمی را که آن محمد

تعیین خلافت از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

دوازده کس از اهلبیت او که اوصیا و خلفاء او باشند و چنانکه و نیست در تورات که خلفاء محمد اثنی عشر
و نبی امیه باشند حدیث و هشتم و نیز در همین کتاب بسند روایت از سالم بن عبد الله
عمر بن الخطاب است که گفت با پدرم عبد الله بن عمر نزد کعب الاحبار بودیم که در زمان حضرت رسول
اسلام اختیار کرده بود رفتیم و نشسته بودیم که میگفت ائمه در این امت بعد از پیغمبر بعدد نقبای
بنی اسرائیل اند که در این حال علی بن ابی طالب اقبال نموده میامد کعب گفت که اینست اول ایشان
و یازده نفر از اولاد اینست ائمه هستند پس شروع نمود کعب بشمردن اسماء ایشان که در تورات است
حدیث و نهم احمد حنبل در مسند خود نوشته که رسول خدا فرمود النجوم امان لاهل
السماء فاذا ذهبت ذهبوا و اهل بیتی امان لاهل الارض فاذا ذهبت اهلبیتی ذهب
اهل الارض و صدر الائمه موفق بن احمد مالکی هم نیز همین حدیث را بهمین طریق روایت نموده است
و ظاهر معنی حدیث اینست که ستاره گان آسمانها امانند برای اهل آسمانها پس هرگاه ستاره گان
بروند اهل آسمانها نیز بروند و اهل بیت من نیز امانند برای اهل زمین پس روزیکه اهلبیت من از
روی زمین بروند و نباشند اهل زمین برطرف و معدوم خواهند شد و چنانکه بسبب
ستاره گان آسمانها برقرار است بجهت وجود اهلبیت من که محض لطف نامتناهی خداوند کریم است مر
روی زمین امینها برقرار و باقی است و اینها قطب دایره امکان می باشند خلقش باقی بحبشش و اضطراب
در نمیاید و اهلش و خلقش را بوجود بال در نمیاندازند و این خبر متضافر بست باین خبر که لا یزال هذا
الدین قائما الی اثنی عشر خلیفه فاذا امضوا ساخت الارض باهلها حدیث پنجاهم ابن عقده
از سالم بن عبد الله بسند خود از رسول خدا روایت کرده است که چون خدای تبارک و تعالی کشف نمود
از برای ابراهیم خلیل خود غطاء بصر و دیده او را و نظر کرد بجانب عرش الهی پس ملاحظه نمود نوری را عرض
کرد الهی ما هذا النور وحی شد باو که یا ابراهیم این نور محمد صفی من است عرض کرد الهی این نور دیگر کیست
وحی شد که این نور علی است ابراهیم عرض کرد الهی و سبب نور دیگر هم مشاهده می کنم که در پهلوی این دو
نور واقع شده وحی شد باو که نور فاطمه است عرض کرد الهی دو نور دیگر می بینم که در پهلوی این سه نور
وحی شد که این دو حسن و حسین اند که در پهلوی نور جد و پدر و مادر خود واقع شده اند عرض کرد الهی
نه نور دیگر هم می بینم که احاطه نموده اند این انوار خمسه را وحی شد که اینها ائمه از اولاد ایشان اند عرض کرد

حدیث و هشتم
حدیث و نهم
حدیث پنجاهم

نصوص نبوی امامت ائمه دوازده گانه را

الٰهی اسماء انها که ائمه هدی می باشند کدام است وحی شد باو که ای ابرهیم اول ایشان علی بن الحسین است و
محمد ولد علی و جعفر ولد محمد و موسیٰ ولد جعفر و علی ولد موسیٰ و محمد ولد علی و علی ولد
محمد و حسن ولد علی و ولد حسن القائم المهدی عجل الله تعالی فرجه عرض کرد الٰهی انوار بسیاری گرداگرد
انها می بینم که احصا انها نمیتوان نمود وحی شد باو که اینها دوستان و شیعیان ایشان می باشند عرض کرد
که شیعیان و محبین ایشان بچه علامت شناخته می شوند وحی شد که بنماز پنجاه و یک رکعت و بلند
گفتن در نماز بسم الله الرحمن الرحیم و قنوت قبل از رکوع و سجده شکر و خاتم بدست راست کردن
ابرهیم عرض کرد الٰهی مرا نیز از شیعیان ایشان قرار ده وحی شد که ای ابرهیم ترا از شیعیان ایشان
قرار دادم پس نازل فرمود خدا در حق ابرهیم وَاِنَّ مِنْ شِیْعَتِهٖ لَاِبْرٰهِیْمَ اِذْ جَآءَ رَبَّهٗ بِقَلْبٍ سَلِیْمٍ و این حدیث
را مفضل از ابو حنیفه نیز نقل نموده است مؤلف گوید اخبار نصوص در این چهار باب مذکور زیاده
از پانصد خبر که از علما و روات عامه در کتب صحاح و مؤلفات انجماعت بود احقر در این رساله نقل و
بقلم تحریر آورده ام و همه این اخبار و روایات که نقل کرده ام قطره ایست از دریا که جمع و تالیف اخبار بسیار ایشان
روایت کرده اند چند مجلدات از کتب خواهد شد و این احقر قلیلی که نقل نموده ام نمونه ایست از آنچه نقل
ننموده ام و شخص منصف که ادنی شعور و بصیرتی داشته باشد بمطالعه همین اقل قلیل از اخبار یکه نقل
شد با همه این آیات بینات ذو الجلال که در کتاب مجید و قرآن حمید نازل فرموده است که اقل تصدیق آیات آن
را از کتب مشایخ علماء عامه و روات ایشان در این رساله ذکر و بیان و نقل از کتب ایشان نموده ام و همه
اخبار منقوله از ایشان از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله باقسام بیانات در الزام و الخفیه کافیه که هر یک از آنها
کفایت در اثبات مقصود است و حجت بالغه است و دلیل محکم است بر خصم فضلا از مجموع اخبار و اصحح
الدلالات که اظهر من الشمس است که خلافت و ولایت و امامت بلا فصل بعد از حضرت سید کائنات
مخصوص است بحضرت مولی الموالی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و یازده نفر از اولاد طیبین و طاهرین
آن سرور هر یکی بعد از دیگری هر یک بعد از پدر که همه این دوازده نفر معصومین
و مطهرین و حجج خدا و مندمم باشند و امامان برحق اند و خلفاء رسول خدا بوده و مسئله ثبوت
امامت و خلافت بلا فصل مولانا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و یازده اولاد آنحضرت صلوات الله علیهم
اجمعین نزد هر عاقل ظاهر و هویدا و بوضوح پیوسته و اظهر من الشمس است که جای تامل و احتجاج نیست و لیکن

بیان مؤلف در اثبات امامت دوازده امام علیهم السلام

در خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

تکلم در این خصوص با علمای لجوج متعصب اهل سنت غیر معقول است وچنان بوده بی شرمی وحیارا
بعضی ایشان بروی خود کشیده بمجرد تعصب ولجاج که اقتدا به دین آبا واجداد خود نمایند بالمره
دست از عقل وشعور وانصاف ومروت وبصیرت ودین خود برداشته مانند شتران ماده
صدا بر آورند ودر مقام انکار رسند ودلالت بر آیند بر رسوائی وافتضاح پیش قدم نمایند
وفایده ونتیجه از جهت عاقل بصیر که با ایشان تکلم کند نیست ومن لم یجعل الله له نورا فما له من
نور تبصره لا معلوم شد که اخبار منقوله با بعضها چنین از طرق واسناد منقوله از
عامه فوق حد تواتر است فضلا از آنکه منضم شود برسوی آنها اخبار منقوله از خاصه که اضعاف
مضاعف اخبار ایشان است واز واضحات بین جمیع اهل علم آنکه اتفاق جمیع در تواتر حاصل
می شود بده روایت یا زیاده واز بدیهیات آنکه نصوص بر خلافت حضرت امیر المؤمنین علی
بن ابی طالب ع ویازده نفر اولاد معصومین آن سرور بعد از آنکه علما وروات از عامه یازده
از هزارها روایت نقل نمایند وعلما وروات خاصه اضعاف آنها نقل نموده اند که کتابها نوشته
شده که غیر محصور است وهر یک از این اخبار مذکوره را بطرق متعدده متکثره مانند اخبار
غدیر خم ولقب حضرت رسول ص حضرت امیر المؤمنین را بولایت وخلافت وامارت وامامت
که نقل از طرفین از خاصه وعامه نموده اند نه بعقد اربعینکه ممکن باشد عدد آنها را احصاء
نمود کتابها نوشته شده وبا این احوال منع تواتر اگر احدی نماید دون آنها بی شرم خواهد بود
پس بعد از این اخبار منقوله از کتب عامه که در این جا بذکر ونقل آن میباشد که صریح بر خلافت
وامامت حضرت امیر المؤمنین ویازده نفر اولاد طاهرین آن سرور بود واحدا بعد واحد
پس امامت ثابت شد از برای ایشان ومعلوم بوده باشد مضامین بسیاری از این اخبار اینست که امام
امت من وخلیفه من در امت من وبر جمیع امت علی بن ابیطالب ع است واولاد طاهرین او وبعضی
اخبار اینست لا یزال الدین قائما حتی تقوم الساعة ویکون علیکم اثنی عشر خلیفة وبعضی اخبار
چنین است که خلفا من بعد از من دوازده نفر ند اول ایشان برادرم علی ع وآخر ایشان فرزندم
مهدی است عجل الله فرجه ودر بعضی اخبار که سبق ذکر یافت اسامی هر یک از دوازده خلفا آن حضرت
با کنیه ولقب ودر بعضی اخبار اسامی دوازده امام واسم امهات ایشان علاوه نص حضرت رسول ص وجه

تنبیه

تمت

در تفسیر آیۂ مبارکۂ انت

تمسک بثقلین و علاوه آیات قرآنیہ منصوص بائمہ هدی صلوات الله علیهم اجمعین و وجوب اطاعت
ایشان مثل آیہ یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم ان کنتم تؤمنون
بالله و الیوم الآخر و هم چنین آیہ شریفہ انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا و آیہ مبارکہ یا
ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و آیہ شریفہ فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و
آیہ مبارکہ انما انت منذر و لکل قوم هاد و آیہ مبارکہ و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون
و آیہ و ان هذا صراط مستقیم و آیہ و ربک یخلق ما یشآء و یختار ما کان لهم الخیرة کہ بطرق و روایات
علماء و مفسرین عامہ بکیصد آیہ نقل نمودیم در باب سیم در نصوص کہ همہ در شان حضرت امیر ع
نازل شده و بعضی هم در شان اولاد طاهرین از حضرت و بر هر ناقد بصیر مخفی نخواهد ماند کہ
این روایات و این آیات مذکوره در مقام هر یک دلالت وافیہ دارد بر مدعا کہ امامت مخصوص بہ
اهلبیت رسالت است ملکہ بسیاری از اینها از جهات عدیده دلیل بر مقصودند بعضی بالمطابقہ
و بعضی بالالتزام و بعضی بمعونت حکم عقل نزد قبح و ترجیح مرجوح بر راجح است یا انحصار لزوم عصمت
امام و خلیفہ چہ آنکہ مستفاد از جملہ آیات مذکوره بنا بر تفاسیر مذکوره منقولہ از اهل خلاف بآنست
کہ ائمہ دین معدلند بتعدیل الهی و معصوم و مطهرند و بآنکہ صراط مستقیم اند و بآنکہ ایشان
مانند انبیاء سلف و ذریات طاهره ایشان مصطفی و برگزیده حضرت معبودند و بآنکہ وارث
کتاب الهی و از مقربین سابقانند و بآنکہ افضل بریہ اند و خیر خلیفہ اند در میان تمام موجودات
چون قول خدای تع اولئک هم خیر البریہ کہ در شان و الیشان ایشان نازل شده و بالجملہ دلالت
همہ این آیات بر مدعا از روی انصاف و مروت و صدق دیانت بر شخص بصیر جاهل عارف با
تصدیق علمای خلاف و نقل اینهمہ اخبار و روایات با نضمام ادلہ عقلیہ کہ در اصل اول و دوم ثبوت رسید
بآفتاب و محتاج بتکلیف بیان نخواهد بود عقلا و نقلا و نصا من جانب خدا سبحانہ و تعالی ثبوت امامت
و خلافت هر یک از ائمہ اثنی عشر صلوات الله علیهم واحدا بعد واحد چہ باتفاق تمام امت نص
امامت از برای واحدی نشده مگر از برای ایشان و کفی فی هذا المقام هذا المقال من الکلام علا
مؤلفکو یک از جملہ ادلہ و براهین قاطعہ بر امامت و خلافت حضرت امیر المؤمنین
علی ابی طالب ع و یازده نفر اولاد طاهرین آن حضرت صلوات الله علیهم اجمعین از جمیع طوائف امم از نبی آدم

نقل اخبار انبیا و پیغمبران در کتب و صحف ایشان در خصوص بزرگی و عظمت دوازده امام علیهم السلام و اوصاف ایشان بر حقیت هر یک ایشان از جمله ادله

باب

امامت و خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و یازده نفر اولاد آن حضرت علیه السلام اخبار انبیا و رسل علیهم السلام است در کتابها و صحایف ایشان مجملة

در

در کتابهای پیغمبران گذشته از توریة موسی و زبور داود و انجیل عیسی و صحیفه دانیال و کتاب زکریا و کتاب شعیا و کتاب وحی کودک و کتاب ارمیا اسما و القاب هر یک از ائمه و اسامی دوازده نفر اوصیاء حضرت ختمی مرتبت و خبر مبعوث شدن حضرت رسول الله صلعم و مژده آمدن آن سرور و اوصیاء مخصوص و علامات آن حضرت را بیان نموده اند و اسامی دوازده نفر اوصیاء آن حضرت و اوصاف هر یک از آنها را حتی مصائب وارده بر آن بزرگواران را از امت خبر داده اند که ما بعض اخبار آنها را در این کتاب نقل خواهیم نمود و زیاده احوالات امام دوازدهم حضرت بقیة الله و حجة الله قائم آل محمد صلوات الله علیهم و احوالات ظهور باهر النور آن حضرت علیه السلام را خبر داده اند و هر کدام در کتاب خودشان حضرت را باسمی خوانده اند و در کتاب پاتنکل و در کتاب نورجبل و کتاب سفیتای پیغمبر و در کتاب فرزندان پرتکال و در کتاب اول پرلیومیو و کتاب کندال و کتاب ابناء عیسی تنکار بونیان و کتاب یحیا و رو کتاب ابولده و کتاب جاماسب حکیم تمام بعثت حضرت رسول و اوصاف حمیده آن حضرت و احوالات سیدة الاوصیاء و سید الاصفیاء علی مرتضی ع و دو فرزندان سرور و امام حسن و امام حسین سیما احوالات شهادت حضرت امام حسین ع و احوالات و کیفیات حضرت حجة بن الحسن امام دوازدهم مفصلا بیان می کنند خبر میدهند که همین اخبار حجة بالغه

اخبار بظهور آنحضرت از کتب سماوی است

بر حقیت دوازده امام صلوات الله علیهم اجمعین **اوّل** از کتاب نورجیل و کتاب سفتیای پیغمبر
مسطور است که خاتم پیغمبران چون بدنیا آید عرش خدا شادی نماید و ماهیان دریا بدیدن هم
روند و او حرام نماید خمر را اگر مراد شراب باشد و دین او ببرد دینها را چون شمشیر و پاره کند کتابها
و هدایت کند خلق را و از جهنم نجات دهد و دوازده نفر از آل او والی شوند در این امت و بحکمت خدا
عدالت کنند و شمشیر ایشان باشد بگردن خدا نشناس هر که اطاعت ایشان نکند خوار شود و یاد دهد
بی اعتبار شود و حرف ایشان حرف خداست و قول ایشان قول خداست و امر ایشان امر خداست حرام نخورند
و ننوشند و نگویند و همه ملائکه ایشان را فرمان برند و دین خدا در دست ایشان است و در شعیای نبی است
دوم در کتاب فرهنگان پرتکال در هم ذکر کرده اند که از طرف فاران ماه طلوع میکند و
خاتم شرقی در فاران ظاهر خواهد شد و صاحب در فاران نزول و ظهور کند و در فاران علم پیدا شود
و خاتم انبیا اظهار نبوت کند **بدانکه** هر پیغمبری موضع مخصوصی از برای مناجات خود در کوهها
داشتند چنانکه حضرت موسی در جبل حوریث و حضرت عیسی در جبل ساعیر و حضرت خاتم انبیا
در جبل فاران و غار حرا محل مناجات و بود که قریب بمکه است و اشرف کوههای دنیا است **سیم**
از کتاب اوّل پرلیومنو که از کتب توریت است در باب امامت میگوید یازده نفر از اولاد هرون امام شدند
و یازده نفر از دختر زاده خاتم پیغمبران که در حوالی فاران بدر آید امامت کنند سیم و از فصل یازدهم
و بیست و ششم کتاب توریت نوشته اند که بوصی حضرت موسی سرکش از سرکردهای بنی
اسرائیل یاغی شدند و نام ایشان نوشته است کواله و داتان و عبیرن باشد و در قوم پیغمبر آخر الزمان
یکنفر که اقوام او شتر سواران باشند و گرد او کوه جبل فاران نشسته باشند و سرکش هم یاغی شوند بوصی که
ابلیس از ایشان بتر و مکر زیاده باشد صاحب کتاب کبند ال در کتاب خود در باب معجزات انبیا میگوید فارقلیط پیغمبر
عرب باشد که در مکه بتخفیف کاف پیدا شود و معجزات و کتاب او باشد که تبدیل نتوان کرد و بلغتهای متفرقه
نتوان بر دوان پیغمبر بی سواد باشد و در نزد کسی چیزی نخوانده باشد اما خطوط و کتب انبیا سابق را همه
بداند و لغات متفرقه بنی آدم را بداند و نزول کتابهای آسمانی را همه را بداند و من الحرف در خاطر داشته باشد و
جمعی بعد از وی دعوی کنند که ما پیغمبریم و کتاب بر ما نازل شده است قسم بروح القدس و ما بعد او قسم به بعلبس و قسم
مبارک که هر کس دعوی کند بعد از او دروغ گویان است و کتاب او مثل کتاب و شمشیر ندارد و قوم او شتربانان و سبعیان

اخبار ظهور آن حضرت از کتب هنود

وجنگلیان وبی سوادان وشتر سواران باشند چهارم در کتاب ناماجیس و تنکان بو نیان
نوشته است که پیغمبر آخر الزمان بعد از تمام شدن مذهب روح الله در عرب پیدا شود یعنی وقتی که دین
او نزدیک شود که منسوخ شود نه مطلق دین او باشد و مذهبش تمام شود یعنی روح الله واین
پیغمبر فیلسوف نباشد وطبیب نباشد و استاد نداشته باشد وانچه گوید از لوح محفوظ گوید
وروح القدس برابر او آید وحدیث کند وآفتاب را بر گرداند وماه را شق کند وحیوانات با او سخن
گویند وعلامتهای طوفان نوح ع وابرهیم را نماید از درون آتش رفتن ومرده زنده کردن
وعلامتهای موسی ع از ید بیضا وعصا اژدها را بنماید ومعجزات مسیح روح الله در نزد او
بازی باشد وانچه پیغمبران در مدتها کرده اند در یک لحظه کند وانچه انجا سخن گوید و بیشتر
پیغمبران باشد در روز قیامت ووصی او چون شمعون کارها کند و دشمنان او را ذلیل کنند و
خانه نشین کنند و دشمنان وصی او در روز قیامت از ایمان بی بهره باشند وهر که بغیر او دعوی
کند شیطان در دهان وشکم او باشد دروغ گوید و فریفته خواهد بود پنجم وصاحب
کتاب نجبا و گوید که ناموس آخر الزمان شال پوشد و با بنگان چیز خورد و کوهها و درختها
او را تعظیم کنند وسنگها با او سخن گویند وهر طرف رود او را سایه نباشد واز احوال آینده خبر
دهد ودر نزد خدا هر چند بنده از او مقرب تر نباشد حق با او باشد و دین را هم در مشت او میباشد و آنچه
بر اهلبیت او نازل شود ودوستان وفرزندان تا قیامت باز گوید اصحاب او وبیشتر کافر باشند و بعد
از رحلت او برگردند از دین وجمعی دعوی نبوت کنند وجمعی دعوی امامت و خلافت او کنند و بهتها
ششم ومجلسی هم نقل می فرماید از حکیم رغاسیل پادری فرنگان که کلمه حق بود که شنیدم
گفت در دار الیان مقامی است که حضرت شمعون در انجا آسوده است در انجا پاپی که اهل علم آن نصاری
می باشند واین پاپ جانشین ونفس ناطقه روح الله میدانند وکلیسیای اعظیم است در انجا کتابی
دیدم که بخط فرنگی نوشته که قبل بعثت پیغمبر ما در زمان خالد پیغمبر نوشته بودند در احوالات محمد
ودوازده امام نوشته بود خروج کردن بنی امیه وخلافت بنی عباس وصد دهم ثالثان واسامی
وصفت وصورت وخروج کردن خوارج نهروان وجنگ کردن معویه بن ابی سفیان وناکثین در بصره
ولشکر کشیدن عایشه وادعا نبوت نمودن بمحمد که نام او مسیلمه کذاب بهت وامثال اذیت ان از مسلمانان

اخبار ظهور آن حضرت از بعض کتب ملل

گذشته و آینده که میرسد تا روز قیامت در آنجا نوشته بود بعد از هفت تیکر از فرنگ با صنفهای امام
و بر دین شما مطلع شدم و مربوط بعربی و فارسی شدم حقیقت دین شما از آنکتاب بر من ظاهر
شد که بعد از پیغمبر شما این همه غدر منافقین در این امت نموده اند و اذیتها که با اهلبیت پیغمبر آخر الزمان
کردند و اسم آن کتاب پولده آمنهم لعنت میکنم منافقان و مرتدان صحابه پیغمبر شما را که ظلم با هلبیت
پیغمبر آخر الزمان نمودند هفتم و در کتاب قوم رهو بقبا الامسطور است که ایلیاء وصی
او و ما تو دتبان را از کعبه بیندازد و دست در انکرده قرص آفتاب بدست و آید و دیگر
بت پرستی و بت فروشی را از میان مردم برطرف کند و هر که او را دوست داشته باشد هرون را
دوست داشته است هشتم و در کتب هود منظور است زنتر بلغت ترکوم نوشته
است و کینونای عوشا یعنی در آن کتاب قسم از آن نوشته است که خمس مال او و خدای تعالی بر هرون
حلال کرده و هم چنین بر پیغمبر آخر الزمان و اهلبیتش و دامادش و سنقر که ثانی اثنین نانان
و کراة و عنبران که انیسر کس یاغی شدند از سرکردهای بنی اسرائیل بودند بر وحی موسی و سنقر هم که
بدبختان امت پیغمبر باشند خمس را از ایلیا و فرزندانش ببرند و دشمنی و فرزندانش را در دل گیرند
و محبت او را بیرون کنند و دشمنی ایلیا را یقین کنند در میان مردمان تا روز قیامت خدای موسی
و هرون برد شمنان ایلیا و اهلبیت او لعنت کند مولف گوید مراد از ایلیا مولی الموالی حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام باشد چنانچه در انجیل هم خبر از ایلیا می دهد مکرر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
منم ایلیا و سنقر هم آن سه نفرند که خمس را از اهلبیت آنحضرت منع کردند و فدک و حقهای ایشان را
غصب کردند و دشمنی حضرت رسول الله و اولاد ایشان را یقین نمودند در میان امت و لعنت خدا
بر دشمنان آن حضرت و اولاد ایشان نموده است نهم و در کتاب پر لومنو نوشته است
که هر کس نطفه او در میان حیض بسته شده است دشمن بیلقاطیس او لاد او است و دشمنی ایشان در دنیا
عار است و در آخرت خار و عذاب نار و مذلت و خواری بر ایشان است دهم و در کتاب توریه
اسم مبارک حضرت خامس آل عبا قیل دا است و در صحیفه اسما امرا است و اسم قاتل و در توریه در
سفر ملحم نسبت با ولاد پیغمبر آخر الزمان که نازل شده نشید که بمعنی یزید است و شمور که شمر حرامزاده
و بن زاد ابن زیاد است یازدهم و در کتاب الامیا و ساکت فرنگان مسطور است که حضرت علی

اخبار بظهور آنحضرت از آیات توریت

برگزیده بنی اسرائیل از میان خلایق و شرف داد ایشان را بر همه مردمان و ایشان را ساکن کردانید در
زمین مقدس خلیل و ناصر پیرا نسبکه ایشان فساد در زمین کردند و پیغمبران را کشتند و تهمت زنا
با یشوع ناصری و مادر او مریم پس خدا ایشان را ذلیل کردانید و ارض مقدس را بر ایشان حرام کردانید
و بعد از ایشان عرب را در میان خلق برگزید و از میان عرب قریش را و ایشان هم بدبختی را از ابتدا اختیار کردند
تا فرزند پیغمبر خود حسین را کشتند و بدبختی از ایشان زایل نشود تا روز قیامت **دوازدهم** در کتاب
نزول نوشته است که خوار شدند و خاری ایشان بر طرف نشود و آن کسانیکه فرزند هو بد بزرگ خود که
از فرزندان و زنان بزرگ است میکشند یزدان لباس مذلت بر ایشان می پوشاند که هرگز کنده نخواهد شد
و ایشان را خلاصی از دوزخ نخواهد بود **سیزدهم** در بهاماشت ناصیه نوشته است که آنچه بنی اسرائیل
با یحیی پیغمبر کردند امت محمد عربی بطحی هم با فرزندان او خواهند کرد و نیکبخت فرزندان او را در زمین
ماریه بانواع عذاب میکشند و عیال او را باسیری می برند و اموال او را حصر کنند خداوند بخت بصر دیگر را
برانها مسلط گرداند تا ایشان برادر و امان از ایشان نه و برکنند و کشنده گان ایشان را ابدترین پاداشها
سزا برساند **چهاردهم** و در سفر اول توریة که سفر تکوینیست در آخر پاداش لج لخا پاراشه
هفدهم است در آیهٔ بیستم می فرماید که

ول یشماعیل شمعتیخا هینه
(واز باب اسمعیل شنیدم ترا اینک)

برختی اوتو وهیفرتی اوتو وهیربیتی اوتو بیم اود مؤد
(مبارک کردانیدم اورا وبهره مند کردانیدم اورا وبسیار کنم اورا بسبب محمد ۲)

شنیم عاسار یسایم یولید ونتتیو لگوی کادول
(دوازده مرد بزرگ بزرگ از او متولد شوند و آن را میدهم امت بزرگی و)

بدانکه این عبارت بحضرت ابرهیم خلیل خدا و به حضرت موسی نقل می فرماید و ترجمه ان اینست که
ای ابرهیم دعای ترا در حق اسمعیل شنیدم اینک من او را برگزیده ام و بزرگوار میکنم بسبب محمد
و از ان محمد هم رسند دوازده بزرگ که امام و پیشوا گردند باشند بر قوم عظیمی و امت بزرگی
و بعضی گفته اند که ماود مود بمعنی احمد است معنی عبارات می شود که بسبب احمد احمد ۱۵
و از کتاب دانیال پیغمبر و چند کتاب دیگر از کتب معتبرهٔ یهود نقل شده که بما و دما و دوازده جمعی
علمای یهود و بعضی تفاسیر آنها نقل شده شنیم عاسار نسایم دوازده بزرگ دوازده امام می باشند و

پانزدهم

اخبار ظهور آن حضرت از کتاب دانیال و غیره است

و در بعضی نسخه‌های توریة که کم و زیاد نشده است دوازده امام را ذکر نموده آخر الاصل این
این عبارت بهمین نحو صریح است با امامت دوازده نفر فرزندان حضرت ختمی مرتبت پس مطلب ما ثابت شد از توریة بواسطه
بشارت دادن خدای تعالی بحضرت ابرهیم باینکه از نسل اسمعیل بر میکنیم و بزرگوار میکنیم و عطا میکنیم باو
محمد خاتم النبیین را و دوازده بزرگوار و امام از نسل و فرزندان او هم خواهند رسید که بزرگ امت و قوم
بزرگی و پیشوایان بوده باشند و محقق و واضح است که مراد آن دوازده بزرگ اولاد بدون واسطه است که
عبارت پولاید که بزرگی داشته باشند و جهة اجتماع هم داشته باشند زیرا که خصوصیت و جهة اجتماع اینها را
از آیه توریة که نقل نمودیم مستفاد می‌شود و بغیر از دوازده امام فرزندان رسول خدا که اوصیاء محمدند
بزرگ و پیشوا و امام حقیقی همه عالم می‌باشند و جهة اجتماع اینها که عقب یکدیگر بلا فاصله اند و هر یک
وصی پدر خود می‌باشند و از اولاد حضرت رسول و اولاد حضرت اسمعیل همه به بزرگی که خداوند بشارت
اینها را بحضرت ابرهیم میدهد **شانزدهم** در انجیل داود و هست و اکثر دانایان گرج و ارس و
بلغار و حبش و زنگ و فرنگان انکلیس و المان و پرتکال قائل اند بوجود شریف حضرت مهدی عجل الله تعالی
فرجه و در کتاب اثری پیغمبر و در کتاب کیال کلود مین و کتاب سندره مسیحان مسطور است که چون
ماه از فاران طلوع کند و ماه کنایه است بحضرت ختمی مرتبت و فاران محل مناجات سید کائنات بود که
دو مکرر است میگوید دوازده دانه پیشمار داشته باشند که بعد از آن بجای او حکم رانند و در آن وقت ترک سنت
مسیحا و بر هم خوردن دین ایشان و جزیه با ایشان بدهند و خوار کردند و شهرشان بگیرند دوازدهم ایشان
صاحب علم شود و علم بر قدس خلیل و ناصره زند و لشکر او تا بحر شود خیمه زنند و یهودان را بگیرند و بر دار
زنند و بزیر پای خود گذارند و خراب کنند اسپانیا را و پاپ را بکشند و هیکل ایلیان را خراب کنند و پادشاهان
فرنگ را ذلیل کنند و آفتاب بر پشت و باشد و دجال از کوه کرکلو برآید خر سوار که آن خر دراز و بزرگ باشد
چون کوه ثور باشد با صاحب جنگ کند و آن زمان انسبون که مراد مسیح باشد و بقول یشوع ناصری فرود
آید و بانگ ناقوس در عالم کم شود و زنجیرها در گردن مسیحیان کند یقوم فکر خود کنید که جلاد آماده میتوید
دار کشیده می‌شوید از دست لشکر مهدی یعنی سلام و راه گریز نخواهد بود بجز شمشیر ایشان و گردن شما
مؤلف گوید این اخبار مطابق است با اخبار ظهور حضرت صاحب الامر حجة بن الحسن امام
دوازدهم صلوات الله علیه و علی آبائه المعصومین **هفدهم** آنکه از انجمله آنستکه مروج اسلام ملا محمد باقر مجلسی نور

شانزدهم

هفدهم

نور الله مرقده وطاب ثراه در باب چهار دهم تذکرة الائمه از کتاب فرهنگ الملوک که آن را اسرار العجم می گویند و از کتاب تحفة المجوس است بلکه او را بمنزله انجیل اگر صحف باشد می دانند و باصطلاح مجوس آن را جاماسب
نامه میگویند که جاماسب حکیم که از اکابر حکمای فرس بوده و بعضی او را پیغمبر میدانسته در آن کتاب احوال
حوادث و وقایع که نشسته و آینده ثبت است و احوال انبیا و پادشاهان و پیغمبران را از زبان زردشت
نقل میکند تا آنکه پیغمبر آخر الزمان میرسد پس میگوید این پیغمبر آخر پیغمبران باشد و عرب باشد که
در میان کوههای مکه پیدا شود و بر شتر سوار شود و بیشتر قوم او شتر سواران باشند و با بندگان
چیز خورد و بروش بندگان نشیند و او را سایه نباشد و از پشت سر مثل پیش رو ببیند
و دین او اشرف دینها باشد و کتاب او باطل کرداند هر کتابی آسمانی را و دولت تازیان عجم را بر باد دهد
و دین مجوس و پهلوی را برطرف کند و نار سپید آتشکده ها را خراب کنند و تمام شود روزگار پیشدادیان
و اشکانیان و ساسانیان بعد از آن فقرات فوقانی از احوال الائمه حضرت صاحب الزمان صاحب جاده که ترجمه
اختصار بعضی احادیث او را نقل میکنم می گوید از فرزندان دختر پیغمبر آخر الزمان که خورشید جهان و شاه
زنان نام دارد کسی پادشاه شود در دنیا بحکم یزدان که جانشین آن پیغمبر باشد در میان مکه و دولت
او تا بقیامت متصل باشد تا میگوید که در خدمت او حاضر شوند میکائیل و جبرئیل و عزرائیل
و نازل شود بر او فرشته موکل بمسافران و فرشته موکل بزمین و فرشته موکل بکانات و کوهسفندان
و فرشته موکل بر آتش و نازل شود بر او روح القدس و زنده کرداند بسیاری از نیکان و بدان را و زنده کرده اند
بسیاری از پیغمبران را چون پدر خضر و پدر الیاس و پدر ارسطاطالیس و آصف بن برخیا وزیر سلیمان
و ارسطو و سام بن نوح و شمعون عابد و زنده کند جمعی از پیغمبران بنی اسرائیل که اسم هر یک را در
آنجا ذکر میکند که بجهت اختصار این کتاب ذکر نمیکنیم تا اینکه می گوید و خلایق را به یزدان خواند و تمام
مذهب و برهان قاطع باشد و حق باشد و حاضر شود نزد او سیمرغ از کوه قاف و سیمرغ عنقا که
مغرب است و زنده کرده اند نمرود و فرعون و قارون و هامان وزیر فرعون را و همه را بسوزاند و زنده
کند سامری را و بسوزاند و از چاه دماوند بدر آورد ضحاک را و او را دیوان مظالم کند و زنده کند
بخت النصر را و زنده کند شمس را که دین پهلوی را برهم زده و آتش را شریک خالق قرار داده و زنده کند
قاضی شهر لوط را و اسقف قاضی ترسایان را و یعقوب مجتهد نصاری را و زنده کند او را مدتی و باغ اهرمن را که عمل او

نقل از جاماسپ نامه در ظهور حضرت خاتم

در میان قوم لوط لواطت و زنده کنند و دانزاو همه را دبسوانند تا آنکه میگوید ای محمد کفار و مشرکین را که
زنده کنند و بسوزانند تا آنکه میگوید این پادشاهان از خویشان و اقوام خود شرح بیژن را زنده کنند و بکشند این هر
کرفتنه ها در دین حد شر کرده اند و خوبان سبکان یزدان کشته باشند العلم عند الله احتمال دارد این
پادشاهان که جاماسب میگوید خلفای بنی امیه و بنی عباس باشند و زنده کرده اند رستم بن زال را و زنده او بامشید
و کیخسرو را زنده کرده اند و بکشند تا آنکه میگوید و نام این پادشاه بهرام باشد که از خورشید جهانشاهان و زنان که
دختر سبین لت بهم رسیده باشد و سبین بلغت پهلوی اسم مبارک محمد است و ظهور او در اخر دنیا باشد و عمر
هفت کوکب داشته باشد و چون خروج کند عمر او سی قرن باشد ان زمان که تازیان بر فارسیان غلبه کنند و
شهرهای ایشان را بگیرند و شهرهای عمان خراب شود و اکثر و بسیاری بدست سلطان تازیک در آید و فتح
کند و دجال را بکشد و با او خواهد بود صاحبی که عیسی ع باشد و اسکندر بن داراب با او باشد و او را دیفرمان
فرهنگ و تیم الابصر فرستد و سید بزرگی که پدران پادشاه باشند و قسطنطنیه را بگیرد و هندوستان را
بگیرد و علم های ایمان و مسلمانی در انجا برپا کند و عصا سخن تستان با هودار که موسی داشت با او
باشد و هر جا را چون اشاره کند بگشاید و انگشتر و دیهیم سلیمان با او باشد این بهرام نیای او از فرزندان
زادان بزرگ که حضرت ابرهیم است خواهد بود و او دوست خدا برهنه و صاحب حکمت و جبروت و او دوست
پادشاه عظیم و پادشاه دنیا و شهنشاه است و از فرزندان دختر سبین است که اسم مبارک او محمد است
و میگوید تا آنکه دور و مدت الی که پانصد قرن باشد او و یاران او امامت و پیشوائی کنند و پیغمبران
خدا و مساعدان و موبدان و حکیمان و یزدان و دیوان و مرغان و همه اصناف جانوران و بادها
و ابرها و مردان سفید رود در خدمت او باشند **هیجدهم** و نیز یکی از جمله علما در بعضی کتب
خود ذکر کرده اند که من یک جزو از جاماسب نامه را دیدم و در انجا احوال پیغمبر اخر الزمان نوشته بود
که از تخم پشت هاشم در وال تست پیغمبری آید و بعضی از اوصاف ان حضرت را نوشته بود از جمله انکه او را در
زهنیر نباشد و وصی او را از حق خود منع کنند تا اینکه نوشته بود که در اخر دنیا فرزند این پیغمبر
اخر الزمان برابیعه دنیا را چون گلستان کند **نوزدهم** و در انجیل خبر از آمدن ایلیا می دهد
که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب باشد چنانکه در انجیل یوحنا مذکور است که چون یحیی امد
جماعت یهود علمای خود را نزد او فرستادند که آیا تو ایلیا هستی یحیی فرمود من ایلیا نیستم و در بها

هیجدهم ها

نوزدهم ها

انجیل است که حضرت عیسی فرمود که ابن انسان با همان ایلیا خواهند آمد و ایضاً در انجیل مرقوس
مذکور است که پسر انسان با ایلیا بیایند و پسر انسان زحمتها بکشند و دردها ببینند و معلوم است که
پسر انسان حضرت ختمی مآب می‌باشد و مراد از ایلیا علی می‌باشد که مکرر خود حضرت امیرالمؤمنین میفرمود
منم ایلیا و بدانکه در چهار انجیل در چند موضع خبر آمدن پسر انسان داده اند که حضرت
رسول ص باشند و نیز در انجیل مرقوس مذکور است که عیسی میفرماید که پسر انسان خواهد آمد
کسانی که مخالفت مرا کرده اند رسوا خواهد کرد و معلوم است که مراد در انجیل از پسر انسان [illegible]
که حضرت رسول باشند زیرا که در زبان انجیل در آخر هر اسمی سین داخل مینمایند بنیمن
دیگر ایضاً در فصل چهارم کتاب ملاخی است و بعضی گفته اند که در فصل سیم کتاب ملاخی
است محض تطویل کتاب بترجمه اختصار میکنیم که می فرماید که زمانی خواهد آمد که چون تنور آتش
گرم باشد و همه انکار کننده گان و ستمکاران مثل ذره خواهند بود پس میفرماید و در این
روز ایشان خواهند سوخت بطریقیکه نخواهند ماند از ایشان ریشه و نه [illegible] طلوع خواهد نمود بشما
آفتاب عدالت و صداقت که علاج و شفا در زیر بال او خواهد بود و معلوم است که پیغمبر ما را [illegible] کفار و
مشرکین هم او را صادق و امین می خواندند خلاصه بعد از چند کلمه در همان کتاب ملاخی باز می فرماید

هینه انوخی شولح لاخم ات ایلیاء هنابی

یعنی اینک من می فرستم — از برای شما — مر — الیا را — ان پیغمبر

لیفنی بوئوم ادونای هگادول و هنورا یعنی

پیش آینده — روز — خدای — بزرگ — و وهمناک — اینک من

می فرستم از برای شما ایلیا را بر پیش از پیغمبر خدا که آینده است در روز بزرگ و هم ناک بدان که مراد
از ایلیا حضرت علی ابن ابی طالب است چنانکه در احادیث وارد شده است ایلیا بمعنی علیا می باشد و همین ایلیا
می باشند که امتهای سابق انتظار او را میکشیدند و بدانکه چنانکه در کتابهای پیغمبران گذشته
علامات و اوصاف پیغمبر ما مذکور است که در اصل دویم نبوت خاصه بعضی را بیان نمودیم و همچنین
علامات و اوصاف اوصیا و ائمه اثنی عشر علیهم السلام باشند در آنها هم مذکور است چنانکه در سفر اول توریة
که سفر تکوین است مذکور است دوازده نفر امام را ذکر می کنند و در کتاب اول [illegible] و نیز ذکر یازده نفر [illegible]

معنی ایلیا

از آیات مرموزه ظهور آن حضرت است

پیغمبر آخر الزمان را ذکر میکند و از کتب پیغمبران هم اوصیا وصی حضرت رسول الله امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
را بیان و ذکر میکند حتی خانه نشینی آن حضرت و غصب حق آن حضرت و خلافت ظاهری آنحضرت و مدت
خلافت آنسرور و **بشارت بیست و یکم** در آیه هشتم از مزمور پنجاه و پنجم زبور است که بترجمه اکتفا میکنیم
اینستکه ای خدا بسلامت خلاص کن روح مرا از کسانیکه بمن نزدیکی میجویند زیرا که ایشان از میان
جمع بسیاری همراه من می باشند از خدا نترسیدند و کتاب او را باطل نمودند و سخنان او را در باب
آل تغییر دادند اما تو که خدای منی او را در چاه عذاب خواهی انداخت زیرا که قاتلان و منافقان روزهای
خود را دو نصف نخواهند نمود و من از صاحب امید تو ام **و بدانکه** تفسیر این فقره را بعضی کسانی
که زبور را ترجمه نموده اند الی را بعلی تفسیر نموده اند و عین آنچه نبیان را بالفظ بدل میکنند چنانچه از حامی یا مولی
انعام یا امر و مراد از نزدیکان معلوم که بید زنار حضرت رسول و یکی داماد آن حضرت است که محرم
خانه آن حضرت بودند و با آن حضرت در مکه و مدینه بودند و احکام کتاب خدا را تغییر دادند و وصایا
آن حضرت را درباره علی تغییر دادند **بشارت دویم** در آیه دهم در فصل چهارم صحیفه زکریا
مذکور است که ترجمه آن اینست که حضرت زکریا نوری در عرش دید و در دو طرف آن نور دو شمع
روشن دید از جبرئیل پرسید که این دو شمع روشن و دو زیتون چیست جبرئیل گفت که
اینها دو فرزندان آل می باشند که آن آل داماد و واجب الاطاعه همه روی زمین می باشند بنص خدا و آیتنا
پس بمصداق اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم واجب الاطاعه سید انبیا است و علی داماد آن حضرت
دو فرزندان حضرت امام حسن و امام حسین می باشند **بشارت سیم** در آیه هفتم که در مزمور چهل و پنجم
زبور حضرت داود ع است و ترجمه آن اینست ای هم کس شجاع تو شمشیر خود را بر روی ران خود ببند و بعد
از چند کلمه بعد از آن گوید که در زیر دست تو جمعی خواهند افتاد و تیرهای تو تند و تیز است در دلهای دشمن
پادشاه و بعد از چند فقره دیگر باز میفرماید بنشیند دختر پادشاه در دست راست تو و استقلال او از آنست
که دختر پادشاه است و بعد از چند فقره دیگر میفرماید بعوض پدر و مادر فرزندان خواهی داشت و ایشان را اولی
خواهی کرد در کل روی زمین و بعد از آن میفرماید که همه امتها ستوار خواهند نمود **بدانکه** صدق
این فقرات بر وصی بلا فصل پیغمبر حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب باشد و واضح است زیرا که او شجاع ترین
مردم بود و شمشیر خود را بست و جمعی بسیار در زیر دست او پا افتاده بودند و تیرهای او در دلهای دشمنان پادشاه

اخبار از بابت کتاب حضرت ارمیا علیه السلام

که پیغمبر بودند و نیز بودند دختر پادشاه که پیغمبر بود بر پهلوی او نشست و فرزندان داشت که همه صاحب اختیار بودند در کل روی زمین و بواسطه وجود فرزندان او و نشر مناقب همه امتها بان حضرت اقرار نمودند و نسبت و حجر ارمیا در ایه یازدهم که در فصل ۴۶ در ایه دهم در صحیفه ارمیا آمی باشد خبر می دهد

کی ذبح لادونای الوهیم ال نهر پرات بیم

که ذبح شوند از برای خدا خالق عالم نهر بفر فرات

ذبح و قربانی کرده می شود شخص بزرگی از برای خدای عالم در زمین شمال بر لب نهر فرات معلوم است و پر واضح است صریح و وصف حضرت ابی عبد الله الحسین بقربانی در راه خدا دلیل بر حقیقت خود و استحقاق امامتش میکند و نسبت پیغمبر و در انجیل یوحنا در فصل ۲۱ در کتاب انگلیسی مذکور است که بهشت دوازده در دارد که هر کدام از انکوهر است و در هر کدام از ان درها اسم هر یک از ان دوازده نفر تعیین شده کان از جانب کسیکه ان دوازده نفر در فرمان برداری او بر همه مخلوقات پیشی دارند نوشته شده است و بعضی از ان دوازده نفر بسبب کشته شدن در راه خدا بکوسفند قربانی تشبیه شده اند بدانکه صدق این فقره هم بر دوازده امام و شهادت حضرت امام حسین و تشبیه او بقربانی در راه خدا فرموده است و موید این فقره است آخر دانکه جبرئیل بان حضرت آدم کرد ای آدم و لد تو حسین میکشند او را مثل کوسفند قربانی و نسبت و تشبیه ما و از ان جمله حضرت شعیای پیغمبر در صحیفه خود در فصل ۲۶ در بیان ظهور بجت حضرت صاحب الزمان مهدی آل محمد امام دوازدهم می فرماید فقراتی در اوصاف ان حضرت و انچه بعد ظهور ان حضرت خواهد شد و خواهند نمود بیان میکند که اکر همه را بخواهم ذکر کنم سبب تطویل این کتاب است چون غرض مولف انتصار است از این جهت بعضی فقرات کلمات مذکوره او را که می فرماید ذکر میکنیم پس حضرت شعیا بعضی فقرات میفرماید که ترجمه انها اینست که در ان روز که ان حضرت ظاهر خواهد شد در زمین یهودا یعنی بیت المقدس و حوالی ان و تسبیح و ستایش تو خواهد کفت این کسی است که شفاعت کننده ما است تا انکه می فرماید ای خدا اسم تو و یاد داشت تو خواهش روح ما بوده است و باین جهت روح ما از برای تو در وقتیکه صبح طلوع کند بیدار خواهد شد ای خدا در وقتیکه دیوانهای خلق را در روی زمین بنا می تعلیم خواهند کرفت از تو ساکنین زمین عدالت را پس باین جهت رحم بامنافق نخواهم کرد هیچه در ان وقت و هم عدالت یاد نخواهد کرفت بجهت انکه در زمینی که عقبه سپس تعلق داشت عملهای قبیح بجا آورد ند پس بعد از فقراتی چند می فرماید

اخبار از آیات کتاب مرموز بظهور و سلطنت

و کسانی که اهل جهنم اند رجعت نخواهند کرد پس بعد از فقرات گوید که ترجمه اینست آنچه ما کشیدیم
از ظالمان بسبب اعمال خود مان بود زیرا که عملهای خود را خالص نکرده بودیم زمان ظهور ترا ما خبر دادیم
پس بعد از فقرات گوید که زنده شوند مردهای تو و اموات تو برخیزند و ستایش تو کنند ساکن خاک
گران که شبنم تو شبنم روشنائی و نور است **ببیست و ششم** در فصل ۲۷ می فرماید فقراتیکه معنی آنها اینست که
در آن روز انتقام خواهد کشید و نور خدا از شمشیر قوی و بزرگ و سخت خود از کسانیکه اجماع و اتفاق کردند
و دست برادری بیکدیگر دادند از برای خدعه و مکر و حیله پس در آن روز نور خدا خواهد طلب نمود
باغ خود و بوستان خود را و مهر و صداق خود را **مؤلف گوید** که آنچه در این صحیفه شعیا مذکور است
هم مطابق است با احادیثی که در کتب شیعه وارد شده است که مراد از اجماع و اتفاق و دست برادری
بیکدیگر دادن از برای خدعه و مکر و حیله اشاره است بآنچه بعد از فوت پیغمبر واقع شد و غصب خلافت
و حقوق پدران حضرت صاحب الامر نمودند و طلب کردن باغ و بوستان خود اشاره بباغ فدک است
که آنرا غصب کردند **ببیست و ششم** و ایضاً در فصل یازدهم در وصف حضرت محمد بن الحسن میفرماید فقراتی
که ترجمه آنها اینست که آن نور خدا بعدالت دیوان مساکین را خواهد کرد و براستی انتقام مظلومان را
خواهد کشید ایمان کمر بند او خواهد بود و عدالت میان بند او و در زمان او گرگ و بره در یکجا ساکن
خواهند شد و پلنگ و بزغاله در یک مکان خواهند چرید و گوساله و شیر و میش با هم خواهند بود و گوساله
و خرس با هم خواهند چرید و بچه شیر با و بیش هم علف خواهد خورد و طفل شیرخواره دست بسوراخ مار
خواهد کرد و تمام این اخبار مطابق اخبار و احادیث شیعه می باشد در زمان ظهور حضرت صاحب الزمان عجل الله
فرجه **ببیست و نهم** و در فصل ۴۲ می فرماید من از خبرهای تازه خبر میدهم و پیش از آنکه
واقع شود شما را اعلام میکنم بخوانید از برای نور خدا تعریف ستایش او را در انتهای زمین در دریای
جزایر و نزد ساکنان آن جزایر است و این فقره هم مطابق است با آنچه شیعه میگویند که آن حضرت در انتهای
زمین در دریای مغرب در جزیره خضراء می باشد و جزایر بسیار در آنجا است بلکه جمعی از اهل فرنگ نیز خبر از
آن جزایر داده اند و حکایات جمعی از شیعیان در خصوص آن جزایر شایع است ۳۰ و نیز مرحوم ملا محمد تقی کاشانی در
کتاب هدایة الطالبین نقل می کند که حضرت شعیا پیغمبر **در فصل چهل و نهم** در صحیفه شعیا می فرماید
فقراتی تا آنکه در فقرات حضرت امام حسین ع ذکر شهادت و مصائب آن حضرت تا آنکه می فرماید در مقامی که

۲۷

۲۸

۲۹

۳۰

هذه

خدای تعالی خطاب بآن حضرت می‌فرماید ای فرزند حبیب من بخاطر بیاور در این زحمت و مصیبت که مصیبتهای
بسیاری گرفتار شده‌ای من ترا فراموش کرده باشم و خلاص نخواهم نمود و خواستم که بواسطه تو رحمتها را بر
همه مخلوقات تمام کنم بآن جهة ترا خلاص نکردم و چنین مدان که من ترا فراموش کرده‌ام اگر مادر
فرزند خود را فراموش کند من نیز ترا فراموش خواهم کرد بلکه اگر مادر فرزند خود را فراموش کند من
ترا فراموش نخواهم کرد پس اینست که من ترا بدست قدرت خود تو را در آن شهر علم انداخته بودم با ده
نفر دیگر که از آن شهر علم بوجود می‌آیند دیوارها و حصارهای آن شهر خواهند بود و کسانیکه می‌خواهند
نسل شما را منقطع کنند ممکن نیست که اراده خود را باتمام رسانند بلکه بنفاق و اعمال خودشان
گرفتار خواهند رفت تا اینکه در همان کتاب نیز نقل میکند ترجمه‌اش خبر فرموده شعیا را که خطاب
بحضرت امام حسین ع است که آن زمینی که تعلق بتو داشت که بسبب منافقین خراب و بیابان شده بود
در آن وقت از بسیاری جمعیت که بتو خواهم داد برای ساکن شدن ایشان تنگ خواهد شد
با وجود آنکه کسانیکه در آن روز خون ترا از قبیل آب میآشامیدند از روی زمین محو خواهم نمود پس
در آن زمان بآنها عطا بفرماید از آن فرزندانیکه از تو بوجود آمده‌اند بگوش خود خواهی شنید
که بتو خواهند گفت وسعت همه زمین کم است زیرا که در آن ساکن شویم پس وسیع ساز و پس
تو در دل خود خواهی گفت اینها را از برای من کی متولد کرده است و حال آنکه من خود را بی اولاد می‌پنداشتم
زیرا که در وقتیکه من دل از دنیا بر کندم و اولاد خود را کشتند و عیالان خود را اسیر و سرگردان دیدم گمان
میکردم که از من کسی دیگر در دنیا نخواهند ماند پس اگر همه کس دست از اعانت من برداشتند و مرا تنها واگذاشتند
پس اینها که حالا من می‌بینم کجا بودند پس من که خدای توام می‌فرمایم بتو بدانکه هنوز مانده است که بنیان
آن زمانی ای بنده من که دست قدرت خود را بسوی عباد دراز خواهم نمود و در میان آنها لوای خود را بلند
خواهم ساخت تا پسران ترا در میان بغلها و دختران ترا بر بالای دوشهای خود براه برند پادشاهان مربی ایشان و
زنان ایشان دایگان اولاد تو خواهند بود و روهای خود را بر خاک گذاشته تعظیم بتو خواهند نمود و
خاک قدم ترا بزبان از راه اخلاص خواهند خورد و خواهند لیسید آن وقت خواهی دانست که منم خداوند مهربان
که ممکن نیست بگذارم شرمنده شوند آنهائیکه امید خود را در من گذاشته‌اند تا اینکه باز هم میفرماید که دشمنان
تو گوشت تنهای خودشان را خواهند خورد و خون ایشان را از قبیل شراب صاف نشئه بایشان خواهم نوشانید و این

اخبار از صحف سماوی بر امامت ائمه علیهم السلام

تنبیهی است که در دنیا بجهت ایشان مقرر خواهم نمود بدانکه این فقرات تمام در بارهٔ حضرت امام حسین
نهایت صراحت و ظهور دارد از خطاب بلفظ ای فرزند حبیب من و از خبر دادن از گرفتاری و مصیبتهائی
که باو رسیده است حتی آنکه طفل رضیع شش ماههٔ آن حضرت را شهید نمودند و هیجده نفر از اولاد
علی و فاطمه را که بزرگ و کوچک بودند شهید نمودند و اطفال آن حضرت و دخترهای کوچک
آن حضرت را از تشنگی و عطش که آب بآنها ندادند بعضی از آنها بحسب خبری فوت شدند و آن
صدمات اسیری و دوانیدن آنها در بیابانها و بی خار بیابان بحسب قاعده باید همه هلاک شده باشند
و خداوند حفظ فرمود که نسل آن حضرت باقی باشد تا یوم القیمه و خبر دادن او را باده نفر دیگر که برادر او
امام حسن و نه نفر اولاد طاهرین آن حضرت باشند و دو شهر علم پیغمبر که بتصریح فرموده است که من شهرستان
علمم و علی ع در آن شهر است و از خبر دادن از ارادهٔ دشمنان قطع نسل ایشان را که در کتابها و تواریخ مسطور است
و از خبر خراب شدن و بیابان شدن شهر کوفه که زمینی است که تعلق بآن حضرت دارد زیرا که حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود مکه شهر خداست و مدینه شهر پیغمبر است و کوفه شهر من است و خبر دادن از بسیار شدن اولاد
آن حضرت و ظهور قدرت الهی در حق او و در میان عجمان که همه ایشان از شیعیان و دوستان خانوادهٔ اهلبیت ع
می باشند و پادشاهان عجم مجدی در تعظیم و تضرع نزد ضریح آن حضرت و اولاد او میکوشند که در دار
الایمان قم که دختر شش ساله از نسل آن حضرت مدفون است پادشاهان صاحب اقتدار آستان او را
می بوسند و در تربت مقدس آن حضرت خدای تعالی شفا قرار داده تا صدق اخبار حضرت شعیای پیغمبر که فرموده
که خاک قدم ترا خواهند لیسید ظاهر شود و دشمنان آن حضرت چنان بجان یکدیگر افتادند و هر
کدام بانواع عقوبتها بجهنم واصل شدند که اثری از آنها و قبور آنها نیست سیم فرق و در صحیفه
نحمان بن پنیحاس است که از نبوت هیلد تعبیر میکنند و آن فقرات را وحی کودک نیز می گویند چنانکه
بسیاری از فحول و بزرگان علماء یهود که بشرف اسلام مشرف شده اند فقرات وحی کودک را ترجمه نموده اند
و در کتابها ذکر نموده اند و نیز ترجمهٔ فقرات وحی کودک از بعضی پیغمبران بنی اسرائیل نقل شده است علمای
یهود هم بقدر مقدور سعی و اهتمام در اخفا و پنهان نمودن این صحیفه نموده اند که مسلمین خبر نشوند
ولکن خداوند تبارک و تعالی ظاهر فرموده است اغراض ایشان را که آن وحی موافق حروف ابجد است و وحی که همه
آن اخبار از امور آینده بعد از خود داده است ذکر و وحی اول در حروف الف و میم و نون مخصوص است با حضرت خاتم

اخبار از صحایف سماوی با اسماء ائمه و حالات ایشان

رسول است و اینجه راجع بمقصد ما می باشد که مخصوصا و تعیینا دوازده امام می باشند و اوصیاء حضرت رسول وفرزندان او مقصود است که در حرف سین می فرماید **سکویوها وتشجا وانیل**
کبیها نفق نفنشه پها محکم کنند سخنرا و مدح و تسبیحارا و برود
دیرد و برون آید خان امیر مراد از نکه محکم کردن سخن اشاره بانست که معجزهٔ حضرت رسول سخن باشد و سخنرا بجائی رسانند که اساس ان محکم باشد و متفق باشد که از هم نریزد که مراد سخنهای نزول وحی قرانی باشد و مراد از محکم کردن مدح و تسبیح محکم کردن اساس عبادت و نمازها است و مراد از رفتن و بریدن انستکه برود از دنیا و قطع کند علاقه خود را و بیرون اید خان امیر که او نصب کرده باشد و امیر نامیده باشد که حضرت امیر المؤمنین باشد که بیرون اید یعنی بعد از رحلت و ضعیف شود امیری او و امارت و خلافت او غصب شود و خانه نشین شود چون که عبارات این وحی کودک ایهام دارد و معنی آن بدقت نماید مکر جمعی از علمای یهود که مسلمان شده اند ترجمه کرده اند و در حرف عین و حرف فا و حرف صاد و حرف قاف و حرف راء و حرف تاء اشاره و تعیین و تخصیص احوالات و سیر و معجزات خاصه حضرت رسول است و بعد در حرف شین می فرماید **شغرا ملکا بید احمد،**

ملکا و نافیق برسلکا لهرکا ودادیف اهروا ناعید
مکتر شلیمنی عبدا مبوخا وولنبرا ربعاشانیم قیام
بیم لوخا وولنبرا وبعاشانیم بادکا شلوشا شبوعیم عروخا

معنی فقرهٔ اول اینست که فرستاده می شود پادشاه برسالت احمد پادشاه و این بی واضح است که احمد اسم مبارک پیغمبر ما محمد بن عبد الله است و مراد از پادشاه اول علی بن ابی طالب است یعنی فرستاده می شود علی برسالت و وصایت و خلافت از جانب محمد ص و فقره دویم می گوید ودادیف اهروا ناعید مکتر بعضی از علمای یهود که مسلمان شده اند تفسیر کرده اند این فقره را باینکه خبر میدهد از جنگ عایشه و دیگران که در مکه جمعیت کردند و باهم قرار دادند آمدند تا بصره با علی ع جنگ کردند و فقرهٔ دیگر که می فرماید شلیمنی عبدا مبوخاه یعنی بعد از ان کرده می شود بر مسلمین کوپیر و کوبیده می شوند این عبارات اشاره بشهادت علی است و معنی باقی فقرات اینست که علی ع چهار سال و نه ماه پادشاهی کند و این فقرات اخیره بیان خلافت علی را نموده و ...

اخبارات ہر فقرہ نسور وشہادات امیر المؤمنین علیہ السلام

خلافت ظاهری این حضرت را و خبر شهادت آن سرور را نیز در حروف شین می فرماید شیتا شیقا
و ومشتانا عافا ووعقا عیقا ودبیقا مستنقا بعضی علمای یهود ترجمه این
فقرات را کرده اند که شش نفر صاحب رو مند بد شواری او فتند بعد از دشواری چسبنده گان
تفیده شوند بد انکه تفیده شدن انها از شدت عطش خواهد بود بزحمت بیفتند بدانکه شش نفر ارجمند
شش نفر از برگزیده گان شهدای کربلا میباشند که شش نفر اولاد حضرت امیر المؤمنین می باشند و مراد از
چسبنده گان باقی صحاب حضرت ابی عبد الله الحسین می باشند و در فقره دیگر می فرماید قیصا منعر فاعل
بدی سافاکصرونا تیرونا ینتبسا لهوبا یعنی بخنجر از قفا بریده شود در کنار رود خانه
در صحرا امثل امتحان کرده شده یا مثل کوبیده دار دها و گرفته می شود در زفاف در حجله دامادی ظاهر است که
این عبارات مخصوص حضرت ابی عبد الله الحسین است که انمظلوم را در کنار فرات از قفا شهید نمودند
امتحان بزرگی بود شهادت آنحضرت و شکسته شدن یا مثل کوبیده دارد ها احوالات ان ظلم و ستمی است که
عبارات بعد از شهادت آنحضرت بر طبق بعضی اخبار ان اشرار کفار است بوجود اقدس حسد مطهر انمظلوم
نمودند و مسئله زفاف در حجله دامادی تطبیق با حضرت قاسم بن الحسن است و در فقره دیگر می فرماید
صبوعا نصبیعا نسرنا ونفرعا ومیودعا پدیعا دبشوعا نشقشعا
یعنی خیمه هائی رنگین که جای نشستن فرزندان است سوخته شود و سنگ انداخته شود
و اشکارا شوند خواتینها معروف که بنات پرورده شده اند و نقل شود این مطالب در مجالس و محافل بدانکه ظاهر
است تمام این عبارات در سوختن خیمها ظاهر از اهلبیت اطهار که تعبیر بفرزندان نموده است اولادان حضرت
رسول الله می باشند و اشکار شدن انها با سیری انها است که بنات در پرده عصمت پرورش شده بودند و نقل این مطالب که
ذکر این مصائب عظمی است در مجالس و محافل خواهد شد چنانکه ظاهر است بکمال شهرت که در هر زمان این واقعه جانسوز
گذشته است هر روز ذکر و نقل احوالات و مصائب اهلبیت اطهار در مجالس و محافل می شود از برای کسانیکه
طالب حق باشند و انصاف داشته باشند شبهه باقی نمیماند و معلوم است عظمت مصیبت که بیان و اعلام نموده اند جهة
و سبب عظمت و بزرگی و شرافت و جلالت قدر و منزلت نزد پروردگار عالمیان است که قبل از وقوع آن خبر
داده اند و از انجمله در فصل چهارم صحیفه ارمیا که یکی از پیغمبران بوده است
فقراتی می فرماید که ترجمه انها اینست که چه شد و چه حادثه روی داد که رنگ بهترین طلاها تار شد و سنگهای بیت الهی

از کتاب ارمیا و کفره هند است

پراکنده شدند و فرزندان بیت المعمور که با ولین طلا زینت داده شده بودند و از همه مخلوقات نجیب بودند
چون سفال کوزه گران پیدا شتند شدند در وقتیکه حیوانات پستانهای خود را برهنه کرده بچه های خود را
شیر میدادند عزیز من در میان امت بیرحم دل سخت چون چوب خشک شده در بیابان گرفتار مانده و از
تشنگی زبان طفل شیرخواره بکامش چسبیده در چاشتگاهی که همه کودکان نان می طلبند چون بزرگان
آن کودکان را کشته بودند کسی نبود که نان بایشان دهد آن کسانی که در سفرها عزت و نعمت بودند
در سفر راه ها هلاک شوند و رویهای ایشان از مصیبتهای دوران متغیر شده بود بطریقیکه در
در کوچها شناخته نشدند زیرا که پوست تنها با استخوانها چسبیده بود **مؤلف گوید** تصور کنید
خبری که خداوند عالم بارمیا پیغمبر داده است از کیفیت حضرت ابی عبدالله الحسین ع و تشنگی او و تشنگی
طفل شیرخوار او و اسیری و گردانیدن اهلبیت و عیال و اولادان و در شهرها و سر راه ها تمام واقع شده است
و صاحب کتاب وشن که کفره هندا و را پیغمبر صاحب کتاب میدانند در ان کتاب وشن میگوید که در آخر دنیا بکسی بگردد که خدا را دوست دارد و از بندگان خاص او باشد
و نام آن کس فرخنده و خجسته باشد خلق را بنده کند بحکم جاتن که خدا است و زنده کند تباه کاران را که در دنیا
اختراع کرده باشند و حق پیغمبران را پایمال کرده باشند همه را بسوزاند و عالم را نو کند و هر چه بد بر اسرا
دهد و ملک و سلطنت کرد و دولت و ست که عبارت از چهار هزار سال باشد و این اقوال را از کتب براهمه که معتمد ایشان
بود نوشته بود که براهمه صاحب این کتاب را پیغمبر میدانند **و در کتاب دارزنگ میگوید که بعد
از انکه مسلمانی بهم رسد** در آخر الزمان و اسلام در میان مسلمانان از ظلم ظالمان و فسق فاسقان و تعدی
حاکمان و بیان اهل آن و بی دیانتی امینان و حسد حاسدان و دنیا مملو شود از ظلم و ستم و اسلام برطرف شود
جز نام از او نماند و پادشاهان ظالم و بیرحم شوند و رعیت بی رحم و بی انصاف شوند و دخرابی یکدیگر کوشند و امور
کفر و ضلالت بگیرد دست قدرت الهی بدر آید جانشین آخر متا که محمد باشد ظهور کند و مشرق و مغرب عالم
بگیرد و دیگر در همه جا بسیار کسان را بکشد و خلایق را هدایت کند از برای حالتی باشد که تر کان امیر
مسلمانان باشند و او غیر حق و راستی از کسی قبول نکند **مؤلف گوید** بعد از این همه اخبار نصوص خلافت
و امامت حضرت امیر مؤمنان و یازده نفر اولاد طاهرین او است و از کتاب علماء اهل سنت و اسناد معتبره ایشان
و کتب انبیاء سلف نقل و بیان میکنیم از کتاب مناقب موفق بن احمد خوارزمی که روایت میکند از حضرت رسول الله

صلی الله علیه و آله که فرمود هر کسی بعد از من در امر خلافت با علی نزاع کند پس او کافر است و حرب
کننده با خدا و پیغمبر است میباشد العجب ثم العجب از نزاع خلافت این بود که تهاجم کنند منافقین و در خانه حضرت
امیر ع را بسوزانند بی اذن و بی رخصت اهل‌بیت اطهار در خانه آن حضرت وارد شوند و ریسمان در گردن حبل المتین دین
اندازند و آن حضرت را کشان کشان بعنف بمسجد ببرند و عمر بگوید یا علی بیعت کن و که نه گردنترا
میزنیم ما را خطر کن که خوارزمی از ابا ذر روایت کند که رسول خدا ص فرمود علی با حق است و حق
با علی است از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر وارد شوند بمن و شارح مقاصد بعد از تعریف
نمودن امامت و خلافت بعنوان مذکور ملتفت شد باینمعنی که خلافت عن الرسول بدون اذن
و استخلاف رسول معنی نخواهد داشت معتذر شد از آن بقول خود که فان قیل الخلافة عن النبی ص انما
تکون فیما استخلفه النبی ص فلا یصدق التعریف علی امامة البیعة و نحوها فضلا عن ریاسة العامة
قلنا لو سلم فالاستخلاف اعم من ان یکون بواسطة او بدونها انتهی یعنی اگر کسی ایراد نماید
باینکه خلافت از رسول موقوفست باستخلاف نبی که خود تعیین خلیفه نماید و این تعریف
صادق نخواهد بود بر خلیفه که امامت او از بیعت و شوکت و نحو آن ثبوت یابد چه رسد بر ریاست عامه
المصیبة جواب گوئیم که بر فرض تسلیم که خلافت موقوف باستخلاف و اذن نبی باشد لکن استخلاف اعم از
اینست که بواسطه باشد یا بدون واسطه یعنی امامت ببیعت نمودن جماعت از امت پیغمبر هم کانه استخلاف است
از پیغمبر است و لو بواسطه و چون رکاکت این کلام بسیار واضح بود چه خلافت بواسطه بدون اذن پیغمبر
و نص از حضرت استخلاف عن الرسول نخواهد بود لهذا از این تعریف متفق علیه بین خاص و عام اعراض
نموده و گفته که یکی از اسباب انعقاد خلافت قهر و غلبه است و هر که متصدی امامت و خلافت عن الرسول
بقهر و غلبه شود بدون بیعت اگر چه فاسق و فاجر و ظالم باشد علی الاظهر خلافت منعقد شود برای او سوای
اینکه عالم باشد یا جاهل عادل باشد یا جابر و مخفی نیست که شناعت این کلام او افزون تر است از جمیع کلمات
قوم خودش چون که معنی دفع فاسد بافسد نموده است هنیئاً له اللهم احشره مع اولیاءه پس میگوئیم که
مراد بامور دین و دنیا هم چنانکه در بعض عبارات قوم است حفظ حوزة الملة بحیثیتی که واجب باشد اطاعت
و متابعت او بر کافه امت حضرت خیر البشر چنانکه در بعض عبارات ایشانست که در تعریف امامت و خلافت
گفته اند که اقامه دین و حفظ بیضه و حوزه مسلمین شود بر قانون شریعت الحنیفه و ناموس طریقه سنیه

در بیان منقبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

که بر طبق مصلحت و تدبیر و حفظ نظام نوع مسلمین در ریاست منقوله از شارع مقدس از حدود و تعزیرات و تعلیم در احکام و عبادات و معاملات طبق فرمایشات حضرت ختمی مرتبت ع بوده باشد پس بنا بر این کوییم خلفاء ثلثه قبل از حضرت و خلفای ظالم و جابر بعد از آن حضرت لایق خلافت الهی و منصب جلیل نبوی که نامتناهی نبوده اند و سزاوار نبوده ند بدلایل واضحه و براهین قاطعه و عقل و نقل و کتاب الله و نص جلی و خفی حضرت ختمی مرتبت وجود اقدس حضرت امیر ع و اولاد طاهرین او بوده اند و منافات که خاتمه این جیند اشعار از ذکر کیم خداوند قائل ان مراد در زیر لوای حضرت امیر ع و در قیامت با اولیا کرام ائمه هدی محشور نماید

در جهان اتمام حجت لازم است — عدل حق در خلق مظهر ملزم است
مظهر حق تا شود بر حق دلیل — تا دلیل وحدتش باشد عیان
مظهر او صاحب حق باشد مقیم — خلق را باشد صراط مستقیم
خلق را از لطف حق لا امکان — زین شد اتمام حجت در حسنات
نزد اهل بصیرت ظاهر است — مقتضای عدل ز خلق مظهر است
نی غیر معصوم خواهد چون علی — چون تواند بود خالی از خطا
رفعت مفضول بر فاضل خطاست — این سخن از عقل دور و ناسزاست
بس قبیح و زشت باشد ای ندیم — جز علی مولا بکبری کافریست
بی ولایم نفی مقصود چیست — هر چه بینی غیر او موجود نیست
حکمت حق ظهر تو ظاهر شود — جز علی نبود مرا یار و معین
بد علی مقصود خلق عالمین — حب او سرمایه دنیا و دین
در شرایع از فروع و از اصول — این عبادتها که بینی نور دوست
قشر باشد جمله بی حب علی — لب او شد مهر ان نور جلی
عهد محکم تا شدند اهل ولا — هر که خورد از جام مهرش نشئه
شاهد عرضم بود در روز خم — گفت حق الیوم اکملت لکم
مختفی شد از فسادان دوم — مظهر حق منزوی از کین او

در زمین خواهد مثال از نبی بفلک
مظهر اسماء باشد در جهان
تا شود اتمام حجت در زمان
حجة ناطق ولی صامت کتاب
هر زمان باید از حق باید ولی
غیر عصمت چون کند حکم از خدا
نسبت این فعل بر عدل حکیم
قصور و سهو است و عجل سامرای
چون دلت از مهر ان طاهر شود
حق بود با مهر او حق الیقین
زانکه باشد مهر او شرط قبول
بی ولای او بود رنج و تعب
حق گرفت روز ازل از انبیا
در مقام قرب امد بیشتر
ایشر الیوم اکملت لکم
این حق بر دین و براهین او

در این جلد اول بملاحظه ضخامت حجم کتاب در رکن سیم از اصل سیم ختم و بحول شد انشاء الله رکن چهارم از امامت در جلد دوم بتحریر خواهد شد بتاریخ شهر ربیع الثانی ۲۴ سنه ۱۳۱ ۱هم

از جناب مستطاب شریعتمدار شیخ العلماء والمجتهدین آقای حاجی شیخ علی اکبر نهاوندی

بسم الله الرحمن الرحیم حمداً لمن خصص بالفضل العلماء ورجح مدادهم علی دماء الشهداء والصلوة والسلام علی علة الوجود وخیرة المعبود النبی التهامی المکی المدنی الصادع بالحق والناطق بالصدق وعلی آله الغر المیامین امناء الله علی الدین صلوة وسلاماً تزلفها فوق ما تحلت عروس السماء بمنطقة الجوزاء وسوار الهلال وقرط الثریا وبعد بر اخوان مؤمنین وخلان طالب حق ویقین مخفی نماناد که چون اقل خلیقه بل لاشیء فی الحقیقه مشرف شدم بمطالعه واستفاضه وتسریح طرف در اطراف این مؤلف منیف وارخاء عنان فکر نمودم در اکناف این مصنف شریف یافتم که منطوی است بر رایات مطالع انوار لاهوتیه ومحتوی است بطوالع اسرار جبروتیه هر کس از اصحاب ذوق وحال وارباب شوق وکمال که طالب معرفت وجویای طریق هدایت باشد تصدیق نموده وامتحاناً که بصفحه چند از آن امعان نظر کند خواهد دید که نسخه ایست بی بدیل وقطعه ایست بی عدیل چه در هر فصلی از آن اشاراتیست بسوی شفاء علیل ودر هر اصلی از آن امارات ثابت بر کنوزیکه دوائهاست دواء علیل وصفات اسرار جبروتیه وکشاف آثار ملکوتیه است ودر حقایق معرفت وایقان حاویست بر دقایق حکمت وعرفان مبتدیان را موجب هدایت بعقاید دینیه ومنتهیان را باعث تکمیل مراتب یقینیه مدالیلش مقتبس از آیات حقیقیه سمات قرآن ومفاهیمش مختلس از شعاع خورشید لسان وحی ترجمان خلفاء الرحمن هدیه ایست از جهت متمذهبین بمذهب جعفریه علیه السلام وتحفه ایست از برای عموم شیعه اثنا عشریه ونظر بمضمون الاسماء تنزل من السماء تحفه اسمیه اسمی نبوده مگر بخواست خدا پس بناء علی هذا بر ارباب ایمانی تشکر نعمت وجود مؤلفش لازم وتدینی نمود این تحفه البهیه دعاء بقا وطول عمر ایشان فرض ومتحتم است وهو الجناب المستطاب سلالة الاطیاب ونقاوة الانجاب العالم العلم العلام والفاضل الخبیر الفهام قدوة العلماء العظام واسوة الفضلاء الکرام قمر الفضل الساطع وبرهان العلم القاطع التبر المذاب والجوهر الملقب بکلستانه والموسوم بالحاج سید محمد علی لازال رفیع المقام منبع الدر منبعاً للاتمام ومنشأ للاسرار ایده الله فی الدنیا بانتشار الآثار وحشره فی الآخرة مع الائمة الاطهار واجداده الاخیار فی جنات تجری من تحتها الانهار ولنعم عقبی الدار حرره العبد المذنب الاحقر علی اکبر النهاوندی عفی الله عنه

محل خاتم شریف جناب مستطاب شریعتمدار شیخ العلماء والمجتهدین آقای حاجی شیخ علی اکبر نهاوندی دام ظله العالی